

جلد اول

از

مآثر الامراء

تأليف

فؤاد مصمم الدوله شاه نواز خان

بتصحيح

در درج دانشوري - دري برج دارپزوري - سخن مفيح معني شمس
مکنه رس والا قیام - دور بین عالی خیال - بلند بینش بی مثل - خلاق
بدائع معانی - مہمان فرسان سخن رانی - زیب افزای دبستان دانش آموزی
چون بیداری دوستان فضائل اندوزی - مورد رحمت خدای کریم

مولوي محمد الرحيم

مدرس مدرسه عاليه کلکنه

از طرف ایشیاتک سوسائٹی بنگالہ

در مطبع اردو گائید

واقع

کلکنه

در سنه ۱۸۸۸ع از طبع بجاہ نو برآمد

فهرست مضامین کتاب مآثر الامرا جاد اول

صفحات	انکاز
۱	حمد و نعت
۵	تمهید که مراف مغفور این نسخه یعنی میر عبد الرزاق الحسینی
۵	اخوارزمی الارنگ آبادی هنگام شروع بقید قلم آورده
۵	مطابق و تمهید که میر غلام علی آزاد بر سر اجزای فراهم آمده
۱۰	ابتداء نوشته
۱۴	احوال نواب مصمم الدوله شاه نواز خان خوافی شهید
۱۴	ارنگ آبادی رحمه الله
۱۶	دیباچه میر عبد الرزاق بحواله صفحه (۵)
۴۲	مقدمه در فهرست کتاب
۴۲	حرف الالف هشتاد و پنج (۸۵) ترجمه
۴۴	حرف الباء بیست و نه (۲۹) ترجمه
۴۶	حرف التاء شانزده (۱۶) ترجمه
۴۶	حرف الثاء دو (۲) ترجمه
۴۶	حرف الجیم هفده (۱۷) ترجمه

مفحات	اذکار
۴۷ ..	حرف الخاء چهل و چهار (۴۴) ترجمه
۴۸ ..	حرف الدال بیست و یک (۲۱) ترجمه
۴۹	حرف الذال شش (۶) ترجمه
۴۹	حرف الحاء هشتاد (۸۰) ترجمه
۵۲	حرف الزاء چهار (۴) ترجمه
۵۲ ..	حرف السين پنجاه و پنج (۵۵) ترجمه
۵۳ ..	حرف الشین پنجاه و چهار (۵۴) ترجمه
۵۵	حرف الصاد نه (۹) ترجمه
۵۵	حرف الضاد یک (۱) ترجمه
۵۵	حرف الطاء دو (۲) ترجمه
۵۵	حرف الظاء دو (۲) ترجمه
۵۶	حرف العين سی (۳۰) ترجمه
۵۷	حرف الغین هفت (۷) ترجمه
۵۷	حرف الفاء پانزده (۱۵) ترجمه
۵۷ ...	حرف القاف بسمت و نه (۲۹) ترجمه
۵۸	حرف کاف نه (۹) ترجمه
۵۸	حرف اللام پنج (۵) ترجمه
۵۹ ..	حرف المیم یکصد و پنجاه و دو (۱۵۲) ترجمه
۶۳	حرف النون پانزده (۱۵) ترجمه

مفحات	اذکار
۶۳ ...	حرف الوار پنجم (۵) ترجمه
۶۳ ...	حرف الہاء شش (۶) ترجمه
۶۳ ...	حرف الیاء ہشت (۸) ترجمه

* باب الالف *

۶۴ ...	اسمعیل بیگ دولدی
۶۵ ...	اعتبار خان ناظر
۶۵ ...	افضل خان
۶۷ ...	ادھم خان کوکہ
۷۳ ..	اشرف خان میر منشی
۷۵ ...	ابراہیم خان اوزبک
۷۷ ..	آصف خان خواجہ عبدالمجید ہروی
۸۴ ...	اسکندر خان اوزبک
۸۷ ...	الغ خان حبشی
۸۸ ...	اعتماد خان خواجہ سرا
۹۰ ...	آصف خان خواجہ غیاث الدین علی قزوینی
۹۳ ...	اعتماد خان گجراتی
۱۰۰ ...	امیر فتح اللہ شیوازی
۱۰۵ ...	اسمعیل قلی خان ذوالقدر
۱۰۷ ...	آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ

صفحات	اذکار
۱۱۵	افضل خان شيخ عبدالرحمن
۱۱۸	اسلام خان چشتی فاروقی
۱۲۰	ابوالفتح خان دکني
۱۲۶	احمد بیگ خان کابلي
۱۲۷	اعتمان الدوله میرزا غیاث بیگ طهرانی
۱۳۴	اعتبار خان خواجه سرا
۱۳۵	ابراهیم خان فتح جنگ
۱۴۰	اسد خان معموری
۱۴۲	اداجي رام
۱۴۵	افضل خان علامي • لاشکراللم شیرازی
۱۵۱	اخلاص خان حسین بیگ
۱۵۱	آصف خان مشهور به آصف جاهي
۱۶۰	اهتمام خان
۱۶۲	اسلام خان مشهدي
۱۶۷	امالت خان • میر عبدالهادي
۱۷۲	امیر خان • میر ابوالبقا
۱۷۴	اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان
۱۸۰	اعتقاد خان میرزا شاپور
۱۸۲	آله یار خان

صفحات	انکار			
۱۸۵	احمد خان نیازی
۱۸۸	آتش خان حبشی
۱۸۹	آله قلی خان اوزبک
۱۹۱	الف خان امان بیگ
۱۹۴	احمد بیگ خان
۱۹۵	اوزبک خان نذر بهادر
۱۹۸	اخلاص خان شیخ آلهدیہ
۲۰۰	افتخار خان خواجہ ابوالبقا
۲۰۳	ارادت خان میر اسحق
۲۰۶	اشرف خان خواجہ برخوردار
۲۰۷	آله وردی خان ..
۲۱۵	اکرام خان سید حسین
۲۱۶	آله یار خان میر توزک
۲۱۷	اسلام خان میر صیاء الدین حسینی بدخشی
۲۲۰	احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتح پوری
۲۲۲	امالت خان میرزا محمد
۲۲۵	انتماد خان شیخ عبد القوی
۲۲۹	آله وردی خان عالمگیر شاہی
۲۳۲	اعتقاد خان میرزا بہمن یار

اذکار	مفادات			
اسلام خان (ومی)	۲۴۱
اعظم خان کوکہ	۲۴۷
افتخار خان سلطان حسین	۲۵۲
آتش خان جان بیگ	۲۵۵
امانت خان میرک معین الدین احمد	۲۵۸
ایرج خان	۲۶۸
اشرف خان میر محمد اشرف	۲۷۲
آغر خان پیر محمد نام	۲۷۴
ارسلان خان	۲۷۷
امیر خان میر میران	۲۷۷
امانت خان ثانی	۲۸۷
ارشد خان میر ابوالعلا	۲۹۰
اسمعیل خان مکھا	۲۹۱
ابونصر خان پسر شایسته خان	۲۹۲
امان اللہ خان	۲۹۳
ابراہیم خان	۲۹۵
احسن خان سلطان حسن	۳۰۱
امیر خان سنڈھی	۳۰۳
آصف الدولہ جملۃ الملک اسد خان	۳۱۰

مفحات	افکار
۳۲۱	امیر الامرا سید حسین علی خان
۳۳۹	اعتقاد خان فرخ شاہی
۳۴۶	اعتماد الدولہ محمد امین خان چین بہادر
۳۵۰	اخلاص خان اخلاص کیش
۳۵۲	امین خان دکنی
۳۵۷	امین الدولہ امین الدین خان بہادر سنبھالی
۳۵۸	اعتماد الدولہ قمر الدین خان بہادر
۳۶۱	امیر الامرا غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ
۳۶۳	ابوالخیر خان بہادر امام جنگ
۳۶۵	ابوالمنصور خان بہادر مقدر جنگ
۳۶۸	آصف الدولہ امیر الممالک
۳۷۰	اسمعیل خان بہادر یثی
* باب الجاء *	
۳۷۱	بیرام خان خانخانان
۳۸۴	بہادر خان شیدائی
۳۷۷	باز بہادر
۳۹۱	بابا خان قاقشاں
۳۹۳	بہادر
۳۹۴	باقی محمد خان

انکار	۵۰ حیات			
پابنده خان مغل	۳۹۴
پیشرو خان	۳۹۶
بہادر الملک	۳۹۸
بیرم بیگ ترکمان	۳۹۹
بہادر خان اوزبک	۴۰۰
بیکمر خان	۴۰۱
بالجو تلیج شمشیر خان	۴۰۴
بے بدل خان سعیدی کیلانی	۴۰۵
باقر خان نجم ثانی	۴۰۸
بهرجی زمیندار بکلانہ	۴۱۲
بہادر خان درہلہ	۴۱۵
پردل خان	۴۲۴
باقی خان چیلہ قاقاق	۴۲۷
پر تھیراج رائہور	۴۲۹
بہرام سلطان	۴۳۱
بہادر خان باقی بیگ	۴۴۴
بادشاہ قلی خان	۴۴۷
بزرگ امید خان	۴۵۳
بہرہ مند خان	۴۵۴

صفحات	اذکار
۴۵۸	باقی خان حیات بیگ
۴۶۱	بسالمت خان میرزا سلطان نظر
۴۶۲	بدیان خان
۴۶۳	برهان الملک سعادت خان

• باب التاء •

۴۶۶	توردي بيگ خان ترکستانی
۴۷۱	تاتار خان خراسانی
۴۷۱	تورسون محمد خان
۴۷۵	تولک خان قوچین
۴۷۸	توردي خان
۴۷۸	تور خان مولانا نورالدین
۴۸۱	تختہ بیگ سردار خان
۴۸۲	قاش بیگ تاج خان
۴۸۳	تربیت خان عبد الرحیم
۴۸۴	تہور خان میرزا محمود
۴۸۶	تربیت خان فخرالدین احمد بخشی
۴۹۰	تقرب خان حکیم داؤد
۴۹۳	تربیت خان برلاس
۴۹۸	تربیت خان میر آتش

صفحات	انکار
۵۰۳	ترکتاز خان
۵۰۴	تبغ بیگ خان میوزا گل

* باب الثاء *

۵۰۵	ثانی خان هروی
۵۰۶	ثناء الله خان و امان الله خان

* باب الجیم *

۵۰۷	جعفر خان نکاو
۵۰۹	جلال خان قورچی
۵۱۰	جگمال
۵۱۱	جانش بهادر
۵۱۲	جهانگیر قلی خان لاله بیگ
۵۱۴	جگذاآهه
۵۱۶	جان سپار خان ترکمان
۵۲۰	جادر رار کانتیه
۵۲۴	جهانگیر قلی خان شمس الدین
۵۲۶	جگراج عرف بکرماجیت
۵۲۷	جان نثار خان کمال الدین حمین
۵۳۰	جان سپار خان خواجه بابا

صفحات	انکار
۵۳۰	جلال کاکر
۵۴۱	جعفر خان عمدۃ الملک
۴۳۵	جان سپار خان سپر بہادر دل
۵۳۷	جان نثار خان خواجہ ابوالمکارم
۵۴۰	چورزامن جات

• باب الحاء •

۵۴۸	حاجی محمد خان سیستانی
۵۵۱	حسین خان تکریم
۵۵۴	حیدر محمد خان آختہ بیگی
۵۵۷	حاجی یوسف خان
۵۵۸	حکیم مسیح الدین ابوالفتح
۵۶۲	حکیم عین الملک شیرازی
۵۶۳	حکیم ہمام
۵۶۵	حسن بیگ خان بدخشی شیخ عمری
۵۶۸	حکیم علی گیلانی
۵۷۳	حاکم بیگ
۵۷۷	حکیم مدرا
۵۷۹	حبش خان
۵۸۳	حیات خان

اذکار	صفحات			
حسام الدین خان	۵۸۴
حکیم حاذق	۵۸۷
حقیقت خان	۵۹۰
حسین بیگ خان زیگ	۵۹۱
حسن علی خان بہادر	۵۹۳
حکیم الماک میر محمد مہدی	۵۹۹
حمین خان خوشکھی	۶۰۰
حمید الدین خان بہادر عالمگیر شاہی	۶۰۵
حیدر علی خان بہادر	۶۱۱
* باب الخاء *				
خضر خواخہ خان	۶۱۳
خواخہ جلال الدین محمود خراسانی بحرانی	۶۱۵
خواجہ معظم	۶۱۸
خان زمان علی قلی	۶۲۲
خواجہ جہان موری	۶۲۰
خان عالم چلمہ بیگ	۶۳۲
خانخاںان منعم بیگ	۶۳۵
خان جہان حسین قلی بیگ	۶۴۵
خواجہ شاہ منصور شیرازی	۶۵۳

مفہمات	انکار			
۶۵۹	خداوند خان دکنی
۶۶۰		خواجہ نظام الدین احمد
۶۶۴		خواجہ شمس الدین خوافی
۶۶۹	خواجگی فتح اللہ
۶۷۱		خواجگی محمد حسین
۶۷۲	خواجہ جہان کابلی
۶۷۳	خسرو بے
۶۷۵		خان اعظم میرزا عزیز کوکہ
۶۹۳		خانخانان میرزا عبد الرحیم
۷۱۳		خدمت پرست خان رضا بہادر
۷۱۶	خاندن جہان لودی
۷۳۲		خان اظم میرزا برخوردار
۷۳۷				خواجہ ابو الحسن قزلباشی ملقب بہ رکن السلطنت
۷۴۰		خان زمان بہادر میرزا امان اللہ
۷۴۸	..			خواجہ جہان خوافی خواجہ جان نام
۷۴۹	..			خان دوران نصرت جنگ خواجہ مابر نام
۷۵۸	خان جہان بارہہ
۷۷۲	خواجہ عبد الہادی
۷۷۳		خوشحال بیگ کاشغری

مفہدات	اذکار
۷۷۴	خواص خان بختیار خان دکھنی
۷۷۵	خلیل اللہ خان
۷۸۲	خان دیران سید محمود
۷۸۵	خان زمان میر خلیل
۷۹۲	خواجہ عبد الرحیم خان
۷۹۴	خان زمان شیخ نظام حیدر آبادی
۷۹۸	خان جہان بہادر ظفر جنگ کوکلتاش میر ملک حسین
۸۱۴	خدا بندہ خان
۸۱۶	خان عالم اخلاص خان
۸۱۷	خان جہان بہادر کوکلتاش ظفر جنگ علی مراد
۸۱۹	خاندورن امیر الامرا خواجہ عالم
۸۲۵	خدا یار خان
۸۲۹	خان زمان میروانی
۸۳۲	خواجہ عبد اللہ خان
۸۳۴	خواجہ قلی خان بہادر



* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *

سزایش بیکران و نیایش بے اندازه مالک الملک را سزد
 که آثار بادشاهان نامدار و مآثر اُمّری کامگار نمونه ایست
 از قدرت شامله و ارادت کامله او - فرمان فرمائے که احکام
 بالغه اش دل و دست جهانیان را فرا گرفته - هیچ ذره را
 بے اقدار جلیل المقدار او حرکت میسر نیست - و بے حکم
 محکم او هیچ متحرک را سکوچ میسر نه - انتظام بخشے که
 بساط بسیط را بوجود سلاطین عالی تبار زیب و زینت داده مهد
 امن و امان ساخت - و نوینان بلند مقدار را با تخت نشینان
 نسبت جوارح با دل بخشیده واسطه انجاح امور عامه برآید
 گردانیده - نافذ الحکمے که بیک لفظ کن عالم عالم مصنوعات را
 از ممکن عدم بعرضه وجود آورد - بالغ الحکمے که در خلقت
 اشیا جهان جهان لطائف (که صاحب طبعان از دریافت آن بعجز

گرایزند) ردیعت نهان * اراقمه * * نظم *

خدایا بحکم تو اندر جهان * زمین ساکن است و روان آسمان
بزرگی ده جن و آدم توئی * همه شه شهفشاه عالم توئی
و درود نامحدود بر قافله سالاری که پس از بعثت اتباع احکام
آلهی نموده قلت متابعان و کثرت مخالفان را بنظر در نیارند
و بر گمراهان ضلالت منش غوایت بنیان تاخت و تاراج برده
شکستهای متواتره داده جزای اعمال در گذار آنها نهاده - تا آنکه
دین متیفش روی عالم را فرا گرفت - و باطراف و اکناف
رسیده رواج و درائی یافت * لراقمه * * نظم *

محمد شه ملک دنیا و دین * که تیغش برانداخت بنیاد کین
بخیل رسل جمله تاج سرارست * که ختم سری چون نبوت بروست
و بر آل خیر مآل و اصحاب نیک نصاب از باد - که رکن دین
ایوان حکم رانی و دره از معموره همه دانی او یند *

اما بعد بر تماشائیان این بازیچه عبرت و ناظران این تماشاگاه
اعتبار مخفی نماید - که والد مغفور راقم این سطور میر
عبد الرزاق (که مخاطب به مصمم الدوله گردیده) در ایام (که
بقطب پوره در رنگ آباد حالت انزوا داشت) چون در فن سیر
خیله آگاهی بهم رسانیده (حتی که احوال سلاطین تیموریه هندوستان
و امرای عهد آنها سر زبانش بود) و در نسب دانی قسمی
مهارتش رسیده (که اکثر نام و احوال نیاگان خود از

تحقیق میکردند) برای صرف وقت مشغله اندیشیده بتالیف
 این نسخه (که مشتمل است بر احوال امرای عهد پادشاهان
 مزبور) توجه می گماشت - چنانچه احوال بسیاری از آنها مسوده
 موده و جمعی از تصویب به تبییض برده بود - پس ازان (که
 نواب آصف جاه بر سر عنایت آمده بحضور طلبداشته بکار
 سرکار خود مامور گردانید - و پستتر نواب نظام الدوله شهید دیوانی
 سرکار خود سپرده صاحب اختیار ساخت) اتمام آن نسخه در
 رده التوا ماند - روزی محرر این کلمات ظاهر نمود که نسخه
 خوبه تمهید یافته - اگر اتمام می پذیرفت - آن بزرگ بر زبان
 آورد که تو تمام خواهی کرد - پستتر آن مبرور بوکالت نواب
 ملایت جنگ امتیاز اندوخته آخر سرور هر آن کار کرد - و خانه
 تاراج آمد - آن اجزا بغارت مردم رفت - بعد از چند سال
 در اجزا بدست آمد - میر غلام علی آراه سلمه الله (که با
 ن مغفور دوستی بسیار داشت) آن اجزا را فراهم آورده خطبه
 تمهید نوشته احوال آن مرحوم ضمیمه ساخت - و پس ازان
 جزو چند دیگر هم بهم رسید - چون راقم را فرموده آن بزرگ
 بخاطر می خاید همواره بخيال آن سرگرمی داشت - تا آنکه
 رسال (۱۱۸۲) هزار و یکصد و هشتاد و دو هجری شروع نموده
 حوال تدمه مردم از کتب تاریخ فراهم آورده انضمام داد
 تمهید (که وال مرحوم در ابتدا خون نوشته - و محرر بر بیاض

نقل گرفته بود) و خطبه و تمهیدے (که میر آزان نوشته) با چهار ترجمه (که آن هم مرقوم قلم میر آزان است) نیز ثبت نمود *

کتبی (که در وقت تالیف بنظر محرر این سطور بود) بدین تفصیل است - اکبرنامه شیخ ابوالفضل مبارک - طبقات اکبری تالیف خواجه نظام الدین احمد - منتخب التواریخ تالیف شیخ عبد القادر بداینی - گلشن ابراهیمی مشهور بتاریخ فرشته تالیف محمد قاسم - عالم آرا تالیف سکندر بیگ منشی شاه عباس دارای ایران - هفت اقلیم تالیف امین احمد رازی - زبدة التواریخ تالیف نورالحق - اقبال نامه تالیف معتمد خان بخشبی - جهانگیر نامه که جذبت مکانی احوال درازده ساله خود نوشته - ذخیره الخوانین تالیف شیخ فرید بهکری - مجمع الافغانی که کسے برای خانجهان لودی نوشته - یادشاه نامه تالیف ملا عبد الحمید لاهوری و محمد وارث - عمل صالح تالیف محمد صالح کنور - وقائع تندهار - عالمگیر نامه تالیف محمد ناظم منشی - مرآت العالم تالیف اختار خان خواجه سرا - تاریخ آشام - خلاصه التواریخ که در عهد عالمگیر پادشاه هندوئی نوشته تاریخ دلکشا مشتمل بر بعضی سوانح عهد عالمگیری که هندوئی نوشته متأثر عالمگیری تالیف مستعد خان محمد شافی - بهادر شاه نامه تالیف نعمت خان عالی - لب لباب تالیف خواجیخان تاریخ محمد شاهي - فتحیه تالیف یوسف محمد خان - تذکره

مجمع النفائس تالیف سراج الدین علی خان آرزو - مرآت زاربات
تالیف محمد شفیع وارد نخا ص - جهان کشا تاریخ نادر شاه
تذکره سرو آزاد و خزانه عامره هر دو مؤلف میر غلام علی آزاد
مرآت الصفا تالیف میر محمد علی برهانپوری - تاریخ بنگاله *

امید از مطالعه کنندگان این کتاب آنست که اگر سهو یا خطائی
بنظر آید در اصلاح کوشند - و بنظر عیب پوش پوشند *

مخفی نماند که مغفور مبرور جامع این نگارین نامه بنای تقدیم
و تاخیر احوال اشخاص که مذکور اند بر سال فوت قرار داده
چون سال فوت بعضی معلوم نشده بنابراین تا ساله که احوال آنها
نگارش یافته همان سال را بجای سال فوت اعتبار نموده شد *

لله المنة این نامه طرب افزا در سال (۱۱۹۴) یکهزار و یکصد

و نود و چهار هجری باتمام رسید - و تاریخ اتمام از چنین
موزت گرفت *

قلم حدیقه آراست از بهار سخن * پسند اهل خرد عیش گاه هر دانا
سواد کلمک بهار آفرین راقم آن * شکست ناز ارم رشک جنه الماوی
۱۱۹۴

دبیر عقل رقم کرد سال اتمامش * زه ادیب مصاحب مآثر الامرا

تمهیدے کہ مولف مغفور این نسخه

ہنگام شروع بقید قلم آورده

از مبدائی سن رشد و تمیز با وصف صرف اوقات بمتداوالت

در سیئه شوق بتصفیح سیر و تاریخ بود - هرگاه فرمتی دست میداد
 برخی بسرگذشت سلاطین سابقه عبرت فرا میگرفت - و لختی از احوال
 نوئیان بلند مرتبه تزیین^(۲) میشد - گاه کلام حکما و اصحاب ثقی^(۳)
 بصیرتی می افزود - و وقتی موزون سخنان شعرا اهتزاز می آورد
 تا آنکه در عشره ثالثه^(۴) سنین ندامت قرین (که ازان بعمر تغیر رود)
 زمانه بکشاکش ملازم پدشگی افکند - و اوقات به تحصیل معاش
 صرف گردید - پس ازان ترفه و تنعم باشغال دیگر انداخت
 معاش صفحه نماند - و آشنائی کتاب از میان رفت - مگر گاه گاهی
 اندیشه تصوید اندوختها پیرامون خاطر میگردید - تا از سغانیده
 بدورسان عالم شهود سرانجام یابد - اما زمانه بزبان حال می سرانید *

* نظم *

* دماغ برفلک و دل بپای مهر بتان *

* چگونه حرف زخم دل کجا دماغ کجا *

ناگاه از نیرنگی تقدیر و بوالعجبی روزگار در سنه (۱۱۵۵) یک هزار
 و یکصد و پنجاه و پنج عزائی و اندوائی روی داد - که بظاهر آبستن
 هزاران تشویش و خلش توهم میشد - لیکن دل رهین فرادان
 آسودگی و آسایش بوده این فرصت غیر متصور و فراغ
 نامتوقب را مغتنم پنداشت - و همان دیرین آرزو سراپای دل گرفت

(۲) هر [بعضی نسخه] تزیین (۳) نسخه [۱] نفی - یا اصحاب

و کهنه تمنا بتازگی گل کرد - اما ملاحظه تجدید ترتیب مانع
تحریر گردید - چه هر آئینه و (رشته) که بخیال میگذشت (
پیشینیان بدان اسلوب دفترها پرداخته اند - و سایر فرق را از
صاحب کمالان معنوی و والا دستگهان صوری رأساً و ضمناً و اصالتاً
و تبعاً هم بعنوان بسط و اطناب و هم برسم ایجاز و اختصار
استیعاب و استیفا نموده - و دل بدان نسق نمی گرانید - و از
قبیل اعلام معلوم می شمرند - که بغتۀ بخاطر فرو ریختند که اگر
از آغاز نخستین سال جلوس عرش آشیانی (که نصرت اکبر ازان
مُندبی ست) تا زمان حال اُمرای والا شان و نوئیخان بلند مکان
(که در نوبت دولت خود برخی به نیروی اتبال و حسن نیت
خیر مال مصدر اُمور فخریمه و مظهر کارهای عظیمه گشته گوی
نیکنامی بستوده انجامی برده اند - و جوق بباد برود شوکت
و دستگاه و نخوت مال و جاه بخود سرب و گردن کشی و بال
و نکال اندوخته) به تنسيق حروف تهجی نگارش پذیرند و در
ضمن احوال مقالات غریبه و حکایات عجیبه و تدابیر صایبه و
کاروانیهای شگرف و فوج کشیهای سترگ و بهادری نمایان
و مردانگی شایسته گذارش یابد و تقریباً کایات سوانح در مد
ساله سلاطین ستوده شیم تیموریه هندوستان شکر الله سعیم
با بسیاری کهنه خانوادها فکر پذیرد هر آئینه بتازه نگارش مفعله
تالیف نقشه نو می بزدند - و این نامه را از مولفات دیگران امتیاز

بهم می‌رسد - لهذا دل نوی گزین را بدین ترتیب غریب آئین
 داعیه تصمیم یافت - و چهره مقصود بشکوف وجه روی نمود *
 اگرچه درین وقت کتابی موسوم بذخیره الخواصین تصنیف^(۲)
 شیخ معروف بهکری متضمن احوال اُمرا بنظر رسید و اکثر
 مطالب آن ضمیمه این نسخه گردید لیکن چون بنای آن بر اخبار
 سماعی مخالف تحقیق اهل این فن بود و ماخذ این نسخه کتب
 معتبره ثقات است رجحان بدیهی و مزین ظاهر بران متحقق
 و ثابت گشت - و چون در عهد عرش آشیانی (که مذتهای
 مذاسب امارت پنج‌هزاری گری بود - مگر در آخر دولت آن پادشاه
 والا جاه دوسه کس بمنصب هفت‌هزاری پایه عزت برافراختند)
 نوکری پادشاهی قدری عظیم و منصبها اعتباری سترگ داشته
 بسیاری در قلیل منصب صاحب جمعیت و دستگاه بوده اند
 بذابری تا پانصدی آنوقت مذکور ساخت - و تا عهد فردوس آشیانی
 و اواسط زمان خلدوکان (که کثرت مناصب و مراتب بمیان
 آمد) تا سه‌هزاری و صاحب طبل و علم بقید تحریر آورد
 و بعد ازان بذابریساق پرمشق دکن و افزایش نوکران و کم‌حاملی^(۳)
 ملک آن حلاوتها نمود - و رفته رفته این دایره وسیعتر گردید
 چنانچه درین زمانه بی‌خبر و برکت (که بسا هفت‌هزاری بهفت

(۲) نسخه [ج] الخواصین (۲) در [بعضی نسخه] بر مساق *

و هشت روزگار خسارت زدند ننگ و نام اند - و در هر ناحیه و جانب
 بسیاری شش هزاره و پنج هزاره سیای خور شش و پنج
 چرخ بد سرانجام) بهفت و پنج اکتفا نمود - و بیشتر اسلاف
 (۲)
 (که بزایه نشینی خمول فرسوده اند) به طفیلی داستان اخلاف
 گرامی رقیه بنام آدري جاوید زندگی اندرختند - و بسیاری اینها
 و احفاد (که از بے رشدی بمناصب عالیہ ترقی نکرده) در ذیل نیاگان
 بلند مرتبه بغرغ بیان چهره احوال افروخته - و جوقه بدما بر کماله
 از کمالات موریه حسبه بلا تقید منصب معتبر بنگارش آمد
 و این نسخه جامعہ کثیر الآثار بمآثر الأمرا مسمی گردید *

چون درین دردمان سلاطین تیموریہ برای هر یک از آبای
 سامیه و امهات صافیه لقبی تعین می یابد (چنانچه صاحبقران مراد
 از امیر تیمور است - و فردوس مکانی اشاره بظہیر الدین محمد
 بابر پادشاه - و جنت اشیانی عبارت از نصیرالدین محمد همایون
 و عرش اشیانی لقب عظیم جلال الدین محمد اکبر است
 و جنت مکانی ایما به نورالدین محمد جهانگیر - و فردوس اشیانی
 و اعلیٰ حضرت هر دو خطاب شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی
 شاه جهان است - و خلد مکان مراد از نفس نامی سخی الدین محمد
 اردنگ زیب عالمگیر غازی است - و خلد منزل قطب الدین

محمد معظم شاه عالم مخاطب بپادشاه است - و والدۀ ماجدۀ
 هوش آشنای حمیدۀ بانو بیگم ملقبه بمیرم مکانی - و ام محترمه
 خاند مکان ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل - و همشیره کلان
 ایشان جهان آرا بیگم مدعوبه بیگم صاحبۀ اند (بذایرین درین کتاب
 هر جا ضرورت داعی بود بذایر اختصار بالقاب اکتفا رفت - و بنام
 دیگر پادشاهان تصریح نگار آمد - مگر بعضی جا محمد شاه پادشاه را
 ملقب فردوس آرامه یاد نموده شد *

خطبه و تمهیدے کہ میر غلام علی آزاد ادامه

الله بر سر اجزای فراهم آمده ابتداءً نوشتند

چون نسخهء عربی رواج یافت فی الجمله نام شهرت تحصیل
 نموده و نیز خطبۀ مذکورہ مشتمل بر احوال مواهب مرحوم بود
 راقم سطور آنرا ضمیمہ کتاب گردانید *

حمد شاه شاهے کہ اورنگ شہنشاہ سلطنت را رتبه والی
 جهانباہی کرامت نمود - و مسند طرازان امارت را منصب
 پیش دینی این گزیدہ و الاشکوہ مرحمت فرمود - و ملوہ و سلام
 بر جهان پناہے کہ نظم و نسق کارامت بچہ رونق پرداخت - و عالم
 جن و بشر را بمہر خدا داد نبوت مسخر ساخت - و آل
 فرخندہ خصال کہ شاعرانہای و الاتبار اند - و اصحاب تقدس انتساب
 کہ درزای عالی مقدار اند *

اما بعد این کتابی است ممتاز و کارنامه ایست بے انبار
 نصیف مورد تأییدات یزدانی جامع کمالات انسانی امیر
 بے نظیر نواب محصام الدوله شاه نواز خان علیه الرحمة و الرضوان
 که بخاتم سحر طراز بتحریر این نسخه پرداخت - و مدت پنج سال
 باحیای جمعی ابنای جنس خود صرف ساخت - مآثران فن اخبار
 و محققان وقائع روزگار می شناسند که مصنف علیه الرحمة چه قدر
 خور از رگ اندیشه چکانیده - و مراتب تحقیق مطالب و تصحیح
 مقاصد کجا رسانیده - اما اوراقی که بتسوید در آمد قریب دوازده سال
 در طاق نسبان ماند - و این طافوس (عذ) در کنج قفس بال و پر
 نهشاند (۲) - فرصت دست ندان که مسوده از سواد به بیاض بر آید
 و شب یلدا بصبح عالم افروز گراید - تا آنکه مصنف علیه الرحمة را
 جرئت شهادت چشاند - و نتایج طبع والا را برگرد یتیمی
 نشاندد - خانم مصنف بناراج در آمد - و کتب خانه یکقلم شیراز
 جمعیت گسخت - فقیر علام علی متخلص بآزان حسینی واسطی
 الکرامی (که با مصنف علیه الرحمة دوستی لایمیت داشت)
 بر فقدان این کارنامه بے نظیر دستهای افسوس برهم مالید - و مدتی
 ریشة سراج در شش جهت روانید - هیچ گل نکرد که این نسخه
 کجا رفت - و بدست که افتاد - بعد یک سال کامل از شهادت

مصنف علیه الرحمة سر رشته تفحص بجائی رسید - و یوسف گم گشته
چهره پیدائی را نمود - طرفه شگفتگی بهم رسید - و عجب انشراح
دست داد - فی الفور آستین بترتیب و قبیض این مسوده بر شکست
و اوراق پریشان را شیرازه جمعیت بر بست - و هرگاه این نسخه دجزا
از کتب خانۀ مصنف علیه الرحمة هجرت نموده جای دیگر افتاد
از بے احتیاطی اجزاء نسخه یکجا نماند - و حکم اوراق خزان
بهم رساند - بعد محض تمام اوراق پراکنده فراهم رسید - لیکن
ترجمۀ قطب الملک عبدالله خان وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه
(که مصنف علیه الرحمة بقلم داده بود) بمعرض تالف درآمد
و ترجمۀ امیر الامرا سید حسین علی خان برادر قطب الملک
از اول ناقص بدست افتاد - و ترجمۀ نواب آصف جاه و خلف از
نواب نظام الدوله شهید مصنف علیه الرحمة خود بتحریر
در نیارود - و تنگ چشمی روزگار فرصت نداد - جلالت شان این
هر چهار امیر آفتاب نظیر ظاهر - و اثبات تراجم اینها درین نامۀ
والا قدر از جمله ضروریات - اتفاقاً فقیر تراجم اربعه را در تالیف
خود سرو آزاد لباس رقم پوشانیده - ترجمۀ قطب الملک و نواب
(۲)
آصف جاه و نواب نظام الدوله شهید از سرو آزاد درینجا نقل
افتاد - و ترجمۀ امیر الامرا سید حسین علی خان هر قدر که

بدست آمد بحال داشته آغاز آن از سرآزاد انضمام پذیرفت
و بعضی تراجم دیگر ضروری درین اجزا نیست - مثل ترجمه شیخ
ابوالفضل صاحب اکبرنامه که عمدگی او حاجت شرح ندارد
و مصنف علیه الرحمة در انشا تتبع شان او میکند - و ترجمه
سعدالله خان وزیر اعظم فردوس آشیانی - و مصنف علیه الرحمة
در بعضی مواضع حواله مطالبی بزران قام میدهد - و محل حواله
ناپیدا است - ازینجا مستفاد میشود که نامه طراز علیه الرحمة
(۲)
تراجم عمدگان را در سلك تحریر کشیده - لیکن تندیبان حادثه
بغارت بود - و نیز قلم مصنف علیه الرحمة بعضی تراجم را
ناکام گذاشت - هرچه شد شد - و هرچه ماند ماند - اکنون
کرا دماغ که این تراجم را فراهم آرند - و بالحق پردازند - و دیباجه
کتاب مصنف علیه الرحمة خود املا نمود - مگر تحریر حمد
و صلوة باقی مانده بود - فقیر فقرات حمد و صلوة نوشته مصدر
(۳)
ساخت - و درین مقام اول ترجمه مصنف علیه الرحمة ثبت
میشود - بعد ازان شروع در تحریر اصل کتاب میگرد - بعونه
سبحانه تعالی *

(۲) نسخه [اب] عمده را (۳) نسخه [ب] فقیر در مکان حمد و

صلوات آیه قرآنی را تدرک تاج عنوان ساخت *

نواب مصمصام الدوله شاه نواز خان شهید

خوافي ارزنگ آبادي رحمه الله تعالى

نام اصلي او مير عبد الرزاق است - و اصلش از اعيان سادات
خواف - جدّ اعلاي او مير کمال الدين در عهد اکبر پادشاه
از خواف سرے بهند کشيد - و در سلک عمده نوکران پادشاهي
در آمد - پسرش ميرک حسين در زمان جهانگيري نوکري
درگاه سلطاني بامتياز داشت - پسرش ميرک معين الدين
مخاطب به امانت خان در عهد شاه جهانپي بمنصب عمده
فرق امتياز برافراخت - و در عهد عالمگيري بدیواني لاهور
و ملتان و کابل و کشمير بذويت سرفرازي يافت - و هنگامی
(که صوبه داري ملتان بشاهزاده شاه عالم نامزد شد) ديانت
صوبه داري بامانت خان ضميمه دیواني قرار يافت - و او
بانتضای خطاب خون در کمال امانت و ديانت بسر مي برد *

وقت در ايام دیواني حکم سلطاني بنام او مقرر يافت - که
ننان شخص را روانه درگاه بايد ساخت - امانت خان آن شخص را
طلبیده تکليف رفتن درگاه سلطاني کرد - آن شخص گفت اگر شما
کفيل آبروی من ميشويد ميرزم - امانت خان جواب داد
که من بر شخصی که با پدر و برادران سلوک چنين و چنان

کرده باشد (یعنی عالمگیر پادشاه) اعتماد ندارم - چگونه کنیل
 میتوانم شد - مَنهیان این خبر را به پادشاه رسانیدند - پادشاه
 در غضب آمد - و از منصب و جایگیر و دیوانی خالصه^(۲)
 عزل کرد - امانت خان ایامی معدود بیکار ماند - آخر پادشاه را
 نقش خاطر شد که این شخص از خدا ترسید - و ملاحظه من
 دورد - همین وصف والا مربی شد - پادشاه او را باز نواخت
 و بمنصب و جایگیر و دیوانی خالصه پیرایه امتیاز بخشید
 و نوعی شخصیت او ذهن نشین شد - که در جمیع مهمات قول
 و فعل او را اعتماد کلی بهم رسید - ایامی (که پادشاه در هذو
 بود - و صوبه دارمی دکن بخانجهان بهادر کوکلتش عنایت فرمود)
 دیوانی دکن و بخشی گری و وقائع نگری به امانت خان
 مرحمت شد - او دیوانی را باستقلال تمام کرد - خان جهان
 بهادر اکثر بخانه او می آمد - و او را نظامت اورنگ آباد هم
 شده بود *

از جمله پسران او چهار کس اعتبار بهم رسانیدند - اول
 میر عبد القادر دیانت خان - دوم میر حسین امانت خان
 که یکی بدیوانی تن و دیگری بدیوانی خالصه سرفرازی یانت
 و نیز امانت خان را حکومت بندر سورت مقرر شد - و بعد

فوت از حکومت آنجا بدیانت خان عنایت شد - و این دیانت
 خان پیش از حکومت سورت بدیوانی دکن مامور شده بود
 و بعد حکومت سورت دو باره بدیوانی دکن سر عزت برافراخت
 سیوم میر عبدالرحمن وزارت خان - متخلص بگرامی - از بدیوانی
 مالوه و دیوانی بیجاپور سر بانددی یافت - شعر برجسته میگفت
 و دیوانه فرام آرد - از دست * نظم *

* تا قافله سالار جنون فال سفر زد *

* دیوانه ما دامن صحرا بکمر زد *

* دیگر *

* فصل گل آمد و من توبه بیجا کردم *

* چه ستم بر قدح و جور بمینا کردم *

* با رفیقان زخودرفته سفر دست نداد *

* سیر صحرای جنون حیف که تنها کردم *

چهارم کاظم خان که بدیوانی ملتان سرفرازی یافت - میر
 حسن علی پسر کاظم خان مذکور پدر نواب مصمم الدوله
 شاه نواز خان است - و نسب نواب مصمم الدوله از جانب مادر
 بمیر حسین امانت خان که بالا مذکور شد میرسد - میر
 حسن علی والد نواب مصمم الدوله در عمر بیست سالگی فوت کرد
 و فرصت نشو و نما نیافت *

مستحقّی نماند که اولاد میرک معین الدین امانت خان مذکور
 بعد کثرت رسید - و محاله عظیمی ازین قبیله در بلده ادرنگ آباد
 آبادی پذیرفت - و دیوانی دکن و اکثر خدمات عمده این
 ممالک باین دردمان تعلق گرفت - و عالمی از فیض این خاندان
 بهره اندوخت - دیوانی دکن بعد میر عبدالقادر دیانت خان
 به خلف او علی نقی خان مقرر شد - و بخطاب پدر یعنی
 دیانت خان مخاطب گردید - و بعد وفات او این منصب والا
 بمیرک محمد تقی پسر او تفویض شد - و خطاب وزارت خان
 یافت - و بعد از انتقال او برادرش میر محمد حسین خان
 تقرر گرفت - میر محمد حسین خان در عهد نواب آصف جاه
 و بعد آن در کمال اعتبار بسر می برد - و آخرها بخطاب یمین الدوله
 منصوب شد سرفرازی یافت - و او و نواب مصمم الدوله
 در یکروز بمرتبه شهادت فایز شدند *

اکنون باحوال نواب مصمم الدوله زبان قلم را رطب می سازم
 مذاق این امیر بے نظیر زیاده از آنست که زبان قلم تقریر
 تواند کرد - یا وسعت قریاس احاطه تواند نمود - حقا که چشم
 روزگار امیر باین جامعیت کمالات ندیده - و سپهر کهن سال
 صاحب دولتی باین حیثیت در میزان نظر نسنجیده - از عفووان
 نشودنما آثار رشد از ناصیه او پیدا بود - و انوار استقبال از جبین
 حال جلوه می نمود - ولادت او بیست و نهم رمضان سنه (۱۱۱۱)

احدی عشر و مائۀ و الف در دار السلطنت لاهور واقع شد
 چون اقرباء او اکثر در از رنگ آباد بودند باین علاقه در ریعان شباب
 از لاهور بار رنگ آباد آمد - در آرائن بمنصب از پیشگاه نواب
 آصف جاه (طاب ثراه) سرفرازی یافت - و بعد چندی بدیوانی
 پادشاهی موبه برار مامور شد - و مدتی برین عهده قیام نمود
 و بر وجه احسن سرانجام داد - نوعیکه نواب آصف جاه نویسنده
 فرمود - کار میر عبد الرزاق خان نمک دارد - چون محمد شاه دلی
 دهایی در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائۀ و الف نواب آصف جاه را
 بحضور خود طلبید و نواب آصف جاه خلف الصدق خود نواب
 نظام الدوله ناصر جنگ را به نیابت خود در دکن گذاشته عازم
 دارالخلافه شد صحبت نواب مصمم الدوله با نواب نظام الدوله
 گیرا افتاد - نواب نظام الدوله او را بدیوانی سرکار خود و دیوانی
 پادشاهی هر دو سرفراز فرمود - و او هر دو خدمت عمده را
 باستقلال تمام سرانجام داد - و دیانت و امانت را به سرحد
 کمال رسانید *

چون نواب آصف جاه از دکن بدکن لوای معارفت برافراخت
 مغویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت والد بزرگوار آوردند
 رای نواب مصمم الدوله برین نبود - بلکه تحریض بر موافقت
 می نمود - چون جم غفیر از مغویان هر طرف بودند گفتند نواب
 مصمم الدوله پیش نرفت - روزی که با پدر و پسر جنگ واقع

شد نواب مصمص الدوله بر فیل ردیف نواب نظام الدوله بود
 چون فوج نواب نظام الدوله شکست خورد و مردم آصف جاهی^(۲)
 فیل او را حاقه کردند حرز الله خان نبیره سعد الله خان وزیر
 (که با نواب مصمص الدوله آشنائی داشت) با او گفت - که
 نظام الدوله بخانه بدر میروند - شما کجا میروید - شرط رفاقت^(۳)
 تا وقتی که باید بجا آورید - اکنون ازین مهلکه کناره باید کرد
 مشارالیه از فیل فرود آمده یکسو شد - و مدتی معاتب نواب
 آصف جاه ماند - و انزوائی^(۴) اختیار نمود - درین ایام بتحریر و تسوید
 مآثر الامرا اشتغال ورزید - و مدت پنجم سال اوقات برون مذوال
 گذرانید - آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود مطابق سنه
 (۱۱۶۰) ستین و هائده و الف او را از عتاب بر آورد - و بدستور
 سابق بدیوانی برار مامور ساخت - و عنقریب نواب آصف جاه
 درگذشت - و نواب نظام الدوله بر مسند پدر به نشست - و نواب
 مصمص الدوله را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود بدستور
 سابق سرفراز ساخت - و او باستقلال تمام عهده دیوانی را
 (که کار وزارت شش صوبه دکن است) سرانجام داد - و چون نواب
 نظام الدوله حسب الطلب احمد شاه فرمانروای هندوستان قصد

(۲) نسخه [۱] مردم آصف جاه (۳) نسخه [ج] نواب نظام الدوله (۴)

شاه جهان آباد کرد نواب مصمم الدوله را بدکن گذاشت . و وقت
وداع انگشتری خود را بار عنایت کرد - و فرمود این مهر
سایمانی است - لیکن نواب نظام الدوله تا دریای نوبده^(۲) رفته
بر طبق حکم ملطانی بدکن عطف عنان نمود - و چون رایات
نواب نظام الدوله در ملک ارکات خرامید و بر مظفر جنگ
ظفر یافت نواب مصمم الدوله هر چند بنواب نظام الدوله
عرض کرد که اقامت این آکا^(۳) مصلحت نیست محمد علی
خان پسر انور الدین خان شهادت جنگ گوباموئی را با اتفاق
فرنگیان انگریز درین ملک باید گذاشت که اینها برای تنبیه
نصارای^(۴) و راسیس بهلچهری^(۵) کفایت میکنند نواب نظام الدوله
گوش نکرد - و بعضی کوتاه اندیشان (که بنابر اغراض نفسانی
خود اقامت آن ملک میخواستند - و برای منفعت جزوی چشم
از انتظام کلی پوشیدند) مزاج نواب نظام الدوله را بر سر اقامت
آن ملک آوردند - تا آنکه گذشت آنچه گذشت *

بعد شهادت نواب نظام الدوله ریاست بمظفر جنگ رسید

(۲) نسخه [اب ج] نرودا - بالف (۳) در [نسخها] الکه بها می نویسد
(۴) در کتب لغت آکا بالف آمده (۴) نسخه [ج] نصاری فراسیس کفایت
میکند (۵) در [بعضی نسخه] بهلچهری - و در [بعضی] بهلچهری - و در
[بعضی] بهلچهری - و در [بعضی جا] بهلچهری *

و ازان ملک عطف عثمان فرمود - و قریب شهر کرپه ^(۲) رسیده بمقتل رسید - و مصنام ریاست بتمکن نواب صلابت جنگ امیر الممالک خلف الصدق نواب آصف جاه زینت پذیرفت - و الویه فیروززی از نواحی کرپه بر سر شهر کرنول رسید - نواب مصمام الدوله تا اینجا همراه لشکر بود - در کرنول از لشکر جدا شده بر جناح استعجال خود را بارزنگ آباد رسانید - فقیر محرو ترجمه ^(۳) نیز باتفاق وقت با نواب مصمام الدوله از لشکر بارزنگ آباد آمد نواب مصمام الدوله بشهر رسیده چندی خانه نشینی اختیار کرد و نهم رجب سنه (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائه و الف قصد حضور نواب امیر الممالک بحیدر آباد کرد - و بعد وصول حضور بصوبه داری حیدر آباد امتیاز یافت - و بعد چندی از صوبه داری معزول شده بارزنگ آباد آمد - و گوشه اندوا برگزید - تا آنکه نواب امیر الممالک بارزنگ آباد نشریف آورد و چهاردهم صفر سنه (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائه و الف نواب مصمام الدوله را بعطای خلعت وکالت مطلق خود و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار و خطاب مصمام الدوله بر نواخت - و او مدت چهار سال بمنصب وکالت مطلق پرداخت و بحسن رای و تدبیر مهمات جزوی و کلی را طرفه رونق داد

باوصف بے اسبابی طاسمے بر بعت - که عقل عقلا را حیران
 ساخت - چه وقت (که وکالت یاد مقرر شد) سرکار نواب امیرالممالک
 عجب حالت داشت - که از بے زری نوبت بفروخت اثاث البیت
 رسیده بود - نواب مصمص الدوله نوعی حسن تردد نمود که آب رفته
 بجوی آمد - و نسق برهم خورده باز انتظام پذیرفت - سرکشان
 حاقه اطاعت در گوش و کم مزاجان غاشیه راستی بردش کشیدند
 و امن عجبی در ممالک بهم رسید - و رعایا و برایا در ظلال عدالت
 و انصاف طرفه آسودگی یافتند - و در عرصه چهار سال مدت
 وکالت خود جمع و خرج ملک را برابر کرد - می گفت سال آینده
 انشاءالله تعالی جمع بر خرج می افزاید *

بالجمله بعد تقرر وکالت عنقریب رایات نواب امیرالممالک را
 در اهتزاز آورد - و یاراد^۲ تنبیه رگهو بهوسله جانب برار متوجه شد
 و رگهو را مالش داده پنج لک روپیه پیشکش برگرفت - و از برار
 رو بطرف نرمل کرد - سرپا^(۲) را زمیندار نرمل از عهد نواب
 آصف جاه پای تهر افشوده مکرر فوج سرکار را غارت کرده بود
 نواب مصمص الدوله بحکمت عمای او را مقید ساخت - و ملک
 او را بضبط سرکار عالی درآورد - و در سال اول از وکالت
 این در کار عمده بر کرسی نشاند - و ایام برشکال در حیدرآباد

گذرانید - و در سال دوم از وکالت سنه (۱۱۶۸) ثمان و ستین و مائة و الف نواب امیر الممالک را بملک میسور برد - و از راجه میسور پنجاه لک روپیه پیشکش بر گرفت - و اوائل موسم برشکال بحیدرآباد معادرت نمود - درین ایام سلطان دهلی عالم گیر ثانی برای نواب مصمم الدوله ماهی و مراتب فرستاد - شخصی این مصرعه تاریخ یافت *

* ح *

۱۱۶۸

* از شاه هند آمد ماهی و هم مراتب *

در سال سیوم از وکالت سنه (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائة و الف کمک راو بالاجی کرد - بیانش اینکه راو بالاجی شهر سانور را ^(۲) محاصره کرد - افاغنه سانور حصار شهر را مستحکم نموده پای جلالت افشردند - و بارها از حصار برآمده مردم مورچال را زدند - راو بالاجی عاجز آمد - و استمداد از نواب مصمم الدوله کرد - سبحان الله مثل راو بالاجی (که ممالک دکن و هند را بتصرف در آورده - و پادشاه دهلی و ارکان سلطنت را ^(۳) متزلزل ساخته) (جوع بنواب مصمم الدوله آورد - و دست بدامن استعانت زد - نواب مصمم الدوله نواب امیر الممالک را بکمک راو بالاجی برد - و لشکر را بسانور رسانید - و مورچال قایم کرد و آتش کاری توپخانه بجائے رسانید که افاغنه رنگ باختند

و در مصالحه زدند - بعد ازین نواب مصاصم الدوله در فکر
بر انداختن نصاری افتاد *

مخفی نماند که چون نواب نظام الدوله نامر جنگ برای
دفع مظفر جنگ بملک ارکات رفت مظفر جنگ باعانت نصاری
فراسیس ساکن پهلجهری مصاصف داده شکست یافت - نصاری
به پهلجهری خزیدند - و مظفر جنگ دستگیر شد - باز نصاری باتفاق
افغانه راه غدر پیمودند - و نواب نظام الدوله را شهید ساختند
و مظفر جنگ را بسر داری برداشتند - (نوعی) که راقم ترجمه در سر آزاد
مفصل بقلم آورده) اینکه پیش ازین نصاری در بنادر مخصوص بودند
و با از حد خود بیرون نمیگذاشتند - بعد شهادت نواب نظام الدوله
(۲) چاره شدند - و اذت ملک گیري دریافتند - بعضی ملک ارکات را
فراسیس بتصرف درآورد - و بعضی آن لکا را نصاری انگریز فراگرفت
و نیز انگریز بر بنگاله مسلط شد - و قلعه بندر سورت را گرفت
و هلم جرا ابتدای بذای تسلط نصاری اینست *

القصة بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصاری
فراسیس را نوکر گرفت - و رفیق خود ساخت - و بعد قتل او
نصاری بصیغه نوکری در رکاب نواب امیر الممالک شدند
و سیکاکل و راج بندری و دیگر مواضع را در جایگیر خود گرفتند

و طرّوه اقتدارے بہم رسانیدند - کہ حکم حکم ایشان شدہ
 موسیٰ بوسی سردار نصاریٰ بکتاب سیف الدولہ عمدۃ الملک
 ناموری افدوخت - و حیدر جنگ صاحب اختیار سرکار عمدۃ الملک
 گردید - جنس و فصل حیدر جنگ اینکہ نام اصلی او
 عبدالرحمن است - پدرش خواجہ قادر بلخی در عہد نواب
 آصف جاہ از بلخ آمدہ اعتبارے پیدا کرد - و فوجدار مچھلی بندر
 شد - و محاسبہ سرکار بر ذمہ او برآمد - و او در مچھلی بندر
 با بعضے نصاریٰ آشنا شدہ بود - باین علاقہ بہ بندر پھولجھری رفت
 و در پناہ نصاریٰ نشست - حیدر جنگ دران وقت خرد سال بود
 و کورندور نام کھتان یعنی حاکم پھولجھری از را بسیار دوست
 میداشت - و چون مظفر جنگ رئیس شد کورندور جمعے نصاریٰ را
 بسرداری موسیٰ بوسی ہمراہ مظفر جنگ کرد - و عبدالرحمن را
 (بنابر اینکہ جہت جامع بین المسلمین و النصاریٰ است) ہمراہ
 موسیٰ بوسی داد - و چون عبدالرحمن جوہر قابل بود ترقی عظیمی
 کرد - و حل و عقد سرکار فرنگی بدست آورد - و باسد اللہ
 حیدر جنگ مخاطب شد *

الحاصل نواب مصمّم الدولة بعد انفصال معاملہ (فاغذہ) سانور
 خواست کہ نصاریٰ را از میان بردارد - نواب امیرالممالک باشا
 نواب مصمّم الدولة نصاریٰ را از نوکری بر طرف کرد - نصاریٰ
 از لشکر جدا شدہ راہ حیدر آباد گرفتند - و شہر حیدر آباد را

در اختیار خود کرده متحصّن شدند - نواب امیر الممالک متعاقب^(۲)
رسیده شهر را محاصره کرد - قریب دو ماه محاصره ماند - و جنگها
بهم واقع شد - آخر بنا بر اتفاق اعیان بصلح انجامید - و عمده الملک
و حیدر جنگ آمده ملاقات نمودند - و چون در ایام محاصره
انتظام جایگیریات نصاری برهم خورده بود عمده الملک و حیدر جنگ
رخصت گرفته بطرف راج بندری و سیکاول محاللات جایگیر خود^(۳)
زخم بریستند - نواب مصمم الدوله برشکال در حیدر آباد بسر برد
و در سال چهارم از وکالت سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائه و الف
از حیدر آباد درآمد - رام چندر مرهقه از عهد نواب آصف جاه
بهالکي و غیره محاللات توابع موبه بیدر جایگیریات لکوک در تصرف
داشت - و از بے سابقگی و بے حیثیتی بنقدیم اواز نوکری
نمی رسید - نواب مصمم الدوله خواست که جایگیریات را از
انکراج نماید - رام چندر باستعداد اسباب جنگ پرداخت - و حرکت
مذبوحی کرده حلقه اطاعت در گوش کشید - و جایگیریات او سوای
بهالکي بضبط سرکار عالی درآمد - نواب مصمم الدوله اوائل برشکال
با نواب امیر الممالک باورنگ آباد آمد - و درین ایام فوجی را فرستاده
قلعه دولت آباد را محاصره کرد - و از سادات بخاری (که از
عهد عالمگیر بادشاه قلعه داری را متوارث بودند) قلعه را گرفت

(۲) در [اکثر نسخه] بتعاقب رسیده (۳) در [بعضی جا] میکاگل *

بعد ازین فلک شعبده باز ورق گردانی آغاز کرد - و در شکست نواب مصمم الدوله کمر کین بر بست - و آن همه عقل و هوشی که داشت ازو باز گرفت *

متجملات شرح واقعه ایذک - زر مشاهیر سپاه بسیار بر ذمه سرکار بود - مغبویان سپاه را بر غلانییدند - سپاه هنگام تقاضا برپا نمودند نواب مصمم الدوله اگر قصد میکرد بسرانجام دو لک روپیه این قلعه فرود می نشست - چون وقت زوال دولت رسیده بود اعتدال نکرد - بقاریخ ششم ذی القعدة سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف مردم سپاه نواب شجاع الماک بسالت جنگ خلف نواب آصف جاه را از خانه بر آورده پیش نواب امیر الممالک بردند - و خلعت و کالت مطلق از عزل نواب مصمم الدوله دها بیدند - طرفه بلوای عام شد - و ادبایش و بازاریان شهر غامور کرده خواستند که بر خانه نواب مصمم الدوله ریزند اما اسبابی بظهور آمد که قاشام بلوی در توقف افتاد - شب اهل بلوی متفرق شدند - نواب مصمم الدوله اندیشید که فردا اگر یورش نمایند با آقا مقابل شده نمی توان جنگید - بهتر آنکه کناره باید کرد - نیم شب احوال و اطفال ضروری بر اخیال بار نمود و خانه را با امتعه لکوک و اقسام نفائس و تنسوقات را گذاشت و با جمیع اهل بیتم ذکور و اناث قصد قلعه دولابان کرد - از رفقاء او قریب پانصد کس سوار و پیاده حق رفاقت بجای آوردند - مشعلها

روشن کرده مسلم از خانه برآمد - و رو بظفر دروازه حصار شهر پناه
آورد - محافظان ظفر دروازه تاب اقامت نیاورده رو بفرار نهادند
قفل دروازه شکسته از دروازه شهر پناه برآمد - و قریب بصبح هشتم
ذی القعدة سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بدولتآباد رسید
بعد رفتن او بقلعه اثاث البیت او قدری بآراج غارتگران رفت
و اکثر بضیض سرکار عالی درآمد - بعد چندی فوجی از سرکار تعیین شد
و قلعه دولتآباد را محاصره کرد - و جنگها در میان آمد *

نواب مصمم الدوله بشمائل رضیه و خصائل مرضیه متحلی بود
اما گاه باشد که حق تعالی نظر کردهای خود را از نظر خلق می اندازد
و برای رفیع مراتب اخروی در دارالامتحان دنیا ببلای مبتلا می سازد
مصدق این معنی در نواب مذکور مشاهده افتاد - که با آن فضائل
و شمائل جمیع خلایق امیر و فقیر و درباری و بازاری از برگشتن
و جز بگير و بکش حرفی بر زبان نمی آوردند - اگر کسی بر جاده
روا فایم بوده دوستی او را بحال داشت کجا یارا که دم زند
یا سلسله تلاشی چنداند - فقیر تنها خود را بر آشوب قیامت زدم
و نظر از مخالفت تمام عالم برداشتم - و با نواب شجاع الملک
ملاقاتها نموده بذای مصالحت گذاشتم - و برای تمهید قوائد
اصلاح و تشدید مبانی آشتی مکرر بقلعه رفتم - و بچه سحر پردازی

و افسون کاری محاصره قلعه را بر خیزانیدم - و هنوز شروط مصالحه با تمام نرسیده بود که نواب نظام الدوله ثانی ناظم صوبه بوار از ایلچپور بارنگ آباد تشریف آورد - و نواب امیرالممالک او را بمنصب والای ولای عهدی خود مخصوص ساخت - و بنظام الممالک آصف جاه مخاطب گردانید - نواب آصف جاه ثانی راقم ترجمه را طلبیده باستمال نواب مصمم الدوله مامور ساخت - و طومار مطالب او را موافق استدعا دستخط فرموده حواله فقیر نمود طومار را گرفته بقلعه رفتیم - و او را سرگرم اراده حضور ساختیم - نواب آصف جاه سرداران عمده را باستقبال فرستان - نواب مصمم الدوله غره (ربیع الاول سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه با سرداران استقبال ملاقات نمود - و همان روز ملازمت نواب آصف جاه ثانی و نواب امیرالممالک حاصل کرد و مورد انواع مزاحم گردید *

درین ایام بالاجی را باراده مخالفت قریب ادرنگ آباد رسید و بسواس راو پسر خون را مقدمه الجیش کرد - و راجه رام چندر (که از موطن خون بعزم حضور نواب امیرالممالک بسندکھیر سی کردهی ادرنگ آباد رسیده بود) مرهه او را درانجا محاصره نمود - و قافیه او را تنگ ساخت - نواب آصف جاه (۲) از ادرنگ آباد بسندکھیر نهضت فرمود - و رام چندر را از ورطه

هلاکت را رها کنید - و در عرض راه محاربات عظیمه بوقوع آمد
 (۲)
 نواب آصف جاه دان شجاعت و جگر داری دان - و جمعی کثیر
 اعادی را بشمشیر آتشبار سپند مجمر ساخت - نواب مصمص الدوله
 درین نهضت ملتزم رکاب بود - درین اثنا خبر آمد که عمده الماک
 موسی بوسی و حیدر جنگ از کار جایگیریات خود فراغ حاصل
 کرده قصد حضور نواب امیر الممالک دارند - و بحیدر آباد
 رسیدند - و حیدر جنگ نواب مصمص الدوله را متواتر خطوط
 نوشت - و آن قدر مراتب اخلاص بمعرض اظهار درآورد که
 مشارالیه را بر اخلاص او اعتماد کلی بهم رسید - و از مکر و بیم
 غفلت تام روی داد - و لشکر فیروزی از سندکبیر معارفت نموده
 در حوالی شاه گدھے رسیده بود که حیدر جنگ بحضور رسید
 و لشکر بهیئت مجموعی بارزنگ آباد آمد - و سواد شمائی
 شهر مخیم شد *

نواب مصمص الدوله زمام اختیار خود را بکلی بدست
 حیدر جنگ سپرد - و او براه چاهلوسیها در آمد - و دامی از مکر
 و فریب برچید - هر چند آشنایانی که بر خداع او آگاه شدند
 بصراحت و کذابت بنواب مصمص الدوله خبر کردند بارز نمود
 و تکیه بر اخلاص دشمن نموده خیر خواهی آشنایان را در میزان

اعتبار نداشتید - تا آنکه بتاریخ بیست و ششم (ج) سنه (۱۱۷۱)
 احدی و سبعین و مائة و الف نواب امیر الممالک بسیر باغ بیگم
 واقع اوزنگ آباد تشریف برد - و حیدر جنگ ماده خداع
 آنجا مهیا ساخت - نواب مصمص الدوله و نواب یمین الدوله
 که بالا مذکور شد حسب الطلب در باغ بیگم رفتند - هر دو را
 نظر بند کردند - و باشکر برده هر کدام را در خیمه علیحده
 جای دادند - و میر عبدالحی خان و میر عبدالسلام خان و میر
 عبد الذبی خان پسران نواب مصمص الدوله را نیز طلبیده با پدر
 در یک خیمه مقید ساختند - و دور خیمه محافظان نصاری
 نشستند - و خانه نواب مصمص الدوله را دو باره آنچه جمع شده بود
 بغارت بردند - و مستورات سادات را از خانه اخراج نمودند
 و اقربای نواب مصمص الدوله را و متوسلان که فی الجمله استطاعت
 داشتند آنها را در قید شدید کشیدند - و زرها گرفتند - و ستم
 بر سادات گذشت که واقعه کربلا بتازگی صورت گرفت *

الحاصل این حرکات بر حیدر جنگ مبارک نیامد - نواب
 آصف جاه ثانی درین فکر افتاد که نقش هستی ابر از صفحه روزگار
 بشوید - وجهش اینکه حیدر جنگ با نواب مصمص الدوله نقض
 عهد کرد - و اطمینان ازو برخاست - وجه دیگر اینکه حیدر جنگ

اول نواب آصف‌جاه را بے پروا بال ساخت - بعد ازان بتقد نواب
مصمص الدواہ پرداخت - بدانش اینکه نواب آصف‌جاه فوج سنگین
از برار در رکاب آورد - و رتی و فتق مهمات ملکی و مالی در قبضه
اقتدار خود کرد - حیدر جنگ دید که با رصف نواب آصف‌جاه
نقش تسلط من درست نمی‌تواند نشست - در شکست نواب
آصف‌جاه افتاد - و بانواع حیلہ سازی فوج را از نواب جدا ساخت
و زرسپاه هشت لک رویه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را
تنها ساخت - بعد ازان نواب مصمص الدواہ را مقید کرد - و خاطر
خود را از هر دو طرف جمع نمود - و خواست که نواب آصف‌جاه را
ببہانہ صوبہ دارمی حیدر آباد بهیدر آباد فرستد - و در قلعه
گلکنده نگاہ دارد - و میدان را برای جولان خود خالی سازد
و ندانست که تقدیر بر تدبیر می‌خزد *

سیوم رمضان قریب باستوا سنہ (۱۱۷۱) احدی و سبعین

و مائت و الف حیدر جنگ در خیمہ نواب آصف‌جاه آمد
نواب آصف‌جاه پیشتر با مشیران خود مخفی قتل حیدر جنگ
قرار داده بود - حضار معفل خاص حیدر جنگ را گرفته ذبح کردند
و نواب آصف‌جاه بر اسپی سوار شدہ از لشکر تنها بر آمد - و این ہمہ
توپخانہ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأت نمود
که کارنامہ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - از مذبح شدن
حیدر جنگ عمدة الملک موسی بوسی و دیگر اعیان لشکر

بهوش باختند - و درین رستخیز واقعه طلبیان نواب مصمص الدوله
و یدین الدوله و میر عبدالغنی خان پسر خرد نواب مصمص الدوله را
شریعت شهادت چشاندند - طرّفه اینکه حیدر جنگ (که در
حقیقت قاتل این سادات است) چهار گه‌ری پیستر از سادات
مقتل رسید - و قتل او را نواب مصمص الدوله بگوش خود شدید
و گفت که حال سلامت ما هم بنظر نمی آید - و باستقلال تمام
مستقل فیه نشست - (۲) آنکه لجه‌نمان نام هندوئی از رفقاء نصاری
آمد - و شهادت ساخت - پدر و پسر را در مقابر آبای (که جانب
جدایی شهر قریب بدرگاه شاه نور قدس سرّه است) زیر خاک
سپردند - و زمین الدوله را در قبرستان آبای او (که پائین گزین
شاه نور قدس سرّه است) دهن ساختند - (اقم ترجمه تاریخ شهادت
۱۱۷۱

هر سه سید آیه کریمه (وجوه یومئذ مسفرة) یافت - و نیز تاریخ
شهادت نواب مصمص الدوله درین قطعه نظم کرد * * نظم *

رفت مصمص الدوله ز جهان * سیوم ماه شریف رمضان
۱۱۷۱

سال این واقعه آن سید خون * گفت ما کشته عبدالرحمن

و نیز این رباعی مستزاد در تاریخ نظم ساخت * * رباعی

* مصمص الدوله آن امیر والا - دانش آبه *

(۴)

* ناحق شده در کمین گاه دغا - و ا مظلوماه *

(۲) نسخه [ب] سالمی ما (۳) نسخه [ج] لجه‌نمان (۴) نسخه [ب]

این غم جاگاه *

* آزاد بعرض میرساند تازیخ - یاران شنوید *

۱۱۷۱

* کردند شهید ناکسان سید را - انا لله *

مخفی نماند که میر عبدالحی خان و میر عبد السلام خان روز شهادت والد خود محفوظ ماندند - سببش اینکه میر عبدالحی خان را بتقریب یک روز پیشتر از پدر جدا ساختند - و میر عبد السلام خان را بعارضه بیماری از خیمه در عمارت فرستادند - از آنجا که حیات هر دو برادر مقدر بود حافظ مطلق (تعالی شانه) در دل اعدا انداخت که هر دو پدر را از پدر جدا نمودند - در سلامت میر عبدالحی خان و میر عبد السلام خان نکته بخاطر راقم ترجمه افتاد که الاسماء تنزل من السماء - اسم حی و سلام کار خود کرد - و هر کدام مسه ای خود را محفوظ داشت *

القصة بعد کشته شدن حیدر جنگ نواب امیر الممالک و نواب شجاع الملک و عمدة الملک موسی موسی و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ (که بعد قتل او فایم مقام شد) قصد حیدر آباد کردند - و بعد وصول حیدر آباد ذوالفقار جنگ بطرف راج بزدری و سیکاکل محلات جایگیر خود رفت - و عمدة الملک راه پهلوجهری گرفت - با ذوالفقار جنگ و زمیندار سیکاکل جنگ در میان آمد ذوالفقار جنگ شکست فاحش خورد - و سپاه تمام بغارت در آمد و کارخانجات جواهر خانه و توشه خانه و اقیال و توپخانه بدست زمیندار افتاد - و با معدود جان به سلامت برد - و آنچه همان

قاتل نواب مصمص الدوله بقتل رسید - و همچنین محمد حسین
 جماعه دار فرقه کاردیان (که با جماعه خود بر نواب مصمص الدوله^(۲)
 و اقربا و رفقاء او متعین بود - و انواع بدسلوکیها بعمل آورد)
 خود با جماعه کشته شد - و عمده الملک موسی بوسی (که
 بطرف بهولجهری رفت)^(۳) چپنا پتن بندر انگریز را محاصره کرد
 و مکرر آتش کارزار اشتعال گرفت - آخر انگریز غالب آمد
 و عمده الملک با کمال خستگی به بهولجهری گریخت - و در
 چند ماه انتقام خون سادات گل کرد - بلکه انتقامی (که از
 ذات حیدر جنگ شد) نواب مصمص الدوله بگوش خود
 شنیده رفت *

نواب مصمص الدوله جامع الکمالات بود - و با جمیع علوم آشنا
 مسائل هر فن در خزانه حافظه حاضر داشت - و در شعر فهمی
 دم یکتائی میزد - و مصطلحات زبان فارسی خوب می دانست
 میرزایان ولایت (که با او بر می خوردند) در مصطلحات دانی
 تعجب میکردند - میگفت من در دو چیز دعوی دارم - یکی
 عدالت که بدقائق معاملات چنانکه باید را میرسم - و حق را
 از باطل جدا می سازم - دوم شعر فهمی - (در رزمه با راقم ترجمه
 گفت که این مطلع فیضی مشهور است *
 * بیت *

* مرا برآه محبت دو مشکل افتاد است *

* که خون گرفته ام و یار قاتل افتاد است *

مطابق معنی ظاهر یک مشکل خون گرفته شدن عاشق است
و مشکل دوم قاتل افتادن یار - پس نجات متعذر - و بخاطر من
معنی دیگر رسیده - یک مشکلی اینکه عاشق خون گرفته است
مبادا سوای معشوق دیگری او را کشد - مشکل دوم اینکه یار قاتل
افتاده است - مبادا سوای عاشق دیگری را کشد - هر دو امر بر عاشق
ناگوار است - مثنوی بے بدل بود - و اذشاء او در خطوط نویسی
طور خاصی دارد - حیف که منشآت او جمع نشد - اگر تدوین
می یافت چشم نظران را کحل الجواهر می کشید - در تاریخ دینی
یکتای عصر می زیست - خصوص احوال امرا و سلاطین تیموریه هند
که نسابه این گروه بود - برهانش همین کتاب متأثر الامراست
که در آنرا صاحب این فن می شناسد - کتب خانۀ عظیمی از کتب
عربی و فارسی فراهم آورد - و اثر این کتب را بدست خود
مقابل و تصحیح نمود - درین هنگامه کتب خانه برهم خورد
اوصاف حمیده او زیاده از آن است که زبان تقریر ادا نماید - مثل
علو مزاج و متانت رای که ارسطو را شاگرد او توان گفت - و وفار
و تمکین و کوچک دانی و غمخواری خلائق و عدالت و حیای چشم
و وفا و صفا و صدق و راستی - با صفت ذریع سخت ناخوشی
داشت - و دروغ گورا املا در نظر اعتبار نمی آورد و زرے

که او را حامل می شد همان وقت ده یکی برای مستحقان
 بر می آورد - و خزانه ده یکی علیحده میشد - و بر ارباب
 استحقاق صرف می یافت - امیرِ امارت زیب بود - و قتی
 که بر مهند می نشست بے تکلف شان امارت را زیب میداد
 و شکوه ریاضت در جبین او بچه رونق جلوه مینمود - در هفته
 دو روز برای عدالت مقرر داشت - جمعه و سه شنبه - و مدعی
 و مدعی علیه را در حضور خود طابیده بنفیس نفیس متوجه
 تنقیح میشد - مراتب نظم و نسق ملک همه سر دست داشت
 در روز و شب اصلاً خلوتی برای مشورت ملکی نبود - و هیچ
 مشیرِ نداشت - دانایان عصر بر علو نظر و وفور عقل او
 آئینه حیرت بودند - نماز صبح خوانده متوجه مهمات میشد
 وقت استوا قیلوله میکرد - و نماز ظهر خوانده باز در مهمات
 می آورد - و تا نیم شب بلکه بیشتر بکارهای مالی و ملکی
 می پرداخت - و اصناف مردم ارباب مطالب سوال و جواب
 خود را خود بالمواجه می کردند - و واسطه دخل نداشت
 در دیوان بجزورت می نشست - و در خلوت بکوچک دای
 و انبساط تمام اختلاط میکرد *

نواب سالار جنگ بهادر نقل کرد که نواب مصمم الدوله
 بعد آمدن از قلعه دولت آباد با من گفت که چندین معلوم
 شده بود که این اسباب ظاهری (که نزد من جمع شده) هیچ

باقی نماند - گفتم چه طور معلوم شد - گفت چنین بمن آگاهی دادند - و نیز نواب مذکور نقل کرد که (روزه) که وکالت را ازو گرفتند - و هنگامی عجبی برپا شد (من و جمعی کثیر در خانه نواب مصمص الدوله شب بیتوتت کردیم - مردم را از فکر خواب نبرد - بکاه تر) که با نواب مصمص الدوله برخوردیم (گفت امشب بحضور خواب رفتم - و نیز نقل کرد که نواب مصمص الدوله با من گفت که پیش از رفتن قلعه موجودات فراشناخته گرفته شد - دو صد و کسریه زیاده قالین و شطرنجی برآمد و (روزه) که بقاعه رفتم) هیچ فرش نبود - دران حالت اصلا تغییری بخاطر راه نیافت - راقم ترجمه گوید وقتی (که نواب نظام الدوله بملک ازکات تشریف برد - و بر مظفر جنگ ظفر یافت) عمال آن ملک حضور طلب شدند - و بعلاقه دیوانی بر در نواب مصمص الدوله خیده نصب کرده آنها را جای دادند - (روزه) از خیمه نواب مصمص الدوله برآمدم - شخصی دویده آمد - و گفت که حاجی عبدالشکور عامل معزول میگوید - که من در اختیار سزاولانم - از جا جذبیدن نمیتوانم - شما تا اینجا تصدیق کنید - فقیر با عامل مذکور آشنا نبودم - لیکن نرفتن در از شبوه مروت دیدم - رفتم - او از محاسبه و تقید سزاولان

شکایت کرد - همان ساعت نزد نواب مصمص الدوله برگزیده^(۲) و گفتیم حاجی عبدالشکور نام عاملی در زمردی عمال بر در حاضر است او را رو برو باید طلبید - نواب گفت ضابطه نیست که عامل محاسبه دار رو برو بیاید - گفتیم نمیگویم که محاسبه او معاف شود همین قدر میخواهیم که یک مرتبه رو برو شود - نواب در مقام انکار بود - و من در مقام اصرار - آخر نواب او را رو برو طلبید و حالت او را مشاهده کرد - و شفقت بسیار نمود - گفت فردا بر در خانه نواب نظام الدوله حاضر باید شد - و چویداری را تاکید کرد که هر وقتی که فلانی حاضر شود مرا خبر باید کرد - فردا حاجی عبدالشکور بر درخانه حاضر شد - و چویدار خبر رساند نواب مصمص الدوله بنواب نظام الدوله عرض کرد - که حاجی عبدالشکور نام عاملی در زمردی عمال محاسبه دار طلب حضور شده میر غلام عایی بمن گفت که او را یک مرتبه رو برو باید طلبید گفتیم عامل محاسبه دار رو برو نمی آید - هر چند انکار بمبالغه کردم میر مرا نگذاشت - ناچار رو برو طلبیدم - حالا من هم بحضرت همین عرض دارم که یک مرتبه آن شخص رو بروی حضرت بیاید - نواب نظام الدوله حکم فرمود که حاضر شود همین که از در در آمد و نظر نواب نظام الدوله بر هیئت او

افتاد چه می‌بیند - پیر نود ساله منحنی - پیراهنی در بر
 و دستار سبزی بر سر - و عصا و تسبیح^(۲) در دست - صورت ولایت
 و محل ترحم - نواب نظام الدوله او را نزدیک^(۳) خود طلبید
 و نشاند - و حرفها پرسید - و بر فرد مکاسبه^(۴) او دستخط
 معاف کرد - و یومیه معین نمود - و سواری از سرکار خود
 عذایت نموده رخصت فرمود - متقابله (که از نواب مصمص الدوله
 رنگ بست بیان شده) نمی از سحاب و پرتوی از آفتاب است
 حق تعالی آن مرحوم را برحمت خاص نوازد - و صدر بهشت
 برین را بجلوس او مزین سازد *

پوشیده نماند که بعد از شهادت نواب مصمص الدوله چون
 لشکر بحیدرآباد رفت میر عبدالحی خان را همراه برده در
 قلعه گلکنده نگاه داشتند - و میر عبدالسلام خان بنابر بیماری
 در اورنگ آباد ماند - او را بقاعه دولت آباد فرستادند - و نواب
 آصف‌جاه ثانی بعد قتل حیدر جنگ شیدیز عزم جانب برار
 جولان داد - و فوج و سامان حرب فراهم آورده کمر به تنبیه
 جانوجی پسر رگه‌بونه‌سله بر بست - و باوصف قلمت جمعیت
 این طرف و کثرت غنیمت لوی فیروزی برافراخت - و بعد ازان

(۲) نسخه [ج] تسبیح (۳) نسخه [ب] نزه یک طلبید (۴) نسخه [ج]

بعد شهادت نواب .

دوری توجه بهیدر آباد آورد - نواب امیر الممالک (که برای نظم و نسق ملکی جانب مچھلی بندر خرامیدہ بود) عطف عذر نمود - و در سوان حیدر آباد ملاقات هر دو برادر واقع شد نواب آصف جاہ بدستور سابق بر مسند ولایت عهد نشست (۲) و زمام مهمات مالی و ملکی بقبضہ اقتدار خود در آورد (۳)

و پانزدهم ذیقعدہ سنہ (۱۱۷۲) اثنین و سبعین و مائتہ و الف میر عبدالحمید خان را از قلعه برآوردہ از سرنو احیا فرمود سابق خطاب میر عبدالحمید خان شمس الدولہ دلار جنگ بود (۴) بعد برآردن از قلعه بخطاب پدر (یعنی مصمام الدولہ مصمام جنگ) و منصب ششہزاری پنج ہزار سوار مورد عذایات گردید - و میر عبدالسلام خان ہم حسب الحکم از قلعہ دولت آباد برآمد - و یا اہل بیعت خود بر خورد - سامہما اللہ تعالی *

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى - اس بعد عرض

میدارن فقیر عبد الرزاق الحسینی الخوارزمی الادرنگ آبادی (۵) کہ از مبادی سن رشد و تمیز الخ - انتہی کلامہ *

(۲) نسخہ [ب] بر مسند والی ولی عہدی نشست (۳) نسخہ [ج] مہام

(۴) نسخہ [ب] خان بہادر (۵) یعنی تا آخر آنکہ پیشتر در صفحہ

[۵] گذشت *

مقدمه در فهرست کتاب

باید دانست که برخی ترجمه‌های رقم‌زده کلک بانی این نسخه بذابر راه یافتن افراط و تفریط بمسودها ناقص بود - حتی المقدور باتمام و اصلاح آن کوشیده بعد اختتام آن فهرس اسامی مردم مذکور الاحوال را جزو کتاب ساخته بعد اسماء ملحقة قاف الحاق بشمرف رسم نمود - که فارق باشد میان گفتگوری آن بزرگ ومن هیچمدان - و این مجموعه جلیل القدر بنقوش هفت صد و سی ترجمه زیب و زینت گرفت - چنانچه تفصیل ذیل آئینه‌دار این مدعاست *

۸۵

حرف الالف - مشمار و پنج ترجمه

اسمعیل بیگ دولدی (ق) - اعتبار خان خواجه عذیر (ق)
افضل خان خواجه سلطان - ادهم خان کوکه - اشرف خان
میر منشی - ابراهیم خان اوزبک (ق) - آصف خان عبدالمجید
اسدذر خان اوزبک - الغ خان حبشی (ق) - اعتماد خان
خواجه سرا - آصف خان خواجه غیاث الدین عای - اعتماد خان
گجراتی - امیر فتح الله شیرازی - و کیفیت وضع تاریخ الہی
اسمعیل قلی خان ذوالقدر - آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ
افضل خان شیخ عبد الرحمن - اسلام خان چشتی فاروقی
ابوالفتح خان دکنی - و بیان مذهب مہدویہ - احمد بیگ خان
کلبی - اعتماد الدولہ میرزا غیاث بیگ طهرانی - و احوال نورجہان

بیگم - اعتبار خان خواجه سرا (ق) - ابراهیم خان فتح جنگ
 اسد خان معموری - اردا جی رام - افضل خان شکر الله
 اخلاص خان حسین بیگ (ق) - آصف خان ابو الحسن مشهور
 بآصف جاہی - و احوال ممتاز محل - اعتمام خان (ق) - اسلام
 خان مشہدی - اصالت خان عبد الہادی - امیر خان ابو البقا
 اعظم خان میر محمد باقر - اعتقاد خان شاہ پور - الله یار خان
 پسر افتخار خان - احمد خان نیاززی - آتش خان حبشی (ق)
 الله قلی خان اوزبک - الف خان امان بیگ - احمد بیگ خان
 برادرزادہ ابراهیم خان - اوزبک خان نذر بہادر - اخلاص خان
 شیخ الہدیہ (ق) - افتخار خان خواجه ابو البقا - ارادت خان
 میر اسحاق - اشرف خان خواجه برخوردار (ق) - الله وردی^(۲)
 خان - اکرام خان سید حسن (ق) - الله یار خان میر
 توزک (ق) - اسلام خان میرضیاء الدین حسین - احتشام خان
 اخلاص خان (ق) - اصالت خان میرزا محمد - اعتماد خان شیخ
 عبد القوی - الله وردی خان پسر الله وردی خان - اعتقاد خان
 میرزا بہمن یار - اقضی القضاۃ قاضی عبد الغیاب - و احوال
 قاضی شیخ الاسلام - اسلام خان وردی - اعظم خان کوکہ - افتخار
 خان سلطان حسین - آتش خان جان بیگ (ق) - امانت خان
 میرک معین الدین احمد - ایرج خان ولد قزلباش خان - اشرف

خان ميرزا محمد اشرف - آغر خان پير محمد (ق) - (ارسلان
 خان ارسلان قلبي (ق) - امير خان مير ميران - و احوال
 صاحب جي صبيہ علي مردان خان - امانت خان مير حسين - ارشد
 خان مير ابو العلا (ق) - اسماعيل خان مکھا (ق) - ابو نصر خان
 پسر شايسته خان (ق) - امان الله خان نبيرک الله دردي خان
 ابراهيم خان پسر علي مردان خان - احسن خان سلطان حسن (ق)
 امير خان عبد الكريم - آصف الدوله جمله المالک اسد خان
 امير الامرا حسين علي خان - اعتقاد خان محمد مراد فرخ شاهي
 و کيفيت گرفتاري محمد فرخ سير پادشاه - اعتماد الدوله محمد
 امين خان بهادر (ق) - اخلاص خان اخلاص کيش (ق) - امين
 خان دکني - امين الدوله امين الدين خان دکني سنبلي (ق)
 اعتماد الدوله قدير الدين خان بهادر (ق) - امير الدوله قدير الدين
 خان بهادر فيروز جنگ (ق) - ابو الخير خان بهادر امام جنگ (ق)
 ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ (ق) - آصف الدوله
 امير الممالک (ق) - اسماعيل خان بهادر پکني (ق) *

حرف الباء - بيست و نه ترجمه

بيرام خان خانخانيان - و احوال سليمه سلطان بيگم - بهادر
 خان شيباني - باز بهادر بايزيد - بابا خان قافشال - بهادر

(۲) در [بعضه نسخه] مير محمد اشرف (۳) در [بعضه نسخه] امين خان

چيني بهادر (۴) در [بعضه نسخه] سنبلي (۵) با پکني باشد *

پسر سعید بدخشی (ق) - باقی محمد خان کوکه (ق)
 پاینده خان مغل (ق) - پیشرو خان مهتر سعادت (ق)
 بهادر الملک (ق) - بیرم بیگ ترکمان - بهادر خان اوزبک (ق)
 بیکار خان - بالچو قلیچ^(۲) (ق) - بی بدل خان سعیدای گیلانی
 و کیفیت تخت طاروسی - باقر خان نجم ثانی - بهرجی زمیندار
 بکلانه - و احوال آن الکا - بهادر خان دوهله - پردل خان بیرام خان
 باقی خان چیله قلماق - پرتھی راج (اٲهور) (ق) - بهرام سلطان ولد
 فذر محمد خان - و احوال خانان توران - و کیفیت استرداد بلخ
 بهادر خان باقی بیگ - پادشاه قلی خان ٲهور خان - و کیفیت
 ابتدای بغی سلطان محمد اکبر - بزرگ امید خان (ق) - بهره مند
 خان میر بخشی - باقی خان حیات بیگ - و کیفیت نظر بند
 نمودن سلطان محمد معظم^(۳) - بسالت خان میرزا سلطان نظر (ق)
 بیان خان شیخ فاروقی (ق) - برهان الملک سعادت خان (ق) *

۱۹

حرف التاء - شازده ترجمه

تردی بیگ خان ترکستانی - قاتار خان خراسانی (ق)
 ترسون محمد خان - تولک خان قوچین (ق) - تردی خان (ق)
 ترخان مولانا نورالدین - تخته بیگ سردار خان (ق) - تاش بیگ
 تاج خان (ق) - تربیت خان عبدالرحیم (ق) - ٲهور خان میرزا
 محمود - تربیت خان فخر الدین احمد - تقرب خان حکیم داود

تربیت خان شفیع الله - تربیت خان میر آتش - و کیفیت تسخیر
قلعه ستاره - ترکناز خان (ق) - تیغ بیگ خان میرزا کل (ق) *

^۲ حرف الذاء - دو ترجمه

ثانی خان هروی - ثناء الله خان امان الله خان (ق) *

^{۱۷} حرف الجیم - هفده ترجمه

جعفر خان تکاو - جلال خان قورچی (ق) - جگ مال برادر
خرد راجه بهارهمل (ق) - جانش بهادر (ق) - جهانگیر قلی خان
لاله بیگ - جگنازه پسر راجه بهارهمل (ق) - جان سپار خان
ترکمان - جادر رای کایتمه - جهانگیر قای خان شمس الدین
جگراج عرف بکرماجیت (ق) - جان نثار خان قدیمی - جان سپار
خان خواجه بابا (ق) - جلال کاکر (ق) - جعفر خان عمده الملک
جان سپار خان پسر مختار خان - جان نثار خان خواجه
الملک (ق) - چورا من جات *

^{۲۲} حرف الحاء - بیست و دو ترجمه

حاجی محمد خان سیستانی - حسن خان کهتریه - حیدر
محمد خان آخته بیگی (ق) - حاجی یوسف خان (ق)
حکیم مسیح الدین ابوالفتح - حکیم عین الملک شیرازی (ق)
حکیم همام - حسن بیگ خان بدخشی شیخ عمری - و کیفیت

بغی خسرو - حکیم علی گیلانی - و حقیقت جنگ فیلان
 در حضور عرش آشیانی - و کیفیت حوضی که حکیم مزبور ساخته
 حاکم بیگ داداد اعتماد الدوله - و احوال اچهد روپ سڈاسی
 حکیم مدرا مسیم الزمان - حبش خان سیدی مفتاح - و احوال
 بعضی عادل شاهیہ - حیات خان داروغہ آبادار خانہ (ق) - حسام الدین
 خان - حکیم حاذق گیلانی - حقیقت خان اسحق بیگ (ق) - حسین
 بیگ خان اوزبک - حسن علی خان بہادر عالمگیر شاهی - و احوال
 رضی الدین خان - حکیم الماک میر مہدی - و بیان عروض
 استسقای محمد اعظم شاہ (ق) - حسین خان خورشیدی - و احوال
 شاہ بیگ - حمید الدین خان بہادر عالم گیر شاهی (ق) *

حرف الخاء - چہل و چہار ترجمہ

خضر خواجہ خان - و احوال سکندر سور - خواجہ جلال الدین
 محمود - خواجہ معظم برادر مریم مکانی - خان زمان علی قلی
 خواجہ جہان ہروی - خان عالم چلمہ بیگ - خانخانان منعم بیگ
 خان جہان حسین قلی بیگ - خواجہ شاہ منصور شیرازی
 خداوند خان دکنی - خواجہ نظام الدین احمد - خواجہ
 شمس الدین خوافی - و تحقیق خواف - خواجگی فتح اللہ (ق)
 خواجگی محمد حسین (ق) - خواجہ جہان کابلی جہانگیری
 خسرو بے اوزبک - خان اعظم کوکہ - و کیفیت فوت سلطان مظفر
 گجراتی - و ارتداد اکبر بادشاہ - خانخانان عبد الرحیم - و احوال

میان فهیم - خدمت پرست خان رضا بهادر - خان جهان لودی
 خان عالم برخوردار - خواجه ابوالحسن قربتی - خان زمان امان الله
 خواجه جهان خوانی (ق) - خان دوران نصرت جنگ - خان جهان
 باره (ق) - خسرو سلطان ولد نذر محمد خان - خواجه
 عبد الهادی (ق) - خوشحال بیگ کاشغری (ق) - خواص
 خان بختیار خان (ق) - خلیل الله خان برادر خرد اصالت
 خان - خان دوران سید محمود - خانزمان میر خلیل - و کیفیت
 عشق سلطان اورنگ زیب با زین آبادی - خواجه عبد الرحیم
 خان (ق) - خانزمان شیخ نظام - خانجهان بهادر کوکلتاش میر ملک
 حسین - خدا بنده خان پسرهایسته خان - خان عالم اخلاص خان (ق)
 خانجهان بهادر کوکلتاش خان عالی مراد (ق) - خاندوران امیر الامرا
 خواجه عامر - و احوال نادر شاه (ق) - خدا یار خان تنهی (ق)
 خان زمان میواتی - خواجه عبد الله خان (ق) - خواجه قلی خان
 بهادر (ق) *

حرف الدال - بیست و یک ترجمه

دریا خان عذایت - دستم خان (ق) - دولت خان لودی
 دیانت خان قاسم بیگ (ق) - دلار خان کاکر - داراب خان
 میرزا داراب - دربار خان رهله - دیانت خان دست بیاضی
 دیندار خان بخاری (ق) - دولت خان خواص خان - دانشمند
 خان - داود خان قریشی - دیانت خان حکیم جمالا (ق) - داراب

مندان بن مختار خان - دلیر خان داوزی^(۳) - دلیر خان عبد الرزف
 میانہ (ق) - دیانت خان میر عبدالقادر - داؤد خان و بہادر خان
 و سلیمان خان (ق) - دلاور خان بہادر (ق) - دیانت خان میر
 عابی نقی - دھیراج راجہ جی سنگھ سوئی^۴ (ق) *

حرف الذال - شش ترجمہ

ذوالقدر خان ترکمان (ق) - ذوالفقار خان قرامانلو - ذوالفقار
 خان محمد بیگ - ذوالفقار خان نصرت جنگ^(۴) - ذکریا خان بہادر
 نذیر جنگ (ق) - ذوالفقار الدواہ میرزا نجف خان بہادر *

حرف الراء - ہشتاد ترجمہ^(۵)

روسی برادر زادہ راجہ بہار عمل (ق) - راجہ بہار عمل - رای
 سرجن ہادا (ق) - رای لونگرن کچھوہ (ق) - راجہ بیردر
 راجہ تودرمل کھتری لاہوری - و ضوابط مستحدثہ او - راجہ
 بہگونٹ داس - راجہ مدھکر بندیا (ق) - راجہ رام چند
 بکھیلہ (ق) - رام چند چوہان (ق) - راجہ بکرماجیت پتر داس (ق)
 رای بھوج پسر رای سرجن ہادا (ق) - رای درگا سیودیہ (ق)
 رای رای سنگھ بہورتھیہ - و کیفیمت قلعہ دیوگدھ (ق) - راجہ^(۷)

(۲) در [اکثر نسخہ] بنی مختار (۳) ہر [بعضہ نسخہ] داورئی - (ما

گمان برم کہ داؤد زئی باشد (۴) املای صحیح زکریا ست بزای معجمہ

عجب کہ مولف این نام را در ذال آورده (۵) نسخہ [۱] بہار عمل (۶)

در [بعضہ نسخہ] سیودیہ (۷) نسخہ [۱] آیوگدھ

رامداس کچهواده - راجه باسو (ق) - راجه مان سنگهه پسر
 راجه بهگوننت داس کچهواده - ر کیفیت الکای اَدیسه - راجه
 راج سنگهه کچهواده (ق) - راجه رایسال درباری - رانا سکرا پسر
 رانا اودی سنگهه (ق) - راجه مها سنگهه و جگمت سنگهه (ق)
 راجه سورجمل پسر راجه باسو - راجه سورج سنگهه (رانهور) (ق)
 راجه بکرماجیت رای رایان - ر کیفیت قلعه کانگره - رای
 گوردهن سورج دهج - راجه برسنگهه دیو بندیلا (ق) - رستم
 خان شغالی - رانا کرن پسر رانا ادرا (ق) - راد رتن هادا پسر
 راد بهوج (ق) - راد سور بهورتیه (ق) - راجه بهارتهه بندیلا (ق)
 راجه ججهار سنگهه بندیلا (ق) - راجه روز افزون (ق)
 رحمت خان میر فیض الله (ق) - راجه انوب سنگهه
 بدگوچر - راجه گنج سنگهه پسر راجه سورج سنگهه (ق) - راجه
 رامداس نوروی (ق) - راجه کشن سنگهه بهدریه (ق) - راد
 امر سنگهه پسر کلان راجه گنج سنگهه (ق) - رای مکند کایتهه
 راجه جگمت سنگهه پسر راجه باسو (ق) - راجه جیرام بدگوچر (ق)
 رشید خان انصاری - ر کیفیت جللاه و نیاکانش - راجه
 بیتهل داس کور (ق) - راجه بهار سنگهه بندیلا (ق) - راد
 ستر سال هادا نبیر راد رتن (ق) - راجه سیورام کور (ق) - راجه

(۲) در [بعضی نسخه] شمالی (۳) در [بعضی نسخه] بوندیله (۴)

در [بعضی نسخه] گایت - با کاتب باشد *

اندر من دهندهیره (ق) - رام سنگه ولد کرمسي راهور (ق)
 روپ سنگه راهور (ق) - رستم خان مقرب خان (ق) - راجه
 انورده کور (ق) - راجه راجروپ (ق) - راجه رگهوناته (ق)
 رحمت خان حکيم ضياء الدين - و احوال فوت دارا شکوه
 و مراد بخش (ق) - راجه تودرمل شاهجهاني (ق) - رار کرن
 بهورتیه (ق) - راجه سجان سنگه بنديله (ق) - راجه ديبی سنگه
 بنديله (ق) - راجه رای سنگه سيوديه (ق) - راجه رام سنگه
 کچهوايه (ق) - رشيد خان الهام الله (ق) - رار بهار سنگه
 هادا (ق) - رضوي خان سيد علي (ق) - رندوله خان غازي (ق)
 روح الله خان اول پسر دوم خليل الله خان - روح الله خان
 خانه زاد خان (ق) - رار داپت بنديله - و کيفيت کلاه پوشان^(۳)
 فرنگ (ق) - رام سنگه هادا (ق) - رستم دل خان - راجه جهيله رام
 ناگر (ق) - راجه محکم سنگه کهتری (ق) - رعایت خان ظهور
 الدوله (ق) - روشن الدوله رستم جنگ (ق) - راجه چندر سين
 (ق) - راجه سلطانبجي بذالکر^(۴) - راجه گوډال سنگه کور (ق)
 راجه ساهوجي بهونسله^(۵) (ق) - رکن الدوله سيد لشکر خان بهادر
 نصير جنگ - راجه بير بهادر (ق) *

(۲) يا سبحان سنگه باشد (۳) در (بعضی نسخه) راو دليپ (۴) يا

نبالگو باشد (۵) در [چاند جا] بهومله نوشته .

حرف الزاء - چهار ترجمه

زین خان کوکه - زاهد خان پسر صادق خان (ق) - زاهد خان
 کوکه (ق) - زبردست خان (ق) *

۵۵

حرف السین - پنجاه و پنج ترجمه

سیف خان کوکه - سید محمود خان بارهه (ق) - سید
 احمد خان بارهه (ق) - سلطان خواجه نقشبندی - و کیفیت
 مشیر عرش آشیانی - سید حامد خان بخاری (ق) - سید
 عبد الله خان پسر میر خواننده (ق) - سمانچی خان قرغوجی (ق)
 سید راجو بارهه (ق) - سعید خان چغتای - سید قاسم و سید هاشم
 بارهه (ق) - سیف خان سید علی امغر (ق) - سردار خان خواجه
 یادگار (ق) - سید دلیر خان بارهه - و کیفیت فیلی سفید (ق)
 سید هزیر خان بارهه (ق) - سیف خان میرزا صفی - سرافراز
 خان چغتای (ق) - سید شجاعت خان بارهه - سپهدار خان محمد
 صالح (ق) - سعید خان بهادر ظفر جنگ (۲) - سردار خان شاه جهانی
 سرافراز خان پسر لشکر خان (ق) - علامی سعد الله خان - و کیفیت
 دولتخانه خاص - و حقیقت قرار داد داشتن قایقان (ق) - سید
 منصور خان بارهه - سجان سنگهه و پرمديو پسران سورجمل
 سیودیة (ق) - سید عالم بارهه (ق) - سید هدایت الله صدر (ق)
 سید اختصاص خان بارهه عرف سید صلابت خان (ق) - سید

شجاعت خان بهادر بهکری (ق) - سعادت خان پور ظفر خان (ق)
 سیادت خان میرزین الدین علی (ق) - سید مظفر خان بارهه و سید
 لشکر خان بارهه - سبل سنگهه سیودیه (ق) - سرافراز خان پلوی
 (۲)
 سید اختصاص خان سید فیروز خان (ق) - سید عزت خان
 (۳)
 عبدالرزاق گیلانی (ق) - سید امیرخان خوانی (ق) - سربلند خان
 خواجه رحمت الله (ق) - سیف خان فقیر الله - سیف الله خان
 میر بحر - سید عبدالله خان بارهه (ق) - سردار خان چیله
 و کیفیت نظر بند شدن سلطان محمد معظم - سیادت خان سید
 ارغلان (ق) - سیدی یاقوت خان حبشی (ق) - سرافراز خان سید
 لطیف (ق) - سید حسین خان بارهه (ق) - سید رستم خان
 دکانی (ق) - سعد الله خان هدایت الله (ق) - سید نجم الدین
 علی خان بارهه (ق) - ستر سال بندیله (ق) - سعادت الله خان (ق)
 سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ (ق) - سیف الدوله
 سید شریف خان بهادر (ق) - سعد الله خان بهادر مظفر جنگ (ق)
 سادات خان ذوالفقار جنگ (ق) - سراج الدوله انور الدین خان
 بهادر ظفر جنگ (ق) *

۵۴

حرف الشین - پنجاه و چهار ترجمه

شمس الدین محمد خان - شاه قلی خان نازنجی (ق) - شاه

(۲) در [بعضی نسخه] سبل سنگهه (۳) در [اکثر نسخه] پلوی

(۴) با عرب خان باشد *

بداع خان (ق) - شیخ گدائی کندہ - شیخ محمد بخاری (ق)
 شاہ محمد خان قلاتی - شیخ احمد قلعہ پوری - شاہ فخر الدین (ق)
 شجاعت خان عرف مقیم خان عرب - شیخ عبدالنبی ددر
 شیخ عبد الرحیم لکھنوی - شیخ جمال بختیار (ق) - شہاب الدین
 احمد خان - شیخ ابراہیم پور شیخ موسیٰ (ق) - شیرویہ
 خان (ق) - شیخ عبداللہ خان - و مجملے از احوال شیخ محمد
 غوث و شیخ بہاول - شیخ ابوالفیض فیضی - شہباز خان کنہو
 شریف خان اتکھ (ق) - شاہم خان جلاپر - شاہ قلی خان محرم
 شیخ ابوالفضل مبارک - شیر افغن خان علی قلی بیگ - شریف
 خان امیرالامرا - شجاعت خان شیخ کبیر - شمشیر خان ارسلان بے
 اوزبک (ق) - شیخ فرید مرتضیٰ خان بخاری - شجاعت خان
 سلام اللہ عرب (ق) - شاہ بیگ خان ارغون - شاہ نواز خان بہادر میرزا
 ایرج - شیر خواجہ (ق) - شہباز خان معروف بشیر و روهلہ (ق)
 شیر خان تونور - شیر خان تربتی - شاہ قلی خان وقاص حاجی (ق)
 شادی خان اوزبک (ق) - شجاعت خان شادی بیگ (ق)
 شاہ بیگ خان اوزبک (ق) - شیر خان سید شہاب بارہہ (ق)
 شیخ میر خوانی (ق) - شاہ نواز خان صفوی - شمس الدین خان
 پسر کلان نظر بہادر (ق) - شمشیر خان حیات تربتی (ق) - شجاعت
 خان رعد انداز بیگ خان (ق) - شہامت خان سید قاسم بارہہ

شمشیر خان تربتی - شیخ عبد العزیز خان (ق) - شریف الملک
حیدر آبادی - شایستہ خان امیر الامرا - شجاعت خان محمد بیگ
ترکمان (ق) - شجاعت خان بہادر محمد شاہ نام (ق) - شہداد
خان خویشمگی - شجاع الدولہ - و احوال احمد شاہ درانی (ق)
شجاع الملک امیر الامرا (ق) *

حرف الصاد - ^۹زہ ترجمہ

صادق محمد خان ہروی - صادق خان میر بخشہ . صلابت خان
روشن ضمیر (ق) - مقدر خان خواجہ قاسم (ق) - صف شکن
خان میرزا لشکری (ق) - صف شکن خان محمد طاہر (ق)
صفی خان پسر دوم اسلام خان مشہدی - صلابت خان خواجہ
میر خوانی - صف شکن خان میر صدر الدین (ق) *

حرف الضاد - ^۱یک ترجمہ

ضیاء الدولہ پسر خواجہ سعد الدین خان (ق) *

حرف الطاء - ^۲دو ترجمہ

طیب خواجہ جوہاری - طاہر خان طاہر شاہ (ق) *

حرف الظاء - ^۲دو ترجمہ

ظفر خان پسر زین خان کوکہ (ق) - ظفر خان خواجہ
احسن اللہ (ق) *

حرف العین - می ترجمه

علي قلی خان اندرابی (ق) - عبدالله خان اوزبک - عبدالمطلب
 خان (ق) - عرب بهادر - علي مردان بهادر (ق) - عزت خان
 خواجه بابا (ق) - عوض خان قاتشال (ق) - عبدالله خان
 فیروز جنگ - عزیزالله خان پسر یوسف خان (ق) - عاقل خان
 عنایت الله - و احوال متی خانم (ق) - عبدالرحیم بیگ اوزبک (ق)
 عرب خان نور محمد (ق) - علي مردان خان امیر الامرا
 و کیفیت هنگامه اوزبکان در بلخ - عبدالله خان سعید خان (ق)
 عسکر خان فچم ثانی (ق) - عبدالرحمن سلطان (ق) - عبدالرحیم
 خان پنجمین پور اسلام خان مشهدی (ق) - عنایت خان خوافی
 عبد الرزاق خان لاری (ق) - عاقل میر عسکری (ق) - عزیزالله
 خان پسر سیوم خلیل الله خان (ق) - علي مردان خان
 حیدر آبادی (ق) - عیسی خان مبین - عنایت الله خان (ق)
 عضد الدوله عوض خان بهادر قشور جنگ (ق) - عبد العزیز خان
 بهادر شیخ مقبول عالم (ق) - عمدة الملک امیر خان میر
 اسحق (ق) - علي محمد خان دوهام (ق) - علي وردی خان
 میرزا بندی (ق) - عماد الملک غازی الدین خان پسر امیر الامرا
 فیروز جنگ (ق) *

حرف الغین - هفت ترجمه

غازی خان بدخشی - و کیفیت اختراع سجده پیش عرش آشیانی
 غیرت خان خواجه کامگار - غالب خان بیدجاپوری (ق) - عضنفر
 خان بهر الله دردی خان - غیرت خان محمد ابراهیم (ق)
 غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ - غازی الدین خان بهادر
 غالب جنگ (ق) *

حرف الفاء - پانزده ترجمه

فرحت خان مهتر سکائی (ق) - فتح خان حبشی - و احوال
 ملک عنبر - فدائی خان میروظریف - فدائی خان میرزا هدایت الله
 واصل خان آقا افضل امغانی^(۲) - فیروز خان خواجه سرا (ق)
 فتح جنگ خان روهه - فاخر خان نجم ثانی (ق) - فیض الله خان
 پسر زاهد خان کوکه - فتح جنگ خان میانه - فاضل خان شیخ
 مخدوم صدر (ق) - فدوی خان محمد صالح و صفدر خان محمد
 جمال الدین (ق) - فاضل خان برهان الدین - فضائل خان میر
 هادی - فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهي *

حرف القاف - بیست و نه ترجمه

قرا بهادر خان (ق) - قاسم محمد خان نیشاپوری (ق) - قتلوق قدم
 خان (ق) - قمر خان (ق) - قبا خان کذک - قطب الدین خان انکه

قاسم عاي خان (ق) - قريش سلطان کاشغري - قاسم خان مير بختور
 (۲)
 قطب الدين خان شيخ خوين - قليچ خان اندجاني - قاسم خان تمکين
 قاسم خان جويني - ر کيفيت هوکاي بندر - قبيچاق خان امان بيگ
 قزلباش خان افشار (ق) - قزاق خان باقي بيگ اوزبک - قاضي
 محمد اسلم - قليچ خان توراني - قاسم خان مير آتش - فباد خان
 مير آخور - قطب الدين خان خويشگي پسر درم نظر بهادر
 قوام الدين خان امفهانبي - قلعه دار خان ميرزا علي - قليچ خان
 خواجه عابد پور عالم شيخ (ق) - قاسم خان کرمانبي - قطب الدين
 خان خويشگي عرف بابيزيد - قطب الاماک سيد عبد الله خان
 قادر داد خان بهادر انصاري (ق) - قطب الدراه محمد انور
 خان بهادر *

حرف الکاف - ^۹قه ترجمه

کمال خان گکهر - کاکر عاي خان (ق) - کنور جگت سنگهه
 کشن سنگهه رائهور - کاکر خان عرف جهان خان (ق) - کار طلب
 خان (ق) - گنچ علي خان عبد الله بيگ (ق) - گيري سنگهه
 کامگار خان پسر درم جعفر خان (ق) *

حرف اللام - ^۵ل پنج ترجمه

لشکر خان اکبري - لشکر خان مشهدي - لشکر خان جان نثار
 خان - لطف الله خان - لطف الله خان صادق (ق) *

حرف المیم - یکمصد و پنجاه و دو ترجمه

مصاحب بیگ - ملا میر محمد خان شیروانی - میر شاه
 ابو المعالی - محمد سلطان میرزا - مهدی قاسم خان - محمد
 قاسم خان بدخشی - محمد قلی توقدائی (ق) - محمد قلی
 خان برلاس - مجنون خان قاقشال - میر محمد خان مشهور
 به خان کلان - معین الدین خان فرنخودی (ق) - مهر علی خان
 سلدوز (ق) - میرزا میرک رضوی خان (ق) - محمد مراد خان
 پسر امیر بیگ (ق) - مظفر خان تربتی - میر معز الملک
 اکبری - میر علی اکبری موسوی - میرزا شرف الدین حسین
 مصاحب علی خان پسر میر نظام الدین علی - معصوم خان فناغندی
 میر گیسوی خراسانی - مخدوم الملک عبد الله - و احوال شیخ
 حسن علائی - میر زاده علی خان (ق) - میرزا فولاد بیگ پسر
 خدا داد برلاس - و مجملے از احوال ملا محمد تقوی - میرزا
 سلیمان - مصاحب علی خان رهناسی - میر ابو تراب گجراتی - میر
 شریف آمای - و تحقیق مردم نقطویه - میر مرتضی سبزواری
 معصوم خان کابلی - میرزا مظفر حسین صفوی - میرزا جانی
 بیگ ارغون - و احوال صوبه نتهه - میرزا یوسف خان رضوی
 مانهو سنگهه کچهواکه (ق) - میر حسام الدین - مخصوص
 خان برادر خرد سعید خان چغتای (ق) - میر معصوم خان

بهکری - میرزا شاهرخ - میرخلیل الله یزدی - و احوال شاه
 نعمت الله والی - محمد قلی ترکمان (ق) - مهتر خان انیس (ق)
 میرزا غازی بیگ - مدد خان صدر جهان - میرزا چین قلیچ
 میرزا فریدون خان برلاس (ق) - محشم خان شیخ قاسم (ق)
 میرزا علی بیگ اکبر شاهی - میر جمال الدین انجو - میرزا
 راجه بهار سنگهه (ق) - میر فضل الله بخاری - معظم خان
 شیخ بایزید (ق) - محمد تقی سیم ساز - ملا محمد ثقه
 محمد خان نیازی - مظفر خان میر عبد الرزاق - مقرب خان
 شیخ حسو - مرتضی خان انجو - مصطفی بیگ ترکمان (ق)
 مهابت خان خانخاندان - مختار خان سبزواری - میر محمد
 امین میر جماله - و کیفیت اصفهان - مکلدار خان - مرشد قلی
 خان ترکمان - و احوال مرشد قلی خان الله استجلو - مخلص خان
 برادر کلان الله دردی خان - معتمد خان محمد شریف - میرزا
 رستم صفوی - موسوی خان صدر (ق) - مبارز خان روهله - مهیس
 داس (انهور) (ق) - میر سید جلال صدر - و احوال ملا محمد
 صوفی مازندرانی - محمد زمان طهرانی (ق) - مادهو سنگهه
 هادا (ق) - میرزا والی - مکرمت خان ملا مرشد - و کیفیت بلده
 شاه جهان آباد - میرزا حسن صفوی - مرتضی خان سید نظام
 معتقد خان میرزا بیگی - میرزا عیسی ترخان - محمد علی
 خان محمد علی بیگ - مغل خان پسر زین خان کوکه - میر

شمس (ق) - مرشد قلی خان خراسانی - و کیفیت دهار و دکن
 ملتفت خان - معمر خان میر ابوالفضل - مکند سنگه هادا (ق)
 معتمد خان محمد صالح خوانی (ق) - مبارک خان نیازی
 میرزا ابوسعید - مصطفی خان خوانی - میرک شیخ هرری
 مانوجی و پرسو جی - ملا علاء الملک - میر جمله معظم خان
 و احوال سلطان شجاع - و کیفیت جنگ بهادر و آسام - میرزا نودر
 میرزا ابوالمعالی - محمد صالح خان ترخان - ملا احمد نایته
 و تحقیق نوایت - مخلص خان قاضی نظاما (ق) - میرزا راجه
 جی سنگه کچهواوه (ق) - محمد قلی خان بهوسله - میرزا سلطان
 صفوی - میرزا مکرم خان صفوی - میرزا خان منوچهر - مهابت
 خان لهراسپ - مبارز خان میر کل - مرتضی خان سید شاه
 محمد (ق) - مهاراجه جسونت سنگه رانهور - میر سید محمد
 قنوجی - و حکایت شیخ محمدی - ملتفت خان میر ابراهیم حسین
 محمد امین خان میر محمد امین - مختار خان شمس الدین
 مغل خان بلخی - محمد علی خان خانسامان - مهابت خان
 حیدرآبادی - موسوی خان میر معز - محمد بدیع سلطان (ق)
 مصطفی خان کاشی - و حکایت آمدن محمد اعظم شاه نزد
 خلد مکان (ق) - مخلص خان عالمگیری - مرتضی خان سید

(۲) در [بعضی نسخه] میر محمد سعید میر جمله معظم خان (۳) در

[بعضی نسخه] میرزا معز

مبارک خان (ق) - محبتش خان میر ابراهیم - مطلب خان سبزواری
 میرزا صفوی خان (ق) - مذکور خان شیخ میران (ق) - مختار خان
 قمرالدین - میرزا یار علی بیگ (ق) - میر احمد خان اول - محمد
 اسام خان (ق) - منعم خان خانخانان بهادر شاهي - میرزا محمد
 هاشم خلیفه سلطان - محمد مراد خان پسر مرشد قلی خان
 محمد حسین (ق) - میرزا شاه نواز خان صدر الدین - مرم
 خان میر اسحق - میر دیس غلزی (ق) - محمد یار خان
 پسر میرزا بهمن یار - میر جمله خانخانان عباد الله نام (ق)
 مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ (ق) - محمد کاظم خان - ر احوال
 مولف تا رویداد انزوا - مبارز خان عماد الملک - معز الدوله
 حیدر قلی خان اصفهانی (ق) - موتمن الملک جعفر خان (ق)
 مهاراجه اجیت سنگهه رائهور - ر کیفیت فوت سلطان محمد
 اکبر (ق) - میر احمد خان ثانی - ر کیفیت هنگامه محبوب خان
 در کشمیر - معز الدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ (ق) - محمد
 غیاث خان بهادر غیاث بیگ (ق) - محمد خان بنگش (ق)
 موتمن الدوله اسحق خان (ق) - متهور خان خویشگی - محبتش
 خان میر خان - مقرب خان پسر امین خان (ق) - مبارز الملک
 سر بلند خان - مهاراجه جانوجی جسونت بنالکر (ق)
 مجد الدوله عبدالاحد خان (ق) *

حرف النون - پانزده ترجمه

نجات خان عرب (ق) - نور قليج (ق) - نقيب خان مير
 غياث الدين - نورالدين قلي (ق) - نظر بهادر خويشگي - نجات
 خان ميرزا شجاع - نوازش خان عبدالکافي - نامدار خان (ق)
 ناصر خان محمد امان (ق) - نصير الدوله ملايت جنگ (ق)
 نظام الملک آصف جاه - نظام الدوله ناصر جنگ - نجيب الدوله
 شيخ علي خان بهادر (ق) - نجيب الدوله نجيب خان (ق)
 نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

حرف الواو - پنج ترجمه

وزير جميل (ق) - وزير خان هروي - وزير خان مقيم نام (ق)
 وزير خان حکيم عليم الدين - وزير خان محمد طاهر *

حرف الهاء - شش ترجمه

هاشم خان پسر قاسم خان (ق) - هادي داد خان (ق)
 هوشدار خان - هزبر خان خلف آله وردي خان (ق) - همت خان
 مير عيسى - همت خان سپهدار خان *

حرف الياء - هشت ترجمه

يوسف محمد خان کولکلاش (ق) - يوسف خان کشميري (ق)
 يوسف خان ولد حسين خان تگريه (ق) - يعقوب خان بدخشي (ق)

باقوت خان حبشی - یوسف محمد خان تاشکندی - یکه تاز خان
عبدالله بیگ - یلنگتوش خان بهادر (ق) *

حرف الالف - اسمعیل بیگ دولدی

از امرای فردوس مکانی سم - در دلاری و کنگاش مسلم
دتمت بود - چون همایون پادشاه از ملک عراق مراجعت نمود
و بمحاصره قلعه قندهار پرداخت و کار بر محصوران دشوار گردید
و امرا از میرزا عسکری جدائی گزیده هریک از قاعه پایان آمده
خود را نزد پادشاه مزبور رسانیدند مشارالیه نیز شرف زمین بوسی
دریافت - و پس از فتح قندهار حکومت زمین داور بمشارالیه
مقرر شد - و در ایام محاصره کابل او به همراهی خضر خواجه خان
بر سر شیرعلی نوکر میرزا کامران [که بر طبق گفته میرزا از کابل
بناظر غارت قافله ولایت (که بچاریکاران رسیده بود) رفته بعد غارت
بناظر انسداد طرق (که مردم پادشاهی نموده بودند) نتوانست
بکابل رسید - لهذا بجانب غزنین شتافت] تعیین گردید - و در کتل
سجاولند بشیرعلی مذکور رسیده بجنگ در پیوست - و مردم
پادشاهی ظفر مزد گردیده با فراوان غنائم بحضور جنت آشیانی
رسیده مشمول عنایت گردیدند - و چون قراچه خان (که تقدیم
خدمات شایان نموده مطرح عنایت بیغایت شده بود) بدر
تنگ حوملگی زده جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان نزد
میرزا کامران روان شد مومی الیه هم از فریب خوردن ای او بود

ازین جهت در حضور پادشاه با اسمعیل خوس ملقب گشته - و پس از آنکه پادشاه خون متوجه ملک بدخشان گردید روز جنگ با میرزا کامران مشار الیه دستگیر شد - و بشفاعت منعم خان جان بخشی یافته سپرد او شد - و در بورش هندوستان همراه رکاب خسروانی بود - و پس از فتح دهایی به همراهی شاه ابوالمعالی بجانب لاهور نامزد شد - تدمه احوالش بملاحظه نیامده *

* امتیاز خان ناظر *

خواجه عذیر نام خواجه سرای مقرب فردوس مکانی بود - در ساله (که همایون پادشاه عزیمت عراق مصمم نموده از متصل قندهار روانه شد) او را با جمعی دیگر بذابر آوردن هودج مریم مکانی رخصت فرمود - او رفته خدمت پسندیده بجای آورد - و در سنه (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو هجری او در کابل بحضور رسیده ادراک سعادت ملازمت نمود - پادشاه او را در خدمت شاه زاده محمد اکبر تعیین فرمود - و پس از انتقال جنت آشیانی اکبر پادشاه او را روانه کابل فرمود - که محمل مریم مکانی والدۀ پادشاه را بحضور آورد - چنانچه در سال دوم جاوس او در رکاب مریم مکانی بشرف ملازمت امتیاز اندوخت - و بعد چند سال بحکومت دهلی عام افتخار افراخته در آنجا درگذشت *

* افضل خان *

خواجه سلطان علی نام - ابتدا در سرکار جنت آشیانی باشراف

خزانه اختصاص داشت - از رشادت و کاردانی مشمول الطاف
(۲)

همایونی گشته در سنه (۹۵۶) نهصد و پنجاه و ششم صاحب دیوان
خرج گردید - یعنی بمساعدت طالع ارجمند بمشرفی بیوثات امتیاز
یافت - و چون در سنه (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفت هجری میرزا
کامران برادر خرد جنت آشیانی در مخالفت برادر بزرگوار (که
زیاده بر پدر اشفاق و الطاف مرعی میداشت) بر دارالملک کابل
استبلا یافت با متصدیان و ملازمان پادشاهی در مقام گرفت و گیر
در آمده خواجه را بیز مقید ساخت - و بزجر و تعدی نقد و جنس
بر گرفت - و چون نهضت هندوستان پیش نهاد عزم پادشاهانه
گردید خواجه بوالا منصب میر بخشگیری عام ترقع می افراشت
چون دافع داکتر جنت آشیانی بمیان آمد تردی بیگ خان
(که ادعای امیر الامرائی داشت) باتفاق خواجه بانظام مهمات
دهای پرداخت - از آنکه در جنگ هیموی مشهور خواجه بهمراهی
سردار انتظام بخش فوج قول بود در هنگامی (که آن بقال فاتحه ساز
خود بر قول باخت آورد) خواجه را پای ثبات از جا رفته باتفاق
اشرف خان میر منشی و مولانا پیر محمد شردانی (که برای
شکست هنگامه سپه سالاری تردی بیگ خان نابوئی می جست)
مساک فرار اختیار نمود - چون امرا انهمزام خورده با هزاران
خجالت و شرمساری بموکب اکبری (که از موطن پنجاب

(۲)

بقصد مداربۀ همو بپهرند رسیده بود) پیوستند بیرام خان
 قردی بیگ خان را فرصت نداده از هم گذرانید - و خواجه را
 با میر منشی (که گمان نفاق و زرداری میداشت) نظر بند
 نمود - و پس ازان خواجه با میر منشی قرار نموده سفر حجاز
 اختیار کرد - و در سال پنجم اکبری بشرف آستان بوس استسعاد
 یافتند - و مورد افضال عرش آشیانی شده بپایۀ والی امارت
 و مناصب سه هزاره مرتقی گردید - مآل کار او و تاریخ فوتش
 منظر شیوازه بند این پریشان اوراق نرسیده :

* ادهم خان کوکه *

پسر خرد ماهم آنکه است - که بفزونی عقل و درستی
 اخلاص نسبت قوی بعرش آشیانی داشت - از زمان آسایش
 گهواره تا آرایش تخت بدوام ملازمت و وفور اعتبار و کثرت
 محرومیت و اعتماد ممتاز بود - در برهم زدگی دولت بیرام خان
 شریک غالب گشته تمشیت مهام ملکی و مالی از پیش خود
 گرفت - و با آنکه منعم خان وکیل السلطنت هم شد باسندلال
 تمام بکارها می پرداخت - ادهم خان از امرای پنج هزاره ست
 ابتدا بمحاصره مانکوت در رکاب پادشاهی به بهادری
 و راد مردی بلندنامی اندوخته - آن قلعه ایست در کوهستان
 (۳)

(۲) نام سابقش مرهون است - در زمان اکبر شاه بپهرند زبان زند روزگار

گشت (۳) نسخۀ [ب] دلاری - و راد مردی بمعنی دلاری ست •

سواک در قلعه کوه فلک فرسا متضمن بر چهار قلعه - بر فراز
 کوهچها بطرز غریب ساخته اند - که تمامی آن یک حصن
 بنظر می آید - سلیم شاه وقت (که از مهم گهران برگشت)
 اساس آن گذاشت - تا برای لشکر پنجاب مامنه باشد - می خواست
 لاهور را ویران کرده آنجا آباد سازد - چه آن شهره ست
 بزرگ - مسکن اقسام تجار و اصناف مردم - باندک توجه
 لشکر عظیم و یراق فوجها مهیا توان کرد - چون سر راه فوج مغل
 واقع شده بود میدان درانجا رسیده استعداد فرادان بهم رساند
 و کار از علاج بگذرد - درین اندیشه اجاش در رسید - در سال
 دوم سکندر سور درانجا متحصن گشته آخر برینهار گرائید - و قلعه
 تسلیم نمود - سال سیوم بیرام خان (که همیشه از ادهم خان
 متوهم می بود) محال هتکاتنه نزدیکی آگرو مسکن طایفه
 بهدوریه (که نمود و سرکشی آنها با سلاطین روزگار شهره
 آفاق بود) بجایگیرش مقرر کرد - تا بدین وسیله هم متمردان
 آن نواحی سزا یابند - و هم از در حضور نباشد - و بیک
 خیال در کار شگرف صورت گیرد - با چنده از امرا رخصت داد
 دهم خان بکوشش نمایان آن ضلع را عملی ساخته ارباب عصیان را
 ر انداخت - و بعد از آوارگی بیرام خان و اختتام کارش
 رش آشیانی آخر سال پنجم مبادی سنه (۹۶۸) نهصد و شصت

و هشت هجری اردا با پیر محمد خان شروانی و امراء دیگر
 بتسخیر ولایت مالوه (که بیداد گری و مدهوشی باز بهادر
 مکرر بعرض (سیده بود) تعیین نمودند - چون بنواحی سارنگ پور
 (که مستقر او بود) پیوست باز بهادر از مستی و بیهوشی
 (که شب و روز درین کار بود) اندک بخود آمده در مقام
 بیکار نشست - پیوسته از طرفین دلداران (زم آزموده بر آمده
 لوازم نبود بجای می آوردند - تا روزی چپقلش عظیم بمیان
 آمد - باز بهادر شکست خورده بجانب خاندیس فرار نمود
 ادهم خان به سرعت شتابان خود را بسارنگ پور رسانیده تمام اموال
 و اسباب او را با پانچران و کفیزان (که نغمه حسن و حسن نغمه
 ایشان در آفاق امتیاز و اشتها^(۲) داشت) متصرف شد - و ازین
 کامیابی و حصول خزائن و دوائن و امتعه نفیسه (که اندوخته
 سالها بود) کلاه نخوت او کج شد - و نشه^(۳) غرورش افزود
 هر چند پیر محمد خان نصیحت کرد سون مذذ نیفتاد - مملکت
 مالوه بامرا تقسیم کرده چند زنجیر فیل از جمله غنائم همراه
 صادق خان ارسال حضور نمود - و خود بعیش و عشرت مشغول
 گشت - بخاطر عرش آشیانی گران رسیدن - اصلاح او اهم دانسته
 در شازده روز از آگره ابلاغ فرمود - و بیست و هفتم شعبان

(۲) نسخه [ج] انتشار و اشتها داشت (۳) در فارسی نشه می نویسند - اما

این لفظ که عربی است در اصل نشوه است *

سال ششم وقت (که ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعه گاکرون
 دو گروهی سارنگپور برآمده میروفت) ناگاه موکب اقبال پیدا
 شد - بدریافت شرف زمین بوس مباهمی گشت - عرش آشیانی
 یکسر بخانه اش رفته فرود آمدند - گویند ادهم خان خیال
 فاسد در سر داشت - و بهانه می جست - (۲) روز دوم ماهم
 انگه با مردم محل رسید - و پسر را از گران خواب غفلت
 هوشیار ساخته آداب پیشکش و ضیافت بتقدیم رسانید - و آنچه
 از باز بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق با همه پائوران
 بنظر اشرف گذرانید - عرش آشیانی برخی را بار مرحمت نموده
 بعد رفته چهار روز علم معادرت با گره افراشتند *

گویند چون عرش آشیانی لوای معادرت بر افراختند در
 منزل اول ادهم خان از سفاقت و بیخردی ماهم انگه مادر خود را
 (که صاحب اختیار محل بود) بران داشت که دو مغذیه
 حسینه از پائوران باز بهادر مخفی بدو حواله نماید - که بنابر
 در ادبی کسی بحال آنها نخواهد پرداخت - اتفاقاً همان ساعت
 پادشاه خبر رسید - حکم مقام فرموده مردم را بتفتحص
 برگماشت - ادهم خان مضطر گشته هر دو را بصحرای سر دان
 چون متفتحصان گرفته آوردند ماهم انگه آن بیگذاهان را بقتل
 رسانید - و عرش آشیانی اغماض فرمودند - لیکن همین سال باتقاضای

مصاحبت ملکی حکومت مالوه به پیر محمد خان باستقلال مقرر شد
و ادهم خان حسب الطلب بحضور رسید *

چون شمس الدین محمد خان ائگه بقرب و اعتبار لوای تفوق
و برتری افراخته در جمیع امور خلافت دخل تمام داشت این مدهوش
جوانی و سیه مست دولت همواره برو حسد برد - منعم خان
خانخانان (که گرفتار همین بیماری بود) همواره بکهنه عیاری
آن مغرور تهور و مغلوب خشم را بفتنه و غدر تحریک می نمود
تا آنکه درازدهم رمضان سال هفتم در دولتخانه پادشاهی
ائگه خان و منعم خان با امرای دیگر مشغول مهمات سلطنت
بودند - ادهم خان بے اعتدالانه با جمعی از خود بے اعتدال تر
رسید - همه بتعظیم برخاستند - ائگه خان نیم قیام نمود - آن
بے محابا دست بخنجر کرده متوجه ائگه خان شد - و اشاره
بهمراهان کرد - بزخمهای جانگزا کار آن آفسقال دولت تمام کردند
و پس ازان ادهم خان بے باکانه شمشیر در دست گرفته
متوجه محل سرا شده بر ایوان مرتفع (که بر دور محل خامه
بود) برآمد - غوغا بلند گشت - عرش آشیانی از خواب بیدار
شده از دیوار قصر سر بر آورده استکشاف احوال نمودند
و بخشم و غضب شمشیر گرفته برآمدند - همین که ادهم خان
بنظر آمد فرمودند که ای بچه لاده ائگه مرا چرا کشتی
آن گستاخ پیش روییده دستهای عرش آشیانی گرفت - و گفت

پادشاه غور فرمایند - اندک تلاش واقع شده - پادشاه دست
 (۲) از چنگ او کشیده مشتت بقوت بر روی او زدند - که معلق
 بزمین افتاد - بفروخت خان خاصه خیل و بسنکرام هوسناک
 (که ایستاده بودند) فرمودند - که چه تماشا میکنید - این
 دیوانه را بر بندید - آنها فرمان پذیر گشته بر بستند - حکم شد که
 از بالای صفا سرنگون اندازند - دو مرتبه انداختند - تا گردن
 آن خود سر شکست - و باین طرز آن سفاک هتاک^(۳) مطابق
 سنه (۹۶۹) نصد و شصت نه هجری بقصاص مکافات رسید
 ۹۷۰
 حسب الارشاد هردو نعلش را روانه دهلی ساختند - (دو خون شد)
 تاریخ است - گویند ماهم انگه (که درین وقت بر بستر بیماری
 افتاده بود) شنید که ادهم خان چنین بے اعتدالی نموده
 پادشاه مقید کردند - مهر مادری برداشته او را بملازمت آورد
 شاید پسر را و رهازد - پادشاه ماهم انگه را دیده فرمودند
 که ادهم انگه ما را کشت - ما هم او را کشتیم - آن عاقله روزگار
 گفت خوب کردند - اما نمی دانست که سیاست رسیده - چون
 بییقین پیوست حفظ آداب حضور نموده بظاهر جزع و فزع

(۲) نسخه [ب] معلق زبان افتاد (۳) در [یعنی نسخه] دیوانه سر را

(۴) نسخه [ج] هتاک بقصاص مکافات رسید (۵) چون این واقعه

در سنه (۹۶۹) بوه تاریخ [دو خون شد] که عددش ۹۷۰ است غلط

نخواهد بود زیرا که تاریخ گویان فرق یک یا دو عدد جایز داشته اند

نگرد - لیکن رنگ از رو رفت - و دل بهزاران زخم مجروح گشت - پادشاه نظر بر قدم خدمت او بتسلیم خاطرش پرداخته رخصت خانه فرمودند - آمده بسوگواری نشست - و مریضی که داشت رو بتزاید آورد - و بعد ازین واقعه بچهل روز بدار بقا شتافت - عرش آشیانی مشایعت نعش او نموده رفته کردند و باعزاز و احترام درانده دهلی ساخته عمارت عالی حسب الحکم بر مزار ماهم انکه ر ادهم خان اساس یافت *

* اشرف خان میر منشی *

محمد امیر نام - از سادات حسینی مشهد مقدس است و صاحب طبقات اکبری او را از سادات عرب شاهي شمرده یحتمل که بنابر عموم و خصوص تدابیر درین کلام نباشد - اما آنچه علامی شیخ ابوالفضل او را سبزواری نوشته لامحاله از تخریفات نسخه نویسان است - در فن انشا و دقائق سخن ید طولی داشت و سر موئی از دقت یابی و موشگافی فرو نمی گذاشت - و در خطاطی و خوش نویسی بهفت قام استاد - خصوص در تعلیق و نسخ تعلیق سرآمد روزگار و یگانه دهر بود - علم جفر را با عمل ورزیده - در ملازمان جنت آشیانی انسلاک یافته بمزید قرب و عزت درجه اعتبار پیموده بخطاب میر منشی امتیاز یافت - و پس از فتح هندوستان بخدمت میر عرضی و میر مالی اختصاص گرفت - و در قضیه تردی بیگ خان (که با هیمو بقال در سواد

دهلي اتفاق افتاد و اکثرے دل باي داده راه گريز سپردند (۲)

او (که در امر جنگ مشير و همدستان بود) نيز در فرار زده متهم بقتل و بد دلي گرديد - (دزد) که بيروم خان، تردي بيگ خان را بقتل آردن) اشرف خان را با سلطان علي افضل خان بعلي گريز پائي مقيد ساخت - و پس ازان سفر حجاز اختيار

نموده سال پنجم اکبري سنه (۹۶۸) نهمصد و شصت و هشت

هجري هنگامی (که عرش آشياني از ماچهيواره باختتام مهم

بيروم خان متوجه کوه سواک بود) شرف آستانبوس دريافت

ازان بعد همواره مشمول عواطف پادشاهي بوده بافرايش منصب

سر برافراخت - سال ششم هنگام معاودت رايات پادشاهي از مالوه

بخطاب اشرف خاني مشرف گرديد - و در يساق بنگانه بهمراهی

خانخانان منعم خان دستوي يافت - در سنه (۹۷۳) نهمصد

و هفتاد و سيوم در بلده گور (که بنابر سميت هوا وبای

عام شيوع يافته اکثر نوئينان عمده رهگرای فدا گشتند) رخت

هستي بر بست - بدرهزاري منصب رسیده - و با کمالات

ديگر موزون طبع بود - گاه گاه اشعار صاف متين انشا ميکرد

* نظم *

ازر ست *

* يا رب تو مرا باآتش قهر مسوز *

* در خانه دل چراغ ايمان افروز *

* این خلعت بزدگی که شد پاره ز جرم *

* از راه کرم برشته عفو بدوز *

و در تاریخ آبشخورے (که مولانا میر در دار الخلافه آگره

بنا کرده) گفته *

* در راه خدا کرده بنا ملا میر *

* چاه ز برای نفع مسکین و فقیر *

* گر تشنه ام بپرسد از سال بنا *

* گوئی آبی ز بقعه خیر بگیر ^(۲) *

پیش میر مظفر نیز در عهد اکبری بمنصب مذاسب پایه افزای

روزگار خود گشته در سال سی و هشتم بحکومت ولایت اوده

می پرداخت - حسینی و برهانی نیاثر اشرف خان در دور

اعلی حضرت بمنصب قلیل سرافرازی داشتند *

* ابوالهیم خان ازبک *

از امرای جنت آشیانی ست - در سال فتح هندوستان او را

همراه شاه ابوالمعالی بلاهور تعین کردند - که اگر سکندر سور

از کوهستان برآمده دست اندازی در ممالک پادشاهی نماید

تدارک آن باحسن وجوه بظهور رسد - پس ازان خان مزبور

سرپرور مضاف جونپور بجایگیر یافته همواره با علی قلی خان ^(۳)

(۲) نسخه [چ] گوید (۳) در [بعضی نسخه] سرپرور - و در [بعضی]

به سرپرور مضاف جونپور جایگیر یافته

خان زمان بحفظ آنحدود می پرداخت - تا آنکه بعهد عرش آشیانی
 آثار بغی خانزمان و سکندر خان اوزبک بر روی روز افتاد - و اشرف
 خان میر مذهبی فرمانی مشتمل بر موعظت پیش سکندر خان
 بود - سکندر خان بگرمی بر خورده گفت که ابراهیم خان آق سقال
 یعنی ریش سفید و قرب جوار است - او را رفته می بینم - و باتفاق
 وی متوجه بارگاه خسروانی میشوم - بدین اراده بسر رهبر رفت
 و از آن جا هر دو باتفاق نزد خان زمان رفتند - و قرار دادند
 که خان مذکور همراه سکندر خان بسمت لکهنو رفته آتش
 خلاف افروزند - چنانچه خان مذکور بدان سمت شتافته مصدر
 هنگامه آرائی شد *

چون منعم خان خانخانان با علی قلی خان زمان ملاقات کرده
 قرار بندگی از او به تجدید گرفت و از حضور خواجه جهان
 (که مدار عایه مهمات سلطنت بود) رسید خانخانان خواست
 که باتفاق او بخیمه خان زمان رود - و خان مزبور را بگرو در لشکر
 خود طلبید - و قرار برین یافت که خان زمان والد خود و خان
 مزبور را با پیشکش لایق روانه حضور نماید - لهذا خانخانان
 و خواجه جهان رو ببارگاه سلطانی نهادند - و خان مزبور را
 تیغ و کفن در گردن انداخته بنظر والا رسانیدند - و پس از قبول
 این معنی و عفو جرائم خان زمان تیغ و کفن را از گردن او
 فرو بردند - و چون بار دیگر خان زمان و سکندر خان سال درازدهم

اکبري سلسله جَنَبان بغي و عدوان گشتند خان مذکور با اتفاق سکندر خان بجانب اردعه شتافت - و چون سکندر خان راه بنگاه گرفت خان مزبور بواسطه خانخانان بعفو جرائم مشمول عواطف گشته داخل متعینان خانخانان گردید - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش اسمعیل خان است که علي قلي خان زمان قصبه سندیله در جایگیر او داده بود - چون سال سیوم اکبري قصبه مزبور بجایگیر سلطان حسین خان جلایر از حضور مقرر شد او در عمل دادن ایستادگی بمیان آورد - پس از آنکه بزور گرفت فوجی از خان زمان آورد - و جنگی کرده شکست یافت *

* آصف خان خواجه عبدالحمید هروی *

از فرزندان شیخ ابوبکر تائیدادی ست - که از صاحب کمالان وقت بود - امیر تیمور چون در سنه (۷۸۲) هفت صد و هشتاد و دو بتسخیر هرات (که در تصرف ملک غیاث الدین بود) رو آورد بتأیید رسیده کسی نزد شیخ فرستان - که چرا به تیمور ملاقات نمی کنی - گفت مرا با او چه کار - امیر خود رفت و بشیخ گفت - چرا ملک را نصیحت نکردی - جواب داد نصیحت کردم نشنید - خدای تعالی شما را برو گهاشت - اکنون شما را نصیحت میکنم بعدل - اگر نشنوید دیگره را بر شما

(۲) نسخه [۱] بعفو تقصیرات * مشمول (۳) نسخه [ب] ایادی - و در

[بعضی نسخه [تائیدادی] *

گمارد - امیر میگفت مرا در سلطنت بهر کس از درویشان صحبت
شد هر کدام را از خود در دل و هم دیدم - مگر شیخ که من
را در حجاب می یافتم *

خواجه عبد المجید در سال ۱۲۰۰ جنت آشیانی انتظام
گردید بهمن رشادت و کار دانی در وقت نهضت هندوستان
بدیوانی سرکار همایونی سر برافراخت - و چون کهن روزگار
بجلوس عرش آشیانی (رنق جوانی از سر گرفت خواجه بوفور
کار طایبی از دیوانی بسر داری رسیده جامع سیف و قام گردید
و در آن هنگام (که عرش آشیانی بتقریب هنگامه بیрам خان لوی
عزیمت پنجاب برافراشت) خواجه بخطاب آصف خان سرافراز
گشته بحکومت دهلی مباحثات اندوخت - و بتدریج صاحب
طبل و علم شده بمنصب سه هزاری امتیاز یافت - و چون
فتو نام غلام عدلی (که قلعه چنار را متصرف بود) اظهار
تسلیم آن نمود حسب الامر پادشاهی آصف خان باتفاق شیخ
محمد غوث زنده آن قلعه را بصلح برگرفت - تیول داری سرکار
کره مالک بخار بدو تنباض یافت - در آن ایام غازی خان تئوری
(که از امرای عده افغان بود) مدتی در خدمت عرش آشیانی
گذرانیده بدر فرار زده با برخی بولایت پنده (که مالک ست
(۲)

(۲) در [بعضی نسخه] تذکر - و در [بعضی] سور (۳) در [بعضی نسخه]

بهته - و در [بعضی نسخهای اکبرنامه] پنده آمده *

بسر خود) پناه برده در مقام قلعه انگیزی در آمد - آصف خان در سال هفتم بهراج بهرام چندر والی آنجا پیغام برگذار - که در سلک خراج گزاران ممالک محروسه در شده مخالفان را بسپارد راجه از سر مایگی نخوت و غرور باتفاق آن متذلیل آماد (۲) پیکار گردید - آصف خان چیزی دستها نموده پناه برده را بقتل رساند - و راجه هزیمت یافته بقلعه باندھو (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گشت - آخر بوسیله قبول بندگی درگاه و باستشفاع راجهائی (که مقرب بساط سلطنت بودند) حکم عدم مزاحمت باحوال راجه باصف خان رسید خان مذکور دست ازان باز داشت - لیکن ازیں فتح قوت و مکنات تمام بهم رسانیده داعیه تسخیر گدھے پیش گرفت چه جنوبی ولایت پنه ملک ست وسیع مشهور بگوندرانه - صد و پنجاه کره غول - و هشتاد کره عرض - گویند در باستانی زمان هشتاد هزار قریه آبادان داشته - سکند ان گوند - که قوم ست فرور - و اهل هند زبانش شمردند - پیشتر چندین راجه بسرمی بردند - درینوقت ریاست آنجا برانی درگارتی نام رسیده - که بوفور شجاعت و حسن تدبیر و بسیاری داد و دهش تمام ملک را یک قلمه ساخته - و گدھے بلاد عظیم آن ملک است و کنگه نام موضعی که بانضمام آن شهرت دارد *

آصف خان از جواسیس استکشاف مداخل و مخارج
 آن ملک کرده در سال نهم با ده هزار سوار عزیمت آن دیار نمود
 رانی (که در انوقت جمعیت فراهم نداشت) با معدودی
 آماده جنگ شد - و گفت منکه سالها ریاست آن ملک کرده باشم
 در حوصله فطرت من گریختن کی گنجد - مردن بذا موس خوشتر
 از زیستن بعار است - اعدای آنولایت سماجت از کار بردند
 که قرار داد جنگ مستحسن - اما سر رشته تدبیر از دست دادن
 نه آئین شجاعت است^(۲) - چندی بجاهای محکم بسر باید برد
 تا تفرقه لشکر بجمعیت گراید - بنابراین چندی باین وضع
 گذرانید - چون آصف خان گدّه را متصرف شده دنبال
 نمایی گذاشت رانی سران لشکر را طابیده گفت که خاطر من
 خواهان جنگ است - هر که خواسته باشد برود - جنگ من
 شق ثالث ندارد - یا مردن است یا فتنم - بمحاربه رو آر
 چون بیرساز پسرش زخمها برداشت گفت از معرکه او را
 برآورده بمانی رسانند - و چون خود زخمی گشت بمعتبری
 گفت که مغلوب جنگ شده ام - مبادا مغلوب نام و ننگ شوم
 حق نمک بجا آر - و بخنجر کار مرا اتمام کن - او جرأت نکرد
 ناچار جمدهر برآورده کار خود ساخت - آصف خان بتسخیر
 چورا گدّه (که قاعه ایست دارالملک آنجا - و بکثرت خزائن

بر دفائن بر اکثر ممالک مزیت داشت - و بپیر ساه مستحکم ساخته بود) روی توجه آورد - و پس از آریزش چون بپیر ساه مردانه فرو رفت قلعه مفتوح گردید - و بعد ازین فتح (که سرآمد فتوحات آصف خان بود) صاحب جواهر و خزائن بیقیاس شده نخوت و غرور را بخود راه داد - و بپیراه روی پیش گرفت - از هزار فیل غنیمت دو صد فیل بهضور فرستاد - اما سال دهم (که خان زمان شیبانی باتفاق امرای اوزبکیه شرقی علم بغی برافراشته مسجدن خان قاتل را در قلعه مانکپور محصور ساخت) آصف خان با پنجم هزار سوار بکمک رسید - و چون عرش آذربانی باطغای نایرگ آن فساد بدان ناحیه پیوست از شرف ملازمت دریافته نفائس غنائم گدازه پیشکش نموده مجلای سپاه بذطر در آورد - و بتازگی مشمول عواطف گشته بتعاقب فیه باغیه نامزد شد - لیکن متصدیان سلطنت (که چاشنه خور رشوتهای او شده بودند) دریزومت از راه طمع و حسد ذخیره اندوزی و خیانت و زعم او برمز و ایما میگفتند سخن سازان دو رویه یکم را هزار ساخته بآصف خان میفرسانیدند و او دل بای میداد - تا بیستم صفر (۹۷۳) نهمصد و هفتاد و سه حفظ مرتبه خود نکرده بتوهم واهی گریخت - و در سال یازده (که مهدی قاسم خان بحکومت گدازه تعیین شد) آصف خان بهزاران حسرت دل ازان ملک برداشته با وزیر خان برادر خود حسب الطلب

(۲) در [اکثر نسخه] ملازمت دریافته (۳) نسخه [ب] خرابی •

خانزمان در جوانپور بدو ملحق گشت - در صحبت اول نجیب و نخوت او دیده از آمدن پشیمان گردید - و چون معلوم کرد که خانزمان چشم بهال او دوخته بجدائی فرصت جو گردید - درین اثنا خان زمان او را همراه برادر خود بهادر خان بر سرافغانان فرستاد وزیر خان را نزد خود نگاهداشت - بذنبرین هر دو برادر موعود فرا قرار داده براه مانکپور هر یک گریخت - بهادر خان بتعاقب شتافت در آریخت - مردم آصف خان بهزیمت پراکنده شده خود دستگیر گشت - که ناگاه وزیر خان بسر وقت بهادر خان رسیده از سرگذشت آگاهی یافت - چون مردم بهادر خان بتاراج اشتغال داشتند وزیر خار خود را راست کرد - ناچار بهادر خان فرار گزید - و اشاره کرد که آصف خان را (که بالای فیل مقید بود) از هم بگذرانند یک دو شمشیر حواله کردند - سرانگشت دست جدا شده بر زمین بیفتی زخمی رسید - که وزیر خان آمده خلاص ساخت - و هر دو برادر دو سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه بکوه آمدند - آصف خان وزیر خان را نزد مظفر خان تربتی بآگره فرستاد - تا بوسیله او عفو جرائم شود - مظفر خان (که بموجب طلب در سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار روانه پنجاب بود) وزیر خان را همراه برده در شکارگاه بملازمت عرش آشیانی رسانید استشفاح تقصیرات نمود - حکم شد که آصف خان باتفاق مجنون خان در کوه مانکپور بدعااضمت سرحد قیام نماید - و در همین سال

(که عرش آشیانی بر سر خانزمان و بهادر خان ایلغار فرموده آنها را علف تیغ بیدریغ ساخت) درین جنگ آصف خان مراتب جانفشانی بکمال فدویت بتقدیم رسانید - و در سنه (۹۷۵) نهم و هفتاد و پنج برگذۀ بیاک از تغیر حاجی محمد خان سیستانی بجاگیرش مقرر شد - که سرانجام خود نموده در مهم رانا اودیسنگهه منقلای لشکر فیروزی باشد - چون در اواسط ربیع الاول سنه مذکور عرش آشیانی از آگره بمالش رانا نهضت نمود رانا قلعه چیتور را بجیمیل نامی (که سابق در قلعه میرتیه بود) سپرده خود بزوایای کوهستان متواری گشت - آصف خان در محاصره آن قلعه استوار (که بر فراز کوهی ست - و ارتفاعش قریب بیک کوه - و آن کوه میان دشت مسطحی ست که بلندی و پستی مطلقاً ندارد - و از پایان دورش شش کوه - و جائیکه دیوار است سه کوه - و سوای حوضهای بزرگ و سنگین که از آب باران پر میشود چشمه آب بالا نیز هست) مصدر خدمات شایسته و مورد کارهای دست بسته گردید - پس ازان (که بعد از چهار ماه و هفت روز محاصره بیست و پنجم شعبان سنه مزبور سال دوازدهم اکبری قلعه مفتوح شد) تمام سرکار چیتور بجاگیر آصف خان مقرر گشت *

* اسکندر خان اوزبک *

از سلاطین زادهای آن قوم است - در خدمت جنّت آشپزانی
 مصدر کارهای شایسته گشته ابتدای عزیمت هندوستان بخطاب
 خانی امتیاز یافت - و پس از فتح بحکومت آگره اختصاص گرفت
 و در هنگامه هیمو آنرا گذاشته در دهایی بتردی بیگ خان پیوست
 و بهمراهی او بسرداری جرانغار رو به پیکار آورد - چون دلبران
 هر دو سو دل از جان برداشته باهم آریختند هر اول و جرانغار
 پادشاهی شرائط مردانگی بتقدیم رسانیده هر اول و جرانغار غنیم را
 از پیش برداشته بتعاقب شتافت - و غنائم فراوان بدست افتاده
 سه هزار کس از مخالف بخاک نیستی فرو رفت - درین هنگام
 (که فتح چنین کرده در پی گریختها شتاب داشتند) هیمو بتردی
 بیگ خان تاخته بفرار آورد - بهادران (که از تعاقب برمیگشتند)
 حیرت زده براه تردی بیگ خان میشتافتند - باجماعه اسکندر خان
 ناچار از معرکه عزان تاب گشتند در سهرند بدلازمیت عرش آشپزانی
 رسید - و در فوج مبتلا با عالی قاپی خانزمان بجنگ هیمو تعیین
 گشت - و پس از فیروزی بتعاقب عزیمت یافانگان و حراست
 دارالحکومت دهلی از دست برد اوپاشان دستوری یافت - او
 مسارعت نموده خیل از نفوس شوریده و اشخاص معطله را از زندان
 زندگانی خلاص ساخت - و غنائم موفوره اندوخت - و در جلدوری

تُرودات پسندیده بخطاب خان عالم عام افتخار افراشت *

چون خضر خواجه خان حاکم پنجاب از پیش روی سکندر خان
 سور (که مدعی ملک بود) برگشته در لاهور باستحکام برج و باره
 همت گماشت و او تحصیل آفولایت را مفت و مفت دانسته سرگرم
 اجتماع مردم گردید عرش آشیانی عجالة الوقت سکندر خان را
 سیالکوٹ و آنحدود در جاگیر داده بر جناح استعجال روانه فرمود
 که اعتضاد خضر خواجه خان باشد - و پس ازان بتیولدارى ارده
 کایاب گردید - چون آرام و آسایش شوره مزاجان واقع طلب
 در فساد انگیزی و فتنه پورهی میباشد ده سال اسباب طغیان
 سرانجام داده راه سداد را گذاشت - اشرف خان میرمنشی از بارگاه
 سلطنت تعیین شد که مستمال تقدمات ساخته بحضور بیارد - او
 چندی بلیمت و لعل گذرانیده نزد خان زمان شتافت - و باتفاق
 یکدیگر رایت بغی برافراخته هر یک بذحیة دستمایه آشوب
 گشتند - چنانچه اسکندر خان با بهادر خان شیبانی یکتائی گزیده
 در نواحی خیرآباد با میر معزالماک مشهدی (که از جانب پادشاه
 بمالش آن طایفه ناسپاس تعیین شده بود) عزم کارزار برآراست
 هر چند آخرها بهادر خان چیره دستی یافت اما اسکندر خان
 اول جنگ شکست خورده آواره دشت هزیمت گردید - و در سال
 دوازدهم (که خانزمان و بهادر خان بار دیگر محرک ساسانه بغی
 و فساد گشتند) اسکندر خان را (که نیز در اوده ده دم نخوت مبرز)

محمد قلی خان برلاس با فرج گران بر سرش تعین گشته در اوده
محصور نمود - مدتی از طرفین جنگ قایم بود - چون خبر کشته شدن
خانزمان و بهادر خان رسید اسکندر خان شکیب بای داده از در
مکر و تزویر در آمد - و آشتی پیش گرفت - و چندی بدین حیل
بسر برده با اهل و عیال بکشتی چند (که برای همین روز
آماده می داشت) نشسته از دریا گذشت - و پیغام نمود که من
بر همان عهدم - عنقریب می رسم - چون زبانش با دل موافق نبود
أمر از دریا عبور کرده سر در دنبالش گذاشتند - او خود را
بقصبه گورکهور (که در آنوقت در تصرف افغانان بود) رسانیده
نزد سلیمان کرانی حاکم بنگاله شتافت - و همراه سرش بتسخیر
آدیسه رفت - چون برگردید افغانان بودنش در میان خویش مذاسب
ندیده با وی در کمین غدر شدند - خان مذکور آگهی یافته
بخانخانان (که در جونیور بود) ملاتجی شد - سیمه سالار استمراج
پادشاهی نموده بهزاران امید طلب داشت - اسکندر خان ایغار کرده
بخانخانان پیوست - خان سیمه سالار سال هفتم (۹۷۹)
نهمصد و هفتاد و نه حجری همراه خود بملازمت پادشاهی آورده
بذریعه شفاعت آن عمدة الماک منفع جرائم او شده به نیولدارى
سرکار الکنو مورد التفات گردید - و وقت رخصت بعنایت چارقب
کمر و شمشیر مرصع و اسب با زین طلا سرافرازی یافته با خانخانان
همین گشت - و چون الکنو رسید بعد چندی مزاج عنصری او

از اعتدال طبعی بیرون رفته بر بستر بیماری افتاد - تا دهم جمادی الاول
 سنه (۹۸۰) نه صد و هشتاد تار و پود همگی او گسیخت
 از امرای سه هزارى بود *

• الف خان حبشی *

از غلامان سلطان محمود گجراتی ست - در سلطنت او اعتبار
 یافته بمرتبه سرداری (سید - عرش آشیانی در سال هفدهم جلوس
) که متوجه احمد آباد بود (خان مذکور با جمعیت خود باتفاق
 سید حامد بخاری پیش از امرای دیگر آمده استلام سده
 سلطنت نمود - و سال هیزدهم به تیول مناسب سرافراز گردید
 و سال بیست و دوم بهمراهی صادق خان به تنبیه راجه مددگر
 بندیله زمیندار اوندچه تعیین گشته در روز نبرد آثار جلالت
 بظهور آورده چپقلشهای مردانه کرد - و سال بیست و چهارم
 [چون راجه تودرمل و غیره برای دفع فتنه عرب (که آخرها
 به نیابت خان مخاطب گشته - و دران سال در مضافات صوبه بهار
 گرد فساد انگیزخته بودند) مرخص شده] او نیز باتفاق صادق خان بکمک
 راجه مذکور مقرر شد - و در گوناگون ترددات شریک خان مزبور
 بود - در جنگی (که چینه باغی کشته شد) سرداری جرانغار تعلق بار
 داشت - و مدتها تعینات صوبه بنگاله بود تا آنکه در گذشت
 پسرانش بجایگزین سرافراز گردیده درانجا بسر می بردند *

* اهداماد خان خواجه سرا *

پهل ملك نام - در ایام حکومت سلیم شاه بجهور رشدی که داشت بخطاب محمد خان ممتاز گشت - چون دولت افغانان بر افتاد او در سلک ملازمان اکبری منسلک گردیده خدمات شایسته تقدیم رسانید - و بنابر آنکه متصدیان اشغال سلطنت از خیانت ورزی و بد نیتی یا از بیوفی و ناپرواخی در معموری خانه خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان می دادند و در تحصیل خزانه پادشاهی تا بتکثیر و افزونی آن چه رسد اعمال می ورزیدند عرش آشیانی در سال هفتم بعد سنوح قتل شمس الدین خان اتکه خود بدین کار توجه گذاشت - محمد خان بمقتضای کار دانی مکنون عمیر پادشاهی دریافتی در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن مقدمات معقوله ذهن نشین ساخت - و از پیشگاه خلافت بخطاب اهداماد خان ر منصب عزیزی اختصاص یافته جمیع خالصات بدو مفوض گردید - در اندک وریخته بحسن تردد و لطف کفایت او قسمی که مرکوز خاطر عرش آشیانی بود کارخانه عظیم البنیان خزانه بوجه شایسته انتظام گرفت و در سال نهم هنگامی (که ماندو پیر تو نزل ریای پادشاهی فروغ آگین شد) میران مبارک شاه والی خاندیس بارسال پیشکش مصحوب ایلچیان کاروان اظهار بندگی و ودریت نموده درخواست که صیبه رضیه خود را بحرم سرای سلطانی در آورد

بپذیرائی ملتمس او اعتماد خان (که معتمد نیک اندیش بود) مامور گردید - چون نزدیک بقلعۀ آسیر رسید میوان مبارک شاه باکرام و احترام بدرون قلعه برده آن عقیقه را با جمع از اعیان ولایت خود و سرانجام گزیده روانه ساخت - اعتماد خان وقتی (که عرش آشیانی از ماندو مراجعت باگروه فرموده) در نخستین منزل شرف آستانبوس دریافت - پس ازان مدتی بهمراهی خانخانان منعم و خانجهان ترکمان تعیین بنگاله بوده بصدد مردانگی و شگرف پرستاری نفس نیکوخدمتی می افزود چون بحضور رسید از آنجا (که بعدالت پژوهی و کار شناسی اوصاف داشت) در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهمصد و هشتاد و چهار از انتقال سید محمد میر عدل بحکومت بهکر از حدود دیباپور مالوه دستوری یافت - و از کار طلبی لشکر بصوب سیهوان برده چیره دستی نمود - و بمصالحات باز گشت *

چون کامیابی و مقصود آرائی بیشتر را سر رشته خرد از دست برد [خاصه این طایفه را (که در حقیقت بدهنجاری و هرنه درائی مغبور اند) چه آزمون کاران دانشور چنان برگذارند که جز آدمی هرجاندار را که خصی کنند ازان سرکشی فرور نشیند و مردم زاد را برافزاید] او را غرور افزوده از زیردستان اعتباری نگرفته پیوند دلاها در نظر نیارود - و با سکنه و مخادیم آنجا

بد سلوکی پیش گرفت - و با این خوی نکوهدیده با نوکر در داد
و ستد گفتگوی بے آزر می کرد - و هیله افروزی را تدبیر اندوزی
نام نهاده حق نگذازد - در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶)
نهمصد و هشتاد و شش (که عرش آشیانی بمملکت پنجاب
انتهاض فرمود) از خواست سپاه خود را بجهت داغ اسپان
رانه حضور نماید - از خرد غفودگی پیشین دامها (که برزرکاران
داده بود) سرانجام اندیشید - هرچند تهیدستی خود را نمودند
دل نهاد حق گذاری نشد - صبح مقصود علی نام نوکر (که
یک چشم بود) با برخی بد گویان فرومایه آن خواب آلود غفلت را
از هم گذرانید - بر آن برانده او عرض احوال خود می نمود
بر هم شده گفت که بر چشم کور تو باید شاشید - از بے توقف
جمدهر بشکمش زد - که نفس نکشید - اعتماد پور شش کرده (۲)
آگره آباد کرده ارس - قنابل کلان و عمارت ساخته مقبره هم
برای خود اساس گذاشته بود - همانجا مدفون گردید *

* آصف خان خواجه فیث الدین علی قزوینی *

پسر آقا ملای درات دار - مشهور است که در عهد شاه طهماسب
مغوی از باریابان مجلس شاهی بود - و دیگر پسرافش میرزا
بدیع الرمان و میرزا احمد بیگ بوزارت بلاد عظیمه ایران اختصاص
داشتند - گویند از اولاد شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین

سهروردی سمک - که از کمال اشتهار و نهایت کمال محتاج بیان
و توصیف نیست - او در نسب به محمد بن ابی بکر الصدیق
میرسد - و در تصوف انتساب بعم خویش شیخ نجیب الدین
سهروردی دارد - جامع علوم ظاهر و باطن و شیخ الشیوخ
بغداد بود - و صاحب تصانیف رایقه^(۲) - مثل عوارف المعارف
در سنه (۹۳۳) ششصد و سی و سه یا دو برحمت حق پیوست
خواجہ غیاث الدین علی بطلاعت لسان و کسب کمال اوصاف
داشت - و خالی از جلالت و بر دلی نبود - چون بهندوستان
وارد گردید برهنمونعی بخت سعید مشمول عناایت عرش آشنایی
گشته به بخشیکری امتیاز یافت - و چون در سنه (۹۸۱)
نهمصد و هشتاد و یک در ایلغار نه روزگ گجرات و محاربه
با شورش افزایان آنجا (که میرزا کوکه را در احمد آباد محاصره
داشتند) خدمات مستحسنه بتقدیم رسانیده بون بخطاب
آصف خان سر افتخار برافراخت - و هنگام معاودت الوبه
ظفر طراز پادشاهی بدارالخلافه او را بجهت تمشیت مهمات
بخشیکری آن صوبه (که باستصواب میرزا کوکه در رفاه و اصلاح
سپاه کوشد) مامور ساخت - و در سال بیست و یکم بصوب
ایدر (که مضاف صوبه احمد آباد گجرات است) با جمعی
از اُمرا تعیین شد - که آن سرزمین را از خس و خاشاک

سروکشان گردن فراز پاک سازد - زمیندار آنجا نراین داس را تهور
از غرور افزائی و تباه اندیشی با برخی از تهور گزینان از تنگدای
کوهستان برآمده عرصه مبارزت آراست - چپقلشهای سخت
از طرفین جوهر زدای همت و مردانگی گردید - فوج هرادل
پادشاهی را پای ثبات از جا رفت - میرزا مقیم نقشبندی (که
مقدمه الحیش بود) دران گرمی آریزش شربت گوارای دایمین
در کشید - نزدیک شد که چشم زخم عظیم رسد - آصف خان
با سرداران برانغار و جرانغار پای جلادت افشوده بکارزار
در آمد - مخالف باندازه توانائی گرد پیکار انگيخته غدار آلود
هزیمت گشت - و در آخر سال بیعت و سلیم عرش آشیائی
اورا از مزیت اعتبار و وفور اعتمادش بجانب مالوه و گجرات
رخصت فرمود - که سپاه مالوه را باستصواب شهاب الدین احمد
خان اظم آنجا بداغ رسانیده بگجرات شتابد - و بصوابدید
قلیچ خان حاکم آن دیار رونق افزای جنود پادشاهی گشته
از چگونگی سپاه چراغ شناسائی افروزد - آصف خان کاربند
حکم پادشاهی شده بلاوازم امر مرجوعه و مراسم خدمت ماموره
از روی راستی و درستیی می پرداخت - تا در سنه (۹۸۹)
نصد و هشتاد و نه در گجرات ابلق ایام خود را بداغ اجل
رسانید - از پسرانش یکی میرزا نورالدین است - که چون

سلطان خسرو گرفتار گردید و جنت مکانی روزی چند حواله
 آصف خان میرزا جعفر فرمود نورالدین (که پسر عم آصف خان
 میشد) تنها پیش خسرو رفته صحبت میداشت - و قرار
 داده بود که هرگاه قابو بدست افتد از قید برآورد و کامروا گرداند
 پس ازان (که خسرو حواله اعتبار خان خواجه سرا شد)
 نورالدین هندوئی را (که نزد خسرو میرفت) همراه گردانیده
 هر کرا از فدائیان خسرو در می آورد بآن هذر نوشته میداد
 تا در پنج شش ماه قریب چهار صد کس هم عهد و پیمان گشته
 خواستند که در اندازی راه قصد جنت مکانی نمایند - (اتفاقاً یکی
 از رفقا بتقریب کبیله^(۲) خواجه ریسی دیوان شاه زاده سلطان
 خرم را ازین ماجرا آگهی داد - او فوراً بشاهزاده اظهار نموده
 بجنت مکانی رسانید - همان زمان باحضر آن خون گزنها حکم شد
 نورالدین و محمد شریف پسر اعتماد الدوله را با چنده
 دیگر بر دار کشیدند - و طومار اسم نویسی آنها را (که
 از پیش هندوی اعتبار خان برآمده) بالتماس خان جهان
 لودی ناخوانده در آتش انداختند - و الا کس بسیاری
 بیاسا میرسیدند *

• اعتماد خان گجراتی •

از غلامان هندی سلطان محمود والی گجرات بود - چون

(۲) نسخه [اب] کبیله - و هر دو صحیح است •

سلطان را اعتماد تمام بدو بهم رسید در حرم خود محرم ساخته
 آرایش زنان بار حواله نمود - اعتماد خان بجهت ملاحظه
 و احتیاط کافور خورده اسقاط رجولیت از خود کرد - از آنجا
 (که بعقل معاش و متانت وضع و صلاح ظاهری اتصاف داشت)
 بتدریج پدایه امارت برآمد - چون در سنه (۹۶۱) نهصد
 و شصت و یک سلطان بعد انقضای هیزده ساله سلطنت بغداد
 برهان نام خادمی کشته شد و آن بد گوهر بهانه طلب سلطانی
 دوازده امیر را نامه زندگی در پیچید اعتماد خان از پیش بینی
 نرفته بامدادان یکجہتان را فراهم آورده به پیکار برآمد - و آن
 شایان نبستی را از هم گذرانید - چون سلطان فرزند نداشت
 اعتماد خان برای تسکین نابره فتنه و فساد رضی الملک نام
 خرد سال را از اولاد سلطان احمد بانی احمد آباد بر سریر
 خلافت اجلاس داده بسطان احمد شاه مخاطب گردانید
 و زمام مهمات دارائی بقبضه اقتدار خود در آورده جز نام
 پادشاهی برو نگذاشت - سلطان پس از پنج سال از احمد آباد
 برآمده بحید مبارک بخاری (که از اعظم امرا بود) پیوست
 و بعد از جنگ از اعتماد خان شکست خورده اداره دشت
 سرگردانی گشت - و باز چون نزد اعتماد خان آمد از همان
 سلوک پیش گرفت - سلطان از نابخردی همواره با همدمان خود
 (۲)

مشورت قتل او میکرد - اعتماد خان آگهی یافته پیش دستی نموده
از میان برداشت - و در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه
طفلی ننهو نام را (که ازان طبقه نبود) بحضور امرا آورده قرآن^(۲)
برداشت - که این پسر صلیبی سلطان محمود است - مادرش
آبستن بود - سلطان بمن سپرد - که اسقاط حمل نمایم - لیکن
پنج ماه سپری گشته بود - بدان قیام ننمودم - ناچار امرا تصدیق
نموده بسلطان مظفر ملقب ساخته بسلطنت برداشتند - و وزارت
بر نهج سابق باعتماد خان باز گردید - اما مملکت را امرا میان
خودها تقسیم کرده هریک مستقل گشت - و با هم در افتاده
غالب و مغلوب یکدیگر بودند *

چون اعتماد خان سلطان را باختیار خود نگاه میداشت
چنگیز خان پسر اعتماد الملک غلام ترک دم استقلال زده
با اعتماد خان بر سراین (که اگر سلطان مظفر فی الواقع پسر
سلطان محمود است چرا او را مطلق العنان نمی سازی) بتنازع
برخاست - و آخر باعانت مرزایان باغیه (که از عرش آشیانی گریخته
بار پیوسته بودند) بر سر اعتماد خان لشکر کشید - او بے استعمال
سیف و سنان سلطان را گذاشته بدو نگرپور شتافت - پس از چندی
الف خان و ججهار خان (که از امرای حبشیه بودند) سلطان را
آورده باعتماد خان سپردند - و خود جدا شده باحمد آباد بچنگیز

خان پیوستند - و از بجهت متوهم گشته بقتلش پرداختند
اعتماد خان ازین ماجرا آگاهی یافته سلطان را همراه گرفته
باحمد آباد آمد - چون امرا با یکدیگر کمر میازارست چست
بمستند میرزایان باغیه بشنیدن اختلال آندیار از مالوه برگشته
(۲) بهرونج و سورت را متصرف شدند - سلطان هم (که انتظار فرصت
میجست) روزی از احمد آباد برآمده نزد شیر خان فولادی
(که طرف راجع داشت) شتافت - اعتماد خان بشیر خان
نوشت - که نذر پسر سلطان محمود نیست - من میرزایان را
طلبیده پادشاهی بر میدارم - امرائه (که با شیر خان متفق
بودند) گفتند - که حضور ما اعتماد خان مصحف پادشاه
الحال این سخن از روی عداوت میگوید - شیر خان بر سر
احمد آباد فوج کشید - اعتماد خان متحصن گشته بمیرزایان
التجاء آورد - و هنگامه شورش گرم شد - چون نزاع و جدال بطول
انجامید اعتماد خان دید که کاره پیش رفت نمی شود - و اصلاح
آن ولایت برهم خورده از اندازه طاقت او بیرون است - بعرض آشیدنی
ملتجی گشته ترغیب تسخیر گجرات نمود - پادشاه در سال
هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد چون به پتن گجرات رسید
سنگ تفرقه در جمعیت شیر خان افتاده - و میرزایان نیز
به بهرونج شتافتند - و سلطان مظفر (که از شیر خان جدا شده

دران نواهی سراسیمه میگشت) دستگیر مردم پادشاهی گردید
 اعتماد خان با دیگر امرای گجرات دل در دولتخواهی بسته وجوه
 درهم و رُس منابر را بنام اکبری مزین ساخته با امیران
 و سرداران آندیار باستقبال برآمده ملازمت حاصل نمود
 چون چهاردهم (حب این سال بلند احمد آباد بقدم پادشاهی
 رونق گرفت برده و چانپانیر و سورت به تیول اعتماد خان
 و دیگر امرای قرار یافت - آنها استیصال میرزایان بر نمه کاردانی
 خود گرفتند - چون پادشاه بسیر دریای شور متوجه گردید امرای
 گجرات (که بعد سرانجام اسباب در شهر توقف نمودند) چون
 مدتی خلیع العذار بسر برده بودند دانستند که دیگر محال است
 که بدستور سابق تسلط بهم رسد - در فکر گریز افتادند - اختیارالماک
 گجراتی از همه سبقت بسته فرار گزید - ناگزیر دولتخواهان پادشاهی
 اعتماد خان را با دیگران بحضور آوردند - او را از نظر انداخته
 چندی حواله شهباز خان شد - و در سال بیستم بتازگی مشمول
 عوطف فرموده ریاست دربار معالی مغوض بدر گشت - که آنچه
 از نقیر و طمیر فیصل یابد (خصوص معامله جواهر و مرمع آلات)
 بدیده درمی او قرار گیرد - و در سال بیست و دوم چون بغافله سالاری
 میر ابوقرباب گجراتی مردم روانه حجاز شدند اعتماد خان (که
 از دیرباز آرزوی طواف اماکن شریفه داشت) نیز رخصت

رفت - و پس از مراجعت پتن گجرات با انقطاع یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر شهاب الدین احمد خان بایالت گجرات سر بآید گشته تا جمعی از منصبداران روشناس عمده دستوری یافت - هر چند بعضی مقربان دولتخواه عرض کردند [آنروز] که او نیرو بکمال داشت - و دوستداران یکرور فرادان (چاره خود سران گجرات نیارسته نمود - امروز) که عنصوری دیگر در کاهش و همراهان یکدل فایدید (فرستادن او بدین خدمت چگونه سزاوار باشد) در نگرفت *

چون اعتماد خان با احمد آباد در آمد شهاب الدین احمد خان عزیمت حضور نمود - ملازمان حق ناشناس او (که سابق هم بزر برستاری در کمین جانگزیائی بوده بمدارای ناهنجار خس پوش میشد) ازو جدا گشته بیسیج آنکه جاگیر از دست رفت - تا بدار الخلافه رسیده نشود و خرجها بمیان نیاید و داغ صورت نگیرد بلب نانے رسیدن دشوار - همان بهتر که سلطان مظفر را (که در پناه لویه کائی (۲) روزگار میگذرانید) بسری برگرفته هر بشورش برداریم - هر چند کار آگهان با اعتماد خان برگذارند که شهاب الدین احمد خان دست از دلاسا برگرفته بدرگاه میروند و امرای کمکی هنوز نرسیده - آن سزاوار که او را ازین سفر باز داشته

(۲) نخبه [ب] لونه کائی - و در [بعضی نخبه اکبرنامه] لونه کانهی

و در [بعضی] لونه کانهی •

اقطاع را روزی چند بار باید را گذاشت - یا لخته خریده
برکشاده چاره شورش آنها نمود - یا هنوز که هنگام ناسپاسان
فراهم نیامده بچستی و چالاکي کار آنها بانجام باید رسانید
هیچ کدام نپذیرفته گفت - فتنه را نوکران او بزیاد کرده اند - او
خواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون سلطان مظفر
بآشوب گرایان پیوست و آتش فتنه شعله ور گشت ناگزیر اعتماد
خان بمرگرداندن شهاب الدین احمد خان (که تا قصبه گدهي
نیست گروهی احمد آباد راه سپرده بود) شتافت - اگرچه
خبر اندیشان گفتند (که درین شورش که غنیم بدوازه کرده
رسیده شهر را پرداختن کار آسان را بر خود دشوار کردن است)
سودمند نیامد *

سلطان مظفر شهر را خالی پنداشته جلو ریز آمده
متصرف گشت - و جمعیت فوادم آورده آماده پیکار گردید
و بمجرد تقارب هنوز کارزار دست نداده بود که بیشتر
از همراهان شهاب الدین احمد خان جوش حقیقتی زده راه
بیوفایی سپردند - و سخت سراسیمگی را آورد - اعتماد خان
و شهاب الدین احمد خان به یکن شتافته متحصن گشتند
و خواستند که ازین ملک برکناره شوند - ناگاه باره کمکی سپاه
و برخ مردم از غنیم جدا شده در رسیدند - اعتماد خان از
پیشین حال پندیده گرفته زرها داده سرگرم خدمت گردانید

و خود با شهاب الدین احمد خان به بنگاهداری ابستاده مردم را
 بسرکردگی شیرخان پسر خود بکارزار شیرخان فولادی فرستاده
 چیره دست آمد - درین اثنا میرزا خان عبد الرحیم (که با فوج
 شایسته بمالش سلطان مظفر و سرتابان گجرات تعیین شده بود)
 در پیوست - و اعتماد خان را در پهن گذاشته با شهاب الدین
 احمد خان درالیه مقصود گردید - اعتماد خان مدتی در حکومت
 آنجا گذرانیده در سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج در گذشت
 در هر روز بانصدی منصب داشت - اگرچه صاحب طبقات اکبری
 از او چهار هزار پی نوشتند - شیخ ابوالفضل گوید هراس و فریب
 و درستی با قدری آراستگی و سادگی و فردائی معجون ساخته
 گجراتی نام کرده اند - و ازان میدان اعتماد خان را سرآمد آن گروه
 گردانیده اند *

• امیر قثم الله شیرازی •

در حکمت نظری و عملی یکتای روزگار بود - اگرچه در دانشگاه
 خواجه جمال الدین محمد و مولانا جمال الدین شیرازی و مولانا
 کرد و مبرغیاث الدین مقصود شیرازی فراوان شناسائی اندوخت
 لیکن پایه دانش از آنها بلند تر گشت - ^(۲) علامی ابوالفضل چنان
 میگوید که اگر کهن نامهای دانش مفقود شوند او اساس نو بر نهد
 و بران رفقا آرزو نبرد *

* نظم *

* هم علم را بقوت عقلش سر قدر *

* هم عقل را بشوکت علمش علوشان *

عادل شاه بیجاپوری بهزاران خواهش از شیراز بدکن طلبید و وکیل مطلق خود ساخت - پس از آنکه در گذارش سپری شد سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک بفرمان طلب عرش آشیانی بفتح پور رسید - خانخانان و حکیم ابوالفتح پذیرا شده بملازمت آوردند - و باصناف نوازش پادشاهی اختصاص یافته در کمتر زمان بدولت مصاحبت و پایتاق قرب و منزلت برآمد - و بخندمت صدارت امتیاز گرفت - دختر مظفر خان قربتی باز دراجش در آوردند - گویند بسه هزاری منصب رسید و در جشن سرآغاز سال سیم بامین الملکی بلند رتبه گردید - حکم شد که راجه تودرمل سهامات ملکی و مالی بصوابدید میر (د) براه کند - و کهن معاملها (که از زمان مظفر خان تشخیص نیافته) بانجام رساند - میر فصلی چند (که متضمن کفایت سرکار و رفاه رعایا بود) برگذارد - پذیرفته شد - و در همین سال بخطاب عضد الدوله ناموری اندرخته برهنمون^(۲)ی (اجی علی خان مرزبان خاندیس دستوری یافت - از انجا بگامی برگردیده بخان اعظم (که بتاخست ولایت دکن و مالش سران آندیار تعیین شده بود) پیوست - چون او با شهاب الدین احمد خان و دیگر کمکیان

بد سلوکی پیش گرفت آن مهم نفسی درست نیافت - میر
 فرزندان آزار یافته سال سی و یکم اندر هاک نزد خانخانان
 بگجرات شتافت *

گویند میر بسرا انجام مهم دکن رخصت یافته بود - چون میان
 اعظم خان کوکه و شهاب الدین احمد خان نقش صحبت درست
 نشست راجی علی خان از مشاهده نفاق امرا لشکر دکن را
 بخود متفق ساخته بمقابله برخاست - هر چند میر خواست
 اذرا برآه آرد صورت نیست - تا چار بگجرات نزد خانخانان آمد
 که او را بمک برد - بغایر وجه آن هم دست نداد - از آنجا

ناصبه سالی آستان خلافت گشت - سال سی و چهارم سنه (۹۹۷)
 بهصد و نود و هفت هجری وقت معادلت پادشاه از کشمیر بعرضه
 در شهر ماند - حکیم علی را در تشریص و تجویز لغزشی رفت
 صاحب بدوئی گوید چون خود حکیم بود بمنفع حکیم مصری
 ممنفع نشده چاره تب محرق بهرینه نمود - و زندگی بسپرد
 در خانقاه میر سید علی همدانی گذاشته بودند - بحکم پادشاهی
 برداشته بر فراز کوه سلیمان که داکشا جائی ست نگاه داشتند
 فرشته^{۹۹۷} بود تاریخ یافته اند - قرش آشیانی بقت میر بسیار
 متاسف و اندوه گین شده بر زبان مبارک گذرانیدند - که میر
 وکیل و حکیم و طبیب و منجم ما بود - انداز سوگواری ما

که تواند شداخت - اگر بدست فرنگ افتاده و همگی حزان
در برابر خواستنی بآرزوی این سودا فراران سود کرده - و آن
(۲)
گرامی گوهر را بس ازان اندوخته
* نظم *

* شهنشاہ جهان را در وفاتش دیده پر نم شد *

* سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد *

شیخ فیضی در مرثیہ از قصیدہ غرّا گفته - این چند بیت

از آنجا است *
* نظم *

* هرگز نموده اند و نمیرند اهل دل *

* حرفی است نام مرگ برین قوم ترجمان *

* بر قد روح پیرهنی بیش نیست تن *

* گیرد چو کهنه گشت سپهر کهن ستان *

* بارے ست بر حیات و غبارے ست بر نشاط *

* پوشیدن لباس کهن بر توانگران *

* لیکن کریم کیست درین قحط سال جود *

* کو جامه کهنه ناشده بخشد بذاخوان *

در طبقات آورده که امیر فتح‌الله (۱) اند در جمیع علوم

عقلی و نقلی در ایران و هند بل در ربیع مسکون فرین خود

داشت (۲) از نیرنجات و طلسمات ماهر بود - آسیائے ساخته که خرد

حرکت میکرد - و آرد میشد - و آئینہ در صفت کرد که از در

و نزدیک اشکال غریبه مرئی میگشت - و آنکه بیک چرخ
 دوازده بندوق پر میشد نیز از اختراع اوست - صاحب بدارنی
 نوشته که میر دنیا دوستی بمرتبه داشت که با این بزرگرتبگی
 دست از معلمی صبیان نمیکشید - بخانه امرا رفته پسران
 ایشان (سمی علوم می آموخت - و حرمت علم نگاه نمیداشت
 در جلو پادشاه تغلک بر دوش و کیسه بر کمر پیاده میدوید
 و در فزون پهلوانی رستمی میکرد - و مشهور است که میر
 با این علم و فضل در حق پادشاه میگفت - که اگر در خدمت
 این کثرت آرای وحدت گزین نمی رسیدم راهی بایزد شناسی نمی بردم
 میر در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو هلالی هجری تاریخ الهی
 وضع کرد - از دیرباز عرش آشیانی را اندیشه آن بود که در آباد بوم
 هندوستان تازه سال و ماه بکار آید - که تاریخ هجری با کهنگی
 از ناکامی آگهی می بخشد - و آغاز آن روز شصت اعدا و کاغذ
 احداست - لیکن از انبوهی دانشوران رسمی که روائی تاریخ را
 ناگزیری دین پندارند پیدائی نمی گرفت - میر و امثال او
 (که بآئین الهی گردیدند) این تاریخ را اساس بر نهاده فرامین
 بممالک محروسه جهت اجرای آن قلمی گشت - بنای آن بر
 زیج جدید گرگانی گذاشته جلوس اکبر را سر آغاز بر گرفتند

و سال و ماه شمسی حقیقی شد - و کبیسه از میان برافتاد
و نام ماه و روز فارسی بحال خود ماند *

* اسمعیل قلی خان ذوالقدر *

برادر خود حسین قلی خان خانجهان از اُمرای اکبری ست
در جنگ جالندهر چون بیرام خان شکست خورده برگشت مردم
پادشاهی بتعاقب پرداخته اسمعیل قلی خان را زنده بدست
آوردند - و پس از آنکه برادرش نوازش یافت او نیز بعاطفت
پادشاهی اختصاص گرفته بهمراهی برادر مصدر کارها میشد
و چون خانجهان در صوبه‌داری بنگاله رخت هستی برپست او
با اسوال و اسباب برادر بحضور (سیده مورد الطاف گردید - و در
سال سیم بمالش الوس باوچ (که راه سرتابی سپرده مراسم
اطاعت و پرستاری بجای آوردند) مامور شد - چون ببلوچستان
برآمد لخته بومیان تهر پیدش گرفته زون زینهارای گشتند - و سران
آن طایفه غازی خان و وجیه و ابراهیم خان دولت ملازمت
دریافتند - از پیشگاه خلافت آن آباد ملک بآنها باز گردید
در سال سی و یکم (که راجه بهکومت داس را بعلت جنون
ز حکومت زابلستان بر گردانیدند) اسمعیل قلی خان بجایش
نوار یافت - اما او از گرم بزاری خام آرزوها بدیان آورده از نظر
فتاد - حکم شد که بر کشتی نشانده از راه بهکر روانه حجاز

(۲) نسخه [۱] و جهیه - و نسخه [ج] و جهیه .

نمایند - ناچار بتضرع و لابه گذاری رو آوردن - اگرچه پذیرفته شد لیکن از آنجا باز داشته بمالش یوسف زنی تعین گشت - ناکاه از نیرنگی فلکی انسام بیمارها بعلت فساد هوا در کوهستان سواد و بجور دید آمد - سرداران آن الوس خود بخود پیش خان آمده بعجز گرائیدند - چون زمین خان حاکم زابلستان کار بر جلالة (۲) روشانی بمرتبه تذک گرفت که او از تیراه بدین کوهستان در آمد زن خان بتلافی پیشین خجالت (که در هنگامه شیر بر تهاون نموده بود) بکوهستان در شد - و صادق خان از حضور دستوری یافت که در دشت سواد جا گیرد - تا جلالة بهر طرف که رو گذارد گرفتار گردد - و اسمعیل قلی خان که تهاون دار آن دشت بود از آمدن صادق خان تهاون سگالی پیش گرفت و گذرگاه را خالی گذاشته روانه درگاه شد - ناکاه جلالة راه یافته بدرزد - ازین جهت اسمعیل قلی خان چند معاتب گردید و در سال سی و سیوم بایالت گجرات سرفرازی یافت - و چون شاهزاده سلطان مراد در سال سی و ششم بدائرانی مالوه دستوری گرفت اسمعیل قلی خان بدایه و نالمت شاهزاده بلغد نامی اندرخت - اما بامور اتالیقی نیازست نیک پرداخت - سال سی و هشتم صادق خان بجایش رفته او طلب حضور شد - و سال

(۲) در [نسخه ۱] انڈر جا [روشانی آمده - و نسخه [۱] روستانی - و اغلبه

سي و نهم بکالبي که در تيولش بود دستوري يافت . تا بآبادي جاگير در کوشد - و در سال چهل و درم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجري بمنصب چهار هزاري باند رتبه گرديد - گویند بسيار عيش دوست بود - و در مآكل و ملبوس و فرش و ظروف تکلف تمام بکار مي برد - هزار و دويست زن داشت - چون بدربار ميرفت مهر بر ازار باند آنها ميکرد - آخر همه ستوه آمدند و اتفاق کرده مسموم نمودند - پسرانش ابراهيم قلبي و سليم قلبي و خليل قاي در عهد اکبري مناصب مذاسب داشتند *

* آصف خان ميرزا قوام الدين جعفر بيگ *

پسر ميرزا بدیع الزمان ولد آقا ملای دوات دار قزويني مشهور است - ميرزا بدیع الزمان هم در زمان دارای ايران شاه طهماسب صفوي وزير کاشان بوده - و ميرزا جعفر بيگ نيز همراه جد و پدر بارياب مجلس شاه ميشد - در سال بيست و دوم اکبري سنه (۹۸۵) نهمصد و هشتاد و پنج در ريعان شباب تازه از عراق وارد هند گشته همراه عم خود ميرزا غياث الدين علي آصف خان بخشي (که از مهم ايدر و پرداخته بحضور آمده) ملازمت پادشاهي دريافت - عرش آشياني بمنصب دريستي داخلي آصف خان سرافراز فرمود - او بکم منصبی راضي نشده ترک مَجَرى و آمد و رفت دربار نمود - اين استغنا بر خاطر پادشاه گران آمده بحال تباه به بنگاله (که در آنوقت آب و هوای

مسموم داشت - و گناه‌گاری را که میفرستادند اغلب زنده
بر نمیگشت (تعین کرد *)

گویند مولانا قاسم کاهی ماوراءالنهری (که از کهنه شاعران بود
و بکمال آزادی میزیست) در آنکه بر خورده مستأخر احوال گشت
چون معلوم کرد گفت تو نغزک جوانی - به بنگاه مرو - میرزا
گفت چه کام - توکل بر خدا کرده میروم - خوش طبعانه گفت
زینهار توکل برو ممکن - که همان خداست که مثل امام حسین را
در کربلا برده شهید ساخت - اتفاقاً میرزا چون به بنگاه پیوست
خان جهان ترکمان مویدار آنجا بیمار بود - در گذشت - و مظفر
خان تربتی بجایش منصوب گردید - چندی نگذشته که بغی
قاقشالان و شورش معصوم خان کابلی گرد نایب‌منی دران ناحیه
براندیخت - و بجای کشید که مظفر خان در قلعه نمانده در آمده
محصور گشت - میرزا همراه بود - چون او را گرفته کشتند اکثری
رقتاً بطلب زر گرفتار شدند - میرزا بیدنه گوئی و نکته سرائی
ازان بزرخواست رهائی یافتند در فتح پور سیکوری بسجود
قدسی آستان ساطنت جبین سعادت افروخت - از آنجا (که
بخواری و ناکامی بر آورده بودند - و او برهنمونى اقبال باز
خود را بفتراک دولت بست) بر خاطر پادشاهی پسندیده آمد
در اندک زمانی بمنصب دوهزاری و خطاب آصف خان برنواخته
از تغییر قاضی علی بخشی بیگی بمیر بخشی گری علم اعتبار

افراخت - و بمالش رانا زمیذدار اودیپور تعیین شد - از مراتب
 تاخت و تاج^(۲) و قتل و اسر دتیقه فرو نگذاشت - و در سال سی و دوم
 (که اسمعیل قای خان ترکمان بذابر خالی گذاشتن دره که جلال الدین
 روشانی ازان بدر رفت معاتب گردید) آصف خان بجای او
 بتهانه داری دشت سواد تعیین گشت - و در سال سی و هفتم
 سده (۱۰۰۰) هزار هجری (چون جلاله روشانی که نزد عبد الله
 خان اوزبک والی توران رفته بود ناکام برگشته در تنگناهای تبراه
 آغاز فساد نمود - و افغانان افریدی و اورک زئی پیمان را
 گسسته بدو گرویدند) آصف خان از پیش گاه خلافت باستیصال او
 نامزد گشته در سده (۱۰۰۱) هزار و یکم باتفاق زین خان کوکه
 تذبیه واقعی بجلاله نموده اهل و عیال او را با وحدت علی (که
 برادرش می گفتند) و دیگر خویشان و یکجہتان او قریب چهار صد
 کس دستگیر ساخته بحضور آورد - و در سال سی و نهم (چون
 کشمیر از میرزا یوسف خان تغیر کرده باحمد بیگ خان و محمد
 قلی افشار و حسن عرب و غیره اریماق بدخشی تندخواه شد)
 آصف خان دستوری یافت - که آنولایت را بتازه جاگیر داران
 درخور بخش نموده زعفران و شکاری جانور بخالصه بازدارد
 او جمع را بدستور قاضی علی سی و یک لک خروار و هریک
 بیست و چهار دام قرار داده بشایستگی تقسیم اقطاع نموده

مسموم داشت - و گناه‌گارس را که میفرستادند اغلب زنده
بر نمیگشت (تعیین کرد *

گویند مولانا قاسم کلهی ماوراءالنهری (که از کهنه شاعران بود
و بکمال آزادی میزیست) در آکره بر خورده مستفسر احوال گشت
چون معلوم کرد گفت تو نوزک جوانی - به بنگاه مرو - میرزا
گفت چه کام - توکل بر خدا کرده میروم - خوش طبعانه گفت
زینهار توکل برو ممکن - که همان خداست که مثل امام حسین را
در کربلا بوده شهید ساخت - اتفاقاً میرزا چون به بنگاه پیوست
خان جهان ترکمان صوبدار آنجا بیمار بود - در گذشت - و مظفر
خان توبتی بجایش منصوب گردید - چندی نگذشته که بغی
قاقشالان و شورش معصوم خان کابلی گرد نایمندی دران ناحیه
برانگیخت - و بجائے کشید که مظفر خان در قاعه نائده در آمده
مصور گشت - میرزا همراه بود - چون او را گرفته کشتند اکثرے
رفقا بطلب زر گرفتار شدند - میرزا بیدانه گوئی و نکته سرائی
ازان بازخواست رهائی یافتند در فتح پور سیکری بسجود
قدسی آستان سلطنت جبین سعادت افروخت - ازانجا (که
بخواری و ناکه‌ی بر آورده بودند - و او برهنه‌مونی اقبال باز
خود را بفترک دولت بست) بر خاطر پادشاهی پسندیده آمد
در اندک زمانے بمنصب دوهزاری و خطاب آصف خان بر نواخته
از تغییر قاضی علی بخشی بیگی بمیر بخشی گری علم اعتبار

افراخت - و بمالش رانا زمیگذار اودیپور تعیین شد - از مراتب
 تاخت و تاراج و قتل و اسر و قید و فرو نگذاشت - و در سال سی و دوم
 (که اسمعیل قلی خان ترکمان بذاہر خالی گذاشتن دره که جلال الدین
 روشانی ازان بدر رفت معاتب گردید) آصف خان بجای او
 بتهانہ داری دشت سواد تعیین گشت - و در سال سی و هفتم
 سنہ (۱۰۰۰) هزار هجری (چون جلالہ روشانی که نزد عبد اللہ
 خان اوزبک والی توران رفته بود ناکام برگشته در تنگناہای تیراہ
 آغاز فساد نمود - و افغانان افریدی و اورک زئی پیمان را
 گسسته بدو گرویدند) آصف خان از پیش گاہ خلافت باستیصال او
 نامزد گشته در سنہ (۱۰۰۱) هزار و یکم باتفاق زین خان کوکہ
 تذبذبه واقعی بجلالہ نموده اہل و عیال او را با وحدت علی (کہ
 برادرش می گفتند) و دیگر خویشان و یکجہتان او قریب چہار صد
 کس دستگیر ساخته بحضور آورد - و در سال سی و نہم (چون
 کشمیر از میرزا یوسف خان تغیر کردہ باحمد بیگ خان و محمد
 قلی افشار و حسن عرب و غیرہ اویماق بدخشی تنخواہ شد)
 آصف خان دستوری یافت - کہ آنولایت را بتازہ جاگیر داران
 درخور بخش نموده زعفران و شکاری جانور بخالصہ بازدارد
 او جمع را بدستور قاضی علی سی و یک لک خروار و ہریک
 بیست و چہار دام قرار دادہ بشایستگی تقسیم اقطاع نموده

در سه روز از کشمیر بلاهور رسید - و در سال چهل و دوم
 چون مملکت کشمیر بسبب جاگیرداران متفرقه (و بویوانی آورد
 آصف خان به دست آمدند) اختصاص گرفت - و در سال چهل
 و سه (۱۰۱۲) هزار و هشت هجری از تغیر رای پتوداس^(۲)
 بنیادین کف سر برافروخته دو سال باستقلال تمام سرانجام داد
 و چون در سده (۱۰۱۳) هزار و سیزده شاهزاده سلطان سلیم خیال
 بغی از سر واکرده بتقریب تعزیم مریم مکانی بهلازمت پدر
 بزرگوار رسید و دوازده روز در غسل خانه نظر بند مانده مشمول
 عواطف و اشتاق گشت قرار یافت که صوبه گجرات در تیول
 خود گرفته صوبه آله آباد و بهار را (که بے حکم متصرف است)
 واگذارند - چنانچه صوبه داری بهار بزم آصف خان مقرر شد
 و بمنصب سه هزاره امتیاز یافته بتعلقه مرخص گردید - و چون
 سریر خلافت بجلاوس جهانگیری رونق گرفت طلب حضور گشته
 باتالیقی شاهزاده سلطان پوریز تحصیل افتخار نموده به تائید
 رانا (که مهم سر دست آنوقت بود) تعیین شد - اما بذابر شورش
 سلطان خسرو از راه برگردانیده در سال دوم (۱۰۱۵) هزار و پانزده
 هجری هفتم انتهای الویه جهانگیری بکابل از تغیر شرف خان
 امیر الامرا (که به بیماری معب در لاهور ماند) بخدمت والای
 وکالت و منصب پنج هزاره و عنایت قلمدان مرصع باذن مرتبه

گشت - و (چون دنیاداران دکن خصوص ملک عذیر حبشی بعد فوت عرش آشیانی از کم فرصتی و قابو جوئی قدم جسارت و جرأت پیش گذاشته بسیاری از محالات بالا گهات را از تصرف اولیای دولت بر آورده - و خانخانان از هنگامه سازی و شورش طلبی در آغاز کار باطغای نایره نپرداخته و گذاشت - تا آتش فتنه بالا گرفت - و پس از آنکه خود متعهد تمشیت مهم دکن گردید استدعای کمک نمود) جنت مکانی سلطان پرویز را با تالیقی آصف خان میرزا جعفر تعین فرموده اعظم امرا مثل راجه مانسنگه و خانجهان لودی و امیرالامرا و خان اعظم و عبد الله خان (که هر یک با افراد تسخیر ملکی را بسند بود) از پی یکدیگر رخصت دکن یافتند - اما از بے رشیدی شاهزاده و افراط شراب و ارتکاب مغیرات کار صورت نیست - بلکه بعلمت نفاق امرا هر مرتبه که لشکر ببالا گهات بردند بزیونی و سوائی برگشت - و با آن همه سر و سرداری بسبب اختلاف آرا از آصف خان تدبیر پیش رفت نشد - تا در سال هفتم (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجری ۱۰۲۱ در همان جا باجل طبعی در گذشت - صد حیف ز آصف خان تاریخ است - از یکتایان روزگار بود - در همه فن صاحب یک فن - و در هر هنر تمام - فهم تزد و فطرت بلند او شهره آفاق - خود میگفت هر چه من بدیده نفهم بیمعنی خواهد بود گویند بیک نگاه تمام سطر را میخواند - در فراست و کاردانی

و اجرای مهمان‌مآلی و مالی ید بیضا داشت - و بظاهر و باطن
آزاسته - شعر و انشای او کمال مآذانت دارد - باعتماد جمعی بعد
از شیخ نظامی گنجینه مثنوی خسرو و شیرین به ازو کسی نگفته
در عشرت آرئی خسرو و شیرین گوید *

* نظم *

* هوس مطلق عذاب شد شوق خود کام *

* سر دست منم بگرفت با جام *

* چذین بے نقل دادن باده قاکی *

* بده بوسه که هم نقل است و هم می *

* فتادش تن ز زاب شرم در تب *

* ز نام بوسه زن تپخانه اش لب *

* ملک بگرفت و شوفش کرده سرمست *

* ز دستش جام و بوسیدش لب و دست *

* نام هر دم ز آب دیده آن شب *

* ز نقش بوسه شسته دامن لب *

* نظم *

این چند بیت نیز ازوست *

(۲)

هر کس که شب نشست با تو * بس‌یار بزور ما نشیند

تا با چو توئی توان نشستن * دل پهلوی ما چرا نشیند

از حق مگذر نمی توان دید * با دایر اگر خدا نشیند

جعفر ره کوی یار دانست * مشکل که دگر ز پا نشیند

* دیگر *

* شد حال غیر ظاهر بروی ز یک تغافل *

* در بوالهوس شناسی باشد محک تغافل *

گویند شوق به گل و گلزار و باغ و چمن بسیار داشت
 نخل و نهال بدست خود می نشانند - اکثر روز بیل در دست
 کار میکرد - و زنان هم بسیار جمع کرده بود - در بیماری واپسین
 یکصد سیهایی را از محل برآوردن - از اناث و ذکور اولاد بسیار
 گذاشت - اما هیچ کس از پسرانش پیش آمده نکرد - میرزا
 زین العابدین بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده
 در سال دوم شاه جهانی از سرمایه زندگی نهی دست شد - پسرش
 میرزا جعفر که همنام و هم تخلص جد خود بود شعر را خوب
 میگفت - در هر موسم بغرام آردن جانوران شغف داشت - میان
 او و زاهد خان کرکه و میرزا ساقی پسر سیف خان اختلاط تمام بود
 اعلیٰ حضرت اینها را سه یار می نامید - آخر ترک منصب
 نموده باکبرآباد سکونت گرفت - و دروس آشیانی بسالیانه موظف
 فرمود - و در عهد عالمگیری باضافه سرافرازی یافت - در سنه
 (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار پیمانه حیانش لبریز گردید
 از دست *

* نظم *

* نمی دهند بهر بوالهوس ریاست عشق *

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] شافی نوشته *

* کسے کہ باب سردار گشت سردار است *

* دیگر *

* درین کہ کوهمن از ذوق داد جان چه سخن *

* همین کہ تیشه بسر دیر رد سخن باقی است *

* هزار بلبل شوریده خاک شد جعفر *

* هنوز رسم خود آرائی چمن باقی است *

دیگر از پسران آصف خان سهراب خان نیز در عهد اعلیٰ حضرت بمقصد هزار و پانصدی هزار سوار فایز گشته بمزل خاموشان جاگزین - و دیگر میرزا علی امیر است - که در همه برادران عیاش و نامقید بود - زبان باختیار نداشت - حرف بے صرفه و بے محل بسیار میزد - در یساق پرینده میان پادشاهزاده شاه شجاع و مهابت خان سپه سالار سنگ اندازنها نمود - پس ازان در مهم ججهاز بزدیله تعیین گشت - چون قلعه دار دهامونی در تاریکی شب بدر وقت مردم لشکر بقلعه در شده دست تظارل بغارت اموال کشادند - ناچار خاندوران به ممانعت تاراجیان بقلعه درآمد - شخصی از سمت جنوبی فریاد زد که در یکی از برجها جمعی از مقهوران ظاهر میشوند - علی امیر گفت که من رفته دستگیر میکنم - هر چند خاندوران منع نمود که شب است - درین قسم هجوم عام (که درست و دشمن نمیز نمیشود) رفتن خوب نیست ممدوح نگشه بدانجانب شتافت - چون بالای دیوار قلعه برآمد

(۲)

ناگاه گل مشعلی (که غارتگران روشن کرده به پوزرش مال می‌گشتند)
 بانبار باروت (که در ته برج بود) افتاده آتش گرفت - تمام
 آن برج با هشتاد گز دیوار در جانب آن که ده گز عرض داشت
 ریخت - علی‌اعمر با برخی از همراهان و جمعی از غارت‌گران که تالایی
 دیوار بودند بهوا رفته متلاشی شد - صبیح معتمد خان بخشی
 در خانه داشت - چون دست تصرف بآن عقیقه فرساییده بود
 بعد ازین واقعه بحکم پادشاهی خاندوران بعقد خود در آورد *

* افضل خان شیخ عبدالرحمن *

پسر علامی فهامی شیخ ابوالفضل اسم - در خدمت پدر
 تربیت یافته - در سال سی و پنجم عرش آشیانی برادر زاده
 سعادت یار کوکه را بدو پیوند بیوگانی دادند - چون پسر ازو
 متولد شد پادشاه به بشوئن مسمی فرمود - که نام برادر اسفندیار
 بود از پهلوانان عجم - در هنگامی (که شیخ ابوالفضل به پده سالاری
 دکن مامور گردید) تیر روی ترکش شیخ او بود - هرگاه کاری
 رو میداد و هر جا ضرور میشد شیخ عبدالرحمن را میدوانید - و او
 به نیروی پر دلی و آگهی سرانجام گزیده میداد - در سال چهل
 و ششم (که ملک عنبر حبشی علی مردان بهادر حاکم تلنگانه را
 در آریزه دستگیر ساخته آن ولایت را متصرف شد) شیخ او را
 با فوج جرار از ساحل گنگ بدان سو روانه نمود - و شیر خواجه را

که در پنهانی بود برافکنش سرگرم ساخت - شیخ عبدالرحمن^۱ با اتفاق
 شیرخواجه از نزدیکی داندیر عبور گنگ نموده قریب بآب مانجرا^(۲)
 با مالک عذیر در آویخته لوی قنچ و نصرت برافراخت - الحق
 شیخ عبدالرحمن^۱ با شجاعت و کار دانی در سمت اندیش (وزکار شیخ
 بود - با آن همه ذخیره خاطر (که جنت مکانی را از جانب پدرش
 بود) در ایام فرمان رانی ایشان بزرگ خدمت و حسن پرستاری
 بل به محض یاری طاع و بخلمندی خود ر مورد التفات پادشاهی
 گردانیده بحضرت افضل خان و منصب در وزارت سروراری یافت
 و در سال سیوم^۳ اضافت منصب و صاحب موبیگی بهار و پنه از تغیر
 اسلام خان پند (پنه گشت - چون گورکھپور که شصت کرهه
 پنه است بزرگی از پیش گاه خلافت و جهانگیری بجاگیر او
 مرحمت شد افضل خان شیخ حسام بذاری و عمیات بیگ را (که
 بخشی و دیوان آن سوله بودند) با جمع از منصب داران
 دران بلده گذاشته خود بگورکھپور نهضت نمود - اتفاقا تطب
 نام سچوالی از مردم اوچهه^(۳) در زی درویشی بولایت اجینه^(۴) که
 در نواحی پنه واقع است رسیده خود را سلطان خسرو را نموده
 بانواع مواعید و فسادان واقعه طالب آنجا را بفرست - و با خود
 سائق ساخت - و در کمتر فرمتی جمع فراهم آورده بجداح استعجال

(۲) در [بعضی نسخه] مانجرا (۳) در [اکثر نسخه] اوچه (۴) در

[بعضی نسخه] اجینه - یا اجینه باشد

(۴)

به پلته شتافته یکسر بقلعه درآمد - شیخ بنارسی از آسیمه سری
یاستحکام قلعه نیارست پرداخت - با غیاث بیگ از راه درپچه
خود را بکشتی رسانیده راه فرار سپرد - مفتیان اموال افضل خان
و خزانه پادشاهی را متصرف گشته صلابی داد و دهش در داده
بجبهه عیت مردم پرداختند افضل خان بمجرد استماع این خبر
دشمنش او گرم و گیرا رو آورد - آن جعلی قلعه را مستحکم ساخته
خود با فوج در کنار آب بن بن عزمه نبرد آراست - و باندک
زن و خورده سر رشته جمعیت او از هم گسیخت - و دیگر بار
خود را بقلعه رسانید - افضل خان پاشنه کوب بقلعه درآمد - آن
وخیم العاقبت دست و پای زده چند کس را ضایع ساخت
و دستگیر گشته بیاسا رسید - چون این ماجرا بعرض جناب مکافی
رسید فرمان شد که بخشی و دیوان را با منصبداران (که در
حراست شهر معاهده نموده اند) از همانجا سر و ریش قواشیده
معجز پوشانیده و ازونه بر خر نشانده روانه درگاه سازند - و در
شهرها و قصبها سر راه تشهیر نمایند - تا موجب عبرت سایر
نامردان کوتاه اندیش گردد - و در همان ایام افضل خان را نیز
عارضه طاری شده بود - طلب حضور گردید - و پس از ادراک
ملازمت مدتی گرفتار الم دمل بوده سال هشتم از دار فنا
بملک بقا پیوست *

* اسلام خان چشتی فاروقی *

شیخ علاؤ الدین نام داشت - از نبأئر شیخ سلیم فتح پوری سمٹ
نوفور اخلاق مرضیه و فوزنی صفات پسندیده سرآمد اقارب و عشائر
خود بود - و بپمن نسبت کوکلتاشی جنم مکانی به منصب
پادشاهی و مزید عزت و اعتبار اختصاص داشت - و همشیره
علامی فہامی شیخ ابوالفضل بار مذسوب بود - چون سرپر خلافت
بجلوس جهانگیری زینت پذیرفت بخطاب اسلام خانی و منصب
ہنم ہزاری بلند رتبی یافتہ بصوبہ داری بہار چہرہ مراد افروخت
و در سال سیوم از انتقال جهانگیر تلی خان لالہ بیگ بصاحب موبگی
مملکت وسیع بنگالہ سرفراز گردید - چون آن ولایت از زمان
شیر شاہ در تصرف امرای افغان در آمدہ بود در عہد عرش آشیانی
عساکر گران و جنود سنگین بسوی نوئیڈان عظام تعیین یافت
و مدتہا تلاش و تردد عظیم و قطرہ و پویہ سترگ بکار رفت
تا آن قبۃ مسلطہ مستاصل گشتند - بقیہ ازان قوم در سرحدہا
ماندہ - ازان میان عثمان خان پسر قتلوی لوهانی نامی بہ بزرگی
برآوردہ مکرر با افواج پادشاهی مبارزتها نمود - خصوص در ایام
حکومت راجہ مانسنگھہ کہ ہر چند مسمعی نمایان بتقدیم رسانیدہ
خار بن فساد او برکذہ نگشت - چون نوبت باسلام خان رسید فوج
بسرور (می شیخ کبیر شجاع خان) کہ قرابت قریبہ با خان مذکور
داشت) با امرای کمکی از اکبرنگر ترتیب دادہ بر سر او تعیین نمود

و به بیروی پردایی و شهامت آن شجاع متهور پس از جنگی (که
 ماحی کارنامه رستم و اسفندیار تواند شد - چنانچه مفصل در احوال
 خان مذکور رقمزده کلمک خبر سنج گشته) عثمان خان بعدم سرا
 شتافته برادرش زینهارای گردید - در جلدوی این نیکو خدمتی
 در سال هفتم بمنصب شش هزارای عام امتیاز افراخت - و سال
 هشتم سنه (۱۰۲۲) یک هزار و بیست و دو هجری ایام زندگیش
 بسر آمد - نعلش ارزا به فتح پور سیکری که مولد و مدفن
 فیالان اوست نقل نمودند - احوال او از نوادر حالات است - صلاح
 و اتقای او بمرتبه بود که غالباً در مدت العمر بمسکر و منهی
 ارتکاب ننموده - و با وصف آن جمیع طوائف رقاصیه تمام صوبه
 بنگاله را (از لوی و هورکنی و کنچنی و قرمنی) بهشتان هزار
 روپیه در ماهه نوکر کرده سالی نه لک و شصت هزار روپیه بآنها
 میرسانید - و مردم خوانهای زیور و اقسام اقمشه بخششی گرفته
 می استادند - انعام میکرد - و توزک امارت را بجائے رسانیده بود که
 (۳)
 جهروکه درشن خاص و عام و غسلخانه که لازمه سلاطین است بعمل
 می آورد - و فیالان را بجنگ می انداخت - و در لباس تکلف نمیکرد
 زیر دستار تاقیه می گذاشت - و زیر جامه پیراهن می پوشید
 و از طعام تصرفی یک هزار لنگری بتکلف میکشیدند - لیکن اول

(۳) نسخه [ب ج] رقاصه تمام (۳) نسخه [ب] جهروکه درشن خیمه

پیش او نان جوار و باجری و ساگ و خشکۀ برنج سانهی
 می آوردند - همت و سخاوت او ناسخ داستان جود حاتم و معن گشته
 یک هزار و دو صد فیل بمنصبدار و نوکر خود در صوبه داری بنگاله
 بخشید - و یک قلم بیست هزار کس از سوار و پیاده از قوم
 شیخ زاده نگه داشت - پسرش اکرام خان هوشنگ نام همشیره زاده
 شیخ ابوالفضل میشد - مدتی تعینات دکن بود - در آخر عهد
 جهانگیری بقلعه داری آسیر مامور شد - دختر شیر خان تونور در خانه
 داشت - باو نساخت - برادرانش همشیره خود را از خانۀ او بردند
 با وصف انتساب چنین خاندان ظالم طبیعت بود - در اواسط
 عهد اعلیٰ حضرت بذایر وجهی از جاگیر و منصب دو هزار
 هزار سوار افتاده نقدی مقرر شد - در فتح پور انزوا گرفته بتولیت
 مزار شیخ سلیم چشتی قیام می نمود - در سال بیست و چهارم
 درگذشت - برادر علائی او شیخ معظم بتولیت روضۀ مذکوره سرافرازی
 یافت - و در سال بیست و ششم بفرج داری فتح پور و از اهل
 و اضافه بمنصب هزار و هشتصد سوار امتیاز گرفت - و در جنگ
 سموگده (۳) که با دارا شکوه در فوج التمش بود (در عین گرمی
 کارزار مردانه نقد هستی بر افشاند *

* ابوالفتح خان دکنی *

از اولاد میرسید محمد جوانپوری ست - بسبب مصاهرت

جمال خان حبشی بمراتب سترگ دنیوی متقاعد گردیده در شجاعت و سخاوت علم اشتهار افراشت - گویند چون در عهد مرتضی نظام شاه سلطان حسن بن سلطان حسین سبزواری که احمد نگرزا بود بخطاب میرزا خان مخاطب گشته بمنصب پیشوائی آن دردمان بلند رتبه گردید از بد سرشتی و تبه رائی میران حسین پسرش را از درآباد برآورد با احمد نگر سریر آرا ساخت - و مرتضی نظام شاه را بتعذیب تمام روانه عدم نموده زیاده بر سابق علم استقلال و اقتدار افراشت - پس از چند مدت مقتدان مزاج طرفین را از یکدیگر منحرف ساختند - چون حسین نظام شاه از کوتاه فکری و ناتجربگی کلمات تهدید آمیز اکثر بر زبان رانده میرزا خان علاج واقعه را پیش از وقوع کاربند گشته او را در قلعه مفید ساخت و اسمعیل پسر برهان شاه را (که او در آن وقت از دست برادر خود مرتضی نظام شاه گریخته ملازم عروش آشیانی بود) تخت نشین آن مملکت نمود - و روز جلوس سایر امرای مغل را بقلعه طاییده بمبارکباد اشتغال داشت - که ناگاه جمال خان حبشی که منصبدار مده بود با دیگر دکنی و حبشی اتفاق کرده بر دروازه قائم احمد نگر هجوم آورد - که از چند روز حسین نظام شاه را ندیده ایم - او را بقتلید - میرزا خان از غایت نخوت و استکبار

(۲) نسخه [۱] علم استقلال در اقتدار افراشت (۳) نسخه [ج]

در جواب بجنگ و جدل پرداخت - چون کار پيش نرفت
 (۲) ناچار ميرزا خان سر حسين نظام شاه را بر سر نيزه کرده بالای برج
 نصب نمود - و فریاد زدند که ایست سر کس که برای او نزاع دارند
 پادشاه ما اسمعیل نظام شاه است - برخه بمشاهده این حال
 خواستند برگردند - جمال خان گفت که الحال ازین مرد انتقام کشیده
 بدان پادشاه را بدست خود باید آورد - و الا مال و ناموس ما
 در معرض تلف است - بسعی او بلوای عام گشته بدروازه قلعه
 آتش زدند - ميرزا خان ناچار بجانب جنير گريخت - و آنها
 داخل قلعه گشته غريب کشي نمودند - ميرزا محمد تقی
 نظيري و ميرزا صادق اردو بادي و امين اعز الدين استوابادي را
 (۳) (۴) (۵)
 (که هریک بمنصب پيشوائي و اميري رسیده) در آن عصر بکمالات
 (همي در اقلیم سبعه نظير خود نداشت) با بسياره از وضع
 و شريف مغل از نوکر و سوداگر ته تیغ کشیدند - و ميرزا
 خان را نیز از جنير گرفته آورده اعضایش را از هم جدا کرده
 سر بازار آویختند *

جمال خان (که مهدري مذهب بود) زمام مهمات پادشاهی
 اسمعیل شاه بقبضه اقتدار خود آورده او را (که کوچک سال

(۲) در [بعضی نسخه] سر حسين را (۳) در [بعضی نسخه] نظري (۴)

نسخه [ج] از دوابدي (۵) نسخه [ب] عزالدین (۶) در [بعضی نسخه]

بود) نیز بمذهب خود خوانده خطبه اثناء عشریه را برآنداخت
و بتزویات طایفه مهدویه همت گماشته قریب بده هزار هزار
مهدوی جمع ساخت - در آن هنگام این قوم از هر جانب باهمدنگر
در آوردند - سید آلهاد (که از اهفان میرسید محمد جوانمیری است
که دعوی مهدویت نموده) با پسر خود سید ابوالفتح وارد دکن
گردید - چون سید آلهاد بزهد و ریاضت و تقاربت و پرهیزگاری
شهرت داشت جمال خان بدو اخلاص بهموسانیده دختر خود را
بپسرش سید ابوالفتح نسبت نمود - آن سید زاده یک سوره
بدولتی عظیم رسیده صاحب اسباب و دستگاه گشت - چون
برهان شاه از هرج و مرج دکن و فرمان روائی پسر واقف گردید
از عرش آشیانی رخصت گرفته بولایت موزئی در آمد - و بامداد
زاجه علی خان فاروقی و ابوالحسین عادل شاه در حوالی دهکده
با جمال خان جنگ نموده لوای پیروگی برافراخت - از قضا
جمال خان بزخم تفنگ کشته گشت - و اسمعیل نظام شاه دستگیر
گردید * * * بگو مروج مذهب سر جمال گرفت *

بطریق تعمیه تاریخ آن واقعه است *

برهان نظام شاه از سر نو مذهب امامیه را رواج داده بقتل
مهدویه و غارت اموال ایشان حکم عام فرمود - در اندک زمانی
نام و نشان آنها نماند - سید ابوالفتح با برادر زن خود (که پسر
جمال خان باشد) گرفتار گشته مدتها در حبس گذرانید - پس از

امداد از زندان گریخته فوج متفرق جمال خان را جمع نموده
 ملکی از بیجاپور بتصرف آورد - ابراهیم عادل شاه علی آفا
 ترکمان را بر سرش تعین کرد - اتفاقاً علی آفا کشته شد - سید
 ابوالفتح فیلان و اسپان او را بدست آورده صاحب سرانجام گشت
 ناچار عادل شاه بتفویض منصب عمده و تذخواه پرگنه کوکاک
 مستمال نموده پس از چندی در مقام غدر شد - سید باقتضای
 وقت رانده و زن خود را بر اسپان سوار کرده جریده بیهابپور
 ایغار نمود - خانخانان مقدم او را گرامی داشته منصب
 پنج هزاره تجویز فرموده صاحب طبل و نقاره گردانید - و پس ازان
 به تیولدارئی مانپور و صوبه دارئی آله آباد امور گشته دران دیار نامه
 بشکاعت و مردانگی برآورد - و در سال هشتم جهانگیری بهمرایه
 شاهزاده سلطان خرم بهم رانا تعین گشته بسنه (۱۰۲۳) هزار
 و بیست و سلوم هجری در تھانگ کوتاهلمدر بدمار گشته در
 پور ماندل در گذشت *

میر سید محمد جوانپوری سر چشمه مہدویہ است - اویسی
 بود - از فراوان روحانیہ قبض بر گرفته بر صوری و معنوی علم
 چیره دست آمد - برخی مرید و خلیفہ شیخ دانیال دانند - که
 خلیفہ راجی حامد شاه مانپوری ست - حنفی مذهب بود
 در اواخر (۹۶۰) نهد و شصت هجری از شوریدگی حال
 و غلبه وقت دعوی مہدویت کرد - بسیاری بدر گردیدند

و بهما خوارق برگذارند - گویند چون بافاقه آمد ازان دعوی برگشت
اما جمعی (که زمان محو ادراک نمودند) بر همان اعتقاد ماندند
جو قی بر آنکه مراد او از (انا مهدی) مهدی هادی ست
نه مهدی موعود بلسان شرع - و بعضی گویند که در واقعۀ بسید نمودند
که هاتقی میگفت (انت مهدی) لهذا دانست که من مهدی
موعودم - و مدتی برین بوده از جویدور بکجرات شتافت - سلطان
محمود کلان والی آنجا به نیایش برخاست - از تنگ چشمی
زمانیان بهند نیارست بود - یازش ایران زمین نمود - که ازان
راه بکجراز رود - در اثنای سفر بروی کشف شد که این محض
ابتلا بوده - بمردانی که همراه بودند گفت حق تعالی خطر
مهدریت از دل من محو کرد - اگر بسلامت برگردم همه را
از آنچه خوانده ام بر گردانم - چون بفرا رسید در گذشت
و همان جا آسود - جهل ضلالت کیش بیشتر از افغان پنی
و لختی از قوم دیگر ادرا مهدی موعود دانسته آن مذهب مخترع را
لازم گرفته اند - مؤلف این اجرا را با یکی از مقتدای این طایفه
اتفاق صحبت افتاد - ظاهر شد که سوای مسئلۀ ما نحن فیه
قواعد و اصولی چند از احادیث استنباط کرده معتقد خود
ساخته اند - که مخالف اصول و فروع مذاهب اربعه است *

* احمد بیگ خان کابلی *

چغتائی ست - و انا عن جدّ خانه زان دودمان تیموریه
 فیاکانش درین سلسله برتبه امارت رسیده - جدش میرغیاث الدین
 قوخان از امرای صاحب قرانی بود - مشارالیه مدتها در کابل
 بمراقبت میرزا محمد حکیم گذرانیده - و داخل یکهایی میرزا
 بود - چه جوانان بکه تاز میدان شجاعت و بهادری (که بقرب
 و اعتبار میرزا اختصاص داشتند) بدان نام مشهور بودند - پس
 از فوت میرزا محمد حکیم بآستان بوسی اکبری استمعان یافته
 بمنصب هفت صدی کامیاب عزت و دواخت گشت - و در سکه
 (۱۰۰۲) هزار و در هجری (که کشمیر از تغیر میرزا یوسف خان
 رضوی بجاگردداران متفرقه تنخواه شد) سر حلقه آنها او بود
 یسار چون مشیره میرزا جعفر آصف خان بعقد ازدواج خود
 در آرد ثروت و مکنت دیگر بهم رساند - و اعتبار افزونتر
 پیدا کرد - و در عهد جهانگیری درجه پیمای ارج امارت شده
 به منصب سه هزار و خطاب خانی علم اشتها برافراشت
 و بحکومت کشمیر چهار ناموری برافروخت - و در سال سیزدهم
 معزول شده بحضور رسید - و پس از چند دهه در هیاتش
 سپری گردید - چون مردانه پر دل بود و بفضل و کمال بهره مند
 هفتصد سوار پییده با خود داشت - پسرانش همه سپاهی
 و دلاور - سرآمد آنها سعید خان بهادر ظفر جنگ است که

بمذتهای مراتب منصب رسیده فخر درده خود گردید - و احیای
 نام نیاگان خویش نمود - برخی اوضاع و اشیا را بنام او تا حال
 در هندوستان نسبت میدهند - زبان زن خاص و عام است
 احوالش جدا بشرح و بسط ثبت گردیده - و پسر کلانش
 محمد مسعود فامی در جنگ افغانه تیراه بکار آمده - دیگر
 پسرش مخلص الله خان افتخار خان است - که در مبادی جلوس
 شاه جهانی باضافه پانصدی دو صد و پنجاه سوار به منصب
 در هزاری هزار سوار و بخطاب مذکور مفتخر گردید - و در سال
 دوم باضافه هزار سوار و فوجدارئی جموع برافراخت - و پستور
 اضافه پانصدی یافته در سال چهارم بشهرستان نیستی شتافت
 و پسر دیگرش ابوالقاسم - که با برادر کلان خود سعید خان
 بهادر می بود - در سال پنجم تهمانه دارئی پایان بنگش یافته
 در سال پانزدهم چون قلعه قندهار بتصرف پادشاهی در آمده
 در جایزه جنگی که با قزلباش در میان آمد سعید خان بخطاب
 بهادر ظفر جنگ و او بامل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
 هزار سوار و خطاب افتخار خان سوافرازی یافت *

• اعتماد الدوله میوزا فیات بیگ طهرانی •

(۳)
 پسر خواجه محمد شریف هجری تخلص است - که در مبادی

(۲) نسخه [ج] پسر دیگرش (۳) نسخه [ب] پسر خرد محمد

شریف هجری تخلص است

حال بوزارت تاتار سلطان ولد محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو
 که بیگلر بیگی خراسان بود اختصاص داشته - از مشاهده کاردانی
 و رشادتش محمد خان وزارت خود را با جمیع مهم برای رزین او
 تفویض نمود - و پس از فوتش قزاق خان پسرش خواجه را
 صاحب اختیار خود ساخت - چون روزگارش سپری گشت پوتو
 التفات شاه طهماسب صفوی بر احوال او افتاد بوزارت هفت ساله
 یزد اختیار یافت - چون آنرا ^{۹۸۴} در سنه (۹۸۳) بهصد و هشتاد و چهار
 در گذشت * یکی کم زملان^{۹۸۴} و زرا * تاریخ است - برادرانش خواجه
 میرزا احمد و خواجگی خواجه اند اولین پدر میرزا امین مولف
 هفت اندیم است - کلانتری (بی) با تصدی خالصه داشت - طبعش
 موزون بود - شاه از کمال عاطفت می فرمود * * بیت *

میرزا احمد طهرانی ما * ثالث خسرو و خاقانی ما

و دومین نیز صاحب سخن است - پسرش خواجه شاپور که
 در شاعری مسام و مشهور است - و خواجه را دو پسر بود - آقا
 محمد طاهر و ملی تخلص - و میرزا غیاث الدین محمد معروف
 بغیاث بیگ - که با صبیحه میرزا علاء الدوله آقا ملا منسوب بود
 بعد فوت پدر غیاث بیگ از ناسازی روزگار با دو پسر و یک دختر
 بطریق فرار روانه هند شد - در راه اسباب بغارت رفته احوال

بمرتبه انجامید که همگی در استر سوارى بود - که بنوبت سوار
 میشدند - چون بقندهار رسید صبيکه ديگر مهرالذها نام متولد گشت
 ملك مسعود تاجر قافله باشي که بعرض آشياني (وشناس بود از حال او
 مطلع شده بساوك پسنديده پيش آمد - چون بفتح دور (سيد
 معرفي نموده به ملازمت پادشاهي کامياب گردانيد - او بحسن
 خدمت و وفور رشادت به منصب سه صدي رسیده سال چهارم
 ديوانى کابل نامزد شد - و پس ازان بتدريج به منصب هزارى
 و ديوانى بيوتات اختصاص يافت *

و چون سلطنت بخت مکاني رسيد در سر آغاز جلوس
 ميرزا را بخطاب اعتماد الدوله سرفراز ساخته با ميرزا جان بيگ
 وزير الماک شريك ديوانى سرکار والا گردانيدند - و در سده
 ۱۰۱۶ (هزار و شازده هجري محمد شريف پسرش از تپه خردى
 با جمعى متفق شده خواست سلطان خسرو را از قيد برآورد
 که زود گرد شگفته شد - و راز مخفي بر ملا افتاد - بخت مکاني
 او را با ديگران بياسا رسانيد - ميرزا در خانه ديارت خان محبوس
 گشته بجریمه دو لک روپيه رهائي يافت - چون دخترش مهرالنسا
 زوجه شيرافکن خان بعد گشته شدن او حسب الحکم بحضور
 سيد ازانجا (که از سابق منظور نظر محبت پادشاهي بود
 چنانچه در احوال شيرافکن خان ثبت افتاد) خواستگاري بميان آمد

از بدعوی خون شوهر ایستادگی نمود - جنت مکانی بذابر آنکه
 قطب الدین خان کوکلتاش بدست شوهرش کشته شده معاقب
 فرموده بسلیمه بیگم والدۀ سبلی خود بخشیده - (روزه چذد
 بناکامی گذرانید - در جشن نوروز سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار
 و بیست هجری بتازگی نظر فریب گشته کهنه خواهش نوبی گرفت
 و دیرین آرزو تازگی پذیرفت - بهزاران سوار و سوار بازواج در آمد
 اولاً نور محل و ثانیاً نور جهان بیگم خطاب یافت - و بتقریب
 این نسبت خاص اعتماد الدوله بوکالت کل و منصب شش هزار
 سه هزار سوار و علم و نقاره بالذد پایه گردید - و سال دهم بعنایت
 مخصوص محض (که در حضور نقاره بنوازد) از سایر امرا امتیاز
 گرفت - و در سال شانزدهم سنه (۱۰۳۱) یک هزار و سی و یک (که
 مرتبه دوم گذشت کشمیر نصب العین عزیمت پادشاهی شد)
 چون حدود سبیا مهبط رایات گردید پادشاه جریده بسیر قاعه
 کانگره متوجه گشت - روز دیگر بذابر آنکه احوال اعتماد الدوله تفک
 شده آثار یاس از چهره احوالش ظاهر گردید نور جهان بیگم
 شروع باضطراب کرد - ناچار عطف عذاب باردو نموده بمعبادت
 تشریف بخانه اعتماد الدوله ارزانی داشت - رفت سمرات بود
 گاه از هوش دیروفت - و گاه افات میشد - بیگم بجانب پادشاه
 اشاره نموده بپدر گفت - که میشناسید - او در چنان وقت این بیت
 (۳)

انوروی خوانند * * نظم *

* آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود *

* در جبین عالم آرایش به بیزد مهتری *

بس از دو سه ساعت برحمت حق پیوست - بچهل و یک کس
بفرزندان و خویشان او خلعت مائمی عذایت شد *

اعتمادالدوله اگرچه شعر نمی گفت اما تتبع شعر متقدمین
بسیار کرده - در انشا ید طوای داشت - و شکسته را متین و آبدار
می نوشت - و خوش محاوره رنگین صحبت شگفته رو بود - جهانگیر
پادشاه میگفت که صحبت او به از هزار مفرح یا قوتی است
و با نویسندگی و معامله فهمی نیک اندیش کار را بود
و خوش سلوک پندیده معاش و بسیار عاقبت بین سلیم النفس
با دشمن هم عداوت نمیکرد - و اصلاً غضب نداشت - بند و زنجیر
و تازیانه و دشنام در خانه اش نبود - اگر همه واجب القتل
بوده همین که بدو ملتجی شده یا هفته هجرائی او گشته
رهائی یافته بمطلب خود رسیده - و با این همه آسایش طلب
نبود - همه ورزش در جزیری و نوشتن میگذشت - در دیوانی او
محاسبه اعمال پادشاهی که از مدتها ملتوی بود انفصال یافت *

نور جهان بیگم با حسن موری خوبیهایی معنوی بسیار داشته
برسانی طبع و درستی سلیقه و شعور آند و فکر بجا یگانه روزگار

بود. پادشاه میگفت تا او بخانه من نیامد زیارت خانه و معذرت
 کدخدائی نفهمیده بودم. اکثر زیور و لباس و اسباب تزئین و تقطیع^(۲)
 که معمول هند است اختراعی و ابداعی او است. مثل دو دامنی^(۳)
 جهت پیشواز و پنجه‌تولیه جهت ارته‌نی و بادله و کناری و عطر
 و گلاب که بعطر جهانگیری موسوم است و فرش چاندنی همه
 وضع او است. و بمرتبه پادشاه را شیفته و مطیع خود ساخته بود^(۴)
 که جز نام از پادشاهی بجهانگیر نماند. مکرر میگفت که من
 سلطنت را بذور جهان پیشکش کردم. جز یک سیر شراب و نیم
 سیر گوشت دیگر هیچ چیز نمیخواهم. و فی الواقع بغیر از خطبه
 آنچه لوازم فرمان روائی بود بیگم بعمل می‌آورد. حتی در چهار که
 نشسته مجرای او را میگرفت. و سکه بنام او زدند * * نظم *

* بحکم شاه جهانگیر یافت مد زیور *

* بنام نور جهان پادشاه بیگم زر *

و طغرای مناشیر باین عبارت زنم می یافت. حکم عالییه
 مهد علیا نور جهان بیگم پادشاه. و بقدر سی هزاری منصب
 محالات تقاضا شد. گویند قبول این سلسله آنچه حساب کردند
 نصف ممالک محروسه پادشاهی بود. جمیع خویشان و منسوبان
 این دردمان حتی غلامان و خواجه سرایان منصب خانی و ترخانی

(۲) نسخه [ج] لباس تزئین (۳) در [بعضی نسخه] دو دامن (۴) نسخه

یافتند - هیره کنیز دانی دل آرام مرصعه بیگم بجای حاجی کوکه
صدر انات شد *

* کنند خویش و تبار از تو ناز و میزبید *

* بحسن یک تن اگر صد قبیله ناز کند *

و بیگم در انعام و بخشش نیز افراط داشت - گویند روزی که
بحمام میرفت سه هزار روپیه خرج مقوری بود - و در محل
پادشاهی از درازده ساله تا چهل ساله کنیز بهیار جمع شده بود
باحدی و چیله عقد کرده داد - اما هرچند نسوان صاحب ملکات
رفیه باشند در اصل سرشت بنقصان عقل مغمور اند - با این
همه خوبیها آخر خمیر مایه شورش و آشوب هندوستان گشت
چه دختره که از شیرافکن خان داشت بشاهزاده شهریار پور
خرد جنت مکانی داده در فکر ارتفاع دولت او افتاد - و مزاج
جهانگیری را از چنین خلف رشید وارث مملکت (که بخطاب شاه
باند اقبال شاه جهان ملقب بود) منحرف نموده کار بجائے رسانید
که بفوج کشی و قتال و جدال انجامید - و عالمی بچار وجه فدا
فر رفت - چون تقدیر برآن رفته بود (که سریر خلافت بجلوس
صاحب قرآن ثانی زینت یابد) هیچ فایده بر سعیدهای بیحاشاش
مترتب نگشت - پس از جلوس اعلیٰ حضرت بسالیانۀ دو لک روپیه
موظف ساختند - گویند بعد از جنت مکانی جز لباس سفید نپوشید
و در مجالس شادی با اختیار خود نذشست - سال نوزدهم سنه

(۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج در سن هفتاد و دو سالگی در لاهور در یعت حیات سپرد - و در مقبره (که در حوالی روضه جنت مکانی خود بنا نموده بود) مدفون گردید - بیگم طبع موزون نیز داشته مخفی تخلص میکرد - از سمت *

* دل بصورت اندام نا شده سیرت معلوم *

* بنده عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم *

* زاهدان هول قیامت مکن در دل ما *

* هول هجران گذراندم قیامت معلوم *

* اعتبار خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکانی بود - و از صغر سن پادشاه پسرستاری اختصاص داشت - چون خسرو دهن فرار گرفتار گردیده بحضور آمد و هنگام نهضت پادشاهی از لاهور بکابل شریف خان امیرالامرا (که خسرو سپرد او بود) بنابر بیماری در لاهور ماند خسرو حواله مومی آیه شد - نامبرده ابتدا بمناصب در خور سرفرازی یافته سال دوم حویلی گوالیار به تذخوه او مقور گشت - و سال پنجم به منصب چهار هزاره سوار کامیابی اندرخت - و سال هشتم از امل و اضافه بهایه پنج هزاره دو هزار سوار لوی شاد کامی برافراشت - و سال دهم باضافه هزار سوار بر فراز بلذرتبگی برآمد و سال هفدهم به منصب پنج هزاره چهار هزار سوار فایز شد چون بسیار پیر گشته بود بتفویض موبه داری مستقر الخلافه

و حراست قلعه و خزائن آنجا سرافتخار بآسمان رسانید - و سال هیزدهم (که پادشاهزاده شاه جهان از ماندو کوچیده عزیمت ملازمت پدر نمود - و فیما بین بآتش افروزی جمع شعله فتنه زبانه بر کشید) پادشاهزاده بفتح پور رسیده توقف داشت - و پس از رسیدن افواج پادشاهی طرح داده بیک سو مایل گردید - پس از آنکه موکب خسروی بذواحق اکبرآباد رسید از چون در حراست آنجا شرائط نیکو بندگی بتقدیم رسانیده بود از اصل و اضافه بمنصب شش هزاره پندج هزار سوار و عطای خلعت و شمشیر مرصع و اسب و فیل درجه اعتلا پیمود - و وقت موعود را بعدم سرا کشید *

* ابراهیم خان فتح جنگ *

خلف اعظم الدوله میرزا غیاث است - ابتدا از پیشگاه جنت مکانی ببخشیدگري و واقعه نویسی احمدآباد گجرات مامور شد در آن هنگام شیخ فرید مرتضی خان صوبه دار آنجا چهار بخشی را (که میخواستند بضابطه کار کنند) دخل نداده بود - میرزا ابراهیم از کار شناسی و زمانه سازی اصلا نام تعلقه نگرفته هر روز بهجری میرفت - پس از یک ماه شیخ گفت که چرا بکار موجوده قیام نمی نمایی - میرزا گفت مرا با کار غرض نیست - همین لطف نواب میخواهم - شیخ بوکیل حضور بر نوشت که هرچه او بااعتماد الدوله نوشته باشد بے کم و کاست بر نگارد - چون میرزا غیر از خوبیهای شیخ هیچ بقلم نمی آورد وکیل به بیان واقع مطلع ساخت

مرتضی خان بآرامیده و ضعی و سنجیده روزگاری میرزا استخوان
 نموده مهمات منصبداران بار را گذاشته حویلی و فیل و نقد از خود
 رعایت کرد - و پس از دو سه روز بمهمانی در خانه میرزا رفته
 جمیع اسباب ترک از فرش و ظروف طلا و نقره و دیگر لوازم
 (که از سرکار خود فرستاده بود) هبه نمود - و در آخر مجلس
 دستکی بنام منصبداران گجرات نوشت - که ضیافت بخشی نماید
 پنجاه هزار روپیه در تحت اسم خود و پنجاه هزار روپیه بنام
 دیگر اهل مناصب و لک روپیه بزمینداران تفریق فرموده
 بمتصدیان خود گفت - که بالفعل از خزانه من این مبلغ بمیرزا
 برسانید - و شما بمرور تحصیل کرده داخل خزانه کنید - و مکرر
 بحضور نوشته در عرض یک سال بمنصب هزاری برآورد - چون
 سلسله اعتماد الدوله پیش آمد کرد میرزا بحضور رسیده در سال
 پنجم به منصب هزار و پانصدی سه صد سوار و بخطاب خانی
 سرفراز گشته بخدمت بخشگیری حضور اختصاص یافت - و
 بتدریج به منصب والای پنج هزاری و خطاب ابراهیم خان
 فتح جنگ لوی تفوق برافراشته بصاحب موگی بنگاله و اودیسه
 دستوری یافت *

چون در سال نوزدهم که شاهزاده شاه جهان از راه تانگانه عازم
 بنگاله شد احمد بیگ خان برادرزاده او (که بذیابست اودیسه

(۲)

می پرداخت) بر سر زمیندار گروهه رفته از سنوح این امر
 غریب به پدلی (که حاکم نشین آن صوبه است) (۳) سیده بنه
 و بار خود برداشته بکمتک (که درازده کرده است) شتافت - و چون
 استعداد مقاومت در خود ندید راه بنگاله پیش گرفت - شاهزاده
 بارآیسه در آمده بابراهیم خان مصحوب جان نثار خان و اعتماد
 خان خواجه ادراک پیغام فرستاد - که چون از نیرنگی تقدیر گذر
 موکب منصوره بدین دیار افتاده اگرچه وسعت این ملک در نظر
 همت جولانگاه نگاه بیش نیست اما چون این سرزمین سر راه
 وافع شده سوسری نمی توان گذشت و گذاشت - اگر اراده رفتن
 حضور داشته باشد تعرض بدر و تصرف بمال و ناموس او نیست
 و اگر توقف را اصرار داند بهر جا که درین ملک اقامت گزیند بدر
 مسلم است - ابوالهیم خان (که از صیت نهضت ریاست شاهي از
 دهاکه باکبرنگر آمده بود) در جواب معروض داشت - که فرموده
 حضرت ترجمان احکام الهی است - و جان و مال بندها بحضرت
 تعلق دارد - اما آئین نمک شناسی و حقوق تربیت پادشاهی
 سد راه من شده - نه بملازمت میتوانم رسید - و نه قرار فرار بخود
 داده روی خجلت بادشاه و اقران توانم نمود - و چون پادشاه
 این دیار به پیر غلام سپرده اند برای زندگی مستعار مجهول الکیمیت

(۲) در [بعضی نسخه] گروهه - و در [بعضی] گروهه (۳) نسخه [۱]

که معلوم است چه مانده - نمی توان در کار دای نعمت تهران ورزید - ناچار سرخود را همانند از سم ستوزان موکب اقبال ساخته میخواستیم بعد از قتل من این ملک و نندهای درگاه زرایی باد چون مردم از متفرق بودند و حصار اکبرنگر دسعتی عظیم داشت ابراهیم خان بمقبره پسر خود [که یک گروهی قلعه بر کنار دریای کتک (که سابق بایان آن جریان داشته - و از مدتی بفصل مذکور افتاده) در کمال اسلحاکام و روانت اساس گذاشته] تحصن جست تا از جانب دریا کمک نوازه و آذوقه نیز تواند رسید *

شاهزاده از قول و فعلش (که حرف قتل بر زبان رانده و بدای حویش بمقبره در آمده) شگون فتح فرا گرفته دران بلده پرتو نزل افکند بهادران را به محاصره آن محوطه برگماشت پس از آنکه از درون و بیرون نیروان قتال التهاب گرفت عبدالله خان فیروز جنگ و دریا خان زوهاره و بغایر آنکه آنطرف آب زه و زان اکثر همراهان ابراهیم خان بود (از دریا گذشتند - ابراهیم خان سراسیمه گشته با احمد بیگ خان (که در همان انام بار پیوسته بود) از حصار برآمده عرصه کارزار آراست - جنگی عظیم بمیان آمد احمد بیگ خان مردانه استاد زخمها برداشت - ابراهیم خان از مشاهده این حال تاب نیادرده جلو انداخت - درین تاختن سر رشته انتظام از هم گسیخت - بیشتره همراهان دست بکار نا برده راه گریز سپردند - ابراهیم خان با معذرتی پای همت

(۲)
 افشرد - هر چند مردم خواستند که ازان مهلكه بر آرند (راضي نشد)
 و گفت كه وقت من مقتضى اين كار نيست - چه به ازبن كه جان
 در كار آقا سپري شود - هنوز سخنة تمام نشده بود كه از جواذب
 هجوم آورده بـزخمـهاى جان ستان كارش تمام ساختند - چون عبدال
 و اموال ابراهيم خان در قعاكه بود احمد بيگ خان خود را
 درانجا رسانيد - شاه زاده نيز از راه دريا بدان سو راهي گشت
 ناگزير مشارالیه ملازمت دريافت - و قريب چهل لك (ريده نقد
 سواى ديگراجناس از انمشه و فيل و غيره بقيد ضبط شاهرايه
 درآمد - احمد بيگ خان ازان هنگام مورد عنایت شاهي بود - در
 سال اول جلوس منصب عمده يافته حاكم تته و سيوستان گردید
 و پس ازان بايالت ملتان امتياز اندوخت - و باز بحضور رسیده
 برگزیده جايى و امينتهى پورب بجاگير ار قرار گرفت - هماغجا
 باجل طبعي در گذشت - ابراهيم خان اولاد نداشت - اهليۀ ار
 حاجي حور پور خانم (كه خالۀ نور جهان بيگم ميشد) زندگى
 دراز بافته تا واسط عهد عالمگيري در دار الخلافۀ شاه جهان آنان
 كول جلاي بطريق التمغا داشت - بجمعيت و رواه گذرانیده
 در گذشت *

(۲) نسخه [۱] راضي نشد كه وقت من (۳) نسخه [۲] - امينتهى پوري

آمد خان معموری

پسر عبد الوهاب خان غذائی^(۲) تخلص برادر خرد مظفر خان معموری ست - که در سخن طرازی و عبارت سنجی سلیقه درست داشت - و صاحب دیوان است - در عهد جهانگیری ابتدا بخشی قندهار شد - پس ازان که سلطان داور بخش پسر خسرو باتالیقی خان اعظم کوکه صاحب صوبه گجرات گردید او را ببخشگیری آن ولایت برنواختند - همانجا ودیعت حیات سپرد اسد خان سپاهی درست بود - چون همراه عم خود مظفر خان به تته شذافت جوانان خوب ارغونده نوکر کرده همراه گرفت و نامه بهمت و جوانمردی برآورد - و در پیشگاه سلطنت نیز پایه اعتبار خویش برتر افراخت - و چون سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان بدعاقب شاهزاده و بعد رخصت یافت او هم در سالک کمکیان منتظم گشت - مهابت خان بعد از رسیدن برهان پور او را بحفاظت ایلچ پور تعین کرد - چون سایر امرا و منصبداران دکن بکمک ملا محمد عادل شاهی معین شدند او نیز همراهی برگزید - ناگاه در جنگ بهاتوری (که مابین ملا محمد و ملک عزیز اتفاق افتاد) چشم زخمی عظیم بعادل شاه رسید و برخه مرای پادشاهی دستگیر شدند - و خان مزبور گرم و گیرا

(۲) نسخه [ج] غذائی تخلص (۳) نسخه [اب] شده پس ازان (۴) در

[بعضی نسخه] سرمایه اعتبار خویش

ازان معرکه برآمده خود را به برهان پور رسانید - و چون شاه جهان از بنگاله معارفت نموده بمحاصره آن پلاده پرداخت خان مذکور باتفاق (او رتن) تحصن جهته در نگاهداشت شهر مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و کارهای دست بسته نمود - شاهزاده ناچار بے نیل مقصود برخاست - و از پیشگاه خلافت و جهانبانی ببخشی گری دکن سر بلند گردید *

گویند خانجهان لودی (که بعد فوت سلطان پرویز بایالت دکن مستقل گشت) بفاضل خان آقا افضل که دیوان دکن بود از (ری تعظیم بر می خاست - و برای او قیام نمی نمود - بسیار اظهار ملالت کرده - و گفته که برای مغل بر می خیزد - و برای من سید بر نمی خیزد - در سبادی جلوس اعلی حضرت از خدمت معزول گشته بحضور شتافت - و چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید و چون در ایام محاصره برهان پور مردم او در مواجهه مردم شاهي زبان بدشنام و فحش کشوده بودند سخت متوهم و خوفناک بود - از انجا که صاحبقران ثانی دریای کرم و معدن عفو بود بالطاف پادشاهانه خوشدل و خرسند ساخت - و در سال دوم بخدمت فوجداری الکهی جنگل باضافه پانصدی ذات بمنصب (۲) در هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار معزز و مفخر گردانید

و در سال چهارم سده (۱۰۴۱) هزار و چهل و یکم هجری در لاهور
بساط هستی در نوردید *

• اوداجی رام *

از بهمن دکن است - بهوشیاری و طانت صاحب نام و نشان
گشته زمینداری مهور تا مهر بدست آورد - و به نیروی بخت
بیدار و رشادت و کار طلبی نزد ملک عذیر اعتباری بهم رسانیده
صاحب حشم و جاه گردید - و در عهد جنت مکانی در سلک
ملازمان پادشاهی انصلاک یافته بمنصب چهار هزاره ذات و سوار
پایه برتر افراخته در کمکیان دکن امتیاز یافت - چون خالی
از زور و مکر نبود نزد همه صوبه داران دکن نقش او بوقار و بزرگی
نشسته - هرگاه عساکر منصوره بیالاهات دکن بر می آمد بذایر
شناسایی آن سرزمین موایند کارها برای او مغفوض میشد - و او
از نیک طبیعتی در کارسازی خلق کوشیده و سیاه کامیابی عالمی
مبگشت - سال هفدهم جهانگیری پادشاه زاهد و ابیعد شاه جهان
عزیمت بنگاه و جهه همت ساخته از برهانپور بمهور رسید - امرای
دکنه را که چشم داشت رفاقت از آنها نبود رخصت فروده
احمال و ائقال زیاده را با فیلان حواله اوداجی رام نموده در قلعه
مهور گذاشت - و چون مشایخه در تقدیم خدمات پادشاهی هم
مساعی جمله بکار می برد مهمت خان زیاده تر از همه عزت
و اعتبارش افزود *

چون سال نوزدهم آمراى پادشاهى را بكمك عادل شاهيه
 با ملك عنبر در موضع بهاتوري پنج گروهى احمد نگر اتفاق جنگ
 افتاد و از كشته شدن ملا محمدلاري سردار لشكر بيجاپور سر رشته
 انتظام آنها گسيخت جادو راى و اوداجي رام دست بكار برده
 راه هزيمت سپردند - و بشومى اينها شكست عظيم بر فوج پادشاهى
 افتاد - لشكر خان ابو الحسن و ميرزا خان منوچهر و عقيدت
 خان بخشى دكن با رشيدا پسرش و چهل و دو منصبدار اسير
 سر پنجه تقدير گشته گرفتار قيد ملك عنبر آمدند - بدنامى
 اين چشم زخم با آنكه جادو راى كانتيه عمده تر بود عايد
 حال اوداجي رام گشته بسوء تدبير و گريز پائى زبان زد مردم
 گرديد - و متاع اعتبارش كساد يافته گرمى بازارش بآن رونق نماند
 و چون سال سيوم ساحت برهانپور از پرتو قدوم اعلى حضرت
 ضيا پذيرفت و افواج گيتي كش باستيصال خان جهان لودي تعيين
 يافت اوداجي رام را بعطای چهل هزار روپيه و اضافه هزارى
 هزار سوار بمنصب پنج هزارى پنج هزار سوار برنواخته آب رفته
 بجوى آمالش باز آمد - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار
 و چهل و دو هجري بهمهراهمى خانخانان مهابت خان در ايام
 محاصره قلعه دولت آباد ديرين مرفه كد داشت اشتداد نموده
 رخت هستي بر بست *

اوداجي رام با آنکه بحيله کاري و تزدیر شهرت گرفته بود لیکن
 فاعی بهمت و سخاوت برآورده - در فیض (سانی خلألق تقصیر
 نمیکرد - و ازین رو سرآمد امرای دکنیه بود - بارچود ضعف بذیه
 در پیرانه سالی بعشق و شاهد باری حریص بود - زنی داشت
 مشهور برای باگهنی - که پس از امور زمینداری را بآئین شایسته
 سرانجام میداد - چون مردم کار آمدنی نوکر داشت بعد فوتش
 سیه سالار بافتضای وقت (که مردم او متفرق نگردند) جگ جیون
 پسرش را با وجود صغر سن سه هزاری ذات در هزار سوار منصب
 تجویز نموده مخاطب باوداجي رام ساخت - و او چون بسن (شد
 و تمیز رسید از نظم و نثر فارسی و حسن خط بهره تمام برگرفت
 و اوضاع اهل دکن را ترک داده برنگ امرای هند معاش
 بر ساخت - و بعزت و وقار بسر برده ماهر در جاگیر داشت
 پس از هر که بجانشینی آن سلسله نشست خود را اوداجي رام
 می نامید - از غرائب اتفاق همه آنها لاولد بودند - کار بمتنبی
 افتاد - بلکه جگ جیون را نیز متنبی می شمارند - و چون بعد از
 نویت بونکت رار رسید آن حالت و منصب و آن دولت
 و جمعیت نماند - برسوم دیسمکهی اوقات میگذرانید - پس از
 در متنبایش ماهر (او و شنکر رار) قلیل مناصب یافته محالات
 زمینداری سرکار ماهر و باسم بینهما تقسیم یافت - و رفته رفته

از پیر شدن آنها و تسلط حکام دخل دیسمکی هم منقطع گشته
اگر احياناً در مکانه گماشته دخیل باشد باز گشت بآنها ندارند
درین ایام نخستین از منصب و جاگیر افتاده در گذشت - و دومین
فی الجماء در برگذۀ باسم دخلی دارد - و سومی میگیرند *

• افضل خان علامی ملا شکرالله شیرازی •

در دارالعلم شیراز پس از دانش اندوزی مدتی بدرس
و افتادۀ علوم رسمی اشتغال داشت - چون از راه دریا به بندر
سورت رسیده وارد خطۀ برهان پور شد خانخانان (که مقتنایس
دایا بود) صید احسان خود نموده نگاهداشت - و بمصاحبت برگزید
بعد از آن شاهزاده شاهجهان پیوسته میر عدل لشکر ایشان شد
و در مهم رانا منشی و مصاحب همراه بود - چون بصوابدید او
مصاحبت با رانا قرار یافت بیش از پیش اعتبارش افزوده
بدیوانی سرکار بادشاه زاده امتیاز گرفت - و پس از انجام یافتن
آن یساق بالتماس شاهی از پیشگاه فرمانروائی بخطاب افضل خان
ناموری اندوخت - و در مهم دکن از جانب شاهزاده با راجه
بکرمجیت بمراوقت وکلای عادل شاهیه به دیجاپور شدافته او را
شاهزاده عقیدت و فرمانبرداری رهنمون گشته بدجاء زنجیر فیل
کوه شکوه و نفاذس جنس و نقد و مرمع آلات برسم پیشکش آورده
از نظر گذرانید - و در سال هفدهم (که برگذۀ دهولپور شاهزاده

(۲) در [چند نسخه] تسلط احکام دخل (۳) نسخه [ج] عادل شاه •

بجایگزین خود در خواسته دریا خان را بدستبانی آن تعیین نمود - و پیش
ازین استدعا آن برگنه بسلطان شهریار قندخواه گشته و طرف از
شریف المملک دخیل کار گردید - و فیما بین پهرخش انجامیده
انفاقا قندگه بچشم شریف المملک رسیده کور ساخت (زمانه را
خمیر مایه قند بدست افتاد - مزاج نور جهان بدگم (که جانب
شهریار را داشت) باشوب گزاید - جذت مکانی هم (که زمان اختیار خود
بقبضه اقتدار بدگم سپرده بود) باغرای او از پسر و اعمه دل دگرگون
فرمود - و شاهزاده (که بجهت مهم قندهار از دکن طلب حضور^(۲)
شده بود) موقوف گشته آن بورش بر شهریار با تالیقی میرزا (ستم
مغوی قرار گرفت - و بشاهزاده حکم شد که عوض جاگیر قدیم از صوبه
دکن و گجرات و مالوه بتصرف آورده هر جا ازین مکان خواسته باشد
محل اقامت نماید - و امرای کمکی برای یساق قندهار روانه کند
غرض آنکه اگر شاهزاده بتغیر جاگیر و جدائی مردم تن در دهد
بمرد قندهار دیگر بجمعیت و سامان او راه خواهد یافت - و اگر
بشورش در آید و طریق سوء ادب پیش گیرد ناگزیر قادیب او را
وجه همت سازد - تا روزگار قندهار بدست پدیدتر چه نبرنگیها
بر روی کار آرد *

شاهزاده فضل خان را بحضور روانه نمود - که بدراهمین عقلی
خاطر نشین جذت مکانی نماید که این کدکاش محض خطاست

(۲) در [بعضی نسخه] باغرای او (۳) در [بعضی نسخه] طلب شده بود .

سهل انگاری چنین مهم ستیغ غیر از بداندیشی دولت نمی
 ندارد - امور کلی برای زنان مفوض نداشته خود بنظر درویشان
 بسنجند - و حاشا که در ادرات این معتقد فتورے واقع شده باشد
 اگر بگفتند بیگم جاگیر من تغییر می فرمایند باین وضع میان دشمنان
 چگونه بسر برد - التماس آنست که جاگیر مالوه و گجرات نیز
 تغییر شود - و بادر سورت که دروازه مکه است عذایم فرمایند
 که رفته مزدوری شوم - و همگی غرض شاهزاده آنکه شاید غبار
 شورش که مرتفع گشته بآبیاری مدارا و ملایمت فرو نشیند - و پرد
 آزم و ادب از میان برداشته نشود - اما بدخواهان واقعه طلب
 نوعی اسباب فساد را آماده ساخته بودند که باصلاح کوشی افضل
 خان نتیجه مرتب گردد - اگرچه جانب مکانی متأثر شده به بیگم
 فهماندند بیگم زیاده بر سابق بغداد و عداوت افزوده بے نیل
 مقصود (خصمت معادرت داد - چون شاهزاده را بیعین پیوست
) که هر چند مدارا بکار رود محمول بر زبونی داشته بر تحکم
 خواهد افزود (ناچار پیش از اجتماع افواج پادشاهی باید شتافت
)
 یحتمل که این حجاب از میان برگرفته آید - چون این قصه درین
 اوراق هر جا بقدر اقتضای مقام تحریر یافته بتکرار نپرداخته
 بمطلب می گراید - که پس از آنکه شاهزاده از مقابل پدر عطف
 عیان نموده بماند و از آنجا بپدرها و پور طرح اقامت انداخت

افضل خان بنابر برخی مصالح مهمات برفتن بیجاپور دستوری یافت
و چون شاهزاده از وصول عساکر حضور توقف برهان پور ملاح ندیده
براه تلنگانه عازم بنگاله گردید اکثر ملازمان راه بیوفائی سپردند
میرزا محمد پسر افضل خان نیز با اهل و عیال فرار نموده
جدائی گزید. شاهزاده سید جعفر بارهه را که بشجاعت خان
مخاطب گشته با خان قلی اوزبک برادر کلان قایم خان شاهجهانی
بننبال فرستاد که تا مقدر بمواسا برگرداند - و الا سرش بیارند
او پای حمیت افشوده بکمانداری ایستاد - هرچند بسخن سرائی
و چوب زبانی دلدهی نمودند موثر نشد - خان قلی را از پا درآورد
و سید جعفر را زخمی ساخت - و خود هم مردانه جان دریاخت و چون
شاهزاده همواره در مدد تدارک مافات بوده استرضای خاطر پدر
بزرگوار را جوابا بون بعد از مراجعت بنگاله افضل خان را با پیشکش
شایسته در سنه (۱۰۳۵) هزار و سی و پنج سال بیستم جهانگیری
روانۀ حضور ساخت - جنت مکانی از نامهربانی افضل خان را هم
در حضور نگاهداشته بخدمت خانسامانی مباحثات بخشید - و سال
بیست و دوم (که القاضی الوبیۀ پادشاهی بسیر کشمیر اتفاق افتاد)
افضل خان بنابر معویت راه با کار خدایات زاید در لاهور ماند
و هنگام مراجعت سائحه ناگیر زدند - شهریار در لاهور خود را
بسلطنت موسوم ساخته افضل خان را رکیل و مدار عالیہ جمیع مهمات
گردانید - و چون او در باطن در اندواهی شاهجهان مضمور داشت

(دروغ) که شهردار افواج مرتب ساخته بسرداری سلطان بایسنغر
 بمقابله آصف خان تعیین کرد - و خود هم سوار گشته از عقب
 (اهمی شد) برگذارن که رفتن خود شایان دولت و مناسب حال
 نیست - توقف تا رسیدن خبر لشکر ضرور است - بمبالغه نگاهداشت
 تا مردم بی سر و پا (که زره های مفت گرفته فراهم شده بودند)
 بدون سردار بی آنکه هنگامه ستیز و آویز گرم شود پویشان گشتند
 ناچار شهردار بقلعه ارک خزید - و چون در سنه (۱۰۳۷) هزار
 و سی و هفت فردوس آشیانی سرپر آرای هندوستان گردید بیست
 و ششم جمادی الآخر سر آغاز جلوس بوسیله فضاؤل صوری و معذوی
 و ذریعه اخلاص خالص و عقیده راسخ و قدم خدمت و وفور
 مزاجدانی و کار شناسی (که بمزید اعتبار و مزیت اعتماد امتیاز
 داشت) از دارالسلطنت لاهور رسیده دولت ملازمت اندرخت
 و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار
 سوار سربلند گشته بخدمت میر سامانی بدستور سابق منصوب
 گردید - و در سال دوم از تغییر ارادت خان سارچی بخدمت
 والا مرتبت دیوانی کل و اضافه هزاری هزار سوار پایه بلند تر
 ۱۰۳۸
 افرخت * مصرع * * شد فلاطون وزیر اسکندر * تاریخ است
 و در سال ششم برای تحصیل مجدد و شرف التماس قدم
 ۱۰۳۸
 پادشاهی بمنزل خود (که مسمی و مورخ بمنزل افضل است) نمود

و از محل رکوب خلافت پذهی تا منزل خود (که بیست و پنج
 جریب مسافت داشت) اقسام افشه یا انداز گسترده - و در سال
 یازدهم بمنصب هفت هزاری سرافندگار بکیوان (سازید - و در سال
 دوازدهم که سنش بهفتاد رسیده بود عارضه جسمانی طاری گشته
 آثار ارتحال بروجنات احواش لایح گردید - اعلیٰ حضرت بعیدات
 بسر وقت او تشریف فرموده بذل تفقعات نمودند - دوازدهم رمضان
 سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجری در لاهور ازین سرای
 در ملال در گذشت - تاریخ فوتش یافته اند *
 ۱۰۴۸ * ع *

* ز خولی برد گوی نیک نامی *

فاضل مذهب الاخلاق بود - اعلیٰ حضرت مکرر می فرمود که در بیست
 و هشت سائمه ملازم پیشگی در حق هیچ کس از افضل خان
 سخن بد شنیده ام - در وضاحت حسان وقت بود - و در هیئت
 و هندسه و حساب نیز مهارتی داشت - آنچه گویند (یا این همه
 علم و دانش اصلاً بکاعد نمی رسید - و سیاق دان بودن) یحتمل که
 بدابر عالی جاهی و بے پروائی باشد - بلی تمام اختصار بر دیانت رای
 دیگر گجراتی (که پیش کارش بود) گذاشته - همه جواب و سوال
 او می کرد - چنانچه بکے از ظروفا بعد فوتش در مریثه گفته که چون
 فرشتها در قبر سوال نمودند خان گفت که از دیانت رای پرسید که
 جواب شما خواهد داد - مقبره او آنروی آب چون واقع اکبرآباد است

فرزندی ازو نماند . برادر زاده خود عزایت الله خان مخاطب
بعافل خان را به پسری برداشته بود *

• اخلاص خان حسین بیگ *

از والا شاهیان فردوس آشیانی ست - پس از آنکه اعلیٰ حضرت
بر تخت پادشاهی نشست سال اول او به منصب دو هزار
هشت صد سوار و افعام شش هزار روپیه نقد لوی کامرانی برافراشته
بدیوانی صوبه برهان پور مامور گردید - و سال سیوم باضافه دو صد
سوار کام دل برگرفت - و سال چهارم بفوجداری اجمیر سرملایه
سرملادی اندوخت - و سال سیزدهم مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار
و چهل و نه هجری سفر آخرت اختیار کرد - نعیم بیگ پور او
بمنصب پانصدی دو صد و بیست سوار مرقی گشته سال پانزدهم
در بعدم خانه نهاد *

(۲) • آصف خان مشهور بآصف جاہی *

میرزا ابوالحسن نام پسر اعتماد الدوله و برادر کلان نور جهان
بیگم است - پس ازان که بیگم بشرف ازدواج جنت مکانی اختصاص
گرفت میرزا بخطاب اعتقاد خانی و خانسامانی امتیاز یافت
و در سال هفتم جهانگیری سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجری
صبیه او ارجمذ بانو بیگم را (که به ممتاز محل موسوم است

و دخترزاده میرزا غیاث الدین آصف خان (میشد) در عقد تزویج شاهزاده سلطان خرم مخاطب بشاهجهان درآوردند - و سال نهم بخطاب آصف خانی و اضافهای بی دریی بمنصب شش هزار شش هزار سوار سر افتخار برافراخت - و دران آیام که میان جنت مکانی و شاهزاده شاه جهان غبار کلفت و ملال برخاست بد اندیشان واقعه طلب آصف خان را بجانب داری شاهزاده متمم داشته مزاج بیگم را از چنین برادرے که رکن رکن خلافت بود منحرف ساختند *

* بیت *

* چون غرض آمد هنر پوشیده شد *

* صد حجاب از دل بسوی دیده شد *

و بر اثر محال مطالب پنداشته بتقریب آردن خزائن آکره از حضور برآوردن - اما آصف خان بذابر وصول شاهزاده بفتح پور برآوردن سرانه از قلعه مبارک آکره صلاح وقت ندانسته بحضور برگشت و هنوز بحوالی متعرا به پیوسته بود که ازباب کنگاش بزم شاهي بمباحثه عرض کردند که درین هنگام مثل آصف خان سردارے را از دست نباید داد - چه قوت چنین قابو خلاف آئین حزم و هوشیاری ست - شاهزاده که (همگی همت والای او بتحصیل (۲) مضامینی پدر بزرگوار مصروف بود) عمدا مسامحه بکار برد - و پس از آنکه شاهزاده از مقابل پدر والا قدر عنان تاب گشته بمالوه

شکافت سال هیزدهم آصف خان بصاحب موپگی بنگاله رخصت یافت. اما دران ایام که روانه شدن شاهزاده به بنگاله بتحقیق پیوست بتقریب نگرانی خاطر بیگم از جدائی برادرزاده از راه برگردانیدند چون در سال بیست و یکم سده (۱۰۳۵) هزار و سی و پنج برکناره آب بهت از مساعله و مسامحه او مهابت خان استیلا یافته جنت مکانی را بدست آورد آصف خان (که سلسله جنیان این همه فساد بود) پس ازین حرکت بے حرکت دیو که سعی بجائی نمیرسد و رهائی از چاین دشمن قوی غیر متصور است - ناگزیر بقاعه انک که در قیوایش بود شکافت منصوب گشت - مهابت خان بسوکردگی میوزا بهره ور پسر خود جمعی را فرستاد که گرم و کدو رفته محامره نمودند - و بعد ازان خود شکافت بعهده و پیمان برآورده با اوطالب پسر و خلیل الله خویش او نزد خود نگاه میداشت و پس ازانکه از حضور اداره گشت در گذاشتن آصف خان قهوان می نمود - بعد از مدالعه از جانب پادشاهی خاطر خود بعهده و سوگند را برداشته روانه درگاه ساخت - درین هنگام آصف خان بصاحب موپگی پذیراب اختصاص یافته منصب والای وکالت نیز ضمیمه مراحم گردید - و بعد آن بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار لوای ناموری افراشت - و در سده (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت هجری سال بیست و دوم جنت مکانی هنگام معاودت

از کشمیر چون از نازل (جور) کوچ نمود در اثنای راه پیانه معدان
خواست - همین که بلب نهاد گوزا نیفتاد - و تا رسیدن منزل
حال بدین مژوا بود - روز دوم بیست و هفتم مفر سفر آخرت
گزید - غریب شورش در اردو افتاد - آصف خان داور بخش پسر
خسرو را از قید برآورده به سلطنت موهوم برداشت - او داور نمیکرد
بایمان غلاظت سالی بخش خاطر او شده روانه منزل پیش گشت
بدگم (که خواهان سلطنت شهریار بود) میخواست آصف خان را
با اعظم خان مدر بخشی (که هر دو زکن زکین سلطنت و مغل
مدعی او بودند) مقید نماید - هر چند کسان بطلب برادر
فرستاد آصف خان مدعی خواسته بود او رفت - بدگم نیز با نعلش
جنت مکانی از عقب راهی شد - آصف خان بذاری نام هذو مشرف
ویل خانه را (که در قندری و سبک نگین شهرت داشت) از منزل
چانگیز هتی بخدمت شاهجهان کسبل نمود - و چون وقت مقتضی
تحریر نمود این خبر را بتقریر او حواله کرده انگشتری مهر خود
بار سپرد - تا سحلی باشد بر اعتماد - و آن شب در نوشهره به سر برده
روز دیگر از کوه برآمده در بهذهر نزل نمودند - و بتجهیز
و تکفین پرداخته نعلش را پیشتر فرستادند - تا در باغی (که بدگم
آنطرف آب لاهور اساس نهاده بود) بخاک سپارند - چون مجزوم
و متیقن وضع و شریف بود (که این همه توطیه استخدامت دولت
شاهجهان است) - و داور بخش گوسفند قربانی پیش نیست (همه

امرا و سایر بزرگان فرمان پذیر آصف خان بودند - و او (که از بیگم مطمئن خاطر نبود) سر رشته احتیاط از دست نداده مردم را از آمد و رفت نزد بیگم ممنوع ساخت - بلکه گویند بیگم را از محل پادشاهی برآورده در منزل خود جا داد - چون بسه کره‌هی لاهور رسید سلطان شهریار (که بعلمت داء الثعلب موی ریش و برکت ریخته و از تف آنشک آباء زده پیشتر بلاهور شتافته بود) خود را باسم بی مسمای سلطنت موسوم ساخته در عرض یک هفته بصرف هفتاد اک روپیه لشکر فرام آورده بسرداری میرزا بایسنغر پسر سلطان دانیال از آب گذرانید - و خود با دوسه هزار سوار در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت * * ع *

* منتظر تا فلک از پرده چه آرد بیرون *

بعد تلافی فریقین در حمله اول انتظام فوجش از هم گسیخت - و دست بکار نا برده هر کدام براه شتافت - شهریار (زین خبر موحش بهبود خویش نسنجیده بقلعه در آمد - و خود را بپای خویش بدام افکند - امرا بدرون ازک شتافته داور بخش را سریر آرا ساختند - و شهریار را (که بحرم سرای جنتمکانی رفته در کنجه خزیده بود) فیروز خان خواجه سرا بیرون آورده به آله وردی خان سپرد - از قوطه کمرش کشوده هر دو دستش بآن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت - و پس از تقدیم کوراش و تسلیم محبوس گشته بعد از دو روز مکحول گردید *

و چون این ماجر را از روی نوشته ساهوکاران معلوم شاهجهان
شد خدمت پرست خان رضا بهادر را از احمد آباد گجرات پیش
آصف خان بلاهور فرستاد - و بخط خاص ترقیم یافت که درین وقت
(که آسمان آشوب طاب در زمین فتنه خیز است) اگر داور بخش را
با دیگر شاهزادگان آواره مکاری عدم نمایند صلاح قریب تر است
آصف خان روز یکشنبه بیست و دوم شهر ربیع الآخر سنه مذکور
داور بخش را دستگیر ساخته خطبه بدام شاهجهان خواند - و بآست
و ششم جمادی الاول او را با گرشاسب برادرش و سلطان تهریار را
با طهمورت و هوشنگ پسران سلطان دانیال از زندگانی
برآورد - چون فردوس آشینانی بآگره رسیده سرور آزادی هندوستان
گشت آصف خان با شاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع و محمد
اوزنگ زیب (که بیست و می شدند) و سایر امرا از لاهور بآگره
رسیده دوم رجب همین سال بر زمین بوس خلافت استامعان یافته
بخطاب یمین الدوله آصف خان و در مخاطبات با لفظ عمو سرش
بفلک برین رسید - و بپایه والی و کثمت و تقویض مهر اوزار و ماصب
هشت هزار و هشت هزار سوار در اسب سه اسبه (که تا آن وقت
هیچ امیری بدان مرتبه نرسیده بود) بلند مرتبه گردید - و پس از آن
(که یمین الدوله در مجلای قوچ خود پنج هزار سوار خوش اسبه
درست یراق از نظر گذرانید) منصب نه هزار و جاگیر

سیر حاصل پنججاه لک روپیة وصولی مرحمت شد - و در آغاز سال پنجم از برهان پور جهت گوشمال محمد عادل شاه بیجاپوری بتزک تمام و فوج سنگین دستوری یافت - و چون حوالی بیجاپور مخیم عساکر نموده دست بزدن و بستن برکشاد محمد امین مصطفی خان (۲) داماد محمد لاری و خیریت خان عم رفندوله خان حبشی از قلعه برآمده به پیشکش چهل لک روپیة آشتی فرار داده بقلعه برگشتند خواص خان که مدار عالیہ سلطنت بیجاپور بود از ویرانی آن ملک و قلمت آذوقه و کمیتی کاه و هیمة در فوج پادشاهی آگهی یافته بدفعیه می پرداخت - گویند درین یساق نه قحط غله فقط بود - بلکه فقدان همه مایحتاج بجائے رسیده که جفت کفش بجعل روپیة می ازید و فعل بندگی یک اسب بده روپیة میشد - ناچار یمین الدوله از گرد بیجاپور برخاسته بسمت رای باغ و مرچ که ملکی آباد بود سرے کشیده از تاخمت و تاراج دقیقه فرو نگذاشت - چون برشکال بر سر رسید مراجعت نمود *

گویند درین مهم روزی در مجلس خلوت آصف خان تقریر شد - اعظم خان گفت که الحال پادشاه محتاج ما و شما نیست آصف خان گفت غیر از ما و شما هم کار ملکی نخواهد شد - این حرف پادشاه رسید - گران آمد - فرمود که احسان او بر ذممه من ثابت است - لیکن آینده در امور خلافت بار تصدیع نباید داد

پس ازان صحبتها اگرچه کج دار و مریز بود لیکن بظاهر سر موئی در رتبه و اعتبار نکاست - بلکه پس از فوت مهابت خان در سال هشتم خطاب والای خانانانی و سپه سالاری ضمیمه القابش گردید - سال پانزدهم سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک در لاهور بکوفت ممتد استسقا بعالم بقا خرامید - گویند با حوش خوری اشتهاى بسیار داشت - یک من شاه جهانی خوراک شبانه روزی میشد - و چون بیداری بدیر کشید بیک پیاله نخود آب اکثراً می نمود - (زه افسوس آصف خان) تاریخ است * در حوالی مقبره جنت مکانی مدفون گشت - حسب الحکم عمارت و باغچه ترتیب دادند - روزی که اعلی حضرت بعیادت او رفتند سوای حویلی عمارت و باغچه و بیه مرتب شده و دیگر منازل و بساطین بسیار آرد و کشمیر دو کرور و پنجاه لک روپیه از جواهر و نقد و طلا و نقره و اجناس دیگر نوشته از نظر اعلی حضرت گذرانید که همه ضبط سرکار شود - پادشاه بیست لک روپیه بسه پسر و پنج دختر او و حویلی لاهور بدارا شکوه مرحمت نموده تلمه ضبط فرمود *

آصف خان از هر عام بهره داشته - و معقولات را بیشتر درزیده لهذا در القاب (که برای او در دفاتر پادشاهی می نوشتند) این فقره داخل است (شعله افروز فطرت اشراقیان دانش آموز طبیعت مشائیان) و او خوش نویس در سمت محارره و سیاق دان

معامله فهم بود - محاسبهٔ اعمال خالصه ، امرای دیگر خود فصل
می‌کرد احتیاج برهنه‌نویسی نمی‌نمود - اخراجات ، مصارفی که در
سرکارش بود بعقل نمی‌گذرد - خصوص در ضیافت قدوم پادشاه
و شاهزادها و بیگمان که بقربانت قریبه اکثر اتفاق میشد - سوای
پیشکش و نذر (که مبلغی خطیر بود) چه تکلفها که در اطعمه
و اشربه بکار نمی‌رفت - و چه آرا و پیورا که بپزدن و دزدن را
در نمی‌گرفت - و نوکر هم عمده و بیش قرار نگاه میداشت - و مثل
پدر بسیار ملایم و متواضع بود - پسران و خویشان آن نویین
منذیع‌الشان (که درین دولت والا افتدار بمراذب سترگ امارت
فایز گشته اند) درین محائف هر یک بجای خود رقم پذیر شده
اما ممتاز محل (که صبیغهٔ قدسیهٔ او ست) در سن بیست سالگی
بشرف هم‌خوابگی فردوس‌آشیا نی در آمده چهارده نوبت متکفل
بار حمل گشت - ازان جماع چهار پسر و سه دختر تا آخر ایام
سلطنت والد ماجد نصارت بخش چار چمن زندگی بودند - سال
چهارم جلوس سنه (۱۰۴۰) هزار و چهارم هجری در بلاد برهان پور
آن عقیقه را (که عمرش از سی و نه سال در گذشته بود) بمجرد
تولد دختر ستوده سیر موسوم بگوهر آرا بیگم حال متغیر گشت
بطلب پادشاه اشاره نمود - اعلیٰ حضرت بکمال اضطراب رسیده بملاقات
وایسین ذخیره مدت در ری اندوختند - هفدهم ذیقعد بیگم

در باغ زین آباد آنروزی آب تبتی بامانت مدفون گردید * * ع *

* جای ممتاز محل جنت باد * تاریخ اسم *

گوبند محبتی مغرط میان زوجین مکرمین بود - چنانچه
اعلی حضرت بمفارقت آن پرده نشین خلوتکده عدم مدتها ترک
ملبوس رنگین و استماع نغمه و استعمال عطریات فرموده ترتیب جشن
و تمیاد موقوف نمود - و تا دو سال از جمیع مستلذات اجتناب
نعمل آمد - و مدروکه آن مرحومه (که زیاده بر یک کرور روپیه
بود) نصف به بیگم صاحبه و تلمه بدیگر فرزندان تقسیم یافت
پس ازین وقعه شش ماه شاهزاده محمد شجاع و وزیر خان
و سانی خانم مدر "نسا" نعلش آن مغیره را باکبرآباد برده
حدوب زیاده مشرف در دریای جون (که تعلق بر اجه مانسنگه داشت
و ارتا بر اجه جیسنگه رسیده بود) دفن کرده روضه رفیعہ بکمال
طرحی و تقطیع (که نظیر آن در هندوستان نیست) بصرف پنججاه لک
روپیه در مدت دوازده سال صورت انجام گرفت - و سی موضع
از حدود ای اکبرآباد و برگانه نگر چند بحاصل یک لک روپیه از قرار
دوازده ماه و محصول دکانین و سوائی متاعافه آن مغیره که دو لک
روپیه است وقف نمودند *

* اهتمام خان *

از والا شاهیان فردوس اشبانی ست - سال اول جلوس بمفصب

هزارى در صد و پنجاه سوار مورد تفضل شد - سال سیوم [چون آنکه
 دکن معسکر پادشاهی گردید - و سه فوج بسرداری سه امیر جهت
 مالش خان جهان لودی و تخریب ملک نظام الملک دکنی (که
 او را پناه داده بود) تعیین یافت] او بهمراهی اعظم خان بداروغگی^(۲)
 قوچ خانۀ آن فوج اختصاص گرفت - و در محاربه (که اعظم خان
 سر سر خان جهان لودی تاخت آورد - و بهادر برادر زاده خانجهان
 بمداغه را قائم ساخت) در برآمدن بر قلعه کوه او باتفاق بهادر خان
 بوهله از پیش قدمان بوده مصدر تیردن نمایان گردید - و پس از آنکه
 اعظم خان عربمت استیصال مقرب خان و بهلول پیش نهاد همت
 ساخته جانب جامکھیری را ہی گشت او به تسخیر قلعه نانگی
 نامرد شده در گرفتن آن نیکو خدمتی بظهور آورد - سال چهارم
 از اصل و اضافه بمنصب هزارى چهار صد سوار امتیاز یافته
 سه تھانہ دارى جائزہ مامور گشت - و سال پنجم باضافه دویست
 سوار سربلندی پذیرفت - و سال ششم بمنصب دو هزارى هزار و
 دویست سوار سرمایۀ امتیاز انداخت - و سال نهم (که اعلیٰ حضرت
 بعیت دوم بدکن تشریف فرمود - و سه فوج بسرداری سه عمده
 بمرشمال ساهو بهواسلہ و تخریب ملک عادل خانیه مرخص شد)
 او باضافه سه صد سوار بهمراهی خان دوزان دستوری پذیرفت
 و در محاربه قلعه اوسا حصول سجزا نموده بعد تسخیر بتفویض

(۲) نسخہ [۱] و داروغگی *

قلعه دارچی آنجا سر عزت بر افراخت - و سال دهم بعنایت نقاره کوس
شادمانی خواست - و سال سیزدهم از آنجا عزل یافته حسب الالتماس
شاه زاده محمد اوزنگ زیم بهادر حاکم دکن به تهاذه دارچی کهیراه
مضاف برار لوای امتیاز بر افراشت - و سال چهاردهم از دکن بحضور
شذافته بمرحمت خلعت و اسب و فیل به تهاذه دارچی غور بند
از تغیر همت خان طدل شادکامی زد - و سال دهم ورم همراه شاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان شذافته بعد افتتاح قلعه غور
بکراست آن مخصوص گشت - و چون ظاهر شد که ساوک خوب
با مردم آنجا ندارد سال بیستم تغیر شده در همان سال مطابق
سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجری در گذشت *

• اسلام خان مشه‌دی *

(۲)
میر عبد السلام مخاطب باختصاص خان است - از دیرین
ملازمان ایام شاهزادگی فردوس آشیانی ست - در ابتدا سمت
منشی گری داشت - در سنه (۱۰۳۰) یک هزار و سی سال پانزدهم
جهانگیری (که الویة شاهی مرتبه ثانی باصلاح مه‌سات دکن باهتزاز
آمد) میر بوکالت دربار مامور شده به منصبه درخور و خطاب
اختصاص خان سرفرازی یافت - در هنگامی (که نزاج جنیت مکانی
از جانب شاهزاده منحرف شده او را از حضور بر آوردند)
بخدمت شاهی پیوسته در گردش فلکی از (کاب شاهی انفکاک

نجست - و پس از آنکه تلمذ جانیر مطرح اقامت شاهي گردید
 (چون دران ایام ابراهیم عادل شاه رخت زندگانی ازین جهان فانی
 بر بسته بود) بتعزیت و دلجوئی وای عهد او محمد عادل شاه
 رخصت بیجاپور یافت - اختصاص خان مراسم تسلیه و آداب سفارت
 چنانچه شاید بتقدیم رسانیده در سرآغاز جاوس اعلیٰ حضرت
 بر سر فرمان روائی هندوستان با پیشکش گران و اقسام جواهر
 بیش بها سعادت استلام عتبه خلافت اندوخته بمنصب چهار هزار
 دو هزار سوار و خطاب اسلام خان و خدمت بخشی گری دوم و عرض
 مکرر (که متصدی آن جز معتمد نشاید) سر برافراخت - و چون
 اعلیٰ حضرت باستیصال خانجهان لودی لوامی عزیمت بدیار جذوبی
 برافراشت او بحراست اکبرآباد (که مستقر الخلافه و دارالسلطنت
 هند بوده) مامور شد - و چون شیرخان قونور ناظم گجرات سال چهارم
 بساط هستی در نوردید اسلام خان به تفویض منصب پنجهازاری
 و مرزبانی آن دیار نامزد گردید - و در آخر سال ششم ^{۱۰۴۳} بوالا پایت
 میر بخشی گری تصاعد نمود - (بخشی ممالک) تاریخ است *
 و سال هشتم از تغیر اعظم خان بنظم ممالک فسیحه الممالک بنگاله
 دستوری یافت - و در انجا ادواب فتوحات شگرف بروی روزگار
 کشوده گردید - مالش آشامیان بآئین گزین - و اسیر شدن دامان
 مرزبان آشام - و تسخیر قلاع که یکروز در عرض دو پهر پانزده حصار
 (۲)

مفتوح گشت - و گرفتن سري گهاٲ و ماندو - و ٲهانه نشين شدن
 تمام محال كوچاچو - و بدست افتادن پانصد سغينه آنها در سال
 يازدهم بپرايه و قوع گرفت - و مانك زاي برادر موزيان مگه
 (كه باستقلال حڪومت چانگام داشت) از استيلاي مردم رخنك
 ملتجي باسلام خان گشته سال دوازدهم سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل
 و هشت در جهانگيرنگر معروف بدهاكه بخان مذكور دوست - و در
 سال سيزدهم اسلام خان حسب الطلب بحضور رسیده يومول زبته
 رفيعه وزارت ديوان اعلى چهره برتري افروخت و چون خاندرا
 نصرت جنگ صاحب موبه دكن كشته شد اسلام خان در روز جشن
 سال نوزدهم بمنصب شش هزاري ذات و سوار چهره كاميابي افروخته
 بموزيانى آن ولايت اختصاص گرفت - و برادر و پسران و داماد
 از باافه مناصب خوش داي اندرخته بهمهراي تعيين گشتند *
 گويند چون خبر فوت خاندوران رسيد اعلى حضرت باسلام خان
 فرمود كه كسى را براى موبه داري تجويز ندين - از بخانه آمده
 بامشبران هوا خواه خود گفت - كه پادشاه چنين فرموده - بعد از
 كامل رافي آنچه بخاطر ميرسد نام خود بايد گرفت - گفتند اين
 چه داي مواب است - وزارت اعظم و قرب حضور باجه بحكومت
 دكن نميدهد - گفت مسام - اما آنچه بذهن درآمده پادشاه براى

(۲) در [اكثر نسخها] سنه (۴۸) چهل و هشت - اغلبكه رقم هزار را

انصد اختصاص تركي كرده

وزارت سعدالله خان که بدر سرالتفات است بهانه طلب شده - مبادا
 بتقریبی عزل بمیان آید - پس درین صورت چه بهتر - همه باستحسان
 رای او گرانیدند - همان روز آخر وقت بخلاف معمول و استمرار
 شمشیر و سپر بسته بدربار حاضر شد - پادشاه استفسار فرمود
 عرض کرد - حکم شده بود که کسی را بجهت دکن برگزیند - سوای
 غلام دیگری بخاطر نرسید - مستحسن افتاده فرمودند که نیابت
 وزارت بکس باید داد - گفت بهتر از سعدالله خان کسی نیست
 منظور شد - همین که ارهگرای تعلقه گردید وزارت کل بالاصالت
 به سعدالله خان تفویض یافت - درست قیاسی و راست اندیشی
 اسلام خان برهمگان ظاهر گشت - و در سال بیستم از اصل و اضافه
 بعالی منصب هفت هزاری هفت هزار سوار امتیاز یافت *

و چون از برهان پور به بلده اورنگ آباد انتهای نمود عارضه
 جسمانی طاری گشت - دانست که سفر واپسین است - بصوابدید
 چتر بهوج کاتب سرکار خود و خواجه عذیر متصدی جاگیر دفاتر را
 سوخته اموال را بپسران و برادران و سایر مردم محل خفیه
 قسمت کرده طومار بیست و پنج اک رزیه روانه حضور
 ساخت - چهاردهم شوال سال بیست و یکم سنه (۱۰۵۷) هزار
 و پنجاه و هفت پیمانه حیاتش لبریز گردید - حسب الوصیت
 در سواد آن معموره مدفون گشت - و مقبره و باغی طرح انداخت
 تا امروز اگرچه کهنگی دریاخته تر و تازگی دارد - خواجه عذیر

بر سر قبر نشست - اعلیٰ حضرت ازین ماجرا آگاهی یافته نظر بر
دیرین بندگی از انماض نمود - و در خور هر کدام به پسرانش
رعایت اضافه و خدمت فرمود - و چتر بهوج بدیوانی مالوه
سرافراز گردید *

اسلام خان از عالم معقول و منقول و انشا و خط بهره تمام داشت
و در مهمات پادشاهی حریص بود - نمی خواست که بدیگر ارباب کار
دخل دهد - و کارها را بدقت و سختی می کرد - اهل دکن (که
از خاندوران دلریش بودند) چشم مرهمی داشتند - حاصل نشد
اما در ملک آبادی همتی گماشت - و ذخائر قلاع را بغایت فروخته
از سر نو مرتب کرد - اسب و فیل خوب در سرکارش جمع شده بود
با آنکه طاقت سواری اسب نداشت لیکن در تیمار و احتیاط
آن سعی بلیغ می کرد - شش پسر داشت - ازان جمله احوال
اشرف خان و صفی خان و عبدالرحیم خان جدا گانه ثبت شده
پسر سیومین از میر محمد شریف بعد فوتش به منصب هزاری
در مد سوار سرافرازی یافته - و سال بیست و دوم فردوس آشیانی
همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهم قندهار شتافته - و سال
بیست و چهارم بداد و غمی مرمع آلات نامور شد - پستر بدخشگری
و واقعه نویسی دارالخلافه چهره عزت برافروخت - آخرها مقصدی
ندر سورت گردید - در ایام استیلای مرض اعلیٰ حضرت (که سلطان
مراد بخش اراده سلطنت نمود) او را گرفته محبوس ساخت

چهارمین میر محمد غیاث بعد فوت پدر بمنصب بانصدي
مد سوار سر بلند گردیده سال بیست و هشتم فردوس آشیانی
بخشی گری و دانه نویسی برهان پور و داروغگی کرکیراخانه آنجا
یافت - و در عهد عالم گیری مکرر متصدی بذر سورت و بخشی
و واقعه نگار اورنگباد شده سال بیست و دوم بساط حیات در نوردید
ششمین میر عبدالرحمن^۱ سال شانزدهم عالمگیری بحجابت حیدر آباد
دستوری پذیرفته چندے بخشی و رقاع نگار باده اورنگباد بود
و مدتی باخته بیگی گری و داروغگی عرض مکرر می پرداخت *

* اصالت خان میر عبدالهادی *

پسر میر میران یزدی ست . که با پدر خویش میر خلیل الله
در سال دوم جهانگیری از حادثه نالانی رخت ناکامی بدارالامن
هندوستان کشید - یعنی مزاج شاه عباس ماضی مغوی از میر
انحراف یافته بر سر عتاب و غضب شتافت - و سحر جمعیت
احوالش بشب دیجور تفرقه انجامید - ناچار بپای فرار بادیه
نوریت پیمود - چون ازان مهاله نیم جان سلامت بدر بردن
مفت خود میدانست پسرزاده عبدالهادی و خلیل الله را
بنابر مقرر سن و مضیق فرصت نتوانست همراه برداشت
هر دو در عراق ماندند - هنگامی که خان عالم بسفارت ایران دیار
ختصاص یافت جنت مکانی از کمال التغات و مهربانی باحوال
پسر میران در نامه نامی اشاره بطایب پسرانش بر زبان خامه

گذارش فرمود - شاه عالی جاه از فرط مرورت و مردمی آن هر دو
 هجران دیده جفا کشیده را روانه هند ساخت - و پس از تلذیم
 سده خلافت و جهانبنایی بسرچشمه افضال جنت مکانی دامن احوال
 آن در غم آمود (که غبار آلود حوادث بود) شست و شویافت *

میر عبدالهادی در سال سیوم شاه جهانیه بخطاب امالت خان
 مورد الطاف خسرو زمان گشته بحسن عقیدت و اخلاص و مزید
 پرستاری و جانفشانی پایه اعتبار برافراخت - و در سال پنجم
 بهمراهی یمین الدوله بمائش عادلشاهیه و پی سپر ساختن ممالک
 بیجاپور بخصمت یافت - چون بحوالی بهالکی رسیده قبل نمودند
 اهل آن مکان از کوتاه نظری روزانه بسر دادن توب و تفنگ پرداخته
 در تاریکی شب از طرفی که مورچال نداشت بدر رفتند - امالت
 خان (که از پیش قدمان این فوج بود) از جلادت و جسارت وراز
 قلعه برآمده بالای چوبین تختی (که در زیر آن ادوات آتشبازی
 گذاشته بودند) ایستاد - نگاه آتشی بآن آلات در گرفت - و با آن
 تخت او را بهوا برده بمکانی که انبار گاه بود افتاد - پاره از دست
 و رویش بباروت سوخته - اما بپاسبانی لطف ایزدی از آسیب
 هلاک محفوظ ماند - و در سال ششم از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصدی ذات پانصد سوار و بخدمت بخشی گری فوج
 متعین شاه شجاع (که به یساق پرینده دستوری یافته) سر باند
 گردید - و در آن مهم در تقدیم خدمات پادشاهی به مرتبه کوشید

که مهابت خان سپه سالار با همه کج خلقی متوجه احوالش گشته دستخط قبوض و بررات بنیابت خود بخان مذکور را گذاشت و چون ازان سفر بحضور رسید در سال هشتم از تغیر باقر خان نجم ثانی به تفویض صوبه داری دارالملک دهلی باذن پایگی یافته باضافه هزار و پانصدی ذات هزار و هفتصد سوار (که بواسطه ضبط صوبه افزونی جمعیت ناگزیرست) بمنصب سه هزار و دوهزار و پانصد سوار و عذایت علم و فیل و خلعت خاصه چهاره کامیابی برافروخت - و چون چکنا زمیندار مؤ (۲) از ناسپاسی سر خودسری برافراشت از پیشگاه خلافت سه فوج سی هزار سوار ازان جمله یکی بسرداری اصالت خان تعیین گردید - خان مذکور بمحاصره نور پور پرداخته هر روز اسباب تضییق محصوران آماده تر میگردانید چون قلعه مؤ (که قوی اعتضاد چکنا بود) بسعی بهادران منصور مفتوح گردید متحصنان نور پور نیم شبی (۱) گریز پیموده آن مکان را بآسانی را گذاشتند - پستر اصالت خان باتفاق سران دیگر در به تسخیر تاراگدهه آردن - و آن مهم را بآئین شایسته بانجام رسانید و در سال هیزدهم بخدمت جلیل القدر میر بخشی گری از انتقال صلابت خان فایز گردید *

چون بیسخیر بلغ پیش نهاد همت پادشاهی گشت بامیرالامرا ناظم کابل اشاره رفت - که تا رسیدن عساکر قاهره از بدخشانات

(۲) در [بعضی نسخه] چکنا (۳) نسخه [ج] مور

هرچه تواند بتصرف آورد - و امالت خان با برخی از منصبدار
 و احدی در مبادی سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و پنج هجری
 رخصت کابل یافت - که از چغتای و دیگر الوسات حوالی کابل
 و نغور آن جوانان کار طلب فراهم آورده امیر الامرا تجویز منصب
 نموده باقی را در سلک احدیان منسلک سازد - و از منافع
 توران دیار آگهی گرفته راهی که دشوار گذار نباشد اختیار نموده
 به تصفیة طرائق آن پردازد - خان مزبور بعد فراغ از امور مرجوعه
 و پس از تعیین عساکر حضور در سال نوزدهم به همراهی امیر الامرا
 از غوربند گذشته خواست عازم بدخشانات گردن - چون بکلمه رسید
 ظاهر شد که راه بکمال معویت است - و آذوقه نایاب - بصوابدید
 امیر الامرا امالت خان با ده هزار سوار کار طلب با هشت (دوره)
 آذوقه بقصد تاخت خذجان و اندراب بر سبیل ایلغار از هند گذشته
 بنواحی اندراب رسید - و مواشی بسیار با سایر اسباب و اموال
 اعلای آنجا غنیمت گرفته احشام علی دانشمندی و بیلاق کورکی
 با خواجه زاده اسماعیل اتائی و مودودی و قاسم بیگ میر هزاره
 اندراب را همراه برداشته بهمان سرعت عنان مراجعت بر تافت
 و چون همدین سال شاه زاده مراد بخش با لشکر منصور بجانب
 باغ دستوری یافت خان مذکور بمسئوردگی فوج طرح دست (است)

(۲) نسخه [۱] بکلمه رسید (۳) نسخه [ج] جیحان (۴) در [بعضی

نسخه [بیلاق (۵) نسخه [ج] کورکی •

متعین گردید - و از کابل پیشتر باستعجال راهی شده در توسیع
مضائق راه کمال جد و جهد بکار برد - و پس از وصول عساکر
پادشاهی بدیلم در آغاز سال بیستم با اتفاق بهادر خان دوهلمه بتعاقب
فخر محمد خان والی توران شتافته بدستبرد نمایان آواره بادیه
فرار گردانیده باضافه هزاری بمنصب پنجهزاری بلند آوازه گشت
و چون شاهزاده دل نهاد توقف آن ولایت نگردیده عام معادلت
افراخت حکومت آنجا ببهادر خان و اصالت خان تفویض یافته
استیصال اهل تمرد و فساد به نخستین وا گذاشته کار سپاه و خزانه
و احوال پردازی رعایا بدو مین باز گردید - و در آخر همین سال
بیستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت خوشی لپچاک
با پنج هزار سوار المانان باشاره عبدالعزیز خان والی بخارا
از گذر کلیف گذشته اراده داشت که بصوب دره کز و شادمان (که
چراگاه دواب لشکر پادشاهی بود) آواره گردند - اصالت خان مالش
آن مفسد بمبالغه بعهده خود گرفته بگام سرعت روانه گشت
و قری بمخازیل رسید که اینها پاره مواشی آن حدود رانده میبردند
رستمه با مخالفان در آویخته بسیاری را بر خاک هلاک انداخت
و استخلاص مواشی نموده بتعاقب بقیة السیف پرداخت - چون
شب پرده ظلام افکند در دره کز فرود آمد - و بجهت تجدید وضو
چلته را بر کزد - بتصرف هوا گرفتار تب گشته بشهر بر گردید
و بهمان کوفت بر بستر ناتوانی افتاده در عرض درهفته بساط حیات

در نوردید - و چون هنوز چهل مرحله از منازل عمر طی نکرده
 بسلسله جذباتی بخت کارفرما از حقیقت رزنی و وفا سرشتی مصدر
 کارهای شگرف میشد پادشاه از فوتش قرین تأسف و تأسر شده
 بر زبان گذرانید که اگر اجل فرصتش میداد امور عمده ازو تمشیت
 می یافت - و مرتقی مدارج علیا می گشت - اصالت خان در زمان
 خویش بحسن سلوک و نیکو معاشی شهرت تمام داشت - و در
 صورت و حیای چشم یگانه روزگار بود - حرف درشت بر زبانش
 نرفته - و در شکست کسی نمیکوشید - و شجاعت با تدبیر هم آغوش
 داشت - پسرانش سلطان حسین افتخار خان و محمد ابراهیم
 ملثفت خان و بهاءالدین اند - و بجای خود مذکور - آخرین چندان
 قوتی نکرده *

* امیر خان میر ابوالبقا *

رشید ترین پسران قاسم خان نمکین است - به کار شناسی
 و معامله دانی سرآمد برادران بود - و با رجمندی و بختیاری ممتاز
 اخوان - بحضور پدر در عرمه تلاش یا پیش گذاشته بمنصب پانصدی
 رسید - و پس از فوت پدر بتدریج اوج پیمای مراتب عالیه گردید
 در عهد جنت مکانی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار سرافرازی یافته بذیابست یمین الدوله بحکومت صوبه ملتان
 تعین گشت - و در سال دوم شاهجهانی چون مرزنی خان انجو
 صوبه دار قندهار خست هستی بر بست خان مزبور باضافه پانصدی ذات

پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر برافراخته بنظم
 آنصوبه مامور شد - و در سال نهم هنگام معاودت شاهزاده از دولتها
 بدارالخلافه به تیولدارى سرکار بپیر مضاف موبه دکن تعیین شده چنده
 در کمکیان آنولایت انتظام داشت - و در سال چهاردهم از تغیر قزاق
 خان بضبط الکای سیوستان رخصت یافت - و در سال پانزدهم از تغیر
 شاد خان بار دیگر بصاحب موبگی تته اختصاص گرفت - و همانجا
 در سال بیستم سده (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری پیمانه
 حیاتش برآسود - و در گورخانه پدر موسوم بصفت مفا که بر کوه محاذی
 جنوب ریه قلعه بهکر اسمت مدفون گردید - زیاده بر صد سال عمر داشته
 و املا در حواس و قوایش فتور و راقع نشده - در زمان جهانگیری
 بخطاب میرخان معروف بود - اعلی حضرت بافزایش الف بخطابش
 یک لک رپیه ازو پیشکش گرفته بامیر خان نامی فرمود - او هم
 مثل پدر اولاد بعیار داشت - پسر کلانش عبدالرزاق نهصدی
 شاه جهانی ست - در سال بیست و ششم جلوس اعلی حضرت
 در گذشته - دیگر ضیاءالدین یوسف که در اواخر عهد فردوس آشیانی
 بمنصب هزاری شش صد سوار فایز گشته و پستر بخطاب ضیاءالدین
 خان درجه اعزاز پیموده - نبیره اش میر ابوالوفا نامی که در آخرهای
 زمان خلد مکان داروغگی جانماز خانه ضمیمه خدمات دیگر داشت
 و بعدت فهم و درستی استعداد روشناس پادشاه قدر شناس بود

و دیگر پسرش که شاید از همه خرد تر خواهد بود میر عبد الکريم ملتفت خان است - که مقرب حضرت عالم گیر پادشاه بود - و بخطاب پدر مخاطب گشته - احوالش جدا بتحریر در می آید - صبیح خان مرحوم در خانۀ شاهزاده مراد بخش بود - اما این وصلت شگرف پس از فوت خان مزبور بعد مدتها واقع شد - چه شاهزاده مرقوم را از دختر شاه نواز خان صفوی فرزند نمیشد - اعلیٰ حضرت در سال سیم آن عقیقه را که شایستگی ازدواج شاهزاده داشت یک لک روپیه از جواهر و دیگر اشیا بطریق جهاز عنایت فرموده باحمد آباد فرستاد که در عقد نکاح شاهزاده که در آن وقت صاحب صوبۀ آن ولایت بود در آرند *

• اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان *

از نجبای سادات ساوه است - که از بلاد قدیمۀ عراق است خشک شدن بحیرۀ آنجا بمیلاد سعادت بنیاد جناب خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله) بین الناس مشهور - میر ابتدا که وارد همدان گردید از جانب آصفخان میرزا جعفر بفوجداری سیاکوت و گجرات و پنجاب شتافته پس از آن بدامادی خان مذکور شهرت گرفته بروشناسی جنت مکانی امتیاز یافت - و بعد آن بوسیلهٔ یمین الدوله آصف خان ترقی کرده به منصب عمده و خدمت خانسامانی افتخار اندوخت - و چون درین کار درامت خواهی و جز سعی بسیار بکار برد مشمول عواطف پادشاهانه گشته سال پانزدهم از خانسامانی

بصوبه دارمی کشمیر سر بر افراخت - و ازان جا بحضور رفته بمنصب
والای میر بخشی گری بلند رتبه گردید - پس از ارتحال جنت مکانی
در هنگامه شهریار با یمین الدوله همدستان و یکجهت بوده لوازم
حسن عقیدت و مراسم نیکو بندگی بتقدیم رسانید - و پیش از
یمین الدوله از لاهور با گره آمده دولت ملازمت فردوس آشیانی
دریافت - و باضافه بانصدي هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات
و سوار و مرحمت عام و نقاره و بدایمی مبر بخشی گری سر بر افراخت
و بعد ازان بر طبق التماس یمین الدوله پنجم رجب سر آغاز جاوس
وزارت دیوان اعلی بدو اختصاص گرفت - و در سال دوم بنظم
مویجات دکن مامور گشت *

و چون مبادی سال سیوم معموره برهان پور بغیر قدوم اعلی حضرت
رونی و بها یافت اراحت خان شرف اندوز آستان بوس شده بخطاب
اعظم خان عام مباحثات افراشت - و بسری سه فوج پنجاه هزار سوار
بمالش خان جهان لودی و تسخیر مملکت نظام شاهیه دستوری
یافت - خان مزبور برشکل را در دیول گانون گذرانیده چون موضع
رام پوری ساحل گدک مخیم گردید و ظاهر شد که هنوز خانجهان
از نواحی بیرو بر نیامده اردو در مچھلی گانون گذاشته شبگیر نموده
(۲)
و بغتہ بر سر خانجهان رسید - او که راه فرار بسته دید و پای گریز
شکسته ناگزیر آماده پیکار گشت - اما چون اکثر مردم عساکر پادشاهی

بتاراج بنه و بارش پرداخته بودند افواج از ترک افتاد . خاندان
 درین فرصت بر کوه برآمد . و پای همت افشوده تلاش و تردید
 نموده آخر الامر راه فرار سپرد . اگرچه از جنگ چنین فوج سنگین
 بدر رفتنش دشوار می نمود با آنکه بهادر خان روهله و برخه راجپوتیه
 در جانفشانی تقصیر نکردند لیکن لشکر پادشاهی که زیاده بر سی کروه
 نور دیده بود و طاقت طاق گشته نتوانست دنبال گرفت - و پس از آنکه
 او در پناه دولت آباد خزید اعظم خان بمالش نظام شاهیه رو آورد . هنگامی
 که بسه گروهی دهارور رسید خواست قصبه را تاخته تسخیر قلعه را
 (که بدشوار کشائی و فرزنی اسباب قلعه داری در دکن مشهور - و برفراز
 پشت واقع شده از دو جانب جرهای عمیق دشوار گذار دارد) بوقت
 دیگر واگذار - اهل قلعه بانداختن تیر و تفنگ اشتغال ورزیدند
 و مردم قصبه (که اسباب و اموال بخندق در آورده بودند) باستظهار
 آن بجنگ میکوشیدند - ناچار جمعی بخندق در شده دست نهب
 و اسر کشوده غنیمت بسیار بر گرفتند - اعظم خان از فرط دلیری
 و دلوری شب پیاده بخندق در آمده بعد ملاحظه معلوم کرد که
 در یک جانب آن در بچه ایست بگچ و سنگ بر آورده - آنرا به بیل
 و کلند شکافته بقلعه در میخوان آمد - و سنگ انداز هم ندارد
 و طرز قلعه داری هم خوب نیست - دل بکشایش حصار بر نهاده
 و بازو بجرأت و جهارت بر کشاد - نگهبانان قلعه را از مشاهده
 کار طلبی و پیکار گریزی بهادران دست از کار و کار از دست رفت

بیست و سیوم جمادی الاخری سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل و یورش نموده خان اعظم با سایر سران ازان در پیچه درآمد سیدی سالم قلعه دار و اهل و عیال اعتبارزار و شمس عم ملک بدن و جده مادر می نظام شاه با همگی عمله و فعله اسیر گشتند - و اسباب پیشیار بغارت رفت - و قلعه بفتح آباد مسمی گردیده حراست آن بمیر عبدالله رضوی مقرر شد - اعظم خان بمنصب شش هزار شش هزار سوار بلند رتبه گردید - و چون کار نظام شاه از نظام و رونق افتاد و مقرب خان (که سپه سالار او بود) باعظم خان ملتجی گشته در همین سال در سلک ملازمان پادشاهی انتظام گرفت خان مذکور به پیغام رندوله خان بیجاپوری (که بوسیله شما اگر عفو و تصیرات عادل شاه شود متکفل می شوم که دیگر او یا از دایره انقیاد بیرون نهد) برکنار آب مانجرا رسیده فرود آمد اتفاقاً (۲) روزی گروهی از مخالفان هجوم کرده بهادر خان (دهله و یوسف محمد خان تاشکندی را) زخمی ساخته دستگیر کردند - و بسیاری از لشکر پادشاهی قتل و اسیر گردید - اعظم خان بطرف چنکویره (۳) و بهالکی و بیدر رفت - که شاید تلافی جصارت آنها نماید - بنابر فقدان آنزرقه و علیق برگشته از گنگ گذشت - و چون بوضوح پیوست (که نظام شاهیه باراد و مصالحه با بیجاپوریان ببالاگهات

(۲) در [بعضی نسخه] روزی کهی مخالف هجوم کرده (۳) نسخه [ب]

چنکویره - و در [بعضی نسخه] چنکویره .

برآمده بجانب قلعه پریزده شتافته اند) عذر عزیمت بدان سمع
 منعطف گردانید - و قلعه مذکور را گرد گرفت - چون بیست کرده
 آن گیاه نموده بود بے ذیل مدعا برخاسته بدهارور در آمد - و در
 همین سال حسب الطلب بحضور رسید - اعلیٰ حضرت فرمود که
 درین یساق از تو دو کار شایسته یکے آواره ساختن خانجهان و دوم
 فتح قلعه دهارور بوقوع آمد - و دو خطا نیز واقع شد - چه بعد
 التجای مقرب خان بایستے بسمت بیدر شتافت - و هرگاه تصحیر
 پریزده صورت پذیر نبود توقف چرا بایست کرد - خان مذکور بخطای
 خود اعتراف نمود - و چون تمشیت مهلت دکن ازو چنانچه باید
 نشد معزول گردید - و در سال پنجم از انتقال قاسم خان جوینی
 بصوبه داری بنگاه رخصت یافت - در انجا جمعیت نیک فراهم آورد
 اکثر از مردم ایران بودند - سال هشتم بحکومت آله آباد نامزد گشت
 و در سال نهم بنظم صوبه گجرات تعیین شد - و چون منکوحه شاهزاده
 محمد شجاع دختر میرزا دستم مغوی در گذشته بود در سال
 دوازدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری صید اعظم
 خان را برای شاهزاده خواستگاری کردند - سلطان زین العابدین
 از بطن او متولد شد *

اعظم خان در مملکت وسیع گجرات مدتها بضبط و ربط
 پرداخت - در سال چهاردهم از کار طلبی بر سر زمیندار جام (که

بخلاف سایر بومیان سر باطاعت در نمی آورد (فوج کشیده
 بتواند که حاکم نشین آن ولایت است رسید - جام از مستی نخوت
 بهوش گرائیده بتقبل یکصد اسب کچه‌ی و سه لک محمودی
 برسم پیشکش و برانداخت دارالضرب آنجا که سکه محمودی میزد
 راه انقیاد و اطاعت پیموده اعظم خان را دید - از ازان خود سر
 و پرداخته باحمدآباد معاودت نمود - و پس ازان به تیولدارانی
 اسلام آباد متعمران مامور شده سرا و پوره در آنجا احداث نمود
 و بعد آن بحکومت بهار شتافت - در سال بیست و یکم بجهت
 صوبه دارمی کشمیر طلب رفت - از عرض نمود که مرا تحمل
 سرمای آن دیار نیست - از تغیر میرزا حسن مقوی بحراست
 سرکار دارالخیر جونپور مباحی شد - و در سال بیست و دوم
 سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه بعد از طی هفتاد و شش مرحله
 از مراحل عمر در بلد مسطور از عالم فانی بجهان جاودانی
 انتقال نمود - تاریخ فوتش از کلمه (اعظم اولیا) مستفاد می‌گردد
 در باغی که پیش از انقضای سال حکومت بر گذار دریای جونپور
 اسامی گذاشته و تاریخ بنای آنست *

۱۰۵۸

* بهشت نهم بر لب آب جوی *

مدفون گردید - پسرانش بمناصب عمده ترقی کردند - احوال هر یکی
 جداگانه تحریر یافت - گویند اعظم خان بصفت حسنه اتصاف
 داشت - مگر در محاسبه اعمال تشدد می‌کرد - در سلطنت

تیموریه بامدار کارهای نمایان مزیت و رجحان گرفته از ابتدا تا انتها بعزت و آبرو گذرانید - البته خالی از صفای نیت نخواهد بود که تا امروز (که قریب صد سال گذشته) اخلاف و اعقاب او در هر زمانه برفعت و اعتلا ناموری داشتند - چنانکه این صحیفه از هر کدام باز گوید *

• اعتقاد خان میرزا شاپور *

پسر اعتماد الدوله و برادر آصف خان است - در لطافت مزاج و نظافت وضع و صفای معاش و تکلف ملبوس و نفاست اطعمه و مبالغه در الوان آن از یکتایان روزگار بود - گویند دران وقت یدین الدوله و میرزا ابوسعید و باقر خان پنجم ثانی بخوش طعامی شهره آفاق بودند - اما او درین امر از هر سه بیش بوده - در سال هفدهم جهانگیری بصاحب صوبگی کشمیر سر افتخار برافراشت و مدتها در حکومت آنجا گذرانید - و درین مدت برنج مکود و پان کنگیری از برهان پور برای او می بردند - در ایام صوبه داری او حبیب چک و احمد چک (که سرهای بیمغز آن شورپشتان بدعوی ریاست آن مملکت آگنده بود) فسادهای عظیم برانگیخته آخر کار رخت ادبار به قیمت کشیدند - اعتقاد خان (که بمنصب پنجهزاری ذات و سوار اختصاص داشت) در سال پنجم جلوس اعلیٰ حضرت از کشمیر معزول شده در آغاز سال ششم باحراز سعادت ملازمت مستسعد گردیده نفائس و نوادر کشمیر از کاکیهایی پرقاز (که

مشکین پرچم سلسله مویان را بیتابی رشکش چون سوی آتش دیده
 سرگرم پیچ و تاب دارد) و انواع شال از جامه وار و کمر بند
 و گوش پیچ طرحدار خصوصا پشمینه از لوس و کرک که جانور ست
 وحشی ماکول اللحم (که در ولایت قرا تبت ^(۲) بهم رسد) و قالینهای
 شال بانف خوش قماش و خوش طرح (که گزے بصد روپیه مرتب
 می شود - و قالینهای کرمان نسبت بآن حکم پلاس دارد) برسم
 پیشکش از نظر انور گذرانید - و در همین سال هفدهم شعبان
 خدمت صوبه دهلی از تغیر لشکر خان نامزد او گردید - و در سال
 شانزدهم از تغیر شایسته خان بصوبه دارچی بهار مامور شد - چون
 زمیندار پلاؤن متعلقه آن صوبه بسبب کثرت تراکم اشجار و تشابک
 اغصان سر نخوت برافراشته تن باطاعت حکام در نمیداد اعتقاد
 خان در سال هفدهم زبردست خان را با فوج آراسته کسپیل کرد - و
 بکمال دلیری و چستی از کتلهای دشوار گذار و جنگلهای خاردار
 گذشته مفسدان سر راه را از تیغ بیدریغ گذرانید - و یرتاب زمیندار
 آنجا در مقام ایای درآمده بوسیله خان مذکور بتقبل لک روپیه
 پیشکش هر ساله اعتقاد خان را در پتله دریافت - و از پیشگاه
 خلافت بر وفق ملتدس اعتقاد خان بمنصب هزاری ذات و سوار
 سر برافراخته پلاؤن را یک کرد دام قرار داده جاگیرش تن گردید
 و چون در سال بیستم شاهزاده محمد شجاع از بنگاله طلب

حضور گشت نظم آن ولایت (که در آبادی و فراخی و فرزندی
محصول و کثرت مواد معیشت با اقلیم مساوی ست) نیز
بعهد اعتقاد خان تفویض یافت - و چون بار دیگر صوبه بنگاله
بشاه شجاع نامزد گردید اعتقاد خان ازان دیار برآمده بآهنگ
احرام آستان سلطنت رهگرا گردید - هنوز بحضور نرسیده بود
که نظم صوبه اوده بار قرار گرفته فرمان بصدر پیوست که هر جا
رسیده باشد بعد از وصول بتعاقب شتابد - و در سال بیست و سیوم
سنه (۱۰۹۰) هزار و شصتم هجری اعتقاد خان از بهرایج روانه
شده بمستقر الخلافه رسیده سپنجی سرای دنیا را پدرود نمود
گویند اول کسی (که در اکبر آباد طرح حویلیهای جدید انداخت)
سه کسی بودند - خواجه جهان جهانگیری - و خواجه ریزی دیوان
سلطان پوریز - و اعتقاد خان - و از همه مطبوع تر و مصنوع تر حویلی
خان مذکور بود - چون پسند طبع دلت آفرین اعلی حضرت افتاد
خان مشارالیه پیشکش نمود - ازان رو که بهترین منازل آن شهر
بوده در سال شانزدهم بعلي مردان خان امیر الامرا بطریق انعام
مرحمت شد *

* آله یار خان *

پدرش افتخار خان ترکمان که در عهد جنت مکانی از کمکیان
بنگاله بود - چون نظم آن مملکت باسلام خان چشتی تفویض یافت
او فوج را بسرکردگی شجاعت خان شیخ کبیر بر سر عثمان خان

(۲) لوهاني (که در آن حدود سرخود سري و تهرود مي افراخت)
 کسيل نمود - سرداري برانغار نامزد افتخار خان بود - چون کارزار
 تراز گردید و هر فوج مقابل خود گرم مجادله گشت عثمان خان
 فيل مست جنگي را پيش انداخته بر هراول فوج پادشاهي
 تاخت - و آن را زير و زير ساخته بکارزار افتخار خان پرداخت
 خان مذکور پای همت افشوده دست و بازي نبرد بر کشاد
 و پس ازان (که جمعی از نوکران و رفقای قدیمش بگامونه جان نثاري
 چهره (ادمودي بر افروختند) آن سرشار نشه جلالت مردانه جره
 مومات در کشید *

آله يار خان پس از جان فشاني پدر مورد نوازش جنت مكاني
 گشته بمردود ايام پايه دولت و امارت برتر افراخت - در اواخر عهد
 آن پادشاه عالي جاه و سر آغاز جلوس صاحبقراني به منصب دو
 هزار و پانصدي اختصاص داشت - و بدستور قدیم در كمكيان بنگاله
 انتظام يافت - قاسم خان ناظم آن مملكت عنايت الله پسر خود را
 با خان مذکور به تسخير بندر هوگلي (که از مشاهير بذار بنگاله
 است) رخصت نمود - در حقيقت سرداري و کار فرمائي مفوض
 بخان مشار اليه بود - دران فتح مصدر خدمات شايعته گشته بتدابير
 صايبه و بهادريهاي نمايان در سال پنجم درخت كفر و ضلال فرنگ
 (۳)

(۲) نسخه [۱] لوهاني (۳) نسخه [ب] درخت تسلط فرنگ

که دران موزو بوم *

(۲)

(که در آن مرز و بوم رگ و ریشه فرو برده بود) برافکنده بجای
 نافوس آواز تسبیح و تهلیل بلند گردانید - و در جلدوی آن باضافه
 سواران و منصب سرافراز گشت - و پس از آن خان مذکور در
 صوبه دارمی اسلام خان با اتفاق برادرش میرزین الدین علی سیادت خان
 بولایت کوچ هاجو که شمالی بنگاله است لشکر کشیده در استیصال
 مخاذیل آشامیان (که در اعانت مرزبان ولایت مذکور کوشیده محالات^(۳)
 سرحد پادشاهی را بجبر و قهر متصرف شده بودند) مصاعفی جمیله
 بکار برده بسیاری از آن تفعیلده دلاں بادیغ ضلالت را از سرچشمه انتقام
 سیراب ساخته بدستبرد های قوی سرکشان آن ناحیه را عبرت پذیر
 و فرمان بردار گردانیده سالم و غانم معاودت نمود - و از پیدش گاه
 خلافت بمنصب سه هزار و سه سوار تارک افتخار برافراخت
 و در همان صوبه حیات مستعار بپایان آورده در سال بیست و سیوم
 آغاز سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت رخت هستی بر بست - صاحب
 اولاد و عشیره بود - پسرانش اسفندیار و ماه یار و ذوالفقار بجاگیر
 و قبول در خور و تعیناتی آن صوبه کام اندوز بوده دومین در سال
 بیست و دوم بحضور پدر و سیومین در سال بیست و ششم بعد
 از والد خود در گذشتند - و رحمن یار برادرش سال بیست و پنجم
 بالتماس شاهزاده محمد شجاع ناظم آن دیار از اصل و اضافه

(۲) نسخه [ا ج] بجای نافوس تسبیح و تهلیل (۳) در [بعضی

نسخه] آشامیان .

به منصب هزار و پانصدی هزار سوار و بخدمت حراست جهانگیرنگر
 سر برافراخت - بیشتر بخطاب رشید خان مخاطب گشته در سال
 بیست و نهم بنیابت شاهزاده محمد شجاع به حراست موبه ادریس
 مقرر شده بود - از رفتن آن دیار تقاعد نموده به نخستین کار
 می پرداخت - هنگامی (که شجاع از مقابل عالمگیر شاه روگردان شده
 به کمال رخت ادبار کشید - و بتعاقب معظم خان خانخانان به ثبات
 گشته دست و پای بیحاصل میزد - و در سال دوم عالمگیری بجهت
 گذراندن برشکال در تازده طرح اقامت انداخت) چون شنید
 (که رشید خان در مقام سرکشی و خلاف است - و مجموع زمینداران
 آن حدود بموافقت او دم از مخالفت میزنند - و می خواهد با نوار
 پادشاهی بمعظم خان پیوندد) لهذا مهین پسر خود زین الدین را
 با سید عالم باره تعیین نمود - تا از بعد از وصول به جهانگیرنگر
 تمهید کشتن رحمن یار کرده از روی غدر و مکیدت بفسانه و فسون
 دراز او را در بارعام طلبیده بمردم اشاره نمود - هر یک حربه
 انداخته از هم گذرانیدند *^(۲)

* احمد خان نیازی *

پسر محمد خان نیازی است - بشجاعت و سخاوت اقصاف
 داشت - و بجمیع ملکات رضیه موصوف بود - در عهد جنت مکانی
 چون (حیم خان دکنی) (که از امرای نظام شاهیه بود) با جنود

(۲) در [بعضی نسخه] گذرانید

فردان بر سر ایالچپور آمده آنرا جبراً و قهراً بدست آوردن با آنکه
 فوج گران از جیوش پادشاهی دران حوالی نبود احمد خان در
 آغاز شب از جلالت فطری و تهور ذاتی با مردم قلیل مکرر
 بآن متصرف و متغلب عرصه مصاف برآراسته بآویزش نمایان
 و دستبردهای شایان ادرا از شهر بر آورده علم نام آردی برافراشت
 و ازان وقت پیوسته در یساق پر مشاق دکن به تقدیم خدمات
 پادشاهی مساعی مشکور بکار برده در ایام محاصره دولت آباد
 بهمراهی خانزمان بهادر بآوردن خزانه و رسد غله (که از برهان پور
 بکمل روهانگیره رسیده بود) روانه گشت - خان زمان احمد خان را
 (که فی الجمله کسل مزاج داشت) با بهار سنگهه بنذیل در ظفرنگر
 گذاشت - اتفاقاً هردو سردار با معدودت نزدیک قصبه فرود آمده
 سپاه خود را همراه خانزمان راهی ساختند - ناگاه یاقوت خان حبشی
 (که بعادل شاهیه پیوسته بود) بهیئت مجموعی که بر سر خانزمان
 میرفت آنها را با مردم قابل در میدان خالی یافته بے محابا ریخته
 بجنگ در پیوست - احمد خان با بهار سنگهه بنذیله نوعی پای ثابت
 افشرد که آن خیره سران را روی کار نمانده انگشت حیرت بدندان
 گرفته پشت گردانیدند - روز فتح عنبرکوت نیز تردد نمایان از
 احمد خان سرزد - و مردم کار آمدنی او بسیار بکار آمدند - چنانچه
 مهابت خان میگفت که شریک غالب این فتح اوسعت - و در یساق

پریزنده (وزر) (که بر سر کهی غنیم مهابتخان چیرگی نمود) احمد
 خان تلاشهای بجای کرده مورد تحسین و آفرین گشت - و ازین (و
 خان سپه سالار در احترام و اعزازش کوشیده سوی خان زاده
 نام نمی گرفت *

چون سال نهم ساخت دولاباد به پرتو ورود اعلی حضرت منور
 گردید خان مذکور باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار
 و پانصدی دو هزار سوار سر برافراخته بهمراهی شایسته خان
 (که بتسخیر سنگمذیر و ناسک دستوری یافته بود) معین گردید
 (۲) آواز کار طلبی باجارت سردار انفتاح قلعه (ام سچ وجهه همت
 ساخته آنرا به نیروی تدبیر و بازی شهامت از دست مردم ساهو
 برآورده بحوزه تصرف درآورد - و پس از آن بعدایت نقاره بلند پایگی
 یافته ملتزم رکاب پادشاهی بود - بهتر بفوجداری گلشن آباد کام دل
 اندوخت - چون نهال استعدادش نشو و نما یافته آن سرزمین بود
 بهمعذانی سرور و انبساط عمان عزیمت بدان دیار طاقت - و در سال
 بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سی و سوار
 مهابی گشته بصیانت قلعه احمدنگر سرافراز گردید - و در سنه
 (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم آغاز سال بیست و پنجم برحمت الهی
 پیوست - ملکه شجاعت و سخاوت از ثی داشت - و دیگر اوضاع
 و اطوارش هم در کمال استواری بود - در سرکارش هرگز برطرفی نمیشد

(۲) نسخه [ب] رام سچ

جاگیرے (کہ در وجہ علوفہ کھے تنخواہ میگرد) گویا ملک او بود - اگر ده بیست اضافہ ہم می آورد دست متصدیان سرکارش بدبازیافت آن نمی رسید - و باوجود اسباب دولت و بزرگی با همه کس سر تواضع فرود آوردے - و بکمال خاکساری و خدا شناسی بسر بردے - و از بسیاری عشائر و اولاد تمندار عمده بود - چون پدرش اشتی برار را وطن قرار داده مدفن خود ساخت مشار الیه در آبادی قصبہ کوشیدہ طرح باغے انداخت - و بتاسیس مسجدے عالی و مقبرہ پدر پرداخت - مدتها باقامت اذان و صاوة زیارت گاہ خلّاق بود - درین ایام غیر از اجدات کہنہ نہ از قطن نامے و نہ از مساکن نشانه مانده *

* آتش خان حبشی *

از امرای حکام دکن ست - در عهد جنت مکانی بدرگاہ پادشاهی ملتجی شده بمنصب درخور سرفرازی یافته پس ازان (کہ سرپر خلافت بجلوس فردوس آشیانی زیب و فر پذیرفته) او سال اول از اصل و اضافه به منصب در هزارای هزار سوار امتیاز انداختہ سال سیوم (کہ دکن مورد فوج پادشاهی گشت) بانعام بیست و پنجہزار روپیہ مفتخر گشتہ در افواج متعینہ جہت گوشمال خانجہان لودی و تادیب نظام الملک دکنی بہمراہی شایستہ خان مختص گشت - و پس ازان در کمیان صوبہ دکن انتظام یافت در محاصرہ دولت آباد ہمراہ خانخانان مہاربت خان و پستور

باتفاق خان زمان سرگرم مهمات سرکار پادشاهی بود - پستر بحضور
 رسیده سال سیزدهم بخاعت و اسب و انعام ده هزار روپیه کام دل
 برگرفته بخدمت فوجداری بهاگل پور مضاف صوبه بهار بلندرتبگی
 حاصل ساخت - و سال پانزدهم (که شایسته خان ناظم آنجا بر سر
 پرتاب زمیندار پلاؤن لشکر کشید) او بسرکردگی برانغار معین گردید
 سال هفدهم بحضور رسیده یک زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید
 و ظاهراً باز تعینات دکن گشته سال بیست و چهارم از دکن آمده
 یک فیل دیگر پیشکش نمود - و سال بیست و پنجم مطابق سده
 (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک هجری بمملک عدم شتافت *

* اله قلی خان اوزبک *

پسر الذگ توش مشهور است - که از قزاقان و یکم تازان توران دیار
 بوده - اصلش از الوس المان - نامش جیتی^(۳) - در جنگ سینه وا
 تاخته ازان وقت در المنة عوام بالذگتوش اشتهاار یافت - الذگ
 در ترکی برهنه است - و توش سینه را گویند - نوکر نذر محمد
 حاکم بلخ بود - و کهمرد را با لواحق و توابع با هزارجات در تیول^(۴)
 داشت - و چون نوکر علوفه خوار کم داشت ایمانچی و غارتگر
 بسیار فراهم آورده پائین قندهار و غزنین بتاخت و تاراج روزگار
 میگذرانید - و پیوسته بر سر خراسان میدوید - شاه ایران نتوانست

(۲) نسخه [۱] پلامون (۳) در [بعضی نسخه] جیتی (۴) در

[بعضی نسخهای اکبر نامه] کهمرد - و الهه اعلم *

شرار را از رعایای آنحدود کفایت کرد - رفته رفته بهمین قزاقی
 نام بسپه سالاری برآورد - و دست تصرف باطراف و جوانب
 دراز کرده بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین
 واقع است - و از قدیم بحاکم غزنین مال گذاری می نمودند)
 حصارے اساس گذاشته تهاغه خود قایم نمود - و بر سر آن میان او
 و خانه زاد خان خانزمان بسر مهابت خان (که از جانب پدر
 در کابل حکم رانی می کرد) در سال نوزدهم جهانگیری مبارزه
 عظیم واقع شد - درزیک و المان بسیار علف تیغ انتقام گردیدند
 النگ توش چنگ رسا خورده راه هزیمت برگزید - و بعد از واقعه
 هایلک جنت مکانی در سر آغاز جلوس اعلیٰ حضرت نذر محمد
 خان از فرصت طلبی بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشید
 النگ توش بقصد تلافی مافات در قتل و غارت سکان حوالی کابل
 تقصیر نمود - و آخرها چون ایام دولت نذر محمد خان بسر آمد
 و اقبالش رو بادبار آورد قبول النگ توش را بے سابقه تقصیر
 تغیر نمود - و به سبکان قلی بسر خود داد - و همچنین اکثر ارکان
 و اعیان خود را رنجانید - و کشید بجائیکه کشید - آله تلی پیش
 از آنکه نذر محمد خان امام قلی خان برادر کلان خود را خلع نموده
 سمرتزد و بخارا را ضمیمه بلخ نماید مشار الیه از پدر جدا شده
 به مددگاری بخت باراد بندگان درگاه پادشاه از مادرء الزهر

سال سیزدهم بکابل رسید - پادشاه دریا نوال از راه قدر شناسی
 پنج هزار روپیه بطریق انعام بر خزانه ائک تنخواه فرمود - و پنج هزار
 روپیه سعید خان ناظم کابل (که برسم مساعدت از خزانه آنجا داده)
 آن نیز بصیغه انعام محسوب گردید - و چون سال چهاردهم احراز
 ملازمت نمود بمنصب هزاری سرفرازی یافت - چون غریب نوازی
 و خاندان پوزی شیوه رضیه فردوس آشیانی بود او را باضافهای
 بی در پی به منصب دو هزاری بلند پایه گردانید - و در سال
 بیست و نهم بهمرای رستم خان و قلیچ خان در نبرد قزلباشیه
 فذهار مصدر ترددات نمایان گردیده بافزایش پانصدی سرمایه
 عزت اندوخت - و چون در سال بیست و چهارم جعفر خان
 بصاحب صوبگی بهار رخصت یافت خان مذکور بدان صوبه تعیین
 گشت - و در سال بیست و ششم از آنجا بحضور آمده بافزونگی
 سواران از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار علم اعتبار افراخت *

• الفی خان امان بیگ •

اصلش چغتای برلاس است - ابا عن جد حاقه ملازمی سلسله
 تیموریه در گوش بندگی داشته - علی شبر خان (که از معتمدان
 و کارپردازان صاحب قرانی بود) از اجداد اوست - پدرش میرزا
 جان بیگ (که بتبدل احوال اختلال بمبانی اوضاع سابقه او راه
 (۲)

(۲) در [بعضی نسخه] که تبدل احوال و توسط اختلال *

یافت) در خدمت خانخانان میرزا عبدالرحیم ملازم گردیده بهزرگی پایه افزای اعتبار و چهره آرای عمدگی گشت - چون بساط حیات در نوردید امان بیگ بمرو دهور احیای طریقه پیشین اسلاف نموده در سلک نوکران صاحب قران ثانی انتظام گرفت - و بقلاوزی بخت بیدار و پای مردی رشادت اطوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و تفویض نگهبانی قلعه قندهار در مدارج دولت (۲) و معارج اقبال متصاعد شد - و مدتی مدید و زمانه ممتد دران حصار ممانعت انحصار گذرانیده در سال بیست و ششم بخطاب الف خان جبهه ناموری افروخت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۹۳) هزار و شصت و سیوم هجری رخت زنگی ازین سپنجی سرا بر بست - پسران جوان شایسته داشت - ازان جمله قاندر بیگ که شش صدی شاهجهانی بود - بعد نخستین محاربه دارا شکوه (که نزدیکی عماد پور متصل سموگنده اکبرآباد اتفاق افتاده) از موارد تفضل عالمگیری بخطاب خانی و قلعه داری کایان مضاف صوبه بیدر سرفرازی یافته برخصصت دکن جمعیت اندوخت - در بارگاه سلطنت این خانواده گویا باب قلعه داری قرار یافته بود - خان مذکور و پسرانش مدتی العمر خود را در حفاظت حصون دکن گذرانیده خان مذکور مدتها در کایان بسر برده پستر بحراست احمد نگر

(۲) در [بعضی نسخه] قندهار دکن (۳) نسخه [ب] این خانواده باب

در سال پانزدهم از تختار خان بفوجداري و قلعه دارى
ظفر آباد بىر تعيين گشت *

و چون قلعه نلدرك بتصرف اوليائى سلطنت درآمد حکومت
آنجا بنام او تفويض يافت - و آخرها قلعه دارى گلبرگه يافته
با صاحب سجاده (روضه قدوة الواصلين سيد محمد گيسو دراز
رحمة الله عليه بر سر اخته خون سرپها پيچيد - و کار بجنگ و جدال
(۲) رسانيد - پيش از فتح بيجاپور بيگ سال در گذشت - از پسرانش
(که همه صاحب کار بودند) مثل ميرزا پرويز بيگ که قلعه دار ملکهير
(۳) عرف مظفرنگر (که هشت گروهى گلبرگه است) بود - و نور العيان
(که خطاب جانباز خانى يافته و پستى بنام جد و باز خطاب پدر
مخاطب گشت) ابتدا قلعه دار مرتضى آباد مریچ شده آخر در
(۴) دژيائى نصيرآباد دهاردر متعلق بنگاپور سپري شده - اما نامور
(۵) و عمده پرويز بيگ بود - نخست خطاب جان باز خانى يافته
پس ازان به بيگلر خان مخاطب گرديد - اکثر قلعه دارىها داشت
چون انگر فبروز گذهه مفتوح گشت قلعه دارى آنجا نامزد او شد
(۶) ساله نکشيد که پيمانة زندگيش لبريز گرديد - پسرانش بيگ محمد
خان قلعه دار ادوني شده - و ميرزا معالي قلعه دار گلبرگه - از آنجا

(۲) در [بعضى نسخه] تخت - يا تخت باشد (۳) در [بعضى نسخه] ملکهير

(۴) نسخه [۱] دهاروار (۵) در [بعضى نسخه] بيكاپور - و در [بعضى

جا] پنگاپور (۶) نسخه [۱] انگر - و نسخه [ب] انکير •

بحکومت قندهار شتافته فوت کرد - برهان الدین قلندر است که از مدتها قبله دارمی ملکه میر دارد - و الف هیچ ندارد - قلندر معص است - و بهمان چار دیوار ناپایدار که از سنگ زرد شکننده ساخته اند در ساخته *

• احمد بیگ خان •

برادر زاده ابراهیم خان فتح جنگ است - هنگامیکه صاحب موبکی بنگاله بعم او مقرر بود خان مذکور بحکومت اردیسه می پرداخت در سال نوزدهم جهانگیری مشار الیه بر سر زمیندار کرده (که ایست سرکشی و سرتابی برافراشته بود) شتافت - ناگاه بی سابقه آگهی درود موکب شاه جهانی از دکن براه تلنگانه دران دیار اتفاق افتاد - ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پدلی (که حاکم نشین آن موبه بود) شتافت - چون تاب مقاومت در خود نمی یافت اسباب و اشیای خود برداشته بکدک (که از انجا درازده کرره بجانب بنگاله است) رفته دران مکان هم که قابلیت تحصن نداشت نتوانست پای همت افشرد - بیدردان با صالح بیگ فوجدار آنجا پیوست - و ازانجا هم بدر زده بعم خویش ملحق گشت در روز جنگ (که ابراهیم خان را با امرای شاهی اتفاق افتاد) خان مذکور با هفتصد سوار طرح بود - چون آتش قتال اشتعال پذیرفت هراول ابراهیم خان همت بای داده جای خود گذاشت - زردخورد بمشار الیه رسید - او مردانه تلاشها نموده زخمها برداشت - و پس

از آنکه ابراهیم خان در آن معرکه کشته شد احمد بیگ خان ا
 کارشدها سی هوشیاری با رمف جراحات مولم پیاوردی مردانگی
 و دلیری گرم و گیرا بدهاکه که عیال و اموال ابراهیم خان در آنجا بود
 خود را رسانید - اما موکب شاهي نیز از راه دریا پاشده کوب
 در رسید - مشارالیه چاره بجز بزدگی و فرمان پذیری نیافت
 بوسیله مقربان شاهزاده بملازمت استسعا یافت - و پس از آنکه
 سریر فرمان زوائی هندوستان بوجود کرامت آمدود صاحب تران ثانی
 زبندگی یافت خان مذکور بمنصب دو هزاری ذات هزار و پانصد
 سوار سوار از گردیده بغوجداري و تیولداری سیوستان کامیاب عزت
 شد - و پس از آن به نیابت زمین الدوله آصف خان بحکومت ملتان
 سر عزت برافروخت - و بعد از عزل آن تعلقه چون بحضور رسید
 بجاگیری پرگنه امینیه^(۲) و جایس مضاف لکهنو اختصاص گرفت
 و در سال بیست و پنجم از تغیر مکرم خان صفوی بغوجداري بیسواره
 و اضافه پانصدی پانصد سوار امتیاز یافت - و در سال بیست و هشتم
 معزول شده بسبب برخی امور چندی بے منصب و جاگیر گشت
 و در سال سیم از پیشگاه الطاف خسروانی بدعالتی منصب سابق
 چهاره مباحات برافروخت *

• اوزبک خان نذر بهادر •

برادر کلانش یوام بهادر اوزبک - هر دو در بدو حال بنوکرمی عبدالله

خان بهادر فیروز جنگ فراغدالی داشتند - بهنگام اقامت جذیر در جرگه ملازمان دولت توامان صاحبقران ثانی منخرط گشتند - و چون سریر کیوان نظیر هندوستان نگین دان آن یگانه گوهر خاتم جهانبنانی شد انوار نوازش پادشاهی بر وجنات احوال آن دو برادر تافت هر کدام بمنصب مناسب چهره روزگار خویش افزودند - در آن وقت که مهابت خان خانخازان از حضور لامع الذور بصاحب صوبگی دکن شرف دستوری یافت آنها نیز بهمراهی تعیین شدند - اعلیٰ حضرت بالموافقه در باره پرداخت هر دو ارشاد فرموده بتنخواه قبول آباد پیش آمده در مراعات خاطر و پاس احترام باقصی الغایت میکوشید یولم بیگ باجل طبعی بساط زندگی در نوردید - نذر بیگ بخطاب اوزبک خان مورد عاطفت گشته سال چهاردهم حسب الائتماس شاهزاده محمد اوردنگ زیب بهادر ناظم دکن باضافه هزاری هزار سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و قلعه دارى اوسا از تغیر مبارک خان نیازی کامیاب گردید - و در سال بیست و دوم بغنائیت نقاره بلند آرازه شد - پس از مدتها (که در قلعه دارى مذکور گذرانیده بحضور شتافت) تعیین صوبه احمدآباد گجرات گشت و در سال سیم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجری صبح زندگی او بشام ممات رسید - و بخواب عدم غزود مرد عشرت دوست عیش پرست بود - بتجرع راج ربخانی خوگر و بنغمه و سرود شیفته تر - غیر از آنکه سپاه را بقرار ضابطه نگه داشتی

هرزه خرج و باد دسمت بود از ما حاصل قبول تا آخر سال چیزی
 نمی گذاشت - همیشه میگفت اگر جز دو دست رخت پس از مرگ
 من برآید عامی باشم - پسرش تاتار بیگ دران اوان [که پادشاهزاده
 محمد اورنگ زیب بهادر رایت عزیمت بانترزاع سلطنت برافراشت
 و در مقامات فرمان باری برهان پور (که نیم کردهی شهر واقع است)
 اکثره (۱) بعطای منصب و خطاب برنواخت [مشارالیه نیز بافروزی
 رتبه و خطاب پدر سرفرازی یافت - و در جمیع معارک هیجا ملتزم
 رکاب شاهي بود - چون حدیقه ملک و ملت از خار و خس و خالغان
 سلطنت پیرایش یافت بتعیذاتی دکن اختصاص گرفته بهمراهی
 شایسته خان امیر الامرا ناظم آولایت در محاصره قلعه چاکده (۲) که در
 تصرف سیوای بهونسله بود کمر سعی بر میان عبدودیم استوار بست
 و چون در سال سیوم آن حصن حصین بصولت و اقبال پادشاهی
 تسخیر پذیرفت حراست آن بعدد خان مذکور مفوض شد - پس
 ازان بتعلقه کوکن که مسکن و مایه مرهته است شتافت - و پیوسته
 با اشقیا زد و خورد داشته بجانفشانی سرخروئی یافت - برادرش
 محمد والی بختاب ارئی مخاطب گشته (روزه چدن بخشعی فرج
 محمد اعظم شاه بوده پس ازان بقلعه دارئی فتح آباد دهاردر
 و اعظم نگر بنکاپور سرفرازی یافت - و چون در گذشت پسرش
 ابوالمعالی بختاب پدر فایز گردیده چندے بغوجدارئی بیر و پستر

بمحافظت قلعه دهار در می پرداخت - در مبادی وصول رایات
آمف جاہ بولایت دکن احوالش بکمال پریشانی رسید - ے مهری
روزگار تدارک آن فزوده در گذشت - الحال کے کہ این سلسلہ را
برپا دارد نمادہ *

• اخلاص خان شیخ الہدیہ *

پور کشور خان شیخ ابراہیم بن قطب الدین خان شیخ خوبن است
کہ احوال او بقلم درآمده - شیخ ابراہیم سال اول جلوس جنت مکانی
بمنصب ہزاری سہ صد سوار و خطاب کشور خان امتیاز یافتہ سال
سیوم بقلعہ داری رقتاس سرعزت برافراخت - سال چہارم بحضور
آمده از اصل و اضافہ بمنصب دوہزاری دو ہزار سوار نوازش پذیرفتہ
بقوجداری اجینہ نامزد شد - و سال ہفتم در جنگ شجاعت خان
باعثمان افغان (کہ بجانب اوتبہ علم نخوت می افراشت) دلیرانہ
جان در کار ولی نعمت در باخت - شیخ الہدیہ بمنصب درخور
سرفرازی یافتہ سال ہشتم جلوس فردوس آشیانی ہمراہ پادشاہ زادہ
محمد اورنگ زیب بہادر پیمشت گرسی افواج متعینہ جہت تذبہ
بچہار سنگہ بندیہ نامزد شد - سال ہفدہم از اصل و اضافہ بمنصب
ہزار و پانصدی ہزار سوار سرفرازی یافتہ بقلعہ داری کالنجور مباحثات
اندوخت - و سال نوزدہم ہمراہ پادشاہ زادہ محمد مراد بخش
بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شدہ از اصل و اضافہ بہ منصب
دوہزاری ہزار سوار و خطاب اخلاص خان نامور گشت - و سال بیستم

حسب تجریر جملة المالك عبد الله خان (که پس از معاودت شاهزاده مذکور به بزد و بست بلغ شتافته بود) باضافه پانصد سوار عام امتیاز برافراشت - و سال بیست و یکم معاودت کرده حسب الحکم از پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر جدا شده احرار سعادت ملازمت نمود - پستر بعطای عام لوی شادکامی برافراخت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار محمود اقران گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - و سال بیست و سیوم باضافه پانصدی و سال بیست و پنجم بعنایت نقاره کوس بلند رنگی زد - و نوبت درم همراه پادشاهزاده مزبور بمصمت مذکور کمر عزیمت بست و سال بیست و ششم با پادشاهزاده دارا شکوه بهم مسطور همپائی گزیده بعنایت خلعت و اسب با زین نقره از هم چشمان تفوق جست و از آنجا همراه رستم خان به تسخیر بمصمت گام جلالت برداشت و سال بیست و هشتم همراه جملة الملکی بتخریب قلعه چیتور معین شد - و سال سیم همراه معظم خان در کمکیان دکن قرار یافته نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آنجا روانه گردید - و در محاربة عادل خانیه دست جرأت هرکشاده خود زخم نیزه بر ران برداشت - بعد از ظهور این تردد سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سوار درجه اعتلا پیمود - تلمه احوالش

* افتخار خان خواجه ابوالبقا *

برادر زاده عبدالله خان فیروز جنگ است - و همشیره زاده
 مهتابخان خانخانان - لکنو جاگیر داشته در سال هیزدهم شاهجهانی
 بخطاب افتخار خان و خدمت تزلک و عصای مرمع از انتقال
 میرخان (که در خانه جنگی صلابت خان و امر سنگه کشته شد)
 سر بلند گردید - و پستور بفوجداری اکبرنگر رخصت یافته بمنصب
 هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافرازی یافت - و در سال
 بیست و ششم بهمراهی رستم خان دکنی در جنگ قزلباشیه قندهار
 شجاع و مردانگی خود بر همگنان (دشمن ساخت - هنگامی که فوج
 قزلباش بر میمنه رستم خان تاخت آورد اکثر یلان میمنه را ترازل در
 بذای عزیمت راه یافت - مگر افتخار خان با سردارے چند که عذر
 حماسه از دست نداده تلاشهای مردانه نمود - و در جایزه حسن تردد
 از پیشگاه خلافت و جهانگیری باضافه پانصدی ذات و پانصد سوار
 بمنصب دو هزار و دو هزار سوار و عطای علم سربلند گشت - و چون
 فروغ رشادت و کار طایبی از ناصیه احوال آن خانه زاد لایق العزیزیت
 قابش میداد در سال بیست و پنجم در جشن دزن شمسی باضافه
 پانصدی و عزیزیت نقاره نوازش یافت - و چون سال بیست و هفتم
 بهمراهی مهین شاهزاده محمد دارا شکوه تعیین یساق قندهار گردید
 حسب التماس آن شاهزاده بافرونی پانصدی ذات مهابی گشت

و در سال بیست و هشتم به تیولداری و فوجداری چورانگده مضاف
 صوبه مالوه تارک افتخار برافراشته باضافه هزار سوار بمنصب
 سه هزار سه هزار سوار سرمایه اعتبار اندوخت. و چون در سال سیم
 شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بجهت تادیب و تنبیه
 سلطان عبدالله قطب شاه والی تلنگ مامور گشت و حسب منذور
 مطاعه شایسته خان صوبه دار مالوه با افتخار خان و سایر فوجداران
 و منصبداران تعینات آنصوبه از سالوه راهی شده بلمشکرشاهزاده ملحق
 گردید افتخار خان باسر شاهي در مورچال جنوبی باتفاق هادی داد
 خان انصاری متعین شد. و پس از انجام آن مهم باقطاع خود دستوری
 یافت. و چون در آخر همین سال شاهزاده مذکور بتسخیر و تخریب
 ولایت عادل شاه والی بیجاپور معین شد حسب الحکم پادشاهی
 افتخار خان از تیول خود شتافته بفوج شاهي پیوست. پادشاهزاده
 در سال سی و یکم با عساکر گران طی منزل نموده چون بحوالی قلعه
 بیدر رسید سیدی مرجان قاعه دار (که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم
 عادل شاه بود. و از سی سال بحفاظت آن قلعه می پرداخت) با قریب
 هزار سوار و چهار هزار پیاده تفنگچی و باند دار و سامان و سرانجام
 فرازان باستحکام برج و باره همت گماشت. شاهزاده باتفاق معظم خان
 میرجماله در ده روز توپها را بکذار خندق رسانیده برچه را بضرب توپ
 خراب ساختند. اتفاقاً روزی که از مورچال معظم خان یورش واقع شد

(۲) در [بعضی نسخه] برخه را •

قلعه دار عقب برج مذکور جرعه عظیم کذده و آنرا بباروت و بان و حقه
آموده خود نزدیک بدان آسانه مدافعه بود که ناگاه شراره برجسته
آتش بباروت درگرفت - و خرمن وجود او بان و پسرش در هم سوخت
دلیران کوس فیروزی بلند آرازه ساخته داخل شهر گشتند - قلعه دار
گرفتار چنگ اجل بود - پسران خود را با کلید قلعه فرستاد - روز دهم
جان بسپردن - چندین حصن حصین (که سه خندق عمیق بعرض بیست
و پنج گز و ژرفای پانزده گز در سنگ دارن) بمحض اقبال شاهزاده در
عرض بیست و هفت روز بمال آسانی مقتوح گردید - و درازده لک
روپیه نقد و هشت لک روپیه را سرب و باروت و دیگر مواد قلعه داری
و دو صد و سی توپ بقید ضبط در آمد - پادشاهزاده سلطان محمد
معظم دومی خلف خود را با افتخار خان در قلعه مذکور گذاشته خود
بهمعدنای اقبال متوجه پیش شد - و هموز این مهم خاطر خواص انصراف
نیافته بود که بحکم حضور شاهزاده با کمکیان بجای و مقام خود مراجعت
نمود - و در همان ایام بهراجیه جسومت به اند و بیست مالوه تعیین
گشته و جمیع تیولداران برفاقت او مامور گشتند - خان مذکور از
چستی و چالاکي بیش از همه بهراجیه پیوست - ناگاه فلک نیرنگ ساز
امرے (که در مخیله هیچکس نینگداشت) بمناصه شهون آورد
و در میادعی سال سی و دهم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت
هجری پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر با جیوش دکن بمزم
مستقر الخلافه بسر زمین مالوه در آمد - چون راجه سر راه بود و انتظار

همین روز می کشید آماده جنگ و پیکار گشت - افتخار خان
 با جمع از منصبداران در میسر و جا گرفت - و با فوج مراد بخش (که
 در برانغار عالمگیری بود) در آریخته بمقابله و محاربه پرداخت
 و بترکتاز جرأت دوا سپه بجانب عدم تاخت - گویند با آنکه خواجهزاده
 نقشبندی بود مذهب امامیه اختیار کرده - و دلائل و براهین
 آن مذهب را بمرتبه یاد گرفته بود که دیگر را در آن متعذر می نمود
 باره مساس بعلم هم داشت *

* ارادت خان میر اسحق *

سیومی پسر اعظم خان جهانگیری ست - در عهد فردوس آشیانی
 پس از فوت پدر بمنصب نهصدی پانصد سوار امتیاز یافته بمیرتزی
 روی عزت برافروخت - و در سال بیست و پنجم بخطاب ارادت
 خان و منصب هزار و پانصدی هشت صد سوار سرافراز گشته
 بداد و غمی فیل خانه سر برافراخت - و در سال بیست و ششم از تغییر
 تربیت خان بخدمت آخته بیگی مفتخر گردید - و در همین سال
 بمنصب دو هزار و سوار و خدمت بخشی دوم خلعت امتیاز
 پوشید - و در سال بیست و هشتم باضافه هشت صد سوار و خدمت
 فوجداری سرکار اکهنو و بیسواره از تغیر احمد بیگ خان مورد نوازش
 لشت - و در سال بیست و نهم بحضور رسیده از تغیر اسد خان
 بخدمت عرض رقائع موبجات سرمایه اعزاز بدست آورد - و از اصل
 اضافه بمنصب دو هزار و سوار کام دل انداخت - در اواخر عهد

املی حضرت بنابر وجه از منصب معزول گردیده چندی بآنروز
گذرانید - در همان ایام سرور فرماندهی بوجود زبیده نمود عالمگیری
زیب و زینت یافت - برادرانش ملتفت خان و خانزمان در زکاب
آن صاحب اقبال درجه پیمای اعتبار گشته اولین در نخستین جنگ
(۲)
دارا شکوه نقد جان در باخته بود - بعد وصول زیات پادشاهی
بمستقر الخلافه او مشمول عاطفت خسروانه گشته باضافه پانصدی پانصد
سوار بر منصب سابق چهارم کادیابی برافروخت - و در همان ایام
انتهاض الویة ظفر طراز از آگره بجانب شاهجهان آباد بقصد تعاقب
دارا شکوه بصوبه دارمی آمده معین شده بمرحمت نقاره و بافزایش
پانصدی پانصد سوار دیگر بمنصب سه هزاری سه هزار سوار ازان جماعه
هزار سوار دو اسپه سه اسپه والا رتبه گردید *

ازانجا (که کار شکونی خوی دیرینه فاک باقوان بین است) گاه
چند در ساحت کامرانی بر خنگ مراد نرانده بود که سکندری
خورده از یا دو آمد - یعنی بعد دو ماه و چند روز سر دی اعجب
سنة (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری ازین سپاهجی سوار
در گذشت - اول دختر میرزا بدیع الزمان پسر آقا ملا برادر آصفخان
جعفر در خانه داشت - ثانیاً بصبیة زاهد خان کوکه عقد بدو گانی
بست - از بطن او پسر کلانش محمد جعفر است - رشده و روشناسی
داشت - فوت کرد - و برادر دیگرش مبر مبارک الله در سال سی

و سیوم عالمگیری بفوجداری پاکنه ^(۲) مامور شده پستر بخطاب پدر
مباهی گشت - و در سال چهارم بخدمت فوجداری نواح اردنگ آباد
و از امل و اضافه به منصب هفتصدی هزار سوار سرفرازی یافته
بناموزی علم شهرت برافراشت - و پس ازان بفوجداری مندسور مالوه
تعیین شده در عهد خلد منزل با خانخازان منعم خان صحبتش کوک
گوریده جایس و انیس او شد - فوجداری دوآبۀ پتندۀ جالندهر
نامزد او شده بود - مذاق بصنوف دانش داشت - و در شعر بسیار ^(۳)
نازک خیال بود - واضح تخلص میکرد - صاحب دیوان است * بیت *

* رشک فرمای دلم نیست بجز عیش حباب *

* یافت یک پیرهن هستی و آن هم کفن است *

در عهد محمد فرخ سیر در گذشت - پسرش میر هدایت الله (که
بخطاب هوشدار خانی و پستر بارادت خانی ناموزی اندوخت) در
عهد خلد منزل فوجدار نورمحل متعلق صوبۀ پنجاب گوریده و مدتها
در فوجداری دکن پیراهه مضاف صوبۀ مالوه گذرانیده سال ششم
محمد شاهي همراه آصف شاه بدکن آمده بعد جنگ مبارز خان از
تغیر دیانت خان مرحوم چندے بدیوانی دکن پرداخته چهارهزاری
منصب داشت - از دیر باز در اردنگ آباد بسر می برد - آخرها
قلعه داری گلبرگه فاسزدار شده بود - در سفر ^(۴) ترچناپلی همراه آصفجاء

(۲) نسخه (۱) جاکنه - و نسخه [ب] جاکنه (۳) نسخه [ب ج] مذاق

نصروف داشت (۴) نسخه [۱] ترچناپلی *

بود - و وقت معاودت قریب بارزنگ آباد سنه (۱۱۵۷) یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت بساط حیات در نوردید - فزون سپاهگری را بسیار ورزیده در بن پیرانه سالی هم سلاح از خون جدا نمیکرد - و در شمشیر شناسی حرفهای بلند میزد - شعر را بے رتبه میگفت - و در جمع نسا حریص و کثیر الاولاد بود - پسران جوان بحضورش رخت زندگی ته کردند - در وقت تحریر پسر رشید از حافظ خان از انتقال پدر بقلعه داری گلبرگه می پردازد *

* اشرف خان خواجه برخوردار *

خویش مهابت خان از خواجهزادهای نقشبندی ست - گویند چون مهابت خان بے اطلاع جهانگیر پادشاه صبیۀ خود را بخواجه مذکور منسوب ساخت پادشاه در غضب رفته خواجه مذکور را رو برو طلب فرمود - و بر طبق حکم چند کوزه خاردار بر خواجه زدند - چون مهابت خان رفته بشاهجهان پیوست خواجه نیز به همراهیش آمده سرشته زندگی بدست آورد - و سال اول جاوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار ذخیره اندرز نشاط گردید - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار لوای عزت برافراشت - و سال بیست و سیوم باضافۀ هفتصد سوار تابینانش با ذات مساوی شد - و سال بیست و هشتم بتفویض قاعده داری اوسا مضاف دکن از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و

بخطاب اشرف خان مخاطب شده سال دوم از قاعه دارى مزدور
معزول گردیده بحضور رسید - سال فوتش معلوم نیست *

* آله وردى خان *

عرق شجره نسبش^(۲) از دوحه آل سلجوق منشعب است - گویند
بسلطان سلجور ساجقوتى منتهى میشود - مرد راست و درست و چست
و چالاک بود - خبرهای بسیار از ایام شباب او نقل کنند - گویند بفرنگ^(۳)
افتاده - و بتهمت جاسوسى بگرفت و گیر آمده - اتفاقاً روز عید
بمقریب نیزه بازی ارا از دزد حاکم آنجا حاضر کردند - در این فن کارنامها
برداشت - حاکم بتفقد احوالش شده به بیگنهی او را (سیده قرین عزت
و احترام روانه زندرستان کرد - چاندی در برهان پور بعیاری و طرازی^(۴)
گذرانیده چون برادر کلانش مخاص خان در خدمت سلطان پریز
قرب و ملاقات داشت او نیز با سلطان مربوط گشته چهارم کامیابی
برافروخت - پستر هر دو برادر ازان رو (که در فنون شکار مهارت تمام
داشتند - وجذب مکانی را بدین امر شغف و قواع بسیار بود) مطرح افطار
عاطفت خسروانه گشته - آله وردى خان بخطاب معتقد خانى و خدمت
قراول بیگی اختصاص گرفت - و نقش بندگی او با جنت مکانی
بعنوان مصاحبت و ندیمی نشسته همواره در سیر و شکار بدوام حضور
معلی افتخار می انداخت - و تور کلانی که مدار شکار قمرغه بدانست

(۲) نسخه [چ] نسبش (۳) نسخه [ب ج] چیزهای بسیار (۴) نسخه

[۱] گردید (۵) در [بعضی نسخه] طرازی *

(۲)

که آن را باور گویند) از تصرفات اوست - در سال بیست و یکم
 بصرف مبلغ بیست و چهار هزار روپیه از ریسمان ترتیب داده از نظر
 گذرانید - دامه ست در کمال استواری - بار هشتاد شتر - طول ده هزار
 ذراع پادشاهی - و ارتفاع شش - بسان سراپرده بستونهای سترگ
 برپا کنند - و انواع سیاه و وحوش دران گرد آورده مید نمایند
 و بعد شذکار شدن جنت مکانی در هنگامه شهریار مراتب دولتخواهی
 و استرضای خاطر یمین الدوله را کما یذبغی بجا آورده خود را شایان
 لطاف پادشاهی ساخت - چون همراه آصف جاهی بتقدیل سده
 خلافت استسعاد یافت بمنصب دو هزار و ذات و سوار و خطاب
 آله و ردی خان سرغراز گردید - چون با مهابت خان از صمیم قلب
 مربوط بود در محامره پرنده بذل مجبوع فوق مقدور نمود - اگر
 امرای دیگر همین قسم کاربند تقید می شدند فتح باسانی صورت
 میگرفت - و در سال هشتم باضافه هزار و ذات دو هزار سوار بمنصب
 چهار هزار و ذات و سوار سر برافراخته بصوبه داری مالوه از تغیر
 خاندوران رخصت یافت - چون سال نهم حوالی قلعه دولدابان دکن
 مضرب خدام پادشاهی گردید یرایغ جلال بدام آله و ردی خان (که
 بهمراهی شایسته خان به تسخیر ضلع سنگمذیر و جانیر شتافته بود)
 بصدد پیوست - که بانفتاح حصون نظام الملکیه (که در سمت قلعه
 چاندور و دهرپ واقع است - و از آن جمله شش قلعه را مردم ساور

(۳)

و در قلعه را بهوجبل نایکوار و شش قلعه را دیگر فتنه پرهان متصرف
اند - و باستظهار حصانت و استحکام آنها گرد فساد بر انگیزخته
زیردستان پرگذاشتن نواحی را ایذا میسرسانند (پردازن - خان مذکور اولاً
بپای حصار چاندور آمده آن معقل رصین را (که بر فراز کوه مرتفع
واقع شده و بمثلثت شهرت دارد) محاصره کرد - و بفرزادان جد و جهد
مفتوح ساخت - سایر گردن کشان آن ولایت از دیدن اینرنگی تقدیر
جان و مال خود را در معرض زوال یافته حلقه فرمان پذیری در گوش
کشیدند - ابتدا کنهر^(۲) راو قلعه دار انجرائی زیدهار خواسته آن دژ
استوار را تسلیم نمود - خان مسطور برای استمالت دیگر قلعه داران
او را منصب دوهزاری تجویز نموده پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه
داد - و پستر حصار کاجنه و ماچنه را (که بقلعه داری دهرپ تعلق
دارد) گرد گرفته بیورش دلیرانه ارکان ثبات محصوران متزلزل گردانیده
بعهد و پیمان هر دو قلعه بدست آورد - و همچنین قلعه رواه و جواه^(۴)
و اهونت و دیگر حصون متین آن سرزمین (که همه بر فراز جبال
واقع شده) باسانی و زودی مسخر ساخت - مگر حصن راجدهر (که
جمع از خویشان نظام شاه درانجا بودند - و در محافظت آن فرزادان
سعی و کوشش بجای می آوردند) در مدت دو ماه مفتوح نموده
همت بکشایش حصار دهرپ (که بمزید استحکام و ارتفاع شهر

(۲) در [بعضی نسخه] کنهر راو (۳) نسخه [۱] کاجنه و ماچنه (۴)

نسخه [ب] اواه و چواه - و نسخه [ج] اواه و جواه .

آندیار است - و در استواری پای کمی از دولابان نمی آرد) بسم
 چون بهوجبل پاسبان قلعه از دستبردهای متوالیه خان مشارالیه
 هراسان شده بود بتجویز منصب سه هزار و یک (زویه انعام آن حصار
 دشوار کشا را) که تسخیر آن بے مددگاری اقبال میسر نیست (سپرده
 در سلک بندها منسلک گردید - و درین سال بسیار از معاول
 منیعہ و موائل رفیعہ این ولایت بعون همت کشور کشای پادشاهی
 بر دست اولیای درایت قاهره کشایش یافت - چنانچه طالب کلیم
 این معنی را منظوم ساخت *

* شاه بخت کشور اقبال گرفت *

* تیغ ز عدد ملک و سر و مال گرفت *

* چل قلعه بیک سال گرفتگی که یکیش *

* شاهان نتوانند بچل سال گرفت *

بالجماعه خان مزبور در سال دهم فوجدارمی بیسواره و لکهنو رخصت
 یافت - و در آغاز سال یازدهم (که مرشد قلی خان فوجدار متهم در
 اثنای تاخت بر یکی از مواضع بزخم تفنگ درگذشت) آله دردی خان
 به تیولداری آنجا سر برافراخته بانتقام کشی از سرکشان آن ناحیه
 دستوری یافت - و در آخر سال دوازدهم بمنصب والای پنجهزاری
 ذات و سوار بلند آوازه گشته بمصاحب صوبگی دارالملک دهلی از
 تغیر غیبت خان امتیاز پذیرفت - چون سال پانزدهم بآرازه انتهای

شاه صفی پادشاه ایران باستخلاص ولایت قندهار شاهزاده دارا شکوه
 با امرای رفیع مقدار و لشکر جرار بدانسو دستوری یافت و بموصول خبر
 درگذشتن شاه (که در ماه صفر سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجری
 باجل طبعی (زندگی بسپود) از کابل معادلت نمود آله وردی خان
 نیز بهمراهی این لشکر مامور بود - چون بعضی اطوار و اوضاع خلاف
 آئین اخلاص و نمک خوارگی از وی سرزد و از بیداک مزاجی زبان
 که باختیار نداشت سربرای گردید بعزل جایگزین و سلب منصب مورد
 عتاب و خطاب گشت - و چون نیکو بندگیهایش در پیشگاه خلافت
 ثابت و متحقق بود برگشته سنکر پور بجمع سی و چهار لک دام در
 وجه معاش تذخواه شد - پستر بوسیله نخستین پادشاهزاده بیحالی
 منصب سابق مباهی گشته در سال هیزدهم به تیولداری ایماچپور
 کامروائی یافت - و بعد از فوت خاندوران ناظم دکن در تمام موبه برار
 بحکم رانی پرداخت - چون اسلام خان بدکن آمد محبتش بادی
 برار نشد - بر وفق ملتمس حکم بطلب حضور صدر یافته در سال
 بیست و یکم بمعادت استلام سده سزیه فایز گردیده گورکھپور جایگزین
 یافت - و چون بعلمت قندهار میان شاه عباس ثانی و فردوس آشیانی
 سرشته اتحاد و یگانگی انقطاع یافت و راه آمد و شد رسل انسداد
 پذیرفت از قضا در سال بیست و ششم غلام رضا نامی با هفت راس
 اسب عراقی از بندر عباسی بندر سورت (۲) رسیده (قمی از شاه ایران

بنام مستحفظان طرق و شوارع آزدن - که اسپی چند ملازم آله وردی خان
 میرانش می برد - کسی مزاحم نشود - و این سانحه موهم آن شد که
 خان مذکور برخی از تنسوقات با مکتوب مصحوب او فرستاده که
 چنین رقمی حاصل نمود - از آنجا که فرستادن هدیه و مکتوب به بیگانه
 و مخالف از آئین بندگی دور با گوناگون سیاست سزاوار بود - اما از
 کرم عام و فتوت فطری باز او را بتغیر منصب و جاگیر قادیب نموده
 حکم شد - که بلا توقف از کابل برآرد - تا در شاهجهان آباد رفته
 بخانه خود بایست گزیند - و بنام مقصدی سورت فرمان رفت
 که اسپان و همگی میعرف غلام رضا سرکار ضبط نموده او را مغلول
 و مسلسل بفرستند - تا بموافق کردار بسزا رسد - و پس از آمدنش
 پژوهش رفت - بوضوح پیوست که او خطه لباسی با برخی ارمغانی
 بقللر آفاسی والی ایران گذرانده رقمی حاصل نموده - لهذا در سال
 بیست و هشتم حسب الالتماس شاهزاده کلان بتازگی مشمول عذایت
 پادشاهی گردیده بمنصب پنجهزاری و تیولدار سرکار جویپور از تغیر
 مکرم خان تارک افتخار برافراخت - اگرچه درین مدت در سال
 و هشت ماه از دولت آستان بوس محروم در انزوا گذرانید اما از
 شمول کرم خسروانه هفتاد یک دام بطریق مدد خرج سالیانه داشت
 و در هر دزن سال هزار اشرفی می یافت - چنانچه تا هنگام کام اندوزی

(۲) نسخه [ا ب] برایش می برد (۲) در [بعضی نسخه] یا مکتوب

(۴) نسخه [ج] بفرست (۵) نسخه [ب] و نهم

ملازمت بعطای پنجاهزار اشرفی سرافراز شده بود - در اواخر عهد
سلطنت بصاحب صوبگی بهار فایز گردید *

چون ایام کوفت اعلیٰ حضرت امتداد پذیرفت و انواع اختلال
بر ملک و دولت راه یافت و شجاع در می‌خلف خلافت در بنگاله
مساک خودسری پیش گرفته بر سر پهنه لشکر کشید آله وردی خان
که سد راهش نمی‌توانست شد به بخارس آمده توقف گردید - شجاع
باشغه کوب بدان حوالی پیوسته از در لایه و چاپلوسی در آمده
چندان بتالیف کوشید و مواعید سراسر امید بکار برد که آن آفسقال
آزمون کار از جا رفته مرافقت آن مدبر اختیار کرد - و در همه احیان
رفاقت آن بادیه پیمای خسران و ناکامی نگذاشت - و پس از
توایی و توانر آرا (گیها) واسط رجب سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد
هجری شجاع خواست که از اکبرنگر رخت ادبار بپانده کشد
آله وردی خان از معامله فهمی و کارشناسی رقم خدلان و نکال از ناصیه
حال آن رمیده بخت خوانده دانست که بر تقدیر که بتکاپوی
گریز از سطوت جیش عالم گیری آمان یابد لامحاله با دد و دام
محرای رخنگ خواهد گردید - برهنمون خرد باراده پیوستن
بجائود پادشاهی از همراهی او تقاعد ورزیده باکبرنگر مراجعت
کرد - و چون بسیاری از مردم شجاع از بهبود حال و امید
مالش دل برگرفته قصد جدائی داشتند با او همداستان گشتند
و چون آله وردی خان جوقی از خود داشت منزل خویش را استحکام

داده در مقام آن شد که اگر جمعی ازان جانب بر سر او آیند بمداغه
پیش آید - و اعلان مخالفت نماید *

شجاع بشنیدن این خبر تدبیر اندیشید - و خبرهای غیر واقع
که فروغ از صدق نداشت شهرت داده بعصمت اکبرنگر برگشت - و مردم را
تعمین کرد که در حویلی او را گرفته برای یورش مترصد اشاره باشند
و سراج الدین جابری دیوان خود را فرستاد که باطائف وعده و وعید
ممکنه ساختن پیش او بدارد - چون از برگشتن شجاع بشهر
و اشتهار اکاذیب باطله که ساخته او بود ارکان ثبات جمعی (که با
آله وردی خان گزیده بودند) بمستی گرائید خان مزبور ناچار بر
قول و عهد ناستوار دل نهاده با سیف الله پسر بهرامی سراج الدین
روانه شد - درین حالت مردم شجاع هجوم آورده او را در میان
گرفتند - و برسم گنهگاران دستها بر پشت بسته بیرون اکبرنگر پیش
شجاع بردند - آن تبه رای او را بر فیله نشانده همراه بشهر آورده
دران مقام به تیغ انتقام با پسرش از هم گذرانید - و تمامی اموال
او را متصرف شد *

آله وردی خان پسران رشید داشت - هر یک بمذنب عمده رسید
چنانچه بجای خود رقم پذیر خامه گشته - اما با پدر نمی ساختند
مگر همین پسر کوچک میرزا سیف الله - حافظه اش بحدی بود
که هرچه از ابتدای طفلی بگوش او خورده سر زبان داشت - و شعر هم
میگفت - منظور نظر پدر بود - مزاج و هزل بر طبیعت آله وردی خان

غالب بود - بلکه بهرزه گوئی و فحاشی کشیده - حتی که این شیوه نامرضیه در اولاد و عشائر او سرایت کرده تا حال (که از خاندانهای عمده نام و نشانه نماند) این سلسله بواسطه این رویه ناستوده یادگار در گذار است - با این همه آله وردی خان بے ریاضت و تقوی نبود در محبت اهل بیت رسول (علیهم السلام) غلو داشت - نذر حضرات ایام هر سال بر می آورد - و از ماحصل جایگیر عشره جدا کرده خیرات میداد - در دوستی یکتای وقت بود - با آشنای یکروزه کار صد ساله بجا می آورد - از اهل دفتر بے اعتماد گردیده خود سر رشته نگاه میداشت - و مداخل و مخارج هر روزه را بخط خود در طومار می نوشت - و در ساعت دهایی سران بے باغی احوال کرده - بقام او زبان زد خلایق است *

• اکرام خان سید حسن •

از والا شاهیان خلد مکان است - مدتها بفروداری بکلانه مضاف خاندیس (که در ایام شاهزادگی بخلد مکان فردوس آشیانی بر سبیل انعام داده بودند) می پرداخت - پس از آنکه خلد مکان بتقریب عیادت پدر والا قدر از برهان پور عزیمت موبه مالوه نمود او حسب الحکم ملحق گردیده مورد نوازش سلطانی شد - و در جنگ داراشکوه (که متصل سموگدهه رو داد) مصدر ترددات نمایان گردیده حسن مجرا بظهور آورد - و سال اول جلوس بخطاب اکرام خان مخاطب گشت - و در جنگ شجاع [چون مهاراجه جسونت سنگمه

(که سرکردگی برانغار تعلق باو داشت) نرد دغا باخته شبانه راه وطن پیش گرفت - و بجای او اسلام خان تعیین یافت [نام برده باتفاق سیف خان در هراولی مثل مذکور قرار یافته هنگام زد و خورد پای همت قایم ساخته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و در هنگام (که پادشاه باراد جنگ داراشکوه عازم اجمیر بود) او بتفویض قلعه دارمی مستقر الخلافه از تغیر عمد انداز خان چهره عزت برافروخت و پستر از انجا معزول گردیده بفوجداری نواحی اکبرآباد از تغیر سید سالار خان قامت قابلیت آراست - سال پنجم مطابق سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجری دیده تماشائی را از گلزار هستی در پوشید *

* الله یار خان میرتوزک *

از ایام شاهزادگی خلد مکان در زمره ملازمان بود - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه شرف هم رکابی داشت - و در نبرد اول محمد دارا شکوه مصدر ترددات نمایان گردید - و سال اول جلوس بخطاب خانی نامور شده حسب الحکم خزانه از لشکر پادشاهی بملتان جهت اخراجات فوج (که بسرکردگی خایل الله خان بظاہر تعاقب دارا شکوه رفته بود) برد - و پس از جنگ محمد شجاع بدارونگی ملازمان جلو و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار چهره افتخار برافروخت - سال پنجم از تغیر هوشدار خان بخدمت دارونگی غسل خانه و عطای علم سرمایه مباحثات

افروخت . و سال ششم مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه
هجري بعارضه بدني بساط زندگي در پيچيد *

* اسلام خان مير ضياء الدين حسين بدخشي *

والا شاهي قديمي خلد مکان است - عمره در خدمت آن شاه
تدرشناس بسر برده پيوسته مصدر خدمات عمده بود - در ايام
شاهزادگي بدیوانی سرکار شاهي چهره اعتبار مي افروخت - چون
استبدای داراشکوه بذاير فرط عاطفت اعلی حضرت بحالش بجائے
انجاميد (که از احکام سلطنت هرچه ميخواست متمشي ميساخت)
شاهزاده فتح نصيب بظاهر عزم ملازمت پدر عالي قدر و بباطن
برداشتن برادر کلان مصمم نموده غره جمادي الاولی سنه (۱۰۶۸)
هزار و شصت و هشت هجري سلطان محمد مهين خلف خود را
با فحابت خان برسم منقلا از اورنگ آباد رخصت برهانپور فرمود
مير مذکور (که تا آن وقت بخدمت ديواني قيام داشت) نيز
بمرافقت سلطان دستوري يافت - متعاقب شاهزاده خود هم سايه
وصول ببلده مذکور انداخته بآهنگ مقصود باغ فرمانباري^(۲) را (ده
نيم کروهی شهر است) مخيم اقبال گردانيد - مير مذکور بخطاب
همت خان ناموري اندرخت - و بعد محاربه جسونت بخطاب
اسلام خان رايت اشتهار افراشت - و در جنگ دارا شکوه هنگامی (که
ستم خان دکني عرصه کردن بر بهادر خان کوکه تنگ ساخت) ار

(۲) نسخه [ب] باغ فرح نيازي را .

با یردلان برانغار از جانب یمین مخالف در آمده - مردانه وار بجنگ و پیکار در آریخت - پس از ابتسام گل فتح باقتضای مصلحت تعاقب داراشکوه ناگزیر وقت افتاد - محمد سلطان باذالیقی اسلام خان بظلم امور مستقرالخلافه معین گردید - و خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و انعام سی هزار روپیه مطرح انظار عاطفت گشته مرخص شد - و در جنگ شجاع بهراری فوج برانغار مامور بود - چون راجه جسونت (که بسری و سروری برانغار نخوت میفرزخت) از اتفاق اندوزی و غدر اندیشی راه فوار سپردن خان مزبور بجای او سوار گشت - اتفاقاً در عین گرمی پیکار فیای که او بران سوار بود بصدمة بان زم کرده افواج بوهم خورد - و اکثر مردم را پای استقامت از جای رفت - درین اثنا پادشاه خود بکمک رسیده بقیة مردم را (که قدم استقلال افشوده روی همت از عرصه کارزار نتافته بودند) قوی دل ساخت - و پس از وزیدن نسائم ظفر اسلام خان بهمهراهی سلطان محمد (که با معظم خان میر جمه و جمعی از اُمرا بتکامشی شجاع معین شده) دستوری یافت *

چون شجاع از چیرگی جنود منصوره با هزاران یاس و ناکامی دل از اقامت انبرنگر برگرفته راه نانده گرفت معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار در اکبرنگر گذاشته ضبط و حراست این روی گنگ بعهده او تفویض نمود - و چون پنجم شعبان از درم سال جلوس عالم گیری شجاع از پاشنه کوبیدهای معظم خان بستوه آمده آواره

جهانگیر نگر گردید که رخت ادبار بسمت رخاگ کشد در همان ماه
اسلام خان بذابر نقاض خاطرے (که با سردار داشت) یا بسبب
بد معاشی او تذکدر گشته بے مدد فرمان طلب عازم حضور گردید
بذابرین چندے بعزل منصب معائب گشته در سال سیوم ببحالی
رتبه سابق دگر باره کامیاب دولت شد - و در سال چهارم بصوبه داربی
کشمیر از تغیر ابراهیم خان رخصت یافت - و هنگامے (که موکب
پادشاهی بگلگشت آن همیشه بهار خرامش نمود) در مقام نوشهره
(که پرگذه ایست وسیع بغایت معمور - و درم منزل است از مداخل
کوهستان) خان مذکور بر طبق یولیع طلب سر آغاز سال ششم رسیده
دولت زمین بوس دریافت - و باضافه هزار سوار بمنصب
پانچ هزاری سه هزار سوار مورد نوازش گردیده بصاحب صوبگی اکبر آباد
رایت باذننامی افراخت - و پس از وصول بدان مصر جامع یک ماه
سالم نگذشته بود که در مبادی سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار

هجری بیک اجل در رسید - و مسافر ملک بقا گردید - غامی کشمیری
۱۰۷۴

تاریخ فوتش یافته * مصرع *

* مرد اسلام خان والا جاه *

در مقبره صاحب المعارف و الایقان میر محمد نعمان رحمه الله (که
(۴)

خان مذکور در خدمتش اعتقاد موفور داشت) مدفون گشت - و در
حیات خود بتعمیر مسجدے عالی نزدیک مزار میر مذکور ثواب اندوز
(۳)

شد - تاریخ بذای آن یافتند *

* بانی اسلام خان بهادر *

و مسجد عیدگاه کشمیر (که در غایت رفعت و مقادرات است) ساخته
 ارست - خلف الصدقش همت خان میر بخشی سمت - و از بذاتش
 یک با میر ابراهیم ولد میر نعمان مزبور عقد بیوگانی داشت - میر
 و مشار الیه بجهت رسانیدن اجناس شش لک و شصت هزار روپیه
 (که عالمگیر پادشاه نذر حرمین شریفین نموده بود) در سال دوم مرخص
 شده در آن حدود در سال چهارم باجل موعود رخت همستی بر بست
 بالجمله سلام خان خالی از کمال نبود - و اشعار آبدار از جویبار طبع
 فکته بارش تراوش میکرد - این دو بیت از مشهور است * بیت *

* بیتو شام غم بروز ما شبیخون می زند *

* مردم چشم ز گریه غوطه در خون می زند *

* دسعتی پیدا کن ای صحرای که امشب در غمش *

* لشکر آه من از دل خیمه بیرون می زند *

* احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتح پوری *

پسر دوم قطب الدین خان شیخ خولن است - تا آخر عهد

جنت مکانی بمنصب هزاری چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس

فردوس آشیانی باضافه پانصدی دو صد سوار چهارم عزت برافروخت

سال چهارم باافزونی دو صد سوار و سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب

دو هزار و پانصد سوار و دویست سوار سر بلند گردید - و سال هشتم بمنصب

دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار فایز گشته در رکاب پادشاهزاده

محمد اوزک زیب بهادر پشت گرمی افواج متعینده جهنم نادیب

چهار سنگه بندیده معین شد - و سال نهم در حین (که دکن
مضرب خیم سلطانیه بود) بهمراهی شایسته خان جهت تسخیر قاعه
جنیر و سنگمذیر دستوری یافت - و بعد مسخر گردیدن سنگمذیر
بتهند (یعنی آنجا ماند - و سال یازدهم با اصالت خان جهت مالش
فساد پیشگان مضافات برگشته چندوار رخصت پذیرفت - و سال پانزدهم
در تسخیر قاعه مؤ مصدر ترددات شده پیستر همراه پادشاه زاده
دارا شکوه بکابل شدافت - و وقت رخصت بعطای علم رایث کامرانی
بر افراشت - و سال هیزدهم بنظم صوبه مستقر الخلافه نامزد گردیده
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار لوای افتخار
بر افراشت - و سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر
بلخ و بدخشان گام جلالت پیش نهاد - و چون پادشاهزاده از آنجا
برگشته آمد و بهادر خان درهله بعزیمت تذبیه المانان از بلخ روانه
شد ادرا بمحافظت حصن شهر گذاشت - و سال بیست و درم
چون بعرض رسید (که او بذابر فزونی ارتکاب مغیرات از رفتن با راجه
بیتل داس که بکابل تعیین شده بود تعلل بکار برده) از منصب و جایگز
(۳)
بر طرف گشته داخل لشکر دعا گردید - و سال سی و یکم مشمول
عاطفت گشته بمنصب سه هزار سوار آب رفته بجو آردن
و با شاه زاده سلیمان شکوه (که بمقابله پادشاه زاده محمد شجاع

تعیین گردیده بود) کمر همت بر بست - و بصوبه دارمی پشته و خطاب
 اخلاص خان سرپاندي یافت - و در عهد اول جلوس خلد مکان در
 کومکيان خاندوران (که بتسخیر آله آباد تعیین شده بود) قرار یافته
 از آنجا (که خطاب اخلاص خان باحمد خویشگي عزایت گردیده بود)
 از بخطاب احتشام خان مخاطب گشت - و بعد جنگ و فرار شجاع
 از میدان و غا همراه شاهزاده محمد سلطان بیساق بنگاله پای همت
 برداشت - و در معارک آن صوبه قدم دواخت خواهی افشوده اواخر سال
 ششم بحضور آمده دولت آستان بوس دریافت و سال هفتم همراه
 میرزا راجه جیسنگه بهم دکن معین شد - و پس از مسخر گردیدن
 پونه بتهانه دارمی آنجا رحل اقامت انداخت - و سال هشتم مطابق
 سنه (۱۰۷۵) هزار و هفتاد و پنج هجری (خت هستی بسر منزل بقا
 کشید - پسرش شیخ نظام است - که پس از جنگ اول داراشکوه از
 پیشگاه خلد مکان بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافرازی یافت *

• اصالت خان میرزا محمد •

پسر میرزا بدیع مشهدی ست - که از اعظم سادات آن بقعه
 مقدس است - و اباً عن جد بخدمت فیض موهبت تولیت رضه
 قدسیه امام ثامن ضامن علی بن موسی رضا (علیه و علی آباء السلام
 و التحیه) شرف اندوز و سعادت پذیر بود - میرزای مذکور
 در سال نوزدهم وارد همدوستان گشته احراز ملازمت اعلی حضرت

نمود - و بمنصب مناسب سرافرازی یافته صبیۀ شاهنواز خان صفوی را
 بعقد ازدواج او در آوردند - و چون سال بیست و دوم شاه زاده
 مراد بخش بنظم دکن رخصت یافت شاه نواز خان صفوی (که بعد
 از فوت اسلام خان بصیانت آن ولایت تعیین شده بود) وکالت و اتالیقی
 شاهزاده باو قرار گرفت - ازین جهت میرزای مذکور باعتبار قرابت
 و خویشی با خان مشار الیه دستوری دکن یافت - و بالتماس شاهزاده
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار سر برافراخت
 شاهنواز خان او را سرفوج دکن نموده بر سر مرزبان دیوگده فرستاد
 مشارالیه در مبادی حال توره و ضابطۀ سلاطین ایران بکار برده در رکوب
 و نزول و قیام و قعود غایت اهتمام مرعی میداشت - منصبداران
 پادشاهی (که بدعوی خواجه تاشی با عمدها سر همسری میخاریدند)
 یکدفعه از وی رمیدند - پس از آنکه براه و روش هذد آشنا شد در
 تلافی آن ایگاش کوشید - چون عقل درست و ادراک رسا داشت
 باندک تاخت آن بومی را مغلوب رعب و هراس ساخته بر سر معامله
 آورد - متعاقب شاهنواز خان رسیده بصوابدید میرزا مهم دیوگده را
 فیصل داد - چون بیرهانپور معارفت نمود در تولد فرزند مجلس
 بزرگانه بر آراسته شاهزاده مراد بخش را با جمیع اعیان و ارکان
 بمنزل خود آورد - و زرها صرف نمود *

و چون در سال بیست و سیوم صوبه داری مالوه بشاهنواز خان
 مفوض گشت او را تعیین آن صوبه نموده بغوجداری و تپولاری

مزدسور بر نواختند - و در سال بیست و پنجم بغوجدارئی ماند و مامور گردید - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اوزنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادل شاهیه محکوم گشت میرزا نیز بر طبق امر اعلی بتعیذاتی شاهزاده شتافت - هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که زمانه بتمهید و قوطیه دیگر پرداخت - و انقلاب و آشوب بهرناحیه ممالک محروسه پدید آمد - مومی‌ایه در دکن ماند - پس از آنکه شاهزاده محمد اوزنگ زیب از بلده برهانپور لوای توجه بجانب مستقر الخلافه اکبر آباد برافراخت او را بخطاب اصالت خان بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و عطای توغ و نقاره بلند رتبه ساخت - و پس از اولین جلوس باضافه پانصد سوار کامیاب مباحات گشته بدکن مرخص گردید - و شاهزاده محمد اکبر را (که در سن (ضاعت بود) با سایر پادشاهان حرم دولت از دولتاباد بحضور آورده شرف استلام سده خلافت دریافت - و در همین ایام بذایر جهت گوشه عزلت برگزیده

(۲)

در سال سیوم بتازگی مورد عنایت خسروانه شده بمنصب پانجهزاری سه هزار سوار بلند پایه گردیده بغوجدارئی مرادآباد از تغیر قاسم خان سرافرازی یافت - و در سال هفتم باضافه هزار سوار ممتاز شد - پس از آن عارضه معب بر مزاج او طاری گشته مدتی علیل و مریض بود - در سال نهم آخر سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجری روزگار حیاتش سپری شده بعالم بقا شتافت - برادر او میر محمود

در سال چهاردهم عالم گیري تازه از ولایت رسیده بمنصب هزاري چهار صد سوار و خطاب عقیدت خان چهره آرای عزت گردید و کابلي بیگم مبیة روح الله خان اول را بار پیوند بیوگانی دادند زود در گذشت *

* اعتماد خان شیخ محمد القوی *

بحلیه فضل و کمال موصوف و بتدین و تشرع معروف بود - و از دیرباز در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر دوام حضور داشت - و از داست گفتاری و درست کرداری بمزید اعتماد و مزیت اعتبار عالم اشتهار می افراشت - هنگام نهضت الیه عالمگیری از دکن بآگره بقصد انتزاع سلطنت از نهصدی بمنصب هزار و پانصدی سربلند گردیده در جمیع معارک ملتزم رکاب شاهی بود بعد از جلوس بمنصب عمده درجه پیمای اوج امارت گردید - و در سال چهارم بخطاب اعتماد خان ممتاز امثال و اقوان شد - چون بقدم خدمت و محرمیت انصاف داشت و بسمت کار آگهی و معامله فهمی موسوم بود از سایر اعیان خلافت و نوئیان والا زمت قرب و منزلتش افزود - گویند در خلوت بحضور پادشاه می نشست و اکثر در جذاب خلافت حرف او مسهوع و عرض او مقبول بود (۳) اما برای هیچ کس کلمة الخیر نمیگفت - و باب فیاضی و فیض رسانی مسدود میداشت - بنابر تقرب سلطانی و پندار استاد می پادشاه

اعتقاد ایشان مردم نمی‌کرد - تعالی و تدبیر زیاده می نمود - و از غایت
تفهقه و تفسیر نهایت تشدد و تعصب داشت *

سعیدای سرمد (که اصلش بقول یهود و برزائیه ارمنی است
و بعد اسلام حکمیات را در خدمت میر ابو القاسم قندزکی گذرانیده
بعنوان تجارت از کاشان به تهمه وارد گشته مفتون هفدر پسر شده
و هرچه داشت یغمائی ساخته ستر عورت هم بر بدن نداشته) چون
بدهلی آمد صحبت دارا شکوه (که بمجانین حسن اعتقاد داشت)
باری در گرفت - پس از آنکه کار پردازان تقدیر زمام امور جهانابانی
بقبضه اقتدار عالمگیری سپردند از اینجا (که نیت حق طریقت پادشاه
مذکور مصروف پاس ملت غرا و حفظ ظاهر احکام شریعت بیضا
بود) بهلا عبد القوی حکم شد که او را طلبیده تکلیف لباس نماید
چون سرمد را آوردند ملا گفت چرا برهنه و عریان می باشی - گفت
شیطان قوی است - و این رباعی خواند *

* رباعی *

* خوش بالائی کرده چنین بستم مرا *

* چشمی بدر جام برده از دست مرا *

* او در بغل من است و من در طلبش *

(۵)
(۶)
* درون عجبی برهنه کرده است مرا *

(۲) در [بعضی نسخه] تعبیر و تجبر (۳) نسخه [۱] قندرسکی - و نسخه

[ب] قندزکی (۴) نسخه [ب] زمام جهانابانی بقبضه (۵) در [بعضی

نسخه] دره عجب (۶) نسخه [۱] گفته است *

ملا با اتفاق دیگر فقها تجویز قتلش نمود - و این رباعی اردا که مستلزم

انکار معراج است دستاویز کرد *

* رباعی *

* آن کو سر حقیقتش یادر شد *

* خود یمن تر از سپهر بهنادر شد *

* ملا گوید که بر شد احمد بفلق *

* سرمد گوید فلق با احمد در شد *

— (۲) ملا آنکه عمده سبب قتل از مصاحبت دارا شکوه بود - و آن

مثل او محذوب برهنه چندین هزاره گویان در هر کوچه و بزرگ

می گردند *

بالجملة ملا عبد القوي در احتساب امر معروف و نهی منکر

دست قوي داشت - در سال نهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت

به تیغ جسارت یک از مجاهیل ترکمان قلندر مغش کشته گردید

و این سانحه خالی از غرابت نیست - تفصیلش آنکه چون تربیت

خان بالایی گری نزد شاه عباس ثانی فرمانروای ایوان دیار رفته بود

از ناسمجیدگی و کلفت وضعی خود آداب سفارت بآئین رسانیده

معا نیارده وحشت افزای آن شاه سودائی طبع آشفته دماغ

گردیده دیرین درستیها را غبار آمایی نقاض خاطر گردانید - و کار

از طرفین بفوج کشی انجامید - دران ایام سید امیر خان ناظم کابل

چند مغل ترکمان بے سرو پا را بمظنه جاسوسی گرفته بحضور فرستان

اعتماد خان بتحقیق حال آنها ماسور گشت - خان مذکور یکی از آن
چند کس را (که ترکمان سپاهی وضع بود) بے علاقه بند و زنجیر
بخلوت طلبیده تفتیش احوال می نمود - درین وقت (که عرق
جهالت آن جسارت کیش حرکت کرده) ناگهان از جای در آمده
خود را بخادمی (که در بیرون اسلحه او داشت) رسانید - و شمشیر
از دست او گرفته با تیغ آهیخته بچالاکی برگشت - و ضربتی کاری
بخان مذکور رسانیده بهمان زخم قطع رشته حیاتش نمود - نزدیکان
اورا نیز بتبع انتقام از هم گذرانیدند - و خافی خان این حکایت
بنوع دیگر در تاریخ خود آورده - اگرچه تحقیق خان بزور (که
فیما بین محرر و آن مرحوم رابطه تمام بود) در جذب مرآة العالم^(۲)
و عالمگیر نامه معلوم اما چون نوشته (که از زبان رفقای آن قلندر
استماع افتاد - و غرابت بیشتر دارد) درین جا ثبت میگرد - که آن
قلندر از پهلوانان عیار پیشه ایران بود - که آن گرده بشوخی و
سرگله زدن از امرای بزور زرستانند - و بهوا می پرانند - ازین مرد هم
مکرر در سوزت و برهان یور کارها سر زده بود - چون گذر سیاحتش
بساحمت دهلی افتاد از امرای ایران رعایتها یافته قلندری چند
فراهم آورد - و هر روز بباغی با رود و سرود میگذرانید - این مقدمه
شهرت گرفته برخه بکیمیا گری و جوق بدزدی و رهنی متهم کردند
و آخر بعرض رسید که جاسوس شاه است - چون جرأت و دلیری او

معلوم همگنان بود کوتوال حسب الامر هنگامی که در خواب بود زنده بدست آورده مسلسل بحضور پادشاهی برد - اعتماد خان بهرزهش حال مامور شد - بعد از استفسار هرچند گفت که من سیاح گدایه ام مفید نیفتاد - تهدید زبانی فرمود - آن اجل گرفته دید که رهایی نیست - گفت اگر امان دهید بگوش نواب آنچه هست میگویم چون نزدیک رسیده خم شد که چیزی بگوید با آنکه هر دو دست او بسته بودند بسرانگشتان نیمچه شمشیر (که بر مسند اعتماد خان گذاشته بودند) چنان بچستی و چالاکي گرفته با غلاف بر سرش زن که بکدو خیاره گردید - بهر تقدیر پادشاه بوقع قتال بسیار متأثر و متأسف گشته پرتو التفات بحال بازماندهای او افکند و پسران و خویشان را باضافه منصب و دیگر مراحم و مواهب کامیاب فرمود *

* آله وردی خان *

عالمگیر شاهي مهین پسر آله وردی خان مشهور است - جعفر نام داشت - اگرچه مزاج این پدر و پسر و دیگر برادران همه بمزاج و مطایبه مجبول و بشوخی و بیباکی مغطور و همه از یک کرباس بودند (چنانچه تا امروز هر که ازین سلسله است بتقاید اسلاف از سر سخريت و مضحکه فرا نمی آید - و در هزل جد دارد) میرزا جعفر را با پدر از ابتدا موافقت نبود - دامن همت بکمر تلاش برزده

جدا قطره زن عرمة روزگار بود - بیداری بخت و حسن سعی مورد
 الطاف اعلیٰ حضرت گشته در سال بیست و یکم بمذنب هزاری
 در صد سوار سرفرازی یافت - و در سال بیست و سیوم بخدومت
 قرارل بیگی که ارثی اوست اعتبار اندوخت - و پستر اضافه مذنب
 یافته بفوجداری جانبی مامور شد - و بعد از هزیمت دارا شکوه چون
 باغ نور منزل بموکب عالم گیري نصارت یافت اول حکم (که از ممکن
 خاطر پادشاهی بمذنب نغان رسید) تعیین مشارالیه است بفوجداری
 متهم و نظم مهمات آن چکله و تادیب مفسدان آن سرزمین که باتطاع
 دارا شکوه تعلق داشت - و از تفرق مردم او (که بنظم و نسق مهام آن
 قیام می نمودند) مختل و نامنظم شده تمرد سرشتان واقعه طلب
 آنجا سر بفساد برداشته طریق بغی و عصیان پیدوده بودند - او
 بعطای ماده فیل و از اصل و اضافه بمذنب سه هزاری سه هزار سوار
 ازان جمله هزار سوار دو اسبه سه اسبه مباحات اندوخته رخصت
 پذیرفت - و پستر بافروزی مذنب و خطاب آله دردی خان^(۳)
 عالمگیر شاهی باذننامی یافت - و در سال سیوم از فوجداری متهم
 تغیر شده بفوجداری گورکه پور تعیین گشت - و در سال هفتم جبهه سای
 آستان خلافت گشته چهارده زنجیر فیل (که از زمیگذار مورنگ
 گرفته بود) با نه زنجیر فیل پیشکش خود از نظر پادشاهی گذرانیده
 مورد عاطفت گردید - و مدتها دران محل گذرانیده در سال نهم

بافرايش منصب و ارسال فرمان تفویض فوجداری مرادآباد کامیاب
 مراد گردید - و در سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
 سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه مورد عاطفت شد - و از تغییر
 بهادر خان کوکه بنظم صوبه آلهاباد شتافت - و در سال دوازدهم
 سنه (۱۰۷۹) هزار و هفتاد و نه هجری همانجا بساط حیات
 در پیچید - بشجاعت و همت شهره روزگار بود - و بچون و سخاوت
 دسته باغد داشت - و خالی از کمال نبود - شعر میگفت - صاحب
 دیوان است - ازو ست *

* کمتر ز تاشقه نتوان بود در طلب *

* صد تیشه میخورد که رساند لب بلب *

و با این خوبیا با پدر نمی ساخت - مشهور است که چون
 آله وردی خان بنابر جهته بغضب سلطانی در آمد و اعلی حضرت
 سردیوان فرمودند که این را کشیده بدر آرند جعفر چست و چالاک
 از دنگل بر آمده از عقب گریبان پدر را گرفته کشید - و بدر ساخت
 پدر که همیشه شاکی بود زبان شکوه درازتر ساخت - جعفر باعتماد
 در آمد که هرگاه عدول از حکم پادشاهی ممکن نبود البته دیگر
 باین امر اقدام می نمود - در آن وقت ما را جای رونمودن نمی ماند
 و شاید حمیت و غیرت آن وقت کار را بکجا می رسانید - پسرش
 امان الله است - چون در سال دوازدهم عم او حسن علی خان

بفوجدارمی متهرا دستوری یافت ادرا فوجدار نواحی اکبر آباد ساخته
 باعانت خان مزبور مامور کردند - پس ازان خطاب خانی یافتہ
 بہمراہی محمد اعظم شاہ در جنگ مورچال بیجاپور سال بیدست
 و نہم مردانہ شریعت واپسین نوشید *

* امتقاد خان میرزا بہمن یار *

پسر یمین الدولہ خانخانان آصف خان است - آزادہ مشرب
 لا ابالی منس فراغت دوست عشرت گزین بود - اہام زندگانی را^(۲)
 بہ بہمن آئین بسر بردہ اسباب ثروت و مکنت آنچه باید مہیا داشتہ
 داد عیش میداد - با فوج و فوج کشی کارے نداشت - در کمال
 آسودگی و بیغمی شبہ بررز و رزے بشب میرسانید - در میربخشیکری
 ہرگاہ میخواست ہتمارض از رکاب پادشاہی تقاعد نمودہ در ہرجا
 بساط آرامش و تن آسانی می گسترد - و گاہے بقریب ملاقات ہوادر
 خود شایستہ خان سرے بدکن می کشید - و گاہے بہمن بہانہ
 ہولایت بکالہ می شتافت - اوضاع مختصرہ و کلمات متذوۃ از بسیار
 ہر زبانہا ست - نظر بر حقوق نیاگان عالیشان او و انتساب او بخاندان
 خلافت (چہ اعلیٰ حضرت و چہ خلد مکان) از برخے تکلیف نوکری
 مرفوع القام داشتہ در مراعات خاطرش میکوشیدند - و در سال دہم
 جلوس فردوس آشیانی بہ منصب پانصدی دویست سوار عزز^(۳)
 افتخار اندوخت - و پس از فوت پدر عالیقدر باضافۃ مناسب

(۲) نسخہ [ج] زندگی را (۳) نسخہ [۱] عز افتخار اندوخت *

امتیاز یافته همواره محفوظ عواطف خسروانه بود در سال نوزدهم
از اصل و اضافه پدایه دو هزار و دو صد سوار برآمده در سال بیست
و دوم بمنصب سه هزار و سه صد سوار و خطاب خانه زاد خانی
چهاره مباحثات افروخت - در سال بیست و پنجم از دکن (که بدیدن
برادر خود شایسته خان رفته بود) معزودت نموده سعادت اندرز
ملازمت پادشاهی گشت - از پیشگاه خلافت در آخر همین سال
بمنصب چهار هزار و پانصد سوار و خطاب موروثی اعتقاد خان (که
پدر و عم او باین نام ممتاز بودند) مطرح انظار نوازش گردیده
بتفویض میربخشی گری سرمایه اعتبار اندوخت - از آنجا (که
اکثر باظهار بیماری مراسم عهده مرجوعه را نمی توانست بتقدیم
رسانید) سال بیست و ششم هنگام معزودت الویه پادشاهی از کابل
بدار الخلافه چون ساحت لاهور بعز نزول سعادت پذیر گردید
التماس نمود که چندی در دار السلطنت اقامت گزیده بمعالجه
پردازد - از بنده پروری بشرف دستوری برنواخته بتقرر سالیانه
شصت هزار رپیه خرسند ساختند - و پس از حصول صحت در سال
بیست و هفتم بدرگاه خسروی نامیه سا گشت - از خانه زاد نوازی
ببكالی منصب و خدمت بآئین سابق سرفراز گردانیدند - و او
تا آخر سال سیم بدان خدمت والایمت بے دراعی طمع و اغراض

(۲) در [بعضی نسخه] محفوظ و مشمول عواطف خسروانه بود (۳) نسخه

[ب ج] بفر نزول سعادت پذیر

نعمانی در کمال استعنا و بے پروائی پرداخته ذخیره ستوده نادی
 اندوخت - و بعد از جنگ داراشکوه در مقام سموگذه که شکارگاه است
 مشهور باحرار ملازمت عالمگیری کامیاب امتیاز گردیده در سال پنجم
 باضافه هزاره بمنصب پنجهازه هزارسوار مطرح انظار عنایت
 خسروانه گشت - و در سال دهم بمرحمت عالم اختصاص یافت
 بدیدن برادر کلان (که در آن ایام ناظم بنگاه بود) از پیشگاه سلطنت
 (۲) مجاز گردید - و مدتی در آن ولایت بعیش و کامرانی اوقات گذرانیده
 در سال پانزدهم سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و نهم هجری بسیر
 عالم بالا شتافت - خدایش رحمت کند - عجب مرد راست
 و درست بے ساخته و بے پروا بود - حق پرستی و فقیر دوستی
 کمال داشت *

گویند روزی بدیدن مجذوبه کویه گرد بے سرو پا شتافته بود
 چون این حرکات مذاق سطوت امارت است پادشاه از وی تعرض
 پرسید که کسی آنجا از بادهای پادشاهی هم بود - عرض کرد که
 یک همین سیاه روی بود - و دیگر همه بادهای خدا بودند - سرش
 محمد یار خان نیز در خوبها یکتای زمان بود - احوالش جدا
 به تحریر آمده - و دختر او فاطمه بیگم زوجه مقتدر خان بن
 فخر خان نجم ثانی در آخرها پیش خلد مکان اعتبار داشت
 و صدر الفسا بود *

* اقصی القضاة قاضي عبد الوهاب *

میرزا شیخ محمد طاهر بوهرة است - که در پٹن گجرات سکونت داشت - تحلی بفضل و کمالات یافته بحرمین شریفین شتافت و بشیخ عالی متقی (رحمه الله) پیوست - و مرید شد - و در (۲) و تقوی و فن حدیث یگانگه روزگار گردید - چون بوطن اصلی معارفت نمود بدعتهای (که اعتقاداً و عملاً در قوم خود شایع بود) برداشت - در شکست گزوه مهدویه پیروان سید محمد جوانپوری میکوشید و حسب وصیت شیخ خود مداد بجهت طلب علم راست میکرد و در وقت حل کردن آن تدریس می نمود - میگفت که یکی از دیگرے چرا مانع شود - مجمع البحار غریب المصنف حدیث از تالیفات مشهور او است - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش میان اجین و سارنگپور مالوه جمعی در اثنای راه بر ریخته کارش باتمام رسانیدند گویند عهد کرده بود که تا سیاهی تشیع و بدعتهای دیگر از دل قوم خویش شست و شو دهد دستار بر سر نه بدهد - چون در (۹۸۰) نهصد و هشتاد عرش آشیانی داخل گجرات شده با شیخ ملاقات نمود دستار را بدست خود بر سرش پیچید - و گنت ایفای نذر شما بر نمیدانم - و میرزا عزیز کوکه را بحکومت آنجا نامزد ساخت شیخ بیابوری میرزا اکثر رسوم آن قوم را برانداخت - پس از چندے (که ایالت آنجا بیکے از امرای ایران باز گردید) آن جماعه باعانت او

بنارگی سرخلاف برداشتند - شیخ دستار از سر بکشان - و بعزم دار الخلافه آگره کمر بست - و با وصف منع سید وجیه الدین گجراتی ممتنع نشد - و رسید آنچه رسید - نعلش او را از مالوه بنهر و اله (که عذرت از پتن است) آردده بخوانگاه نیاگانش سپردند *

قاضی عبدالوهاب در علم فقه و اصول مهارت تمام داشت - و در عهد فردوس آشدانی مدتی بخدمت افغانی پتن که مواد اوست می پرداخت - (که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بانظام مهمام صوبه دکن امور گردید) قاضی بخدمت شتافته رعایت و احترام یافت - و از بتدای جلوس آن شاه قطع منصب بر سریر فرمان رایی مدد و ستان بخدمت جلیل القدر قضای عسکر در کمال استقلال و غایت نفعان حکم و نهایت اعتبار و اقتدار اشتغال داشت و این امر چنانچه از قاضی مذکور متعینی شد از پیشینیان کسی را باین استقلال نداشت - چه مراج پادشاهی آهده مصروف پاس امور دینیه بود که نظم و نسق مملکت بدین وسعت جز بحدود و سیاست شرعیه بکار نمی رفت - قضات بلاد و قصبات با حکام و ولات تار بزر می فروختند - قاضی حضور (که بزهد و قدس خود را واموده در تمسیت امور جزئی و کلی لوای انا و لا غیری می افراشت) آمرای عمده از حساب بر میداشتند و از حسد چون کباب می سوختند

(۲) نسخ [ب] نماز بزر می فروختند - و در [بعضی نسخه] نماز بزر

می فروختند - اما صحیح تار است که بمعنی قصاص و دین قذیل باشد *

و بآ این همه میگویند که قاضی در اخذ و جرید طولی داشت
و زرهایی خطیر اندوخته بود - مهابت خان لهراسپ (که به بیباکی
و شوخی شهرت داشت) هنگامی (که بیساق دکن مرخص شد - و در
حوالی دارالخلافه بدرخواست مساعدت روزی چند فرودکش نمود)
دران ائذا سراغ یافت که سه چهار لک رویه را جنس کشمیر و آگره
خرید قاضی با مال تجار باحمدآباد میبرد - از قاضی دل پری داشت
همه را کشیده طلبید - و بسپاه تذخواه نمود - پس از آنکه بعرض
پادشاه رسید جواب داد که از روی اضطرار از سوداگران بطریق قرض
گرفته ام - با منافع بآنها خواهم رسانید - قاضی سوای انعام مصلحت
ندید - و در سال هفدهم بسبب استیلاى مرض از حسن ابدال برفتن
دارالخلافه مجاز گردید - و سید علی اکبر قاضی لاهور بنیابت او
مامور گشت - و در سر آغاز سال نوزدهم هیزدهم رمضان سنه (۱۰۸۶)
هزار و هشتاد و شش هجری در شاهجهانآباد داعی اجل را امیک
اجابت گفت - چهار پسر داشت - نخستین شیخ الاسلام که بقضائی
دارالخلافه قیام داشت - بموجب طلب بحضور رسیده از انتقال پدر
بخدمت قضای عسکر معلی معزز گردید - او بخلاف پدر دیانت
واقعی داشت - و دوزخ و صلاح او منسوب برپا نبود - از ترک پدر
(که لک شرفی و پنجم لک رویه نقد و جواهر و جنس بسیار بود) دانه
نگرفته بدیگر در نه قسمت نمود - بکمال نیک نفسی زیست میکرد

نظر بر فساد زمانه (که مزاجها بکذب و زور آشنا شده) انفصال قضایا
بر بینه و شواهد نمی نمود - و بیشتر ارضای عذاب میکرد - تا مدعی
و مدعی علیه باهم بفهمند *

گویند در باب جواز مهم بیجا پور و حیدر آباد پادشاه ازو
استفسار مسئله فرمود - او خلاف مرضی جواب داد - و در سال
بیست و هفتم بتوفیق فطری آبی جذبه در (بود - مستعفی خدمت
گشته بر تعلقات دنیوی دامن افشاند - با وجود عذایات پادشاهی
و تعرض بر عدم ترک خدمت قضا عذاب توجه از طرفی که رفته بود
نگرداند - و بتجویز او قضای اردو بسید ابوسعید خویش قاضی
معدا و عذاب که در دار الخلافه بود تفویض یافت - و در سال بیست
و هشتم بسفر حجاز مرخص گشت - و پس از معاودت بپندر سورت
حاند مکان باعزاز طلب داشته عنایت زیاده بحال او مبذول نمود
چنانچه مکرر عطر بدست مبارک بر جامه اش مالید - و تکلیف قضا
و صدارت بمیان آمد - و بموده التماس کرد که چاندی رخصت
و طمن شود - که زیارت مقابر بزرگان و ملاقات عدل و اطفال دریافته
خود را بیروکب رساند - پس از آن از جذب آبی مسلمات می نمود
که باز آورده عمل پادشاهی شود - اتفاقا در سال چهل و دوم فرمان
شوق عنوان مصحوب نور الحق برادرش صادر گردید - بازاده آنکه بعد
آمدن بحضور اگر شغل صدارت اختیار نماید باو مفوض گردن

مشارایه ناچار باکراه با دل ناخواه (که همواره از جناب خداوند حقیقی مستدعی بود که آلوده عمل پادشاهی نشود - و زود بمقصد اعلیٰ پیوندد) از احمدآباد بار سفر بر بست - در همان ایام مرض اشتداد گرفت - و در سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد و نهم هجری طرفه (که جاذبه اش گریبان گیر بود) شتافت - پادشاه نیز نظر بر تقدس ذات او افسوس فرموده کلام حق بر زبان راندند - که خوشا حال او که بعد از حیح خود را ملوث بامور دنیا نساخت - درین سلطنت دوصد ساله تیموریه در دیانت و خدا پرستی مثل او قاضیه نگذشته - پیوسته (۲) در حالت قضا هم مستعفی بود - پادشاه نمی گذاشت تا به تقریب مهم بیجاووز (که جانگ مسامین است) خود را کشید *

این امر جایل القدر را دین بدنیا فرودشان سخت آسان گرفته اند زرها برشوت خرج می کنند - تا با بطل حقوق مردم صد چندان ستانند - نکاحانه و مهرانه را حلال تر از شیر مادر میدانند - از قضات اثری قضیات چه توان گفت - که مس علم نصیب اعداست - و دفتر دبستانی و گفته زهینداران کتاب و شرع آنهاست - هرگاه درشان قضات با علم و عمل حدیثی وارد شده (که از سه قاضی یکی بهشتی ست) و خواجه محمد پارسا (قدس سره) در فصل الخطاب گوید آن قاضی بهشتی هم مگر قاضی بهشت باشد اندازه گمراهی و ضلالت این قوم که کمتر از جهال اند که تواند گرفت - آن مرحوم را هم چهار پسر بود

ازان جمله شیخ سراج الدین که دیوان برار بود - و زرهای پادشاهی بصرف آورده آخرکار خرقه درویشی پوشید - و در ارزنگ آباد خدمت خواجه عبدالرحمن (که از مدتها خیرباد منصب و روزگار گشته بدر توکل زده صاحب وجد و حال بود) مرید گشت - و پس ا واقعه ناگزیر خلد مکان همراه شیخ خود بدار الخلافه شتافته بوقت موعود در گذشت - پسر دیگر محمد اکرم که مدتها مدارت احمد آباد داشت - و شیخ الاسلام خان خطاب یافته آخرها نابینا گشته در بند سورت منزوری بود - در عهد خسرو زمان (خت همتی) تهر کرد - از پسران قاضی عبدالوهاب نورالحق و عبدالحق - که با یکدیگر در شکل و وضع بسیار مشابه و مانا بودند - در ز پادشاه هم اشتباه نمود که کدام یک است - اولین با احتساب لشکر مامور بود - و دومین بداروغگیهای حضور می پرداخت - پسر عبدالحق محمد معالی خان که خوگر شراب و شیفته راگ بود - و خود نیز بے حجابانه میخواند - و بشکار شوق کمال داشت - درین عهد مدتها بفوجداری ملکا پور برار (که هیزده کردهی برهانپور است) قیام داشته هیزده سال پیش ازین کما بیش در گذشت *

(۲)

باید دانست که بوهرا بزبان هندی بمعنی تاجر است - چون اکثر این قوم بتجارت اوقات میگذرانند باین اسم موسوم شده اند - گویند قبل ازین بچهار صد و پنجاه سال تخمینا بارشاد یکی از صلحای فضلا

(که ملا علی نام داشت - و قبرش در قصبه کذبایت است) جمع
از اهل گجرات (که در آن وقت عموماً بت پرست بودند) بدین اسلام
در آمدند - و چون آن شخص مذهب امامیه داشت بهمان طریق
گرائیدند - و پس ازان [که سلطان احمد (که از امرای معتبر سلطان
فیروز شاه پادشاه دهلی بود) بران دیار تصرف یافت - و اسلام شایع
گردید] بتعلیم علمای وقت (که همه اهل سنت و جماعت بودند)
برخی ازان جماعت باین آئین در آمدند - و چون بدین فریقین نزاع
و جدال از قدیم الایام معمول و مستمر است غبار مخالفت میان یکدیگر
برخاست - آنها که بر تشیع مانده اند همواره یکی از ملاحای فضلا
از قوم خود دارند - که در مسائل شرعیه بار رجوع می نمایند - و خمس
مال را بسادات مدینه مذوره می فرستند - و زکوة را بآن رئیس فاضل
(۲)
میدهند - که بفقرای قوم خود قسمت می نماید *

• اسلام خان رومی •

حسین پاشا ولد علی پاشاست - و پاشا بعرف آن ولایت عبارت
از امیر است - بحکومت بصره می پرداخت - و در ظاهر اطاعت
سلطان روم می نمود - محمد عم او بتقریب از وی رنجیده باستنبول
رفت - بداعیه آنکه برادر زاده را معزول گردانیده خود منصوب شود
چون مطلبش دران جا صورت پذیر نگشت پیش ابشر پاشای حلب
(که عزل و نصب حکام برخی بلاد متعلقه روم باختیار او بود) رفته

(۲) نسخه [ج] بفقرای قوم قسمت می نماید •

ند ساوکی و ناشایستگی اطوار برادرزاده ظاهر ساخت - و استدعای
 اقطاع نمود - که محصول آن را صرف حوائج ضروری نماید - ابشر
 بهسین پاشا نوشت - که محله از 'واسط' بصره بوی باز گذارد
 بعد از آنکه بصره آمد حسین پاشا بر طبق نوشته ابشر کار بند شد
 و محمد زید لاجوئی نزد خود نگهداشت - چون محمد با اتفاق برادر
 خود از اندازة بدین گذاشته بے اعتدالی آغاز نهاد حسین پاشا
 هر دو را نزد خود در آنکه هندوستان نمود - ایدان باطائف الحیل بر کنار
 لکسا از جهاز بر آمده بغداد بدش مراضی پاشا رفتند - و محمد
 از روی تدبیر و تدبیر اتفاق حسین پاشا با قزاقاش و رفوز خزانه او
 را نموده ظاهر ساخت - که اگر شما با جمعیت خویش آمده او را
 بر آرند و حکومت بصره بمن متعلق شود همین خزانه مزبور بشما
 عاید خواهد شد *

مراضی پاشا این فصد بقیصر نگاشته دستور گرفت - که
 از بغداد بصره رفتند حسین پاشا را بر آورد - و بصره را بمحمد
 سپارد - و چون این عزیمت از قوت بغل آورد نزدیک بصره رسید
 حسین پاشا نیز پسر خود یحیی را با فوج به نبرد او فرستاد - یحیی
 چون دانست (که با او جمعیت بسیار است - و قاب مقاومت
 ندارد) راه مطارعت سپرده باز پیوست - و حسین پاشا از شنیدن
 این خبر آسیمه سر شده عیال و اموال خود را به بهیها که از مضافات
 (۲) (۳)

شیراز است برده بقزلباش ملتجی گردید - مرتضی پاشا به بصره آمده هرچند تجسس و تفحص نمود خزانه که محمد نشان داده بود، نیافت - ازین رهگذر او را با برادر و گروه دیگر از هم گذرانید - پس از چندی اعراب جزائر از بے هنجاری و بد سلوکی مرتضی پاشا ستوه آمده هنگامه آرای قذال گشتند - مرتضی پاشا شکست یافته بیغداد شتافت - و جمعی کثیر را از مردم او بتیغ از هم گذرانیدند و این مرده را بحسین پاشا رسانیده او را ببصره طلبیدند - او مال و عیال خود بد بهبهان گذاشته به بصره آمد - و کار حکومت از سر گرفت - و ده دوازده سال دیگر بایالت و حکم رانی آن الکا پرداخت و همواره با سلاطین عظیم الشان هندوستان طریقه ارسال عرائض و هدایا مسلوک میداشت - چنانچه در آخر سال سیوم عالم گیری نامه اخلاص طرار مشتمل بر تهذیب جلوس با اسپان عراقی نژاد بوسم پیشکش فرستاد *

(۳)

بالجمله چون فرمان روی ملک روم بذایر بواعث نزاع و خلافی که از سرزد یحیی پاشا را بجایش تعیین فرمود مشارالیه نتوانست دران سرزد بوم اقامت درزید - و روی رفتن نزد قیصر هم نداشت تا کام با اهل و عیال و معدودی از ملازمان جلای وطن اختیار کرده روی عزیمت بایران دیار نهاد - پس از وصول دران سرزمین بوی عزایت نشنید - و گل التفات نچید - برهمین اقبال تصمیم عزم

هندوستان نموده رهگرا گشت - و این اراده دولت آماده از در پیشه
 خلافت درجه استحسن پذیرفته خلعت با پالمی و ماده فیله
 حواله گرز بردار شد - که در راه بآن غربت گزین دیار امانی و آمار
 رسانیده امید دار جلال مراحم نماید - چون دوازدهم سال پانزده
 صفر سنه (۱۵۸۵) هزار و هشتاد هجری بهوالی دار الخلافه
 شاهجهان آباد رسید بخشی الملک اسد خان و صدرالصدر عابد خار
 تالاهوری دروازه شهر پناه پذیرا شدند - دانشمند خان میربخشی
 پیشوا آمد - و در بارگاه خلافت آداب موافق ضابطه بجا آورده باجاست
 بوسه دادن تخت و معاس دست پادشاهی بر پشت او سرش
 از آسمان در گذشت - یک قطعه لعل قیمت بیست هزار روپیه
 و ده سر اسب پیشکش گذرانید - و بنوازش یک لک روپیه نقد
 و دیگر انواع عطایا سرافرازی یافته بمنصب پنجهازری پنجهازر
 سوار و خطاب اسلام خان بلند نامی اندوخت - و حویلی رستم خان
 دکنی (که منزله سمت عالی بر لب آب جون) با فرش و دیگر لوازم
 و یک منزل کشتی (برای آنکه سفینه سوار از راه دریا بمجرای پادشاه
 می آمده باشد) مرحمت گردید - و افراسیاب پسر کلانش بمنصب
 دو هزار و سوار و خطاب خانی و دیگر پسر او عالی بیگ خطاب
 خانی و هزار و پانصدی ممتاز گشتند - و پس ازان باضافه هزار و
 هزار سوار و تنخواه ده ماهه نقد و معافی خوراک دراب چهار

مراد افرودخت - و پستار بتقویض صوبه دارمی مالوه اختصاص یافت *

ازانجا (که شجاعت و فراست از جبین حالش پیدا و کاردانی و ریاست از جبهه روزگارش هویدا بود) بالطاف پادشاهی مرتقی و الایاده امارت هذروستان شد - مرکوز خاطر خلد مکان آنکه اهل و عیال خود طامبیده دل نهاد توطن این مرز و بوم گردن - او بنابر وجه، در طلب قبائل و پسر سهو مین خود مختار بیگ تعلل می نمود و بلایت و لعل میگذرانید - ازین جهت از منصب برطرف شده و از دولت حضور مہجور گردیده در اوجین رحل اقامت انداخت در آخر سال پانزدهم بالتماس عمدة الملک خان جهان بہادر ناظم دکن ببحالی منصب و خدمت فایز گشته ^(۲) بسرداری فوج ہراول ہمت بخش ارباب دغا گشت - و مکررا با عساکر عادل شاہیہ و نبیرہ بہاول بیجاپوری صف آرائیہا اتفاق افتاد - در نوزدهم سال یازدهم

ربیع الآخر سنہ (۱۰۸۷) ہزار و ہشتاد و ہفت ہجری در عین ترازو بودن جنگ با غنیم جائے کہ خان مذکور بود قضا را وقت تقسیم آتش در باردت افتادہ فیل رم خوردہ راست در فوج غنیم رفت - مخالفان ہجوم آورده گرد گرفتند - و ریسمان عماري بریدند - و چون بر زمین افتاد او را با پسرش علی بیگ خان بتہ تیغ در آردند * * بیت *

* اجل راہ سر کرد و افتاد پیش *

* کشان سوی دام فنا مید خویش *

ادرا زندگی مهلت نداد - و الا کارکردگی و خدمت طلبی با پردای
و درست اندیشی جمع داشته مصدر کارهای نمایان میشد - بزرگی
(۲)

و مدگی بار میزیبید - طبع موزون هم داشت - ازوست * رباعی *

* یکچند که سیر بینوائی کردیم *

* بر درگه کبریا گدائی کردیم *

* بردیم برسم هدیه اختی ز جگر *

* تا با سگ دوست آشنائی کردیم *

و بعد فوتش افراسیاب خان از اصل و اضافه بمنصب در هزار
و پانصدی هزار و پانصد سوار و مختار بیگ (که با متعلقان پدر
در سال هیزدهم نوجین رسیده غایبانه بمنصب هفتصدی صد سوار
سر افراز شده بود) بمنصب هزار و چهل صد سوار سر بر افراختند
و اموال خان متوفی سه لک روپیه و بیست هزار اشرفی (که در
نوجین و شولا پور ضبط شده بود) بهسرانش معاف گشته حکم شد
که مطالبه پدر را جواب کنند - و پس ازان افراسیاب خان بفوجداری
دهامونی مامور شده در سال بیست و چهارم بفوجداری مراد آباد
از انتقال فیض الله خان کامیاب مراد گشت - و در همین سال مختار
بیگ بخطاب نوازش خان مورد نوازش خسروائی گشته در سال سیم
بفوجداری و قلعه داری مژدسور رایت افتخار افراشت - و در سال
سی و هفتم بحراست چکله مراد آباد مامور شد - و پس ازان

بفوجداری ماند و ازان بعد بحکومت ایلچپور متعین گردید - و در
سال چهل و هشتم بصوبه داری کشمیر درجه اعتبار پیمود *

(۲) * اعظم خان کوکه *

معروف بفدائی خان کوکه مظفر حسین نام برادر کلان خانجهان
بهادر کوکلتاش است - در عهد اعلیٰ حضرت بدوام خدمات حضور
بمزید رشادت و اعتبار ناصیه احوال افروخت - ابتدا بداروغگی
عدالت فایز شده و پستتر بمرافقت سفیر بیجاپور بایصال برخی
عطایای صاحبقران ثانی ب عادل شاه والی آنجا مامور گشت - و در
سال بیست و دوم بخدمت توزک سربرافراخت - و در سال
بیست و سیوم بخششی گری احدیان یافت - و در سال بیست و چهارم
از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار و بخششی گری
منصبداران کابل و داروغگی تریخانه آنجا مفتخر گردید - و در سال
بیست و ششم شرف اندوز حضور گشته بتفویض میر توزکی بر خود
بالید - و پس ازان داروغگی فیول خاصه و پستتر داروغگی افیال حلقه
نیز بدو مفوض شد - و در سال بیست و نهم بیافتن داروغگی
گزر برداران تحصیل مباحثات نمود - و از تغیر تربیت خان میر توزکی
باز ضمیمه کارها گردید - و از راه نوازش و خانه زان پروری باضافه
پانصدی دو صد سوار بر نواخته در آغاز سال سیم بخطاب فدائی
خان مورد عواطف خسروانه گشت - و بعد ازان (که مهم فرمانروائی

بقبضه افتاد (عالمگیری در آمد) بوسیله نسبت کوکلتاشی مشمول الطاف پادشاهانه شده هنگامی (که در تعاقب دارا شکوه باغ اعزآباد سواد دارالخلافت دہلی از فر نزل جهانبانی نصارت تازه یافت) اورا بعطای نقاره باذن آوازه فرموده بهمراهی امیرالامرا شایسته خان بکفایت مهم سلیمان شکوه (که از اکهنو بجناح استعجال طی منازل نموده اراده لحوق پددر داشت) مرخص گردید - خان مذکور پیش از امیرالامرا بجانب بوریہ شتافته آگهی یافت - که سلیمان شکوه میخواست - که باعانت برتھی سنگھ مرزبان سری نگر از گذر هردوار گذشته سرے بلاهور کشد - مشارالیه در یک شبانه روز هشتاد کروه ایلغار کرده بهردوار رسید - آن سرگردان تیه حیرانی از وصول خان جلالت آئین مجال عبور نیافته ناچار بکوهستان سری نگر در آمد فدائی خان معاودت نموده ناصیه سالی آستان خلافت گردید - و رخصت یافت که بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه تعیین شده) پیوسته ضمیمه جنود اقبال باشد - و در همین ایام (که الویه عالمگیری بعزیمت ملتان بقصبه تصور پرتو نزل افکنده بود) حسب الطلب بحضور آمده از انتقال ارادت خان صوبه دار او دهه بفوجداری آنجا و گورکھپور دستوری یافت - و بعد از جنگ شجاع و فرار او برفاقت معظم خان میر جمله مامور گردید - که ملتزم رکاب سلطان محمد بوده در تعاقب آن گریز پا بردازد - پس ازان (که سلطان محمد

در عین تکامشی و گرمی هنگام جنگ و جدال که با عم داشت از
میر اهنامی معظم خان ستوده آمده بشجاع پیوست - و بستر (نوم
ادبار و بیدر لقی از سیمای احوالش برخوردارده قرین ندامت و تذبده
بمعمر پادشاهی (جمع القهقری نمون) معظم خان حسب الحکم فدائی
خان را با فوجی بحر است و خبرداری آن شاهزاده نا صواب افدیش
زدانه حضور ساخت - و در سال چهارم از تغییر صف شکن خان
بخدومت میر آتشی خلعت سرافرازی پوشید *

چون آغاز سال ششم خطه دلیذیر کشمیر مهبط موبک عالمگیری
گشت نوم سنبیل (که قبیده ایست از قبائل افغان نیازی که آن طرف
دریای نیلاب تمکن دارند) در سواف ایلم برخی از آنها در موضع
(۲) دهکوت موسوم بمعظم نگر (که امن روی آب است) اقامت گزیده
مصدر شر و فساد میشدند - فوجداران و حکام بموجب حکم آنها را
ازین طرف بآن روی آب دریا کوچانیده بودند - درین ولا آن طایفه
(۳) بمقتضای جهالت محاکم قمرن پیموده از آب نیلاب عبور نموده
تهانه پادشاهی را متصرف شدند - خان مذکور (که با توپخانه و منصور
در کنار دریای چناب بود) بر طبق یوایغ والا باستیصال آن گروه
پرداخته عرمه آن ناحیه را از خار وجود آنها پیرایش داد - و بذدوبست
آن سرزمین نموده بخنجر خان (که بفوجداری آنجا مهین شده بود)
سپرده معارفت نمود - و در همین سال وقت مراجعت پادشاهی

(۲) نسخه [ب] ونکرت (۳) نسخه [ب] بآن روی دریا

(۲)
 از لاهور بدار الخلافه چون عرصه شکارگاه کانوادهن مضرب خیمه
 پادشاهی گشت فدائی خان بهائش مفسدان توابع پهنه جالندهر (که
 از راه ناعاقبت بینی سفر فساد برداشته بودند) معین گردیده کاربند
 حکم گشت . سال هفتم بمنصب چهارهزاری دو هزار و پانصد سوار
 سربرافراخت . و در سال دهم بغوجدارهی گورکھپور باضافه هزار و
 پانصد سوار بمنصب چهارهزاری چهار هزار سوار بلندرتبکی یافت
 و پستری صوبه دارهی اوده نیز ضمیمه گردید . و در سال سیزدهم
 بحضرت رسیده بمصاحب صوبگی لاهور اعلام سرفرازی برافراخت
 چون در منزل غریب خانه شکست غریب باحوال محمد امین خان
 صوبه دار کابل راه یافت او از لاهور پیشاور شناخته بضبط آن نواحی
 پرداخت . و پستری بیستق جمو متوجه شد . و چون در همین ایام سال
 هجدهم سواد حسن ابدال معسکر پادشاهی گردید فدائی خان از
 لشکر مهابت خان بنظم کابل درجه پیمای وچ بلند نامی گشته بافوج
 قبايل و سامان فراوان مرخص گردید . و بهراولی آغرخان بهائش
 افغانان بدسگال کوشیده براه بازارک و سه صوبه جنگ کنان از پیشاور
 بجلال آباد رسید . و ازانجا بکابل رفت . و وقت برگشتن افغانان
 زیاده از مورد ملخ فراهم آمده سد راه گردیدند . کارزاره سخت
 واقع شد . فوج هراول از توزک افتاده اکثر توپخانه و بهمن بتاراج
 رفت . نزدیک بود که چشم زخم عظیم باو هم رسد . مردانه پای

تجدد افشوده قول را محفوظ نگاه داشت - و باز آغرخان را از تهاجم
گندمک طلبیده هراول ساخت - و باز دیگر بر سر کتل چلک که دره
دشوار گذار است نبرد - معب اتفاق افتاد - سوای تیر و تفنگ
آنقدر سنگ فیل را از قلهای کوه می غلطانیدند که عرصه بر لشکر
پادشاهی تنگ گردید - بمحض تأیید ایزدی چندان تلاشهای دلیرانه
بکار رفت که آخر کار افغانان روگردان شده متفرق گشتند - فدائی
خان بهمعنائی فتح و نصرت بجلال آباد رسیده در احداث محکما
و تعیین تهاجمات پرداخت - و در دفع آن طایفه شورش انگیز از
مراقب تاخیر و قاراج و تخریب مساکن و مواطن چندانکه ممکن بود
وساعی جمیله بفعل آورد - و در پیشگاه خلافت نیکو خدمتیهای ار
مقدون تحسین و آفرین گشته بخطاب اعظم خان کوکه فرق مباحثات
بذره اعالی سود - و در سال بیستم بحضور آمده از تغیر امیرالامرا
بمنظم عمده صوبه بنگاله اختصاص یافت - و در سال بیستم و یکم
چون حکومت آن مملکت به پادشاهزاده محمد اعظم شاه مفوض گشت
صوبه بهار از تغیر وکلای شاهزاده مذکور نامزدش گردید - خان
مشار الیه رهگرایی عزیمت تعلقه بود که نهم ربیع الآخر سنه (۱۰۸۹)
هزار و هشتاد و نهم هجری باخرت سرا شتافت - هویدی خان مذکور
دافع لاهور از مکانهای عمده آن بلده است - مدتها اقامتگاه صوبه داران
آنجا بود - پسر کنانش صالح خان (که خطاب فدائی خان یافته)

اهوالش بجای خود رقم پذیرفته - دومی پسر مقدر خان داماد
 (۲)
 خانجهان بهادر بود - در سال سی و سیوم عالم گیری در فوجداری
 گوالیار برگزیده تاخته به تیر بندوق درگذشت *

• افتخار خان سلطان همین •

پسر کلاں اصالت خان میر بخشی ست - چون پدرش سال بیستم
 شاهجهانی در بلخ جهان گذران را بدرون نمود پادشاه قدر شناس نظر
 بر نیکو خدمتیهای آن بزرگ کار طلب تلاش مند پسرانش را منظور
 نظر تربیت فرموده در سال بیست و یکم سلطان همین بدادری
 قورخانه سرافزاری یافت - و در سال بیست و دوم بدادری
 از تغیر رحمت خان سر عزت برافراخت - و در سال بیست و چهارم
 بفوجداری میان دو آب سرمایه اعتبار انداخت - و در سال سی
 و یکم بانافه سوزان از اصل و اضافه بمنصب هزارگی پانصد سوار
 کاهات دولت گردید - و بهمرایه مهرازجه جسوت اکه بصلاح اندوژی
 دارا شکوه حقیقه بمقابل شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر تعیین
 شده و در مقام عالی یافت - در همان ایام آن شاهزاده نصرت نصیب
 بهمنای انبیا از درباری نروده گذشته بدان صوبه در آمد - راجه
 سد راه گشته مستعد کارزار گردید - پس ازان (که سران ناصی) راچدوت
 علف تیغ عالم گیری شدند - و مهرازجه هوش باخته راه فرار گرفت
 جمع از کمپان بموکب عالمگیری پیوسته بهیاره جان بدر بردند

سلطان حسین (که با معتبران به پیش آهنگی هراول متعین بود)
 خود را بکنار کشیده راه آگره سر نمود - و چون سرپر فرمان رانی
 هندوستان بجلوس عالم گیری تزیین پذیرفت از انجا (که جوهر
 ماهیت او خالی از فرغ آگاهی نبود) با انواع الذفات پادشاهی مفتخر
 گشته باضافه منصب و خطاب افتخار خان چهره مباهات افروخت
 و بعد از جنگ شجاع از تغیر سیف خان بخدمت آخته بیگی
 و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار امتیاز گرفت - و در
 سال ششم از تغیر فاضل خان (که بوالا پایه وزارت برآمد) بخدمت
 میر سامانی خلعت افتخار پوشید - و چون خان مذکور پی بمزاج
 پادشاهی برده بود مدتها کار را باستقلال تمام سرانجام داد *

در سال سیزدهم پادشاه رسانیدند که شاهزاده محمد معظم
 ناظم دکن از بدهمنشینی و طبیعت پرستی بغریب خوشامد گویان
 از جا رفته اراده خود رانی و خود آرائی دارد - لهذا او را متعمد
 و محرم راز دانسته رخصت دکن یافت - و اندرز تلخ و شیرین
 در خور وقت بزبان او حواله رفت - مومی الیه خود را جلد و چسبان
 رسانیده امانت برگذارد - چون پادشاهزاده را مشرب اخلاص صافی بود
 و اخبار ناراست لمعان صدق نداشت جز تسایم و رضا طایبی جوابی
 سرزد - و براءت ذمه اش بر پادشاه متحقق گشت - و غضب بلطف
 تبدیل یافت - اما درین ضمن بسعایت بدگویان قابو جو بذابر جهت
 عتاب متوجه حال افتخار خان گردید - و بعد رسیدنش به حضور

با آن همه اعزاز و اعتباری که داشت مورد برطرفی منصب و خطاب شده گرز بردار تعیین شد - که او را از دریای اُتک در گذراند - و در سال چهاردهم بعفو تقصیر و بحالی منصب و خطاب مجدداً مشمول التفات گشته بظم موبه کشمیر از تغیر سیف خان مامور گردید - و پستو از کشمیر معزول شده در آن هنگام (که شورش افغانان کابل شده بود) او باقامت پشاور رخصت یافت - و در سال نوزدهم بقوچداری بنکشات نامزد گشت - و در سال بیست و یکم بحکومت اجمیر مرخص شد و پس از آن بهمراهی شاهزاده محمد اکبر دستوری یافت - و در سال بیست و سیوم بقوچداری جونپور سرافراز گردید - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و در هجری همان جا بساط هستی در نوردید - پسرتش عبدالله و عبدالله‌ای و عبدالباقی بحضور رسیده خلع ماتمی یافتند - و در عهد خان‌منزل یکی از آنها بخطاب اصالت خان مخاطب گشته بنیابت مختار خان بامور خانسانانی می برداخت - درین عهد کمال افلاس و فلاکت سرزده بدکن آمد - قدر شغاسیدهای نواب آصف‌جاء بقریادش رسیده بدیوانی دکن منصوب گردید - و آخرها بحراست حیدرآباد متعین گشت و در آنجا پیمانه حیاتش ابریز گردید - و دیگره بخوبی معذور خان شهرت داشت - خطاب تفاخر خان یافته در عهد محمد فروخ سیو قلعه دار و هارس بیجاپور شده مدتها در آن دیوانه بسر بود

و در آن روز از آسودگی و جمعیت بر احوال پر اختلالش نکشود . همانجا زندگی بسپرد *

* آتش خان جهان بیگ *

پسر بختان بیگ روزبهانی ست . که سال اول جلوس خلد مکان در جنگ محمد شجاع جان نثار گردید . نام برده در همین هیات پدر بدرکت روشناسی پادشاه قایم بود . سال بیست و یکم بخطاب آتش خان لوای ناه وزی افراشت . و سال بیست و پنجم از تغییر سلاح خان بخدومت میرتوزکی چهارم امتیاز برافروخت . برادرانش یکی منصور خان . که چند سال بمیرآشمن دکن مأمور بود . پستتر حارس اردنگ آباد گردید . در همین یوسف خان . که در عهد خلد مکان بفرجدارگی قمرنگر عترف کرنول سرافرازی داشت . و در عصر خلد منزل بنظم سوبه حیدرآباد نامزد شد . و پاپرا مفسد را کشت . اعتقاد اینها در دکن باقی *

مجموعه از کیفیت پاپرا بزبان قلم میدهد . نام برده از اراذل اهل حیره تلنگانه بود . در عهد خلد مکان ^(۲) که رستم دل خان بنی مختار منوبه دار حیدرآباد بود) پاپرا مذکور خواهر خود را که مالدار بود کشته بدان دستمایه پادگان فراهم آورده بر کوه ملجای خود ساخت و دست رهزنی و دست اندازی بر مسافری و رعایای آنطرف دراز کرد . فرجداران و زمینداران نواح در فکر گرفتن او شدند . او باستماع

این امر نزد ونکت رام زمیندار برگزیده بولاس سرکار ایامکندل شدافته
 نوکران گردیدند - و بعد چندی در آن جا شروع بقطاع الطریق نمود
 زمیندار مزبور بعد اثبات دزدی او را مقید ساخت - چون بهر
 زمیندار مذکور کسل مند شده بود در ضمن اسرار رهائی یافته در
 موضع شاه پور عماء برگزیده تری کزده سرکار بهونگیر که جای قلب^(۳)
 واقع شده با سرور نامی مخمد پیشه دمساز گشت - و در آنجا گدازه
 ساخته علانیه بتاخت و تاراج می برداخت - (ستم دل خان قاسم خان
 جماعه دار را فوجدار برگزیده کلپاک (که به مسافت قریب از شاه پور
 واقع گشته) مقرر نموده برای دستگیر ساختن پاپرا تاکید نمود - در
 جنگ قاسم خان کشته شد - و سرور با بردل خان نامی جماعه دار
 پیادگان همراهی خود در فزون سپاه گری بسفاهت پیش آمده جنگ
 با ناک نموده کشته گردید - پاپرا چیره شده به بنای قاعه قاریکنده
 پرداخت - و تا در آنکل و بهونگیر میزدید - و ادواب بلا بر روی سنگ
 آن نواح می کشود *

خدم منزل بعد فتح بر محمد کام بخش یوسف خان در زبانی را
 موبه دار حیدرآباد ساخته برای گرفتن پاپرا تاکید بلیغ فرمود - خان
 مزبور دلار خان جماعه دار را با فوجی شایان تعیین نمود - نام برده
 در وقتی (که آن شقی بمحضره کلپاک سرگرم بود) بر سرش رسیده

(۲) نسخه [ب] بولاس سرکار ایامکندل (۳) نسخه [ب] تری کزده (۴)

در [بعضی نسخه] بهونگیر

بعد زن و خورد او را منهرزم ساخت - و در کلمپاک تهانه قایم نمود
 درین ضمن خسرو پوره پاپرا [که با جمعی کثیر از مدتی در شاه پور
 محبوس و در شکنجه انواع عذاب بود - و غیر از زن او (که هر روز
 جنس خوردنی برای او می برد) هیچ کس ماذون نبود که پیش او
 برود] بدست زن خود چند عدد سوهان طلب داشته زنجیر پای
 خویش و چند محبوس دیگر بریده (روزه) که آن شقاوت آثار برای
 شکار ماهی بیرون شاه پور رفته بود) با اتفاق دیگران بر آمده پیادهای
 نگهبان محبوس خانه و دروازه قلعه را کشته متسلط گردید - باستماع
 این خبر پاپرا مضطرب گردیده خود را نزدیک قلعه رسانید - و صدای
 توپ از بالای قلعه بلند شد - چون برادرانش بزمیذاران کلمپاک
 اشاره این معنی کرده بود بمجرد رسیدن صدای توپ دلدار خان
 با فوج (دانه گشت - پس از رسیدن متصل شاه پور آریزو ستیز غریب
 رداد - آخر پاپرا هزیمت یافته بتاریکخانه شتافت - چون این خبر
 یوسف خان رسید اول میرزا عای کار پور از خود را تعیین نمود
 و ثانیاً خود هم با فوج شایان (سیده) تا نه ماه بمحاصره تاریکخانه
 پرداخت - پس از آن جهنده قول استناد نمود - هر که از قلعه
 سر می آمد انعام می یافت - پاپرا تغییر وضع نموده از قلعه مزبور
 بدر زد - و بدست همان برادر زن گرفتار گردید - چون پیش یوسف
 خان آوردند خان مزبور بزد بزد او را جدا ساخته سراو بحضور

(۲) در [اکثر نسخه] او بدست زن خورد *

پادشاه درستان *

* بدت *

* دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر *

* کای نور چشم من بجز از کشته ندروی *

* امانت خان میرک معین الدین احمد *

خان آمرزش نشان میرک معین الدین احمد امانت خان خوانی
 راستی منش درستی آئین - دیده در حقیقت بین - فقیر مشرب
 غنی مزاج - ورشته خوی قدس امتزاج - پسندیده شیم ستوده اخلاق
 صاحب مروت بلند رفاق - سعادت سیمای عالی وطوت - صافی ضمیر
 والا فکوت - مؤسس قواعد دیانت و امانت - مشید بنیان فتوت
 و سماحت - فیکورای خیر اندیش - کم کینه و مهر بیش - ^(۲) آل
 موطن اسلاف بزرگوار آن حمیده مذات بلده هرات دار السلطنت
 خراسان دیار است - جد کلانش میر حسن نام از پدر گرامی در
 خواش میر حسین (که از اعیان آن شهر بود) کف ما انفق و تحبده
 بر سبیل تهاجر بقصبة خوانف (که آنکه است مختصر از آن مملکت
 و مردم آنجا از قدیم ایام بکیاست و طاعت شهره آفاق اود) سرے
 کشید - خواجه علاء الدین محمد (که از اکابر و روسای آن مکان بود)
 نظر بر قدم شناسائی نیاگان باستمال و داجری برداخته در خانه
 خود نگهداشت - چون بوارق مجد و شرافت از راصیه حالش امعه
 ظهور میداد صبه خود را بحباله عقدش در آردن - ناگزیر مشار الیه

(۲) در [بعضی نسخه] که دار السلطنت *

همان جا (رحمت اقامت انداخته صاحب اهل و عیال گردید - پس ازان
 (که خواجه شمس الدین محمد خوافی مشهور خلف رشید خواجه
 مذکور در ملازمت عرش آشیانی پایه افزای بزرگی و اعتبار گشت)
 میرک کمال داد میر حسن مصطور مع پسر خود میرک حسین
 نزد تغائی خود بهندستان آمده روزگار برفاه و آسودگی میگذرانید
 درین جا نیز با یک از بذات سادات همشهری خویش پیوند بیوگانی
 نمود - میرک عطاء الله ازان عقیقه متولد شد - که در یساق بلخ بخشی
 پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بود - و بمزید قرب و اعتبار امتیاز
 داشت - بنابر وجه از شاهزاده جدا شده در زمره ملازمان پادشاهی
 انسلک یافته بمذنب هفت مدی سرافراز گشته اولاً ببخشی گری
 احدیان متعیند کابل و پستردیوانی صوبه پتنه تعیین یافت - همان
 جا در آخر عهد اعلیٰ حضرت شمع حیانتش به تغدباد اجل خاموش
 گردید - اما میرک حسین در عهد جنت مکانی بمذنب سلطانی
 و التفات خاقانی چهره عزت افروخته بکاردانی و معامله فهمی
 سمت اشتها گرفت - در سال هشتم جهانگیری بهماهی شاهزاده
 سلطان خرم مخاطب بشاهجهان در مهم رانا متعین شد - چون
 اُدیپور مضرب خیام شاهی گردید و مکانهای معتبر رانا تهاه نشین
 گشت مشار الیه ببخشی گری و واقعه نویسی کوهلمیر مامور شد
 (۲)

(۲) نسخه [ب] هم - سری خویش (۳) نسخه [ب] کوهلمیر - و در

[بعضی نسخه] کوهلمیر .

و پس ازان ببخشي گري دکن سرمايه اعتبار اندوخت - و بع
از جلاوس صاحب قراني بتفويض ديوانی دکن امتياز يافت - و ازار
ومت تا امروز (که زياده برصد سال است) اين کار ارثی ايو
خانواده شده - در سال هشتم بانعام ده هزار روپيه و عطای خلعت
و اسب مهابي گشته بعنوان سفارت با ارمغانی یک لک و بيست
و پنج هزار روپيه نزد نذر محمد خان والی بلخ برفاقت پاييده بے
سفیر خان مذکور رخصت يافت - و در نامه پادشاهي القاب مومنی اليه
بفقره سيد محيم النسب و بسنديده حسب مصدر گرديد - و بعد
معادرت از توران ديار بذاير جتے معائب گرديد - چون فوت نمود
ورثه در مطالبه سرکار مشغول الذمه ماندند - خاندوران نصرت جنگ
ديرين آشنائي مومي داشته باعانت خویش برات آنها حامل کرد
خلف ارشد آن مرحوم ميرک معين الدين احمد مذکور در ريعان
شباب بود - بعد تحصيل علوم رسميه بانوکري پادشاهي فايز گشته
در سال (۱۰۵۰) هزار و پنجاهم هجري از پيش گاه خلافت
ببخشي گري و داتعه نویسی مريه اجمير چهره رشد میان همسران
برافروخت - و پس ازان اغلب که بتقريب کارے بدکن شتافت
چنانچه شيخ معروف بهکري در نسخه ذخیره الخواندين (که در
سال (۱۰۶۰) هزار و شصتم بتحریر در آورده) مرقوم ساخته - ميرک
معين الدين پسر ميرک حسين خواني (که حقيقت پدر و پدر کلان
ايشان در بزرگي و قبيله داري از آفتاب بزرگ تر است) درين حوالی

بفهم و فراست و دانش و حسن خط بهره کامل دارد - و در دیار دکن بعزت بمهرمی برد - در سال بیست و هشتم شاهجهانی بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار رفته بعد معارفت ازان مهم در همین سال مطابق سنه (۱۰۹۴) هزار و شصت و چهار هجری از پیشگاه فردوس آشیانی بخدمت دیوانی و بخشگیری و راقعه نویسی صوبه ملتان نوازش یافت - و زمان ممتد دران دیار گذرانید - وضع و شریف و مغیرد کبیر آنجا نظر بر راستی و درستگی و صلاح و تقوی (که پیرایه حالش بود) حلقه ارادت در گوش کشیده مریدانه سلوک میکردند - تا امروز میرک جیو زبان زن اهل آن دیار است - در کورهی شهر باغ و حویلی طرّح کرده - که بکونله میرک جیو شهرت دارد و در عهد عالمگیری بدیوانی صوبه کابل اختصاص گرفته بخطاب امانت خان مخاطب گردید *

هرچند نزول اسما از مبدأ فیاض بمناسبت مهمی ست و مهمی را در مطابقت اسم جهد بجا اما این جا نتوان گفت که اسم عین مهمی ست - بلکه این را از هزاران شرف و بها ست - در عالم ایجاد و تکوین هیچ صفتی بامانیت و دیانت نمیرسد - بس عزیز و کم یاب - هر جا گل کند بهار نمو برکت است - و سرمایه علو درجات کیمیای اقبال و سعادت است - و سرچشمه افزونی و زیادت - در چار بازار درزگار سودها بدلالگی دیانت برده اند - و در حدیقه زندگانی ثمرات مقصود از شجر امانت چیده *

بالجمله در سال چهاردهم عالم گیری از امل و اضافه بمنصب
 هزاره در مد سوار و از تغیر عنایت خان بدیوانی خالصه شریفه
 و عنایت درات بلور اعزاز اندوخت - و چون سال شانزدهم اسد
 خان (که پس از فوت جعفر خان بامور وزارت بر سبیل نیابت
 می پرداخت) دست از کارها کشید حسب الحکم خان مذکور
 و دیوان آن افراد دفتر خودها بدستخط و مهر خویش می رسانیدند
 از اینجا [که هم ارباب دیانت (که بے شوب ریا و غرض باشد) مصروف
 احقاق حق و بهبود دلی نعمت است] املا از لومت لایم خوف
 و ترس ندارد - در آن ایام بیگمات محل و خواجه سرایان معتبر (که
 پادشاه راه سخن داشته مغرور قرب و اعتبار بودند) بشو طمع
 خود مجوز و مکلف کارهای بے ضابطه شده مکرر سفارش بیجا
 میکردند - چون اینجا سفارش دفع نداشت و هر چه متضمن کفایت
 سرکار و رفاه خالق الله می بود بے تحریک محرک بعمل می آمد قطعا
 قبیح شان نبود - ناگزیر کمر بستیزه چست بسته چون ناخن کاوش
 آنها هیچ جا بند نشد بتقریر عبد الحکیم پیش دست پرداختن
 از اینجا (که بسبب سفارش بدوستانه دل نگران و برای استعفا بهانه جو
 می بود بهمین تقریب در سال هیزدهم در مقامات حسن ابدال
 مستعفی گردید - هر چند پادشاه فرمود (که تقریر پیش دست موجب
 استعفا نمی گردد) قبول نمود - چون نقش دیانت و کاردانی بر لوحه

خاطر پادشاهی مرتسم بود فوراً خدمت حراست دار السلطنه لاهور
(۲)
و قلعه داری آنجا تفویض یافت - و هنگام بخصت دیوانی صوبه نیز
ضمیمه گشت - هرچند از قبول کار مالی ابا آردن پادشاه فرمود که
پسر کلانش عبدالقادر سرانجام خواهد داد - درانجا هم سوای حویلی
خوافی پوره متصل چوک کلان حویلی و حمام طرح نموده که مشهور
عالم است - در سال بیست و دوم هنگامی (که هواد اجمیر مضرب
خیام پادشاهی بود) بتفویض دیوانی صوبجات دکن خلعت امتیاز
یافت - ازان بعد تا امروز این دیوانی اکثر درین دودمان مانده
چون سال بیست و پنجم خجسته بنیاد از رنگ آباد برورد موکب
پادشاهی فیض آمود گردید حویلی نظام شاه مشهور بسبز بنگله (که
بالفعل حاکم نشین آن بوده است) محل سکونتش بود - بشاهزاده
محمد اعظم شاه تعلق گرفت - خان مغفور خواست که گدھے هرسل را
که دو کوزهی شهر است خرید نموده بطریق ملتان بیودباش خود
بداراید - پادشاه حویلی ملک غنبر را که متصل شاه گنجه است تجویز
فرمود - آن مرحوم باستعارت راضی نشده از سرکار والا ابتیاع نمود
چنانچه آن هم بکونه شتهار گرفته *

اوائل سال بیست و هفتم چون نهضت پادشاهی بجانب احمد نگر
تصمیم یافت ازانجا (که پیش نهاد خاطر ممالک پیرای خلیفه زمان
تسخیر بیجاپور و حیدر آباد بود) آن حق آگاه از جنگ مسلمین

احترار لازم شمرده فرد استعفای نوکری (که سر دست داشت)
 گذرانید - پادشاه قدر شناس متفلس گشته همراه نگرفت - و بحراست
 خجسته بنیاد گذاشت - پس از چند ماه سال (۱۰۹۵) هزار
 (۲)
 و نود و پنج هجری طایر روح پر فتوحش بسیر هوای حدیقه جهان
 پرواز نمود - جذوبی شهر (که متصل آن درگاه عرفان پناه شاه نور
 حمامی واقع شده) آسود * سید بهشتی شد * تاریخ این واقعه
 یافتند - حقیقه اطلاق این حرف مرگ بر امثال این بیدار دلان (که
 بتحصیل حسنات صوری و انذار مثنویات معنوی زندگی ابد دارند)
 از مرسومات است *

* هرگز نمرده اند و نموند اهل دل *

* حرفه ست نام مرگ برین قوم ترجمان *

حقایق آگاه میان شاه نور حمامی (که درویش صاحب کمال بود)
 اکثر میفرمود - که آنچه مردم از ما می طلبند این بابای بدر دارن
 و اشاره بآن شناسا دل می نمود *

خوافی خان صاحب تاریخ لب لباب (که مرد صادق القول
 انصاف پژوه است) آورده - که دیانت دار واقعی (که ترقی خویش
 ملحوظ نداشته رفاه خالق بیش از کفایت سرکار منظورش باشد
 و در حکومت او ضرر مالی و جانی حادث نرسیده) بجز امانت
 خان کمتر شنیده و دیده شد - مکرر اعمال مطالبه دار و زمینداران

نادار در محبوس خانه قریب بهلاکت رسیده برای سرکار غیر از
مظلومه و بدنامی حامله نبود - قلیله بقدر حال بوعده و قصط بهر کسی
مقرر نموده سرداد - چنانچه در لاهور یکدفعه ازین وجوه نقصان
در لک درپیه از نوشته اخبار نویسان بعرض رسید - بر خاطر پادشاهی
گران گذشت - چون بر کیفیت حال اطلاع شد استحسان فرمودند
در دکن هم ده دوازده لک درپیه بابت بقایای سفوات بر ذمه
دعایای سقیم الحال بود - که هر سال احدیان و منصبداران تعیین شده
دام وصول نا کرده خود مبلغ موقوفانه گرفته طومار ندارد می آردند
همین قسم مبلغ خطیر از پیشکش به بومیان نادر یک قلم معاف
نمود - آنگاه روزی پادشاه تعریف دیانت او می کرد - عرض نمود
که مثل من خابین دیگرے نخواهد بود - هر سال مال دلی نعمت را
بر باقی داران معاف می نمایم - پادشاه فرمود که میدانم شما خزانة
آخرت ما را معمور میکنید - انتہی کلامه *

في الواقع در پیش گاه خلافت نقش نوکری آن بزرگوار با این
منصب تلیل (که زیاده بر در هزاری ندوده) بوضع غریب نشسته
بما امور که در دایرة مردمی نمی گنجید اگرچه همه حکم پادشاهی
بودے از خدا ترسی و مهربان دلی بعمل نمی آرد - و ازان جهت
که خلاف مرضی آقا سم استعفاى نوکری می نمود - پادشاه حق آگاه
نظر بر بے غرضی و راست مزاجی او بتغافل میگذرانید *

از مخلص خان بخشی نقل کنند که میگفت امانت خان
 طوفه جا در مزاج خلد مکان داشت - در آن هنگام (که بلده اورنگ آباد
 بقدم پادشاهی زینت پذیرفت) شاهزاده معزالدين عرضي نمود که
 کار خانجات ما بسبب قلمت مکان بیرون شهر افتاده درین برشکال
 بوسیده می شود - حویله های سنجری بیگ متوفی که حمایمش مشهور
 آن شهر است (که بتازگی داخل نزای شده و هنوز ورثه اش برنیامده)
 برای نگهداشت اسباب مطلوب - پادشاه بنا بر تعلقه بآن مرحوم
 پراکنی فرمود - دشنیده انگاشت - باز عرضی شاهزاده از نظر گذشت
 بمحمد علی خان خانسان (که در قرب و اعتبار سهیم و شریک
 فداشت) حکم شد - که بامانت خان سزایی نموده آن مکان را بکسان
 شاهزاده حواله نماید - آن حق پرست باین هم اعتنا نمود - تا آنکه
 روزی در سواری (که هر دو در جلو بودند) محمد علی خان عرض
 کرد که برای حویله مرشد زاده هر چند سزایی نموده بجائے نرسید
 پادشاه متوجه امانت خان شدند - خان مذکور بے محابا عرض کرد
 که هرگاه درین برق و باران بشاه زاده جا بهم نمی رسد مردم سنجری
 بیگ را کجا سرو سایه پیدا می شود - من برخود می ترسم که کل
 و کوری چند دارم - فردا این روز بر آنها ست - معا فرد استعفا می
 نوکری گذرانید - که این کار بدیگری مقرر شود - پادشاه سر فرود برده
 هیچ نگفت *

در اوضاع معیشت ضوابط اغذیا بکار نمی برد - و به تکلفات
 و نیاداران اصلاً آشنا نبود - و تحلی بفضل و کمالات رسمیه نیز داشت
 ترجمه شریعت الاسلام (که نسخه ایست جامع در آداب شریعت)
 از مولفات او ست - و در خط شکسته و نستعلیق صاحب تعلیم
 و تصرف است - هفت پسر و هشت دختر داشت - از همه اعقاب
 کثیر مانده - الا وزارت خان متخلص بگرامی (که پسر دوم اوست)
 بحکامات شگرف سرآمد اوان بود - طبع موزون داشت - صاحب
 دیوان است - این شعر از مشهور *

* تا قافله سالار چذون فال سغرزد *

* دیوانه ما دامن محبرا بکمرزد *

یک پسر داشت موسوم بمیرک معین خان - پیش ازین چذد
 و دیعت حیات سپرد - از فرزند نماند - احوال دیگر اخلاف آن
 غفران پناه مثل میر عبد القادر دیانت خان و میر حسین امانت
 خان ثانی و کاظم خان جد بیواسطه محرز این اوراق جداگانه بر
 صفحه بیان ثبت گردیده - از حسن نیت آن بزرگوار است که درین
 انقلاب آباد روزگار (که بیک بعثت و کشاد مؤه چه خاندانهای عظیم الشان
 گرفتار دلت و خواری نگشته - و تا چشم زدن آنکه سر بفاک میسود
 بخاک راه یکسان گردیده) فرزندان او بچهار واسطه تا حالت تحریر
 (که (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نه هجری ست) بعزت

و ابرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بے تفرئه حادثه روزگار (که کمتر بدیگران مشاهده میشود) دارند *

* ایرج خان *

خلف رشید قزلباش خان افشار است . در حیات پدر برشادت و کارطلبی نامی برآورده . مصدر بهادری و پودای گردید . و در خدمت داروغگی توپخانه دکن بکاردانی و بیغرضی شهرت تمام گرفت . چون پدرش در سال بیست و دوم شاهجهانی در قلعه داروغی احمدنگر در گذشت از او را از امل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خطاب خانی و محافظت قلعه مذکور سرافراز ساختند از همت فطری و کرم ذاتی مردم پدر را نگذاشت که متفرق شوند همه را از سپاه و شاگرد پیشه نگهداشت . و جویای نام گشت . و از سعادت مژدی و نیک اندیشی قرض پدر را بر ذمه خود گرفته پسرورش خویش و تبار همت مصروف نمود . در سال بیست و چهارم باضافه پانصدی بر نواخته از انتقال قزاق خان بتهانه داروغی پاتهری مضاف صوبه دکن نوازش یافت . و پستتر بحضور (سیده در سال بیست و پنجم بخدمت میرتوزکی چهره افتخار برافروخت . و چون پادشاهزاده دارا شکوه بالشکرگران بیساق فغدهار مامور شد بخشیکری بخان مزبور تفویض یافته بعطای عام تارک مباحات افراخت و پس از معاودت ازان مهم بفوجداری جمو و کانگره و انعام پنجاه و هفت محل از کوهستان مزبور سرپناه گردید . و در سال سیم

(۲)

چون شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بمالش علی عادل شاه و تاخت و تاراج ملک او مامور شد خان مزبور نیز به همراهی میر جملة (که با لشکر جرار حضور کمکی شاهزاده قرار پذیرفته) رخصت یافت - و شاهزاده بعد از کشایش قلعه بیدر او را با اتفاق

(۳)

نصرت خان و کارطلب خان بسمت احمدنگر (که مردم سیوا و مذاجی بهونسله سر بشویش برداشته بودند) کسبل نمود - بذابر حدوث عارضه بمزاج اعلیٰ حضرت دارا شکوه از کمین جوئی و قابو طلبی (که همیشه در شکست برادران میکوشید) مهم بانجام نارسانیده امرای کمکی را بسزاولی شدید طلب حضور نمود - ایرج خان (که با داراشکوه ربط تمام داشت - و خود را داراشکوهی میگرفت) با اتفاق معتقد خان پسرکلان نجابت خان نقاره زنان راه همدوستان گرفت - گویند شاهزاده بوزیر خان نایب برهان پور نوشته بود که باستمالت هر دو پرداخته نگاهدارد - و الا فریب و غدری بکار برده آنها را دستگیر نماید - چون بظاهر باد مزبور پیوستند خان مذکور بتقریب ضیافت استدعای تدرم نمود - میخواستند که طریق اجابت پیمایند - آگهی شد که زیر کاسه نیم کاسه هست - همان وقت کوچ کرده براه افتادند - و از دریای نبرده بدست قاصدان شاهزاده ایرج خان این بیت نوشته داد

ظاهرا بوزیر خان فرستاده باشد *

* بیت *

(۲) نسخه [ب] بمالش عادل شاه (۳) نسخه [ج] نصیر خان و در [بعضی

* مدد شکر که از فربده پایاب گذشتیم *

* مدگوز و نود ریش که از آب گذشتیم *

و چون بحضور رسید بفوجداری یکی از محلات شرقیه دستوری یافت
و در ایام جنگ باشارا دارا شکوه جمعیت زیاده نگاه داشته درانه
مستقر الخلافه شده بود - نتوانست خود را بروقت رسانید - و پس
از آن (که کوس کامیابی عالمگیری بلند آرازه شد - و داراشکوه بی سپر
دشمن فرار گردید) خان مذکور نامیه خجالت بر زمین ضراعت
گذاشته باستشفاع عمده الملک جعفر خان بغفورائیم مشمول مرحام
خمرودانه گشت - و در همان ایام خان مشارالیه بصوبه داری مالوه
رخصت یافت - ایرج خان نیز در سلک کمکیان آنصوبه انملاک گرفت
(۲)
و در آغاز سال سیوم بفوجداری بهیلسه مضاف صوبه مسطور سرمایه
عزت اندوخت - پس از آن بفوجداری ایلچپور اختصاص گرفت
(۳)
و چون سال نهم دلیر خان بتحصیل پیشکش چاندا و دیوگده تعیین
یافت خان مذکور نیز بمرافقت او مامور شد - و بتقدیم نیکوخدمتی
در آن مهم مورد عنایت پادشاهی گشته از اصل و اضافه بمنصب درهزار
و پانصدی در هزار سوار چهره درآمدت افروخت - پس از آن مدتی
بتعیذاتی دکن گذرانیده در سال نوزدهم بار دیگر بفوجداری ایلچپور
از تغیر خانزمان متعین گشت - و در سال بیستم و چهارم بنظم صوبه

(۲) نسخه [۱] بهسله - و نسخه [ب] بهسله (۳) نسخه [ج] چاندا

برهان پور فرق اعتبار بلند نمود - و بعد ازان بصاحب مونگی
 برار سرمایه اعزاز اندوخت - بیست و سیوم رمضان آغاز سال
 بیست و نهم سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و ششم هجری بمطایعات
 در نوردید - و در باغ خودش (که پیوسته بدیوار قصبه ایلاچپور است)
 مدفون گشت - متصل آن سرائی و پورۃ احداث نموده - و مقابل قصبه
 گذار رود خانه (که از میان می گذرد) طرح سکونت ریخته - تا حال
 واماندعایش همان جا اقامت دارند - مشارالیه بسیار خوش وضع
 و صاحب سلوک بود - و طعام خوب بوفور داشت - و چون اسباب
 و دستگاہی زیاده بر امارت او بود همواره پیریشان و قرضدار می بود
 ابتدا صبیۃ صادق خان میر بخشی در خانه داشت - و بدان سبب
 گردن اعتبار بیش از دیگران بر می افراشت - ازان عقیقه اولاد نشده
 در گذشت - خان مزبور را سه پسر بود - هیچ کدام ترقی نکرد - میر مومن
 خویش او از همه رشیدتر بود - چندی بذیابست حسن علی خان بهادر
 عالم گیر شاهی بصوبه دارعی ایلاچپور می پرداخت - کلان تر پسران او
 میرزا عبدالرضا چون متکفل محاسبه ذمه پدر شد سرا و پورۃ را
 بلا شرکت قابض گشت - لا ولد بود - زوجه اش مشهور بهو بیگم
 مامای صالحه - تا وصال اوقات خود را بشایستگی بسر برده - وجه
 معاش همان محصول پورۃ بود - دیگرے میرزا مانوچهر که در جوانی
 در گذشت - ازو پسرے ماند ارباش وضع - بهو بیگم مذکوره دخترے

از برادر خویش بفرزندی گرفته بازدرج او در آورد - پیش ازین هفت سال کما بیش چون آن مالعه رخت هستی ته کرد همه چیز بطریق ارث باو بازگردید - و بعد دو سال او هم راه عدم پیمود و پسرانش متصرف اند - سیومین میرزا محمد سعید بیشتر در ملازم پیشگی گذرانیده راه و رسم داشت - بشعر و سخن آشنا و از همه جا با خبر بود - ازوست *

* نقشه که بر زر است ندانید سوسری *

* این گرد نامه ایست که حاضر کند پری *

خطاب پدر یافته چندی تحصیلدار چاندا بود - آخرها پریشان شد و هیچ جا ناخوش بند نگردید - سرزده بصمت کرناک شتافت چندی همراه عبدالقادر خان پسر عبدالغنی خان میانه در بالاگاه کرناک گذرانید - پستر بپایان گهاگ رفته درانجا پیمانه همتیش پر شد - اولاد نداشته - درین پیرانه سالی هم خالی از حسن مورت نبود - با راقم محبتی داشت - غفرالله له *

(۲)

* اشرف خان مهر محمد اشرف *

پسر کلان اسلام خان مشهیدی ست - بجامعیت کمالات نفسانیه موصوف - و باهتوای فضائل انسانیه معروف - هنگامی (که پدر عالمی قدرش ناظم دکن بود) او از جانب والد بحر است بلده برهانپور می پروراخت - در آن خان مغفرت نشان و دیعت حیات سپرد

مشار الیه باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 پانصد سوار مورد مرحمت پادشاهی گردید - و در سال بیست
 و ششم بداروغگی داغ سرافرازی یافت - و چون سال بیست و هفتم
 شاهزاده دارا شکوه با عساکر موفوره بیساق قندهار دستوری یافت
 میر مذکور باضافه پانصدی و خدمت دیوانی آن فوج سر برافراخته
 بخطاب اعتماد خانی چهره ناموری برافروخت - و پس ازان بداروغگی
 کتّاب خانۀ سرکار والا بدیرایۀ اعزاز یافت - و در انجام سال سی و یکم
 (که زمان قریب الاختتام فرمان روائی اعلیٰ حضرت است) بخدمت
 دیوانی و بخشی گری فوج سلیمان شکوه (که باتالیقی میرزا راجه
 جیسنگه بر سر شجاع غفلت آئین تعیین شده بود) امتیاز یافت
 و پس از جنگ سموگده و هزیمت دارا شکوه چون الویۀ ظفر طراز
 عالمگیری بجهان ستانی ارتفاع آسمانی گرفت خان مذکور از مرافقت
 سلیمان شکوه تخلف ورزیده از اسلام آباد متھرا بعز بمطابوس رسیده
 کامیاب افزایش منصب گردید - و در همین ایام چون موکب پادشاهی
 بعزم تعاقب دارا شکوه از دریای ستلم عبیره نمود خان مشار الیه
 بصوبہ ازمی کشمیر از تغیر لشکر خان دستوری یافت - و در سال چهارم
 بمذاسبت اسم بخطاب اشرف خانی بامذ نامی گرفت - و در سال
 دهم از تغیر رضوی خان بخاری بخدمت دیوانی سرکار بیگم صاحبہ
 خلعت سرفرازی پوشید - و در سال سیزدهم بمنصب سه هزاری

(۲) نسخہ [ج] بوجوداری کشمیر •

و خدمت خانسامانی والا مرتبه گردید - مدتی بدان کار پرداخت
 در سال بیست و یکم بواقع خوانی مامور شد - و چون سال بیست
 و چهارم همت خان میربخشی در گذشت اشرف خان معذن آزادی
 بخشیمگری اول گردیده بدست فهمی و ملایمت کارها بتقدیم رسانید
 و نهم ذی القعدة سال سیم سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجری
 (که پنجم روز از فتح بیجاپور گذشته بود) شمع زندگی آن شرافت نشان
 خاموش گشت - بصلاح و عبادت و پرهیزگاری و تفاوت آراستگی
 داشت - و از بسکه ذایقه اش چاشنی کبر نعمت تصوف بود
 مشغولی مولانا را انتخاب نموده بمطافه آن التذان رافر می برد
 رتبه خطوط نسخ و شکسته و تعلیق و نستعلیق را بدرجه کمال رسانید
 اما غرور اکابر از شکسته نویسی او سر مشق درست قلمی می گرفتند
 پسر نداشت *

• آفر خان پیر محمد نام •

از امرای عهد خاند ملکان است - نسب این قوم باغر نام (که از
 اولاد یافت بن لوح علیه السلام بود) مذهبی می شود - لهذا بدین
 لفظ ملقب گشته اند - اکثر این مردم بجوهر جرات و جلالت موصوف
 در هر جا عام جانفشانی برافراشته نامی بجز گردانی برآورده اند
 وقت سلطنت فردوس آشنایی حسین دلی نامی (که ازین قریب با قریب
 خود بنوکری پادشاهی امتیاز یافت) بمنصب هزار و پانصدی

مشقصد سوار و خطاب خانی رسیده سال بیست و پنجم فوت نمود
 نام برده سال اول جلوس عالمگیری بصرداری قبیله^(۲) قرار گرفته همراه
 شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب محمد شجاع جانب
 بنگاه تعیین گردید - و در معارک آنجا داد دلیری و دلادری داده
 ترددات شایسته بظهور رسانید - گویند (رزے لشکر پادشاهی را عبور
 از آب گذر بایسته کرد - و آن طرف آب مذکور مردم محمد شجاع
 با سامان حرب فراهم شده مستعد ممانعت بودند - نام برده (که
 بقرا دلیری لشکر پادشاهی مامور بود - و پیش پیش دایر خان هرازل
 میرفت) اسپ را بآب زده همین که بالای آن گذار برآمده چپقلش
 عظیم (داد فیل مستی (که پیش روی فوج خصم بود) آمده ادرا
 با اسپ بخرطوم برداشته دور انداخت - نام برده در همان گرمی
 ضرب شمشیر کار فیلدان را ساخته بجای او نشست - (درین ضمن دلیر
 خان این ماجرا بچشم خود دیده از عقب رسید - و تحسین گویان
 برگرد دی گردید - نام برده گفت غیل برای آن خداوند گرفته ام
 بمن اسپ از اسبان کوتل مرحمت شود - دایر خان گفت فیل هم
 بشما مبارک - و در اسپ خوب جهت دی فرستاد *

بالجمله مومی الیه سال سیوم بخطاب خانی سربرافراخته همراه
 خانخانان بمهم آشام شتافت - و کارهای دست بسته بتقدیم رسانید
 با آنکه خانخانان از تردهای او راضی بود اما چون منلان او شیوا

تعدی بر اهل دیهات بکار برده خالی در نمق می افکندند و ممانعت
پیش نمی رفت فی الجمله در حق او تغافل داشت - ازین جهت
خان مزبور از زده گشته سال پنجم خواه نخواه دستک راه از خانخانان
گرفته روانه حضور گردید - اگرچه خانخانان این ماجرا بمصر خود محمد
امین خان که ممبر بخشی بود نوشت و او بعرض پادشاه رسانید و اذن
آخر خان چند روز از ملازمت و مجرا معذوع و بتعذر منصب معاتب
ماند اما باز بیهالی منصب مورد نوازش گشته در کمیدان صوبه کابل
انتظام پذیرفت - و دران صوبه بتأمین افغانه حیدر که فساد پیشگان
مقرری اند) گام سعی فراج تر زده دقیقه از زد و کشت و تخریب امکن
و مساکن آنها فرزند داشت - سال سیزدهم طلب حضور گردیده بیساق
دکن (که سیوا بهونسله سرآمد برداشته بود) نامزد کشت - درانجا
نیز جوهر مردانگی بر روی روز افکند - مکرر بر سر افواج مرهنه
تاخته هزیمت داد - پسترسب الحکم به پیشگاه سلطنت شتافته
سال هفدهم باز بمهم افغانه کابل مرخص گردید - و این مرتبه نیز
به بدوری شجاعت چنانچه باید بتادیب آنها پرداخت - سال هجدهم
بتهمانه داری جگدنک قامت قیامت آراست - سال بیست و چهارم
براه داری کابل و عطای تقاره کوس امتیاز بر نواخت - و سالها
در دارالملك بکارهای پادشاهی سرگرم ماند - سال سی و پنجم (که
پادشاه او را بدکن طلبداشته) پس از وصول بنواج اکبر آباد مردم جات
(که دران ایام شیوا سرکشی و قطاع الطریق داشتند) بر سر قافله

ریخته چند اراکه عقب مانده را تاراج نموده مردم را باسیری گرفتند - نام برده بدریافت این خبر برگذهی آنها تاخته گرفتها را از چنگل آنها رها ساخت - و متهورانه بمحاصره گذهی دیگر پرداخت درین ضمن گولی بندوق بار (رسیده مطابق سنه ۱۱۰۲) یک هزار و یکصد و دو هجری بدار آخرت پیوست - پسرش آغر خان ثانی سم - که رفته رفته بخطاب پدر سر بلند گشته - در عهد فردوس آرامگاه هم زنده بود - نامی به بلند رتبهگی بر آورده بوئت موعود در گذشت *

• ارسلان خان •

پسر آلودردی خان اول است - ارسلان قلی نام داشت - سال پنجم جاس خلد مکان از تغیر خواجه صادق بدخشی بفوجداری بنارس سرفرازی یافته سال هفتم از تغیر ضیاءالدین خان بفوجداری سیوستان موبه تته و از اصل و اضافه بمنصب هزاره نهصد سوار ازان جمه هفتصد سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب ارسلان خان نامور گشت و سال دهم بفوجداری سلطان پور باهری ^(۴) نازد شده منصب در هزاره هشتصد سوار در اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال چهارم باضافه پانصدی درجه تصاعد پیمود - تتمه احوال او مسموع نشد *

• امیر خان • میو میوان •

پسر خلیل الله خان یزدی سم - والده مکرمه او حمیده بانو

بیگم مبدیہ صیف خان و مبدیہ زادہ یمین الدولہ آصف خان اسم
 در سال بیست و نهم شاهجهانی باضافہ پانصدی مد سوار بمذنب
 هزار و پانصدی پانصد سوار چہرہ امتیاز ہر افروختہ بخدمت
 میرتوزکی سرفرازی یافت . و در سال سی و یکم چون خلیل اللہ
 خان بصوبہ داری دہلی اختصاص گرفتہ ادرہ بخطاب میرخان
 ہونواختہ بہمراہی خان مذکور تعین نمودند . و در عہد خالد مکان
 بعد فوت پدر باضافہ مذنب فائز گشتہ بفوجدارمی کوشستان جمو
 پایہ اعتبار ہر افراخت . و در سال دہم بہمراہی محمد امین خان
 میربخشی بماش فہ طغیہ یوسف زئی مامور گشتہ سردار ادرہ
 (۲) او موافق حوائی آن (غارت نمودہ در فضای کویہ کرہ مار در آمدہ
 چاند قریب دیگر را آتش زدہ بخاک برابر ساخت . و با مواشی بسیار
 باشکر معاودت نمود . و در سال دوازدهم از تغیر حسن علی خان
 داروغگی مذنبداران جلو جہت اعزاز افروخت . و در ہمین سال
 ز انتقال آہ وردی خان عالم گیر شاہی بصوبہ داری آداباد قامت
 باہات ہر آراسانہ از امل و اضافہ بمذنب چہار ہزاری سہ ہزار سوار
 و امید بلند پایہ گشت . و در سال چہاردهم از خدمت معزل شدہ
 بادت ملازمت انداخت . و بذکر جہت روزت چند بساب مذنب
 اقب گردید . و در ہمین سال بدعالی مورد انظار عاطفت گشت

و چون در سال هفدهم از پیشگاه خلافت و جهانبانی فوجدارى
ایرج بار نامزد گردید بعلمت ابا و امتناع ازان کار از منصب برطرف
شده گوشه انزوا برگزید - و در سال هیزدهم بتازگی مشمول عواطف
خسروانه گشته بخطاب امیر خان و اضافه منصب درجه پیمای
علم و مرتبت شد - و بایالت موبه بهار رخصت یافت - و درانجا
بمالش عالم و اسمعیل و دیگر افغانان شاهجهان پور و کانت کواه
مساعی موفور بظهور آورده آنها را (که بعد از استیلاى افواج پادشاهی
بهناه قلعه درآمده بودند) دستگیر نمود - و در سال نوزدهم بتقبیل
آستان سلطنت افتخار اندوخته در رکاب شاه عالم بهادر بیساق
کابل مرخص شد *

(۲)

از دیر این مرز و بوم بسکونت گزینی گروهها گروه افغان بلغاک خانه
شورش و فساد گردیده - خصوص در عهد عرش آشیانی - که هر جوقه
بخود سری و قلعه گری کردن افراخته و از عصیان منشی باهم یکنائی
گزیده غبار طغیان برانگیختند - عساکر پادشاهی بقصد استیصال
آن مفتنان بد سرشت مدتها آن زمین را پی سپر سم ستوران داشت
چون بقتل و غارت از اندازه افزون خرابی تمام بآن جمع نافرجام
راه یافت هرچند بمیارسه بزرایای ناکامی و پیغولهای گمنامی
در ساختند لیکن هنوز اطفای ناپره بغی و فساد آن اشرار بالکلیه
دافع نشده همواره مهم کهنه لنگ درمیان بوده به نیروی شمشیر زنی

سعید خان بهادر ظفر جنگ اکثر خار بن شورش این طایفه بد سرشت
(۲)

کنده گردید - و پس از آن بتوالی مرور و عبور موکب فردوس آشنایی
بدارالملک کابل و آمد و شد افواج گران پادشاهی (که بتسخیر بلخ
و بدخشان و جهت مهم تندرهار ازین راه تعیین یافته) بیشتر ازینها
تُرک شورش انگیزی نموده پای ادب در دامن اطاعت پیچیدند
و بسیاری از خود سران (که در مرز و بوم خود بصورت گردن بریده
باج گذاری نمی دادند) از حد خویش قدم فراق گذاشتند - بالجمعه
مهمات آن ولایت نظم و نسق شایسته گرفته صورت امنی بظاهر بدید
آمد - و پس از آنکه نوبت فرمان زدائی بخاندان مکان رسید بذابر
سیستی و فراغت دوستی مویه داران آن جسارت اندیشان آیه رای
هوای فساد در دماغ پندار افکنده لَوای خلاف و عصیان برافراشتند
و چون زنجیر خانه دفعه برشوریده مثل مور و مار بر جوشیدند
و مانند خیل زاغ و زغن فضای آن ناحیه را در گرفتند - چه فوجهای
پادشاهی دستخوش تاراج آن نکوهیده کاران گردیدند - و امرای عمده
در مقابل آنها غیر از خود را بغارت دادن و کشته شدن طرف
نمیستند - آخر الامر ریاست پادشاهی بحسن ابدال برافراخته شد
تدابیر بسیار بکار رفت - قلع ریشه فساد آنها نگردید - و بعد
معاودت بلاهور شاهزاده محمد معظم بخطاب شاه عالم بهادر
مدتاز یافته تعیین آن مهم گشت - و پادشاه زاده بتقریر درست

و رای مائب خود یا از غیب دانی (که اهل دول اکثر ملهم می باشند)

(۲)

بغد و بست آن مملکت برهم خورده منحصر بصوبه داری امیر خان

(۳)

دانسته تجویز آن کار بحضور بر نگاشت - خان مذکور در سال بیستم

سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری چهارم شهر محرم از تغیر

اعظم خان کوکه بنظم آن صوبه رایت ناموری برافراخت - و ابتدا

بهراداری آغر خان بمالش افغانان حوالی پشار از قرار واقع پرداخته

خوچه بمسکردگی خان مذکور برافغانان کھیل نمود - و آغر خان

دران نواحی افغانان کشی زیاده نموده با ایل خان (که بشاه شهرت

دافته دران کوهستان سکه بنامش میزدند) کار بمشت و گریبان

رسانید - و از جسارت و پردگی درین حالت (که مردمش راه هزیمت

سپرده بودند) قدم ثبات افشرد - نزدیک بود که از پای درآید - برخی

هوا خواهان از جان نذاریها نموده غذایش گرفته ازان مهلکه برآوردند

و امیر خان پس از ضرب دست نمایان بتدریج چنان بتالیف

و استمالت آن بیگانگان شهرستان آدمیت پرداخت که سران آن طایفه

از وحشت و رمیدگی برآمده بے وسواس پیش او آمد و شد

میکردند - و حساب بر میداشتند - و در حکومت بیست و در ساله

هرگز چشم زخمی باز نرسید - و هیچ زبونی و بد عملی نکشید

در سال چهل و دوم بیست و هفتم شوال سنه (۱۱۰۹) یک هزار

و یکصد و نه هجری جهان گذران را وداع نمود - در مذهب امامیه

متعصب بود . و زرهایی بسیار بفضلا و صالحای ولایت ایوان میفرستاد
 بدارالخلافه در مقبره پدرش مدفون گردید . ^(۱) اسیر بود تمام دانش
 خرد آئین - مدبران روزگار و متدبران آموزگار نسخه تدبیرات کلیه
 و جزویه اگر از حاشیه ضمیرش بردارند سزااست - فکر حکمت آمیزش
 سوء المزاج فساد را از طبیعت مالمی برآورد - و سیاه نبض شناس
 زمانه او رگ خواب فتنه گرفت - کارهای دست بسته اش دست
 ستامگران بر پشت عجز بر بست - و کوششهای پای بر جای او
 هرزه گردان کوی ^(۲) رهزی را از پا نشانند - بنیاد چور برافکند - بال و پر
 از ستم برکند - بلند اقبال والا دولتی ^(۳) - که هرچه ریاض اندیشد اش نهال
 قدیر کاشت بثمرات تقدیر باز در گردید - بر لوحه ارادت او جز نقش
 مراد نداشت - و بر صفحه امیدش غیر معنی مقصود صورت نیست
 — ^(۴) سرگروههای افغان را (که سر خود سری یکسر و گردن از فاک برآورد
 می افراشتند) چنان بویقه استمالت کشید که بایای آرزومند گشتند
 و آن وحشی نژادان رمیده آشنائی را چنان مید اخلاص و دوستی
 نمود که خود را بقتراک اطاعت رسانند - از نیرنگ پردازیهای
 درست اندیشی او سران آن قوم باهم بساط منازعت گسترده در پی
 یکدیگر افتادند . غریب تر آنکه هر یک باصلاح کار خود بصوابدید او

توسل می جست *

(۲) در [بعض نسخه] بال پرواز ستم (۳) نسخه [ج] بلند اقبال

والا دولتی (۴) نسخه [پ] سرگروههای *

گویند نویسنده کم طایفه از طوائف افغانان مآند که گرد ایمل خان
 قراهم نیامد - هر که دران کوهستان بود آنوقت چند روزه برداشته حاضر
 شد - حشر و انبوهی مجتمع گردید - که تلافی و تدارک آن بغوج
 موبه دار کابل ممکن نبود - امیر خان مضطرب گشته از عبدالله خان
 خویشگی (که از مشاهیر منصبداران و اعیان کمکیان بود - و بفراسنت
 و کیاست معروف) مکاتب مرزیه بسردار هر طایفه نویسانید - که ما
 مدتها منتظر اطیغه غیبی بودیم - که سلطنت بافغانان منتقل شود
 احمد الله که امید دیرین برآمد - لیکن از اوضاع این شخص (که
 پیداشاهی برداشته اند) مطلع نیستم - اگر قابل سلطنت باشد
 بغویسند - ما هم خود را برسانیم - که اختیار نوکری مغل ناچار است
 آنها در جواب تعریف ایمل خان نوشته ترغیب آمدن نمودند - عبدالله
 خان باز نوشت که این اوصاف مسلم - اما عمده در ریاست عدالت
 و رعایت سویت است در جانب و اجانب - بغایر امتحان باو
 تکلیف نمایند که آنچه ملک بتصرف آمده بمیان قوم تقسیم نماید
 اگر حیف و میل دارد ظاهر خواهد شد - سران طوائف برزای او
 عمل نموده باو پیغام کردند - او ایستادگی کرد - که ملک قلیل بمردم
 کثیر چگونه بخش شود - بمجرد این حرف دو (وئی و اختلاف
 پدید آمد - بسیاری از جهل و عوام برخاسته رفتند - ناگزیر
 شروع بتقسیم نمود - چون البته مرءات شیعه خود و آنها (که
 قریب تر بودند) واجب دید دگر باره گرد نزاع و غبار تذازع برخاست

هر یک از سران و سرداران راه موطن خود گرفته بعد از آنکه خان مأمورین آنها
 نوشتند - زوجه محترمه اش مشهور بصاحبجی دختر نیک اختر
 علی مردان خان امیرالامرا عجب کدبانوی عاقله و ضابطه کار شغاس
 بود - بیشتر در مقدمات ملکی و مالی شریک و سهیم میشد
 و به نیک اندیشی و معامله فهمی کارهای عمده متمشی می نمود *
 گویند شبی از سوانح کابل فوت امیر خان گوش زد خلد مکان
 گردید - همان وقت ارشد خان را (که مدتی دیوان کابل بود - در آن
 ایام بدیوانی خالصه اختصاص داشت) طلب داشته باضطراب
 فرمود - که سخت امری دریدان - که امیرخان در گذشته - و ملکی (که
 مہیای هزار شور افزایی و فتنه انگیزی ست) خالی مانده - تا رسیدن
 سردار دیگر مبدا فسادے سرکشد - خان مزبور بجزأت عرض کرد
 که امیر خان زنده است - که میگوید مرده - پادشاه حواله بسوانح
 داد - گفت مسلم - لیکن ضبط و ربط و رتق و فتق آن ملک را بسته
 بصاحبجی ست - تا از هست احتمال تخالل ندارد - خلد مکان
 همان وقت بآن مدبره کاروان نوشت - که تا رسیدن شاهزاده شاه عالم
 بهادر بخبرداري پردازد *

گویند چون برآمد و درآمد از آن کوهستان پر شر و شور
 صوبه داران را خالی از دشواری نیست لشکر سردارے مرده چگونه
 بمسلاحت برمی آید - صاحبجی فوت امیر خان را چنان مخفی کرد

که اصلاً صدائے و ندائے بلند نشد - و شخصی را مشابه بامیر خان ساخته در پالکی آئینه دار نشاند - طی منازل می نمود - و سپاه هر روز میدید - و مجرا میگرفت - بعد از آنکه از کوهستان بر آمد بتعزیم پرداخت *

گویند تا رسیدن بهادر شاه (که مدتی ممتد کشید) صاحبجی زیاده بند و بست آن ولایت نمود - چون اکثر قبائل سران افغانه بتعزیم امیر خان آمده بودند همه را باعزاز نزد خود نگاهداشته بافغانان پیغام کرد - که آنچه مرسوم شماست بگیریید - و دست فتنه انگیزی و دهنی کوتاه ساخته پا از اندازه فراتر نهدید - و الا این گوی و میدان - اگر من غالب آمدم تا قیام قیامت نامی بر صفحه درزگار خواهد ماند - آنها از سر انصاف بتجدید عهد و پیمان پرداخته اصلاً سر از اطاعت او نه پیچیدند *

از برخی ثقات شنیده شد که این بانوی عصمت آئین در ایام جوانی در زنت چو دول سوار از کوچه میگذشت - فیل خاصه پادشاهی (که در تمام فیلان سر حلقه بود) در عین شورش مستی از در بر پیدا شد - هر چند ارباب اهتمام خواستند که آنرا برگردانند فیلبان (که این قوم خالی از شرات نمی باشند - و غرور خاصگی پادشاهی سرباری بود) هرگز ممنوع نگردید - و بے محابا فیل را زد - هر چند ازین طرف دست به تیرهای ترکش بردند فیل خرطوم خود را بر چو دول انداخته خواست که در پیچیده بمالد - که از آن چو دول را

بر زمین انداخته بدر زدند - آن شیر زن بدوکان صرافه (که مددانی
چودولش بود) بر جسته بحجره آن خزیده دروازه بر بست - امیرخان
دو روزه چند از غیرت هندوستان زائی بتهاجر و ناخوشی پرداخت
اعلمی حضرت بمواجهه فرمودند - که او کار مردانه کرد - و ستر خود
و ناموس تو نگاهداشت - اگر فیل بخراطوم پیچیده بعالمه می نمود
کدام آبرو می ماند *

بالجمعه امیرخان را از صاحبجی فرزند نشد - و چون او
برخان مزبور سخت غالب بود در کمال اخفا مدخولها نگاهداشته
اولان بسیار بهم رسانید - و آخر الامر بر صاحبجی هم ظاهرگشته
بنظر التفات و تربیت برنواخت - و پس از آنکه در سال بعد فوت
امیرخان در بند و بست کابل گذرانیده ببرهان پور رسید چون
از پیشگاه خلافت برخصمت بیت الله مجاز شده بود پسران را روانه
حضور نموده خود به بندر سورت شتافت - پسر بنابر تقاضای مال
امیرخان حکم رفت - که صاحبجی نیز بحضور بیاید - تا رسیدن
فرمان جهاز او راهی شده بود - دران اماکن شریفه بسبب صرف
مبالغهای خطیر شریف مکه و غیره باعزاز و احترام پیش آمدند
پسرکلان امیرخان بخطاب میرخانی و منصب هزاره شش صد
سوار سرافرازی یافته با مبیعه بهره مند خان میربخشی کدخدا شد
و در عهد بهادرشاه بنیابت آصف الدوله بنظم موبه لاهور چنده
مامور بود - دیگره از پسرانش میرزا جعفر عقیدت خان است

که در زمان خلد منزل بصوبه دارمی پتنه شتافته پستّر به بخششگری
 پادشاهزاده عظیم الشان متعین گشت - و احوال میرزا ابراهیم مرحمت
 خان و میرزا اسحق امیر خان (که بیش از همه برادران علم اشتهار
 و ناموری برافراخته - و هر دو با خدیجه بیگم زوجة روح الله خان ثانی
 از یک مادر اند) جداگانه نقش پذیر خامه گشته - و دیگر پسران
 چقدان اعتبار نیافتند - مثل هادی خان که بنیابت مرحمت خان
 به پتنه رفته - و سیف خان که بفوجدارمی پوزنیه می پرداخت
 و اسد الله خان که بتجویز نظام الملک آصف جاه به بخششگری
 دکن فایز گشته *

• امانت خان ثانی •

میر حسین پسر سیوم امانت خان خوافی ستا - بحسن رشادت
 و جوهر فراست جلیس و اندیس والد خویش بود - پس از رحلت آن
 آگاه دل پسندیده اخلاق نسبت بسایر اخوان منظور نظر خلیفة الرحمن
 حضرت خلد مکان گردیده با کم مناصبها نقش اعتبار درست نشست
 گویا (من برکة البراکة) بقیة همه اعتبارات بود که والد مرحومش
 داشت - که همه این سلسله مشمول نوازش خانه زاد پروری بودند
 گویند در زمان پادشاه قدر شناس ببار عام بر آمد - خان مذکور
 با پسر چون بسراپوده در آمد چو بداری (که این طایفه از عضویت

(۲) در [بعضی نسخه] من برکة البراکة بقیة همه اعتبارات بود - و در

نسخه [ب] بجای بقیة القبه نوشته •

و گزندگی قاطبه شایان چوب و لایق دار است) دست پسر گرفت.
 باز داشت - خان مذکور از فرط غضب و خشم پاس ادب و حقه
 حضور ندموده برگشته آن سلاطنت آئین را زیر مشمت گرفت - و رفته
 عرض نمود - که هرگاه خانه زادن بامثال این مردم ننگ و غیرت خود
 بای دهند در کار حضرت ازینها چه توقع ناموس و حمیت است
 پادشاه بخاطر داشت از تمام چوکی آنروز ازین فرقه بر طرف فرمود *
 بالجمله چون کاردانی خان مشارالیه دل نشین پادشاه شده بود
 در ایام قریب باختتام سال سی و یکم (که باند بیجاپور بغزول
 ظفر شمول موکب ساطانی رشک امصار و اقطار گردید) در آغاز سال
 سی و دوم بخطاب پدر فرق اعزاز برافراخته مواد ناموری انداخت
 و بدیوانی صوبه دارالظفر بیجاپور متعین گشت - چون آخر سال
 سی و سیوم ریات فیروز ری آیت از تصبه بدری (که هفده کرهی
 شمالی بیجاپور است) باعتزاز آمده سواد قطب آباد کلکله مضاف^(۲)
 تورکل (که جنوبی بیجاپور بمسافت دوازده کوره بر کنار دریای^(۳)
 کشناسمت) مضرب خیم نصرت اعتصام گردید خان مومی الیه از
 دیوانی بیجاپور بدفتردارئی تن از تغیر حاجی شفیع خان پایه اعتبار
 بلند تر افراخت - و در سال سی و ششم از تغیر معمور خان بکراسمت
 خجسته بنیان جبهه گاونی افراخت - و باضافه سواران و منصب از
 اصل و اضافه بهزار و پانصدی نهصد سوار درجه اعزاز پیمود

و در همین سال طلب حضور شده خدمت بیوتاتی رکاب از انتقال
خواجه عبدالرحیم خان تفویض یافت - و درین ضمن مکرر بقلعه داری
ایک خجسته بنیاد هم مامور گشته و آخرها به متصدی گری بندر
مبارک سورت اختصاص گرفته رخصت یافت - و مهمات آنجا را
بشکوف کاری و نیک اندیشی متمشی گردانیده بکفایت سوار والا
و امنیت رعایا در پیشگاه خلافت درجه استعسان یافته بفرزونی
منصب تحصیل شادکامی نمود - نظر بر اسباب رفاه و ترقیات
سترگ دنیوی در باره از مظلون خلائی بود - بسموم بیهی فلک
بهار دولتش در آغاز بخزان گرائید - که سال چهل و سیوم سنه
(۱۱۱۱) یکهزار و یکصد و یازده هجری بگل چیغی باغ همیشه بهار
جنان خرامید - بیرون معموره مذکور متصل شهر پگاه مدنون است
چهار پسر داشت - اولین میر حسن مرحوم - که بصید غنی محمد
مراد خان اوزیک عقد ازدواج داشت - پدر والده راقم حروف است
در مقامات کلمه در عین شباب بشیوع وای جان ریا در گذشت
پسر ایشان کمال الدین عای خان - که باخلاق ستوده و سلامت نفس
ممتاز همسران - در حالت تحریر بمتصدی گری محالات خجسته بنیاد
نیول آصف جاء مامور است - دومین میر سید محمد ارادت مدن
خان - که بدامادی عم خویش دیانت خان میر عبدالقادر اختصاص
داشت - در عهد خلد مکان به بیوتاتی خجسته بنیاد و در عهد
خلد منزل بدیوانی برهان پور چهره امتیاز افروخت - سیدومین میر

سید احمد نیزمند خان - که بکرات دیوانی برار سرانجام داده و
 اوایل عهد خسرو زمان بینگاله شتافت - جعفر خان ناظم آنجا بمسابقه
 محبت و احسان والد مرحومش قدوم او را باعزاز تلقی نمود،
 بداد و گئی نواره (که عمده ترین خدمات آن صوبه است) نامزد
 ساخته از بارگاه خلافت بخطاب امانت خان و اضافه منصب امتیاز
 بخشید - و بعد از سپری گشتن او بفوجداری محالات آن صوبه
 می پرداخت - (در سال ۱۱۵۷) هزار و یکصد و پنجاه و هفت
 دایمی حق را لایک اجابت گفت - چهارمین میر محمد تقی
 فدویت خان - که عمه حقیقی این نگارنده باو منسوب است - در
 عهد خلد مزل ببخشیکری برهان پور سرافرازی یافت - در حادثه
 میر احمد خان ناظم آنجا (که در جنگ مرهه شهید شد) اکثر
 متصدیان آن بلده بگرفت و گیر آمدند - هر یک بریو و رنگ از چنگ
 آن فرقه بد آهنگ رهائی جست - او از ساده لوحی خود را به بود
 و نموده مدافع خطیر داد - و استخفاف بر خود نپسندید - اخلاف
 همه باتی ست *

* ارشد خان میر ابو العلا *

همشیره زاده و خویش امانت خان خوافی ست - مدت ها تعینات
 صوبه کابل ماند - و سال چهل و دوم جلوس خلد مکان بحضور
 رسیده از انتقال کفایت خان بخدمت دیوانی خالصه سر عزت
 برافراخت - و بشیوه امانت و دیانت و حسن رسائی در کارها قسم

در مزاج پادشاه جا کرد که محسود اقران گردید - (از آنجا) که فلک
 نازوان بین چیره دستی کسی را بدیده رضا نمی بیند - و همیشه سنگ
 تفرقه بر شیشه خانه مراد مردم میزند) (در آن چند بغراغت نفه
 نکشید - و با سوده دلی دمی چند بر نیاورد - که بحکم کارکنان قضا و قدر
 سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲) هزار و یکصد و دوازده
 هجری بخواب واپسین رفت - پسر کلانش میر غلام حسین است
 که بخطاب کفایت خان مخاطب گردید - از در پسر مانده بود
 یکم میر هیدر که آخر خطاب پدر یافته - و در همین میر سید محمد
 که بخطاب جد خود نامور گشته *

* اسماعیل خان مکها *

سابق نوکر می سه بندی در ضلع کرناٹک حیدر آباد میکرد - سال
 سی و پنجم جلوس خلد مکان حسب التماس ذوالفقار خان بهادر
 بمنصب پنجهزاری بنجهزار سواد و خطاب خانی سر برافراخته
 همراه بهادر مذکور بهم کشایش قلعه خنجی مامور گردید - سال
 سی و هفتم چون در ایام محاصره قلعه مزبور میان محمد کام بخش
 و اسد خان و ذوالفقار خان صحبت به بیمزگی کشید ذوالفقار خان
 دست از محاصره برداشتن مصلحت رفت دیده افواج و اضراب را
 از مورچال طلبداشت - نام برده (که آن طرف قلعه جای مورچال او
 بود) زود نتوانست رسید - سگتا که مورچره و غیره مقاهیر (که در

انتهاز قابو بودند) در میان آمده با وی بجنگ پیوستند - از آنجا که جمعیت او قابل بود زخمی و اسیر مرهقه گشته یک سال مقید مانده بسعی اچم نایر (که از سابق شناسائی داشت) (۲) زر معتدبه داده از دست آنها مخلصی یافته سال سی و هشتم بعثیه بوسی خلافت آئینه بخت را جلاداد - و باضافه هزارى ذات و خدمت (اه داری) (۳) از انندی تا مرتضى آباد فرق عزت برافراخت - سال چهل و یکم بتعاله فوجداری اسلام گذه عرف (اهبري از تغیر عبدالرزاق خان لاری مشمول عواطف شد - سال چهل و پنجم بفوجداری بنی شاه درک رایت بلند رنگی برافراشت - خاتمه احوالش بنظر نیامده *

* ابونصور خان پسر شاهبسته خان *

سال بیست و سیوم جلوس خادمگان از تغیر لطف الله خان بخدمت عرض مکرر امتیاز پذیرفته سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر آثار بغی بعمره ظهور آورد - و در رکاب پادشاه موج کم بود - بغابران اسد خان بطایه جانب تالاب بهکر مامور شد) او نیز بهمراهی خان مذکور دستوری یافت - پستر قوربیگی شده سال بیست و پنجم معزول گردید - پس از آن بنظم صوبه کشمیر شناخته سال چهل و یکم از آنجا تغیر گردیده بعزل مکرر خان بصوبه داری لاهور سرافتخار برافراخت - و بوجه از منصب افتاده سال چهل و پنجم

(۲) نسخه [ب] داشت از دست آنها (۳) نسخه [ب] از مندی

مشمول عوطف شده از تغیر مختار خان بحکومت مالوه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار سرمایه اعزاز اندوخت - بعد از آن چندین تعینات صوبه بنگاله بود - سال چهل و نهم بصوبه داری اوده و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصد سوار آئینه بخت را جلادان - بعد از آن بر سرگذشت او اطلاع نشده *

* امان الله خان *

(۲) نبیره آله وردی خان عالمگیر شاهي ست - پدرش غالباً امان الله خان است پسر خان مذکور - که بعد فوت پدر بفوجداری نواحی آگره تعین گردیده خطاب خانی یافت - و در سال بیست و دوم بفوجداری گوالیار مقرر شده در جنگ مورچال بیجاپور مردانه شربت و ایمن در کشید - مشار الیه گویا خطاب پدر یافته بمنصب هزار و پانصد سوار در خانه زادن روشناس و منصبداران کار طلب امتیاز داشت - در اواخر عهد عالمگیری بجگرداری و جانبازی خویش پیش آمده بمرتبه امارت اوج پیما گردید - چون در آغاز سال چهل و هشتم پادشاه جهان آیین همت بتسخیر قلاع اشقیما گماشت از کشایش قلعه راجگده و اپردخته عنان عزیمت بانفتاح حصار تورنا (که چهار کره می قلعه مذکور است) تاخت *

مشهور است که در اواخر عهد خلد مکان اکثر قلاع متعلقه سیوا

(که از دست گماشتگان او انتزاع شده) امرای تردد کار بتحصيل
 معرای خود زرے بمستحفظان قلعه مي رسانيدند - و آنها تسليم
 قلعه مي نمودند - و اين ماجرا بے کم و کاست بپادشاه ميرسيد
 چنانچه مکرر اتفاق افتاد که همان قدر مبلغ بعد فتح در انعام
 صاحب اهتمام عذابت شد - مگر اين قلعه - که بزور مردانگي و ضرب
 شمشير بدست اوليای دولت قاهره آمد - تفصيل اين اجمال آنکه
 تربيت خان از جانب دروازه بمورچال درالي نشست - و محمد
 امين خان بهادر از جانب ديگر راه برآمد بر محصوران مهدود
 ساخت - سلطان حسين مشهور بمير ملنگ از طرف امان الله خان
 از سوئے کمر جانفشاني بر بست - تا آنکه پانزدهم ذي القعدة سنه
 (۱۱۱۵) يکهزار و یکصد و پانزده هجري هنگام شب امان الله خان
 از طرفی که بود چندين نفر پياده مارليه را تحريض بران کرد که اولاً يک
 از آنها رداي جان گويان تا سنگچين قلعه رسیده مال يعني کمند برسنگ
 محکم نمود - تا بيست و پنج نفر از ان جوق بمدد کمند بالای کوه
 الوند مانند برآمده داخل قلعه شدند - و آوازه گرفت و گير در دادند
 خان ميرور و عطاءالله خان برادرش و چنده دست از جان شستها
 پاشنه کوب در رسيدند - و حميد الدين خان (که هر جانب کمين
 فرصت جويان مي گشت) بشنيدن اين خبر بوضع پيش رفتها (پيمان
 در کمر بسته بعقب سيد - و دفعه کفار را که بمقاومت برخاستند

نیغ بی دریغ آوردند - و بقية السيف بارک خزیده امان طلبیدند
 لعه بفتح الغیب نامی گشت - و امان الله خان باضافه پانصدی
 در صد سوار در اسبه فرق اعتبار افراخت - و آزان بعد مورد اعطاف
 خسروانی گشته همواره بتلاشهای شایان در تقدیم امور ماموره انواع
 تحسین و آفرین می اندوخت - و باضافهای پی در پی چهره مباحثات
 می افروخت - پس از فتح واکنکیره در جایزه نیکو خدمتی بعطای
 نقاره بلند آوازه گردید - و پس از واقعه ناگزیر خلد مکان بهمراهی
 محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان شتافته در جنگ بهادر شاه
 زد و خورد بهادرانه نموده زخمهای کاری برداشت - و حیات مستعار را
 پدر برد نمود *

* ابراهیم خان *

خلف ارشد امیر الامرا علی مردان خان است - در سال
 بیست و ششم سده (۱۰۶۳) هزار و شصت و سه هجری از پیشگاه
 صاحب قران ثانی از راه تفضل و مهربانی ب خطاب خانی چهره
 کامرانی افروخته سرمایه شادمانی اندوخت - چون سال سی و یک
 پدرش در گذشت از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری سه هزار سوا
 لوی بلند نامی افراخت - و در محاربه سموگده در میمنه فوج
 داراشکوه منتظم بوده بعد از شکست از نا تجربگی و کوتاه اندیشی
 رفاقت شاهزاده مراد بخش را مومل مقصود انگاشته برگزید - چ
 آن پادشاهزاده نخوت و غرور آماده از نابخردی و بیدانسی باشت

عارضه اعلیٰ حضرت خطبه و سکه در مملکت گجرات بغام خود
 نموده خویشتن را مروج الدین نامیده پادشاه مستقل می اندیشید
 و چاباوسیه ای مزد رانۀ عالم گیری و مواعید کاذبه عرقوبی آن مدبر
 پخته کار (که باقتضای مصلحت وقت بآن خام خیال مملوک میشد)
 بر موافق پندار او افزوده غره تر ساخت - با آنکه پس از جنگ
 دلاشکوه و خلع اعلیٰ حضرت و سلب اختیار ایشان زمام (اتق و فتق
 سلطنت من حیث الاستقلال بقبضۀ اقتدار عالمگیری در آمد - لیکن
 آن سرشار نشۀ بیخوردی و نادانی پی باصل کار نبرده بندگان
 پادشاهی را بتجویز خطاب و باضافۀ ده پانزده بر مذامب و مواجب
 و انواع داجوئی و استمالت جانب خود می کشید - ازین جهت
 جمعی گول همراهی او اختیار کردند - چون خلد مکان ازان اجتماع
 نامفید و از حرکات بے اندازه آن ساده لوح بلید بحدوث آشوب
 و فتن متفطن گشت در لباس دوستی کارش باتمام رسانید *

تبیین این اجمال آنکه روزی (که عالمگیر پادشاه بعزم تعاقب
 دارا شکوه از اکبرآباد بر آمد - و گذر سامی معسکر اقبال گردید)
 مراد بخش از رفاقت پهلوی تهی نموده با بیست هزار سوار (که
 فراهم آورده بود) در شهر متوقف گشت - مردم بسیاری بطمع جاه
 و حشم از لشکر عالمگیری نیز جدا شده بدر پیوستند - و جمعیت او
 سمت ازدیاد پذیرفت - خلد مکان کسی فرستاده مستفسر وجه
 تخالف و تقاعد از مرافقت شد - او پیشانی را عذر خواه آورد

لاجرم محمد اورنگ زیب بہادر بیست لک روپیہ ارسال داشتہ پیغام کرد - کہ ہر طبق قرار داد پس از انصرام این مہم ثلث غذائے بالایت پنجاب و کابل و کشمیر بآن مسند آرای سلطنت تفویض خواهد یافت - مراد بخش کوچ کردہ ہمراہی گزید - چون ظاہر قصبۂ متھرا مضروب خدام شد رای پادشاہ بآن قرار یافت کہ اورا (کہ ہر روز از اوضاعش بر تخالغ خاطر می افزاید) از میان بردارد لہذا مکرر اظہار شوق ملاقات نمودہ استشارۂ مالکی را بہانۂ طلب ساخت - ہر چند خبر اندیشان او (کہ استقامت راجعۂ غنور می نمودن) سر باز زدند آن سادہ لوح محض واہمہ پذیرداشتہ گفت - با وصف عہد و پیمان موکد بقرآن مظنۂ بخاطر راہ دادن از طریقۂ مسلمانی دور است * * ع * * مید را چون اجل آید سوی میدان رود *
(۲)
درم شوال سنہ (۱۰۶۸) یکہزار و شصت و ہشت بشکار سوار شدہ بود کہ خلد مکان بغتۃً بظہار درد شکم قلق و اضطراب بجائی رسانید کہ در شکارگاہ خبر باز رسیدہ آن بکید و مکر نا آشنا عطف عنان نمودہ یک سر بدواحت خانۂ ایشان فرود آمد - خلد مکان بتعظیم و احترام پیش آمدہ بخاوٹگاہ بردہ طعام کشیدن - و پس ازان بساط استراحت مہمد گردانیدہ قرار یافت کہ بعد از قیلوالم بکنگاش مالکی پردازند - او بکمال بے تکلفی بروق را کردہ بخواب رفت - خلد مکان خود بحرم سرا شتافتہ پرستارے را فرستاد - کہ سایر

(۲) نسخہ [پ] مندرجہ شدہ بود خدان مکان •

یراق را برداشته آورد . درین وقت شیخ میر (که در کمین بود)
 با جمعی در رسید - از آواز سپرد سلاح جوانان چون بیدار شد صحبتی
 دیگر مشاهده نمود - نفس سرد برآورده گفت که با همچو من
 درست اخلاص نرد دعا باختن و حرمت قرآن نداشتن سزاوار نبود
 خلد مکان دران وقت پس پرده ایستاده بود - جواب داد که املا
 در بغای پیمان فتورے راه نیافته - جان آن برادر مصون و مامون است
 لیکن او باشد چند گرد شما جمع آمده - و کج تلاشی و بد معاشی بافراط
 کشیده - (روزه چند یا در دایره افزوا کشیدن لازم - همان زمان مقید
 ساخته با دایره خان و شیخ میر دران دارالخلافه گردید - شهیدار خان
 خواجه سرا (که منصب پنج هزاری داشت - و عمده دولتش بود)
 با در سه معتبر دیگر که همراه بودند گرفتار گشت - و لشکر او رفته
 خبردار شد که کار از دست رفته بود - ناچار هر یک بملازمت پادشاهی
 رسیده درخور مرتبه نوازش یافت - ابراهیم خان نیز بسجده گاه خجالت
 جبهه سالی سعادت گشت - اما در همان ایام بنابر جهت از منصب
 معزول گشته در دارالخلافه بسالیانه موقوف گردید - و در سال درم
 از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار تحصیل افتخار
 نموده بصوبه درمی کشمیر مامور شد - و پس از انتقال خلیل الله خان
 بصوبه دارمی لاهور نوازش یافت - و در سال یازدهم از تغییر لشکر خان
 بصوبه دارمی بهار مرخص گشت - و باز سال نوزدهم ترک نوکری
 کرده منزوی گردید - و در سال بیست و یکم از تغییر توام الدین خان

باید آن کشمیر نامزد شد - و پس از آن بصاحب صوبگی مملکت وسیع
 بنگاله سرور افراخت - و چون در سال چهل و یکم دارائی آن الکة فسیحه
 (۲) بشاهزاده محمد اعظم دومین خلف شاه عالم بهادر مفوض گشت
 از از تغیر سپه دار خان انظم الک آباد شدافت - و پس از آن بحکومت
 لاهور امتیاز یافته سال چهل و چهارم چون آن صوبه بشاهزاده شاه عالم
 مقرر شد خان مزبور بحفاظت کشمیر (که آب و هوای آنجا بمزاج او
 خلیه موافقت داشت) مامور گردید - و در سال چهل و ششم از تغیر
وکالی شاهزاده محمد اعظم شاه (که بدرخواست خود حضور طلب
 گشته بود) بذل و بست صوبه احمد آباد گجرات بدر تفویض یافت
 و نابار بعد مسافت (که تا رسیدنش مدتی میکشید) شاهزاده
بیدار بخت ناظم مالوه بحراست آنصوبه تعیین شد - و پس از رسیدن
 ابراهیم خان با احمد آباد (که هنوز جا گرم نکرده) شاهزاده که انتظار
 داشت از بیرون شهر کوچ هم نکرده بود که خبر واقعه خلد مکان رسید *
 (۳)
 گویند ابراهیم خان (که خود را اعظم شاهي می گرفت) فوراً
 بشاهزاده مبارک باد گفته فرستاد - بیدار بخت در جواب گفت
 که قدر عالم گیر پادشاه را ما میدانیم - چه شد که یک چنده
 خاک بکام ما گردید - الحال مردم خواهند دانست که بکدام دیوانه
 (۴) سرور کار می افتد - پس از آنکه خلد منزل تخت آرای سلطنت شد

(۲) نسخه [ب] معهود مطبوع (۳) نسخه [ج] نهموده بود (۴) نسخه

[ج] سرور کار می افتاد .

محمد عظیم الشان بسبب ناخوشی بنگاه اراده اخذ و جر از دست داشت - خانخانان مراعات خاندان و عهدگی او مظلوم داشته غایبانه واسطه کارهایش گشت - و از پیشگاه خلافت با ارسال فرمان صوبه داری کابل و عذایت خطاب علی مردان خان مورد فوازش ساخت - خان مذکور بهشارر شتافته توقف گزید - اما بند و بست آن صوبه بقسمی که بایست از صورت نگرفت - لهذا صوبه داری آنجا بدمر خان قرار یافت - او بابراهم آباد سودهرة (که سی گروهی لاهور است و بطریق وطن داشت) آمده چند ماهی گذشته بود که باجل طبعی در گذشت - خلف رشیدش (زبر دست خان است) که در ایام صوبه داری پدر خود در بنگاه بر رحیم خان نام افغانی (که سرفساد برداشته خود را (رحیم شاه نامیده بود) فوج کشیده جنگ معب رد داد - و افغان مزبور شکست فاحش یافت - و سال چهل و دوم عالمگیری بنظم صوبه اوده و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار دو هزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم از گذاشت محمد اعظم شاه بنسق صوبه اجمیر و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار قامت قابلیت آراست - و دیگرے یعقوب خان است که در عهد خلد منزل بذیابیت آصف الدوله صوبه دار لاهور شده بود - و پس از فوت پدر بخطاب ابراهیم خانی امتیاز یافته - گویند بشاه عالم

(۴) در [بعضی نسخه] نگذشته بود (۳) نسخه [ج] زبر دست خان است

که احوالش علیحدہ تحریر یافته و دیگرے یعقوب خان است که ه

نگینے یمزنی گذرانده بود - کہ جرم ذاتی او نقش الله و محمد و عالی
آفنداده - هر چند پژوهش رفت کہ شاید عمای باشد آخر باتفاق
مبصران مشخص شد کہ اصلی ست *

* احسن خان سلطان حسن *

عرف میر ملک همشیره زاد محمد مراد خان است - از
روشناسان بارگاه عالمگیری بود - و به منصبی درخور سرفراز - سال پنجاه
و یکم چون پادشاه در خود آثار ضعف و از محمد اعظم شاه (کہ نامی
بشجاعت بر آورده - و امرای صاحب مدار را رام ساخته) نسبت
بکام بخش روز به بے اعتدالی مشاهده نمود از انجا کہ پاس شاهزاد
در مد نظر داشت نام برده را ببخشی گری او بر نواخته در بار
خبرداری تاکید فرمود - لهذا او همواره کمر بسته در سوازی آمد
و رفت در بار اهتمام قرار واقع می کرد - محمد اعظم شاه مکرر
شکایت او با پدر ظاهر ساخت - فایده نبخشید - آخر بزیفت النساء
بیگم همشیره اعیانی خود شقه نوشت - و دران مذورچ نمود کہ
تدارک شوخی آن بے ادب کار نیست - اما پاس حضرت مانع است
پادشاه بعد ملاحظه در جواب شقه دستخط فرمود کہ این همه
مغایب هراس نشود - محمد کام بخش را جائے رخصت می نمایم
پس ازین شاهزاد مرقوم را اسباب سلطنت عنایت کرده بجانب
بیجاپور فرستاد - پس از وصول بقلعہ پریزده چون خبر ارتحال
پادشاه رسید اکثر امرای متعینہ بے اطلاع برخاسته رفتند - سلطان

حسن در جذب قلوب مابقی کوشیده بعد رسیدن بیجاپور سعی
 جمیاه بکار بود . که سید نیاز خان قلعه دار کلید سپرده بملازمین
 پیوست . شاهزاده او را بمنصب پنجهزاری و خطاب احسن خان
 و خدمت میربخشی گری سر بلند گردانید - و چون شاهزاده از
 بیجاپور کوچیده گلبرگه را بتصرف آورده بر واکنمیره (که باز بتصرف
 (۲)
 پیرما نایک زمیندار (فته) آمد در تسخیر آن هم خان مذکور ترددات
 بتقدیم رسانید - پساتر پسر شاهزاده را بطریق توره همراه گرفته بر سر
 کرنول رفت - و از آنجا زر گرفته بجانب ارکات (که داوود خان پتئی
 بفوجدار می آنجا می پرداخت شتافت - و دقیقه از دقائق خبرخواهی
 شاهزاده فرونگذاشت - و با قلمت زر و عسرت بر لشکر بانصرام مهمات
 طریق جانشانی پیمود - و باز بشاهزاده ملحق گردید - پس از رسیدن
 بیچاره منزلی حیدرآباد در استقامت رستم دل خان سیزداری (که
 موبدار آنجا بود) پرداخته او را بملازمت شاهزاده آورد - چون حکیم
 محسن خان مخاطب بتقرب خان (که بپایه وزارت امتیاز داشت)
 باحسن خان شیوه حسد (که خانه برانداز دولتهای کهنه است)
 ورزیده همیشه شاهزاده را حرفهای بی اصل رسانیده خاطر او را
 از خان مزبور متنفر می ساخت دران ایام (که مابین خان مذکور
 و رستم دل خان مراسم جوشش نظر بدولتخواهی شاهزاده بیش
 از پیش مرعی بود) تقرب خان ظاهر نمود که اینها در فکر و مشورت

دستگیر ساختن حضرت اند - شاهزاده (که در اصل مزاج بسودا
مجبور و در ان ایام از کثرت افکار آن نشه دو بالا گردیده بود) پس از
کشتن رستم دل خان (که در احوالش مبین شده) خان مزبور را از خانه
طابیده محبوس ساخت - و بانواع تعذیب روانه ملک عدم گردانید
گویند هرچند مردم پیش ازین واقعه باو خبر رسانیدند (که شاهزاده
در تدبیر هبس شماست) او (که همواره مساک دولتخواهی
می سپرد) قبول این معنی نکرد - این مقدمه در سنه (۱۱۲۰) هزار
و یکصد و بیست هجری بوضع آمد - برادر کلانش مهر سلطان حسین
سال دوم بهادرشاهی بدولت ملازمت رسیده بمنصب هزاری در مد
سوار و خطاب طالع یار خان چهره عزت بر افروخت *

* امیر خان مندهی *

میر عبدالکرم نام داشت - پسر امیر خان بن امیر ابو القاسم
نمکین مشهور است - چون جدش را ناحیه بهکر در ایام حکومت
خویش دلنشین افتاد دران گل زمین طرح وطن ریخته عاقبت خانه
خود را بر ساخت - پدرش نیز در ایالت ^(۲) تته بمقتضای اجل جان
سپرده در جوار والد خویش مدفون شد - ازین جهت مسقط الراس
و محل نشو و نماى اکثر ازین خاندان آن مرز و بوم است - لهذا
بمندهی زبان زد گردیده - و الا اینها از سادات هرات اند - چنانچه
در احوال نامه نیاگانش مبرهن گشته - و نیز در ترجمه امیر خان

مرحوم گذشته - که او مثل پدر خود کثیر الاولاد بود - و در سن
 صد سالگی هم از توالد و تداصل باز نایستاده - میر عبد الکرم
 کوچک ترین برادران است - از انجا [که برای خدمت حضور
 سلاطین (که معبر بخوامی ست) جز امرا زادگان و خانه زادان معتبر
 شایستگی ندارند] مشار الیه در بدو حال بخوامی اختصاص گرفت
 و پس از آن بسردارمی خوامان سرافرازی یافت - و چون عروج دولت
 و معود ثروت در طالع او مودع دست تقدیر بود در سال بیست
 و پنجم (که بلده اورنگاباد بقدم سعادت لزوم پادشاهی خجسته بذید
 گردید) مومی الیه منظور نظر تربیت خسروانی گشته بخدمت
 داروغگی جا نماز خانه اعتبار قرب خدمت اندوخت - و پستور
 خدمت امانت هفت چوکی بانضمام جا نماز خانه یافت - و چون
 پیش آمد و ترقی او مرکوز خاطر پادشاهی بود داروغگی نقاش خانه
 نیز تفویض پذیرفت - و در آخر سال بیست و هشتم بتقصیر معاتب
 شده از داروغگی جانماز خانه معزول گردید - و چون در سال بیست
 و نهم شاهزاده شاه عالم بهادر با خانجهان بهادر افواج ابوالحسن والی
 تلنگ را زده و برداشته باده حیدرآباد را بتصرف در آورد مصحوب
 مشار الیه خلعت و جواهر پادشاهزاده و امرای عظام متعینه ارسال
 یافت - چند کسی دیگر هم از روشناسان (که هر کدام بکار مامور
 شده بود) با هم یکتائی ورزیده براه افتادند - چون بچهار کردهی
 حیدرآباد رسید شیخ نظام حیدرآبادی با جمعی ریخته همراهان را

عرضه تلف گردانید - نجابت خان و امالت خان (که قایم خان
 ناظم ظفرآباد برسم بدرقه داده بود) بسابقه معرفتی (که با مخالف
 داشتند) بدو پیوستند - جواهر و خلاع مرسله و دیگر اسباب و متاع
 سوداگری و رهگذاری مردم (که قافله گویان همراه شده بودند) بغارت
 رفت - میر عبد الکریم را (که زخمی شده در میدان افتاده بود)
 دستگیر کرده نزد ابو الحسن بردند - پس از چهار روز او را از گلکنده
 بحوالی حیدرآباد بمعسكر شاهزاده رسانیده خود را یکسو کشیدند
 محمد مراد خان حاجب خبر یافته بخانه خود برد - و بانواع داجوئی
 پیش آمد - و بعد التیام زخمها ملازمت پادشاهزاده نمود - و احکام
 ارشاد پیام (که بگذارش زبانی حواله او بود) برگذارند - و از خدمت
 ایشان رخصت شده با خانجهان بهادر (که طلب حضور شده بود)
 بآستان سلطنت جبهه سا گردید - و در ایام محاصره گلکنده چون
 شریف خان کروره گنج اردو بتحصیل جزیه هر چهار صوبه دکن
 رخصت یافت خدمت کردوگی گنج به نیابت خان مذکور ضمیمه
 خدمتش گردید - و در همین ایام داروغگی جرمانه نیز بوی تعلق
 گرفت - و در سال سی و سیوم بجایزه نیکو خدمتی کروره گنج (که
 فرادانی و ارزانی برابر قحط و غلای حیدرآباد نمود فاحش کرد) در
 بارگاه خلافت مستلزم مجری گردیده بخطاب ملتفت خان مورد
 التفات شایان گشت - بعد ازان از انتقال خواجه حیات خان خدمت

آبدار خانه نیز بار مفوض شد - و در سال سی و ششم بخدمت
 قرب رتبت داروغگی خواهان از انتقال انور خان پسر وزیر خان
 شاهجهانی و از اصل و اضافه بمنصب هزارگی سر عزت برافراخته
 در تقرب و مزاج دانی محسود امائل شد - و در سال چهل
 و پنجم بخطاب خانه زاد خان تحصیل ناموری نمود - و پس ازان
 از کمال عزایت بافرایش لفظ میر بر خانه زاد خانی چهارم عزت
 افروخت - و بعد آن بخطاب میر خان مخاطب گردید - و در سال
 چهل و هشتم پس از تسخیر حصار تورنا بخطاب موروثی پدرش
 امیر خان سرباوج ناموری سود - و در آنوقت بر زبان پادشاه گذشت
 که پدر شما میر خان (که امیر خان شد) در برابر الف یک لک (زبیه
 در جذاب اعلی حضرت فردوس آشفانی پیشکش کرده بود - شما
 چه می کردید - نمود هزار هزار جان فدای ذات مقدس باد
 جان و مال همه تصدق حضرت است - و در آنوقت مصحف مجید
 بخط یاقوت از نظر گذرانید - فرمودند چیزی گذرانیدید - دنیا
 و مافیها بهای آن نتواند شد - بعد فتح واکنکیره بافروزی پانصدی
 از اصل و اضافه بمنصب سه هزارگی کامیاب دولت گردید - و در
 اواخر عهد خلد مکان مقرب آن حضرت خاقان بود - و در مصاحبت
 و محرمیت فوق نداشت - چه شب و روز بباریابی حضور تفوق
 می اندوخت - در مآثر عالم گیری آورده که در مقامات دیوارپور
 سه گروهی واکنکیره انحراف بمزاج پادشاه عارض شد - و اشتداد

و استیلاى آن بجائے رسید که گاه گاه مدهوشی (رومیدان - از اینجا) که
 سن بنود (سیده) یاسے تمام بمردم (و آورد - نزدیک بود که از هول
 آن حادثه ملک بهم برآید *

امیر خان نقل کرد که درزے درین ایام در نهایت ضعف زیر

لب میگفتند * * بیت *

* بهشتاد و نود چون در (سیدی *

* بسا سختی که از دوران کشیدی *

* وز اینجا چون بصد منزل رسانی *

* بود مرگے بصورت زندگانی *

مرا که گوش بران افتاد زود بعرض (سانیدم - که حضرت سلامت

شیخ گنج (رحمه الله) برای تمهید یک بیت این همه ابیات گفته

و آن این است * * بیت *

* پس آن بهتر که خود را شاد داری *

* دران شادی خدا را یاد داری *

فرمودند باز بخوانید - چند مرتبه تکرار یافت - اشاره رفت نوشته

بدهید - نوشته دادم - مدتی می خواندند - توانایی بخش قوت

عطا کرد - صباح آن بدیوان مظالم برآمدند - فرمودند که بیعت شما

مارا صحت کامل دان - و طرفه طاقتی بجان ناتوان آورد - خان مذکور

بجودت فهم و حدت ادراک و شگرفی حیثیت و بلندی استعداد (که

ازان بقابلیت تعبیر رود) ممتاز بود - در محامره بیجاپور روزی

[که پادشاه برای ملاحظه دمدمه (که برابر گذرگه قلعه برده بودند) سوار تخت روان تا گذار خندق تشریف آورد - و از جانب قلعه گولهای توپ چرخ آشوب از بالای تخت میگذشت] مشار الیه (که در آن وقت داروغه جانماز خانه بود) هنوز با بعوضه اعتبار

۱۰۹۹

نگذاشته بداهه مصرع تاریخ * فتح بیجاپور زودی می شود *

بر بارچه کلنده بقلم سرب نوشته از نظر گذرانید - پادشاه بغال نیک برگرفته فرمودند - خدا کند چنین باشد - در همان هفته افتتاح قلعه

مورت انصرام گرفت - و بعد تسخیر حصار گلکنده * مصرع * ۱۰۹۹

* فتح قلعه گولکنده مبارک باد *

تاریخ یافته
از پیشگاه خلافت مورد تحسین گشت - و چون مواد پندار و خود آرائی آماده داشت کله گوشه نخوت بر سر بی نیازی کج میگذاشت - و با کم منصبی از جمیع نوئیذان بلند مقدار یکسر و گردن برخود می بالید - امیرزادهای خاندان در جلو او راه میرفتند نگاه درست بجانب کسی نمیکرد - نقش اعتبارش در بارگاه سلطنت آن چنان بر کرسی نشست که عمدها دست نگر و منت پذیر او بودند - چون حکم شده بود [که سوای کسی (که بالکی بار از سوار پادشاهی عذایت شده) دیگری از پادشاهزاده و امرا بالکی سوار در کلال بار نیاید] پس از چند جمله الملک اسد خان و او (که در آنوقت ملتفت خان بود) باجارت سوار آمدن فرق افتخار (فراخند) بد از آن بهره مند خان و مختاص خان و روح الله خان مجاز گشتند

ازین جا رتبه او توان شناخت - که چه قدر در دل پادشاه جا کرده
 در دیانت هم قدم میگذاشت - اهل روزگار بغرمایش او جنس
 هر دیار بقیمت نصف و ثلث ارسال می کردند - دیده و دانسته
 نگاه می داشت - و در پرده قدغن استیغاب حصص ارز می نمود
 و بعد ارتحال خلد مکان همراه محمد اعظم شاه رفته چون صاحب
 جمعیت و فوج نبود در گوالیار همراه بنگاه ماند - و پس از آنکه
 تخت خسروی بجلوس بهادر شاه زیبایش گرفت و امرای عهد سلف
 از مخلص و مخالف بافروزیی مضایب کام دل اندوختند او نیز
 از اصل و اضافه بمنصب سه هزار پانصد سوار مورد مرحمت شد
 لیکن آن قرب و مصاحبت کو - و آن ناز و تبختر با که - ناچار
 بقلعه داری اکبر آباد در ساخته گوشه گزید - و از نادیدنیها و راست
 منعم خان خانخانان (که در اهلیمت و مروت یکتای روزگار بود) از
 دیرین بزرگداشتها صوبه داری آگره نیز بوی تفویض نمود - و پستر
 از صوبه داری معزول شده بقلعه داری میگذرانید *

چون در اواسط عهد محمد فرخ سیر پادشاه مرحوم بذایر استقلال
 سادات باره و هنر باصور سلطنت راه یافته باقتضای مصلحت
 پیش آمد امرای عالمگیری در افتاد عنایت الله خان و حمیدالدین
 خان بهادر و محمد نیاز خان همه بتازگی مورد نوازش گشتند
 خان مذکور را نیز از آگره طلب حضور نموده بداروغگی خواصان

ممتاز گردانیدند - و پس از خلع آن پادشاه مرحوم چون زمام سلطنت بقبضه اقتدار سادات باره در آمد او را از تغیر افضل خان صدرالصدر خدمت مدارت کل نامزد کردند - گویند قطب الملک بمراعات پیشین رتبه تعظیم و توقیر او از دست نمیداد - و برگوشه مسند خود می نشاند - در همین ایام داعی حق را لبیک اجابت گفت - پسرانش هیچ کدام رشده نکرده با اندوخته پدر بسزد نمودن مگر ابوالخیر خان - که بذایر قرابت با خاندانان خواجه عالم در عهد پادشاه مرحوم خطاب خانی یافته جمعیت و دستگاه داشت و همراه خان مزبور بسر می برد - میر ابوالوفا نذیر ضیاء الدین خان برادر کلان امیر خان نسبت به پسران او نایب داشت - و در اواخر عهد خلد مکان بداد دنگی جانماز خانه درجه اعزاز می پیمود - و قابلیت و استعداد او ذهن نشین پادشاه بود - چنانچه روزی عرضه داشت پادشاهزاده بهادر شاه بخط رمز از نظر گذشت - چون رمز معلوم نمیشد پادشاه بیاض خاص بمیر مذکور حواله نمود - که ما دوسه رمز واضح نوشته گذاشته ایم - آنرا با این سنجیده استنباط مطلب نماید - ^(۲) مشار الیه بیاری دقت نظر و سرعت فکر رموز مستوره مسطوره باستخراج آورده مضمون عرضه داشت را نوشته گذرانید - و درجه استحقاق یافت *

* آصف الدوله جمله الملک احمد خان *

محمد ابراهیم نام پسر ذوالفقار خان قوامانلو ست - نواسه

صادق خان میر بخشی و خویش یمن الدوله آصف خان میشد - از
 حدائث سن و ریعان شباب بحسن صورت و تناسب ظاهری منظور
 مراحم و عواطف اعلیٰ حضرت بوده در هم سالان و اقربان امتیاز
 تمام داشت - سال بیست و هفتم بخطاب اسد خان و خدمت
 آخته بیگی نوازش یافته آخرها ببخشی گری دوم پایه اعتبار
 افراخت - چون سرپر خلافت بجایوس عالم گیری مزین شد مشمول
 عذایت گشته مدتها سرگرم بخشی گری دوم بوده سال پنجم بمنصب
 چهار هزاره دو هزار سوار تحصیل افتخار نمود - سال سیزدهم بعد
 فوت وزیر معظم جعفر خان بتفویض نیابت وزارت و مرهمت
 خنجر مرصع و دو بیوه بان بدست خاص مباحات اندوخت - حکم
 شد که رساله پادشاهزاده محمد معظم نویسد - و مهر پادشاهزاده
 دیانت خان منجم می کرده باشد - و در همین سال از بخشیگری دوم
 معزول گشته در سال چهاردهم از انتقال لشکر خان بانصباب خدمت
 میر بخشی گری اعلام سرافرازی بر افراخت - و غره ذی الحجه سال
شازدهم اسد خان استعفا نیابت نمود - حکم والا پیرایه مدور
 گرفت که امانت خان دیوان خالصه و کفایت خان دیوان تن
 پائین تر از مهر دیوان اعلیٰ مهر خود کرده مهمات دیوانی سرانجام
 دهند - دهم شعبان سال نوزدهم آن خان ستوده اطوار باز بنوازش
 درات مرصع کار و خدمت جلیل القدر وزارت اعظم بلندنامی یافت

و آخر سال بیستم (که خانجهان بهادر کوکلتاش از دکن معزول و معائب گردید - و تا تعیین صوبه دار نظم مهمات آنجا بدلیار خان فامزد گشت) جملة الماک با لشکر فرادان و سامان شیان بدکن رخصت یافته بخجسته بندان رسیده بود که برخی اخذ و جر بعرض پادشاه رسید - شاه عالم بنظم دکن مرخص شد - و اسد خان برگشته در مبادی سال بیست و دوم در کشن گذه مضاف صوبه اجمیر ملازمت نمود - و چون سال بیست و پنجم ریای پادشاهی بمالش سنبهای بهونسله (که پادشاهزاده محمد اکبر را در ملک خود جای داده بود) بعزیمت دکن در اهتراز آمد جملة الماک را با شاهزاده عظیم الدین در اجمیر گذاشتند - تا راجپوتیه دران نواح غبار شورش نتوانند برانگیخت - پس ازان در سال بیست و هفتم در احمد نگر بتقبیل عتبة خلافت جبهه افروز گشته بعد فتح بیجاپور بعذایت مسند وزارت با تکیه گاه زرغت و سوزنی چکن دوز مربع نشین چاربالش ^{۱۰۹۷} ستقلال گردید * * ع * زیبا شده مسند وزارت * تاریخ است پس از کشایش قلعه گلکنده باضافه هزار سوار بعلو مرتبت هفت هزاره هفت هزار سوار مرقی شد - و سال سی و چهارم تنبیه غنیم آن روی دریای کشنا و انفتاح قلعه نذبال عرف غازی پور نظم و نسق بالاگهات کرناٹک حیدر آباد تعیین گشت - جملة الماک د تصرف نذبال در کرپه (که سرحد کرناٹک است) چهارونی ست پادشاهزاده محمد کام بخش از حضور بانترام قلعه واکندره

دستوري یافت - چون روح الله خان بانصرام آن مهم مامور شد او
بامتثال حکم جهان مطاع بکمک جملة الملک عذنان توجه انعطاف
داد - پس از وصول موکب شاهي بکریه سال سي و هفتم حکم (سید
(۲)
که هر در بکمک ذوالفقار خان (که محاصره خنچي دارد) متوجه شوند
بعد از رسیدن آنجا بغیر لخته دواعي میان پادشاهزاده و جملة الملک
(نجمه واقع شد - و بمسعایت بدسگالان فتنه پزده سرگراني و آشفتگی
طرفین گرمي گرفت - جملة الملک بدست آریز مراسلات مخفیة
پادشاهزاده (که با رای قلعه نشین بوساطت بعضی ناعاقبت اندیشان
در میان داشت) بحضور نوشته مجاز گردید - که راو دلیم بوندیله
شب و روز حلقه در خانه پادشاهزاده بوده بے رخصت اسد خان
سوازي و دیوان و آمد و شد مردم بیگانه نشود - درین اثنا از جاسوسان
قلعه در متحقق گشت - که کام بخش بذاسازی و رغم جملة الملک در
شب تار قرار رفتن قلعه داده - لهذا اسد خان بکنگاش ذوالفقار خان
و سایر سرداران لشکر فوج محاصره قلعه را ببنگاه طلبیده گستاخانه
بخانه پادشاهزاده درآمده نظر بند ساخت - و از خنچي برخاسته
حسب الحکم کام بخش را روانه حضور نمود - و خود چندی در سکر
توقف ورزید - پس ازان طلب حضور گشته از مقدمه کدورت اسر
پادشاهزاده و احمه بسیار بخاطرش جا داشت - (روز ملازمت چون

(۲) در [بعضی جا] خنچي نوشته (۳) نسخه [۱] که بارامای

قلعه نشین (۴) نسخه [ج] سکر - و در [بعضی نسخه] سکر .

بسلام گاه رسید مآثفت خان داروغه خوامان قریب تخت استاده بود
آهسته خواند * * ع * * در عفو لذت ست که در انتقام نیست *
پادشاه فرمودند که بجای خواندید - اجازت قدمبوس داده محفوف
عواطف ساختند *

و چون خلد مکان در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۱۰) یک هزار و ده
هجری پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوری معروف بپرم پوری
بعزیمت حق طویت جهان بتسخیر قلاع و تخریب آلکة سیوای بهونسله
قدم جهان کشا در رکاب یک زان گیتی نورد گذاشت نواب قدسیه
زینت النساء بیگم را با خدمه محل همانجا نگاهداشته اسد خان
بحراست و حفاظت تعیین گردید - و در سال چهل و پنجم مبدای
مهم کهیذا حسب الطلب از بنگاه باستلام آستانه اقبال آشیانه
شرف اندوخته بخطاب امیر الامرا چهره امتیاز افرودخت - و فتح الله
خان و حمیدالدین خان و راجه جیسنگه بهسرکردگی او تعیین تسخیر
آن قلعه فلک شکوه گشتند - بعد فتح چون کسل عارض مزاج امیر الامرا
گردید حکم عذایت شیم عز صدر یافت که از طرف اندرون دیوان
عدالت (که بموجب حکم بدیوان مظالم موسوم گشته) برآه رو برآمده
در کتیره بتفاوت یکذرع زینة حجره بنشیند - تا سه روز نشست
پس ازان حکم شد که عصا بدهند - بعد ارتحال خلد مکان پادشاهزاده
محمد اعظم شاه نیز باعزاز و احترام او کوشیده در امر وزارت
استقلاش افزود - و چون از گوالیار متوجه جنگ بهادر شاه شد

اسد خان را با بنگاه و همشیره اعیانی خون زینت النساء بیگم (که
 خلد منزل مخاطب به بیگم صاحب نمود) در اینجا گذاشت - چون
 فسیم فیروز از صوب ایزدی غایت پیرچم بهادر شاه وزید آن شاه
 صورت کیش حالم آئین نظر بر دیرین بغدادی و قدم اعتبار او از راه
 توارش طلب حضور ساخت - برخی باریابان قوب گفتند که با اعظم شاه
 شریک غالب جمیع کارها او بود - فرمود که در آن آشوب اگر پسران ما
 در دکن می بودند بتقاضای وقت رفقت عمومی خود می نمودند
 بعد ملازمت بختاب نظام الملک آصف الدوله و خدمت وکالت (که
 در سوائف ابام صاحب اختیار جمیع مهم مالکی و مالی میشد)
 و نواختن نوبت در حضور سر عزتش از فاک برین گذرانید - و چون
 پادشاه رعایت خاطر منعم خان خانخاندان (که حقوق بسیار ثابت کرده
 وزیر اعظم بالاستقلال بود) ^(۲) اهم می شمرد و وزیر باید که سر دیوان
 ایستاده کاذب بدستخط وکیل مطلق رساند چنانچه یکن دفعه
 بعمل آمد و این معنی برخاندان گرانی کرد لهذا مقرر شد
 که آصف الدوله که کبر سن دریافته مشغول عیش و نشاط است
 بشاهجهان آباد رفته بفرامخت و آسودگی بگذراند - و وکالت را نیابة
 ذوالفقار خان سرانجام نماید - لیکن در جنب اقتدار خانخاندان سوای
 مهر وکالت (که بر اسناد و احکام بعد مهر وزارت میشد) دیگر امری
 در وکالت نماند - آصف الدوله در دار الخلافه پنج وقت نوبت

گویند که تسم قران هم در میان آورد - هرگاه پادشاه بباره پله دهایی رسید
 آصف الدوله با ذوالفقار خان بطمانیذت تمام رفته ملازمت نمودند
 پادشاه بعنايت جواهر خلعت و کلمات نوازش تسلي بخش
 گشته رخصت نمود - و فرمود که ذوالفقار خان بنابر مصلحت
 برخی امور حاضر باشد - آصف الدوله نگویش مال از سیمای حال
 در یافته با دل زار و چشم خون فشان بخانه آمد - همان روز ذوالفقار
 خان را قسمی که در احوال او تحریر یافته گشتند - فردای آن اسد
 خان را محبوس ساخته خانه اش بضبط در آورده چیزی نگذاشتند
 و صد روبیه یومیه جهت اخراجات او از سرکار پادشاهی قرار یافت - در
 جشن جلوس خواستند جواهر خلعت برای او بفرستند - حسین علی
 خان امیرالامرا استدعا نمود که خود ببرد - گویند امیرالامرا بهمان
 دیرین روش آداب بتقدیم رسانید - او هم بدستور قدیم در محبی
 و ذهاب دست بر سینه گذاشته پان بدست خود داده رخصت کرد
 و در سال پنجم سنه (۱۱۲۹) هزار و یکصد و بیست و نه بعمر
 نود و چهار سالگی ازین دار پر ملال درگذشت - چنین امیر نیک طیزت
 کم آزار و متحمل با وقار بحسن صورت و نیکوئی شیم (که
 با زبردستان برفق و مدارا و با هم چشمان بشان و تمکین باشد)
 در امرای قریب العهد دیگر گذشته - از ابتدای نشو و نما
 بکامیابی و کامرانی بسر برده همواره بطاس مراد در شش میزد

(۲)

نراد دغاباز فلک دسمت آخر بار کج باخت - و فزاق انقلاب نزدیک
بمنزل بر امن آباد جمعیت او دو اسپه تاخت - از چرخ بے مروت
صبح نشاطی ندمید که شام کدورتها سر نزد - و لقمه حلوائے بکام
نریخت که صد نواله زهر نیامیخت - این وفادشمن با که پیوست
که نگسیخت - و با هرکه نشست زرد برخاست * * بیت *
* پشیمان می شود زود از عطای خویشتن گردون *
* چو خور گر قرص ناله صبح بخشد شام میگیرد *

از خوبیهایی جملة الملک نقل کنند که چون خلد مکان در سال چهل
و هفتم بعد تسخیر قلعه^(۲) کندانه موسوم ببخشند بخش باران
انقضای برشکال در محیی آباد پونا آمد کیف ما اتفاق دایره امیرالامرا
در زمین پست واقع شد - و خیمه عنایت الله خان دیوان خالصه
و تن بر مکان مرتفع - پس از مرور چند روز (که خان مزبور جای
سرابرد) محل سرا محوط هم ساخته بود) نسبت خواجه سرای
امیرالامرا (که صاحب اختیار سرکار او بود) گفته فرستاد - که ازین مکان
بر خزید - که خیمه نواب ایستاده خواهد شد - خان گفت خوب است
اما مهلتی بدهند تا جای دیگر درین مثل بهم رسد - او تند ترک
جواب داد - عنایت الله خان ناچار بمکانی دیگر انتقال نمود
این ماجرا بپادشاه رسید - مصحوب حمید الدین خان بجملة الماک
پیغام شد - که شما این جا را بعنایت الله خان بدهید - و خود

برخاسته بجای دیگر برورید - اسد خان اندک مکث کرد - حکم شد که بخانه عذایب الله خان رفته معذرت خواهید - اتفاقا در آن وقت عذایب الله در حمام بود - جمله الملك آمده در دیوانخانه نشست و از جلد برآمد - امیرالامرا دستش گرفته بخانه آورد - و یک تقوز پارچه اقامت گویان تواضع کرد - و تا انتهای مدت صحبت و رفاهت و پس ازان هم هیچ گاه بهیچ وجه اظهار گله و بیدماغی ننمود و در مهربانی و دلداري افزود - چنین کسان هم در زیر آسمان بوده اند گویند، اخراجات محل و اهل نغمه و نشاط آنقدر داشت که مداخل بدان وفا نمی کرد - و بسبب بواسیر دایمی ب ضرورت بر زمین نمی نشست - همیشه در خانه بمهد نشینی میگذرانید - سوای ذوالفقار خان عذایب خان نام پسر^(۲) از بطن نول بانی مخاطب برائی داشت - خط را خوب می نوشت - بداد و عجبی جواهر خانه و منصب مناسب امتیاز یافت - بحکم پادشاه دختر ابوالحسن حیدرآبادی را بعقد او درآوردند - اما باریش وضعی افتاده سودا^۱ بهم رسانید - و رخصت دارالخلافه یافته ناهنجار دی پیش گرفت همواره از سوانح دهایی نالش او بعرض میرسید - در همان حالت درگذشت - پسرش صالح خان در عهد جهاندار شاه خطاب اعتقاد خان و منصب عمده یافته بود - براهش میرزا کاظم از هم نشینی رقامان و بزم سازنگیان یک قلم ننگ و ناموس را بتاراج داده باقیم اسالیب^(۳)

(۲) نسخه [۱] نول بالی - و نسخه [ج] نول بای (۳) نسخه [۱] شایگان .

درهای (سوائی) بر روزگار خود می کشود *

(۲) * امیرالامراء سید حسین علی خان *

برادر خرد قطب الملک عبدالله خان است - که بجای خود
مذکور شود - قطب الملک وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود
و سید حسین علی خان بمنصب امیرالامرائی تارک مباحات با آسمان
می سود - اینها از اعظم سادات باره اند - و اکبر شرفای هزد - هر دو
برادر فرتدین فلک سیادت و نیرین سپهر امارت بودند - متکلی
بائثر شمائل سذیه - و خصائل رضیه - خصوص سخاوت و شجاعت
که ازین دو صفت والا آثار غرا بظهور رساندند - و نقشهائی (که طراز
صفحه دوامت باشد) بر لوح روزگار نشانند - و از مبادی ایام عروج
تا مقتهی بخوبی و نیکنامی بسر بردند - و از آبیاری عدل و احسان
عزمه هزد را (شک فردرس برین ساختند - لیکن در اواخر ایام
دوامت راه غلط بیموردند - و تا روز قیامت داغ بدننامی با خود
بردند - اما نزد ارباب انصاف منشای عزل پادشاه محض پاس آبرو
و حفظ جان عزیز بود - اینها مدد العمر جانفشانیها نمودند - و لوازم
دولتخواهیها بتقدیم رسانیدند - پادشاه چشم از حقوق پوشیده
در صدد قلع و قمع افتاد - و تا زنده بود همین خیال در سر داشت
آخر این رای سقیم باعث زوال سلطنت شد - و دولت پادشاه
و سادات هر دو برهم خورد *

قاضي شهاب الدين ماک العلماء (قدس سره) در مناقب السادات
مي فرمايد - که امارت محبت سيادت خلق محمدی ست^(۲)
و سخاوت هاشمي و شجاعت حیدري - بايد که سيد محيم النسب
ازین ملکات بهره رافي داشته باشد - و احياناً بحکم نفس اماره اگر
مرتکب عصيان شود آخر کار سببه او ميدهد که باعث نجات اخروي
مي گردد - و صدق اين کلام در هر دو برادر مشاهده افتاد - که
مظلوم ازین عالم رفتند - و غازي شهادت برادر ماليدند - نام املي
قطب الملک حسن علي ست - و نام املي امير الامراء حسين علي
شهادت اول بزهر واقع شد - و شهادت ثاني بخنجر - امير الامراء
اگرچه برادر خرد قطب الملک است اما در سخاوت و شجاعت
و علو همت و تمکين و وقار از برادر کلان فايق بود - در عهد خلد مکان
بحکومت زنتهور و آخرها بغوجداري هندون بيانه مي پرداخت^(۳)
چون برادرش بعد رحلت خادمکان در لاهور مشمول عواطف شاه عالم
گردید سيد حسين علي خان با فوج شايسته در حوالی دهلي دولت
ملازمت پادشاه دريافت - و در جنگ محمد اعظم شاه مصدر جلائل
فردوات گشته بمنصب سه هزاري و عنایت نقاره سربلند گردید
و بوساطت شاهزاده عظيم الشان بنديريت موبه داري عظيم آباد پانده
رخصت يافت - در اواخر عهد خلد مکان موبه داري بنگاله بموبه دار

(۲) نسخه [ب] که آثار محبت سيادت (۳) نسخه [ج] هندول

بيانه مي پرداخت .

(۲)
 خان مخاطب با عزالدوله خانجهان بهادر از تغییر شاهزاده عظیم الشان
 مقرر گشت - محمد فرخ سیر خلف عظیم الشان (که بنیابت پدر
 در بنگاله بود) طالب حضور شده پیئنه رسید - چون مدتها بخود بری
 گذرانیده و نسبت برادران دیگر نزد جد و پدر رتبه نداشت رفتن
 حضور شاق و ناگوار پنداشته بعدر عسرت اخراجات اوقات پرستی
 میکرد - تا آنکه شاه عالم شفقار شد - محمد فرخ سیر خطبه و سکه
 بنام پدر نموده در فراهم آوردن مردم همت گماشت - درین اثنا خبر
 کشته شدن عظیم الشان رسید - در ربیع الاول سنه (۱۱۲۳) ثلث و عشرین
 و مائه و الف خود سریر آرای سلطنت گشت - و سید حسین علی
 خان ناظم پئنه را بوعده عنایات مستمال ساخته رفیق گردانید - و ازین
 جهت سید حسن علی خان ناظم آله آباد نیز طریق رفاقت سپرد
 در کمتر زمانه افواج کثیره مجتمع گشت - اما بذابر قلت خزانه
 تا رسیدن اکبر آباد دوازده هزار سوار بیش نماند - حسین علی خان در
 روز جنگ (که در حوالی مستقر الخلافه با جهاندار شاه اتفاق افتاد)
 باتفاق حسن بیگ صف شکن خان (که نایب صوبه دار ری اوقیسه بود)
 و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله بمقابل ذوالفقار خان
 (که توپ و ضربزن بسیار پیش رو چیده ایستاده بود) اسپان تاخته
 بزنجیره توپخانه در آمد - چون عرصه و غا بر خود تنگ دید بآئین
 ناموس پرستان هندی پداده گشته بزخمهای طاقت ربا بزمین افتاد

و آن دوسردار با جماعه دار بسیار مردانه زندگی سپردند - حسین علمي
 خان پس ازین فتح نمایان بخطاب امیرالامرا بهادر فیروز جنگ
 و منصب هفت هزاره هفت هزار سوار و خدمت عمده میربخشداري
 کوس باخدمت رتبه گي نواخت - و در سال دوم با فوج گران سنگین
 به تنبیه اجیت سنگهه رانهور (که لوی سرکشی و تمرّد در وطن خود
 می افراشت) مامور گردید - تا میرتهه هرجا تعلّقه او بود لکد کوب
 قاراج و پی سپر غارت ساخت - راجه از بیم ناکی به بیکانیر بدر زده
 باستوار جاها خزید - درین یساق آنچه از اجرای حکم امیرالامرا
 نقل کنند این است که چون دیهات اجیت سنگهه و جیسنگهه باهم
 مخلوط اند و رعایای تعلّقه او این بهراس زو بفرار میگذاشتند بتاراجیان
 حکم میشد - که مواضع ویران را یغما ساخته آتش زنند - و بآباد
 مزاحمت نرسانند - رعایای اجیت سنگهه این را دیده معرفت رعایای
 جیسنگهه قول گرفته می آمدند - همان وقت سزاولان تعیین میشدند که
 بتاراجیان بگویند که آتش فرور نشانند - و آنچه گرفته اند مسترد سازند
 املا درین حکم تخلّف نمیشد - سزاولان آن اشیاء منهدیه را بالتمام
 در دیه جمع میکردند - بعضی ثقات (که از مردم دیهات بسیار استفسار
 کردند) با اتفاق میگفتند - که غیر از سوختن دیگر هیچ نقصانے بما نشده
 راجه چون خرابی خود دید از مال کار اندیشیده وکلای معتبر فرستاده
 بتقبل پیشکش و فرستادن کنوز ابهی سنگهه بسر کلان خود بحضور

و دادن صبیبه پادشاه (که بزبان عرف آن دیار دوله نامند) مستندعی
 عفو جرائم گردید - چون میر جمله در حضور صاحب دستخط پادشاهی
 شده هر که باز رجوع می آرد منصب و جاگیر دستخط کرده میداد
 و هر روز مزاج پادشاه را از سادات منکرف تر می ساخت
 امیرالامرا بمصالحه راضی شده کفور را همراه گرفته باستعجال
 مراجعت کرد - و فوج جهت دوله گذاشت - که متعاقب بیارد
 درین سفر غریب قضیه اتفاقی رو داد *

گویند چون امیرالامرا بشازده گروهی میرتهه رسید معتبران راجه
 با یک هزار و پانصد سوار جهت مصالحه آمده ملازمت نمودند
 و استدعای مقام کردند - چون اشتها داشت (که اظهار ایضا فروغی
 از راستی ندارد - و بحیلله در می می خواهند نگاه دارند - تا راجه
 باحمال و اطفال بدر رود) حسین علی خان پیغام کرد که اگر مصالحه
 واقعی ست تا (سیدن کفور شما مقید و مسلسل باشید - آنها اول
 از راه ننگ و عار راضی نگشته آخر قبول کردند - امیرالامرا
 چارکس معتبر را زنجیر کرده حواله جماعه داران عمده نمود - چون
 جماعه داران همراه گرفته از دیوانخانه برآمدند لچهای لشکر بمجرد
 دیدن این حالت بر تیره آنها دویدند - جنگ در پیوست - هر چند
 مردم بممانعت تعین شدند اما لچها همه را بچشم زدنی بتلف
 جان و مال در آوردند - امیرالامرا آن چارکس را از قید برآورده
 معذرت خواست - و بآنها نیز تیغین شد که این حرکت بے اراده سرزده

براجه نوشتند - لیکن راجه پیش از آن بشنیدن این ماجرا قرار نموده بود
 ناچار امیرالامرا بمیرقه شتافته توقف نمود - تا مصالحه صورت گرفت
 و پس از رسیدن دهلی تقریب صوبه داری دکن درمیان آمد
 حسین علی خان میخواست که خود ملتزم حضور باشد - و نیابت
 بدستور ذوالفقار خان بنام داؤد خان مقرر شود - پادشاه بگفته مشیران
 دمساز راضی نمیشد - تا آنکه گفتگوی خصوصیت آمیز درمیان آمده
 بطول انجامید - و بعد اللتیا و اللتی قرار یافت که میرجمله اول
 بصوبه داری پتخه رهگرا گردد - بعد از آن امیرالامرا (که عزل و نصب
 کل خدمات دکن باختیارش مفوض گشته) رخصت شود - چنانچه
 سال چهارم سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت (رانۀ دکن
 گشته وقت رخصت بالمواجهه عرض کرد که اگر در غیبت من
 میرجمله بحضور رسید یا بقطب الملک قسمه دیگر سلوک شد در عرض^(۲)
 بیست روز مرا رسیده داند - چون بمالوه رسید راجه جیسنگه سوانی
 صوبه دار آنجا از سر راه کناره گزید - تا ملاقات واقع نشود - امیرالامرا
 بحضور نوشت - که این حرکت از اگر برطبق اشاره است حکم شود
 از همین جا برگردم - و الا فرداست که داؤد خان هم این مسلک
 پیش خواهد گرفت - چون ابتدای سلطنت واسطه جان بخشی داؤد
 خان سادات شدند و بتازگی امیرالامرا نیابت صوبه داری برهان پور
 از پادشاه بنامش مقرر کرد او از گجرات بدان معمره رسیده

تمکن گزیده بود - در جواب فرمان رسید که در ازای قباحات نا فهمی
 جیسنگه عزل و نصب اورا باختیار شما گذاشتیم - و از داؤد خان
 وقوع چنین حرکات چه احتمال دارد - احیانا اگر مصدر ادای نامناسبی
 شود روانه حضور نمایند - اما از بددلی و سفله مزاجی که پادشاه
 داشت بواسطت خاندوران مخفی بداؤد خان تحریض مخالفت
 نمود - چون امیرالامرا از نربده عبور کرد ظاهر شد که داؤد خان سر رشته
 موافقت گسسته خیال ملاقات هم در سر ندارد - حسین علی خان
 در فکر اصلاح او فتاده بتقصیلی (که در ذکر احوال داؤد خان رقمزد)
 کمک احوال نویس شده (پیغمبرها بمیان آمد - حاصل آنکه در صورت
 توافق ملاقات لازم - و در شکل تخلف روانه حضور باید شد - از ما
 مزاحمت نیست - داؤد خان پای جهالت افشوده کار بهر خاش
 رسانید - ناچار یازدهم رمضان در فزای آن شهر عرصه مبارزت آراسته
 گشت - و جنگ بشایستگی روداد - با آنکه تفنگ کاری بداؤد خان
 رسیده بود مردانه در آمده متصل امیرالامرا دیگر باره بجنگ
 در پیوسته نقد جان در باخت - امیرالامرا پس ازین فتح صولت افزا
 (که رعب افزای سران و سرکشان دکن گردید) خجسته بذیان را
 اقامت جا ساخته فوجی بسرکردگی ذوالفقار بیگ بخشی به تنبیه
 کهندو دیهاریه سیداپتی راجه ساهو (که در صوبه خاندیس تابعها
 (۳)

(۲) در [بعضی نسخه] روانه حضور شوند (۴) در [بعضی نسخه] کهرو

و بهاریه و در [بعضی] کهندو و بهاریه

احداث کرده تهايه قايم مي نمود - و باخذ چو ته شورش آماي آن ضلع
 بوده قافلها را بتاراج مي برد) تعيين کرد - او در یرگنه بهانير با اشقيا
 در چارگشته بآريزش درآمد - مرهته باندک زد و خورد بآئين
 و رسم که دارند منتشر گشته فرار گزیدند - فوج جنگ دکن نادیده
 (که از خم و چم مرهته آگاه نبود) شادان و نازان دنبال آنها گرفت
 که ناگاه آن تبه کاران بهيئت مجموعي چنان گرم و گيرا هجوم آوردند
 که ذوالفقار بيک (که از فرط تهور پيش آهنگ همه بود) با جمع
 کشته گشته باقي فوج يغمائي شد - هر چند سيف الدين علي خان
 و راجه محکم سنگه بمالش آن گروه شقاوت پزوه تعيين شدند و تا بذور
 سورت شتافتند و پس ازان محکم سنگه تا ستاره (که ممکن و بنگاه
 ساهو ست) دقيقه از نهب و تالان فرزند گذاشت اما جبر اين کسر
 و تلافی اين شکست موافق دولت و شکوه اميرالامرا صورت نگرفت
 نظر بر اسباب ظاهر (که رفور خزائن و کثرت سپاه و عزم بلذ
 و شجاعت فطري حسين علي خان داشت) مي بايست شرمه
 ضالۀ مرهته بسرچنگهای (سار و مالشهای مستوفي سر حساب ميشدند
 ليکن) چون پادشاه بتحريرک و اغوی دولت براندازان خود غرض
 بدستور دارد خان در باب مخالفت اميرالامرا بمرداران جنوبی دکن
 حتی راجه ساهوی بهونسله (که بزور و تحکم راجه دکن گشته)
 بايما و مراحت کوتاهي نمیکرد - و در دهلي با قطب الملک هر روز

صحبته نازه در نزاع نو بر می انگیزخت - که هر ساعت صدای بگیر
و بکش بگوش می‌رسید - و او از تنهایی و بی‌مذاکی ترغیب آمدن ببرد
می‌نوشت [لا علاج امیرالامرا از دشمن خانه بدشمن بیگانه ساخته
در سنه (۱۱۴۰) یک‌هزار و یکصد و سی هجری معرفت شکرراجی ملهار
(۲) و محمد انور خان برهان پوری مصالحه با راجه ساهو (بشرط عدم
فاخمت و تاراج ملک و تعرض شوارع و طرق و نگاهداشتن پانزده هزار
سوار در رکاب ناظم) قرار داده اسدان چوتنه و دیسمکھی شش موبه
دکن بمهر خود با تذخواه کوکن و غیره ملکی (که راج قدیمش
می‌نامند) حواله نموده گماشتگان او را همه جا شریک و دخیل
(۳) ساخت - اگرچه درین سودا بمقتضای وقت سود و بهبود پنداشت
اما نظر بمآل زیان ستیغ اندوخت - و نیل بدنامی برچهره حال خود
فا مرور دهور کشید - هرچند که خذلان دین و خفص اسلام عیاذا بالله
درین کار مذوی و مضمر او نباشد لیکن در ضمن تسلط کفر از یک بده رسید
و هر روز سر بیالیدگی کشید - اما مذهب دور بین در می‌یابد که
درین کار شامت و وبال عاید روزگار کیست - و چون مصالحه یا مرهقه
(۴) و ایفای عهد و پیمان برفاقت و ناخوشیهای پادشاه با قطب‌الملک
همه دراعی انتهای امیرالامرا بود بهندوستان نیز آمد آمد
وزیانه شایع گشت - پادشاه بخیل محال و سد راه شدن امیرالامرا

(۲) نسخه [۱] شکرراجی - و نسخه [ب] شکرراجی (۳) در [چند نسخه]

گماشتاران (۴) نسخه [ج] مسالمة با مرهقه .

محمد امین خان چین بهادر را بیهانۀ بند و بست مالوه که سر راه دکن است مرخص ساخت - و پس ازان (که بحرف طرازی و کاربردائی اعتقاد خان بتازگی شاه و وزیر نرد و لا باهم باختند) ^(۲) پادشاه اخلاص خان را (که با هر دو برادر اخلاص منند گفته میشد) باصلاح مزاج حسین علی خان و باز داشتن از عزیمت حضور مرخص کردند - امیرالامرا (که تصمیم عزیمت کرده باستماع دوستی تازه شاه و وزیر متوقف بود و انتظار خبر ثانی می کشید) باز برهم زدگی مسموع شده غرق محرم ^(۳) ۱۱۴۱ هـ هزار و صد و سی و یک با فوج دکن و مرهه بشوکت و صلوات تمام از خجسته بنیاد رکضت نمود - و معین الدین نام مجهول الحال را بپسر می شاهزاده اکبر برداشته باظهار هواخواهی و فدویت بپادشاه نوشت - که در تعلقه راجه ساهو سرے کشیده بود دستگیر گردیده - نزد خود طلبیدم - در امثال این امور احتیاط و تنبید صلاح دولت دانسته خود بحضور می آم - اواخر ماه ربیع الاول در حوالی دار الخلافه جانب لائ فیروزشاه دایره نمود - و خلاف ضابطه حضور نوبت نواخته داخل خیمه شد - و مکرر بدانگ بلند گفت که من از نوکری پادشاه برآمدم - و پس ازانکه بوساطت قطب الملک تکالیفی چند با شروط و عهده پذیرا یافت پنجم ربیع الآخر ملازمت نموده گذارش گلهای کرد - و مشمول نوازش و مرحمت بیکران رخصت یافت - و باز هشتم ماه مذکور بشهرت سپردن شاهزاده جمعی سوار

شده بحویلی شایسته خان (که از پیشگاه خلافت بار عذایت شده بود)
 داخل گشت . قطب الملک با مهاراجه ببند و بست قلعه شتافته
 هیچ کس را در آنجا نگذاشتند - چون فوت قابو معبر بموضع تدبیر است
 و اغماض چنین وقت خیر باد جان و آبروی خود گفتن مباشر امر عظیم
 و مرتکب کار خطیر گشتند - چنانچه در ذکر قطب الملک مرتوم خامه
 گردیده - و هنوز دو ماهی نگذشته بود که نیکو سیر پسر پادشاهزاده
 محمد اکبر (که در قلعه اکبر آباد مقید بود) باتفاق احشام آنجا
 علم خلاف برافراشت - امیر الامرا بر جناح استعجال رسیده در محاصره
 سه ماه و چند روز بسازش هزاریهایی احشام آنجا قلعه برگرفت
 و اموال قلعه را متصرف گشت - و چون قطب الملک بمقلا بل راجه
 جیسنگه سوائی (که بقصد مخالفت از آندیر برآمده بود) بفتحپور
 سیکری رسید امیر الامرا نیز ملحق شد - و بعد مصالحت راجه میان
 برادران بر سر اموال آگره کدورتها برخاست - و پیغامهای درشت
 و تلخ از طرفین گذارش یافت - اما آخر کار از پخته کاری راجه رتن چند
 شیوع و اعلان نیافته به بیمزگی تمام قلیله ازان بقطب الملک عاید شد
 چون مشیت ایزد بیهمال (که بمصلحتهای او که تواند پی برد)
 بدان تعلق گرفته بود (که هر دو برادر بباد کامیابی لب تر ساخته
 شورابه بیمرادی در کشند - و گاهی چند بمقصود شتافته ره سپر
 ناکامی گردند) مساهله سترگ و غاطه فاحش سرزد - که با تصدی
 چنین امر خطیر (که در لایه عظیم بچرخ آرند) بملاحظه یک دیگر

سریر آرای هندوستان نگشتند - اگر یکی بدیگری سر فرو تنی و انقیاد
 فرود می آورد یا امیرالامرا (که بعلاوشان و جلالت قدر و عز می بلند و همی
 بجا و شجاعتی مفرط و دانشی درست شهرت تمام داشت - و بصولت
 و مهابت رعب افزای دور و نزدیک بود) قطب الملک را از میان
 برداشته مربع نشین چار بالش سلطنت میشد اغلب که پیش میرفت
 و زمانه دراز دولت در خانواده ایشان امتداد می گرفت - چنانچه
 باستانی نامها از احوال گذشتگان آگاهی می بخشد - ^(۱) بالجمله
 بذابر هنگامه جهیله ^(۲) رام و گردهر بهادر امیرالامرا با محمد شاه پادشاه
 و قطب الملک از فتح پور باگرو معارفت نموده تا انفصال قضیه
 اقامت آنجا ناگزیر افتاد - چون گردهر بهادر پس از فوت جهیله ^(۲) رام
 سر استکبار می خارید حیدر قلی خان با محمد خان بنگش تعیین
 گشته بوسطت راجه رتن چند باشتی و مصالحه خاطر ازان ^(۳)
 طرف را پرداختند - درین ضمن فلک نقشه نو بر صفحه روزگار کشید
 نظام الملک بهادر فتح جنگ (که بحسن تدبیر و نیروی پردلی ممتاز
 امرای عالمگیری ست) استشمام رابعه غدر و عناد از سادات نموده
 گام سرعت بدکن برگرفت - و در کمتر زمانه دلار خان بخشی
 امیرالامرا را (که با فوج چیده جرار بتعاقب بود) و عالم علی خان
 برادر زاده و متبذای حسین علی خان را (که بذیابت صوبه دار دکن
 می پرداخت - و با فوج مرهونه و متعینه آنجا بعزم قتال باستقبال (سیده)

بآريزشهای پی در پی دسمن خوش تاراج جان و مال ساخت - غریب
 حالت بحسین علي خان رو داد - نمي دانست که مال کار بکج
 خواهد کشید - و هوش و حواس باخته هر روز تدبیر می اندیشید
 برخه گفتند که چون قبیله ذواب در دکن است با رسال فرمان
 صوبه داری دکن نظام الملک را مستمال باید ساخت - و بمرد
 و تدریج بتلافی و تدارک باید پرداخت - درین اثنا خبر رسید که سید
 مبارک خان بخاری قلعه دار موروثی دولت آباد با آنکه از طرف
 حسین علي خان بتغیر جاگیر آزرده خاطر بود بداس ناموس سیادت
 زه و زاد امیر الامرا را با توابع و اسباب پیش از رسیدن نظام الملک
 بختجسته بزیاد در قلعه جا داده از دستبردهای اعادی مصون و
 محفوظ نگاهداشت - یازده هوش رفته بجا آمد - بمشورت و کنگاش
 بسیار پادشاه را همراه خود گرفته نهم ذی القعدة بعزیمت دکن
 با پنجاه هزار سوار موجودی سوی آنکه نگاهداشت علی العموم شروع
 کرده و باطراف و جوانب زرها برای سپاه فرستاده از اکبراباد
 کوچ نمود *

سبحان الله این دو برادر سیما امیر الامرا سخاوت و کرم و حلم
 و مواسات فطری داشتند - هرگز مجوز ستم و بیداد بمتنفسه نشدند
 اما مقلب القلوب نوعی مرف دلها نمود که پیش آوردهای سادات
 هرچند میدانستند (که زوال دولت اینها متضمن خانه براندازی ماست)
 آهی این کشتی غرق شود باهم می گفتند - از بیگانگان چه توان گفت

(۲) چون اعتماد الدوله محمد امين خان چين بهادر بنابر قرابت
قريبه خود با نظام الملك متوهم گشته با وجود عهد و پيمان
اميرالامرا جزم کرد که آخر کار دست از هم برنخواهند داشت
بفکر غدر افتاد - و مير حيدر کاشغري را (که از ترکان درغلات بود - وجد
کلانش مير حيدر صاحب تاريخ رشيدى همواره ملتزم رکاب بابوي
و همايوني بود - و چنده بفرمان رائي کشمير رسیده - و از جهت
ميرشمشيري اينها را ميرگويند) بران داشت که منتظر قابو گشته
بکيد و حيله بقطع رشته حيات اميرالامرا اقدام نمايد *

گويند سواى والدۀ پادشاه و صدر النساء محل و سعادت خان
نيشاپوري (که از فوجدارى هندون بيانه بحضور رسیده با محمد امين
خان همراز گشته بود) ديگرى از اين شر سر آورده آگهي نداشت
(۳)
اگرچه به ثبوت رسیده که شير (که حامل ابن سانحه بود) مير جمله
بظاهر هواخواهي باميرالامرا از اين مقوله اطلاع داد - جواب گفت
که من مگر خربوزه ام - که کس بکار زند - و اصلا التقات نکرد - بهر تقدير

ششم ذى الحجه (۱۱۳۲) هزار و صد و سي و دو سال دوم از جلوس
که منزل توره (که از فتحپور سي و پنج کوه عرفى سمت) مخيم عساکر گردید
اعتماد الدوله ببهانه تهوع و برهم زدگى دل به پيش خانۀ حيدر قلي
خان مير آتش فرود آمد - و حسين عالى خان بعد از داخل شدن
پادشاه بمحل سوا برگشته پالکي سواره راه خانه گرفت - همين که

متصل دروازه کلال بار رسید میر حیدر که روشناس و راه حرف داشت احوال خود نوشته بدست امیرالامرا داد - و شروع به ضعیف نالی زبانی نمود - چون دید که او مشغول خواندن است آنچنان بچستی و چالاکي خنجر آبدار بپهاوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش بآخر انجامید - و نور الله خان پسر اسدالله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرفت بضرب شمشیر میر حیدر را از پا در آورد مغلان از هر طرف دریده نور الله خان را از هم گذرانیدند - و سر امیرالامرا جدا کرده نزد بادشاه بردند - چون مردم حسین علی خان برسیدن منزل هر یک بجائے و مقامے قرار گرفته غافل از شعبده بازی فلک دوار بودند در آن وقت نتوانستند رسید - مگر سید غیرت خان (۲) که بمجرد استماع بے آنکه بجمع مردم پردازد با معدودے رسیده کشته گشت - و جوق دیگر هم دست و پای بے حاصلی زدند - پس ازین هنگامه لاش امیرالامرا (که به بیحرمتی افتاده بود) با لاش غیرت خان و نور الله خان بحکم پادشاهی نماز جنازه خوانده و تابوتها را بزر بفت گرفته خواستند روانه اجمیر نمایند - اما بنابر کوچ کهار میسر نیامد - و زربفت هم لچها کشیده بردند - بعد ازان باجمیر نقل کرده در جوار پدرش سید عبد الله خان مرحوم مدفون ساختند *

از بعضے ثقات مسموع شده که پیش ازین واقعه مرد صالح در رویا

دید که سیدالشهدا ثالث ائمه اثنا عشر کرام (علیه و علی آباءه السلام)
 ۱۱۳۲ ۱۱۳۲

مخطاب بامیرالامرا کردند - و فرمودند که * بلغ وعدک - و غلب عدوک *
 پس ازان سانکه چون حساب نمودند هر فقره تاریخ بود - با صنعت
 تالیف - میر عبد الجلیل حسینی واسطی بلگرامی (رحمه الله)
 قصیده غرائی در مرثیه حسین علی خان گفته - تا تاریخ دریذجا
 ثبت گردید * * ابیات *

* آثار کربلاست عیان از جبین هند *

* زد جوش خون آل نبی از زمین هند *

* شد ماتم حسین علی تازه در جهان *

* سادات گشته اند مصیبت نشین هند *

* از داغ دل زدند چراغان اشک جوش *

* این است نوبهار گل آتشین هند *

* گیتی چرا سیاه نگردد ز درد غم *

* خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند *

* نیای ست زن معامله پیراهن عرب *

* ز خون گریه سرخ شد ست آستین هند *

* رستم نشان حسین علی خان شهید شد *

* از خنجره که بود نهان در کمین هند *

* آن مقدره که از قلم تیغ بارها *

* تحریر کرد نسخه فتح مبین هند *

- * منقاد او شدند ازان سرکشان دهر *
- * کز داغ ضبط کردن نشان بر سرین هند *
- * تیغش بر روز معرکه خصم تیره بخت *
- * چون برق میشگفت صف آهین هند *
- * فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی *
- * کز روی فخر بود بدانش ^(۲) یمین هند *
- * هند از شهادتش تن بے روح گشته است *
- * یعنی که بود از نفس راپسین هند *
- * عالم چو قبر در نظر خلق شد سیاه *
- * افتاد تا ز خاتم دهر آن نگین هند *
- * از دست ابن ملجم ثانی شهید شد *
- * گوئی ز کوفه است گل ماتمین هند *
- * هند اینچنین مصیبت عظمی ندیده است *
- * دیدیم داستان شهرور و سزین هند *
- * کاهیده است صبر و تذار شد دست غم *
- * ایذهانصیب ماست ز غت و سمین هند *
- * ای درستان آل و معبدان اهل بیت *
- * غمگین شوید بهر حسین حزین هند *
- * تا حق اهل بیت رسالت ادا شود *

* بر (غم این جماعه منصوصه بین هذ *

* سال شهادتش قلم واسطی نوشت *

۱۱۳۲

* قتل حسین کرد یزید لعین هذ *

حق این است که در قریب العهد کم امیرے باین خوبی گذشته - باکثر ستوده خوها متفرد بود - و در همت و همت یکتا - رفوز طعام دکنرت اطعام سوار او مشهور است - اجزای بلغور خانها از غامه خام و پخته و احداث مجالس یازدهم و دوازدهم هر ماه در بلاد عظیمه دکن نموده که تا حال جاریست - درین مجالس با مشائخ و فقرا بخضوع و انکسار بنفس خود خدمت می نمود - پیش از آمدن دکن (۲) زر مهم سازی نمی گرفت - پس ازان محکم سنگه و دیگر متصدیان باظهار کمی مداخل و افزونی خرج مزاجش را برین آوردند - معینا گویند اموال ملا عبدالغفور بهوه ملک التجار بندر سورت (که زیاده بر یک کروڑ روپیه بود) حیدر قای خان متصدی بندر باوجود وارث ضبط نمود - در همان ایام انقلاب سلطنت رودان - و عبدالحی پسر متوفی باستغاثه بحضور رسید - و جهت معافیه اموال پانزده لک روپیه نذر بامیر الامرا نوشته داد - رزے پگاه ترار را طلبیده نذر را با اموال بخشید - و خلعت داده رخصت وطن نمود - و گفت امشب مرا بر سر مال این مرد با نفس خود مجاهده افتاد - آخر بر نفس طامع غالب آمدم *

* اهتقاد خان فرخ شاهي *

محمد مراد نام کشمیری (مل است) - در عهد خلد منزل بوکالت
 جهاندار شاه و منصب هزاره و خطاب رکالت خانی امتیاز داشت
 و در ایام جهاندار شاه ترقی کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخ سیر
 رسید داخل کشتنهای گشت - اما ربط سابق با سادات باعث
 جان بخشی او شده منصب هزار و پانصدی و خطاب محمد مراد خان
 یافت - و داخل یسارلان ترک گردید - چون محمد امین خان بخشی
 درم بمالوه رخصت یافت (قاشاید سد راه امیرالامرا از دکن تواند
 شد) در کوچ توقف میکرد - محمد مراد خان بسزاوای تعین گشت
 با دهن دره دگی و زبان درازی که داشت فایده نکرد - سر دیوان
 آمده عرض نمود - که اطاعتی در سر ندارند - که سزاوی کسی موثر شود
 پادشاه جواب ندادند - باز بے محابا عرض کرد - که اگر درین وقت
 اغماض شود هیچ نمی ماند - پادشاه گفتند چه باید کرد - گفت ببنده
 حکم شود که رفته بگوید - همین وقت کوچ نماید - والا بخشیکری تمیز
 فرمودند شما ابلاغ حکم کنید - رفته آن قدر تشدد بکار برد که همان
 روز کوچ نمود - این جرأت و دولتخواهی پسند پادشاه شده بارباب
 خلوت فرمودند - و بوسیله هم وطنی صاحبۃ نسوان والدۀ پادشاه
 بیشتر مورد عنایت گشت - چون پادشاه بغاوت مخالفت و مغایرت
 با سادات باره و تسلط و اختیار آنها مکدر و متالم بود هر روز فکر سه
 نازه و مشورتی نو در استیصال آنها مینمود - و از کم فطرتی و بے جرأتی

بجائے نمیرسید - روزے و کائنات خان قابو یافته بپادشاه درین مقدمه
چندان بذیرنگی افسانه و افسون باغ سبز جلوه داد و گفت بے آنکه
کار اهل خلاف بمصاف رسد در اندک فرصت شیراز تسط آنها از هم
می باشد که فرخ سیر (که لوازم دانش و تمیز فرورنشانده بود) اصلا بکنه
کار پی نبرده فریفته او گشت - و در همه کارها محرم همراز و یار و مساز
کرده در ایام معدود بمنصب هفتم هزاره ده هزار سوار برآورد
و بخطاب رکن الدوله اعتقاد خان بهادر فرخ شاهي بلند مرتبه ساخت
روزے نبود که جواهر تمینه و اجناس نفیسه بار مرحمت نمی شد
سرکار مرادآباد را صوبه قرار داده موسوم برکن آباد فرموده در جاگیرش
بطریق التمغا عنایت شد - و بصواب دید او جهت برانداختن دولت
سادات سرباندها از پنده و نظام الملک بهادر فتح جنگ از مرادآباد
و مهاراجه اجیت سنگه از جوده پور وطنش طلب حضور گشتند
و با هر یک هر روز صحبت مشورت منعقد میگشت - اگر کسی اظهار می نمود
(که اگر بیک خاعت وزارت عنایت شود استقلال قطب الملک میبکاهد
(۲) و بمردر و نه تمام بحال او (راه خواهد یافت) میفرمودند برای
وزارت بهتر از اعتقاد خان کسی نیست - امرا [که از پیش آمد
چنین مرد کم اصل (که بهرزه گوئی و بد وضعی شهره عالم بود)
دل ببری داشتند] کی بوزارت او راضی بوده دل نهاد کار میشدند
ناچار پهلوتپی میکردند - و فی الواقع چه طور سودائی بود - ارتکاب

مهالك و تعب كشي و جان كني ازین كس باشد - و وزارت و دولمت
نصیب دیگرے *

* من عاشق و معشوق بكلم دگران است *

* چون غره شوال كه عيد رمضان ست *

و غروب قرآنكه با این همه توقع كارهای خطیر ازین امرا اكثرے را
بتغیر جایگزین و خدمت آزاده خاطر فرمودند - و قطب الملك آنرا
مغتنم پنداشته باستمالت و اعانت هر يكے پرداخته ممنون خود
میساخت - و این فكرهای لاطایل و كنگشهای باطل كه * مصرع *
* نهان کی ماند آن رازے كزو سازند محفایا * فصل چون

بقطب الملك میرسید از برای حفظ آبرو شروع بنگاهداشت عام
كرده بحسین علي خان امیرالامرا نوشت - كه كار از دست رفته - زود
از دكن باید رسید - پادشاه از تصمیم عزیمت امیرالامرا آگاه گشته
از سر نو بفكر التیام و اصلاح افتاده اعتقاد خان و خاندوران را بخانه
قطب الملك فرستاده تجدید عهد و پیمان بایمان غلاظ و شداد درمیان
آورد - از طرفین تدارك مافات قرار یافت - هنوز ماهی نگذشته بود كه
بطفل مزاجی و كم هوصلگی پادشاه این همه مراتب آشتی فسیامنسیا
گردیده غبار كدورت و ناخوشی طرفین بیش از پیش تهیج گرفت
و بكرات همین صحبت رو داد - بعضی امرای تجربه كار كناره گزینی را
و قایم آبرو فهمیده خود را كشیدند - و چون امیرالامرا از دكن
رسید پس از استحکام عهد و شرائط ملازمه دریافت - اما اوضاع

پادشاهی و برهم کاری مردم دیده توقع اصلاح برداشت - و بفکر دیگر
افتاد - هشتم ربيع الثاني بتقریب ملازمت ثاني قطب الملك را
باتفاق اجیت سزگمه ببزد و بست قلعه ارک فرستاد - غیر از اعتقاد
خان کسی از مردم پادشاهی در قلعه نماند - قطب الملك با پادشاه
شکوه و اعاده بے عزیتها سرکرد - محمد فرخ سیرهم بر آشفته
جواب میداد - تا آنکه منجر بحرفه‌ای خوش شده - اعتقاد خان
خواست که بسخدان ابله قریب میانجی گری نماید - چون از طرفین
سرشته اختیار از دست رفته بود سید عبدالله خان او را مخاطب
بدشنام ساخته گفت - از قلعه برآرند - پادشاه برخاسته بمحل رفتند
و اعتقاد خان جان بدر بردن غنیمت دانسته راه خانه گرفت
قطب الملك شب با احتیاط تمام در قلعه گذرانیده مبع نهم
ربیع آخر پادشاه را مقید نمود - و تا آن وقت بر هیچ کس معلوم نبود
که در قلعه چه گذشت - عوام کشته شدن عبدالله خان شهرت دادند
اعتقاد خان باظهار قدویت با جمعیت خود سوار شده در بازار سعدالله
خان بمقابل فوج امیر الاسرا خر حمله نموده دست و پای بیخاملي
میزد - که نوبت جلوس رفیع الدرجات بلند آوازه گشت - اعتقاد خان را
بخفت تمام دستگیر ساخته خانه او را بضبط در آوردند - و بیاز یافت
(۲)
جواهر نفیسه (که باو انعام شده بود - و اکثرے متفرق ساخته) ذلت
و خواری میکشید - فرخ سیر را بعد سلطنت شش سال و چهار ماه

سواى يازده ماه فرمان روايى جهاندار شاه (كه در ايام پادشاهى خود داخل كرده بود) از سلطنت خلع نموده بالاى تروپوليۀ قلعه ارک كه جاي تنگ و تاريك است مكمول نموده بتعذيب تمام نگاهداشتند - گويزند نور بصورش بالمايه زایل نشده بود *

از ثقه عمده كه مقرب سادات بود مسموع شده كه چون قرار يافت (كه ميل بچشم او بايد كشيد) قطب الملک بے آنكه بكمه ظاهر نمايد سرمه دان استعمالى خود را سر ديوان به نجم الدين علي خان داد كه حكم پادشاه است - رفقه ميل بچشم فرخ سير كشند - درين وقت فرخ سير جزع بهيار كرد - و بجائى رسانيد كه ناچار بزير كشيدند پس ازان كه ديد در بصارت نقصان نشده در اخفاى آن ميگوشيد و هرگاه چيزى ميخواست ميگفت - برين بصير ترحم نمايند قطب الملک و اميرالامرا تبسم كرده ميگفتند - كه بخيال او گويا ما مطلع نيستيم - بهر تقدير از ساده لوحى بمستحفظان بوعده مداميب عمده مشورت برآوردن خود ميكرد - كه نزد راجه جيسنگه سواني رساندن چون اين خبر بصاحب مداران خلافت رسيد باقتضاي صلاح ملكي دوبار مسموم نمودند - از سخت جاني كارگريش نيفتاد - آخر بتسمه كشي كه بدعت مستحذثه او بود رهگرای فنا ساختند - درزي كه تابوتش بمقبره همايون پادشاه مي بردند طرفه بلواى عام واقع شد - در سه هزار مرد و زن شهر خصوص آنچه و فقير بازاری جمع گشته گريه كنان همراه ميرفتند - و سنگها بمردم سادات زده نفرين ميكردند - و تا سه روز

بر قبرش مجتمع گشته مولود خواني نمودند *

سبحان الله مردم درين مقدمه حيدري و نعمت الهي شده اند

يکے ميگويد * * (بائي *

* ديدي که چه با شاه گرامي کردند *

* عد جور و جفا ز راه خاسي کردند *

* تاريخ چو از خرد بجستم فرمود *

۱۱۳۱

* سادات بوي دمک حرامي کردند *

ديگرے گفته * * (بائي *

* با شاه سقيم آنچه شايد کردند *

* از دست حکيم هر چه آيد کردند *

* بقراط خرد نسخه تاريخ نوشت *

۱۱۳۱

* سادات دواش آنچه بايد کردند *

اما بر ظاهر اسمت که در ازاى حقوق پادشاهي قديما و جديددا (که

بر ذمه خانه زادان موردئي ثابت و متحقق اسمت - سيما در حق اين

دو برادر که در نوکري باقائي (سيدند) مدور اين حرکت قبيل

ازينها (که ظلم صريح بود با کفران نعمت که هر یک بانفراده در

رنالت و شغامت تام تمام بود) نه حق حقيق است - حاشا وکلا - بل

اينها هم طرفه خدمت بتقديم رسانيدند - که ببذل جان و ايتار مال

کوتاهي نکرده پادشاه هندوستان ساختند - ليکن بنظر انصاف نه اين

حق است - بل اداى حق است - و مقتضاي نمک خوارگي - اما

نفس خود کام چه میگوید - و عقل دور اندیش معاش چه میفرماید
 آیا دفع شر پیش از وقوع بقدر میسر واجب نیست - هفتمت خویش
 جمعی نفس انسانی شده - اگر سبقت درین امر نمیگردند بتلاف
 جان و آبرو گرفتار میکشند - اگرچه بعنوان دیگر هم حفاظت ازین بلیه
 میسر بود - که در مبادی حال آنها از خدمات حضور سزا کشیده
 یکار عمده سرحدی اکتفا می نمودند - هب جاه و ریاست که بدترین
 ذمائم است نگذاشت - و در یقوت مدعیان باین هم کی میگذاشتند
 شهرت دیر اگر بامل کار وانگرفتند خود محمد فرخ سیر ماده فساد
 سلطنت خود گشته - از بے تجربگی و نابخردی غلطها از سرزد - اول
 منصب والای وزارت را [که اصلا مناسبتی بسادات باره ندارد - چه
 در عهد عرش آشدانی تا زمان خلد مکان (که با آغاز و انجام دستور العمل
 سلطنت هندوستان اند) سادات باره بمنصب عمده ترقی کردند - اما
 اقل مرتبه بدیوانی صوبه یا متصدی گری پادشاهزاده نامزد نگشتند]
 بایستی باینها تفویض نمیکرد - و اگر نظری بر حقوق آنها از راه قدر دانی
 و اقتضای مروت زمام خلافت بقبضه اقتدار آنها داده بود بایستی
 بگفته سخن سزای خود غرض (که در پرد دولتخواهی کل هزاران بدخواه
 ماده می کنند) این قسم نوکران اخلاص کیش را (که جان و مال خود
 برای او دریغ نکردند - و آینه نیز بے موجد از آنها بداندیشی متصور
 نبود) باین مرتبه میسرسانید - آنچه دیدن از خود دیدن - و هر چه کشیدن
 از خود کشیدن - قام جولانی شد - و بکجا رسید - عفا الله عنهم *

اعتقاد خان درامت و عزت بباد داده مدتی خانه نشین بود - چون
 امیرالامرا به تیغ افتقام کشته گردید قطب الملک^(۲) شاهجهان آباد
 رفته باستمالت اکثر امرای قدیم و جدید (که از عرصه روزگار بدر
 رفته در گوشه انزوا بناگامی بسر می بردند) پرداخت - از انجمله
 اعتقاد خان را ببحالی منصب خوشدل ساخته مبلغی بمدد خرج
 و نگهداشت رساله داد - اما چنانچه او میخواست نقش مرادش
 نقشست - زیاده بچند کروه رفاقت نغموده بدلهلی برگشت
 و تا زیست مزدوی بوده باجل طبعی در گذشت - هرچند بسخاقت
 و جلالت مشهور بود لیکن فیض عام داشت - در کم فرمودی درامت خود
 عالمی را کامیاب ساخت - با این همه مردم بچیزهای بد نسبت میکردند
 * نکته * درامت مزیل عیب نمی باشد *
 * بیت *

* غمی از درامت دنیا نگردد عیب کس زایل *

* که زر نتواند از روی محک بردن سیاهی را *

بلکه مظهر آنست * شعر *

* عیب ناقص در لباس زر کجا پنهان شود *

* ماه نو چون پیرهن پوشد کلف عریان شود *

(۳)

• اهتمام الدوله محمد امین خان چمن بهادر *

میر میر بهاء الدین بن عالم شیخ است - که احوالش در ضمن

ترجمه قلیچ خان عابد خان پدیرایه ترقیم یافته - میر بهاء الدین مدتها

بعجا نشینی بزرگان خود می برداخت - چون انوشه خان والی اورکنج
 با پدر خود عبدالعزیز خان حاکم بخارا بمنازعت پیش آمد میر
 باتهام اتفاق با پسر مذکور کشته گردید - خان مذکور دست از وطن
 برداشته عزیمت دیار هند نمود - و سال سی و یکم جلوس خلد مکان
 بدکن پانابه غربت کشوده شرف اندوز ملازمت پادشاهی گردید
 و بمرحمت منصب دو هزار و سوار و خطاب خانی سرمایه
 ناموزی اندوخت - و همراه خان فیروز جنگ (که بتسخیر قلاع و تذبیه
 غنیمت مامور میشد) سر رشته تعیناتی بدست آورد - و سال چهل و دوم
 چون قاضی عبدالله صدر فوت نمود از حسب الطلب از انجا بحضور
 رسیده بعد از خلعت مدارت کل و انعام سه عدد انگشتری
 زمرد میزکار نقش بلند (تبعی درست کرد - و در هنگامه^(۲) [که موکمپ
 پادشاهی بتسخیر قلعه کهلانا (که بعد فتح به تسخیر لدا موسوم شده)
 متوجه گردیده محامره آن بمیان آمد] خان مذکور باضافه دو صد
 سوار امتیاز یافته تعین گشته که از کتل انبه گهات بتل کوکن^(۳) شتافته
 از آن طرف راه آمد و شد بر محصورین قلعه مذکور مصدر سازد - خان
 مذکور کمر همت بسته بدانجا فب شتافت - و تردد نمایان بظهور آورده
 یشته (که بدست مقامیر بود) بکشتش و کوشش مستخاص گردانید
 و در جلدی آن بخطاب بهادری بلند آوازه گشت - و سال چهل و هشتم
 از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی هزار و دویست سوار چهاره

(۲) در [بعضی نسخه] و هنگامیکه (۳) در [بعضی نسخه] بملکوکن *

کامیابی برافروخت - و سال چهل و نهم در محاصره قلعه واکمیره و تعاتب زمیندار آنجا (که راجی فرار پیموده بود) خدمات شایسته تقدیم رسانیده از امل و اضافه بمنصب چهار هزار و در صد سوار چهره بخت را نور آگین ساخت - و پستتر به تنذیه مقاهیر مامور شده چون سالم و غنم برگشت سال پنجاه و یکم باضافه سه صد سوار و خطاب چین برادر رایت امتیاز برافراشت - و چون همراه سلطان کام بخش تعیین گردیده بود در چند روز خبر رحلت خلد مکن شنیده بے اطلاع احدی از آنجا نزد اعظم شاه آمد - و صحبت آنجا نا دلچسپ دیده از اثنای راه (که شاهزاده مزبور جانب هندوستان متوجه بود) جدائی گزیده بارنگاباد آمد - و پس ازان (که خلد مغل ظفر یافته بعزیمت جنگ با سلطان کام بخش برادر خود رایت توجه بدکن برافراخت) او بملازمت پیوسته بعد مراجعت خسروانی بهندوستان بتفویض خدمت فوجداری مرادآباد قامت قابلیت آراست - و سال چهارم جلوس آن پادشاه با جمعی بهمم کرد دامن همت بر کمر عقیدت زد - چون نوبت سلطنت به محمد فرخ سپر رسید بوساطت قطب الملک و حسین علی خان دولت ملازمت دریافته از امل و اضافه بمنصب شش هزار و شش سوار و خطاب اعتماد الدواہ نصرت جنگ و تقرر بخشی گری دوم درجه اعتلا پیمود - و سال پنجم جلوس آن پادشاه به بند و بست صوبه مالوه

دستوري پذيرفت - و چون دران ايام حسين علي خان از دکن روانه بارگاه خلافت شده کسی را نزد خان مذکور (که متصل اجین بگردآردی جمعيت سرگرم بود) پيامهای لطف آميز (عيب افزا گفته فرستاد - او بے انتظار حکم سلطاني راهی دارالخلافت شد ازین جهت بپای عتاب درآمده از خدمت و منصب معزول گردید درین ضمن (که حسين علي خان بدارالخلافت رسیده محمد فرخ سیر را متعبد گردانید) خان مذکور با جمعيت خود رفته با مردم سادات مالحق شد - در عهد سلطنت سلطان رفيع الدرجات بهکالی منصب قدیم و بخشي گری درم آب رفته بجو آورد - و بعد چندے میان او و حسين علي خان محبت برهم شده بنقض باطن انجامید - و چون حسين علي خان در اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بعنوانی (که در احوالش بذوک خامه گذشته) کشته گردید و غیرت خان همشیره زاده اش بطريق گستاخي پيموده جیب زندگي را بچنگ اجل در دان خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب هشت هزاري هشت هزار سوار در اسپه سه اسپه و یک کور و پنجاه لک دام بطريق انعام و تسایم تعلقه وزارت و خطاب وزیر الممالک بوالا پایة امارت تصاعد نمود و در همان سال بعد چهارم ماه از تقرر وزارت مطابق سنه (۱۱۴۳) هزار و صد و سی و سه هجری رخت زندگاني را ته کرد - آمیره بود شجاعت نشان و سیر فکر - رفقا خصوص مغایه را در کار سازبهای معاملات (که خود هم میگرفت) رعایت میکرد - در کم فرصتی ايام وزارت

از نوکران پادشاهی هر که شکایت بجاگیری پیش از برد از محال
پانپانی^(۲) جاکیر او مقرر کرده چوپدار خود را محصل نموده سفد جاکیر
تیار ساخته بدست خود بآن کس می سپرد - پسرش اعتمادالدوله
قمرالدین خان است - که ترجمه اش علیحده نوکرز خواه شده *

• اخلاص خان اخلاص کیش •

هندو پسر بون از قوم کهتری بای^(۳) - نام اصلی او دیبی داس
نیاگانش قانون گوئی قصبه کلانور (که از دارالسلطنت لاهور بمقامه
چهل کرده است) داشتند - نام برده از سن مبنی بمصب علوم مشغوف
بود - و در دارالسلطنت سکونت ورزیده و بصحبت علما و فقرا
رسیده صاحب استعداد گشت - و چون با ملا عبدالاله سیالکوئی
نسبت شاگردی داشت بواسطت او ملازمت خادم مکان حاصل نموده
ب اخلاص کیش موسوم گردید - و بمصوب کمی سال بیست و پنجم
مشرف متاع خانه و سال بیست و ششم مشرف جانماز خانه و سال
بیست و نهم مشرف عرائض و سال سییم پیش دست روح الله خان
میربخشی از تغیر یار علمی بیگ و سال سی و سیوم از تغیر شرف الدین
واقع نویسنده کچهری خانسامان و پسترو امین جزیه صوبه بیدر و سال^(۴)
سی و نهم امین و فوجدار پرگنه اندور از تغیر مکهه کاظم شد
و درین سال منصب از چهار مدی سه صد و پنجاه سوار مقرر

(۲) در [بعضی نسخه] پانپانی (۳) نسخه [۱] نای (۴) در [اکثر

نسخه] صوبه بدره

گردیده سال چهل و یکم باز بخدمت پیش دستی روح الله خان
 خانسaman چهره عزت برافروخت - و سال پنجاهم از راه عدایت نام از
 بلفظ محمد مصدر شده بوکالت شاه عالم بهادر مقرر گشت - پس
 از ارتحال خلد مکان چون اعظم شاه بنابر وکالت مذکوره از ناخوش
 بود بواسطت بسالت خان میرزا سلطان نظر باظهار بی تقصیری
 پرداخته پروانگی گرفته در اردنگباد ماند - و بعد تسلط خلد منزل
 بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی یکهزار
 سوار و خطاب اخلاص خان و تفویض خدمت عرض مکرر بساط
 بلند مرتبگی گسترده - گویند چون سر دربار برای عرض تعلقه مذکور
 پیش میرفت از آنجا که پادشاه هم عالم بود بتقریب مقدمات علمی
 گفتگو بطول میکشید - تعلقه داران دیگر ساکت شده کزایه میکردند
 که الحال کشف و مشکوه در میان آمد - امور دنیوی موقوف باید
 داشت - چون همت پادشاه و وزیر آنوقت بسیار بلند افتاده بود
 درخواست هیچ یک ندانید - خان مزبور (که در مقصدی گری
 بسختی و دقت زبان زد بود) بخانخان ظاهر نمود که نهال عالم نوازی
 پادشاه جز بیجاگیری اکثر مردم بار نخواهد آورد - خانخانان
 بد نامی تحقیق این امور قبیح نسبت بخود دانسته تکلیف آن
 باخلاص خان نمود - خان مزبور هم متحمل تشنیع مردم نشده دست
 ازان کشید - و مستعد خان محمد ساقی برین کار مقرر گردید - و در

وقت جهاندار شاه ذوالفقار خان دیوانی تن بر تعلقه سابق افزوده
 با خود رفیق ساخت - و در عهد محمد فرخ سیر (که هنگامه دار و گیر
 بلند شده بود - و بعضی امرا نظر برور نیز داشتند) تطب المالک
 و حسین علی خان پاس رابطه قدیم مرعی داشته ادا بوطن خود (که
 قصبه جاسسته^(۲) باشد) روانه نمودند - پستر بهادشاه عرض نموده
 اسناد بحالی منصب و جاگیر سابق فرستاده طابداشتند - اگرچه
 بغیر و راستگی مزاج بنوکری راضی نبود اما بمبالغه هردو برادر آمده
 ملازمت نمود - و بخدمت میر منشی گری و تحریر تاریخ متضمن
 واقعات آن عهد مامور گردید - و پس از برداشتن محمد فرخ سیر
 بمنصب هفت هزاره ترقی کرد - و در عهد فردوس آرام گاه نیز
 بخدمت مذکور می پرداخت - مرد مزاج گرفته دربار دیده بود
 غیر از لباس سفید نمی پوشید - گویند در کم منصبی نیز آمده
 عزت او می کردند - واقعات محمد فرخ سیر بقید قلم در آورده
 به پادشاه نامه موسوم کرد - بوقت موعود چهره را بفتاب عدم پوشید *

* امین خان دکنی *

پسر خانزمان شیخ نظام است - در جنگ محمد اعظم شاه باتفاق
 فرید برادر دیگر مقدمه الحیش و هراول برادران خود خان عالم^(۳)
 و مغور خان بود - تلاش و تردده در خور نام و نشان خانوادہ خویش
 بسیار نمود - چون روزی چند از حیاتش باقی بود سالم ماند - گویند

(۲) یا جاسسته باشد (۳) در [اکثر نسخه] فرید صاحب برادر دیگر ه

وقتی (که خاندعالم و منور خان بمقابله عظیم الشان عذران سبک ساختند)
 آن هر دو برادر پیش آهنگ بجانب چپ شاهزاده ریخته مردم
 دربرو را برداشته عقب برآمدند - آنها چون بسوی یسار خویش
 نگاه کردند بنگله شاهزاده بنظر در آمد - برگشته با سی سوار پروانه وار^(۲)
 خود را همان طرف زدند - خلد منزل بعد فتح متوجه احوال خان
 مسطور شده با آنکه طرف مخالف بود اما از آنکه بقیه ایست از دود
 شجاعت و بردای مشمول نوازش گردانیده بصوبه داری ناندیو
 مهابی ساخت - و پس از آن بفوجداری سرا (که عبارت از کرناٹک
 بیجاپور است - و آن الکائے سم وسیع زر خیز) مامور گردید - و چون^(۳)
 پیوسته بدار سرکار ولایات متصرفه زمینداران متفرق است هر کدام
 بقدر مرز و بوم خویش پیشکش پادشاهی ادا مینماید - از انجمله
 میسوریا (که مرزبان سرانگ پتن است - و آن مملکتی سم بهم جمع افزون
 از چهار کور دریده - و در دکن هیچ زمیندار با اعتبار ساز و سرانجام
 و بسطت ملک و رفور خزائن سهم و نظیر چه که بعشر عشر آن
 نمیرسد) پیشکش مقرری دارد - فوجدار سرا هم باندازه زر خویش
 قلیل و کثیر میستاند - و در صورت زیاده طلبی بفوج کشی می انجامد
 چنانچه با خان مذکور اتفاق افتاده فوجی گران بسوداری دلوا^(۴) (که
 عبارت از بخشی لشکر است) بمقابله تعیین گردید - بعد تلافی فریقین

(۲) نسخه [ب] مردانه وار (۳) در [بعضی نسخه] نامور گردید (۴)

نسخه [ب] بر داری وادی •

و کوششهای مردانه طرفین مردم خان مذکور از کثرت مخالف همت
 باخته راه فرار گزیدند - آن بهادر با سه مد جوان دلاور پای ثبات
 افشوده نزدیک بود که نقد جان در بازو - ناگاه تیرے از دست او بسردار
 (۲) سیده بکوی عدم برد - هزیمت صورت نصرت گرفت - و شکست
 رنگ فتح پذیرفت - نقش حکومت درست نشست - و عمل
 قرار واقع نقش بست - مردم اطراف و جوانب حساب برداشتند
 و در دستها بسری و سرداری بشناختند - پمتر بخان مذکور فوجدار
 کرنول مفوض گشته در عهد فرخ سیر بتجویز حیدر قای خان
 دیوان مستقل دکن بصوبه داری برار نامزد گردید - نایب او دخل
 یافته هنوز خود در بالکنده محال قبول قدیم خویش بود - که از
 آمد آمد امیرالامرا حسین علی خان از کوته اندیشی بخدویشتن داری
 زده استقبال را اخته بکشت انداخت - امیرالامرا پس از فراغ
 جنگ دارُد خان از همراهان خویش اسد علی خان جولا ق را (که
 جد او از ترکان علی مردان خانی بود) بضط برار فرستاد - و بعد ازان
 که ملازمت دریافت صوبه مذکور بدر را گذاشت - و چون عوض خان
 بهادر از حضور بحکومت آنجا تعیین گردید خان مزبور بایالت
 نافذیر شتافت - و از آزری و بے انصافی باغوا ی زمینداران پرگنه
 بودن مضاف نافذیر با جاگیردار آنجا ماندها تا (که پدرش کاهوجی
 (۳) سرکیا از مرهتہای پنجہزاری بود - و در عهد خلدکان مصدر کارها

شده) پرخاش بیجا سر کرده بعد و پیمان بدست آورده از پا
در آرد - و پس ازان بمسابقه نزع بفکر مالش جگهت یلمه (که نرم
بتغلب گرفته) افتاد - آن بومی دریافته بفتح سنگه متبذای راجه
سامو (که مکاسدار آن ضلع بود) استعانت جست - قضا را وجه دیگر
(که یاور اندیشه آن بدسگال گردد) پیدا شد - تفصیلش آنکه در همان
ایام صلح مرهته قرار یافته نیل این بدنامی بر نامیه احوال امیرالامرا
قا قیام قیامت کشیده شد - چنان مقرر گشت که از محال که بموجب
استحکام مکان و زور طلبی حکام و مرزبان چوتنه متعذر الوصول باشد
امیرالامرا اعانت نماید - چون در تعلقه خان مرزبور در هنگامه
شورش افزائی اشقیا هم از برخی جاها یکدام بطریق چوتنه نداده بودند
با وصف مکرر فوشت و خواند امیرالامرا تن یابن عار و نذک ندان
و در ادای چوتنه تهاون مریم بکار بود - آن صوبه از تغیر او بمیرزا علی
یوسف خانی (که از اشجعان روزگار بود) نامزد گردید - خان مذکور
(که بشهرت عزل در استقلالش اختلال واقع شده بود) بتقریب شادی
صبیه بود بدالمکذبه شتافت - که یکدفعه فتح سنگه باتفاق جگهت
بر سرش رسید - او نظر بر خاندان و عذوان خود کرده از بسیاری خصم
فیذیشیده با مردم کم باستبدال رفته - از اینجا (که درین انقلاب آباد
اقبال با انبار توام - و دولت و نکبت بهم است) خان مسطور
(که بهروزش سهری شده خسروان و زیان روی آورده بود) بدست
آن ناکسان اسباب و اثاثه امارت را باخته و تنگ و ناموس چندین ساله

و کوششهای مردانه طرفین مردم خان مذکور از کثرت مخالف همت
 باخته راه فرار گزیدند - آن بهادر با سه مد جوان دلاور پای ثبات
 افشوده نزدیک بود که نقد جان در بازو - ناگاه تیرے از دست او بسردار
 (۲) رسیده بکوی عدم برد - هزیمت صورت نصرت گرفت - و شکست
 رنگ فتح پذیرفت - نقش حکومت درست نشست - و عمل
 قرار واقع نقش بست - مردم اطراف و جوانب حساب برداشتند
 و در دستها بسری و سرداری بشناختند - بمقر بخان مذکور فوجدار
 کرنول مفوض گشته در عهد فرخ سیر بتجویز حیدر قای خان
 دیوان مستقل دکن بصوبه داری برار نامزد گردید - نامیب او دخل
 یافته هنوز خود در بالکنده محال قبول قدیم خویش بود - که از
 آمد آمد امیرالامرا حسین علی خان از کوته اندیشی بخدویشتن داری
 زده استقبال را لخته بگفت انداخت - امیرالامرا پس از فراغ
 جنگ دارد خان از همراهان خویش اسد علی خان جولاق را (که
 جد او از ترکان علی مردان خانی بود) بضط برادر فرستاد - و بعد ازان
 که ملازمت دریافت صوبه مذکور بدر را گذاشت - و چون عوض خان
 بهادر از حضور بحکومت آنجا تعیین گردید خان مزبور بایالت
 نافذیر شتافت - و از آزری و بے انصافی باغوا ی زمینداران برگزیده
 بودن مضاف نافذیر با جاگیردار آنجا ماندها تا (که پدرش کاهوجی
 (۳) سرکیا از مرهنگهای پنجبزاری بود - و در عهد خلدکان مصدر کارها

و مدتی دست نگر پسر بسر برده چون از دست او بجان آمده بود
 در سال ششم محمد شاهي خود را بخجسته بنیان رسانیده دست
 التجا بدامن معاضدت و مساعدت عوض خان بهادر زده ببحالی جاگیر
 و منصب امیدوارها اندوخت - درین اثنا آصف جاه از هندوستان
 قدم فرمود - و جنگ مبارز خان در میان آمد - باقتضای وقت استمالت
 تازه یافته کمر رفاقت بمیان عزیمت بر بست - و بتهیه سرانجام
 روزی چند در شهر مانده به آمد - چون از ادبار زدگی و ذلت کشی
 پی در پی عقل و هوش باخته مسخ شده بود از خام خیالی ورق
 برگردانده راه برگردانید - و بایوار و شبگیر بمبارز خان (که مخفی و پنهان
 سلسله جانبان عهد و پیمان شده بود) در پیوست - روز جنگ بے آنکه
 تلاش و ترس از سر زدن باب تیغ مخالفان نقش هستی او از صفحه
 روزگار محو و ناپدید گشت - و کان ذلک فی سنة (۱۱۳۷) سبع و ثلاثین
 و مئة و الف *

* امین الدوله امین الدین خان بهادر منجھلی *

از شیخ زادهای قصبه مذکور است - که از دارالخلافه شرقی
 شمالی واقع شده - نسبش به تمیم انصاری میرسد - خان مذکور آغاز
 ملازم پیشگی بنوکری جهاندار شاه عز افتخار اندوخت - و در عهد
 محمد فرخ سیر داخل یساولان گردید - و در عهد فردوس آرامگاه
 پیش آمد نموده بهایه میرتوزکی مرتقی شد - و رفته رفته بمنصب

چهار هزاری و پستتر بهایه شش هزاری شش هزار سوار و خطاب
 امین الدوله و عطای محال سنبهل بکامل سه لک روپیه در قبول لوائی^(۲)
 ناموری برافراخت - مشغوف یار باشی و عیش پرستی بود - در
 همان عهد بعد رفتن نادر شاه از هندوستان روانه ملک عدم گشت
 عمارت و باغ و سرا در موطن خود بسیار بکیفیت بنا نهاده - از
 پسرانش امین الدین خان و ارشد خان نام و نشانی داشتند *

* اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر *

میر محمد فاضل نام پسر اعتماد الدوله محمد امین خان
 بهادر است - اواخر عهد خلد مکن بمنصب در خور و خطاب قمرالدین
 خان نامور گردیده در عهد محمد فرخ سیر بمنصب عمده و بخشیدگری
 احدیان مرتقی گشته در سال چهارم با عبدالصمد خان دایر جنگ
 بهم کرد تعیین یافت - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه بعد
 گشته شدن حسین عای خان (که غیرت خان همشیره زاده اش باتفاق
 مردم باره بر لشکر پادشاهی هجوم آورد) نام برده آثار دلاوری
 بظهور رسانیده پستتر بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و تفویض
 تعالقه بخشی گرمی دوم از گذاشت پدر خود و داروغگی غمل خانه
 ضمیمه تعالق احدیان مدارج ترقی پیمود - و چون پدرش بدار القرار
 شتافت اگرچه برای وزارت نظام الملک آصف جاه از دکن طلب
 حضور گردید او باضافه منصب و خطاب اعتماد الدوله سر بلندی

اندرخت - چون آصف جاه بعد تقویض وزارت صحبت خود
کوک ندیده دل از بودن حضور برگرفت و بتقریب بدکن معادلت

نمود تعلقه وزارت در سنه (۱۱۳۷) هزار و یکصد و سی و هفت
هجری بنام او قرار یافت - مدتها بعیش و سرور گذرانید - یکبار

در سنه (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجری (که بالاجبی را)
مرهه در ضاع مالوه هنگامه برپا کرد) او باتفاق خاندوران هر یک با فوج

علیهده تعیین شد - و چهار جنگ غالبانه کرد - و مقدمه بصلح
انجامید - و بار دوم همراه پادشاه بمهم علی محمد خان رهپایه (که

آثار طغیان بظهور آورده بود) از شاه جهان آباد برآمد - و با
عمده الملک و صفدر جنگ واسطه افغان مزبور شده بملازمت

پادشاهی آورد - و دفعه سیوم همراه شاهزاده (که بعد سلطنت
باحمد شاه ملقب گشته) با فوج بسیار باراد مقابله احمد شاه

درانی (که از لاهور اینطرف آمده بود) تا سرهزد رفت - روزیکه
مقابله قرار داده بودند ناگاه گوله اجل از توپخانه قضا بار رسید

و مطابق سنه (۱۱۶۱) یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری بدار
باقی پیوست - فراغت درست بود - و بحسن خلق و شیوه تواضع

و فیض سانی نامه بذیکی بر آورده مقبول خاطر صغیر و کبیر گردید
روادار اذیت هیچ کس نشد - اصلاح پدرش (که بعضی بتعمدی

بتصرف آمده بود) قیمت واجبی نموده تنمه بمالکان (سانید
و هر که بفروخت اضی نشده مسترد گردانید - ادب مجبور

مزاجش بود - گویند در ایام (که آصف جاه بدارالخلافه میروفت) نظر بکلان سالی از باوصف وزیر بودن برای خدمت از برمیخواست بعد درگذشتن از پسرش میرمذو چابک دستي بکار برده با چند هزار سوار بر سر اعدا تاخت - و آنها را قسمی از میدان برداشت که راه وطن پیدش گرفتند - بدین تقریب بخطاب معین الملک رستم هزد مخاطب شده صوبه دار لاهور و ملتان گشت - و در سنه (۱۱۴۲) هزار و

یکصد و شصت و دو هجری (که شاه درانی از کابل متصل لاهور وارد شد) جنگ سهل بمیان آمده بصاح انجامید - شاه بدستور نادر شاه از سیالکوٹ و گجرات و اورنگ آباد و پرسرور چهار محال پیشکش خود

مقرر کرده برگردید - و در سنه (۱۱۴۵) یک هزار و یکصد و شصت و پنجم هجری باز بلاهور رسیده تا چهار ماه جنگ داشت - و بذاق

آدینه بیک خان و کورامل نوکران خود مغلوب گردیده بملازمیت پیوست - شاه از جانب خود نایب لاهور مقرر کرده مراجعت نمود

معین الملک سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری (وزیر بشکار رفت - و معام خورده درن احشا بهمرسید - از اسپ فرود

آمده خواست قی کند - نشد - و دست هم اجابت نکردید - ناکاه جان بحق سپرد - و سزد حکومت لاهور شاه بذاق پسرش (که دوساله

بود) کرده فرستاد - بذابو صغرسن او مادرش مستوای برهمنیات بود - ازین جهت رفقا متنفذ شدند - درین ضمن پسر مذکور باجل

طبعی فوت نمود - و حکومت بخود بیگم یعنی مادر طفل مزبور عاید شد - بعد چندسے خواجہ عبداللہ خان پسر عبدالصمد خان بیگم را قید نموده نیابت صوبہ از شاہ طلب داشت - و از هنگامہٗ تنخواہ سپاہ پای استقامت او از جا رفت - و کار بیگم رجوع گرفت - پس از ان میرزا جان نامی جماعہ دار بیگم را مقید نمود - و آخر بصلح منجر شد - پستر عمادالملک بر لاهور دویدہ بیگم را بقید آوردن چنانچہ در احوال عمادالملک مفصل پیرایۂ نگارش پذیرفتہ - و پسر دیگر اعتمادالدولہ انتظام الدولہ خانخانان است - کہ در عہد احمد شاہ بتعلقۂ وزارت از تغیر مقدر جنگ سرفراز شد - و سنہ (۱۱۴۷) ہزار و یکصد و شصت و ہفت ہجری بدست اقارب خود کشتہ گردید و یکے از پسرانش فخر الدولہ است - کہ یک سال قبل از تحریر وارد دکن گشتہ در رقابت نظام الدولہ آصف جاہ می گذراند - بحال صدر این اوراق مہربانی دارد - دیگر اخلاف ہم ازو باقی مانده *

* امیرالامرا فازی الدین خان بہادر فیروز جنگ *

پسر کلان نظام الملک آصف جاہ و برادر اعیانی ناصر جنگ است نام اصلی او میر محمد پناہ - پیوند خویشی با قمرالدین خان وزیر داشت - پدر او را از صغر سن بحضور فردوس آرمگاہ گذاشت - درانجا نشو و نما یافتہ ابتدا ببخشی گری احدیان سرفرازی پذیرفت - و در سنہ (۱۱۵۳) ہزار و یک صد و پنجاہ و سہ ہجری (کہ پدرش بانتقال خاندوران بخدومت میر بخشگیری سرفراز شدہ بدکن آمد)

ار بنیابت تعلقه مزبور بهایه بلندرتبگی برآمد - و پس از فوت پدرش در عهد احمد شاه قویب سه سال سادات خان میربخشی بود - پستر تعلقه مرتوم و خطاب امیرالامرائی بنام او قرار یافت پس از شهادت ناصر جنگ خاطرش بحکومت ملک دکن کشید اتفاقا دران ایام (که ایلاچی شاه درانی رسیده بود) مفدر جنگ ماهار رار هولکر را حسب ایماى پادشاه بوعده مبلغ خطیر همراه گرفته بحضور آمد - و پیش از رسیدن او جاردین خان پیغامهای شاه را قبول نموده ایلاچی را رخصت نمود - مفدر جنگ حیران شد که هولکر را چه علاج نماید - امیرالامرا با هولکر اتفاق بسته از را برین (اضی ساخت که صوبه دارى دکن بنام امیرالامرا مقرر شوند - او دست از قضاى زرموعده خواهد برداشت - لهذا از پیشگاه سلطنت بصوبه دارى دکن ر خطاب نظام الملک سرعزت برافراخت - پستر سند صوبه خاندیس بنام مرهه بمهر خود کرده داده بامید اعانت آنها در عین برسات گل ولای صوبه مالوه طى کرده دارد بلند برهان پور گردید - پستر بارزنگه آباد آمده هفده روز توقف نمود - و بمرگ مفاجات (که طعام خورده بمستراح رفت - و برآمده قی کرد) مطابق سده (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بمملک بقا پیوست استعداد علمی داشت - و آخرها همتی در مزاج او بهم رسیده بود پسرش غازی الدین خان ثالث است - که خطاب عماد الملک یافته و احوالش جداگانه سمت ارتسام پذیرفته *

* ابوالخیر خان بهادر امام جنگ *

(۲) از شیخ زاده‌های فاروقی سمت - منصبش بشیخ فریدالدین شکرگنج
 میرسد - (۲) وطن اصلی بزرگانیش (۳) میرپور سرکار خیرآباد اودهه است
 از چندس بشکوه آباد سکونت گرفته بشکوه آبادی زبان زد گشت
 پدرش شیخ بهاءالدین در عهد خلدملکان بمنصب و تعلقهٔ مدارت
 و احتساب شکوه آباد سرفراز بود - نامبرده ابتدا بمنصب سه مدی
 سر بلند گردیده مدتی برفاقت مرحمت خان در شادی آباد ماند و
 صوبهٔ مالوه بود - سال (که نظام الملک آصف جاه از مالوه عزیمت
 دکن نمود) نام برده مرافقت او گردید - چون مرد سپاهی کار دیده
 و درین مقدمات رای درست داشت منظور نظر تربیت گردیده در
 بزم مشورت دخیل گشت - و بمنصب در هزار و پانصدی و خطاب
 خانی و عطای جاگیر در خور عز امتیاز یافته بفوجدار (۵) بنی نگر
 عرف اُنزور توال قامت لیانت (راست - چون در سنه (۱۱۳۶) هزار
 و یکصد و سی و شش هجری آن امیر بظنیر از دارالخلافه مراجعت
 بدکن نمود خواجم قلی خان قلعه دار دهار و فوجدار ماند و صوبهٔ مالوه را
 همراه گرفته خان مذکور را در انجا گذاشت - پستر (که قطب الدین
 علی خان پنکو (ی) بتعلقات مزبوره از حضور منصوب گردید) نام برده
 پیش آصف جاه آمده چون نظم صوبهٔ خاندیس بحفیظ الدین خان

(۲) در [بعضی نسخه] رحمه الله علیه میرسد (۳) نسخه [ب] [بباگانی (۴)]

در [بعضی نسخه] راهر پور یا رامپور (۵) در [بعضی نسخه] بنی نگر عرف اُنزور

مقرر شد تعینات او گردید - و در تنبیه افواج مرهته تردد نمایان
 بظهور آورد - رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و در هزار
 سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره زایت اعتبار برافراخت
 و گاه بفوجداری گلشن آباد و لغت به نیابت خاندیس و چند
 بخدمت فوجداری سرکار بگلانه نامزد گشت - و در عمل نامر جنگ
 خطاب شمشیر بهادر یافته نایب موبه خجسته بنیاد شد - و در عمل
 مظفر جنگ باز بنظامت خاندیس سربلندی پذیرفت - و در عمل
 ملائمت جنگ از اصل و اضافه بمنصب پنجاه هزار و چهار هزار سوار
 و عطای پالکی چهار دار سربلندگشته بخطاب امام جنگ مخاطب
 شده در جنگ (که وقت دیوانی راجه) گهنا ته داس با مرهته (ر داد)
 سرکردگی مثل هراوی داشت - گویند بآرزوی شهادت دران جنگ
 جویای مرگ بود - اما بحسب اقتضای تقدیر بعد جنگ به نقره
 قلیله مطابق سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و شش هجری
 با بعدم سرا گذاشت - مرد جری بود - در گفتگو بے باک - مناسبت
 بمذکورات علمی هم داشت - ساله (که بابو نایک نام سردار مرهته
 جمعیت بسیار فراهم آورده برای گرفتن چوآهه کرناتک حیدر آباد
 بآن سمت شتافت) او با فوجی از سرکار تعین شد - که رفته باتفاق
 انور الدین خان تعلقه دار کرناتک مذکور و عبداللہی خان فوجدار کرپه
 و بهادر خان فوجدار کرنول به تنبیه او پرداخت - چنانچه ناختن او بر
 فوج مقاهیر و گرفتن اشیا و اسباب آنها تسمی (که شکست فاحش

یافته آن سردار دیگر برنخاست (زبان زد خاص و عام است - در پسر
ازر باثی ماند - کلانی ایوالبرکت خان بهادر امام جنگ - جوهر جرات
داشت - در جوانی در گذشت - و دومین شمس الدوله ابوالخیر
خان بهادر تیغ جنگ - که در حالت تحریر مورد عذایت نظام الدوله
آصف جاه است - و بمنصب پنج هزار سوار و علم و نقاره
و تیوادرچی محال یلغرب صوبه بیدر سرافراز - اخلاق حمیده و توفیق
کلمه الخیر دارد *

• ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ •

میرزا مقیم نام خواهرزاده و خویش برهان الملک است - پدرش
خطاب سیادت خان داشت - نام برده پس از فوت خسر از پیشگاه
فردوس آرامگاه بنظم صوبه اوده مامور گردید - و به تذبیه مفسدان
آن جا پرداخته منقاد ساخت - و در سنه (۱۱۵۵) هزار و یکصد و
پنجاه و پنج هجری برطبق حکم پادشاه بکومک علی وردی خان ناظم
صوبه بنگاله (که افواج مرهه درانجا غبار فساد برداشته بود) بعظیم آباد
پنجاه شصت - در جلدی آن قلعه رهتاس و چنانچه بارمرحمت شد - چون
ناظم مذکور متوهم شده حکم پادشاه متضمن موقوفی کومک رسانید
از بصوبه خود مراجعت کرد - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه
و شش هجری حسب الطلب بحضور آمده باذتمام داروغگی توپخانه
چهار شاد برافروخت - و سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه
هجری صوبه اله آباد نیز از انتقال عمده الملک امیر خان بوی قرار

گرفت - و در سال (۱۱۹۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجری (که شاه درانی از تندهار قاصد هند گشته از لاهور این طرف آمد) از بر وفق حکم پادشاهی همراه سلطان احمد شاه قا سرهند شتافته پس از کشته شدن اعتماد الدوله قمرالدین خان پای استقامت محکم داشته تردد شایسته بظهور آورد - تا آنکه شاه درانی معارفت نمود - چون بعد یک ماه ازان بیست و هفتم ربیع الثانی سنه مذکور فردرس آرامگاه به نعیم جاردانی پیوست و احمد شاه پادشاه بر تخت سلطنت نشست و در ایام معدود خبر ارتحال آصف جاه از دکن رسید مفدر جنگ بخاطر جمع خلعت وزارت پوشید - ازانجا (که با علی محمد خان رهله خاطر پری داشت) قائم خان بنگش را بر سر سعدالله خان پسر رهله مزبور تحریک کرد - چون قائم خان با برادران بتفصیل (که در احوال پدر او محمد خان بنگش ثبت یافته) کشته شد پادشاه را برداشته بر سر احمد خان بنگش برادر قائم خان برده تقاضای اموال قائم خان نمود - پادشاه در باد کول توقف فرمود و مفدر جنگ بدریا گنج (که فرخ آباد ازانجا بیست کروه است) شتافت - مادر احمد خان آمده بر شصت لک درپیه معامله انفصال کرد - پادشاه معارفت بدار الخلافه فرمود - و مفدر جنگ برای تحصیل زر قرار داده قدری توقف ورزیده بضبط محالات متعلقه احمد خان پرداخت - و نولرای نامی را از قوم کایته (که ابتدا در هرکارش نوکر کمزبه بود - و رفته رفته ترقی پیدا گشته نایب موبه

اورده گردید) در قنوج داشته خود بحضور آمد - نام برده در هنگامه
افاغنه بکار آمد - صفدر جنگ با اجتماع فوج پرداخته با اتفاق سورجمل
جانب بر سر احمد خان بنگش شتافت - و معرکه کارزار آراسته شکست
فاحش یافته سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجری
بدارالخلافه رسید - درین ضمن احمد خان بنگش در صوبه آله آباد
و اوده گرد فساد برداشته از نهیب و غارت و سوختن مکانها دقیقه
فرونگذاشت - لهذا صفدر جنگ در سال دیگر با ملهار هولکر و جی ابا
سند هیبه (که هر دو سردار معتبر مرهته بودند) اتفاق جسته بعزیمت
مقابله احمد خان کمر همت چست بست - این مرتبه هزیمت
بر افاغنه افتاد - آنها رفته در دامن کوه مداریه (که شعبه ایست از کوه
کمایون) پناه گرفتند - و آخر بعجز گرائیده خاطر خواه صفدر جنگ
صلح قرار یافت - درین اثنا (که آمد آمد شاه درانی از لاهور
بجانب دهلی (باززد شد) او بموجب فرمان پادشاه هولکر را بوعده
زر خطیر همراه گرفته سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجری
بدارالخلافه آمد - چون جاوید خان بهادر خواجه سرا (که مدار علیه
سلطنت بود) با قلندر خان ایلچی شاه درانی دارو مدار کرده ادرا
برگردانید صفدر جنگ داخل بلده شده از انجا (که با خواجه سرای
مذکور دایمی نداشت) روزیکه بخانه اش وارد گشته بود ادرا از هم
گذرانیده مهمات سلطنت بقبضه اقتدار در آورد - و پس از آن پادشاه
بتحریک انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان بار پیغام کرد

که داروغگی غسل خانه و توپخانه را بگذارد - او بمطلب پی برده
روزے چند خانه نشین شده درخواست رخصت تعلقه نمود - چون
منظور نگردید بے رخصت برآمده بر دو گروهی بلده مزبور توقف
گردید - و هر روز فساد در قد کشیدن بود - تا آنکه مفدر جنگ شاهزاده
جعلي را بتوزکي برداشت - و احمد شاه تعلقه وزارت از تغیر او
بانظام الدوله مقرر فرمود - و عماد الملک بمکاربه مفدر جنگ
برخاسته تا شش ماه جنگ در میان بود - آخر بوساطت انتظام الدوله
بقرار بحالی موبه آله آباد و اردهه صلح صورت گرفت - مفدر جنگ
بتعلقه خود عازم گردیده هفدهم ذي الحجه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد
و شصت و هفت هجری در گذشت - پسرش شجاع الدوله است
که ترجمه اش جداگانه سمت ایراد پذیرفته *

* آصف الدوله امير الممالک *

سیومین پور نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او سید
محمد - در حین حیات پدر بخطاب خانی و اسم ملاکت جنگ بهادر
مخاطب گردیده بصوبه دارمی حیدرآباد اختصاص گرفت - و پس
از فوت پدر چون نامر جنگ شهید برای دفع فتنه مظفر جنگ
متصل بذدر پهلچری شتافت و نیز همراه بود - پس از وقوع شهادت
نامر جنگ باتفاق مظفر جنگ مراجعت نمود - چون در اثنای
راه مظفر جنگ بر دست افغانه کشته شد از انجا (که او نسبت
بدیگر برادران کلان سال بود) بر مسند حکومت نشست - و از حضور

احمد شاه پادشاه باضافه منصب و خطاب آصف الدوله ظفر جنگ پیرایه امتیاز یافت - و ثانیاً لفظ امیر الممالک افزوده شد - راجه رگهناته داس (که مدار مهمات او بود) جمعی از کلاه پوشان فرانسویس را (که همراه مظفر جنگ کمر عزیمت بسته بودند) داده‌ی نموده (فنیق ساخت - و بارزنگ آباد رسیده سنه ۱۱۹۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری بملک مرهته شتافته بآنها بقتال پرداخت - آخر صلح بمیان آورده بحیدر آباد رفت - و در اثنای راه رگهناته داس بدست سپاه ملازم کشته گشت - و رکن الدوله سید لشکر خان وکیل مطلق سرکار او شد - و سال دوم (که غازی الدین خان فیروز جنگ برادر کلانش بصوبه داری دکن مامور شده باتفاق مرهته بخجسته بنیاد رسید) اگرچه او در چند روز گذشت اما مرهته بدستاورز اسناد او (بکثر ملک خاندیس و بعضی محالات صوبه خجسته بنیاد کشیده گرفت کارهای خانگی از مدت حکومتش منوط برای کار پردازان بود - چون سند صوبه داری دکن بزام برادر او نظام الدوله آصف‌جاه (که از سابق بزام وایعه‌دی دخیل امور مملکت بود) از پیشگاه سلطنت صدور یافت ناچار او را بکنجه برنشانند - و در حبس‌گاه مطابق سنه ۱۱۷۷) هزار یکصد و هفتاد و هفت هجری انتقال نمود - و شهرت یافت که گه‌دانانش کشتند •

(۲) نسخه [ب] فرامیس (۳) در [بعضی نسخه] سال دوم آن که (۴)

در [بعضی نسخه] در گذشت •

* اسمعیل خان بهادر پنی *

پدرش سلطان خان بصیغه جماء داری میگذرانید - صبیغه از
 سرمست خان منصوب بود - و از پسر عظمت خان است - که در
 جنگ سید دلور علی خان (۲) بر روی فیل عضدالدوله عوض خان
 پیاده شده جان نثار گردید - پستر سرمست خان و سلطان خان برتبه
 جاگیر داری مرتقی گشتند - اسمعیل خان با هزار سوار بشیوه ارثی
 در سرکار ملائمت جنگ و نظام الدوله آصف جاه نوکر بود - چون طالعش
 عروج داشت رفته رفته بذیابنت نظامت و متصدی گری محالات
 موبه برادر چهره عزت برافروخت - چون با جانوجی بهوسله (که در آن
 وقت تعلقه دار موبه مذکور از جانب مرهته بود) از سابق معرفت
 داشت بکم دار و مرز نقش عمل داری را درست ساخت - و مدتها
 راتق و فائق مهمات آنجا ماند - آخرها بذایر اعتیاد بمکیفات دماغش
 از کار رفته آثار خود سری بعرضه ظهور در آورد - و این معنی باعث
 وحشت مزاج نظام الدوله آصف جاه گردیده تادیب او مصمم فرمود
 و سالی (که جهت تذبیه پسران رگهوجی بهوسله سمت ناگیر فیهضت
 نمود) اگرچه نامبرده کشته شدن (کن الدوله کار پرداز سوکار آن نویین
 باند مکان را توطیه اصلاح شمرده خود را با جمعیت قلیل متصل
 لشکرش رسانید التافات نیافته حرفهای غضب شنید - خواست بمکان

(۲) نسخه [ب] غوث خان (۳) در [بعض جا] بهر سله نوشته (۴)

نسخه [ب] از دیاد مکیفات

هون برگردن - درین ضمن فوجی (که بر سوار تعیین شده بود) نمودار گردید - ناچار با سی چهل سوار (که در آن وقت شرط رفاقت داد نمودند) اسپ بمیدان آورد تاخته صفوف بر قندازان را بر هم زده در میان فوج سواران در آمد - بهر که می رسید شمشیرت هواله میکرد چون بدنش جراحت بسیار داشت در وسط فوج رسیده از اسپ در افتاد - و مطابق سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نهم هجری ^(۲) جان بجان آفرین سپرد - پسرانش صلابت خان و بهلول خان مورد قرحم شده محال بالا پوز و بدن پر پی پی و کرنج گانون صوبه یراز حاکم یافتند - و با جمعیت بنوکری می پردازند *

* حرف الباء *

* بهرام خان خانزادان *

بسمه واسطه بعلي شکر بیگ بهارلو (که از اعظم طوائف ترکمان قراقرمیلو ست) می رسد - در زمان ارتفاع دولت این سلسله مثل خرا یوسف و پسرانش قرا سکندر و میرزا جهان شاه (که بسلطنت عراق عرب و آنز بایجان رسیدند) علی شکر بیگ ولایت همدان و دینور و کردستان اقطاع یافت - تاحال آن ولایت بقلمرو علی شکر مشهور است پسرش بدر علی بیگ در زمان حسن پادشاه آقا قوئیالو (که باستیصال ^(۳)

(۲) در [بعضی نسخه] بجهان آفرین (۳) نسخه [ب] میر علی بیگ *

قراقوییلو پرداخت) بعد از شادمان آمده نزد سلطان محمود میرزا
 روزه چند بسر برده بفارس شتافت - و با حاکم شیراز محاربه کرده
 منهزم گشت - و در همان ایام بر دست امرای سلطان حسین میرزا
 کشته شد - و پس از آن پسرش یار بیگ در زمان شاه اسماعیل صفوی
 از عراق برآمده در بدخشان سکونت گرفت - و از آنجا نزد امیر خسرو
 شاه بقندرز رفت - و پس از انقضای دولت او با پسر خود سیف علمی
 بیگ (که پدر بیروم خان باشد) ملازم بابر پادشاه گردید - بیروم خان
 در بدخشان متولد شد - و بعد از فوت پدر بدایح رفته تحصیل علم
 می نمود - در شانزده سالگی بخدمت جنت آشیانی آمده روز بروز
 در ظل عنایت تربیت می یافت - تا بمقامات فرب و مصاحبت
 و امارت رسید - و در قضیه نامرضیه قنوج جان سپاریها کرده ^(۲) سنبل رویه
 افتاد - و براجیه متوسلین (که از زیندان معتبر آن سرزمین بود)
 در قصبه لکھنور التجا برد - چون این خبر بشیر خان رسید طلب داشت
 در راه مالوه بار پیوست - شیرخان برخاسته معانقه کرد - و در جواب
 خاطرش سخنان فریبنده گفت - و بتدوین برزباناش گذشت - هر که
 اخلاص دارد خطا نمیکند - بیروم خان در جواب گفت چنین است
 هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهان دور بهزار گونه
 بیقرازی باتفاق ابو القاسم حاکم گوالیار فرار نموده سمت گجرات
 راهی شد - در راه ایلمچی شیر خان (که از گجرات می آمد) آگاه گشته

کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت و جثه نمودی داشت) همراه
 گرفت - بیروم خان از نیک ذاتی و جوان مردی بمبالغه گفت - که من
 بیروم خانم - ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت - این ملازم من است
 میخواهد که فدای من شود - دست ازین باز دارند - بیروم خان بدین
 طریق نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را
 از ناشناسی از هم گذرانیدند - بارها شیر خان میگفت - که همان زمان
 (که بیروم خان گفت - که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودم که
 با ما نمی سازد - سلطان محمود گجراتی نیز تکلیف رفاقت کرد - بیروم
 خان قبول نمود - و رخصت سفر حجاز گرفته بندر مبارک سورت آمد
 و از آنجا بولایت هرردار شتافته بعزم ملازمت جذت آشیانی (ه گرامی
 ولایت سندمه گردید - تا آنکه هفتم محرم سنه (۹۵۰) نهمصد و پنجاه
 در رقتی [که پادشاه از ولایت مالدیو مراجعت کرده در قصبه جون
 (که بر کنار آب سندمه واقع است - و بکثرت حدائق و انهار ممتاز
 اکثر بلاد آنجا است) طرح اقامت انداخته بودند] شرف قدمبوس
 دریافته مورد عنایت گردید - حسب اتفاق روزیکه داخل جون میشود
 پیش از ملازمت اول گذرش بر جنگ گاه افتاد - که فوج پادشاهی
 با ارغونیان محاربه داشت - بیروم خان خود را آماده جنگ ساخته
 مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاه نصرت قرین متحیر ماندند - که همانا
 از جنود غیبی است - و چون ظاهر شد که بیروم خان است غریو از مردم

بوخاسمت - و در سفر عراق عمده ملازمان و فاکیش بود - شاه ایران هم
 اورا بحسن فراست و تهذیب اخلاقی منظور نظر ساخت چون شاه
 عالی قدر بجهت انبساط خاطر جنت آشیانی گاه بزم جشنی ترتیب
 میفرمود و گاه طرح شکار می انداخت (دزدی) که صحبت چوگان بازی
 و تبق اندازی بود) اورا بکتاب خانی سروراز کرد - بعد معاودت از
 عراق با منشور نصائح شاهنشاهی و فرمان موعظت بیدیان همایونی نزد
 میرزا کامران رفته بفکر صحیح خود چنان بخاطر آورد که بمیرزا (که
 نشسته باشد) هر دو منشور دادن مناسب نیست - و استاده تعظیم
 بجا آوردن از میرزا مستبعد - مصحف بدست گرفته برسم پیشکش
 آورد - میرزا بجهت تعظیم آن راست ایستاد - در آنوقت هر دو منشور
 گذرانید - و چون جنت آشیانی بعد فتح قندهار (که بموجب وعده شاه
 بقزلباشیه سپرده) اراده تسخیر کابل مصمم کردند مأمور برای اهل و عیال
 ضرور بود - لهذا قلعه را جبرا از آنها گرفته حواله بیرام خان نمودند
 و بشاه معذرت نوشتند - که بیرام خان فدوی طرفین است - بار حواله
 کردیم - و چون در سنه (۵۶۱) نهصد و شصت و یک بعضی فتنه سازان از
 جانب بیرام خان سخندان غیر موقع بپادشاه رسانیدند خود بقندهار
 آمدند - ظاهر شد که آنچه گفته اند از صدق برخوردار نیست - مورد
 نوازش شد - و در یساق هذروستان عمده جمیع سرداران و پیش قدمان
 معرکه او بوده به نیروی شهابت و جسارت فتحهای نمایان کرد
 خصوص در جنگ مچھیراره - که بسرداری خود بمردم قلیل با افغانه

بسیار جنگ کرده غالب آمد - و سره‌مند و غیره پرگنات جاگیر یافتند
 بخطابه‌ای عالیله (یار وفادار و برادر نیکو سیر - و فرزند سعادت مند)
 اختصاص گرفت - و در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه با تالیقی
 شاهزاده محمد اکبر ممتاز گشته به تنبیه سکندر خان سرور و انتظام مهم
 صوبه پنجاب با شاهزاده تعیین یافت - و در همین سال دوم ربیع الآخر
 روز جمعه (که عرش آشیانی در قصبه کلانور مضاف پنجاب بر تخت
 جلوس نمودند) بیرام خان وکیل السلطنت شد - و حل و عقد امور
 خلافت و (تق و فتق جنود نصرت برای صواب نمای او تفویض یافت
 و بخطاب والای خانخانان کوس ناموری بلند آرازه ساخته در مخاطبات
 بخان بابا مخاطب گشت - و در سنه (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج
 با سلیمه سلطان بیگم (که جنم آشیانی در حیات خود با بیرام خان
 نامزد کرده بودند) عقد ازدواج اتفاق افتاد *

او صبیحه میرزا نورالدین محمد و خواهرزاده جنم آشیانی ست
 میرزا پسر علاءالدین محمد - و او پسر خواجه حسین - که بخواجهزاده
 چغانیان شهرت دارد - و نبیره زاده خواجه حسن عطار - و ایشان
 بیواسطه فرزند خواجه علاءالدین - که خلیفه خواجه نقشبند اند - صبیحه
 شه بیگم دختر علی شکر بیگ جد سیوم بیرام خان (که در خانه سلطان
 محمود بن سلطان ابوسعید بود) بخواجه زاده منسوب شده - بملاحظه
 این نصبت گیتی ستانی دختر خود کلبرگ بیگم را بمیرزا انتساب

فرمودند - و بدین مناسبتها این نسبت واقع شد - بیگم طبع موزون

داشته مخفی تخلص میگردد - این شعر مشهور از دست * * شعر *

* کاکلت را من زمستی رشته جان گفته ام *

* مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام *

بعد فوت بیدرام خان عرش آشیانی بیگم را نکاح خود آوردند - در سال

هفتم جهانگیری فوت کرد *

سبحان الله باین قرب و منزلت و آن استقلال و اقتدار و آن همه

دانائی و معامله دانی و رفور اخلاص و عقیدت امور چه چند از

نیرفکمی تقدیر بر لوحه ظهور نقش بست - که مزاج عرش آشیانی از آن

بزرگ منش منحرف گشت - و فی الحقیقت فتنه سازان حسد آگین

از ناتوان بینی و خود غرضی بگر را بصد رسانیده مزاج پادشاه نوجوان را

بر گردانیدند - و خوشامد سازان خانه برافند از طبع آن امیر کهن سال را

از جا بردند - که آنچه بایست بمراعات آن نپرداخت - چنانچه

در زمره بیدرام خان بکشتی سیر دریای جون میکرد - یکی از فیلبان

پادشاهی از جوش مستی بآب درآمده بطرف کشتی دوید - اگرچه

فیلبان بزور تمام نگاهداشت اما خاندان بتوهمی که داشت اضطراب

بسیار نمود - و پادشاه بمراعات خاطر ار فیلبان را نزد او فرستادند

او حفظ توره نکرده فیلبان را گردن زد - ازین حرکت نهایت مزاج پادشاه

بر آشفت - و وفارقت او و ترک مدارا بدو تصمیم نمودند - چنانکه

در سنه (۹۴۷) نهصد و شصت و هفت عرش آشیانی از آگره ببهانه

شکار روانهٔ دهلي شدند - و درانجا رسیده بطاب امرا احکام فرستادند و شهاب‌الدین احمدخان باستصواب ماهم انکه بتمشیت مهمات ملکی مامور شد - خانخانان میخواست خود را بملازمت رساند - عرش آشیانی پیغام فرستادند که درین مرتبه دیدنها نخواهد شد - بهتر اینکه بحضور نیایم - برخه برانند که پادشاه بعزیمت صرف شکار برآمده چون بسکندر آباد دهلي رسید بترغیب ماهم انکه بشوق ملازمت مریم مکانی ازخای عزان بدلهلي نمود - هیچ از جانب بیرامخان عبارے بر حاشیة خاطر نبود - اگرچه حسد و اشرار از ابتدا در فکر آن بودند (که طرح دیگر بر روی کار خودها آورده مدعا یاب شوند) و بقابو سخند (که موجب بے التفاتی شود) بحضور میگفتند خصوص ادهمخان و مادرش (ماهم انکه اما چون صفای عقیدت بیرامخان در مرآت ضمیر پادشاهی منطبع بود آن حرفهای بے فروغ پذیرائی نمی یافت - لیکن چون گفته اند *

* هر چند باغیار عنایت نظرے هست *

* گوئیم بدیشان که سخن را اثرے هست *

اهل عناد (که فرصت جو بودند) درین وقت کدورتها ذهن نشین ساختند *

بالجملة او هم از راه درست اعتقادی خود ائاثة سلطنت را با امرای عمده روانهٔ حضور کرده درخواست سفر حجاز نمود - و باز یوسوس بد نفسان چند خود را بمیوات انداخت - و چون آرازة فوج

پادشاهی بتعاقب از شهرت گرفت همه مردم پادشاهی ازو جدا شدند
از هم تمن توغ و علم و نقاره و سایر ادوات امارت مصحوب حسین قلی
بیگ همشیر زاده خود بحضور فرستاد - و بامرا (که نامزد تعاقب^(۲)
شده بودند) نوشت - که من از همه دست برداشته ام - برای چه
تهدیه میکشید - مرا از مدتها زیارت عتبات عالیات نصب العین همت
بود - الحال سر رشته روائی مقصود بدست افتاد - ناچار امرا نیز
برگشتند - چون رای مال دیو راجه جوده پور سر راه گجرات بود و با خان
فزع داشت از ناگور به بیکانیر شتافت - و رای کلیان مل زمیغدار آنجا
بقدم اخلاص پیش آمده لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید - درین اثنا
شهرت یافت که ملا پیر محمد از گجرات رسیده بتعاقب مامور
شد - فتنه انگیزان مزاج بیرام خان بر شورانیدند - و قرار مخالفت
داده بپنجاب عذر تاب ساختند - و باز بغریب کلپترة سریان
تیره بخت پرده از روی کار برداشته رو به پنجاب گذاشت - و در
جمع مردم کوشیده بامرای اطراف نوشت - که اراده سفر حجاز
داشتم - لیکن چون مامور شد (که مامور نگه و غیبه مزاج پادشاهی را
متعترف ساخته آوازی مرا بخود نسبت میدهند) لهذا بخاطر
رسید که یک دفعه سزای بد کرداران داده متوجه سفر مبارک شوم
و ملا پیر محمد شروانی را (که دینولا علم و نقاره یافته متعهد
اخراج من گشته) در یابم *

بالجمله همین چیزها باعث برآشفته‌گی او شده مغلوب غضب گردید - و نفوذ است خود را باز داشت - مفتنان هم فرصت دیده زیاده تر مزاجش را بشورش آوردند - بهر تقدیر چون بغی خانخانان باعلان رسید عرش آشپانی آنکه خان را منقلا ساخته خود هم متعاقب از دهلی برآمدند - دران وقت خانخانان در گرفتن جالندهر اهتمام داشت - آمدن آنکه خان معلوم کرده بمقابله شتافت - و بعد مکاربه سخت خانخانان هزیمت یافته در تلواره (که جائے ست مستحکم در کوه سواک) برآجئے آنجا راجه گفیس پناه جست - چون صیت وصول موکب اکبری بنواحی کوهستان رسید مردم پیش آهنگ او از قلعه برآمده جنگ نمودند - گویند دران زد و خورد سلطان حسن خان جلایر از لشکر پادشاهی کشته شد - و سر او را بریده نزد خانخانان بردند - بے اختیار گریسته گفت زندگی من گرای آن نمیداند که باعث خون این قسم جماعه شوم - بتأسف تمام جمال خان غلام خود را بحضور فرستاده درخواست عفو جرائم نمود - عرش آشپانی منعم خان را با امرای دیگر درون کوه فرستاد - که بعد درست طمانیذمت افزای خاطر بیرام خان شده بملازمت بیدارند - در ماه محرم سنه ۹۶۸ فصد و شصت و هشت سال پنجم خانخانان بهکوالی اردو رسید - جمیع امرا پذیرا گشته باعث از تمام آوردند - و چون دربر آمد رو پاک در گردن انداخته سر پدای پادشاهی گذاشت - و به های های گریست - عرش آشپانی

از کمال رافت در آغوش گرفته رو پاک از گردن او برداشتند - و پرسش احوال فرموده بدستور معین حکم نشستن فرمودند - و خلعت ناخته (نه در بر داشتند) الثقات فرموده رخصت زیارت اماکن شریفه دادند چون شهر بن متعلقه گجرات (که پیش ازین بنهرزاله موسوم بود) رسید چند روز جهت آسایش محمل اقامت کشاد - دران ایام موسی خان فولادی حاکم آن شهر بود - و ماراؤف افغانان بر سر او جمع آمدند ازان جمله مبارک خان لوهانی (که پدر او در جنگ ماچیهواره بقتل رسیده بود) انتقام بخاطر آورد - و نیز زن کشمیری سلیم شاه با دختره که ازو بود همراه قافله بیروم خان عزیمت حجاز داشت و مقرر شده بود که به پسر بیروم خان نسبت نمایند - ازین رهگذر هم افغانان شورش داشتند - روز جمعه چهاردهم جمادی الاول سغه مذکور بیروم خان بسیر کولایه (که سرگاه آن شهر است - و بسپس امک شهرت دارد - چه هزار بتخانه دو رویه آن حوض است) رفته - در وقت فرود آمدن از کشتی آن جاهل چنان وانمود که برای دیدن آمده وقت ملاقات خانجره حواله کرد - که کارش تمام شد - درین وقت نلمه (الله اکبر) بر زبان خانخانان رسیده ازین عام در گذشت و بمساعات شهادت (که از مدتها بدعا میخواست - و از اهل الله استدعا میکرد) فایز گردید - گویند حجامت و غسل روز چهارشنبه بذیمت شهادت از سالها ناغه نمی کرد - چنانچه در زمان استقلال یکی از سادات سانه لوح این را شنید - و در مجلس او برخاسته گفت - به نیت

شهادت نواب فاتحه خوانیم - تبسم کرده گفت - میر این چه

غم خواری ست - شهادت میخواهم - اما نه باین زودی *

القصة از وقوع این سانحه هر کدام از ملازمان بجائے شهادت

و بیرام خان در خاک و خون افتاده - جمع از فقرا قالب خونین ادرا

برداشته حوالی مقبره شیخ حسام (که از مشائخ آنجا بود) بخاک

سپردند - و بعد ازان بسعی حسین قلی خان خانجهان بمشهد^(۲)

مقدس مدفون گشت - قاسم ارسلان مشهدی در تاریخ این واقعه

گوید - و گویند او پیش ازیں سانحه بمدتی در خواب دریافته

گفته بود *

* بیت *

* بیرم بطواف کعبه چون بسمت احرام

* در راه شد از شهادتش کار تمام *

* در واقعه هائقی پی تاریخش *

* گفتا که شهید شد محمد بیرام *

نعش خان را بدهلی نقل نموده حسب وصیت در سنه (۹۸۵)

نهمصد و هشتاد و پنج بمشهد رفویه بردند - بیرام خان در شعر بهیار

درست سلیقه بود - تصادف غرا و در اشعار استادان دخلهای بجا دارن^(۳)

و آنها را جمع نموده دخلیه نام کرده - گویند زمانه (که بیرام خان در قندهار

بود) جنت آشیانی این رباعی نوشتند *

* رباعی *

(۲) در [بعضی نسخه] حسین علی خان (۳) در [بعضی نسخه] قصائد

غرا دارد - و در اشعار استادان دخلهای بجا *

* ای آنکه انیس خاطر مکزونی *

* چون طبع لطیف خویشتن موزونی *

* بے یاد تو من نیم زمانے هرگز *

* اما تو بیداد من مکزون چونی *

* بیروم خان در جواب نوشت *

* رباعی *

* ای آنکه بذات سایه بیچونی *

* از هر چه ترا وصف کنم افزونی *

* چون میدانی که بیتو چون میگردد *

* چون می پرسی که در فراقم چونی *

گویند شد همايون پادشاه با خان مخاطبه داشت - و او را غفلت

دست داد - فرمودند بتو میگویم - خان متغبه شده گفتم پادشاهم

حاضر - لیکن شنیده ام که در ملازمت سلاطین حفظ چشم و در خدمت

درویشان نگاهداشتن دل و پیش علما پاسداری زبان باید کرد - درین

فکر بودم - که چون در حضرت هرسه چیز جمع شده - کدام یک را

توانم نگاهداشت - پادشاه را این لطیفه او بداده خوش آمد

(۲)

تجسین نمودند *

صاحب طبقات اکبری نوشته که بیست و پنجم کس از ملازمان

بیرام خان بمنصب پانجهزاری رسیده صاحب علم و تقاره شدند

حق این ست که بیرام خان بفضل و کمال و صلاح و تقوی و همت

و کرم آراستگی داشت - و مدبر شجاع و کار دان قوی دل بود - نظر بر اسباب ظاهر حق عظیم برین خانوادۀ عالیۀ تیموریہ ثابت کرد در چنین تخیل ایام [که هنوز سلطنت همایون پادشاه انتظام نگرفته بود که از میان رفت - و پادشاهزاده خور دسال ناتجربه کار - سوای پلنجاب تمام ماک از تصرف بدر رفته - افغانان با آن همه کثرت و هجوم بدوئی سلطنت لوای انا و لاغیری می افراشتند - و در هر گوشه و کنار واقعه طلبان طبل مخالفت می زدند - امرای چغتیہ (که دلدۀ اقامت هذدوستان نبودند) مشورت رفتن کابل میدادند - میرزا سایمان قابو یافته در کابل خطبۀ خود خواند [بمحض نیروی جگرداری و ثبات پائی و حسن تدبیر مایه و فکر رضیۀ بیرام خان آب رفته بجو آمد - و سلطنت را استقرار بهمرسید - عرش آشیانی هم بانواع دلجوئی و نوازش جمیع مهام مغوض بدو داشته قسمها ازو گرفت - که آنچه مناسب و صلاح کار باشد بعمل آرد - مداهنه و مراعات کسی منظور نباشد - و از لومنت لایم نترسد - و این مصرع خواند *

* دوست گو دوست شود هر دو جهان دشمن باش *

چون روز بروز اقتدار و تسلط خانخانان زیادۀ تر شد خار خار حسد در دلها شکست - ناتوان بیدان حسد پیشه به شقیقه سازی و زہامی دروغ و راست را باهم می یافتند - و یکی را بصد رسانیدہ مزاج پادشاهی منحرف می ساختند - خانخانان هم در اقتدار و استقلال

خود دیگرے را بچشم اعتبار نیاورده اعتنا بشان آنها نمی کرد
 (۱) بدمظنکی و توهم بخود راه داده بود - که زود از جا در می آمد
 پس از برهم زدگی هم خانخانان اصلا اراده بغی نداشت - بمجرب
 ابلاغ پیغام پادشاهی (که میر عبداللطیف قزوینی آورد) ائامه و اسباب
 امارت بحضور فرستاده اراده سفر حجاز نمود - فتنه اندوزان طرفین
 نگذاشتند - مخالفان بزمینداران سه راه نوشتند - که نگذارند بسلامت
 بدر رود - و موافق باغرا و اغوا پرداخت - که مردمی (که در هیچ مرتبه
 نبودند) برانداختن شما را بحسن تدبیر خود بسته بکامیابی نازش
 نمایند - و شما را با این همه حقوق بذلت و خواری برآورد - مردن
 بناموس به از زیستن بعار است - و بجائے رسانیدند که موجب خسار
 و نکال او گردید * فکته * آدمی را خویشتن بینی و حب جاه بروز بد
 می نشانند - و در مهالک و آفات می اندازد - ازین است که حب دنیا
 راس الخطایا ست *

* آفت سر و برگ هوس آرائی جاه است *

* سر باختن شمع ز سامان کلاه است *

* بهادر خان شیبانی *

محمد سعید نام - برادر خانزمان علی قلی خان - و از امرای
 پنجه زادی اکبری ست - در وقت نهضت الویه همایونی بتسخیر
 هندوستان زمین داور بدو تفویض یافته بود - بعد چندے از بدسرشتی

هوای گرفتن قندهار در سرش پیچید - و خواست که بمکر و خدیعت
 کار پیش برد - میسر نشد - ناچار ارباش واقعه طلب کرد آردنه آماد
 جنگ و جدال گشت - شاه محمد خان قلاتی (که از طرف
 بیرام خان بمحافظت قلعه می پرداخت) کومک هندوستان را
 دور دیده قلعه را استهکام داده بشاه ایران ملتجی شد - و حسب
 طلب او فوج از قزاقباش رسیده ناگهانی بر سر بهادر خان ریخت
 او جنگهای سخت کرده کاره ساخت - در بگریز آردن - چون
 نتوانست دران ضلع بسر برد سال دوم جلوس وقت (که عرش آشیانی
 بمعاصره مانکوت اشتغال داشتند) شرمگین بدرگاه آمد - و بوسیله
 سفارش بیرام خان عفو تقصیر او شده ملتان از تغیر محمد قلی خان
 برلاس بجاگیرش مقرر گشت - و در سال سیوم بهادر خان با بهیاره
 از امرا بتسخیر مالوه نامزد گشته - در همان ایام برهمزدگی
 دولت بیرام خان بمیان آمد - خان مذکور اودا باز گردانید - تا خود
 آن ولایت را در حیطة تصرف آردن - و باز ازین فکر برگشت - بهادر
 خان در دهلی بحضور رسیده بصوابدید ماهم انکه منصب بزرگ
 رکالت حواله او شد - چند روزی نکشید که اثاره به تیولش مقرر گشته
 رخصت یافت - سال دهم (که خانزمان برادر کلانش مخالفت درزید)
 اودا باتفاق سکندر خان اوزبک بولایت سرهار فرستاد - که ازان راه
 بهند درآمده خلل انداز شود - ازین جهت عرش آشیانی فوج
 بمرداری میر معز الملک مشهدی تعیین کرد - هرچند بهادر خان

در عجز زن و گفت مادرم با ابراهیم خان ازبک بحضور شتافته عفو
تقصیرات من و برادرم شد میر معزالملک قبول نمود و بجنگ
درآمد - اگرچه سکندر خان (که با او همداستان بود) در بغرار گذاشت
اما بهادر خان بر قول میر معزالملک ریخت - شاه بداغ خان (که از
امرای سپاهی مذش بود) دستگیر گشت - و میر بهزیمت در آورد
چون عفو جرائم خانزمان و ار شده به تلافی این حرکت در تراخی
افتاد - و از اینجا [که عفو جرائم مشروط بدان بود (که تا الویه پادشاهی
درین ضلع ظلال افکن است) خانزمان از آب گنگ نگذرد] و همین که
عرش آشیانی بسیر قلعه^(۲) چذاته توجه فرمود علی قلی خان مساهله
نموده از آب گنگ گذشت [پادشاه بغضب در آمده بر سر او ایغاز
نمود - و باشرف خان (که در جونپور بود) حکم رفت - که مادرش را
مقید سازد - بهادر خان ازین ماجرا آگهی یافته بتعجیل تمام
بر سر جونپور شتافته بر قلعه دست یافت - و اشرف خان را مقید
نموده مادر خود را از قید برآورد - و جونپور و بزارس را یغمانی کرده
تا مراجعت پادشاه خود بدر زد - اما باز بمبب صفح جرائم خانزمان
و بمعجز و ضعیف نالی منعم خان بتدارک بے اعتدالیهای بهادر خان
متوجه نشدند - تا آنکه سال دوازدهم سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد
و چهار هجری همراه برادر از کمال بے آزرگی و ناحق شناسی
با عرش آشیانی عرصه مبارزت پیمود - چون باباخان قاتشال بر فوج

خانزمان حمله برد بهادر خان مقابل گشته ادرا برداشت - ناگاه اسپش
 قیر خورده چراغ با شد - و بر زمین انداخت - مردمش از مشاهده
 این حال متفرق گشتند - دلادزان فوج فیروزی بر سرش هجوم
 آوردند - وزیر جمیل بیگ (که مقتصدی منصدار آن وقت بود)
 از بد ذاتی و آزمندی چیز گرفته رها کرد - درین اثنا دیگر یار
 رسیده ادرا ردیف خود ساخت - و نزد پادشاه آورد - عرش آشیانی
 فرمودند - بهادر خان ما با شما چه بد کردیم - که این همه باعث فتنه
 و فساد شدید - گفت الحمد لله علی کل حال - شاید هنوز به حقیقتی
 خود مجزوم نبود - والا حرف فدا می بر زبانش میگذشت - بالحاج
 دولت خواهان در همان وقت بشهادت خان حکم شد - که بدم شمشیر
 گردنش از بار سبک ساخت - طبع موزون داشته شعر میگفت
 این مطلع ازوست *

* آن شوخ جفا پیشه دگر سنگ گرفته *

* گویا بمن خسته ده جنگ گرفته *

* باز بهادر *

بایزید نام پسر شجاعت خان سور - که بزبان عوام هند به سجاد خان
 مشهور است - چون شیر شاه مالوه را از ملو خان مخاطب بقادر شاه
 برگرفت مشر الیه را (که از امرا و خاصه خیلان او بود) سپه سالار
 آن دیار ساخت - و در زمان سایم شاه بحضور شتافته بعد چند

(۲)

ناخوش شده برخاسته بمالوه آمد - سلیم شاه فوج کشی نمود - از پناه
براجه درنگر بود - آخر سلیم شاه ادر را بعهد و پیمان پیش خود
طلبیده همراه نگاهداشت - و مالوه با مرا تقسیم نمود - پس ازان
در زمان عدلی بتازگی حکومت مالوه یافته میخواست خطبه و سکه
بنام خود کند - در سنه (۹۶۲) نهصد و شصت و دو باجل طبعی
درگذشت - باز بهادر بجای پدر نشست - و اکثر مخالفان را
بر انداخته در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه چتر بر سر گرفته
خطبه بنام خود خواند - و تمام مالوه را بحیطه تصرف در آورده فوج
بر سر گدده (که ملکه سمت وسیع) کشید - و از رانی در گارتی (که ریاست
آن ولایت می نمود) شکست یافته بتلافی آن نپرداخت - و مشغول
بعیش و عشرت شد - و بنای دولت خود را بر آب و باد گذاشت
یعنی بمرتبه شیفته باده پیمائی و نغمه آرائی گردید که شب از روز
نشاخته غیر ازین در امر بهیچ کار نمی پرداخت *

باده را حکمت اساسان قدری معین و زوایه مشخص قرار داده
بملاحظه ترتیب ترکیب عنصری نسبت ببعض طبائع و امزجه تجویز
فرموده اند - و بنغمه دانش پروران دور بین در هنگام کلاحت طبع و ملالت
ضمیر (که از فرط اشتغال بمهمات دنیوی بهم رسد) بجهت کسب
انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه نموده - نه آنکه هر دو را از
مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرانی را که بدل ندازد

بدان گذرانند - باز بهادر (که خود در فنون سرود و نغمه استاد وقت بود) در فراهم آوردن پاتران همگی همت مصروف داشت - همه بحسن نغمه طاق - و نغمه حسن آنها مشهور آفاق - سرآمد آن طایفه (۲)
 روپ مٹی نام - گویند پدمنی بود - که قسم اول است از انقسام اربعه
 نسوان - که دانشوران هند تقسیم کرده اند - یعنی آنچه صفات خوب زنان است از روی ترکیب عنصری درو می باشد - و باز بهادر را با او علانۀ غریب بود - اشعار مذهبی پیوسته در عشق او گفته - و دل خالی کرده - داستانهای حسن و عشق اینها تا حال بر زبانها شایع است *

در سال ششم اکبری سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هجری ادهم خان کوکه با امرای دیگر بتسخیر مالوه تعیین شد - باز بهادر در گروهی سارنگپور (که مقر او بود) قلعہ کرده نشست - و جنگ می نمود - و مردمش همه (که آزردۀ خاطر بودند) تن ده نگشتند محاربه سخت نموده هزیمت خورد - چون چند کسی اعتکادی بر سر زنان و پاتران گذاشته بود (ده اگر خبر شکست من رسد همه را ته تیغ کشد - چنانچه رسم هندوستان است) چون صورت شکست نمودار شد نقش حیات چنده بآب شمشیر محو گشت - و جمع زخمی شده رمقی از زندگی بردند - و بعضی را نوبت نرسید - افواج پادشاهی بشهر درآمد - فرصت نشد که دیگر بدان امر پردازند

(۲) در [بعضی نسخه] روپ منی - یا روپ بقی باشد *

ادهم خان همه را متصرف شده بهجست و جوی روپ متی (که ز
کاری داشت) افتاد - چون این نغمه بگوش او رسید وفا بجوش او
پیاپی زهر هلاهل بدوستکامی باز بهادر مردانه درکشید *

و چون از تغیر ادهم خان حکومت مالوه به پیر محمد خا
شرانی تفویض یافت باز بهادر (که در جنگلهای مابین خاندیس و مالو^(۲)
آواره میگشت) فوجی فراهم آورده بآویزش درآمد - بتازگی از پیر محمد
خان شکست یافته بمیران مبارک شاه والی خاندیس پناه برد - او
لشکر خود همراه ساخت - درین ضمن با پیر محمد خان (که بعد فتح
ببجاکده با معدودی بغارت برهان پور شتافته با غنائم فرادان
برگشته بود) مقابله واقع شد - از قضا هزیمت بر پیر محمد خان
افتاد - او در فرار سراسیمه از دریای نریده می گذشت - از اسب
جدا شده غریق بحر فنا گردید - امرای جاگیردار مالوه دل از دست
داده بآگره رفتند - باز بهادر بفراغ خاطر مجدداً مالوه را متصرف
گشت - بسنوح این واقعه در سال هفتم عبد الله خان اوزبک (که
از امرای اکبری بود) با جمعی از عمدها بضبط و ربط آن ولایت مامور
شد - باز بهادر پیش از وصول جنود پادشاهی پای ثبات باغزش داده
رو بفراور آورد - و از تعب تعاقب عساکر منصوره در تنگنای کوهستان
خود را انداخت - و عمره بآوارگی بسر برد - چندگاه نزد بهرجی
زمیندار بکلانه رفت - و از آنجا در کجرات بچنگیز خان و شیر خان

گجراتي توسل جعت - و پس ازان بنظام الملك دکني (د آورد) و همه جا خسران زده گشته برانا اودي سنگمه پناه برد - و در سال پانزدهم عرش آشياني حسن خان خزانچي را فرستاد - که او را بنويد عواطف اُميد وار ساخته بملازمت آورد - ابتدا بمنصب هزاري سرافرازي يافت - و آخرها بمنصب دو هزاري ذات و سوار (سيد باز بهادر و زب متي هر دو بر يشته) (که در حاق وسط تالاب اجين افتاده) آسوده اند *

• بابا خان قاقشال •

بعد از مجنون خان سرآمد ايرای قاقشاليه در عهد عرش آشياني او بود - در جنگ خانزمان دستبرده نمايان و سبقتي شايان بکار برد - و در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد در نخستين يورش گجرات شهباز خان ميرتوزک در ترتيب يسل اهتمام مي نمود آن ترک معامله نشناس از نخوت و پندار بار در افتاده بدرشتي پيش آمد - پادشاه بجهت تاديب او و اصلاح ساير بيراه (وان سياست عظيم فرمود - و در همان ايام به نيکو پرستاري مشمول نوازش پادشاهي گرديد - پس از کشايش بنگاله (که سرکار گهوراگهات در قيول قاقشالان مقرر شد) بعد فوت مجنون خان قاقشال اگرچه سري بظام پسرش جداري بيگ بود اما عمدگي به باباخان (که آقسقال آن طايفه بوده) بازگرديد چون در ترويج و رائي آئين داغ از پيشگاه خلافت قدغنها بکار رفت متصديان سخت گير دکان طمع و آز بر چيده از بے پروائي و اغما

سردار قابین باشیها را بقیمت سر مورے میکشیدند - چنانچه بابا خان مکرر بمظفر خان صاحب صوبه بنگاله گفت - که هفتاد هزار روپيه بطريق ارمغان بکار پردازان گذرانده ام - و هنوز صد سوار بداغ نرسیده املا ار بتدارک نموداخت - چون بهمین دراعي در سال بیست و چهارم معصوم خان کبابي با چنده از تیولداران بهار گرد طغیان برانگیخت بابا خان (که قابو میجست) با برخه حاجیر داران بنگاله پیش آمدنک قدم فرسایان طریق عصیان گردید - و در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه باتفاق خالدي خان سرها تراشیده طاقیه پوشیده در شهر گور (که سابق بلمهنوتي شهرت داشت) فرود آمد - و مکرر بافواج پادشاهي زد و خورد نموده هر مرتبه بذاکامي در آمد - تا آنکه بعجز گرائیده زینهار ي گشت - مظفر خان با آنکه شورش صوبه بهار مي شنید باستکبار زده عذر پذیر نمیشد - که یک دفعه معصوم خان با مفتنان دیگر بآمد آمد فوج حضور از صوبه بهار بر آمده بفساد پیشگان بنگاله پیوست - این هر دو فریق بهم متفق شده تباہ کاریا از سر گرفتند و آخر کار در سال بیست و پنجم مظفر خان را (که در ناندۀ محصور شده بود) بدست آورده بقتل رسانیدند - و چون اختی زمانه بکامیابی برخاست و دران بمراد گردید تقسیم ولایت و تجویز مناصب و خطاب بمیان آمد - بابا خان بخطاب خانخانان خود را

(۲) در [انڈو نسخہ] قابین باشیها را قیمت سر مورے (۳) در [بعضی

نسخه اکبر نامه] خالدين خان آورده *

ملقب ساخته ایالت بنگاله بخود نامزد نمود - و در همین سال در عین چیره دستی به بیماری خوره گرفتار گشت - هر روز در سیر گوشت دران (بش گاه نهاده طعمه جانور ساخته - و میگفت که نمک هرامی مرا بدین تباہ حالی نشانده - و در همین حالت در گذشت *

* بهادر *

پسر سعید بدخشی ست که چندے عمل گذار سرکار تهرت بود سال بیست و پنجم جلوس عرش آشیانی (که امرای بهار گرد ناسپاسی بلند ساختند) سعید پسر مذکور را در محالات متعلقه گذاشته با سرکشان پیوست - بهادر از غنوده بختی مال خالصه پادشاهی را صرف سپاه نموده علم بغی برافراخت - و سکه و خطبه بنام خود کون گویند این بیت در سکه قرار داده بود *

* بیت *

* بهادر ابن سلطان بن سعید ابن شه سلطان *

* پسر سلطان پدر سلطان زهم سلطان بن سلطان *

چون سعید بگفته معصوم خان کابلی رفت (که آن شوریده مغز را باندوز ده گرامی یک جهتی گردانند) از اژجے آزمی پدر را بزدان فرستاد پدر باندک زمانے بسر داری از دل نهاد - چون شاهم خان جلاور بر پنده رفته مظفر گردید سعید مزبور دران جنک بگو نیستی افتاد بهادر در ایام هنگامه پردازمی اهل طغیان از حوالی تهرت برآمده بسیاری معوره بر گرفت - و سرکار حاجی پور در تصرف او بود

هر طرف دست و پای میزد . تا آنکه صادق خان فوج را بر سر اد
فرستاد . و چپقلش نمایان رد داد . و دران آشوبگاه پیمانۀ هستی اد
سال بیست و پنجم اکبری مطابق سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد
و هشت هجری لبریز گردید *

• باقی محمد خان •

کوکۀ عرش آشیانی و برادر کلان ادهم خان است . مادرش ماهم
انگه . که نسبت خاص با پادشاه بهم رسانیده . در ایامی (که عذر
واقی و فتق مقدمات سلطنت باختیار او بود) شادی کنخدائی
خان مذکور شروع نمود . پادشاه بذاتر خاطر داشت از دران عشرتخانه
تشریف بردند . خان مزبور بیایۀ سه هزار (رسید - از نارنج شیخ
عبدالمقادر بدارنی معلوم میشود که در سال سیم جلوس در ولایت
گدهه کتنکه (که بجایگیر خان مزبور مقرر بود) داعی حق را اییک
اجابت گفت *

• پاینده خان مغل •

برادر زاده حاجی محمد خان کوکی پسر بابا قشقه برادر
کوکی ست . که از امرای عظام فردرس مکانی بوده . حاجی محمد
در اکثر یورشها با رکاب همیونی شرف اختصاص داشت . در مهم
بنگاه بهمراهی آن پادشاه مشمول نوازش بود . پس از فتح
مربۀ مذکور چون پادشاه در جنت آباد رحل اقامت انداخت
و شیر خان سور بذارس را بتصرف آورده قدم فتنه خیز در نواح

چونپور گذاشت خان مذکور از پیش پادشاه گریخته نزد میرزا نورالدین محمد (که در قنوج جا داشت) (سید - و میرزا هندال را برین پله آورد که خطبه بنام خود خواند - چون در جنگ شیر خان سور مکرر چشم زخم بفوج پادشاهی رو نمود پادشاه از نواح قندهار و بهکر شده کاره نساخته متصل قندهار رفت - و درانجا نیز بذابر نفاق میرزا عسکری پا قایم نتوانست شد - لهذا عزیمت عراق مصمم کرده بدان صوب شتافت - پس از وصول به سیستان حاجی محمد از میرزا عسکری جدا شده بموکب همایونی پیوست - و در سفر عراق و یورش قندهار و مهم کابل در رکاب سلطانی مصدر ترددات بود - آخر حال چون بداندیشی از سمت ظهور یافت او را با برادرش شاه محمد (که در بدآهوزی و بچاندانی استاد بود) گرفته عالم را از لوث وجود آنها پاک گردانید - گویند حاجی محمد در جرأت منفرد بود - شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتکاره می باید - روز قیق اندازی او قیق زد - و از پادشاه جلدو گرفت - پاینده محمد سال پنجم اکبری همراه منعم خان از کابل آمده شرف بساط بوس دریافت - و در آخر همین سال بهمراهی ادهم خان بذابر فتح مالوه تعیین گردید - و سال نوزدهم بهمراهی منعم خان خانخانان بتسخیر بنگاله شرف رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم بهمراهی راجه بهگونت داس به تنبیه رانا پرتاب دستوری

یافتند . و در جنگ خانخانان عبدالرحیم (که با مظفر گجراتی
 (داد) سردار هراول بود - سال سی و دوم اقطاع در گهوڑا گهاٹ یافته
 بدان صوب مرخص گردید *

• پیشرو خان •

مہتر سعادت نام از غلامان جنت آشیانی ست . کہ شاہ طہماسپ
 دارای ایران داده بود . و در تبریز تربیت یافته - هموارہ در
 خدمت آن پادشاہ گذرانده . و پس از ارتحال آن مغفور در خدمت
 عرش آشیانی بکارها پرداختہ - سال نوزدهم پادشاہ او را بنابر گذارش
 بعضی مراتب بامرا بصوب بنگالہ تعین نمودند - چون عجلت لازمہ
 این کار بود او گشتی سوارہ براہ دریای گنگ روانہ گردید - و پس از
 وصول بحدود تعلقہ گچہتی ^(۲) (کہ از زمینداران نامور صوبہ بہار بود)
 بدست کسان او گرفتار گشت - چون ہمکدیس پور (کہ محکم ترین
 ماوای گچہتی بود) بتاخیر درآمد و او کنج نشین زاویہ خمول
 شد ہوالعجبی تقدیر خان مذکور را ازان بلایہ (ستگاری بخشیدہ
 گویند مردم بمیارے) کہ بدست آن بغاوت سرشت گرفتار بودند)
 اکثرے را روانہ نیستی سرا گردانید - خان مذکور را نیز بہمین ارادہ
 حوالہ کسے نمود - داش یازی نکرد - بدیگرے سپرد - او ہر چند
 صرف قوت نمود شمشیر از نیام ہر نیامد - ناچار باشازہ گچہتی
 (کہ دران وقت سراسیمگی داشت) بر فیل با خود نشانده روان شد

اتفاقاً فیل انس نا گرفته و بد رفتار بود - آن مرد خود را بپایان
 انداخت - فیل امدت برورده آواز هولناک نموده رو بگریز نهاد - و از آن
 صدای مهیب هر یکی از فیلان بذحیته شتافت - فیل سواری خان مذکور
 به بیابانی رسید - خان مذکور خواست که هر دو دست رسن بسته خود
 در گلهی فیلبان انداخته بافشد - فیلبان بفراوان سعی خود را بپایان
 انداخته نجات خود در گریز شمرد - قریب طلوع صبح فیل آرامش
 گزید - خان مذکور خود را بزیر افکند - و پس از افاقه رو براه آورد
 درین ضمن سوارنه از مذتسبانش (که بجسمت و جوی او می گردید)
 دوچار شد - و او را براسپ خود سوار کرده راهی گشت - سال
 بیست و یکم خان مزبور بحضور (سیده بملازمت پیوست - بعد چند سال
 باندوز گوئی نظام الملک دکنی (که دست از آمیزش مردم کشیده
 بزاریه تنهایی بسر می برد) دستوری یافت - و سال بیست و چهارم
 آصفخان ملازم او را با تذسوات بحضور آورد - پستر بذصیحت گذاری
 بهادر خان پسر راجی علی خان حاکم آسیر (خصمت پذیرفته چون
 در نگرقت و پادشاه محامراً قلعه مزبور فرمود روز مفتوح شدن
 مالی گدھے تردد شایسته نمود - و تا سال چهارم اکبری بمنصب
 سه صد و پنجاهی (سیده - و پس از فوت آن پادشاه مورد عنایت
 جهانگیری گردیده از امل و اضافه بمنصب در هزاری سرمایه عزت
 اندوخت - و بخدمت فراشخانه مامور بود - سال سیوم مطابق
 سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده هجری (خت سفر بمنزل عقبی برد

پادشاه نظر بحقیق او خدمت یک پیدشخانه بهسراو مرحمت فرمود *

* بهادر الملک *

گویند اصل وطن او پنجاب است - مدتی بنوکری سلاطین دکن گذرانیده یستر بدرگاه عرش آشیانی ملتجی گشته غاشیه بزدگی بر دوش گذاشت - سال چهل و سیوم قلعه پوزار مضاف موبه بوار بردست او کشایش یافت - آن قلعه ایست برقله بذا نهاده سه طرف از آب ندی سمت - که هرگز بایاب نمی شود - پس ازان مکرر در جنگها مصدر گوناگون آورد شده نامه براد مردی بر آورد سال چهل و ششم (که ادرا باتفاق حمید خان بذاکانه ای ملک تلنگانه گذاشتند) ملک عذیر فوجی از ملک برید^(۲) همراه گرفته شورش آغاز نهاد - اینها باکم جمع بغور مردانگی پای مقابله افشردند و در کنار دریای مانجرا آریزش در گرفت - و بقضای آسمانی شکست برینها افتاد - حمید خان دستگیر شد - نام برده بفرادان سعی از آب گذک برگزشته به پذا^(۳) گاه در آمد - در سال هشتم جهانگیری بعطای علم کامیاب گردید - و سال نهم باضافه مذهب و غذایمت فیل ممتاز شد - وقت موعود یا در دامن عدم کشید - گویند سجع نگین او این مصرع بود *

* مقبول درست هرکه شود او بهادر است *

(۲) نسخه [۱] ملک نبرد - اما غالبا ملک برید صحیح است (۳)

در [چند نسخه] به بذاگاه *

* بیرم بیگ ترکمان *

میر بخشی ایام شاهزادگی فردوس آشیانی ست - و در آن وقت از عمده های دولت ایشان بود - بمنصب عالی و خطاب خاندورانی امتیاز داشت - چون شاهزاده بسبب کافر نعمتی (ستم خان شغالی از مقابل سلطان پرویز برگشته از نوبده عبور نموده کشتیها بجانب خود کشیده گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داد بیرم بیگ را بسرداری جمع در کنار آب گذاشته خود برهانپور شتافت - چون مهابت خان با سلطان پرویز بساحل نوبده رسید رو بروی بیرم بیگ رزم طلب گشت - پیوسته از طرفین جنگ توپ و تفنگ میشد - مهابت خان عبور متعذر دیده دست بگرمزی و حیاه زد - و بوساطت زارتن بخاندانان میرزا عبد الرحیم بچاپاوسی نوشت و خواند نموده سلسله جانبان آشتی گردید - خاندانان نیز بشاهزاده شاهجهان مبالغه نمود - که خدمت این صلح بعدد بده مقرر شوند - اگر خاطر خواه ملازمان صورت پذیر نکردن فرزندان مرا سیاست فرمایند - و بر طبق آن قسمهای غلاظ در میان آرد - چون آرازا صلح انتشار یافت در احتیاط گذرها هم تهاوتی رو داد - مهابت خان پیش از رسیدن خاندانان وقت شب از آب گذشت - و خاندانان نیز آن همه عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته بمعسکر پادشاهی پیوست - ناگزیر بیرم بیگ روانه برهان پور شد - پس ازان در یورش بنگاله چون حوالی بردران مخیم شاهی گردید صالح بیگ برادر زاده آصف خان جعفر

فوجدار آنجا با رمف حصار خام متحصن گشت - عبد الله خان
 بلوازم محاصره پرداخته کار برو تذك ساخت - ناچار برآمده
 حسب الحكم شاهي محبوس زندان ادب شد - و سرکار بردوان
 بجاکير بيم بيگ مرحوم شده بتتسيق آن الکا رخصت گرفت
 چون شاهزاده پس از ضبط ولايت بنگاله بهبار شتافته آن مملکت را
 بدست آورد بيم بيگ از بردوان رسیده بهراست موع بهار اختصاص
 گرفت - پس از آنکه شاهزاده را بهحوالی بنارس تقابل و مواجهه
 با لشکر پادشاهي اتفاق افتاد و وزیر خان بايالت بهار تعيين گشت
 بيم بيگ حسب الطلب بدولت حضور کاميابي اندوخت - (در
) که سلطان پوريز محمد زمان بخشي خود را از دريا گذرانيد
 بيم بيگ خاندوران مامور شد - که قابو يافته دستبرد نمايد - و
 از فرط غرور و نخوت محمد زمان را بنظر اعتبار نياورده باندک مايه
 مردم در جائے (که درياي گنگ و جون بهم پيوسته) بر سرش قاخته
 زخمها برداشت - و جان را راگان در باخت - پسرش حسن بيگ
 از عرصه نبرد زخمي برآمده پس از چندی او نيز در گذشت *

• بهادر خان اوزبک *

ابوالنبی نام از بزرگ زادهای توران است - در عهد عبدالحمون
 خان بعمدگي رسیده حکومت مشهد مقدس داشت - پس از
 کشته شدن خان مزبور هرچند باقي خان بدلاسا پرداخت بدستاريز
 عزم زیارت کعبه نجات جسته بهندوستان آمد - و سال چهل

و هشتم ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بمنصب در خور نوازش یافته بعزایت کمر خنجر مرصع کام دل برگرفت - و پس از جلوس جهانگیری چهل هزار روپیه در مدد خرج یافته با پنجاه و هفت منصبدار بکمک شیخ فرید مرتضی خان که بتعاقب خسرو شتافته بود تعیین گردید - و سال پنجم از تغیر تاج خان فوجداری صوبه ماتان باو مرحمت شد - و سال هفتم از امل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و خطاب بهادر خانی امتیاز اندوخته از انتقال میرزا غازی بحکومت قندهار چهاره بلند پایگی برافروخت - و پستتر باضافهای متواتره بمنصب پانجهزاری سه هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - و سال پانزدهم عذر ضعف باصره را در پیش کوه استغای تعلقه دارعی قندهار نمود - گویند چون آمد آمد فوج دارای ایران بر زبانها افتاد نام برده از بے پروایی^(۲) بودن خود قرار نداده دولتک روپیه در مهم سازی متصدیان پادشاهی صرف نموده تعلقه را گذاشت - پس ازان در صوبه اکبرآباد جاگیر یافته رایت کامیابی برافراشت - هنگامی (که رایات شاهجهانی از اجمیر متوجه اکبرآباد بود) آمده بملازمت پادشاهی پیوست - تدمه احوالش بنظر نرسیده *

* بیگلر خان *

سعدالله نام خلف سعید خان چغتایی اکبری ست - مشار الیه از امرا زادهای خوش همه چیز بود - بحسن صورت و متانت وضع

(باب الباء) [۴۰۲] (مآثر الامرا)

و شیرینی گفتار شهرت داشت - و در چوگان بازی و فزون سپاه گری
گرمی مسابقت از امثال و اقربان می بود - در زندگی پدر برشادت
و اعتبار نامه بر آورده - عرش آشیانی در سال چهل و ششم دخت
میرزا عزیز کوکه را بوی بیوگانی پیوند داده - دماغ عالی داشت
و در جلوس و نهوض و رکود و رکوب ضابطه شاه زاده ها بکار می برد
و همواره جوای نام می بود - چون پدرش فوت کرد با وجود کم منصبی
نوکران عمده پدر را نگاه داشت - در مبادعی عهد جهانگیری بخطاب
نوازش خان سرافتخار برافراخته - چون سال هشتم سنه (۱۰۲۲)
هزار و بیست و دوم هجری سواد دارالخیر اجمیر مضروب خدام
جانب مکانی گردید علاج مهم کهند لنگ را (که از دیر باز انجام
نمی پذیرفت) منحصر در تعیین شاهزاده شاهجهان دانسته آن
اقبال مفد را با عساکر قاهره رخصت فرمود - مشارالیه نیز کمکی بود
چون اردبیلور (که مقر اناست) اقامتگاه شاهی گردید نوازش خان
با برخی از امرا تعیین کویت امیر (که درون کوهستان واقع شده)
گشت - و فقدان غله بجائے رسید که بیک رویه یک آثار بهم
نمی رسید - عالمی از بے ذنی جان داد - در آن وقت خان مذکور از فرط
همت و مروت با صد کس هر روز طعام میخورد - با آنکه نقد نداشت

(۲) نسخه [ب ج] بیست و دو هجری (۳) نسخه [ج] کویتله میر

و نسخه [ب] کویتله میر - و در [بعضی نسخه اکبرنامه] کویتله میر آمده

والله اعلم .

ظروف طلا و نقره فروخته خرج بیوتات می نمود - چون زمانه
 آشوب طلب میان جنت مکانی و شاهزاده دلی عهد غبار رنجش
 و ناخوشی برانگیخته محبتها را بغداد و کینه بدل ساخت و مزاج
 طرفین بشورش گرائید موکب پادشاهی با معدودے از لاهور روانه
 شده تا وصول بدهای جمعیت نیک فراهم آمد - نوازش خان
 نیز از قبول خود (که در صوبه گجرات داشت) گرم و گیرا بحضور
 آمده باستلام عتبه خلافت نامیه افروز گشت - چون چنین اوقات
 آزمونگاه جوهر عقیدت و اخلاص است مورد هزاران آفرین شده مشمول
 انواع الطاف گردید - و بهمراهی عبد الله خان (که بکار فرمائی
 فوج هراول مامور بود) تعیین شد - اتفاقا بمجرد تلافی فوج پادشاهی
 و مردم شاهي عبد الله خان بموجب قرار داد پنهانی جلو یز
 بلشکر شاهزاده پیوست - نوازش خان غافل از ته کار دانست که این
 اسب تلختن برای جنگ است - مشارالیه با برخی از منصبدار
 و نابین مردانه بزد و خورد درآمده تلاشهای شایسته و چپقاش نمایان
 بتقدیم رسانیده نامے بشجاعت و بهادری برآورد - و بیش از پیش
 مطرح عنایات خسروانی گشته بخطاب بیگلرخان و فوجداری
 و قیوداری سرکار سورتھے و جوناگده و منصب در هزاری در هزار
 و پانصد سوار علم مباحات برافراخت - و مدتها دران دیار باعتبار
 و اقتدار بصربوده بعد جلوس اعلی حضرت اگرچه بافروزی هزاری

ذات سرافرازي يافتن ليكن در همان سال تغير گشته در سال سيوم
(۲)
سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم هجري وديعت حيات سپرد - و در باغ
سرهند بجوار قبر پدرش مدفون گرديد - بعد از از اين سلسله كسي
توقي نکرد *

* بالجو قليچ شمشير خان *

برادر زاده و داماد قليچ خان جاني قرباني ست - سال هشتم
جلوس جنت مكاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري هفتصد سوار
(سيده و سال نهم بپايه دو هزاري هزار و دويست سوار كامياب شده
تعيين صوبه بنگاله گرديد - و پستو مدتها متعين صوبه كابل مانده در
سال اول جلوس فردوس آشياني بمنصب در هزاري هزار و پانصد
سوار چهره افتخار برافروخت - چون پس از فوت جنت مكاني
نذر محمد خان والي بلخ مع فوج در نواح كابل آمده غبار فتنه بلند
ساخته بمردم پادشاهي (كه در بلده مزبور بودند) پيغام تهديد انجام
فرستاد و اينها بمقتضاي وفاداري سر باز زدند نام برده (كه درين
مردم بود) نقش وفا پوزه هم او بيش از پيش خاطر نشين پادشاه
شد - سال دوم باشاره لشكر خان ناظم با جمع بر سر ضحاک و باميان
(۳)
رفت - اوزبكان برعب قلعه را خالي كرده رو بفرار نهادند - سال سيوم
همراه سعيد خان در مالش كمال الدين درهله پسر ركن الدين (كه

(۲) نسخه [ب] مي و نه هجري (۳) در [بعض نسخه اكبرنامه] بالجو

قليچ (۴) در [بعض نسخه] ضحاک باميان *

در عهد جنت مکانی بمنصب چهار هزارى سر بلند گشته پستى از
فتنه سگالى دران نواح سر استکبار برداشته بود (حسن مجرا بظهور
آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و هشتصد
سوار و خطاب شمشير خان بلند رتبه گي اندوخت - سال چهارم تهانة
هر دو بنگش بار مفوض گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى
دو هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پيمود - سال پنجم مطابق سنه
(۱۰۴۱) هزار و چهل و يك هجري پا به نيستى سرا گذاشت
حسن خان پسرش بمنصب هشتصدي سه صد سوار سرافرازي
داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدي چهار صد و پنجاه سوار
ارتقا پذيرفته سال هفدهم جلوس اعلى حضرت دار فنا را گذاشت *

* بے بدل خان سعيداي گيلانى *

شعرا خوب ميگفت - در عهد جنت مکانی بهندوستان آمده
در سلک ملازمان پادشاهي انتظام يافت - و در زمره شعرا منسلک
گرديد - و در عهد فردوس آشياني بوسيله معامله فهمي و کارداني
بخطاب بے بدل خان امتياز گرفته مدنھا بداروغکي زرگر خانه سرکار
والا اختصاص داشت - و سرير مرصع (که موسوم بتخت طارسي
بود) باهتمام او در مدت هفت سال بمبلغ يك كرور روپيه (که
سه صد و سي و سه هزار تومان عراق و چهار كرور خاني رايج
ماوراء النهر است) صورت اتمام يافته - در جلدوى آن ادرا بزر
سجيدند - الحق تخت بدران قيمت و زيبائي در هيچ زمانه و عصره

جلا افروز دیده تماشائی نشده - و امروز در هیچ اقلیم نظیر و مثالش
یافتده نمیشود *

* بیت *

ثانیش بچشم در نیامد * هر چند نظاره کرد احول

چون بمردود ایام انعام جواهر ثمینة در جواهرخانه پادشاهی فراهم آمده
در آغاز جلوس بر ضمیر اعلیٰ حضرت منطاع گردید - که از تحصیل
چنین نفائس مطمح نظر جز درأت آرایی نیست - پس در جائے
بکار باید برد که هم تماشائیان از حسن آن نتایج بحررکان بهره برگیرند
و هم کار سلطنت را فروغ تازه بدید آید - سوای جواهر خاصه (که
اندرون محل می باشد - و در کور (رویه قیمت آن ست) از جواهر
(که در کارخانه بود) قریب سه کروز (رویه ازین جمله بدهای مبالغ
هشتاد و شش لک رویه انتخاب نموده به جبدل خان حواله فرمود
تا بیک لک توله طلای ناب (که دو صد و پنجاه هزار مثقال است
و منافع چهارده لک (رویه قیمت آن) تختی بطول سه گز و ربع و عرض
(۲) در و نیم گز و ارتفاع پنج ^(۳) در بسرکاری خود مرتب نماید - سقف آن
از درون بیشتر میناکار و تختی موصوع و از بیرون بترصیع لعل و یاقوت
مغرق - و آنرا بزمردین اساطین درازده گانه برافراشته - و بالای آن
دو پیکر طاووس مکمل بجواهر زواهر و میان هر دو طاووس درخت
موصوع باعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه شده - و برای ورود
سه پایه نردبان موصوع بجواهر آبدار ترقیب یافته - و از جملة یازده

(۲) نسخه [ب ج] در نیم گز (۳) در [بعض نسخه] بسرکار خود *

تخت مرصع (که بر دور آن برای تکیه نصب گشته) تخت میانگی
 (که پادشاه دست گذاشته تکیه زده می نشیند) ده لک روپیه قیمت دارد
 ازان میان لعاع ست بارزش لک روپیه - که شاه عباس صفوی برسم
 ارمغان بجنّت مکانی ارسال داشته - و ایشان در جلدوری فاتح دکن
 باعلی حضرت فرستاده - نخست اسم امیر تیمور و میرزا شاه رخ
 و میرزا آغ بیگ بران نقش بود - بعد از انقلاب ایام بدست شاه افتاده
 نام خود بران مرتسم ساخت - جنّت مکانی نام خود را با نام عرش آشیانی
 نقش فرمود - و پس ازان اعلی حضرت نیز نام خود را بران برنگاشت
 در جشن نوروز سال هشتم سیوم شوال سنه (۱۰۴۴) یک هزار و چهل
 و چهار بران سریر عظیم الظیر جاوس فرمود - حاجی محمد خان
 قدسی * اوزنگ شهزاده عادل * تاریخ یافته - و مثنوی در تعریف
 آن گفته - ازانجا ست این بیت *

* رساند گر فلک خود را بهایش *

* دهد خورشید و مه را در نمایش *

و به بدل خان نیز یکصد و سی و چهار بیت گفته - که هر مصرع
 دوازده بیت تاریخ ولادت پادشاه است - و از هر مصرع سی و دو
 بیت ما بعد آن تاریخ جاوس برمی آید - و هر مصرع باقی نود بیت
 تاریخ نهضت کشمیر از اکبر آباد (که در سنه (۱۰۴۳) یک هزار و چهل
 سه واقع شده) و معاددت با گره و جلوس بر تخت طارسی ست

- و این (باعی) مشهور نیز از نتایج طبع بے بدل اوست * (باعی) *
- * آنی که سریرت آسمان پایه بود *
- * بر ملک جهان عدل تو پیرایه بود *
- * تا هست خدا تو نیز خواهی بودن *
- * زیرا که همیشه ذات با سایه بود *

در اوائل عهد خلد مکن با تمام امیدها بموجب حکم خلیفه زمان دیگر بر ترمیم و ترتیب تخت طاروسی افزوده قیمت از کرور دوپیه هم برگزیده - و در سال هزار و یکصد و پنجاه و دو (که شاهشاه والا جاه نادر شاه ساحت دارا خلفه شاهجهانپاد را بغزو خجروت خود شکوه آمود گردانید) آنرا از پادشاه وقت برگرفته ضمیمه غذائهم هندوستان ساخت *

* باقر خان نجم ثانی *

این سلسله میرزا یار احمد اصفهانی میرسد - او ابتدا بمصاحبت میرنجم گیلانی (که وکیل "سلطنت شاه اسمعیل صفوی بود) نامه برشادت و کردانی بر آرد - و چون امیرنجم در گذشت شاه زمام امور و کالت بقبضه افتدار او سپرده بنجم ثانی مضطرب ساخت و رتبه او را از جمیع امرای عظیم الشان در گذرانید * * مصرع *

* نجم ثانی که نباشد بدو کونش ثانی *

گویند اسباب جاه و حشمت او بجائی رسید که قریب دو صد گوسفند هر روز صرف شبلان او می شد - و هزار قاب طعام لطیف راتبه بود

و در سفرها چهل قطار شتر زیر بار چرخانده او می کشیدند - در
 یساق مادر او الزهر با آنکه جریده شتافته بود سیزده دیگ نقره
 در مطبخ او بار میشد - و چون شوکت و عظمت امیر نجم ثانی بدرجه
 اعلی رسید و نخوت و جبروتی بدو راه یافت متعهد فتح توران
 گشت - شاه بطریق کمک همراه فردوس مکانی (که از تسلط اوزبک
 دست ازان مالک باز داشته بشاه التجا برده بود) رخصت نمود
 نجم ثانی از آب آمویه گذشته از قرار واقع بقتل و نهب پرداخت
 سلاطین اوزبکیه در غجدوان کوچه بند شده لوازم کارزار بجا آوردند
 امرای قزلباش (که بار در مقام نفاق و خیانت بودند) در محاربه
 تساهل بکار بردند - ناگزیر امیر نجم پای ثبات افشوده کوشش
 فرادران بتقدیم رسانیده دستگیر گشت - و در سنه (۹۱۸) نهصد
 و هیزده عبدالله خان اوزبک بقتل رسانید - گویند پدر باقر خان
 مدتی دیوان خراسان بود - از فلک زدگی تفرقه باحوالش راه یافت
 باقر خان با کمال بے سامانی بهزد آمد - چون جوان با حیثیت بود
 در ملازمان عرش آشیانی انتظام گرفته بمروزمب منصب سه صدی
 امتیاز یافت - و برخه برانکه در عهد جنت مکانی از ولایت رسیده
 در ملازمت دریمتی پنج سوار منصب تجویز شد - اتفاقا دران زمان
 خانجهان لودی تازه بعمره آمده از پادشاه پرسید که این جوان
 کیست - جنت مکانی تمام احوال نجم ثانی بیان کرد - خانجهان

عرض کرد که حیف با این شناسائی این منصب - بذابران بفهصدی
 می سوار سرافرازی یافت - از اینجا (که در طالع مسعودش درج
 و معوده مودع دست تقدیر بود) دختر خدیجه بیگم همشیره زاده
 نور جهان بعقد ازدواج از در آوردند - و دفعه ابواب دولت و رفعت
 بر روی (وزارش کشوده گشت - و بمنصب در هزاری حکومت
 ملتان با فوجداری آب علم خان اختصاص یافت - و از کاردانی
 و کار طلبی جمعیت بسیار نگاهداشته از بلوچان و دودائیان
 و ناهر^(۲) (که مابین ملتان و قندهار عالمی ست دیگر) پیشکشها گرفته
 صاحب خزانه و ساز و سرانجام سترگ گردید - و باقرآباد ملتان
 بنام او شهرت دارد - جهانگیر پادشاه از فوط عذایت بخطاب فرزند
 مخاطب می نمود - در هنگام شاهزاده شاهجهان صوبه دار او دهه
 بود - با فوج آراسته خود را بحضور (سائیده مورد تعجب و آفرین
 گشت - و در آخر زمان جنت مکانی بصوبه داری آدیس نامزد گردید
 و در آن کارهای نمایان بمنصه ظهور آورد - در سال چهارم
 شاهجهانی بکهنه پاره^(۳) دو کوهی چتر دوار^(۴) (که تنگناست ست
 مابین آدیس و ولایت تلنگ - و تغیش بمراتبه ایست که اگر جمع
 قلیله از تغنگچی و کماندار سورا بگیرند طریق عبور مسدود میگردد
 و آن طرف کهنه پاره بغاصه چهار کوه منصور گنده قلعه - که منصور

(۲) نسخه [۱] و ناهر که (۳) نسخه [ب ج] بکهنه پاره (۴) نسخه

نامی غلام قطب الماک بذات نهاده با اسم خود موسوم گردانید (فوج
کشیده از نهیب و غارت آنحدود دقیقه فرود نگذاشت - چون بحوالی
قلعه رسید نبرد مردانه نموده غنیمت را رهگرایی هزیمت ساخت
و قلعگیان از مشاهده جرأت و جسارت او هراسان گشته بذیل ندامت
و زهار متمسک شدند - و قلعه تسلیم کردند - مدتی در صوبه دار
آدیسه گذرانید - پدرش (که از کبر سن منقلب الاحوال با پسر
بسر می برد) در اینجا در گذشت - و در سال پنجم بسبب بدسلوکی
و بیداد با رعایای آدیسه معزول گشته چون بحضور (سید در سال
ششم بصاحب صوبگی گجرات سر برافراخت - و پس ازان بنظم صوبه
آله آباد مامور گشت - و در اینجا سال دهم آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار
و چهل و هفت هجری باجل طبعی درگذشت *

در شجاعت و مردانگی بی همتا و در فزون سپاهگری سرآمد
اهل روزگار بود - در تیر اندازی ید طولی داشت - جهانگیر پادشاه
در روزنامه خود می نویسد - که شبی در حضور من باقر خان شیشه
نازک سپید در روشنی مشعل نگاهداشته بقدر پر مگس از موم چاره
ساخته بران شیشه چسپاند - و بالای آن برنج و برز وانیل گذاشت
و از تیر اول فلقل را برداشت - و از تیر دوم برنج را - و از تیر سوم
موم را از شیشه بر گرفت - که اصلاً تکان بشیشه نرسید - گویند باقر
خان بشنیدن آواز کرنا ازان جهت که رستم می شنید بسیار معظوظ
بود - و نقار خانه بس بتکلف آراسته داشت - (دره حکیم رکنای

کاشي بدیدنش رفت - در حضور او کرنا سر دادند - حکیم گفت نواب سلامت رستم گاه گاه کرنا می شنید - باقر خان در نظم و نثر و خط امتیاز تمام داشت - و دیوانه ترتیب داده - از سمت * * شعر *

* سوی چمن خرام و بریز آبروی گل *

* تا بعد ازین نگه نکند کس بمسوی گل *

* آن غنچه نیست کز حسد روی چون مهت *

* گردیده است غصه گره برگلوی گل *

* باقر اگر رود بگلستان بغیر دوست *

* خارش بدیده گر نظر افتد بروی گل *

میرزا صابر پسر رشیدش در آغاز جوانی در گذشت - و احوال فاخر خان پسر دوش جداگانه تحریر یافته *

• بهرجی زمیندار بکلانه *

از هزار و چهار صد سال مرزبانای این دیار بآبا و اجداد او تعلق داشته - اینها خود را از اولاد راجه جیچند (که راجه قنوج بود) میگیرند - و هر که حاکم این ملک بود بهرجی نامند - در سوائف ایام صاحب سکه بودند - و چون میان گجرات و دکن واقع شده بهر طرف (که نبرد بیشتر می دیدند) اطاعت گونه میکردند - از مدتی پیشکشی گجرات شده والیان خاندیس بنابر قرب و جوار دستبرد می نمودند در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد (که ملک گجرات بحوزه تصرف عرش آشیانی در آمد - و عرصه دلکشی بندر مبارک سورت مهبط

(ایات پادشاهی گشت) بهرجی بملازمت رسیده میرزا شرف‌الدین حسین یزنه پادشاه را (که طغیان و زبده بعزیمت دکن عبورش درین حدود افتاده مقید نگاهداشته بود) از نظر گذرانید . و مورد نوازش گشت - و ازان باز مرزبان این ملک همواره بادای پیشکش پادشاهی راه انقیاد پیموده وقت کار حسب الطلب صوبه داران دکن حاضر میشد * چون این ولایت از یک طرف بخاندیس و دیگر جانب بگجرات پیوسته میانه ملک پادشاهی سمت شاهزاده محمد اورنگ زیب در ایام صوبه داری اول محمد طاهر را (که بوزیر خان مخاطب گشته) با مالوجی دکنی و زاهد خان کوکه و سید عبد الوهاب خاندیسی بتسخیر بکلانہ تعیین فرمودند . بعد محاصره بجدکاری بهادران فیروزه مند بارے قلعہ مولهیر (که حاکم نشین آنجااست) بتصرف درآمد بهرجی مادر خود را بمصالحه فرستاده بعهد و پیمان در سال دوازه هم قلعہ تسلیم نموده بملازمت شاهزاده رسید - اعلیٰ حضرت اورا بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار بر نواخته بر طبق التماس او برگنه سلطان پور (که از ایام قحط مشهور دکن ویران افتاده) بطریق وطن مرحمت شد - و ملک بکلانہ داخل صوبه خاندیس گشت - و دامگیر (۳) (که مضاف بکلانہ اسم) از تصرف سوم دیو داماد بهرجی نیز مفتوح شد - چون خرج از دخل بیشتر داشت به بهرجی را گذاشته

(۴) در [اکثر نسخه] ملهیر آورده (۳) یا رامگده باشد (۴) یا

ده هزار روپيه پيشکش هر ساله مقرر گردید - بعد فوت بهر جي بيوم ساه
پسرش را اعلى حضرت بشوف اسلام در آورده بخطاب دولتمند
خان و منصب هزار و پانصدي سرافراز نموده عوض سلطان پور برگذ
پونار خاندیس برسم انعام مكرمت فرمود - تا عهد خلد مكان زنده
بود - دران قصبه عمارات عالمي مطبوع بتكليف ساخته - تا حال
آثار او باقي ست *

* بيت *

* از نقش و نگار در ديوار شكسته *

* آثار پديد است مناديد عجم را *

(۳)

بكلايه ملكه ست بيشتر كوهستان - طول صد كوره - و عرض سي
شرقي كالنه و نذر بار - غربي سورت - شمالي تپاي و بندهياچل
جنوبي سانبهاچل - كه بالاي او ناسك و غيره واقع است - سابق
سه هزار سوار و ده هزار پياده مي بود - و در شهر عظيم داشت
انتاپور - و چننا پور - دريغولا ده بيش نمانده - هفت قلعه نامي
دارد - و همه كوهي - ازان دو بس نامور - مولهپور موسوم بارزنگ كنده
بيك كوهي قصبه دارد آباد - آب موس (زان شخصت كروه عرفي
(۸)

(۴) نسخه [۱] بيوم سا - و نسخه [ج] بيوم شاه (۴) در [اكثر نسخه]

پورنار خاندیس (۴) نسخه [ج] فايده • بكلايه ملكه ست (۵) در

[بعضي نسخه] نذر بار - (۶) در [بعضي نسخه] پتلي - يا تپني باشد (۷)

نسخه [ب ج] سنبهاچل (۸) نسخه [ج] بارزنگ كنده (۹) در [بعضي

نسخه] موهن •

از خجسته بزیاد است - و سالهیر موسوم بساطان گدھے مرتفع ترین قلاع و قلهای آنجا است *
* بیت *

* چه سالهیر فرزند عرش مجید *

* برهعت بود از پدر هم رشید *

(۲) (۳) (۴) (۵)

و دیگر هنگدھے و جولہیر و بیسول و نانیه و سالوٹہ - این مرز و بوم بشادابی و سیرابی و افزونی اشجار مثمره و نباتات متنوعه و ابقه فرادان و برنج گزیده بهترین جاهای دکن است - در زمان حکام پیشین ده لک روپیه حاصل داشته - و شش و نیم کروڑ دام جمع مشخص شده چون بقطر دیوان گشت و مکرر پی سپر جنود قاہرہ گردید بعد تسخیر بقرا دوازده ماعہ چهار لک روپیه مقرر شد - الحال در دفاتر ازین هم یازده هزار روپیه کم کرده تنخواه می نمایند - همگی سی و در برگذہ از قدیم می نویسند - و درین وقت بیست و هفت ازان هم سه چهار محال سایر داخل است - کہ مفقود شد - و آنچه دیہات این مرز و بوم در کوهستان سمت جوار واقع است کم حاصل در تصرف بهیلان *

(۶)

* بہادر خان روملہ *

ہسر دریا خان داؤد زئی ست - در زندگی پدر بوسیله نیکو پرستاری

(۲) نسخہ [ب] جونپور - و نسخہ [ج] جولہیر (۳) نسخہ [ج]

پیسول - یا پیدپول باشد (۴) نسخہ [ج] نانیه (۵) یا سالوٹہ (۶) نسخہ


[ج] باز بہادر روملہ *

بدولت (رشداسی شاهزاده شاهجهان چهره امتیاز افروخت - و چون پدرش ساحت بیوفائی پیموده از شاهزاده جدا گشت بهادر خان دست توسل بفاتراک عنایت شاهي مستحکم تر ساخته از کلاب اقبال انفکاک نمود - پس از جلوس بمنصب چهار هزارى در هزار سوار سرافراز گشته به تیولدارى سرکار کالپی و مالش سرکشان آن مرزد بوم دستوری یافت - چون در نخستین سال جلوس هجده تیره روزگار بغی درزیده باوندچمه متحصن گشت و افواج فائزه از هر جانب بمالک او در آردند عبدالله خان فیروز جنگ باتفاق بهادر خان از جانب کالپی (که مشرق رویه آن سر زمین است) در آمده بر حصار ایرج (که هر برجش از کمال ارتفاع سر بفلک می سود) سر سوارى یورش نمود - مخالف بر بهادران هجوم تمام آورده هنگامه نبرد گرم گردانید - خان مذکور با تابینان خود پا پیاده فیله صف شکن بر رو داشته بسرعت باد بسوی دروازه دوید - و بیدارى آن اهرمن نهاد در هم شکسته قطره زنان بقلعه در آمد - و هندوان سیاه فام را بتیغ سوسن رنگ برنگ داغ لاله در خون نشانده گلگونه فتح بر چهره دلآزرى کشید - در جایزه این آورد نمایان و فتح شایان بذوازش نقاره بلند آوازه گشت - و پس ازان بهمراهی اعظم خان ناظم دکن باستیصال خانجهان لودی تعیین گردید - چون اعظم خان املغار نموده در (اجورى) بپر بر سر خانجهان (سید) او با معدوده همگي سه صد و پنجاه سوار برآمده بمذات و استقلال دراز شد

هرگاه جمع از عساکر پادشاهی بار قریب می (سیدند بر گشته
به تیراندازی آنها را باز میداشت - چون بکوه راجوری برآمد
بهادر خان بقدیم استعجال خود را رسانیده با برادرزاده او بهادر
خان (که منصب هزاری داشت - و به پردای و مردانگی استظهار
وی بود) در آویخته در کشت و کوشش کارنامه دایری و دلادری
بر وی کار آورد - که روکش داستان رستم و اسفندیار گشت - اما
چون از قتل همراهان آخرکار کار به نذگی گرانید پیاده شده هر مرتبه
پدرانه وار خود را بر شعله شمشیر آتشبار مخالف میزد *

گویند چون بدو زخم تیر (که بر ز و پهلوی برداشته بود) بزمین
افتاد مخالفان خواستند سرش ببرند - فریاد زد که من یاد و پسر
دربا خانم - خانه زان شما - خانجهان مردم را منع کرد - پس از آنکه
اعظم خان در سال چهارم بعد فتح قلعه قندهار بارادۀ تاخت بهالکی
(۳)
و چتکوبه کنار آب مانجرا مخیم عساکر ساخت بر طبق قرارداد
(که هنگام نزول تا برپا شدن خیم افواج بجای خود قیام نموده
هر فوج با چند سردار بنوبت یک کوره دود از لشکر ایستاده خبردار
باشند - تا مردم اردو گاه و هیمه بفراغ خاطر بیاورند) روز نوبت خان
مزبور (چون اثری از غنیم ظاهر نبود) سر رشته احتیاط از دست
وا هشته با قلیله از لشکر گاه پیشتر رفته نشست - اتفاقا دیه دران

(۲) نسخه [ج] رسانیده برادرزاده بهادر خان (۳) در [بعضی
نسخه] چتکوبه .

نزدیکی بود - که مردم آنجا بجهت حفظ مال و مواشی خود
 از دستبرد اهل اردو مستعد جنگ شدند - بهادر خان آگهی یافته
 با دیگر امرا (که زیاده بو هزار کس نبود) بکومک شتافت - و ندوله
 خان عادلخانی با تمام مخاذیل هجوم آوردن - و امرا دست جلالت
 کشوده قلاشها بتقدیم رسانیدند - چون عرصه تنگ گشت از اسبان
 فرود آمده دل بر جانفشانی نهادند - شهپاز خان (که از امرای
 سه هزار بود) نقد جان برفشاند - و بهادر خان و یوسف محمد خان
 تاشکندی از زخمها بیخون افتادند - غنیم آنها را برداشته در بیجاپور
 مقید نگاهداشت - چون یمین الدوله در سال پنجم بتخریب مملکت
 عادلشاهی مامور گشته بخواستی بیجاپور رسید عادل شاه هر دو را
 رها نمود - بهادر خان باستلام سده خلافت جبهه افروز گشته باضافه
 منصب و افزونی اعتبار مورد عواطف شاهانه گردید - و بتازگی
 بجاگیرداری کالپی و قنوج و مضافات آن محال سربلندی یافت
 خان مذکور بگوشمال سرکشان ملکوسه (که در شدت و کثرت از سایر
 متمدن آن دیار اشتہار دارند - و از رعیت تا سپاهی آنجا ^(۳) )
 نمی باشد - حتی کشاورز هم بهنگام شیار تنگ پر کرده بر قلابه بسته
 فتیله روشن ساخته بشغل خویش می پردازد - و ازین رو بلوازم رعیتی
 مطلقا نمی پردازند - و دران هنگام در مقام بیروگانوں که استوار توپن ^(۴)

(۲) نسخه [ب] ملکوئه (۳) در [بعضی نسخه] اینجا (۴) نسخه

[۱] مرگانوں - یا پیرگانو باشد .

جهاها سمٹ فراهم آمدہ از نہایت زیادہ سوری بشورش انگیزی در آمدند و یکبارگی از ادای مراسم رعیتی سر باز زدند (۲) بہم معافی تائید ایزدی ہمت گماشتہ دفعۂ بر سر آن بد عاقبتان ترکناز نمود - غریب کارزارے فیما بین در پیوست - بہادر خان سپہر حمایت آہی بر سر کشیدہ بدیوار بست رسید - مقاہیر پای کہ نیادر دہ دست از جلادت و تہور برداشتند - انجام کار دست و گریبان شدہ بہم در آویختند و جمہ غفیر بدستبرد پردلان سر باختہ بقیۃ السیف رو بفرار گذاشتند بہادر خان بتخریب آن مکان پرداختہ بمقر خود باز گشت - و ازین گونه فتحی (کہ دران سرزمین مفسد خیز نصیب ہیچ کس نشدہ بود) نقش خان ظفر قرین بر وفق داخواہ درست نشین گردید - و پس ازین در تعاقب راجہ ججہار سنگھ ہذیلہ در ہراوی عبداللہ خان غیردز جنگ و خاندوران بہادر مساعی جمیلہ بکار برد - چون آن مدبر از گذہہ و لانجی گذشتہ بولایت چاندا در آمد بہادر خان (کہ پاشنہ کوب او میرفت) چون کوفتی داشت نیکنام عمومی خود را با معدودے پیش فرستاد - کہ اورا بخود مشغول سازد - ججہار از مشاہدہ جسارتش برگشتہ اورا در میان گرفت - نیکنام بزخمہای مذکور با ہفت کس در میان افتاد - درین اثنا بہادر خان باتفاق خاندوران از عقب رسیدہ بر قلب آن تیرہ بخت تلخت - و آن گروہ بریشان دوزگار را چون بنات النعش متفرق ساخت - و چون از عبداللہ

خان فیروز جنگ در استیصال چنپت بذیله مساهله و تهران سرزد
 در سال سیزدهم بهادرخان بتیول داری اسلام آباد و قلع و قمع آن شقاوت گرا
 رخصت یافت - اما اهل غرض نگذاشتند - و بهادشاه خاطر نشان
 کردند - که بذیل کهند را روهیل کهند کردن صلاح ملکی نیست - زود
 معزول گردید - بعد ازان در مهمم جگتا^(۲) و تسخیر مؤ داد شجاعت
 و جلالت داده تردد نمایان خود بر عالم ظاهر ساخت - همراهان خان
 مزبور بکار فرمائی سردار از کشتها نردبان ساخته بر مورچال مقاهیر
 میدیدند - دران روز هفتصد افغان از تابینان او بکار آمدند - و در سال
 بیست و دوم بحراست ملتان تعیین شد - و ازان رو (که فصل ربیع
 بجاگیر بود) بمتصدیان مهمات دیوانی حکم شد - که طلب اورا در
 مطالبه مجری دهند - و در یساق بلخ بهراری شاهرزاده مراد بخش
 جوهر زداى آئینه همت و مردانگی گشت - چون شاهرزاده پدای کتل
 طول (که سرحد قلمرو پادشاهی و ملک بدخشان است) رسید امالت
 خان با بیلداران سرکار پادشاهی و چندین هزار مزدور (که امیرالامرا
 عای مردان خان از بلوکات کابل جمع آورده بود) تعیین شد - که تا سرا بالا^(۳)
 مقدار یک کوه بارتفاع دوگزار پادشاهی و سرازیر (که بدخشان روبه
 است) تا نیم کوه بعضی جا دو و نیم کوه کمابیش برف از سرازه
 برداشته باطراف بیدازند - و کوچه (که شتر با بار بگذرد) بسازند

(۲) یا چکنا باشد (۳) نسخه [ب] بیست و چهارم (۴) در [بعضی

نسخه] از ماوکات کابل .

و باقی را آنچنان درهم بکوبند که اسب و شتر تواند گذشت چو
 این کار از آنها متمشی نشد و بدون آن عبور متعذر بود بهادر خان
 باتفاق اصالت خان تمامی سوار و پیاده خود را بدرداشتن برف
 و کشودن راه داداشت - لشکریان بهر دست افزار که یافتند برف را
 کدّه بدامن و دست بر کنار از راه میریختند - بجدکاری بهادر خان
 تا یک کوه (که برف بسیار بود) بعرض درگز راه پیدا شد - چو
 شاهزاده سایه وصول انداخت نذر محمد خان دلی توران ببهانه
 سرانجام ضیافت رفتن باغ مراد شهرت داده بشرغان شتافت - بهادر
 خان حسب اشاره شاهزاده باتفاق اصالت خان بتعاقب روانه شد
 قریب ده هزار سوار اوزبک و امان (که بر سر نذر محمد خان جمع
 شده بودند) بآمد آمد فوج پادشاهی از بیم نهب و اسر با عیال و اموال
 راه اندخود گرفتند - نذر محمد خان با جوق قلیل آماده کارزار گشته
 بچهار گروهی شرغان بجنگ پیوست - بمجرد سردار بان (که گاهی
 آن مدای مهیب بگوش آنها نرسیده بود) ثبات از دست داده
 رو بفرار گذاشتند - ناچار نذر محمد خان بے آریز و ستیز جلو
 گردانیده باندخود رفت - و از انجا روانه خراسان گردید - بهادر خان
 اگرچه بافرونی منصب سرفرازی یافت اما درین حال (که وقت
 تعاقب بود - و باندک تکتک پا یقین بود - که نذر محمد خان
 گرفتار میشد) آن خان شهادت نشان عمدا خود را دزدید - یا از

سمت همتی همراهان یا بمصلحتی دیگر کار بند نگشت - ذخیره
خاطر پادشاهی گردید *

چون شاهزاده مراد بخش دانهاد اقامت آن ولایت نشده بے اجازت
صاحبقران ثانی عازم کابل گردید صوبه (ری) باج و پاسداری آن الکا
بعده بهادر خان باتفاق اصالت خان قرار یافت - و پس از آنکه
شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر غلال افکن آن دیار گشت بهادر
خان در هراوی در جنگ اوزبکیه (که از مور و ملخ افزون بودند)
کارنامه‌های مردانگی و بهادری بر ساخت - در هنگام مراجعت از آن
مرزوبوم چند اوی اردو باهتمام او قرار گرفت - و در گذرانیدن اردو تعبیه‌های
بسیار کشید - چون بکمل تنگ شتر (۲) که دوزمنزایی هندو کوه است
و نشیب دشوار نورد دارد (رسید برف شروع در بارش نمود - تمام
شب تا دو پاس روز دیگر می بارید - بصد محنت بقیه اردو و لشکر
از آن گریوه گذرانید - درین هنگام از شدت بارش برف یک شبانه روز
استاده ماند - هزاره تنگ چشم فراخ آرز بآرزوی (بودن مال بیش
از بیش بر مردم اردو هجوم می نمودند - و خان مذکور بتأیید اقبال
دشمن مال هر مرتبه آن گروه شوریده روزگار را مالش داده رهگرایی
ناکامی میگردانید - چون مابین کتل هندو کوه رسید یک روز توقف
نموده همگی پس ماندگان را پیش راهی ساخت - و بعد از آن خود
گذشت - از دشواری راه و شور بدگی هوا و فرط برف از آغاز مرور

تا انجام ده هزار جاندار قریب نصف آدم و همه دواب هلاک گردید
اسباب بسیار زیر برف ماند - چون بهادر خان بغراز کتل برآمد
ذوالقدر خان (که حفاظت خزانه پادشاهی بعهدہ اش بود) بنا بر
سقط شدن بار بردار برجا مافده - بهادر خان شتران خود و از هرکه
باقی مانده بود اسباب آنرا بر تافته خزانه بار نمود - و تلمه بر اسپان
و اشتران سپاه قسمت کرد و با هزاره همه جا زد و خورد نموده بعد
از شاهزاده بغاصه چهارده روز داخل کابل گردید *

اگرچه از بهادر خان در یماق تروندهای شایسته نمایان بتقدیم
رسید لیکن باظهار برخی خاطر نشان اعلیٰ حضرت شد که در تعاقب
نذر محمد خان و مدد سعید خان وقت غایب اوزبک اغماض عین
نموده - لاجرم با این همه ارتکاب محن و مشاق بتغیر سرکار کالپی
قنوج از تیواش (که درازده ماهه حاصل داشت) در عوض سیلک
ریبه مطالبه سرکار بخالصه شریفه ضبط نموده ادرا آزرده دل ساختند
در سال بیست و سیوم در مهم نخستین قندهار بهمراهی شاهزاده
محمد اوزنگ زیب بهادر تعیین شده در محاصره آن حصار استوار
و بر روی دروازه مالوری مورچال قائم نموده نوزدهم رجب سنه (۱۰۵۹)

مزار و پنجاه و نه هجری بعروض ضیق النفس از شهر بند زندگی
برآمد - شاهزاده و جماعه الملکی سعدالله خان از تابینان او (که دو هزار
سوار بودند) هر کدام را (که شایسته بزدگی درگاه داشتند) بمنصب

و علوفه در خور مقرر نموده جمعی را خودها نگاهداشتند - و باقی را دیگر امرا - اعلیٰ حضرت دلاور پسر کلانش را (که پانزده ساله بود) بمنصب هزاری پانصد سوار و هر کدام از شش پسر دیگر را (که خرد سال بودند) بمنصب سرفراز گردانید - و سوای فیلان همه اموال پسران مرحمت شد - گویند چندان در کار پادشاهی جانفشانیها و دولتخواهیها بتقدیم رسانید که غباری (که از کجوریهای پدر بخاطر اعلیٰ حضرت نشسته بود) بالکلیه رفع شد - گویند بهادر خان همیشه تاسف میکرد که انتقام خود از بیجاپوریها نکشیدم - و تا زیست خجالت این مقدمه گویا از چهره اش نمایان بود - یکی از پسرانش عزیز خان بهادر است - که سال چهل و نهم عالمگیری در محاصره واکنکیره مصدر تردد شده - و بمرحمت افزایش لفظ چغتائی در خطاب سرمایه افتخار اندوخته *

* پر دل خان *

(۲)
(۳)
بیرا نام پسر دلاور خان برنج است - که از قدیمان و بابریان صاحبقران ثانی ست - در ایام گردش و اوقات محن از اخلاص وافی و وفای صافی بدوام خدمت و نیکو پرستاری در دل شاهزاده ستوده سیر جا کرده در جرگه معدودے (که از سایر ملازمان شاهي بهزمت قرب و اعتبار سر امتیاز می افراختند) داخل بود - در سر آغاز جلوس بمنصب چهار هزاری در هزار و پانصد سوار فرق مباحثات

برافراخته بفوجدارى ميوات دستوري يافت - و پستر جونپور
در نيول او مقرر گرديد - سال چهارم با پسر خود بيدرا از جونپور آمده
در خطه برهان پور بتقبيل آستان خلافت چهارم تفاخر برافروخت
و چون دران هنگام عساکر فيروزي در استيصال نظام شاهيه و تسخير
آن ممالک تعيين بود ضميمه آن لشکر منصور گرديد - و خودش
باضافه سواران منصب بقدر ذات مورد عذايت گشته پهرش نيز
از امل و اضافه بمنصب هزاري و خطاب پردل خان سربلندي يافت
اما فلک دير مهر زود گسل نگذاشت که چنده در فراخداي ثروت
و دوست کامي گام کشاده زده گوی کامراني فرا برد - در همين سال
رخمت زندگاني ته کرد *

پردل خان از عاطفت و قدر شناسي (که سلاطين اين سلسله را
مصرف احوال خانه زادن ديرين خدمت مي باشد) باضافه
متواتر در سال دهم بمنصب در هزاري در هزار سوار و تهمنداري
بنگش پائين از تغيير راجه جگت سنگه عز افتخار اندوخت - و در
سال هفدهم بحراست قلعه بمت از انتقال عزيزالله خان رخصت
يافت - و در سال بيستم باضافه هزار سوار بر جمعيتش افزودند
چون شاه عباس ثاني داراي ايران تسخير قندهار پيشهاد همت
ساخته خود از فراه رو بمقصد نهان محراب خان را (که هنگام
تفويض عالي مردان خان اين ولايت را باوايبي سلطنت والا منزلت

بقلعه داری بست می پرداخت - و قایم خان آن حصار را بقلعه و استیلا از گرفته امان داده بود - و (خصمت ایران نموده) بکشایش قلعه مذکور نامزد گردانید - محراب خان حصار نو را (که بحکم اعلیٰ حضرت متصل قلعه^(۲) تدیم بنا شده) از غایت استحکام کشایش پذیر نیافت - کشودن حصن کهنه آسان دیده بتقسیم مورچال پرداخت پر دل خان در محاذی آن جایجا از حویشان بنگهبانی آن گذاشته خود از همه جا آگاه می بود - و بضرب توپ و تفنگ آتش در خرمن حیات مخالف می فروخت - از ابتدای محاصره پنجاه و چهار روز نیران قتال اشتعال داشت - از هر دو جانب لخته مقتول و بر خه مجروح می گشتند - چنانچه از تابینان خان مذکور (که همگی ششصد سوار بود) سه صد کس و از قزاقباش اضعاف آن (هگرای دار فدا شدند

آخر الامر چهاردهم محرم سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری پر دل خان دانهان باندگی گشته بدل بستگی زندگانی مستعار عهد و پیمان گرفته محراب خان را دید - و آن نا انصاف و صمت نقض عهد بر خود پسندیده از جمله سه صد کس (که با او مانده بودند) چنده را (که بسپردن یراق ایستادگی نموده دست بحربه کردند) بقتل رسانید - و او را با بقیه مردم و عیال مقید گردانیده نزد شاه بقندهار آورد - و شاه او را بهمرایه خود بایران دیار برد - اگرچه احوال پر دل خان بعد رفتن ایران و مآل حالش (که بجا انجامید) معلوم

نیست اما دم نقد از شرمساری و خجالت اقران و همسران و طعن و سرزنش آشنا و بیگانه و ارست - اگر بهزدوستان می آمد مثل دولت خان قلعه دار قندهار و دیگر متعینند از هدف سهام مطاعن گشته از درجه اعتبار و روزگار ساقط می گردید *

• باقی خان چيله قلماق •

از غلامان صاحب اعتماد پادشاهی بود - بیادری طالع مسعود نیکو پرستاری و حسن خدمتگاری از دلنشین اعلی حضرت گشته در سال ششم بمذنب هفت مدي پانصد سوار سرمایه اعتبار افروخت - و در سال نهم بمذنب هزار سوار فرق افتخار برافراخت - چون پرتو التفات پادشاهی بر وجنات احوالش تافته بود در سال دهم باضافه هزار سوار بمذنب دو هزار سوار و مرحمت علم و اسب و فیل اختصاص یافته بفوجداري (۲) چهاره (که برگذه ایست از مضافات اندوچه در بنذیل کهند) (۳) چهاره عزت برافروخت - چون این مملکت از دست چهار سنگه متذرع گشته مضرب خیام پادشاهی گردید آن برگذه (که نهصد قریه بحاصل هشت لک رویه داشت - و بذراعت فضا و فراوانی انهار ممتاز بود) بخالصه تعلق گرفته باسلام آباد موسوم گردید - (۴) باقی خان بفوجداري آنجا مامور گشت - و خان مذکور در برانداختن

(۲) نسخۀ [ج] چهاره (۳) نسخۀ [ج] سرعزت برافراخت (۴)

نسخۀ [ج] تعیین گشته •

مفصلان آن دیار مصدر ترددات شد - چون چنیت بذیله نوکر راجه
 بجهار سنگه پس از نیست و نابود شدن از پرتیراج پسرش را
 دست مایه فساد ساخته مواضع اوندچمه و جهانسی را در معرض
 تاخت و تاراج آورده سر بشورش برداشت عبدالله خان فیروز جنگ
 بجایگردد (۱) اسلام آباد و استیصال آن شقارت بخیان تعیین گشت
 و چون بدانجا رسید خواست باقی خان (که سابق در مالش
 آن تبعه سرشت تعبها کشیده) خود بر سر مقهوران بتازد - خان مذکور
 از کار طلبی متعهد شد که اگر فوج خود همراه دهند این مهم بانصرام
 میسرسانم - فیروز جنگ از تن آسانی خود نشناخته بوی باز گذاشت
 باقی خان در سال سیزدهم برسم ایغار غافل بر سر مخاذیل ریخته
 هنگامه زد و خورد گرم ساخت - چنیت دست و پای زده جان
 بسلامت بدر برد - و پرتیراج گرفتار گردید - و در سال هفدهم
 بدارونگی غملخانه سرمایه مباحات اندرخت - و پستر بحراست
 قاعه مستقر الخلافه اکبرآباد فرق افتخار برافراخت - و در آخر
 سال بیست و هفتم در نیول خوه باری متعلق صوبه آگره رخت
 هستی بر بست - محلات جاگیر بخالصه ضبط شد - پسرانش
 سردار خان و باقی خان در عهد عالمگیری از ناموران (دزگار بودند
 احوال هر یک بقلم آمده - گویند باقی بیگ در آغاز حال بکوتوالی

(۲) در [بعضی نسخه] چنیت یا چنیت باشد (۳) نسخه [ج] اوندجه

(۴) نسخه [ب] چنیت سنگه دست و پای زده ه

دار السلطنت لاهور [که دران هنگام بتیول یمین الدوله آصف خان
تعلق داشته - و از قبل خان مذکور بابا عنایت الله یزدی (۲) که
نوکر معتبر آن نوئین عالیشان بود) بحکومت آنجا می پرداخت
مأمور شد - و چون بابای مذکور بمشارالیه وقع نمی نهاد
و اعتباری نداشت در نگین خود کفده بود - کار بعنایت اسم
و باقی بهانه *

* پرتهمراج راتهور *

از والا شاهیان فردوس آشیانی ست - در ایام فترات بحاضر باشی
پرداخته بشرف اعتماد اختصاص گرفته بود - پس از سریر آرائی
آن پادشاه سال اول بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرمایه
استیاز اندوخت - سال دوم همراهه خواجه ابوالحسن تربتی بمقارب
خانجهان لودی (که از اکبر آباد فرار نموده بود) تعین گردید - و از
کار طلبی انتظار دیگران نکرده با چند سردارے (که درین باب سبقت
جسته بودند) در حوالی دهولپور باد رسیده وقت زد و خورد برهم
راجموتیه پیاده پا گشته با خود خانجهان (که سوار بود) چپقلشهای
مردانه نمود - و او را زخم برچهره رسانیده خون هم زخمها برداشت
پادشاه از راه مرحمت او را بحضور طلبیداشته از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و هشتصد سوار و عطای اسپ و فیل برنواخت - سال سیوم
باضافه دو صد سوار کامیاب شده همراهه خواجه ابوالحسن بتسخیر

قلعه ناسک کمر همت بر بست - و پس از تقرر صوبه داری دکن
 بزام مهابت خان او در تعیناتیان صوبه مذکور قرار یافته از اصل
 و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار چهارم اعتبار برافزود
 و در ایام محاصره قلعه دولت آباد جرأت‌های نمایان بظهور آوردن
 درز سوار از فوج اهل دکن (که کاسه سرش بمغز پذیر آگذه بود)
 او را بمبارزت طلبید - او بشنیدن این حرف از فوج برآمده با او
 مقابل شد - و بضرب شمشیر کار او با تمام رسانید - سال هفتم باضافه
 یکصد سوار نامیه بخت روشن گردانید - سال نهم چون پادشاه رایات
 دولت بصوب دکن افراشت او همراه خان زمان صوبه دار بالاگهات
 در نواحی دولت‌آباد بشرف آستانبوس مغتخر گشته همراه خان مذکور
 به تنبیه ساهو بهوساه و تخریب ملک عادل شاه نامزد شد - و درین
 مهم هم مصدر قردادات نمایان گردیده سال دهم باضافه یکصد سوار
 شاد کام گشت - سال هفدهم چون ایالت ملک دکن از تغیر وکلای
 شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بزام خاندوران تقرر یافت او
 بحراست قلعه دولت‌آباد سر مباحات برافراشت - و سال هیزدهم
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دو سوار درجه اعتلا پیمود
 سال نوزدهم حکم شد - که باکبرآباد آمده باتفاق باقی خان بحراست
 قلعه آن پپردازد - سال بیستم در ایامی (که دارالسلطنت لاهور مضرب
 خیم خسروانی بود) او بر طبق حکم یک کرور (وپیه از خزانة اکبرآباد
 برداشته بحضور بود - و چون دران ایام شاهزاده محمد ادرنگ زیب

بهادر بصوب بلخ و بدخشان روانه شد او بعزایت خاعت و اسب
 با زین نقره نوازش یافته بمحافظت مبلغ پنجاه لک (زپیه) که
 همراه شاهزاده دادن آن مقرر شده بود) تعیین گردیده پیشتر راهی شد
 سال بیست و یکم باتفاق راجه بیتهل داس، بکومک علی مردان
 خان امیرالامرا بصوب کابل رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم
 در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار
 شتافت - و از آنجا همراه رستم خان بمقابلۀ فوج قزلباش دامن همت
 برو کمزد - و سال بیست و پنجم نوبت دوم پادشاهزاده مذکور بهم
 مسطور راهی گشت - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه
 بیساق مرقوم بای جلالت برداشت - و بعد وصول آنجا همراه رستم
 خان بتسخیر قلعه بست رفت - سال سیّم نزد شاهزاده محمد
 اورنگ زیب بهادر بصوب دکن متعین شد - و در همان سال مطابق
 سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجری (خت هستی بنیستی سرا
 بود - (ام سنگه برادرش و کیسری سنگه پسرش بمذنب قلیل
 سرفرازی داشتند *

* بهرام سلطان *

سیومین پسر نذر محمد خان رابع بلخ است - چون نبندۀ از
 احوالش در ذیل خسرو سلطان و اختتام کارش در ضمن عبدالرحمن
 سلطان بزبان خامه رفته گذارش لختی از احوال نیاگانش درینجا

ناگزیر افتاد - او و برادر کلانشر امام قلی خان پسران دین محمد خان
 (۲) (۳)
 مشهور به یتیم سلطان بن جانی سلطان بن یارمحمد خان اند - که
 عم زاده حاجم خان والی اردکنج دارالملک خوارزم بود - یارمحمد
 خان پس از گرفتن طایفه اردس ولایت شیرخان را از آبایش بغلبه
 و استیلا بے سامان و سرانجام برآمد - یا : سبب سلوک ناهنجارے
 که از حاجم خان دید - بای التقدیر چون به اورا النهر آمد سکندر خان
 پدر عبد الله خان مشهور اورا جوان با نجابت و قابلیت دانسته
 مدیة خود را (که همشیره حقیقی عبدالله خان بود) در حباله نکاح او
 درآورد - و ثمره این پیوند زود بعالم شهود پیوسته بجانی خان موسوم
 (۵)
 گردید - ازو پنج پسر بعمره وجود آمد - دین محمد خان که از همه
 کلان بود - و باقی محمد خان - و والی محمد خان - و پاینده محمد
 سلطان - و الیم سلطان - و این هر پنج برادر از قبل عبدالله خان در تون
 و قایق و سایر ولایت قهستان می گذرانیدند - الیم سلطان همانجا
 درگذشت - هنگامی (که میان عبدالله خان و پسرش عبدالمومن خان
 وحشت و نزاع پدید آمد) این برادران بملاحظه حقوق تربیت
 عبدالله خان اطاعت عبدالمومن خان نمی نمودند - چون نوبت ایالت
 توران بدو رسید هرکس را از خویشان و اقربا (که مظنه رشد و شایستگی
 امور دنیا داشت) از پا در آورده دود از دودمان خویش برآورد

(۲) در [بعض نسخه] الیم سلطان (۳) نسخه [ب] خانی سلطان (۴)

نسخه [ج] اروس (۵) نسخه [ج] و ثمره این پیوند بعالم شهود

با یار محمد خان نیز بے (دشی سرکرده از بلخ اخراج نمود - و جانی
 خان را گرفته محبوس ساخت - این برادران در خراسان طبل مخالفت
 زده سر خود سری برافراختند - تضارا عبدالمومن خان در سنه (۱۰۰۶)
 هزار و شش با لشکر عظیم بارادگ یورش خراسان از بخارا روانه بلخ
 گردیده شیخ بتیر یکی از اوزبکیه (که از کمین تعزیت^(۲) دل شکستگان
 کشان یافته بود) نیستی گرا شد - دین محمد خان نقد فرصت را
 غنیمت شگرف شمرده کلاه شادمانی برتارک اقبال نهاد - و از جائی
 که بود بهرات رسیده آنرا متصرف گشت - و دلی محمد خان را
 بریاست مرو تعیین کرد - و چون در توران هرج و مرج عظیم در نموده
 هر سره سردار و هر دره در باره گشته بود ناچار اوزبکیه
 خراسان بر ریاست او اتفاق نمودند - او در هرات طرح سلطنت
 انداخته خطبه و سکه بنام جد خود یار محمد خان کرد - که او بعد
 اخراج از بلخ بهندوستان آمد - و ملازمت عرش آشیانی در یافته مورد
 عنایات پادشاهانه گشت - و پس از چند روز بزیارت حرمین شریفین
 رخصت یافته بقندهار رسیده بود - که فلک این توطئه در لیت
 برانگیخت - و هنوز دین محمد خان گامه چند بخواهش نرفته بود که
 شاه عباس صفوی (که در کمین انتزاع ملک موردئی خود بود) بتصد
 پیکار لشکر ترتیب داده بهرات آمد - برخه خیر اندیشان در بدین
 باو گفتند - که بر سر خراسان (که الکای صد ساله قزلباش است

(۲) در [بعضی نسخه] فریب دلشکستگان •

و باره آن بتصرف ما درآمده) تلاش نمودن از عقل دور است - صواب
 آنکه با پادشاه قزلباش اظهار درستی نموده مهمات ترکستان را (که
 ارث قدیم است - و از شایسته سریر آرائی خالی ست) انتظام دهیم
 و بعد از ضبط آن ولایت اگر از روی اقتدار و استظهار بتسخیر خراسان
 پردازیم مضایقه ندارد - دین محمد خان بندر یک جوانان برخاش جو
 (که لذت حکومت آندیار از مذاق ایشان بیرون نمیروفت) و ازین در
 (که در ایام حیات عبدالله خان و هرچ و مرج خراسان با بعضی
 از امرای قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود) معاربه را سهل
 و آسان انگاشت - در رباط بریان حوالی بل سالار (۴) که چهار فرسخی
 هرات است) ثلاثی فریقین دست داد - نبرد عظیم در گرفت
 شکست بر اوزبک افتاد - نزدیک پنجم و شش هزار کس از بهادران
 لشکر او کشته شده رو بهزیمت گذاشت - چون بیمارچاق رسید بسبب
 جراحات ضعف مستولی شد - رفقاییش در گوشه بجبهت استراحت
 فرود آوردند - کادش درانجا سپری گشت - و بقول جمعی بیگم از احشام
 سپاه خیمه نشین پناه برد - آن جماعه نشناخته سلوک ناشایسته کردند
 و بعد از شناخت از بیم انتقام از هم گذرانیدند - و پاینده محمد
 سلطان بجانب قندهار افتاد - و شاه بیگ خان صوبه دار آنجا اورا
 مقید ساخته نزد عرش آشیانی فرستاد - اورا بحسن بیگ شیخ عمری

(۲) نسخه [ب] ذرفت (۳) یا رباط پرنان باشد (۴) نسخه [ج]

بل هالار (۵) در [بعضی نسخه] سپاه •

(که متوجه کابل بود) سپردند - او بقلیچ خان موبه دار پنجاب (سانید
و بعد از یک سال در لاهور جهان فانی را پدرود نمود - و ولی محمد
خان بے آنکه از حال برادر کلان دین محمد خان آگهی یابد از معرکه
باسی چهل نفر برآمده بجانب بخارا شتافت - و با پیر محمد
خان نامی [که از اقربای عبدالله خان بود - و عبدالمومن خان او را
مرد کوکناری درویش (که همواره در کوکنار خانها فقیر و نامرادی
بسر می برد) پنداشته بقطع رشته هیاتش نپرداخته بود - و بعد از
بر مسند خانی توران متهکن گشته] پیوست - و چون دران هنگام
توکل خان قزاق ماراء النهر را از پادشاه ذی شوکت خالی یافته
لشکرکشی نمود و در محاربه او از باقی محمد خان آثار جلالت
و پردای بسیار بظهور آمد پیر محمد خان در ازای نیکو خدمتی زمام
ایالت سمرقند در قبضه اقتدارش نهاد - باقی محمد خان پس از
چندے که باطاعت و انقیاد گذرانید چون خود را بحکومت شایسته تر
از پیر محمد خان میدانست هوای سلطنت در سر پیدا کرده بملقب
خانی خود را ملقب ساخت - و بتسخیر ولایت میانکال از سمرقند
برآمد - پیر محمد خان ازین خبر موحش بے آرام گشته با چهل هزار
سوار بظاهر سمرقند رسید - باقی محمد خان بلطائف الحیر
در مقام فررتنی درآمده هرچند خواست دفع شر و فساد نماید
مفید نه افتاد - ناچار تحصن جسته ابواب جدال و قتال مفتوح

گردانید . تا روزی باقی محمد خان خود از حصار برآمده بر قول
 پیر محمد خان حمله آورده بر شکست - و او در اثنای گریز زخمی
 گرفتار گشته همان ساعت بامر باقی محمد خان بقتل رسید - باقی
 محمد خان همعنان فتح و ظفر ببخارا برآمده بر تخت جهانبانی
 جلوس نمود - و با حسن تدبیر و مردانگی بلخ و بدخشان را نیز
 بحوزة تصرف در آورد - یار محمد خان جدش (که هنوز در قندهار
 بود) ازین نوید سراسر امید عزم هجراز پس سر انداخته راه توران
 پیش گرفت - باقی محمد خان مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نموده
 بر مسند خانی نشاند - و سکه و خطبه بدام او کرد - و چون بعد
 دو سال دریافت [که جدش بتربیت پسران خود عباس سلطان
 و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان (که نه از مادر جانی خان اند)
 سرگرم است] دست اقتدارش از حکم رانی کوتاه ساخته پدر خود
 جانی خان را بجای او گرفت - و بعد ازان (که یار محمد خان
 و جانی خان رخت هستی ازین سپنجی سرا بر بستند) باقی محمد
 خان سکه و خطبه خود کرده پایه قدر و منزلت او با وج ثریا رسید
 و اعلام دولتش سر بقبه جوزا کشید - پس از آنکه در سنه (۱۰۱۴) هزار
 و چهارده رانۀ دار العقبی گردید فرمان فرمائی بولی محمد خان
 باز گشت - او ولایت بلخ و اندخود و توابع آن را (که درین طرف
 آب آمویه است - و در زمان برادرش بار تعلق داشت) ببرادر زاده گان
 خود امام قلی سلطان و نذر محمد سلطان پسران دین محمد خان

تفویض نمود - و ایشان مدت‌ها در اطاعت عم عالی‌قدر بسر برده
 آخر الامر بمقتضای جوانی و باغوازی هم‌نشینان جاهل سر از انقیاد
 پچیده پا بر جاده خلاف گذاشتند - و بسبب آمد و شد ایلهچی ایران
 عم بزرگوار را برفض متهم ساخته اکثر امرای اوزبکیه را در مقام
 رمیدگی و تنفر در آوردند - تا آنکه خواجه ابوهاشم خواجه ده بیدی
 و محمد باقی قلماق (که از قبل ولی محمد خان حاکم سمرقند بود)
 و یلنگتوش بی اتالیق (که بکمک او در اینجا می بود - و از اوضاع
 نکوهمیده ولی محمد خان آزار یافته بودند) خطبه و سکه بنام امام قلی
 خان کرده او را از بلخ طلب نمودند - او با برادر خود نذر محمد
 خان از آب جیحون گذشته خواست که از راه کوه تن بسمرقند
 رسد - ولی محمد خان بعد از آگاهی^(۲) برین معنی از بخارا لشکر
 فراهم آورده سر راه برینان گرفت - بعد تقارب چون امام قلی خان را
 طاقت مقاومت نبود وسائل برانگیخته حکایت‌های شکایت آمیز
 در میان آورد - ولی محمد خان نیز میخواست که کار بقتل و جدال
 نانجامد - ناگاه از قضای فلکی شب دوسه خوک از نیزار بیرون
 آمده در اردوی ولی محمد خان در آمدند - مردم فریاد زنان
 از خیمه بیرون آمده بجنگ آنها پرداختند - غلغلۀ عظیم برخاست
 که امام قلی خان شب خون آورد - مردم در سرا پرده ولی محمد
 خان جمع شدند - املا اثری ازو (که دران وقت بسبب بدمظنکی

از مردم خویش با چندی از معتمدان احتیاط ورزیده خود را بگذار
 کشیده بود) نیافتند - جوق جوق باین در برادر پیوستند - و برخه
 برانند که این اراجیف ناشی از اجلاف و اجامره نبود - بلکه ملازمان
 عمده او (که از کور نمکی و زهرستی چشم کوتاه بین از حقوق دلی نعمت
 پوشیده روز ناکامی صاحب را هنگام کامیابی می پنداشتند) آوازه
 متب خون انداخته بے محابا روی امید به مخالف آوردند - بآی الحال
 ولی محمد خان چندی نظاره گر حوادث بوده در کمال یاس و حرمان
 بدخارا رفت - در اینجا هم روی بودن در خود ندیده بذکامی تمام
 روانه ایران گشت *

امام قلی خان هدایت بیگمان فایز گشته بدخارا شتافت
 و بمسند خانی برآمد - و بلاخ و بدخشان را به نذر محمد خان
 ارزانی داشت - و آی خانم دختر عبدالله سلطان برادر خرد عبدالله
 خان را (که نخست در حبائت عبد المومن خان بود - و بعد از در
 تصرف ایشم خان قزاق - و پس ازان در ازدواج پیر محمد خان - و ازان
 پس در عقد نکاح باقی محمد خان - سپس منکوحه ولی محمد خان
 و در اوزبکیه به نیکو روی و بیمن قدم اشتهار داشت - و ولی محمد
 خان در وقت رفتن ایران از کم فرصتیا او را در قلعه چار جوکه برکنار
 جیحون است گذاشته بود) طلبیده اراده هم صحبتی نمود - چون
 او راضی نمی شد دست بدامن قاضی و مفتی زده حیا و چاره
 میجوست - هیچ کس اقدام ننمود - مگر قاضی دینا پرست دین بباد

داده فتوی داد - که چون ولی محمد خان شعار روضه اختیار نموده از دایره مسلمانی بیرون رفت ازواج او معلق اند - آن بے باک نا پرهیزگار زوجة غیر مطلقه عم زنده را بنگاه (که در هیچ مذهب درست نباشد) متصرف شد *

ولی محمد خان (که باصفهان (سیده) شاه عباس ماضی استقبال نموده با آنکه او از نادانی بر سر اسب ملاقات نمود شاه کوچک دلی و گرم اختلاطی بسیار کرده مراسم مهمان نوازی از دست نداد *
۱۰۲۰
* ع * گفت آمده پادشاه توران *

تاریخ این واقعه است - و هرچند شاه بدملق و جوشش می افزود ولی محمد خان منقبض بوده نمی کشود - پس از چندس (که مجلس سرود و محبت با آخر انجامید - و تدابیر جهانداري بمیان آمد) شاه گفت که امسال (دومی بر سر تبریز آمده - دفع آن لازم است - سال آینده خود مرافقت نموده جناب خانی را بر مسند موزنی مستقل میکنم - خان گفت - که اهل و دیر بر نمی تابد - هنوز مقدمات امام قلی خان استحکام نگرفته - و کوهک تزلزلش موجب توحش اوزبکیه خواهد شد - اتفاقاً دران هنگام خطوط سران اوزبکیه (که او از شومی نفاق آنها آواره شده بود) مشتمل بر پشیمانی از گذشته و خدمتگاری و جان سپاری در آینده رسید - بمبالغه از شاه رخصت حاصل نموده متوجه بخارا گشت - و بعد از شش ماه (که از رفتن و برگشتن از عراق در گذشت) بتوران (سیده) بمعارفت بعضی از امرا

(که از کردار خود ندامت کشیده در مقام تلافی بودند) بخارا را بے جنگ بدست آورد - امام قلی خان از بخارا فرار نموده بقرشی آمد - و آی خانم را در آنجا گذاشته بسمرقند رفت - و آی محمد خان از غرور کامیابی بفرمان طبع عجل در مقام کینه توزی و انتقام کشی در آمد - و بے آنکه تجهیز لشکر شایسته نماید اعتماد بر گفته اهل خلاف و نفاق کرده رو بدعاقب برادر زاده ها آورد - بدو فرسخی سمرقند تلافی فریقین دست داد - اکثر سران آن قوم عذاب از مقابله پیچیده خود را عقب کشیدند - او درین مرتبه عار فرار بخود نتوانست قرار داد - با همگی دو صد سه صد جوان خود را بر لشکر امام قلی خان زده زخمی در میدان افتاد - او را برداشته پیش امام قلی خان آوردند - در قتلش تعجیل نموده همان دم ازین عالم به عالم دیگر فرستاد و سلطنت توزان بے شریک و سهم بر امام قلی خان قرار گرفت و حکومت بلخ و بدخشان بنذر محمد خان مفوض گردید - و پس از سی و پنج ساله سلطنت در سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک هجری نابینا گشته مهاجران ملک رو باختلال نهاد - نذر محمد خان چشم از حقوق برادر پوشیده انتزاع سمرقند و بخارا پیش نهاد همت ساخت - اگرچه اوزبکیه بمرتبه از حسن سلوک او راضی بودند که باتفاق میگفتند (که بصارت مفقود گشته بصیرت موجود است) باوجود نایبذاتی بساطت تو (ضامنیم) لیکن چون امام قلی خان

بجانشینی نذر محمد خان از ته دل راضی بود ناچار او را بسمرتزد
در آورده خطبه بذاמש خواندند - نذر محمد خان او را (که میخواست
از راه هندوستان بزیارت حرمین شریفین روانه گردد) براه عراق روانه
نمود - و هیچ کدام از اهل حرم حتی آی خانم را (که محبوبه اش
بود) (خصمت همراهی نداده اند و ختنه او را بالتام بتصرف در آورد
امام قلی خان ^(۲) باززدگی تمام با خواجه نصیب و نذر بیگ تغائی
و رحیم بیگ و خواجه میرک دیوان قریب پانزده کس از اوزبک
و غلام (نه نوردهی اختیار کرد - و بعد ملاقات شاه عباس ثانی و مشاهده
مهمان نوازی او بطواف کعبه معظمه مشرف گشت - و بمدیته منوره
^(۴)
رفت - و در اینجا بدار بقا منزل گزید - و در بقیع مدفون گردید *

و چون استیلاي نذر محمد خان و شورش اوزبکیه و وصول عساکر
هندوستان بدان ولایت در احوال خسرو سلطان پسر درمش بتفصیل
بزبان قلم داده اکنون بر سر مقصود می شتابد - که چون شاهزاده
مراد بخش در ماه جمادی الاولی سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و شش
بهوالی بلخ رسید بهرام سلطان و سبحان قلی سلطان با برخی از اکابر
و اعیان بلخ داخل لشکر فیروزی اثر شدند - شاهزاده اصالت خان
میر بخشی را بآوردن آنها فرستاد - و امیر الامرا علی مردان
خان تا در دیوانخانه پذیره شده آورد - شاهزاده اعزاز و اکرام

(۲) در [اکثر نسخه] باززدگی تمام (۳) در [بعضی نسخه] پانصد کس (۴)

بسیار نموده بر سوزنی دست راست مسند نشاند - و انواع مهریانی و مرحمت بکار برده مرخص ساخت - که رفته در استمالت آن خان عالی شان کوشند - که هرگونه امداد و اعانتی (که در مالش و تنبیه ناحق ستیزان باطل کوش مطلوب باشد) از قوت بفعل می آید - و تا بندوبست آن عالی قدر موکب ظفر طراز پای آرام در دامن استراحت نه پیچیده به نیروی کار گذاری کوتاهی نخواهد رفت *

چون در امت نذر محمد خان بسر آمده بود توهم بدجا بخود راه داده ترتیب ضیافت شاهزاده شهرت داده بدیغ مراد شتافت و قدری جواهر و اشرفی همراه برداشته با دو پسر سبکان قای و قتلای سلطان راه فرار سرکرد - و چون این خبر پیداشهراده رسید بهادر خان دوهام و امالت خان را بتعاقب نامزد فرموده خود به بندوبست آن مملکت^(۲) و ضبط اموال آن خان گریز پا پرداخت - همگی دوازده لک روپیه از مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسب مادیان بسرکار پادشاهی درآمد - هرچند قدر اندرخته او (که خود در صندوقها نهاده تفصیل آنرا بخط خود برگذنه نوشته در انجا می گذاشت - و مقالید آنرا همه وقت با خود نگاه میداشت) از قرار واقع معلوم نشد لیکن از زبانی متصدیان مهمات او جملا بوضوح پیوست که فراهم آورده از نقد و جنس هفتاد لک روپیه بود - که هیچ یک از اسلافش را میسر نگشته - در هنگامه اوزبک و المان وقت فرار و گریز قلیله

بخرج آمده بیشتر بتازاج رفت - حاصل ولایت بلخ و بدخشان و سرتاسر ماوراءالنهر و ترکستان (که در تصرف این دو برادر بود) از روی نقل دفاتر ایشان بهمه جهت (خصوص مال وجوهات و سایر جهات ^(۲) و نقدي و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکوة) قریب بیک کرد و بیست یک خانی را ^(۳) ایچ آن ولایت است - که سی لک روپیه باشد ازین جماعه شازده لک روپیه مداخل امام قلی خان - و چهارده لک روپیه از نذر محمد خان بود *

بالجمله در ماه جمادی الآخر آغاز سال بیستم شاهجهانی در بلده بلخ خطبه بنام صاحبقران ثانی بلند آوازه گشت - بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان با رستم ولد خسرو سلطان (که هر سه بذابر عدم اطلاع از همراهی خان باز مانده در ارک بلخ نزد عیال او بودند) با ازدواج و بذات خان مذکور نظربند گشته روانه حضور شدند - چون بحوالی کابل رسیدند سید جلال صدرالصدور تا خیابان پذیره شده بملازمت پادشاهی رسانید - بهرام سلطان بمنصب پنجزاری هزار سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد و دیگر انواع عنایات امتیاز یافت - و همواره بدولت قدر شناسی پادشاه زمان برفاه حال و خاطر آسوده ^(۴) میگذرانید - و چون نذر محمد خان بار دیگر بولایت موردی متمکن گردید بر حسب طلب او متعلقانش در سال

(۲) در [بعضی نسخه] نقل و دفاتر ایشان (۳) فسخه [ج] آن ولایت

که سی لک روپیه (۴) فسخه [ب] خاطر آسودگی می گذرانید *

بیست و سیوم روانه بلخ شدند - بهرام سلطان دل از تنعمات و مستلذات هندوستان بر نگرفته راضی بر رفتن توران دیار نشد و تا زمان عالمگیری در خور حال بمواجب نقد کامیاب بوده ایام زندگی را باختتام رسانید *

• بهادر خان باقی بیگ *

نوکتر شاهزاده دارا شکوه بود - بحسن کردانی و نیکو خدمتی جا در خاطر شاهزاده نمود - و بافزونی اعتماد و مزید اعتبار سر برافراخته در قرب و منزلت از اقربان و همسران در گذرانید بهزاری ذات و چهار صد سوار منصب داخلی سرافرازی یافته از قبل شاهزاده بنظم صوبه آله آباد مامور گشت - و چون بضبط و ربط آن ناحیه بقرار واقع پرداخت در سال بیست و دوم حسب الطلب سعادت تقبیل آستان خلافت و جهانداري اندرخته بحراست صوبه گجرات بعنوان نیابت شاهزاده بلند اقبال و از امل و اضافه بمنصب در هزاری ذات و پانصد سوار و خطاب غیرت خان تحصیل ناموزی^(۲) نموده رخصت یافت - و در سال بیست و سیوم اردا از داخای شاهزاده برآورده در سلک بندهای پادشاهی منساک گردانیده بمنصب سه هزاری در هزار سوار و ارسال علم پایه اعتبار برافزودند هنگامی (که شاهزاده مهم قندهار بعهد خود گرفت - و صاحب صوبگی دارالماک کابل بنخستین پسرش سلطان سلیمان شکوه تفویض

یافت) بذر بیست آن ناحیه بغیرت خان بازگردید - و در سال بیست و هشتم باضافهای متواتر بمنصب چهار هزار و پانصد سوار و بخطاب بهادر خان بلند نامی یافت - و در صوبه داری کابل با لشکر تعیناتی صوبه بدوردنو و نغر رفته افغانه آن سرزمین را (که از روی تمرود ادای مال واجب نمی نمودند) مالش داده جمعی را بسزا رسانیده یک لک روپیه بطریق پیشکش برانها مقرر نمود - لیکن چنانچه باید نظم کابل از صورت نگرفت - و این کار بعنوان شایسته تقدیم نرسید در سال سییم حکومت کابل برسم امالت برستم خان فیروز جنگ اختصاص گرفت - و حفاظت دارالسلطنت لاهور (که در تیول شاهزاده بود) بهادر خان تقرر پذیرفت - و در سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت تریب باختتام زمان سریر آرائی فردوس آشیانی پانصد سوار بر منصب او افزوده بذیابت شاهزاده بصوبه داری بهار فامرد گردید و بهمراهی سلیمان شکوه (که بمقابله شجاع تعین گشته بود) دستوری یافت - اگرچه اتالیقی و کارگذاری بظاهر نامزد میرزا (احه جیسنکهه بود اما دارا شکوه در حقیقت او را اتالیق نموده صاحب اختیار لشکر ساخته و بنای تدبیر آن مهم بر رای او گذاشته بود - چون سلیمان شکوه بعد هزیمت شجاع تا پنده تعاقب امیرخان نموده باستماع فوج کشی خلد مکان بتعجیل تمام راه مراجعت سرکرد و از آلد آباد گذشته در نواحی موضع کوه شکست پدر سامعه کاه

و جان خراش او گردید و سنگ تفرقه در جمعیتش انداخت میرزا
 راجه و دلیر خان از کهنه عملگی از مرافقت او پهلو تهي کردند - ناچار
 خواست که دهلي رویه رفته بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند
 بهادر خان تجویز این اراده نکرده عذر عزیمتش بصوب معاودت
 آله آباد تافست - و در اینجا نیز از سراسیمگی و وحشت زدگی اقامت
 ننموده زوائد کار خانجات و برخی از پردگیان خویش در قلعه آله آباد
 گذاشته از کتل عبور کرده آن طرف آب سراسیمه طی مراحل می نمود
 و گاهی بناکامی میزد - و در هر منزل جمعی جدا شده می رفتند
 و هر روز ملک جمعیتش از هم می پاشید - تا آنکه از لکهنو برگزشته
 به ندینه (۲) رسید - و چون در هرگز (که قصد گذشتن از دریای گنگ
 میکرد) قبل از وصول او بدان گذر کشتیها را ازین روی آب بآن طرف
 میبردند و هیچ جا مجال عبور نمی یافت از ندینه عازم پیش شد
 بقصد این که در برابر هر دوار باعانت زمیندار آن بوم و بر و معاونت
 مرزبان سري نگر شاید که از گنگ عبور نماید - از برابر مراد آباد
 گذشته بسوزمین چاندي (که مکانی هر دوار و متصل سرحد ولایت
 سري نگر است) رسیده شخصی را باستعانت و استمداد نزد مرزبان
 مذکور فرستاد - و بانتظار وصول جواب توقف نمود - درین اثنا افواج
 عالمگیری بهر وقت از در رسید - لاجرم مغلوب جنود یاس گشته دل
 بر فرار نهاد - و کوه سري نگر را مامن و مقر خویش اندیشید - و چون

بدان کوهستان در شده بچهار منزلی سري نگر (سيد مرزبان آنجا ملاقي شده گفت - ولايت ما جای مختصری است - گنجایش این همه مردم ندارد - و راه عبور فیل و اسب نیست - اگر میل بودن اینجا دارند سپاه^(۲) را رخصت کرده با اهل و عیال و معدودے از نوکران بسري نگر در آیدند - درین وقت بهادر خان (که بعد برآمدن از آلہ آباد بیمار شده کوفت مهالک داشت - و یک چشمش نیز بسبب عارضه از کار رفته فی الحقیقت داخل اموات بود - لیکن از حقیقت درزي و وفا کیشي نمی خواست و مانند) ناگزیر از سلیمان شکوه رخصت گرفته جدا شد - چون از میان کوهستان برآمد جان بقایض ارواح سپرد *

* پادشاه قلبي خان *

مشهور بتهور خان سپاهي نقش صاحب داعیه بود (با عذایت خان خوافي دیوان خالصه نسبت دامادي داشت - او هم خواني بود چون سال بیست و دوم جلوس خلد مکان بآهنگ ضبط ملک مهاراجه جمونیت (که در همان ایام در گذشته بود) ساخت اجمیر بنزول موکب عالم گیری مشرق انوار گردید هنگام معارفت بدار الخلافه خان مذکور بخدومت فوجداری اجمیر از تغیر افتخار خان افتخار اندوخت و پس از آنکه نوکران معتمد مهاراجه از بدسگالي در رکاب پادشاهي مصدر شورش و آشوب گردیدند راه فرار سپردند بجوده پور سرطغیان

برافراشتند راجسنگه نامی از نوکوان راجه جمعیت نامعدود فراهم
آورده با تهور خان مقابله نمود - تا سه روز باهم جنگ رافعی در بیوست
و کار از تیر و تفنگ گذشته بسلاح کوتاه رسید - از کشته پشته
نمودار گشت - آخر خان مشار الیه کوس نصرت با دوازده ساخته
راجسنگه باندوه نا محصور بکوی عدم فرو رفت - و چنان رعب و
در دلها جا کرد که راجپوتیه دستبرد او دیده دیگر کمربستیز نیستند
و چون در آغاز سال بیست و سیوم بار دوم آن بلده مبارک بقدم
اشراق ازیم پادشاهی مشرق بوارق کرامت گشت او را بعنایت دوزنجیر
فیل بر نواخته بضبط مانندل و غیره پرگذاشت تعلق رانای تعیین فرمود
و خود نیز بعزم گوشمال آن تبه سگال ده نورد همان سمت گردید - چون
ماذلل مضرب سرادقات خسروانی شد او بخطاب پادشاه قاپی خان
درجه ناموری پیمود - پس ازان بهمراهی شاهزاده محمد اکبر و مالش
راجپوتیه رائهور بجانب سوجت و جیتاران تعیین گردید - چون عزمه
زیست بر راجپوتیه شقاوت توانان تنگ گردید و سراسر مالک آنها
لحد کوب عساکر پادشی گشت جزء کردند که آن پادشاه کفرگاه جز
استیصال و سرنگونی آنها دست بآسانی بر نمیدارد - بفریب کاری
و گریز بازی در آمدند - نخست بشاه عالم بهادر (که در همان ایام
باقامت قلاب انا ساگر مامور شده بود) بتقریب مفتح جوائم توسل
جسته هم تحریک بنرغیب بغی نمودند - و با چهل هزار سوار متعهد
رقافت گشتند *

گویند شاهزاده باشاره والدش خویش نواب بانی آن یاده درایان کلپتره گور را نزد خون راه ندان - ناچار بشاهزاده محمد اکبر (جمع آورده همان سر کلافه را کردند - شاهزاده بارجون دانش و شعور از ناتجربگی و ولولۀ شباب و سلسله جذباتی احباب خانه خراب گول خورده کمر عصیان و خلاف محکم بست - شاه عالم بدین راز سر بسته آگهی یافته پیداشاه نوشت - که از کفار و اغوای شاهزاده غافل نباید بود خالد مکان آن را محمول بر حسد برادری و رشک همچشمی داشته چون شاه عالم در حسن ابدال ازین پیغاره بدنامی را کشیده بود و از جانب محمد اکبر اصلاً خلشۀ در خاطر نبود جواب رقم پذیرفت که هذا بهتان عظیم * شما را خدای جل شانۀ همیشه بر صراط مستقیم نگاه دارد - روزی چند نگذشت که گرد شگافته شد - و پیوستن راجپوتیه بسرداری درگا داس و جالوس شاهزاده بر تخت فرمانروائی و عطای خطاب و اضافه منصب بموافقان خویش از نوکران پادشاهی [مثل پادشاه قلی خان (که در بیراه روی و بدسگالی رهنما بود) نهمت زده خطاب امیرالامرائی و منصب هفت هزارگی گشته برخیز (که منافق پنداشت مثل محتشم خان و معمور خان) بزد برپا نهاد] یک دفعه معروض بار یابان خلافت گردید - و اینکه شاهزاده با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله پی سپر مسافت است - درین وقت جنود منصوبه به تنبیه مفسدان و سرکشان متعین و منتشر بود - و در رکاب اگرچه شهرت آنست (که از خواجه سرایان و اهل دفتر و غیره

همگی به هشتصد سوار (نمیرسید) اما در مآثر عالمگیری آورده که جمعیت بندهای حضور از اهل خدمت و غیره زیاده بر ده هزار سوار نبود - ازین نازلۀ ناگهانی تشویش و تشنگی غریب بر اهل اردو زد آوردن همان زمان بمیر آتش جهت مورچال پیرامون لشکر حکم شد - و بشاه عالم فرمان رفت که بایاغار خود را بفرستد - و مکرر بزبان خلافت بیان میگذاشت - بهادر وقت خوب یافته است - دیر چرا کرده - از اجمیر برآمده در موضع دیوڑای سرادق اقبال نصب گردید - و چون شاه عالم یاده هزار سوار نزدیک رسید بذابیر احتیاط و تقاضای وقت روی توپ خانه بجانب او گردانده حکم شد - جریده بادو پسر خویش ملازمت نماید - چون شازده هزار سوار بمجلا رسید به ترتیب فوج مستقر شد شدند - درین وقت اندرے مثل کمال الدین خان پسر دلبر خان و مجاهد خان برادر فیروز جنگ از لشکر مخالف برخاسته

(۲)

بعسکر پادشاهی پیوستند - تا آنکه پانجم محرم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجری زیاده بر یک پاس شب گذشته بعرض رسید پادشاه قلی خان از لشکر اکبر ابتر آمده بر در خاص و عام رسیده باطف الله خان داروغۀ غسل خانه حکم شد که بے یراق بیارد - آن خون گرفته (که بظاهر اراده فاسدے هم مضمحل خاطرش بود) بر دیوڑهی غسل خانه رسیده در کشودن یراق مبالغه بمسرحد لجاج رسانید لطف الله خان رفته عرض نمود - میگوید خانه زادم - هیچ گاه بے یراق

نیایده ام - فرمودند با یراق بیاید - لطف الله خان تا برگردن هراس
 برو غالب آمد - خواست بدر زند - نمک حرامی زنجیر پای او شد
 همین که قدم از قذاتهای غسل خانه بیرون گذاشت مردم جلو
 خاص و چپاها برو ریختند - و بسکه چاقد و زره زیر آن در برداشت
 زخمها کم کارگر افتاد - بکه زخمی بحد قومش رسانید - فتنه دماغش
 خاموش گردید - گویند چون او بکشودن یراق ایستادگی نمود بعرض
 رسید که ظاهرا بسازش اکبر باران فاسد آمده - پادشاه بر آشفته
 شمشیر در دست گرفته فرمود مانع نیایند - بایراق بیاید - درین وقت
 یکم از یسارلان یا خدمه دسته بر سیفنه آن اجل رسیده زده مانع شد
 او طمانچه بر زیش فرو کوفته برگشت - اتفاقا پایش بطذاب بند شده
 افتاد - از هر سو صدای بزن و بکش بلند شد - مردم ریخته سرش
 بردند - گویند شاه عالم هم بکشتن او اشاره کرده - اگرچه پوشیدن
 زره یاور بدگمانی مردم است که او خیال باطل با خود مخمر کرده بود
 اما خوافی خان در تاریخ خود زبانی خواجه مکارم جان نثار خان (که
 از کهن سالان کلر شناس و دران وقت نوکر معتبر شاه عالم بود - و بر
 فوج قراولی اکبر دستبرد نموده زخم برداشته) آورده که بنوشته
 و خواند عنایت خان پدر زنش غیر از بازگشت بر آستانه عالمگیری
 و چهار دیگر در آمدن پادشاه قلی خان نبود - و اظهار صرافت عقیدت
 یا غیرت دامن گیرش شد - که در او کردن اسلحه پای جهالت

افشود - در جمعیت شاهزاده اکبر (که بفامله یک و نیم کروه از دولتخانه پادشاهی رسیده بود) سنگ تفرقه افتاد - نیم شب عیال و اطفال و کارخانجات گذاشته راه فرار سرکرد - و در عوام شهرت گرفت که پادشاه تدبیر انگیخته فرمانی بمحمد اکبر نوشت - که اگرچه در رام ساختن این وحشی نژادان راجپوتیه موافق ارشاد قرارلی بکار بردند اما بایستی آنها را هراول نمود - تا از هر دو طرف بر سر تیر می ایستادند - و چون این فرمان بدست راجپوتان افتاد دستخوش رعب و هراس گشته بدر افتراق زدند *

(۲)
بالجمله شاه عالم بدعاقب تعیین شد - و جماعتی (که باکراه و اجبار در بیراه روی و بدسگالی هم یائی نموده بودند) هر یک در مکان معین مقرر گشت - و قاضی خوب الله و محمد عاقل و میر غلام محمد امرویه را (که بر محضر اثبات خروج بر خلیفه وقت مهر کرده بودند) بعد تخته کشیدن و شلاق مستوفی بقلعه^(۳) گدده پتهلی فرستادند و هرچند پادشاه قلی خان بباغی مخاطب گشت اما برادر و اولادش باعتبار خانه زادی بمرور مورد عنایت گشتند - چنانچه فاضل بیگ برادر او در سال بیست و نهم بخطاب تهور خانی سرافرازی یافته بهمراهی^(۴) همت خان بهادر تعیین محاصره بیجاپور گشت - و پسرش اسد الدین احمد (که در عهد خلد منزل خطاب خانی یافته) در سال

(۲) در [بعضی نسخه] بے اکراه و اجبار (۳) نسخه [ب] گدده بیهای

(۴) نسخه [ب] محمد خان بهادر *

سیوم فرخ سیر بقلمعه دارمی احمد نگر سرفراز گشته - نخوت بسیار داشت - و بطور دیگر متهم بود *

* بزرگ امید خان *

پور شایسته خان است - در اوائل عهد عالمگیری بمنصب شایسته سرفرازی یافته همراه پدر خود برای سد راه بودن بر روی سلیمان شکوه (که میخواست از دریای گنگا عبور نموده بدار شکوه ملحق گردن) تعیین گردید - و پستر خطاب خانی یافته سال اول جلوس (که موکب سلطانیه پس از هزیمت یافتن شجاع بداعیه مقابله دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) او همراه پدر از مستقر الخلافه آمده دولت ملازمت اندوخت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاره چهار صد سوار سر عزت برافراخت - و سال هشتم (که بندر چانگام بسعی او مفتوح شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی نهصد سوار (جهت ترقی پیمود - آن مکان سرحدی است از متعلقات زمیندار رخنگ که از قوم مکه است - همواره مردم زمیندار آنجا قابو یافته بر سر تعلقات پادشاهی می آمدند - و باسر و نهب می پرداختند بعد تسخیر داخل صوبه پنگاله گردیده - سال سی و ششم از تخیر همیت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه دارمی آله آباد لوائی بلند مرتبگی برافراشت - و پستر ناظم صوبه بهار شد - و سال سی و هشتم مطابق سنه (۱۱۰۵) هزار و یکصد و پنجم هجری از متاع خانه هستی آستین برافشاند - گویند بسیار عالی دماغ بود

موسوی خان میرزا معز فطرت تخلص (که داماد شاه نواز خان صفوی بود - و مرد فاضل و شاعر خوش طبیعت) در ایام صوبه داری او بدیوانی بهار مامور گشته رفت - روز ملاقات اول چون در ایوان حویلی ناظم حوضچه مختصر بود و آب جاری داشت میرزا بے اختیار دست در آن کرده یک دو بار مضمضه بعمل آورد - مزاج خان مذکور ازین حرکت کبیده^(۲) شکایت او بحضور نوشت - و بدین خاطر او میرزا از دیوانی آنجا معزول گردید *

* بهرام مند خان *

میر بخشش عزیز الدین نام - پدرش میرزا بهرام چهارمین خلف صادق خان مشهور - که یزنه یمین الدوله آصف خان بود - وقتی که او فوت کرد میرزا بهرام (که کم سال بود - و از جوانان خردتر) بمنصب پانصدی صد سوار سرفرازی یافت - و بعد ازان هم چندان ترقی نکرد گاهی بداروغگی زرگرخانه والا و گاهی بخدمت بکارتی نامور گردیده بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار رسیده بود - هنگامی که برادر کلانش عمده الملک جعفر خان بصاحب صوبگی بهار رخصت یافت او نیز تعیین آن صوبه شد - چون در سال سیم ازدواج سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با مبیئه او مقرر گشت از پخته طلب حضور نموده جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا مجموع بقیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه اعلیٰ حضرت بطریق جهاز عنایت فرمود

پس ازان مكفوف البصر گشته مدت‌ها در دار الخلافه منزوي بود
 دو پسر داشت - عزيزالدين و شرف الدين - نخستين در سال دهم
 عالمگيري بخطاب بهره مزد خان ناموري اندوخت - چون جوهر
 قابل داشت و رشادت و كارداني از ناصيه احوالش نمايان بود
 خدمات حضور را بآئين شايسته بتقديم رسانيد - كم خدمتي بود كه
 بتصدي آن مامور نگرديد - از داروغگي فيل خانه ببخشي گري
 احديان سرفرازي يافته آخته بيگي گشت - و در سال بيست و سيوم
 از تغير ملايت خان بمير آوشي چهره مباحات افروخت - و در
 همين سال دارالخير اجمير منزل گاه پادشاهي بود - و خان مذكور
 آن روي طالب اناساگر^(۲) در باغ منزل داشت - اتفاقا در سايه درختي
 نشسته بود - برق افتاد - خان جسته در حوض افتاد - چند ساعت
 بخود مانده بهوش آمد - و در سال بيست و چهارم ميرتوك شد
 بعد ازان از تغير لطف اله خان بداروغگي غسل خانه اختصاص
 گرفت - و پس از آنكه موكب پادشاهي بدكن آمد و سواد احمدنگر
 مضرب خيام گرديد خان مذكور (كه با وصف متصدي گري شايستگي
 سرداري داشت) مكرر بتاخذت اشقيا دستوري يافت - چون در سال
 بيست و هشتم پدرش در دار الخلافه باجل طبعي در گذشت
 بخشي الملك اشرف خان بموجب حكم رفته ارزا بحضور آورده
 بخلاعت ماتم پرسي تسلي يافت - و بحماة الملك اسد خان نيز

بعلاقه همشیره زادگى آن مرحوم نيمه آستين که در بدن بود عذائيت شد
 و در سال سيم بعد فتح بيدجاپور از تغير روح الله خان (که مرتقى مرتبه
 بخشي گرى اول شده) ببخشي گرى دوم سرمايه افتخار اندوخت
 و چون جمله الملك اسد خان بتسخير قلعه خذجي دستوري يافته بود
 وزارت بخان مزبور قرار يافت - و در سال سي و ششم از انتقال
 روح الله خان مرحوم بمير بخشي گري رايه مباحات افراخته بمذنب
 چهار هزارى در هزار سوار امتياز يافت - و پستر بدرجه پنجم هزارى
 سه هزار سوار اعتلا گرفت - و درين مدت مرارا به تذيبه غنيم
 شتافته در سال چهل و پنجم چون موزان گدھے (که دو کوزهى
 که تانوان است) بحسن سعي فتح الله خان بهادر مفتوح گشت
 و ظاهر آن مقر چهارونى پادشهي گردید لشکرے گران بسرکردگى خان
 بخشي الملك بتسخير قلعه نازدگدھے (که بنام گدھے موسوم) و چندن
 و مندن (که بمفتاح و مفتوح چهره شهرت آراست) تعين گشت
 و سردار مسطور بستانصواب فتح الله خان مزبور هر سه قلعه در روزے
 چند بدست آورده معادرت نمود - و در سال چهل و ششم بعد
 کشايش قلعه کهيلانده پنجم جمادي الآخر سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد
 و چهاردهم هجري برحمت حق پيوست - چون دختر جمله الماک
 امير الامرا اسد خان در خانه اش بود بموجب يرليغ پادشاهزاده

(۲) نسخه [ج] چنچي - و در [بعضی نسخه] چنچي (۳) نسخه [ج]

آندکر که بنام نو (۴) نسخه [ج] فذو ح .

محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بحضور آورد - و بانواع تفقد دل خسته او متصلی گشت - خان متوفی پسر نداشت - یک صبیله اش بخانه محمد تقی خان ^(۲) بنی مختار بود - که پسر ارست بهره مند خان حال - که احوالش در ترجمه داراب خان مرحوم مذکور شده و دیگر بخانه میر خان پسر کلان امیر خان مغفور - که بعد از فوت بهره مند خان ازدواج واقع شده - در عهد خلد مکان هزاری شش صد سوار بود - اوائل سلطنت خلد منزل بنیابست آصف الدوله چنده صوبه دار لاهور شده پس از آن بقلعه دارای کالنجر (که از قلاع نامی صوبه آله آباد است) مامور گردید *

بالجمله بهره مند خان مرحوم امیر بود با وقار و حیا صاحب تمکین و متانت مبارک محضر و پاک طینت مذهب الاخلاق کریم الصفات خوش ظاهر - در آخرها بسبب آزار لکنی بزیانش افتاده گویند چون در یساق دکن بمیر بخشی گری و بدولت عظیم رسید آرزو میکرد که اگر پادشاه مرا رخصت یک سائک شاهجهان آباد بدهند لک رویه پیش کش می کنم - هم نشینان گفتند که سیر دهلی بمصاحبت پادشاه هزد و رجوع خلائق نمی آرد - گفت راست که این دولت سترگ است - اما مزه این همان وقت است که بشهر خود دم و شهریار خود باشم - بالاخر ازین نفس هوا پرست را هیچ خوشی نیست که در جائی (که بوضع سابق دیده اند) بچشم حال نگرند *

* باقی خان حیات بیگ *

برادر خرد سردار خان کوتوال است - در سال بیست و سیوم
 عالمگیری بخطاب حیات خانی سرفرازی یافت - و در سال بیست
 و هشتم بخدمت امانت هفت چوکی از تغیر میر عبد الکریم
 اختصاص گرفت - و پستر بداروغگی غسل خانۀ شاهزاده محمد
 معظم مخاطب بشاه عالم مامور گشت - چون در تسخیر بیجاپور مزاج
 پادشاه از جانب شاهزاده بدگمان زادولتخواهی شده بر بے التفاتی
 افزود و مشیران شاهی را (مثل مومن خان نجم ثانی داروغۀ توپخانه
 و ملتفت خان بخشی دوم - و بغدادی ابن دیوان) اخراج فرمود با وصف
 این شاهزاده متنبه نگشته در محامره حیدر آباد با ابوالحسن
 (که از سابق مربوط بود) راه ارسال پیغام و نامه را کرد - همگی سعیش
 آنکه این عقده بدست او انحلال پذیرد - و نزد پدر والا قدر مجرای
 قلعه کشائی بنام او ثبت افتد - بدخواهان حسد پیشه این حسن
 سعی را بر محامل نکوهید - فرود آورده مزاج پادشاه را منصرف
 ساختند - روزی در خاوت از حیات خان ازین مقوله استفسار رفت
 هرچند او بمبالغه بے تقصیری شاهزاده را نمود موثر نه افتاد
 فرمودند بشاهزاده ابلاغ حکم نماید که شیخ نظام حیدرآبادی امشب
 اراده شبخون بر لشکر دارد - ملازمان خود را پیش روی لشکر بفرستند
 که بانسداد طریق جسارت مستعد باشند - و چون این مردم بآنطرف
 خواهند رفت اهتمام خان کوتوال گرد خیمه شما باشد - فردای آن

(که هیزدهم جمادی الآخر سال بیست و نهم جاوس بود) شاهزاده با محمد معزالدین و محمد عظیم بموجب حکم بدر بار آمد - در آن وقت پادشاه بدیوان نشسته بودند - بعد آمدن و ساعته نشستن فرمودند که بعضی مقدمات با اسد خان و بهره مند خان گفته شد در تسبیح خانه باهم مطارحه نمایند - ناچار رفتند - اسد خان طلب سلاح کرد - و گفت که چند روزی بلا تشویش بگذرانند - و بخیمه (که متصل ایستاده شده بود) آدرند - گویند در وقت یراق گرفتن معزالدین اراده دیگر داشت - پدر زهر چشم نمود - هموار شد - ائانه و کوبه دوان را متصدیان سرکار والا بیک چشمک زدن بحیطه ضبط در آدرند - پادشاه از دیوان برخاسته بمحل سرا در آمد - و های های گویان دست بر هر دو زانو زده میگفت - محنت چل ساله را بخاک برابر کردم - و پس ازین سانکه چون برادر کلان حیات خان سردار خان مورد نوازش پادشاهی بود خان مذکور نیز از عتاب محفوظ مانده سرگرم خدمت گردید - و پس ازان بخطاب موردی پدر باقی خان امتیاز یافته در سال چهل و نهم باضافه پانصدی بمنصب دوهزاری فرق عزت برافراخته از تغیر کامگار خان به قلعه داری اکبر آباد (که برصانت و رزانت از سایر قلاع ممتاز - و بنابر آنکه از مدتها خزائن و جواهر پادشاهی در آن مصون و محفوظ است بر جمیع امنه هذدرستان سرفراز) بر اعتبار خود افزوده رخصت یافت - و پس از واقعه ناگزیر خاد مکان نزد خود قرار داده بود که از دارثان ملک

هر که پیشتر با کبرآباد برسد کلید قلعه و خزائن (که از اشرفی و رویه
 و عرفی و غریب نواز سوای طلا و نقره آلات غیر مسکوک بقوله نه کرد
 رویه و برایتی سیزده موجود بود) پیشکش نماید - و هر چند متبادر
 بذهنها درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود اما چون رزم سنجان
 تقدیر نامه شاهي را بنام نامی بهادر شاه معذور ساخته بودند
 هر آئینه معذات تقدیم این و تاخیر آن ظهور گرفت - محمد عظیم
 (که از ایالت بنگاله معزول شده بعزم حضور مسافت طی میکرد)
 ازین خبر در اسبه تاخته خود را با گره رسانید - باقی خان از تسلیم
 قلعه سر باز زده باظهار قرار داد خود پرداخت - شاهزاده مورچال
 تعیین نمود - چند گوله توپ بمسجد بیگم هم رسید - آخر شاهزاده مفید
 ندیده دست از جنگ کشیده از در استمالت در آمده عرضداشت
 باقی خان را با همان قرار داد گرفته نزد پدر فرستاد - در آن هنگام
 رایات بهادر شاهي مسافت بعید پیموده بدار الخلافه نازل نموده بود
 که ازین مؤده تقویتهای افزون و بعجایات عجیل بمستقر الخلافه رسید
 باقی خان با مقالید قلعه و خزائن بآستانبوس استسعاد یافته آداب
 تهنیت جلوس بتقدیم رسانید - و بشمول الطاف و عذایات خسروانه
 مسرور گردید - بهادر شاه بر سبیل عجمالت چهار کرد و رویه از خزانه

(۲) نسخه [ب] عرفی و غریب نواز (۳) در [بعضی نسخه] و هر چند بذهنها

درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود (۴) نسخه (۱) چند گوله بمسجد

برآورده بهر یک از شاهزادگان و نوئیزان در خور حالت و رتبه انعام فرموده طلب نوکران قدیم و دو ماهه بنو ملازم و لختی باندرون محل و برخی بدرویشان و محتاجان داده دو کرد رویه را بصرف در آورد و خان مذکور را بدستور سابق در قلعه آگره گذاشت - و در مبادی سلطنت خلد منزل و دیعت حیات سپرد - پسران و خویشانش بسیار بودند *

* بسالت خان میرزا سلطان نظر *

از قوم چغتای ارلات است - پدرش میرزا محمد یار از متوطنان بلخ بود - در عهد فردوس آشیانی وارد هندوستان گردیده در سلک منصبداران انسلک یافت - و میرزا سلطان نظر در هندوستان متولد شده بعد سن رشد و تمیز به منصب سر برافراخته دست توسل بدامن درایت محمد اعظم شاه زد - آخرها بوکالت شاهزاده در حضور پادشاه بود - و پس از ارتحال خاد مکان محمد اعظم شاه او را بمنصب سه هزاره و خطاب ملایت خان بر نواخته داروغگی دیوان خاص تفویض نمود - و در جنگ بهادر شاه مجروح گشته بمیدان افتاد - پس ازان بهلازمت خلد منزل پیوسته بخطاب بسالت خان و بخشی گری رساله (که بذام سلطان عالی تبار قرار یافته) رایست امتیاز برافراخت - و بوقت مراجعت از دکن بمشاهده دیر طلبی (که حالت مردم رساله بعسرت کشیده بود) مستعفی شد - و در عهد جهاندار شاه بسعی ذوالفقار خان بپدرای منصب و جاگیر سابق

سر بلذدی اندوخت - و در عصر محمد فرخ سیر حسین علی خان
 رابطه قدیم ملحوظ داشته بخشی گری فوج تعینائی خود (که
 به تنبیه اجپوتان نامزد شده بود) بنام او مقرر کرده همراه گرفت
 پستر در سفر دکن هم همراهی حسین علی خان گزیده مطابق سنه
 (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت هجری در جنگ (که با
 داؤد خان پٹنی متصل بلده برهان پور رو داد) نقد جان در باخت
 و در مکان ملکی خود واقعه محاصره سنوار بلده مذکور مدفون گشت
 باشنا پرستی نامه بر آورد - و توفیق کلمه الخیر بسیار داشت - پسر
 کلانش میرزا حیدر نام داشت - بدستگیری حسین علی خان بعد
 پدر بخدمت بخشی گری مذکور قرار یافت . و پس از سادات
 ترک روزگار نموده گوشه انزوا گزید - و پسر دومش (که بخطاب پدر
 مخاطب گشته همراه آصف جاه بود) محرر اوراق او را دیده . از
 دو پسر (که باقی ماندند) بمنصب و جاگیر قلیل پسر می بودند *

* بیان خان *

شیخ فاروقی سم - و چون فاروقیان خاندیس باغظ خانی زبانزد
 بمنصب در هزار و پانصدی رسیده تیول در مالک دکن داشت
 و بنوکری می پرداخت - وضع دریشان داشت - مریدانش قایل
 بخارق مادت می اند - با سید عبد الله خان قطب الملک آشنائی
 (۳)
 قدیم داشت - چون در سنه (۱۱۲۹) هزار و یکصد و بیست و نه هجری

(۲) امیر الامرا حسین عالی خان از دکن باراد^(۲) دستگیر ساختن محمد فرخ سیر عازم شاهیجهان آباد شد او بیمار بود - در سنه (۱۱۳۰) هزار و یکصد و سی هجری فوت نموده در حوالی خودش واقعه محله فاضل پوره بلده اورنگآباد مدفون است - پسر کلانش بخطاب پدر مخاطب گشته اوقات بسر برده - پسر درویش محمد مرتضی خان است - که آخر بیمین الدوله بهادر سرفراز جنگ مخاطب و بمنصب عمده مرتضی گردیده بقلعه دارای بیدر چهره عزت برافروخت مرد زنده دل تانع بقسمت بود - و در یار باشی ید طولی داشت در سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - بیرون باده حیدرآباد طرف فتح دروازه مدفون است *

* برهان الملک معادت خان *

میر محمد امین نام - از سادات موسوم نیشاپوری ست ابتدا بمنصب هزاری در والا شاهیان محمد فرخ سیر منتظم گشت و پس از جلوس آن پادشاه بواسطت محمد جعفر [که دران عهد خطاب تقرب خان و خدمت خانسمانی داشت - و در ابتدای جاوس (که غلا رو داد) کرد و گری گنج نیز ضمیمه یافت] فیایت کرد و گری بدر مفوض شد - پستر بفوجداری هندون بیانه مضاف موبه اکبرآباد (که مکان روز طلب است)^(۳) سر باند گردیده ببرانداختن

(۲) نسخه [ب] برقم زهن محمد فرخ سیر (۳) در [بعضی نسخه] زور طلب *

زبردستان و گوشمال مفسدان پرداخته نامی بکارطایی برآورد - و باضافه
 پانصدی مرتقی گشت - و چون نواح اکبرآباد مورد لشکر فردوس آرامگاه
 شد با جمعیت خوب آمده ملحق گردید - و با محمد امین خان
 بهادر در مشورت کشتن حسین علی خان شریک غالب بوده در شورش
 سید غیرت خان بارهه و دیگر رفقای حسین علی خان حمای
 پا برجا و کوششهای درست بکار برد - و در جلدی آن از اصل و اضافه
 بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار و خطاب بهادری و عطای علم
 و نقاره لوای برتری افراشت - پستتر در جنگ فردوس آرامگاه
 با سلطان ابراهیم پسرکلان سلطان رفیع الشان (که قطب الملک بعد
 کشته شدن حسین علی خان بجزرگی برداشته بود) بسرداری میسر
 قرار یافته وقت زد و خورد تردّدات نمایان بتقدیم رسانید - و پس از
 ظهور فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت سوار
 و خطاب برهان الملک بهادر بهادر جنگ سرفراز شده بصوبه داری
 مستقر الخلافه چهره عزت برافروخت - چون چوژامن جانت (که از
 پیش آوردهای سادات بارهه بود) درین جنگ از دست بهادران فوج
 پادشاهی مقتول گردید و پسران او گداهای موطن خود را استحکام
 داده سرخودسری برداشتند نام برده بتادیب آنها مامور شده
 هرچند در قلع و قمع آنها دقیقه فرونگذاشت اما چون آنها از تراکم
 اشجار و مکانهای مستحکم پناه درست داشتند چنانچه باید

گوشمال آنها بوقوع نیامد - پس ازان از صوبه دارى مزبور تغیر شده
 بداروغگی توپخانه حضور ضمیمه آن نظم صوبه اوده (که روز طلب
 مقرری ست) طبل شاد کامی نواخت - و دران صوبه ازداشتن فوج بسیار
 و توپخانه فراوان و کشتن و بستن مفسدان فتنه جو خوش نسقی او
 بر روی (روز افتاد - سال بیست و یکم جلوس فردوس آرامگاه مطابق
 سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری (که نادر شاه وارد
 هندوستان گردید - و پادشاه تا کرنال بعزیمت مقابله او متوجه شد)
 او عقب مانده بود - بطی منازل طولانی خود را رسانید - چون اسباب
 او و بهیر لشکر از عقب در راه بود فوج ایران بدریافت این معنی
 دویده بر سر آنها ریختند - او بمجرد استماع این خبر باوصف ممانعت
 پادشاه و اهل کنگاش شتاب زدگی بکار برده با جمعیت که حاضر بود
 به پیکار آنها شتافت - آنها رو گردانیدند - او بخیال تعاقب میدانست
 طی کرد - پستتر آنها باتفاق فوجهای دیگر برگشته بزد و خورد
 پرداختند - از زخمی شد - و حسب تقدیر فیل نثار محمد خان
 شیر جنگ برادرزاده برهان الملک مسست بود - بر فیل برهان الملک
 دویده پیش انداخته در لشکر قزلباش رسانید - و بازداشتن میسر نشد
 باین نهج برهان الملک دستگیر گردید - پس ازان برسم زمانه سازی
 در آمده ضعف پادشاه خاطر نشین نادر شاه ساخت - و متعهد شد که
 مبلغ از دار الخلافه می دهانم - پس از آنکه فیما بین فردوس آرامگاه

(۲) نسخه [ب] خوش نصیبی^۲ او (۳) نسخه [ب] چون بار در بهیر لشکر

و نادرشاه مصالحه صورت گرفت شاه برهان الملک را فرمود - که باتفاق
 طهماسب خان جلایر بشاهجهان آباد رود - لهذا نام برده بدار الخلاء
 شتافته برای شاه جا درون قلعه پادشاهی مقرر کرد - و نهم ذی الحجه
 هر دو پادشاه ببلده رسیدند - شب دهم ذی الحجه مطابق سنه (۱۱۵۱)
 هزار و یک صد و پنجاه و یک هجری نام برده بهمان زخمها بمالک فنا
 شتافت - بالجمله امیر بود کار طلب - و جرأت با رعیت پروری
 و رشادوش داشت - پسر ازو نمائد - صبیۀ او با ابوالذکور خان
 منسوب بود - احوالش جداگانه زینت ترتیم پذیرفته *

✽ حرف التاء ✽

✽ تردی بیگ خان ترکمنانی ✽

بقدم بندگی و دوام خدمت جنت آشیانی اختصاص داشت
 بعد فتح گجرات بحکومت چانپانییر مامور گشته - چون میرزا عسکری
 (که بایالت گجرات نامزد بود) از سلطان بهادر شکست یافته بداعیه
 فساد راه آگره پیش گرفت و سلطان بهادر از آب مهندری گذشته
 بر سر چانپانییر آمد او با وصف رصانت و متانت قلعه و کثرت
 و فرزندی سرانجام قلعه داری همت بای داده در ماند و بجنت آشیانی
 پیوست - اما او با همه اعتیاز و دیوبن مرافقت در اصل تهی مایه
 جوهر اخلاص و نقد حسن عقیدت (که در عالم لازم پیشگی بهتر
 ازین راس المال نشان نداده اند) بود - در ایام هرج و مرج آنچه

حقیقت ررزان ننگ وفا شمارند بل سایر مردم در آئین نمک خوارگی
 بر خویش نه پسندند از غایت وقاحت و بے آزر می بخود گوارا
 نمود - چنانچه روزی هنگام ده پیمائی ولایت دار مالدیو اسپ
 خاصه برای سوار می پادشاه نبود - چون از خواستند مضایقه نمود
 ندیم کوکه اسپ (که مادرش سوار بود) پیش کشید - و آن ضعیفه را
 بشتر برنشانند - و پس از وصول رایات همایونی بامرکوت چون عسرت
 و شدت بنهایت انجامید مال و اسباب را (که بدولت پادشاهی
 بهم رسانده بود) باوجود طلب دریغ داشت - پادشاه باذفاق رای
 پرشان حاکم آنجا او را با جمعی دیگر (که تمول داشتند) گیراندند
 و معهذا از انصاف دوستی اکثر اموال را بآنها باز داده برخه
 بمساعدت برگرفته بملازمان درخور حال تقسیم یافت - و در حین توجه
 عراق ترمی بیگ خان با سایر ملازمان بے حقیقت از حوالی قندهار
 جدا شده بمیرزا عسکری پیوست - میرزا هرکدام را بگمان مالداري
 بنوکران خود حواله کرده بقندهار برد - بیشتر را بشکذجه هلاک
 ساخت - و از ترمی بیگ خان مبالغه خطیر برگرفت *

چون جذت آشیانی از عراق معارفت نمود او بکمال ندامت
 و تشویر بآستان بوس رسیده بهمین مرتبه امارت فایزگشت - و در سنه
 (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنجم از انتقال میرزا الغ بیگ ولد میرزا
 سلطان او را بتیولداري زمین داور بر نواخته بجهت انتظام آن حدود
 رخصت فرمود - و چون در یساق هندوستان مصدر ترددات عظیمه

گردید میوات جاگیر یافته اعتبار و اقتدارش افزود - و در سنه (۹۶۳)
 نهصد و شصت و سه هفتم (بیع الاول) که همایون پادشاه در دارالملک
 دهلی در وقت فرود آمدن از پشت بام مسجد لغزش یافته بزمین
 آمد - و ازین عالم انتقال نمود *

۹۶۳

* همایون پادشاه از بام افتاد *

(۲)

تاریخ است) ترمذی بیگ خان (که نقش امیر الامرائی بر لوحه خاطر
 می نگاشت) خطبه بزم عرش آشیانی خوانده ادوات و اسباب
 سلطنت را مصحوب میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران بدرگاه اکبری
 (که انتظام بخش مملکت پنجاب بود) کسب نمود - و باین
 نیکو بندگی درجه استعسان یافته بمنصب پنجهزای ممتاز شد
 و باتفاق امرای دهلی بسرانجام آنولایت قیام نموده بآئین شایسته
 بر سر حاجی خان (ده از غلامان رشید شیر شاه بود - و در نواح نارانول
 سر بشورش برداشته دست تصرف باطراف و جوانب می کشود)
 رفته آن الکا را از مستخاص ساخت - و قایم میوات بتعانب او
 شتافته بسیاری از ارباب قمر را مالش بسزا داد - و مراجعت
 نموده امنیت افزای دهلی گردید *

(۳)

درین اثنا همو بنال (که حسب و نسب نداشت - و ابتدا در قصبه
 ریواری بمصد خواری در پس کوچها نمک می فروخت - و بحیله رری

(۲) این تاریخ یک سال کم است (۳) نسخه [ج] هیوند (۴) در

[بعضی نسخه] ریواری •

داخل بقالان سلیم شاه شده از تقریر و بدگویی مردم روشناس گشت ؛
 چون نوبت ریاست بمبارز خان عدلی رسید وکیل و سپهسالار صاحب
 اختیار گشته بنیروی جرأت و زرپاشی کارهای عظیم متمشی
 ساخت - اول بسنت رای خود را نامیده باز بکراماجیت
 مخاطب نمود - چون سواری اسپ نمودانست همواره بر فیل
 می نشست - و فیلان بسیار جمع نموده پانصد فیل شیرمست دلیر
 داشت - واقعه ناگزیر جنت آشنایی شنیده با پنججاه هزار سوار
 و هزار فیل و پنججاه و یک توپ و پانصد خربزن در سر دهلی
 رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد - صوابدید بیشتر امرا (که
 بذابر آشوب از اطراف و نواحی نزد تردی بیگ خان فراهم
 آمده بودند) آن بود که بانتظار قدوم پادشاهی باستحکام برج و باره
 قلعه باید پرداخت - تردی بیگ خان بدلهی و همت افزایی همرا
 آمده پیکار ساخته دوم ذی الحجه سال مذکور عرصه نبرد آراست
 و بکوششهای مردانه فوج مخالف را برداشت - اکثر پی گریختها
 شتافتند - و برخی بذهب و غارت پرداخته - تردی بیگ خان با جمعی
 معدود ایستاده تماشا میکرد - که ناگاه هیمو از گوشه برآمده بر سرش
 ریخت - افضل خان خواجه سلطان علی و اشرف خان میرمنشی از
 بهمتی و ملاپیر محمد شروانی (که بپرام خانی بود - و شکست
 هنگامه سپهسالاری او میخواست) مسلک فرار پیمودند - تردی بیگ
 خان زیستن بعار را بر فروشدن بذا موس گزیده راه گریز پیش

گرفت - و کارے چنان پیدش زفته بر عکس شد - و در قصبة سهرند
 بار دوی پادشاهی (که باستیصال هممورهگرا بود) ملحق گشت - و چون
 بیرام خان او را همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه
 بود و او نیز خود را سپه آرای پادشاهی قرار داده برانداختن
 بیرام خان را همواره از مخیلات خود داشت و تعصب مذهب ضمیمه
 بود درین وقت (که تردی بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده
 و ادبار یافته آمد) طرح دوستی انداخته بخانه خود طلبید - و او را
 در خرگاه گذاشته خود بهانه طهارت بیرون رفت - فرمانبران پس او
 کارش تمام ساختند *

* کسی را که دیدی تو در جنگ پشت *

* بکش گر عدو در مصافش نکشت *

دران روز عرش آشیانی بصحرای سهرند بشکار باشه مشغول بود
 چون مراجعت نمود بیرام خان گفته فرستاد - که باعث این دلیری
 غیر از دولت خواهی امرت دیگر نبوده - تردی بیگ خان درین
 جنگ دیده و دانسته گریخت - چه بے اخلاصی و نفاق او معلوم
 همگان است - اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود
 مهمات کلی متمشی نخواهد شد - و آنکه رخصت نگرفتم شرمزده ام
 میدانستم که حضرت از عطفوت ذاتی مجوز نمیشدند - عرش آشیانی
 بتقاضای وقت عذر خانخانان پذیرفت - اما چون سردار عمده
 قدیمی بود در خاطر پادشاه گران گذشت - و امرای چغدا نیز مینه

بیرام خان در دل گرفته در بیم و هراس افتادند *

* تاتار خان خراسانی *

از امرای اکبری ست - بمنصب هزاره رسیده - نامش خواجه طاهر محمد است - مدتی در سلک وزرا انتظام داشت - سال هشتم باتفاق شاه بداغ خان بتعاقب شاه ابوالمعالي (که از حصار فیروزه شده کابل رویه میرفت) تعیین گردید - پس ازان مدتها بحراست دهلي مامور بود - در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و شش هجری به نیستی سرا در شد *

* ترسون محمد خان *

خواهرزاده شاه محمد سیف الملوك است - که بولایت غرجستان مضاف خراسان استیلا یافته بود - شاه طهماسب صفوی در سنه (۹۴۰) نهصد و چهل در بلده هرات قشلاق نموده فوجی تعیین فرمود که او را مستاصل ساخته آن آلکا را مجددا بتسخیر در آورند ترسون محمد خان ابتدای حال ملازم امیر ستوده خصال محمد بیرام خان گردیده باعزاز و اعتبار از سایر همربگان و امثال سرآمد گشت - چون عرش آشیانی با بیرام خان دل دگرگون ساخت و عذاب عزیمت برسم شکار بجانب دهلي تافت بیرام خان با همه دانش و فطانت غافل ازین (که قرعه اش بر عکس مراد و منصوبه روزگار بطور دیگر برآمده) با دل فارغ کوس استقلال میزد - و اگر سخنی ازین قسم می رسید بار نمی کرد - تا آنکه مناشیر طلب بامرا صادر شد

یقین کرد که شکار این بار بطرز دیگر است - ترسون محمد خان را با معتبران دیگر بحضور فرستاده مراتب فروتنی و ضعیف نالی گذارش نمود - ترسون محمد خان چون بحضور رسید در جواب سخنان داپذیر شنیده نطق نکشید - و بمعادرت رخصت نیافت - بپیرام خان (که این راه پیش گرفته بود) مسدود یافت - خواست گریان و نالان خود را بحضور رساند - مخالفان او آهی یافته بهرش آشنایی دلنشین گردانیدند - که آمدنش بهر وضعی که باشد فریبی و غدری دران مطوی است - لهذا ترسون محمد خان را با امیر حبیب الله خان روانه فرمود - که او را از آمدن ممانعت نمایند - و نگذارند که او در لباس دوستی هم بحضور رسد - و پس از سرگذشت بسیار (که لختی در احوال آن امیر سعادت تخمیر بزبان خامه گذشته) برخصت سفر حجاز مجاز گردید - ترسون محمد خان را با حاجی محمد خان سیستانی همراه دادند - آنها برسم بدرقه تا اقصای ممالک رسانیده از حدود ناگور برگشتند - پس ازان ترسون محمد خان بدوام خدمت حضور شرف اختصاص یافته بتدریج پایه امارت برتر افراخته بمنصب والای پنجهزاری بلند نامی یافت - (زمان حکومت بهکر بنام او قرار گرفت و وقتی بایالت پتن گجرات تعیین گشت - در سال بیست و سیوم از انجا تغیر شده در سال دیگر بفوجداری چونپدر رخصت یافت و ملا محمد یزدی را (که از مشاهیر فضلاء آن وقت بود) بصدارت آنصوب همراه گردانیدند - چون برخی تیولداران موبه بنگ و بهار

سرتابی نموده غبار فتنه و آشوب بلند ساختند ترسون محمد خان خود را با اتفاق امرای عقیدتمند بصوبه بهار رسانیده در مالش بهادر^(۲) خان بدخشی و عرب خان (که ازان گروه ضلالت پزوه بودند) کوشش فراوان بکار برد - چون معصوم خان فرنخودی از ناحق شناسی بیراه روی گزید ترسون محمد خان به همراهی شهیداز خان عرصه نبرد آراست - چون سال بیستم و هفتم میرزا عزیز کوکه باستخلاص بنگاله و انتزاع آن از دست امرای نمک حرام مامور گردید ترسون محمد خان نیز به همراهی نامزد شد - و در کشایش آن دیار دست و بازوی مردانگی بر کشان *

پس ازان [که امرای قاقشال از معصوم خان کابلی (که سرگروه ارباب فساد بود) جدا گشته بعسکر پادشاهی پیوستند] کوکلناش ترسون محمد خان را بجانب گهوزا گهاک بنگاه قاقشالان روانه نمود تا مبادا آن نواح دست خوش تاراج مخالف شود - ترسون محمد خان بپند ویست آن ناحیه پرداخته در تاجپور رخت اقامت انداخت تا آنکه معصوم خان عامی بمیارسه شورش طلبان را فراهم آورده از ولایت بهائی در رسید - و مملکت پادشاهی را تا هفت کره نانده یغمائی ساخت - و جمعه را بتاراج حواشی تاجپور برگماشت - ترسون محمد خان قلعه نشین گردید - شهیداز خان کنیز برهنه منوی همت از پنده بآهنگ سزای بدسگالان راهی گشت - امرای بنگاه و ترسون

محمد خان بدو پیوسته هنگامه کارزار با مخالف گرم ساختند - در
کمتر زمانه فیروزی چهره برافروخت - معصوم عامی باز بولایت
بهاٹی پناه برد - شهباز خان [بارادہ آنکه عیسی مرزبان آن سرزمین
(که پیوسته بزبان حرف یک جهتی میراند) اگر درینولا معصوم
خان را بمسپارد هر آئینه یک رنگی او پیدائی گیرد - وگرنه پاداش
ناد^(۲) (ستی پا بکنارش گذارد) بدان مرز و بوم رو آرد - چون ساحل
دریای گنگ نزد خضر پور (که این گذرگاه درآمد جای آندیار است)
معصوم گردید و آویزشها بمیان آمد سنارگانون بدست افتاد - و بکتراپور
(که بنگاه آن بومی ست) بتاراج رفت - و باندک چپقلش معصوم
خان ثبات و شکیب بای داده نزد یک بود که دستگیر شود - درین
هنگام عیسی مذکور (که بولایت کوچ رفته بود) با فرادان لشکر و گزین
سامان در رسید - امرای پادشاهی برکنار برهم پتر (که بزرگ دریائے ست
از ختا می آید) پای همت افشردند - و قلعه اساس می نهادند
از هر دوسو نبرد دریا و ها، وون گرمی پذیرفت - ترسون محمد
خان را فرستادند - تا سامان لشکر نموده از سمتی در آید - و غنیم را
دو دله گرداند - قضا را در آمدنها پی سپر راهی (که بمخالف نزدیک
بود) گردید - معصوم خان ازین آگهی با جمعی اندوه تیزدستی نمود
شهباز خان محب علی خان را با لخته دلاوران بکمک تعیین کرد
و مصرع را در اند - که تا پیوستن آنها باستوار جا پناه برد - باورش

نیامد - و گفت فریب کاران بدین بهانه گزیده از سردار جدا ساخته اند
 آخر بفرادان کوشش همراهان (که سودمندی احتیاط و زیان زدگی
 بے بردائی گذارش نمودند) ناگزیر نخست مستحکم جائے بدست
 آورد - اما ازین رو (که آن سخن را بهیچ برنگرفته بود) درنگ نکرده
 بارو شدافت - درین اثنا فوج نمودار شد - سر رشته دور بینی
 از دست داده کمک پنداشت - و در سامان مهمانی شد - قدمی چند
 رفته بود که شورش کنهیم عرصه ایمنی را غبار آما گردانید - هر چند
 هوا خواهان مبالغه نمودند (که تا پیوستن مردم اردو و کمک گام سرعت
 برداشته بهمان محکمه باید رفت) راضی نشد - و با دلے همت قرین
 رو بکارزار آورد - برخه سامان فبرد گفته جدائی گزیدند - با آنکه
 بیش از پانزده کس همپائی نکردند عرصه نبرد را بشایستگی
 بر آراست - و بسرنوشت آسمانی زخمی دستگیر شد - معصوم خان
 از در دوستی در آمده خواست با خود هم داستان گرداند - او از
 اخلاص سرشتی بسرزنش و نکوهش پیش آمد - و بنصائح هوشمند
 جواب برگفت - آن سبک سر بخشم رفته آن آقسقال دولت را
 از هم گذرانید - در سنه (۹۹۲) نهصد و نون و در سال بیست و نهم
 این سانحه واقع شد *

• تولک خان قوچین •

از امرای بابری ست - پس ازان برکاب همایونی پیوسته - چون

آن پادشاه از ایران مراجعت نموده کابل را بتصرف درآورد هنگامه
 (که میرزا کامران باظهار شوق ملازمت با دل پردغا نزدیک کابل رسید
 و امرای نفاق پیشه بدو پیوستند) جنت آشیانی چار ناچار عنان
 عزیمت بجانب فحاک و بامیان (که اکثری از اخلاص سرشتان
 در انصوب بودند) منعطف ساخت - ار را با چنده نفر دیگر برای
 خبرگیری کابل رویه روانه فرمود - و غیر ازو هیچ یک برنگشت
 حسن خدمت او منظور نظر سلطانی گشته بمنصب تور بیگی
 سرانندی یافت - در مهم هندوستان ملتزم رکاب خسروی و مصدر
 شایسته پرستاری بود - پس از فوت جنت آشیانی چون پیراه روی
 شاه ابوالمعالی بر روی روز افتاد هوا خواهان دولت اکبری در فکر
 دستگیر ساختن او شده روزی بتقریب ضیافت طلبداشتند - او
 چون دست بشتن دراز کرد توک خان (که بهچستی موصوف
 بود) از پس در آمده هردو دست او بر گرفت - دیگران هم امداد
 نموده این کار را پیش بردند - پس ازان مدتها بتعیناتی کابل
 بسر می بود - سال هشتم جلوس اکبری غنی خان پسر منعم بیگ
 خانخانان (که در کابل رائق و فائق مهمات بود - و سبکسری
 و آشفته رائی در اصل فطرت داشت) مستی جوانی و حکومت
 علاقه آن گردیده (روزی بی هیچ توک خان را با آنکه از روشناسان
 صاحب اعتبار بود گرفته با جمعی از خویشان او در بند کرد - او
 بسعی بعضی مردم ملاح اندیش مخاصمی یافت - اما پس ازین (رداد

در موضع بابا خاتون (که بجایگز او مقرر بود) فرارکش کرده فرست
 انتقام میجست - (وزت غنی خان بتقریب استیصال قافله بلخ
 از کابل برآمد - و در مقام خواجه سیاران (که منزله ست دل کشا)
 بزم باده نوشی آراست - تولک خان با جمعی از خویشان و نوکران بسر
 وقت او رسیده در حالتی (که بی خود بود) او را با شگون پسر قراچه
 دستگیر ساخت - و بحرفهای درشت دل دردمند خود از غصه
 او پرداخت - و بازاده گرفتن کابل با مردم احشام آنجا موافقت نموده
 در موضع خواجه اراش (که دو گروهی بلده مزبور است)^(۲) فرود آمد
 چون فضیل بیگ برادر منعم خان و ابوالفتح پسرش بجنگ مستعد
 شدند بگرفتن بعضی محاللات مصالحت نموده غنی خان را گذاشت
 او بمجرد رهائی جمعیت نموده بر سر تولک خان روانه شد - تولک
 خان توقف خود مصالحت ندیده راه هندوستان پیش گرفت - متصل
 آب غوربند لشکر کابل بار رسیده جنگ در پیوست - بابا قوچین
 و چندی دیگر از نوکران او بقتل رسیدند - و او با پسر خود اسفندیار
 و معدودی خویشان و ملازمان مردانه برآمده سال مذکور بملازمین
 عرش آشیانی پیوست - و بیافتن تیول در صوبه مالوه سرمایۀ آسودگی
 اندوخت - سال بیست و هشتم (که سپاه مالوه بکومک میرزا خان
 خانخانان تعیین گردید) او نیز پیوسته باشا خانخانان بر سر رسید
 دولت (که در کهنابیت مصدر هنگامه بود) رفت - و او را سزا داده

فیروز مزنگر گردید - پس ازان بلشکر سلطانی ملحق گشته در جنگ سلطان مظفر گجراتی تعینات مثل جرانغار و شریک توددات مبارزان بود - پس ازان بهمراهی قلیچ خان بتسخیر بهرونج^(۲) روانه گردید - سال سیم (که لشکر مالوه بدومک خان اعظم جهت تسخیر دکن تعین شد) او نیز بدان صوب شتافت - و در رنجش خان اعظم و شهاب الدین احمد خان بحرف طرازی هرزه درایان متهم گشته زندانی گردید پس از رهائی در کومکیان موبه بنگ و بهار قرار یافته سال سی و هفتم جلوس در جنگ پسران قتلو بهمراهی راجه مانسنگه تقویت افزای فوج دست چپ بود - اوائل سال چهل و یکم مطابق سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجری رخت هستی بر بست *

* تودی خان *

پسر قیا خان کنگ است - بعد فوت پدر منظور نظر عنایت عرش آشیانی گشته بمنصب در خور مورن تفضل گردید - پستر همراه شاهزاده سلطان دانیال بهم دکن تعین شده آثار نیکو بندگی بظهور (سانید - پس ازان بسبب بعضی بے اعتدالیها از نظر افکندہ^(۳) سال چهل و نهم باز مشمول عواطف ساخته باصل و اضافه بمنصب در هزاری پانصد سوار و انعام پنچ لک دام امتیاز اندرخت *

* ترخان مولانا نورالدین *

مولد او جام - و منشای او مشهد مقدس - رضوی ست - پدرش

سلطان علمی مشهور بسلطانی در هرات بامور شرعیہ قیام می نمود
مولانا بفضل و کمال و شجاعت و سخاوت ائصال داشت - و بهیئت
و هندسه و اصطرباب شوق مند بود - همراه قاضی برهان خوانی
بملازمت فردوس مکانی استسعاد یافت - و صحبتش با جنت آشیانی
کوک گشته از جماعه ندیمان و مجلس نشینان بزم همایونی گردید
و در سفر عراق ملتزم رکاب بوده بیست سال در ملازمت آن پادشاه
عالی جاہ بسر برد - گاه پادشاه ازو استفادہ علوم میکرد - و گاه از
از علم ریاضی خصوص اصطرباب از جذاب همایونی (که درین فن
مهارت تمام داشت) استفادہ می نمود - طبعش موزون بود - دیوانه
دارد - ازو ست *
* بیت *

* چون دست ما بدامن وصلت نمیرسد *

* پای طلب شکسته بدامن نشسته ایم *

بمناسبت اسم نوری تخلص میکرد - و ادرا نوری سفیدونی میگفتند
سفیدون تصبه ایست از توابع دهلی - چون مدتی در جاگیرش بود
بدان شهرت گرفته *

عرش آشیانی در ایام فرمان روائی خود بذایر خدمات سابقه
لاحقه مورد نوازش فرموده بخطاب خانی و پس از آن بترخانی
برنواخته صاحب طب و علم گردانید - و پرگنه سامانه (که در تیولش
بود) از جانب او میر سید محمد نامی بمهمات آنجا می پرداخت
در سال دهم شیر محمد دیوانه (که در اصل از خدمتگاران خواجه معظم

بود - و بعد ازان به بیرام خان پیوسته بواسطه حسن صورت بقرب او امتیاز یافته اعتبارے بهم رسانید - و چون در ایام حوادث او سالک مسالک بیدقیقتی شده در درگاه پادشاهی منظور نگشته از چندے دران تصبه بسرمی برد (روزے نایب مولانا را بخانه خود مهمان ساخت - در ائذای صحبت پیکان را سوهان میکرد - ناگهانی تیر را در کمان نهاده بر سینه آن بیگناه زد - که کارش تمام شد - آنچه اموال و اسباب او بود متصرف گشته ارباشے چند فراهم آورد - و در جوابی آن ولایت دست فہب و غارت دراز ساخت - مولانا ہمت بدفع او گماشت - ہمین (کہ مقابلہ اتفاق افتاد) آن مغرور بر فوج مولانا تاخت - دران تاختن اسپش بتنه درختے رسیدہ افتاد - جمعے پیداہا دستگیرش ساختند - مولانا فوراً بقتل رسانید - چون مولانا نورالدین محمد خان خطاب ترخانی یافته بود و معنی ترخانی نداشت این قطعہ گفتہ *

* نظم *

* ز روی مکرمت وز راہ احسان *

* بترخان داد خانی شاہ عادل *

* ازین منصب سرافراز جہان شد *

* میان خلق و در ملک و امائل *

* ازین خانی ہمین نامرست بروی *

* ازین نام کلان او را چہ حاصل *

* ز ترخانی ہم او را شکوہ هست *

* بنزد خهرو دانای کامل *

* که غیر از خان خشک می‌نماند *

* ز ترخانی تری کردن چو زایل *

آخر عمر خدمت تولیت مقبره جنت‌آشیانی بدو مفوض گشته

همانجا ردیعت حیات سپرد *

(۲)

* نخته بیگ سردار خان *

از یکهای میرزا حکیم بود - در جنگی (که میرزا را با فوج
 عرش آشیانی (روداد) مصدر دلیری گشته نامی براد مردی برآورد
 پس از فوت میرزا همراه پسرانش در سال سیم جلوس آن پادشاه بعثت
 سلطنت رسیده دولت بار یافته بگوناگون انعامات مشمول عاطفت
 گردید - پس ازان بتعیناتی صوبه کابل آبرو یافته همراه کنور مانسنگه
 و زین خان کوکه در نذبه گره یوسف زئی و تاریکیان بکرات مصدر
 ترددات شایان گشت - سال سی و نهم بهمراهی شاهزاده سلطان سلیم
 مقرر شده در نواح لاهور جاگیر یافت - پستور بدهانه داری پشاور
 سرافرازی اندوخته بارها گره تاریکی را گوشمال بسزا داد - چون
 خدمات پسندیده از بظهور آمد در سال چهل و نهم بخطاب
 خانی رایت ناموری افراشت - و پس از جلوس جنت مکانی چون
 ماجرای آمدن حمید شاملو حاکم هرات با فوج گران و محاصره
 نمودن قلعه قندهار بعرض خسروانی رسید او را بمنصب دوهزاری

(۲) در [بعضی نسخه] نخته بیگ - یا نخته یا بخته باشد .

و خطاب سردار خان برنواخته همراه میرزا غازی بیگ بکومک شاه بیگ خان حاکم قندهار دستوری شد - تا رسیدن اینها چون فوج قزلباش از گرد قلعه برخاسته مراجعت بوطن خود نموده بود و از تغیر شاه بیگ خان بکومت قندهار سر بلند گردید - و در اندک مدت سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده هجری در اینجا ودیعت حیات سپرد - پسرانش حیات خان و هدایت خان بمنصب قلیله سرافراز بودند *

* تاش بیگ تاج خان *

از یکهای میرزا محمد حکیم است - پس از فوت میرزا در سال سیم جلوس بملازمت عرش آشیانی کام دل اندرخته منظور نظر عاطفت گشت - و بتنخواه جاگیر از صوبه پنجاب سرفرازی یافت سال سی و یکم بهمراهی راجه بیدر بکومک زین خان کوکه و سال سی و دوم باتفاق عبدالمطلب خان بمهم قاریکیان رخصت پذیرفت سال چهل خود او را بمالش عیسی خیل دستوری دادند - اگرچه دست و پای چندانید اما چون رنجوری داشت چنانچه باید کار صورت نبست - سال چهل و دوم در کشایش قلعه مو (که یکم از حصون معظمه زمینداران کوهسار شمالی صوبه پنجاب است) باتفاق آصف خان تعیین شده مصدر تردد گردید - و از راه مکرمت بخطاب تاج خان مخاطب شد - سال چهل و هفتم (که باز شورش باسو زمیندار کوکه مذکور در صوبه پنجاب برخاست

و خواجه سلیمان نامی بخدمت بخشی گری آن صوبه مامور گشته
مرخص شد - که فوجی از قلیچ خان صوبه دار و دیگر جاگیر داران
آن نواحی را مثل حسن بیگ شیخ عمری و تاج خان و احمد بیگ
خان کابل یک جا ساخته بتنبیه آن مقهور سازلی نماید (او انتظار
دیگران ننموده بکوچه های متواتر پیرگنه پنهان رسیده بتهانه کاه آنها^(۲)
رفت - قضا را رفته (که مردم او در مدد خیمه زدن بودند) فوجهای
آن شقی نمایان شد - جمیل بیگ پسر او بے تابانه برانها تاخت
جنگ سخت در پیوسته جمیل بیگ با پنجاه کس از ملازمان پدر
بقتل درآمد - پس از جلوس جهانگیری از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاره سربلندی یافت - و در سال دوم چون پادشاه از کابل
به هندوستان مراجعت فرمود و حکومت آن صوبه بنام شاه بیگ خان
خاندوران (که از قندهار معزول شده در راه بود) تقرر یافت
نام برده را حکم شد - که تا آمدن خان مذکور از کابل خبردار باشد
یستر باضافه منصب کامیاب شده بصوبه دارمی نتهه چهره عزت
برافروخت - سال نهم مطابق سنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هجری
همانجا بخلوت کده بقا خرامید *

* تربیت خان عبد الرحیم *

پور قایم خان پسر مقیم خان بن شجاعت خان اکبری ست
مقیم خان بعد فوت پدر بمنصب مناسب سرافرازی یافته اواخر

عهد عرش آشیانی بدایه هفتصدي رسید - پس از آنکه جنت مکانی در سال سیوم جلوس صالحه بانو صبیغه قایم خان را بعقد ازدواج آورده پادشاه محل مخاطب ساخت کار اینها بدیندی گرائید - عبدالرحیم سال مزبور بمنصب شایسته و خطاب تربیت خان سر بلند گردید پستتر بدایه هفتصدي چهار صد سوار فایز گشت - سال پنجم بفوجداری پرگنه الور لوای امتیاز برافراشت - سال نهم باضافه پانصدی پانصد سوار رتبه اش برافزود - پسرش میان جوه نام (که پادشاه محل بفرزندگی برگرفته بود) ساله (که مهابت خان برکنار دریای بهت نسبت پادشاه مصدر گستاخی شده) او را بعدم سرافرستان *

* تهور خان میرزا محمود *

از اعیان سادات مشهد مقدس است - در زمان عرش آشیانی دارد هند گشته بمدد بخت سعید بدولت روشناسی آن شاه والا دستگاه و منصب پانصدی فایز گردید - و پس از آنکه نوبت فرمانداری بجنت مکانی رسید اتفاقا درزے شیرے بتفنگ زده بحضور والا آوردند - بتقریب در مجلس اشرف ذکر رفت - که موی پس سر شیر بسیار گنده میباشد - بیک ضرب بریده نمیشود - جواذن قوی داری بر نیرو باشاره پادشاهی بزور تمام شمشیرها زدند - غیر از خطی ظاهر نمیشد - میرزا ایستاده بود - از باریابان خسروانی درخواست - که اگر حکم فرمایند من هم شمشیر خود بامتحان آرم - چون حقیر جثه

بود پادشاه فرمود - بسم الله ببینم - میرزا چنان بسبکدستی سر شیر را جدا ساخت - که از هر طرف آفرین و تحسین برخاست - میرزا محمود شیر بدو نیم زبانزد خاص و عام گشت - در سخت کمائی یگانه و مشهور آفاق - و در زور بازو بے همتا بود - هیچکس را درین امر با ری سر همسری و دعوی برابری نبود - زور آوران زمانه بسرنجگی او زیر دست - و بالا دستان سیر قوت ^(۲) بتلاش او پست *

گویند میرزا شمسی جهانگیر قلی خان پسر میرزا عزیز دکه از گجرات کمان آردده بود - که مردم بر زور هر چند میخواستند بکشش در آرند چله از روی سرش برداشته نمیشد - میرزا همین که دست بچله گذاشت تا بگوش آنچنان کشید که نزدیک بود پشت کمان خورد شود - ازان روز پادشاه او را بشیخ کمان مخاطب فرمود - از تیراندازی او حکایات غریب نقل کند - جذت مکانی در جهانگیر نامه (که خود انشا نموده) درج فرمود - در حالت تحریر آن حکایات بخاطر نبود - چون بشمول زلفت روز افزون خسروانی پایه عزتش اوج گرا گشت از پیشگاه خلافت بیک از فوجداریهای سرحد پنجاب مامور گشته در آنجا جنگه مردانه رستمانه نموده بهجیره دستی لوی استیلا بر افراشت - و در جایزه آن بخطاب تهور خانی سرافرازی یافت - و در عهد اعلی حضرت خلل دماغ بهم رسانیده ^(۳) و بدیوانگی کشید - پسرانش بقید نگاه میداشتند - بهمان حالت در لاهور در گذشت

نستعلیق جایی را بغایت خوب می نوشت - و در قطعه نویسی ید
بیضا می نمود - و لطائف نکات ازو سر میزد - و نقلهای رنگین و حکایات
شیرین ازوی می آرند - گویند روزی مجلس آراست - و مردم را
بضیافت طلب داشت - آقا رشیدا (که همشیره زاده میرعماد مشهور است
و در خط نستعلیق استاد) در آن انجمن حاضر بود - و با یکدیگر
گرم حرف - خان بیکبارگی بحجره در رفته بعد از ساعتی شمشیر
علم کرده بر سر آقا رسید - و گفت شنیده ام که تو از شاگردی من انکار
میکنی - رعب تمام بر آقا مستولی شد - بالاحاج گفت - خانم آخر چه
میفرمائی - گفت بحضور اعزه بگواهی اینها خط اعتراف شاگردی
بنویس - آقا بگفته اش کام و ناکام خط اعتراف بر نگاشت - و از ستم
(۲)
ظریفش امان یافت *

* تربیت خان فخرالدین احمد بخشی *

در عهد جهانگیری از ولایت توران وارد هندوستان گشته بمنصب
پادشاهی امتیاز یافت - و در کم منصبی بدولت روشناسی فایز شد
از امثال و افران پایه اشتهار برتر افراخت - و در هنگامه شهریار
بهمراهی آصف خان یمین الدوله نیکو پرستاری بتقدیم رسانیده
شایسته عنایت پادشاهی گردید - پس از سریر آرائی اعلیٰ حضرت
بخطاب تربیت خان سر عزت بر افراخت - و در سال ششم ادرا بسفارت
توران برگزیده با وقاص حاجی ایچی نذر محمد خان والی آن ولایت

رخصت نمودند - و جواب نامه خانی با تنسوقات هندوستان بقیمت یک لک روپیه مصحوب خان مذکور سمت ارسال یافت - و سال هشتم مراسم پیغام گذاری به بهین آئین بجا آورده بتلذیم عتبه خلافت چهره بر افروخت - و چهل و پنج اسپ و همین قدر شتر نور و ماده با دیگر اشیا بر سبیل پیشکش گذرانید - ازان میان مصحفی بود بخط شاد ملک خانم بذات سلطان محمد میرزا ابن جهانگیر میرزا پسر امیر صاحب قران - که بخط ریحان در کمال حسن و لطافت نوشته و در خاتمه اسم و نسب خود بخط رفیع رقم نموده - خان مشارالیه آن را در بلخ بدست آورد - اعلیٰ حضرت بذابریادگار بزرگان انبساط تمام فرمود *

گویند تربیت خان چون بدان دیار شتافت ترک لباس هندوستان نموده تا معارفت بهندوستان لباس متعارف آنجا اختیار کرد - چنانچه بهمان دستار اوزبکی ملازمت نمود - اعلیٰ حضرت را بسیار خوش آمد - در همین ایام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و خدمت آخته بیگی سرفرازی یافت - و چون سال نهم هین مراجعت از دکن ماند و مخیم سرادقات پادشاهی گشت تربیت خان با جمعی بر سر زمیندار جیت پور (که بتمرد و سرکشی میگذرانید) مامور گردید - خان مزبور او را مستمال ساخته همراه خود بآستانبوس خلافت آورد - و در سال دهم باضافه پانصدی ذات و بخشی گرمی درم از تغیر معتمد خان مفتخر گشت - و در سال چهاردهم از انتقال

شاه قلی خان بصوبه دارمی کشمیر اختصاص گرفت - و چون در سال پانزدهم دران دیار بسبب باران بے هنگام دریای بهت طغیان نمود و سیلاب غلات فصل خریف را زده مواضع بسیار را خراب ساخت و پراگندگی و بے نوائی باحوال قطان و سکان آن ولایت راه یافت خان مذکور بتیمار دارمی عجزه و مساکین (که لازمه چذین اوقات است) چنانچه باید نتوانست پرداخت - آفت زدگان آن مملکت از سلوک او چین شکایت برجهین و اظهار نارضا مندی بر زبان داشتند - بنابراین معزول شده بحضور رسید *

صاحب ذخیره الخوانین آورده که چون اعلیٰ حضرت را داعیه تسخیر بلخ و بدخشان بخاطر گذشت از تربیت خان استفسار نمود آن مرد راست درست (که بتازگی از کیفیت آندیار آگهی یافته بود)^(۲) بے محابا عرض کرد - که زنهار عزیمت آن مملکت نفرمایند - که آنجا اسپ و آدم از مورد ملخ افزون است - و مردم هند تاب برف و سرمای آنجا نمی توانند آردن - مهم سر نخواهد شد - اتفاقا روزی از ملا فاضل کابلی هم (که از فحول فضلی وقت بود) از روی مسئله در انتزاع ملک موروثی از دست سلاطین چنگیزی (که بتغلب متصرف اند) پرسش بمیان آمد - گفت که جنگ با مردم آنجا (که همه مسلمانان دین دار اند) بے حجت شرعی مورث ربال و نکال است - پادشاه از جا درآمده فرمود که هرگاه مقتدای زمانه

چنین فتوی دهد و بخشی سرکار سپاه را از برف و سرما ترساند چگونه مهم متمشی شود - ملا را رخصت کعبه کرد - و تربیت خان را از بخشی گری تغیر فرمود - خان مزبور در همان ایام غصه مرگ گشته در گذشت - اگرچه این نقل باحوال او تطابق ندارد - بعد از بخشی گری صوبه دار کشمیر شد - و مهم بلخ سال نوزدهم در میان آمد دران وقت شاید او بقید حیات هم بوده - هرچند تعین تاریخ فوتش بظن نرسیده مگر میتوان گفت که او بار دیگر هم بخشی شده باشد یا پیشتر هم داعیه تسخیر بلخ بیادشاه بهم رسیده باشد - و بعمل نیامد - بهر تقدیر چنانچه تربیت خان اندیشیده بود فروغ ظهور بخشید - که فوج هذدوستان اصلا دران سرد سیر دل نهاد اقامه نگریده ملک بدست آورده را از ناچاری واگذاشتند - اعلی حضرت بعد از مشاهده این حال تحسین رای تربیت خان فرموده پسرانش را برنواخت - و از جانب آن مرحوم ذخیره خاطره که داشت رفع نموده پسر کلانش میرزا محمد افضل (که در سوارکاری و تیراندازی یکتا بود) ملاتفت گردید - گویند بر اسپه که حرون چمنده می بود پدر او را سوار میکرد - مردم گفتند که امروز فردا دست و پای این پسر می شکند گفت بمیرد یا شه سوار شود - مشارالیه از انشا و علم مجالس هم بهره داشت - و بمیرزائی و پاکیزه وضعی میگردانید - خاندوران ناظم دکن بذابراشنائی پدرش همراه خود گرفته - و پس از فوتش اسلام خان نیز او را قابل رفاهت دانسته بدکن برد - و بفوجداری پاهری تعین

نمود - پس ازان (که شاه نواز خان بدکن آمد) ادر ا فوجدار نواحی
دهوندا پور ساخت - پانصدی پانصد سوار منصب داشت - و در سال
بیست و پنجم در گذشت - پسر دوم فقیرالله سیف خان است - که
براسه مذکور میشود *

* تقرب خان *

حکیم داؤد - پسر حکیم عنایت الله است - که شاگرد رشید میرزا
محمد پدر حکیم مسیح الزمان بوده - پس از فوت پدر از کمال
حذاقت و تجربه کاری در فن طبابت در خدمت شاه عباس ماضی
بمعرومیت و مصاحبت امتیاز یافته سرآمد اطباء شاهي گردید
و بعد از انتقال آن جم جاه بسعایت جمعی (که ازو ذخیره خاطر
داشتند) از شاه صفی ساوک ناهموار دیده پس از جلوس شاه عباس
ثانی (که در سن صبا بود) هم رعایتی نیافته از بودن ایران دلگران
میزبست - ظاهرا اراده حج و نموده و ضمنا احرام دریافت زمین بوس
آستان صاحبقران ثانی بر میان جان بسته از عراق براه بصره عازم گردید
و به بندر لاهری فرود آمده سال هفدهم سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه
و سه بادر اک ملازمت پادشاهی شرف افزای روزگار خود شده بمنصب
هزاری و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گردید *

از حسن اتفاق پیش ازین به بیست و دو بیگم صاحب (که الفت
حضرت اعالی بآن قدسی نقاب نسبت جمیع فرزندان زیاده بود)

از خدمت پادشاهی بخوابگاه خون میرفت - تاگاه گوشه دامن بشمع
 (۲)
 (که در ایوان سر راه افروخته بودند) رسید - و چون لباس پیرگیان
 حرم عزت در کمال نراکت می باشد و روغنیهای معطر بران مالیده
 میشود آتش زبانه کشید - و در تمام ملبوس در گرفت - اگرچه چهار
 خدمتگار (که حاضر بودند) در اطفای این نایره چستی تمام بکار بردند
 اما چون برختهای آنها نیز سرایت کرد بخود در ماندند - تا واقف
 شدن دیگران و رسانیدن آب پشت آن عقیقه با اضلاع هر دو طرف
 و هر دو دست محروق شده بود - از کمال دل بستگی خود متکفل
 امور بیمار داری گشته اول بمعالجه روحانی پرداخته از روز اول
 تا روز سیوم هر روز پنج هزار مهر و پنج هزار روپیه باطل احتیاج
 تصدق نمودند - و تا حصول صحت مبالغه خطیر از زر نقد در وجوه
 خیرات صرف شد - و هفت لک روپیه از عین المال (که بر ذمه محبوسان
 طلب بود) بخشیدند - و مقرر شد که بعد ازین همیشه هر روز یک هزار
 روپیه (که ساله سه لک و شصت هزار روپیه میشود) تصدق آن ملکه
 (۳)
 زمان بازباب استحقاق میرسیده باشد - پستری بعلاج جسمانی توجه
 گماشته هر جا (که طبیبی و جراح بود) حاضر آمده بمعالجه و مداوا
 سعادت اندوختند *

حکیم داود (که آمدنش در چنین اوقات از مغتلمات بود) در
 ازائه بعضی امراض (مثل لزوم تب و لیزت طبع و تهتج اطراف چشم

که در اثنای الم جراحت (رو نموده) معالجات مایب بتقدیم
 (سانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و در جشن صحت باضافه
 هزاری دصد سوار فرق عزت برافراخت - و بانواع عطایای خسروانی
 پیرایه اعتبار یافت - و تا یک سال پیشکش روز جمعه بمشارالیه مفوض
 گردید - و در سال بیستم بخطاب تقرب خان بلند نامی اندوخت
 و در سال بیست و سیوم بمنصب سه هزاری هشتصد سوار اختصاص
 یافت - و در سال بیست و ششم در معالجه اکبرآبادی محل کمال
 قدرت طبیی او پرتو ظهور افکند - و باضافه پانصدی دیگر با انعام
 سی هزار روپیه فایز گشت - و در سال بیست و هفتم بمنصب
 معتبر چهار هزار و سه سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و چون
 در سال سی و یکم بعارضه ناملایم حبس بول مزاج اعلی حضرت
 از مرکز اعتدال منحرف گردید و باستعمال ادویه بارده مدره
 بسلس البول و قبض طبیعت انجامید تجویز هیچ حکمی از حکمای
 مسیحی نه سودمند نه افتاد - مگر برای دفع اعتقال بکار شناسی تقرب
 خان شیرخشت نفع عظیم بخشید - و بشگون تغیر مکان در محرم
 سنه (۱۰۶۸) یک هزار و شصت و هشت از دارالخلافه متوجه اکبرآباد
 شده بخوردن ماء اللحم و اشربه مقویه طبیعت بصحت گرائید - تقرب
 خان بمنصب والای پنجم هزار و کوس بلند (تبگی نواخت - و پس
 از آنکه سریر فرمانروائی هندوستان بجلوس عالمگیری زیب و زینت یافته

اعلیٰ حضرت را در قلعه آگره بگوشه انزوا برنشانند ازان رو (که
تقرب خان در معالجهٔ اعلیٰ حضرت مساعی جمیله و تدابیر لایقه
بکار برده بمزاج آشنا شده بود) بانعام سی هزار اشرفی بتازگی کامیاب
مراحم پادشاهانه گردید - و برای علاج بقیهٔ کوفت و تدبیر اعادهٔ^(۲)
صحت تام تعیین خدمت اعلیٰ حضرت گشت - و پس ازان بذابر جهت
مورد عتاب عالمگیری گردیده از نظر التفات شهنشاه والا اقبال افتاد
و چندی در گوشه نشینی بسر برد - و در آغاز سال پنجم قمری^{۱۰۷۳} باشتادان
بر مزاج خلد مکان طاری گشته بذاتوانی عظیم کشید - بدین تقریب
تقرب خان مجدداً مشمول فضل و بخشایش گشته با آنکه استعلاج
از وی نمودند رخصت کورنش یافت - و در همین سال سنه (۱۰۷۳)
هزار و هفتاد و سیوم هجری پیمانۀ عمرش لبریز گشت - عواطف
پادشاهانه محمد علی خان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت
برآورد - و چون بسبب تقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول
گشته بود درین وقت بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار نوازش
یافت - چون او بقرب و منزلت پادشاهی محسود عمدها بود و نامی
بزرگی برآورده احوالش جداگانه ثبت گشته *

* قربیت خان برلاس *

شفیع الله نام ولایت را بود - در عهد فردوس آشیانی در سلک
ملازمان پادشاهی انسلاب یافت - و بدولت روشناسی فایز گشته بتفویض

خدمت میرتوزکی سر برافراخت - و در سال نوزدهم بحفاظت قلعه دارالسلطنه لاهور و منصب هزاری سرفرازی یافت - و در سال بیستم مجددا میرتوزکی یافته مامور گردید - که تا غور بزد رفته هرکدام از تعیناتیان بلغ را [که بشاهزاده محمد اورنگ زیب (که بنظم آن مملکت انتهای فرموده) فرستاده باشد] سزایی نموده برساند و در سال بیست و دوم بکابل آمده شرف استلام سده خلافت دریافت - و باضافه پانصد سوار مباحات اندوخته بدستور سابق سرگرم عهده خود گردید - و در سال بیست و سیوم بهمراهی سعدالله خان از مهم قندهار معادرت نموده بشرف حضور فایز گشت - و بخطاب تربیت خان چهره ناموری افروخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر مرشد قلی خان آخته بیگی شد - و در سال بیست و ششم بدارنگی توپخانه ضمیمه میرتوزکی سرمایه افتخار اندوخت - و در سال بیست و نهم بهرحمت علم و منصب دو هزار و پانصد سوار برنواخته بحراست موبه ادریسه بنیابت شاهزاده محمد شجاع دستوری یافت - و در سال سی و یکم بافزایش سواران منصب و عطای نقاره و تفویض موبه داری اوده اختصاص گرفت - و در ایام تخیال سلطنت باریاب حضور بوده بعد هزیمت دارا شکوه در باغ نور منزل بملازمت عالم گیر پذیرای سعادت گردید - و پیش از برافراختن ریات عالم گیری از مستقر الخلافه بتعاقب دارا شکوه خان مذکور باضافه هزار و پانصدی دو هزار سوار بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار

سر بلند گشته بنظم مهام بلدة طيبة اجمير معين شد - و پس از آنکه دارا شکوه در آذارگی سر به بکجرات کشیده پرو بال رفتۀ خود درست ساخت و با فوج تازه فراهم آورده متوجه اجمير گشت تربيت خان قبل از وصول او بدان ناحیه از قلعه برآمده در منزل توره بموکب عالم گيري (که بعزم رزم رهگرای اجمير بود) پیوست - و پس از چهره نمائی شاهد فتح و ظفر خلد مکان اورا بدستور سابق بحکومت اجمير منصوب ساخت - و در سال سیوم بصاحب صوبگی دارالامان از تغیر لشکر خان دستوري یافت *

(۲)
و چون شاه عباس ثاني فرمان دای ایران آقا بیگ پسر قلندر سلطان چوله تغنگچی آقاسی را (که از عمدهای آن دولت بود) برسم ایالچی گری با نامه تهنیت سریر آرائی بدرگاه پادشاهی فرستاد و مشار الیه بآستان بوس خلافت فایز گشته در همان سال رخصت انصراف یافت از آنجا (که جواب نامه رسمه سمت مستمر و معهود - خصوصاً میان سلاطین ذوی الاقتدار - و ارسال رسل و رسائل مثمر فوائد نبیله است) تربيت خان را (که از امرای عمده صاحب ثروت و سامان بود) باضافۀ یک هزار سوار برنواخته با ارمغانی شایسته ببهای زیاده از هفت لک روبیه از نوادر و رغائب مملکت هندوستان در سال ششم بسفارت ایران زمین مرخص فرمودند - خان مذکور در صفاهان (که دارالسلطنت ایران بود) ادراک محبت

پادشاهی نمود - از ناهنجاری نقش محبت درست نداشت
 تربیت خان (که از سنجیده وضعی و معامله فهمی بهره نداشت)
 سبک سربها بکار برد - شاه هم [که درام شرب مدام ضمیمه هستی
 جوانی و غرور حکم رانی داشت - و سامان قوای دماغش (که چراغ
 کاشانه خرد است) دستخوش آشفتگی گشته خالی از جنون و خبط
 نبود] خود نمائیه و بلند پروازیها (که زبند بزرگان و بزرگ منشان
 نیست) ظاهر ساخت - آنچه محبتها گذشت و زبانزد مردم است
 قابل تحریر نیست •

بالجملة تربیت خان بعد از کشیدن خفت و ذلت پس از یکسال
 از فرخ آباد اجازت معادرت یافته روانه هندوستان گردید - و برخلاف
 ایلچیان زمان جنم مکانی و فردوس آشنایی مثل خان عالم دولدی
 و صفدر خان آقاسی (که بعنوان پسنذیده بتقدیم این امر عظیم القدر
 پرداختند) • بطل فوائد و خشوری (که تاسیس مبانعی مصادقت
 و تشنید ارکان موافقت میان خواقین رفیع المکان است - و آن مستان
 آسایش جهان و جهانیان بود) گردید - بل نتیجه بر عکس داد - که
 الفت اسلاف را بکلفت خلاف بدل ساخت - و کار بسپه کشی جانبدان
 انجامید - شاه بعد از رواندشدن تربیت خان سپاه گران بخراسان تعیین
 نمود - و خود نیز در تهیه اسباب رزم شد - و چون این احوال از نوشته
 خان مذکور (که داخل حدود ممالک پادشاهی شده بود) بخاندان
 رسید شاهزاده محمد معظم در سال نهم با بیست هزار سوار رخصت

کابل یافت - اتفاقاً شاه غریب‌الدین اول این سال سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجری بعارضه خفاق در گذشت - و این آشوب بلند ساخته تربیت خان فرونشست - خان مذکور از ایران بحوالی مستقر الخلافه رسید - و مورد عتاب پادشاهی گشته از درامت ملازمت ممنوع شد و در سال دهم بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار مورد نوازش شده از انتقال خاندوران بصوبه‌داری اودیه مامور گشت - و در سال سیزدهم بحکومت اوده از تغیر فدائی خان مقرر شد - و بعد ازان بحضور رسیده داروغگی منصبداران جلو یافت - و در سال نوزدهم از تغیر امیر خان بنظم عوبه بهار سر مباحات برافراخت - و چون آن صوبه در سال بیستم در تیول شاهزاده محمد اعظم قرار گرفت خان مذکور بفوجداری تهرمت و در بهانگه منصوب گردید - و در سال بیست و چهارم بفوجداری چونپور تقاخر جست - و آخر در سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجری همانجا بساط هستی در پیچید - هدایت‌الله پسرش بحضور رسیده خلعت ماتمی یافت حکایتی (که بتربیت خان نسبت دهند) ظاهراً همین تربیت خان باشد گویند روزی اعلیٰ حضرت دم صبح بگذار دریای جون شکار مرغابی می نمود - بخار تر دود آسا (که از دود خانها و آبگیرها برمی آید و بهندی کهر نامند) روی هوا فرو گرفته بود - پادشاه از روی نشاط فرمود - که شعرے مناسب حال کسی بخواند - تربیت خان عرض کرد *

* بیت *

* قدم نا مبارک و مسعود * گر بدريا رود بر آرد دون *

* تربیت خان میر آتش *

میر محمد خلیل مهین خلف داراب خان بنی مختار است
(۲)
به پردای و جان بازي در اواخر عهد خلد مکان جبهه پیش آمد
بر افروخته در عرصه ناموري گوی مسابقت از اقران بود - در سال
چهارم بمنصب دوهزاري هزار و دویست سوار سرفرازي یافته
از برهم پوري (که دران وقت مضرب خيام پادشاهي بود) به تذبذبه
مقاعبر کوه مهادیو مامور گردید - و بتجویز خان مسطور دوندی را
(که آردا خان مزبور بود) منصب هزار و پانصدی یافته بتهانه داری
آن کوه تعیین گشت - و بعد ازان بمیر آتشی علم اقتدار افراشته در سال
چهل و دوم جهت برداشتن چهارنمی غنیم مرخص گردیده بافروزی
پانصدی عزت اندوخت - و ازان بعد همواره بتعریک و گوشمال
اشقیای دکن پرداخته سالم و غانم برمی گشت - و در تسخیر قلاع
مرهته بمورچال پردای و دمدمه ساری کارنامها بر می ساخت - چو
در سال چهل و سیوم پنجم جمادی الاولی سنه (۱۱۱۱) هزار و یکصد
و یازده هجری پادشاه کشور کشا پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوري
بآهنگ کشایش حصون سیوای بهونسله به نیت غزا و جهاد یکران
عزیمت را بجولان در آرد و از مرتضی آباد مرچ گذشته تهانه میسوري
معسکر والا گشت خان میر آتش بموجب حکم کار بند مورچال

بسنّت گذه (که قلعه ایست بمسافت سه کرده از میسوری در خلال
 جبال) گردید - و از کار طلبی در دو روز کار دو ساله پیش برده مردم
 توپخانه را از زیر دیوار قلعه رسانید - و چون قلعگیان از توپ اندازی
 باز نمی ایستادند پیش خانۀ پادشاهی سردریای کشنا (که پای
 قلعه بتفاوت کوهی میروند) برپا شد - همان روز محصوران جان
 بدر بردن غنیمت انگاشته بیرون رفتند - و قلعه بکاید فتح موسوم
 گشت - ^{۱۱۱۱} میر عبد الجلیل بلگرامی * کوه کفر شکست * تاریخ یافت
 و از آنجا موکب پادشاهی بانتزاع قلعه ستاره (که بر کوهی است
 آسمان رفعت - و برصانت و عظمت سرآمد حصون سیواست - چنانچه
 امروز مکان (اج و هاکم نشین نبیره اش (اجه ساهو ست) متوجه شد
 بیست و پنجم جمادی الاخری نیم کردهی پای قلعه دایره خسروی
 گشت - خان میر آتش باستعداد قلعه گیری و عدو سوزی مورچال
 روان ساخت - و غریب داتعه رو داد - خان مزبور بفاصله سیزده
 ذراع از دیوار حصار دهمه بارتفاع بیست و چهار گز مقابل برجه
 بر ساخت - چه زرهای گران که خرج آن نشد - و چون دید که آن مفید
 قلعه گیری نیست از پای همان زینه روان کرد - و عجب مصالح بصرف
 آن رفت - تا آنکه نقب در زیر قلعه رسید - و بر بالای آن زینه های
 چوبین گذاشت - و چون آن دیوار همه کوهی ست بارتفاع سی گز
 (که بالای آن شش گز دور و سنگچین نموده اند) درینصورت هم
 یورش صورت نبست - لهذا از جذاب خلافت فتح الله خان بباشلیقی

روح الله خان مامور شد - که مورچاله دیگر روان کند - تربیت خان
 نمی خواست که دیگرے در مقابل او مصدر تردد شود - بتدارک
 سست فکریهای خویش (که در کار زینہ بردن نموده بود) تدبیرے
 درست اندیشیده طاقے در سنگچین قلعه حفر نموده از طرفے چهارده گز
 و از طرفے ده گز بدرازی دیوار خالی ساخت - در میان محصوران و بهادران
 (که دران طاق چوکی میدادند) پردہ بیش نبود - لیکن از طرفین
 هیچکس آن یک ذراع زمین را نمی توانست پدای جرأت پیمود - قرار
 بدین داد که اینهمه جوف پر از باروت نموده دیوار را براندازد - تا راه
 یورش را شود - چنانچه پنجم ذی القعدة (که چهار ماه و چند روز از
 محاصره گذشته بود) یک فتیله را که آتش دادند دیوار درون قلعه
 افتاد - و جمعی کثیر از دژ نشینان سوختند - چون فتیله دیگر را آتش
 زدند بگمان اینکه این دیوار هم از طرف درون خواهد ریخت مردم
 منتظر یورش - سوای عماله و فعاله مورچال مخلص خان و حمیدالدین
 خان با چند هزار سوار مستعد ایستاده بودند - ناگه دیوار همین
 طرف افتاد - سوای احشام بگسریه و کرنائکی و مارلیه دو هزار
 بهادر کار آمدنی بیکار گزین بکار آمدند - و طرفه تر اینکه درین حشر^(۲)
 و نشر پیداده چند بالای دیوار بر آمدند - و فریاد میزدند که بیایید
 این جا کسی نیست - بر لشکریان بمرتبه ترس استیلا نیافته که کسی
 پای تهر و جگرداری درین راه گذارد - تا آنکه ازان فریاد قلعیان

آگاه شده بسر وقت آنها رسیدند - و نقش زندگى آن بیچارها را
بآب قیغ شستند *

و غریب تر آنکه چون دمدمه از هم ریخته بود و مرحله‌ها افتاده
و کار پردازان دست از کار برداشته پیاده‌های بهلیه (که از فرو رفتن
برادران و فرزندان و یاران خویش بیدل شده بودند - و از میرآتش
دا سوختگی داشتند) چون دیدند (که برآوردن مردها از زیر سنگ
و خاک متعذر است - و سوختن در دین بدآئین آنها واجب) مرحله را
(که سراسر از چوب مرتب بود) همان شب آتش زدند - و این آتش
هفت شبانه روز مشتعل بود - الغرض میرآتش در انفتاح قلعه
سعی چند بکار برد که دهم تصور نکند - العبد یدبّر و الله یقدر
بشگرف کارى اقبال پادشاهی بعد نه روز ازین واقعه سیزدهم ذی القعدة
سال چهل و چهار سنه مذکور (که همگی چهار ماه و هیزده روز کشید)
قلعه مسخر گردید - چنانچه تفصیل آن در جای دیگر بقلم آمده - و در
مورچال پرناله و یون گدهه (که متصل هم اند) کار نامه بر روی کار آوردن
که موجب حیرت نظارگیان گردید - قریب چند جریب زمین را
محو کرده راه برآوردن - که سه جوان متصل هم توانند رفت
و بمفاعله چندگام نشیمنی (که بیست نفر کاری دران توانند نشست)
طرح انداخت - و هر طرف غرفها (که مهیب نسیم باشد - و روشنی
آفتاب بتابد) مرتب ساخت - و درین اماکن مردم توپخانه را نشاند
که بضرر بزدوق محصورانرا نگذارند سر از دیوار برآرند - و این کوچه را

زیر برجی (که مضرب توپ بود) رسانیده بنیادش آنقدر خالی کرد که
 جمعی از بهادران دران چوکي میدادند - و آسیبی از حقه و متواله
 غنیم بآنها نمیرسید - و آخر کار این کوچه را زیر دیوار فصیاش
 برده درون قلعه رساند - اگرچه محمد مراد خان روزی کیف ما اتفاق
 قلعه بدست آورده بود دیگر سران بداس خاطر میر آتش (که درین
 امر عام انا ولا غیري مي افراشت) تن ده نگشتند - چنانچه در احوال
 محمد مراد خان رقم پذیرفته - اما هنوز تدبیرات میر آتش انجام
 نگرفته بود که محصوران بعجز گرائیده قلعه سپردند - و در سال چهل
 و ششم بعد کشایش قلعه کهیانه باضافه پانصدی امتیاز یافت
 و در سال چهل و هفتم بشاهمت و بهادری او قلعه کدانه موسوم
 ببخشنده بخش مفتوح گشت - و در سال چهل و هشتم در جایزه گرفتن
 قلعه راجگده باضافه پانصدی دوسد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی
 هزار و هشتصد سوار اختصاص گرفت - و در سال چهل و نهم داروغگی
 توپخانه دکن از تغیر منصور خان نیز ضمیمه میر آتشی حضور گردید
 و چون خان مزبور بصلح داری بنی شاه گدده و محی آباد تا دریای
 بهیمرا مامور بود نیابت توپخانه بمحمد اسحق پسرش مقرر گشت
 و پس ازان بخطاب بهادری امتیاز یافته بعد فتح واکمیره باضافه
 دوسد سوار و عطای نقاره باذن آوازه گردید - و در سال پنجاهم بمالش
 سواتیان سمت رحمان بخش مرخص گشت - و پس از واقعه ناگزیر
 خلد مکان محمد اعظم شاه نیز اهتمام توپخانه بعده او را گذاشت

گویزند رز جنگ چون غلبه جانب بهادر شاه مشاهده نمود از آنجا
 (که در تفنگ اندازی بے نظیر بود) فیل را پیش رانده در تیر بار
 بندوق بموسوی محمد عظیم الشان خالی نمود. هردو خطا شد - بندوق را
 از دست انداخت - در همان حال تفنگی بسینده اش خورد - و جان
 در باخت - پسرش محمد اسحق در حیات پدر رشادتی داشت - پس
 از آن خطاب تربیت خانگی یافته در عهد خسرو زمان میر توزک اول بود
 در هنگامه نادر شاه عرض و مال او دقت دستخوش تاراج نسقچیان
 شاهنشاهی گشت - در حالت تحریر بقید حیات است *

* ترکناز خان *

نیاگانش از مردم توران دیار اند - پدرش در عهد خلد مکان
 وارد هندوستان شده بملازمت پادشاهی پیوست - و بمنصب در خور
 و خطاب یکه تاز خان معزز شده به تزییه مرهقه مامور گردید
 و عدش خواجه خان (که نسبت دامادی با سیادت خان سید اوغلان
 داشت) سال پنجاه و یکم جلوس از امل و اضافه بمنصب هزار
 و پانصدی سر امتیاز برافراشته - نامبرده در دکن متولد گشته خود را
 بوضع مرهقه ساخت - که در لباس و خوراک هم مخالفت بآنها نمیگرد
 و در جنگ هم مثل آنها شیوه ترقایی (که بمصطلاح اهل دکن
 ترکی گری گویند) اختیار نموده بود - در منصبداران تعییناتی دکن
 انسلاک داشت - در جنگ عالم علی خان اگرچه همراه او بود اما بنا بر
 رعایت هم وطنی با آصفجه ساخته اصلا مرتکب حرکتی نشد - آصفجه

پس از وقوع فتح تلقی با احترام نموده رابطه قدیم را بیکرنگی تازه دو بالا گردانید . تا زنده بود بعزت و آبرو بسر برد - سال (۱۱۴۹) هزار و یکصد و چهل و نه هجری دیده تماشا بین را بر بست - سه پسر داشت کلانی خواجه محمد - که در عمل آصفجاء بخطاب خانی نامور شد و در وقت نامر جنگ بخطاب پدر و در عصر ملابت جنگ بخطاب قوی جنگ بلند آوازه گشت - و بمنصب پنجهزاری رسید - مدتها بقلعه دارمی احمد نگر می پرداخت - بوجه قلعه مذکور را بمرهقه سپرد بعرض مرض سنه (۱۱۸۷) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بعالم بقا شتافت - مرد یار باش و خوش خلق و کمال دوست بود و باخط خوب میل خاطر بسیار داشت - با محرز اوراق هیچ گاه سر رشته دوستی از دست نداد - دو پسر دیگرش یکم خواجه حمید خان دوم خواجه شریف خان (که هر دو بمنصب و جاگیر میگردانیدند) پیش از برادر کلان درگذشتند *

* تیغ بیگ خان میرزا گل *

او در برادر کلانش میرزا فقیر الله و میرزا گدا هر سه همشیره زادهای بیگلر خان میرزا احمد اند - که دیوان سلطان بیدار بخت بوده - و در عهد فردوس آرامگاه بقاعه دارمی بذکر سورت سر بر افراخته - پدر اینها از منصبداران کم پایه بود - بعد فوتش میر نعمان خان پسر دوم خواجه عبد الرحیم خان بیوات پوروش اینها کرد

چون خان مزبور در گذشت اینها در رفاقت تغائی خود میگذرانیدند میرزا فقیرالله جوان فوت نمود - و میرزا گدا ابتدا بخطاب گدا بیگ خان و چون بیگلر خان مذکور درگذشت (از آنجا که نسبت دامادی هم با وی داشت) بخطاب بیگلر خان و تفویض قلعه داری بندر مذکور سرور شده اعتبار بدست آورد - پستر میرزا گل از بختوری و طالع یادری در عصر فردوس آرامگاه بخطاب تیغ بیگ خان معزز گردیده بتقرر متصدی گری بندر مزبور جبین بخت را (دشمن ساخت و مدت مدید رائق و فائق مهمات آن جا بود - خان مزبور بنان دهی و بلند همی نامی بر آورد - چون سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجری جهان را پذیرد نمود تعلقه متصدی گری آنجا بمعین الدین خان بهادر عرف میان اچهن پور شاه مکهن خویش خواجه عبدالرحیم خان مذکور بعلاقه دامادی بیگلر خان کلان مقرر شد - در حالت تحریر اگرچه بندر مذکور بتصرف کلاه پوشان انگریز در آمده اما پسر معین الدین خان (که بخطاب قائم الدوله سر بلندی دارد) بغام دخیل است * گل بخاک افشان * تاریخ فوت تیغ بیگ خان است *

✽ حرف الثاء ✽

✽ ثانی خان هروی ✽

از امرای پانصدی اکبری است - موطنش هرات - و نسبش بطایفه

ازلات میرسد - قدم خدمت درین دودمان داشت - و بحسن کفایت و درایت و لطافت طبع مشهور بود - اگر کسی را پیش او تعریف میکردند اول حال میگفت که آشنائی و محبت ما مشروط است باینکه سخنان ارباش در حق ما نشنوی - مانع اخلاص و باعث نفاق مردم آدمی ایشانند - و پس از آنکه همراه افواج پادشاهی جهت استیصال علی تلی خان زمان دستوری یافته در عرضداشت خود این بیت پیداشاه نوشته *

* ای شهسوار معرکه آرای روز رزم *

* از دست رفت معرکه پا در رکاب کن *

در علم صرف رساله منظوم ساخته - و این رباعی (که در هر مصراع شش کلمه فراهم کرده - که هر دو کلمه باهم تضاد دارد) از دست *

* رباعی *

* شب توبه نمود و روز پیمان بشکست *

* هشیار درون رفت و برون آمد مست *

* ز آمد شد سعد و نحس پیدا و نهان *

* برخاست ملال من و شوق تو نشست *

● ثناء الله خان - و امان الله خان ●

پسران ضیاء الله خان بن عنایت الله خان عالم گیري - ضیاء الله

خان در عهد خلد مکان از درشناسان پادشاهی بود - سال چهل و هفتم

بدیوانی اکبر آباد ممتاز گردیده - از نام بردها ارلین بمصاهرت

عمادالملک مبارز خان اختصاص داشت - چون میبوداری حیدرآباد
 بعمادالملک مقرر گردید هر دو همراه ار دارن بلد مزبور شده
 عیسه مهیا و روزگاز بر حسب متمذا داشتند - اولین بفوجدارئی
 سیکاکول مامور گردیده پس ازان (که عمادالملک در سال ششم جلوس
 فردوس آرامگاه کشته شد) دسمت (جوع بخدمت نظام الملک
 آصفجاء داده ابتدا بصوبه دارئی بیجاپور چهره عزت برافروخته
 درانجا از دسمت اودا چوهان شکست فاحش یافته پستر قلعه دارئی
 پرینده داشت - بسیار شوخ طبع و زند مشرب بود - بوقت موعود
 جهان گذران را وداع نمود - و درمین مدت مدید در قید حیات
 بحیدرآباد نشسته اوقات بسر میبرد - آخر ار هم در گذشت - بسیار
 میرزا منش بود *

* حرف الحجیم *

* جعفر خان تکلو *

پسر قزاق خان است - پدرش محمد خان شرف الدین اُغلی تکلو
 در هنگام نهضت جنت آشیانی بایران دیار حاکم هرات و للہ سلطان
 محمد میرزا پسر کلان شاه طهماسب مغوی بود - شاه فرمانی (که
 دستور العمل ارباب مررت و فتوت تواند بود) در آداب ضیافت
 و مهمانداری جنت آشیانی بار نوشته اند - و مشار الیه نیز کماینبعی

بمراعات لوازم خدمت (که در خور قدوم چنین مهمان عزیز باشد)
 پرداخته خود را مورد تحسین ساخت - پس از فوتش قزاق خان
 بدستور پدر الله میرزا و حاکم خراسان گردیده کله گوشه نخوت
 و استکبار کم نهاده با شاه چنانچه باید اطاعت فرو گذاشت - شاه
 در سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو فوج بسرکردگی معصوم بیگ
 صفوی (که وکیل السلطنت بود) تعیین فرمود - اتفاقا دران ایام قزاق خان
 استسقا بهم رسانیده جمعیت او بتفرقه انجامید - ناگزیر با سلطان
 محمد در قلعه اختیارالدین حصاری گردید - عساکر شاهي بهرات
 درآمده بعهد و پیمان قزاق خان را پائین آوردند - و دران حالت
 در گذشت - اسباب و اموالش بتصرف معصوم بیگ در آمد
 پس ازین سانحه جعفر بیگ (که برشادت و شجاعت نزد پدر هم
 اعتبار داشت) از خراسان پناه بدرگاه عرش آشیانی آورد - و مورد
 عنایت و رعایت گشت - و در سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه
 در تعاقب خانزمان شیبانی همراه رکاب پادشاهی بود - پس ازان
 [که صفح جرائم علی قلی خان (بشرط آنکه تا الویة ظفر طراز اکبری
 درین حدود است) از آب گنگ عبور ننماید) بمیان آمد - و پادشاه
 بسیر قلعه چنانچه انتهای فرمود] خان زمان از عجلت زدگی
 و تنگ ظرفی از آب عبور نمود - عرش آشیانی بامغای این خبر
 خود بر سنوار ایثار فرمود - جعفر بیگ بتعجیل خود را بغازیپور

رسانیده بعضی کشتیهای اوزا (که از اموال مالامال بود) بدست آورده درجه استعسان یافت - و بمنصب هزارى و خطاب خانى اختصاص گرفت *

* جلال خان قورچى *

ندیم بے بدل و مقرب بارگاه عرش آشیانی بود - بانصدي منصب داشت - سال پنجم اوزا برای آردن نان سین کلانوت (که در (۲) خواندگی کیمت و دهرید سرآمد دانایان فن موسیقی بود - و پیش راجه بکیده (راجه بهته بسر می برد) با نامه استمالت نزد راجه مزبور فرستادند - نام برده از را با پیشکشهای راجه بحضور پادشاه آردن - سال یازدهم چون بعرض رسید (که او بجوانی صاحب حسن هبتلا گردیده) این معنی در مزاج پادشاه گران آمد - آن جوان را ازو جدا ساختند - نامبرده لبریز سبک سری شده شیخ آن جوان را همراه گرفته فرار گزید - چون این حقیقت بعرض رسید میرزا یوسف خان رضوی با جمعی بتعاقب او مامور گردیده گرفته آردن - مدتی در جلوخانه افتاده لکدکوب خرد و بزرگ بود - و پس ازان مورد عاطفت شده آب رفته بجو آردن - همیشه در یورشها ملتزم رکاب پادشاهی بود پیستر بکمک لشکر (که بتسخیر قلعه سوانه از مضافات صوبه اجمیر مامور بود) دستوری یافت - سال بیستم جلوس بآن حدود رسیده قردن نمایان بظهور رسانید - و چندر سین راجه ماردار از دست مردم

(۲) دهرید بدون وار نیز گویند (۳) د ۱ اکثر نسخها، اکبر نامه ۲ یذه *

پادشاهی کنج خمول گزید - درین ضمن شخصی خود را دیویداس (که در جنگ مبرزاً شرف الدین حسین در حدود میرنده مضاف موبه اجمیر مقتول گردید) ظاهر ساخته بخان مذکور پیوست - که بتوسل او راه بدرگاه سلطانی یابد - چون دران ایام جست و جوی چندر سین همه را مطمئن نظر بود روزه آن تزریر پیشه ظاهر ساخت که نام برده در جایگیر کلا پسر رام رای برادر زاده خود مخفی گردیده - بنابراین فوج پادشاهی بر سر منازل کلا رفت - او بدر انکار زده شمال خان قورچی را بخود یکی ساخته در استیصال آن تزریر پیشه اهتمام نمود شمال خان او را روزه بخانه خود آورده در تدبیر گرفتن شد - او بدازی مردانگی ازان مضیق رهایی جست - و پس ازان کینه در دل گرفته روزه خانه جلال خان را منزل شمال خان انگاشته با چند کس به پیکار درآمد - او بی ساز جنگ بآریزشهای مردانه مطابق سته

(۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجری نقد زندگی سپرد *

* جگمال *

(۲) برادر خرد راجه بهارامل اسم - چون راجه را بمساعدت طالع زمانه بکام شد هر یک از خویشان او بمدارج دولت مرتقی گشتند مشارالیه نیز بعواطف سلطانی اختصاص پذیرفته سال هشتم بحفاظت قلعه میرنده سر بامدی یافت - و سال هیزدهم (که عرش آشیانی بصوب گجرات ایغار فرمود) او بحفاظت اردوی کلان نامزد شد

بمنصب هزاروي (سید - پسرش کهنگار^(۲)) که با عم خود راجد بهارامل
در اکبرآباد بسر مي برد) در هنگامه ابراهيم حسين ميرزا راجه
او را با جمع بداهلي فرستاد - سال ميژدهم پيش از نهضت موکب
پادشاهي بگجرات رخصت يافته در حوالی پٹن باردوی سلطاني
پيوسته سال بيست و یکم همراه کنور مان سنگه بمالش رانا پرتاب
دستوري پذيرفته پستر تعينات موبه بنگاله گرديده باشهباز خان
سرگرم کارهای پادشاهي بود - در هنگامه (که خان مذکور ناکام از ملک
بهائي برگشت - و راه دارالملک ثانده گرفت) در اثنای طريق نام برده
باتفاق چنده ديگر با جمع ناسپاسان (که از غارت گري باز گشته
مي آمدند) در چار شده با هم آتش پیکار افروختند - دران ميان
نوروز بيگ قاتشال ازان مردم راه عدم پيمود - و ديگران مسلک فرار
در پيش گرفتند *

* چانش بهادر *

از يکهای ميرزا محمد حکيم بود - بعد از فوت ميرزا همراه
پسرانش سال سيم بدرگاه عرش آشياني (سیده دولت آستانبوس
در يافت - و در خور مرتبت بانعام خلعت و اسب و نقد سرمايه
شادکامي اندوخت - و در همان ايام همراه زين خان کوکلتاش بمهم
الوس يوسف زئي دستوري پذيرفت - در جنگ افغانان چون شکست
بفوج پادشاهي افتاد و کوکلتاش خواست که خود را بکشتن دهد

نام برده جلو گرفته کام و فاکام برگردانید - پس ازان بهمم تازیکیان اولاً با کفور مانسنگه و ثانیاً با صادق خان و ثالثاً بکومک زین خان نامزد گردیده مصدر گوناگون خدمات گشت - سال سی و پنجم (که خانخانان بتسخیر قلعه تفدهار قرار یافت) اودا در همراهیانش برنوشته - ازانجا (که مهم مذکور در ارتف افتاد و خانخانان بکشایش فقه مامور شد) او درانجا رفته کاربند نیکو بندگی گشت - سال سی و هشتم همراه خانخانان بدارگاه سلطانی آمده بعثه بوسی چهارم امتیاز افروخت - و پستر بهمم دکن تعیین شده آخرها در راه پوری می بود - سال چهل و ششم مطابق سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجری بدرن شکم وداع زندگی کرد - از گزین سپاهیان بود - و منصب پانصدی داشت - پس از برادرانش جاگیر یافته دران صوبه کارگذار بودند - پسرش شجاعت خان شادی بیگ است - که احوالش جداگانه بر صفحه بیان ثبت گردیده *

* جهانگیر قلی خان *

لاله بیگ کابلی - از غلام زادهای میرزا حکیم است - پدرش نظام قلماق چراغچی بزم میرزا بود - لاله بیگ از کار طالبیها مورد الطاف میرزا گشته مصدر خدمات عمده گردید - و پس از فوت میرزا بخدمت عرش آشیانی رسید - عرش آشیانی اودا بشاهزاده کلان سلطان سلیم مرحمت فرمود - چون مشارالیه نفس قوی داشت و کارهای

۱۱۰ از تمشه یافت شاهزاده مشمول گوناگون نوازش فرموده

بخطاب باز بهادر برنواخت - و در روزی چند صاحب طبل و حشم گردانید - و چون شاهزاده بسریر فرمان روانی هندوستان برآمد اورا بوالا پایة منصب پنج هزاری برآورده بخطاب جهانگیر قلی خان و تغویض ایالت صوبه پنده و بهار نامور ساخت - و چون حکم پادشاهی سمت نغان یافته بود (که از تیولداران آن صوبه هرکه از صوابدید خان مذکور سرپیچد قتلش در دست ارست) طرفه رعب و صولت جهانگیر قلی خان در دلها جا کرد - و راجه سنگرام مرزبان کهرکپور^(۲) (که از عمده زمینداران آنولایت است) - و همواره از زمان عرش آشیانی با حکام صوبه بهار مطیع و متقاد بوده دست از خدمتگریهای پادشاهی باز نمیکشید - چنانچه راجه تودرمل اورا پسر خوانده بود (درینولا تاب تحکم جهانگیر قلی خان نیارده آماده پیکار گردید - خان مذکور با جمعیت شایان برسرش شتافته آویزش نمایان نمود - و پس از گیر و دار صعب سنگرام بزخم تفنگ آواره دشت عدم گشته خان مذکور اعلام نصرت و فیروزی بر افراشت - و در سال درم سده (۱۰۱۶) هزار و شازده هجری از انتقال قطب الدین خان کوکه (که بدست شیرافکن خان استجلو کشته شد) بصاحب صوبگی بنگاله باند پایگی یافت - و پس از وصول بدان دیار بضبط و ربط آنجا پرداخته از قرار واقع بمهمات آنصوبه را نرسیده بود که سپاه اجل^(۳) بر جمعیت آباد حیاتش تاخت - و در سال سیوم سده (۱۰۱۷) هزار

(۲) نسخه [ج] کهرکپور یا گورکپور باشد (۳) در [انظر نسخه] نپرداخته

و هفده هجري درگذشت - بدینداری و حق پرستی شهرگ تمام داشت
 و در احرار منوبات بسیار میکوشید - و یکصد حافظ نوکر داشت
 که در سفر و حضر چند قرآن شریف ختم نموده ثواب آن را بار
 می بخشیدند - و خود هم نماز بسیار با وظائف و اذان میخواند
 و با این همه ملاح و تقوی قسی القلب بود - اصلاً نرم دلی و ترحم
 نداشت - در عین نماز و تسبیح از اشارت نازیانه زدن و حلق کشیدن
 و کشتن گنهاران که معتادش بود خود را باز نداشته - و یکصد کرنائی
 و ملازمش بود - که هرگاه جنگ ترازو میشد یکدفعه همه را میکشیدند
 که زهره گواران و (دستائنها) می ترکید - و یکصد غلوه انداز کشمیری
 نوکر بود - که هیچ پرنده بر سرش نمی توانست پرواز کند - همه را
 بغلوه میزدند *

* چگناته *

بصر راجه بهارامل است - که احوال او جداگانه پیرایه ارتسام
 پذیرفته - راجه او را با دو برادر زاده خود بطریق یرغمال نزد میرزا
 شرف الدین حسین (که هنگام تعلقه داری اجمیر زرے بر سر راجه
 مقرر کرده بود) نگاهداشت - پس ازان (که راجه ادراک ملازمت
 مرش آشیانی نموده بجلال عاطفت اختصاص گرفت) بقدغهای
 متواتر پادشاهی چگناته از دست میرزا رهایی یافت - پس ازان
 مورد الطاف بیکران گردیده هم در رکاب خسروانی و گاه در تعیناتی

کنور مانسنگه برادر زاده خود بتقدیم خدمات می پرداخت - سال بیست و یکم (که رانا پرتاب زمیندار میوار با لشکر پادشاهی مقابله نموده بعضی سرداران را پای از جا رفت) مشارالیه قدم همت استوار کرده داد مردانگی داد - رامداس پسر جیمیل (که از ناموران مخالف بود) بضرب دست او (هگرای دادی نیستی گردید - سال بیست و سیوم تیول در صوبه پنجاب یافته بدانصوب دستوری پذیرفت - سال بیست و پنجم چون آثار آمدن میرزا حکیم از کابل بصوب پنجاب پیدائی گرفت و نهضت سلطانی بدانصوب تصمیم یافت و جمع برطبق حکم پیشتر روانه آن سمت شدند مشارالیه نیز بدین خدمت مأمور گردید - سال بیست و نهم بمالش رانا (که کلاه نخوت کج نهاده بود) با جمعی کثیر تعیین گردیده بنگاه او را یغمائی ساخت پس ازان همراه میرزا یوسف خان بکشمیر شرف رخصت حاصل کرد - چون کارهای آنجا صورت انجام گرفت مشارالیه عزیمت حضور نموده بدولت آستانبوس پیوست - پس ازان سال سی و چهارم تعینات شاهزاده سلطان مراد گردیده بصوب کابل شتافته سال سی و ششم (که شاهزاده سلطان مراد بایالت مالوه تعیین گردید) او بهمراهی شاهزاده اختصاص یافته سرمایه عزت اندوخت - پس ازان برکاب شاهزاده مزبور بهمم دکن نامزد شد - سال چهل و سیوم از شاهزاده رخصت گرفته بیورت خود آمد - و ازان جا بعقبه خلافت رسید - چون بے حکم آمده بود چندی باز نیافت - و رفت (که پادشاه

از دکن معارفت فرمود - و نواحی قلعه رنتپور مضرب خیام گردید (او پیشتر حسب الطاب از برهانپور رسیده بود - چون قلعه مذکور بدو تعلق داشت روزی (که پادشاه متوجه سیر شد) او بآئین فدریان تقدیم مراسم نیاز و فتار را باعث افزایش افتخار خود ساخت - پستری باز بدکن دستوری یافت - و در سال اول جلوسِ جنت مکانی همراه شاهزاده سلطان پرویز بهم رانا تعیین گردید - چون شاهزاده بذابر هنگامه بغی خسرو باگه پسر رانا را همراه گرفته روانه آگره شد نامبرده را با تمامی لشکر در آنجا گذاشت - و در همین سال بدفع داپت بیکانپری (که در ضلع ناگور هنگامه پرداز بود) مامور گشت - سال چهارم جلوس بمنصب پنجهازاری سه هزار سوار سربلذدی یافت - و پسرش رام چند بمنصب دو هزار و پانصد سوار سربلذد گردیده بصوب دکن رخصت پذیرفت - از اولادش یکی راجه منورپ است که در ایام فترت ملتزم رکاب فردوس آشیانی بود - پس از جلوس بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و عطای علم و اسب با زین نقره و فیل و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد مباهی گردید - سال سیوم بهمراهی راجه گجسنگه بتخریب تعلقه نظام الملک دکنی تعیین شده همان سال راه عدم خانه پیش گرفت - پسرش گوپال سنگه بمنصب در خور سربلذدی یافت *

* جاں سہار خان ترکمان *

جهانگیر بیگ نام - از امرای جنت مکانی است - مدتهای ممتد

در تعییناتی موبه دکن گذرانید - و از کار طلبی و مردانگی در تقدیم خدمات پادشاهی بذل مجهود نمود - چون مهمات دکن از شاهزاده پروریز با وصف طول مکث در برهانپور و تعیین امرای عمده با افواج گران و صرف خزائن موفور اصلا در برآه نگرفت بلکه دنیاداران دکن خلع ربه اطاعت نموده سیما ملک عنبر که محالات بالاگهاث را قاطبه متصرف گردید ناگزیر در سال یازدهم بتمشیت مهم آن مملکت شاهزاده سلطان خرم (که بعد ازین فتح بخطاب شاهجهانی ممتاز گشته) رخصت یافت - و به نیروی اقبال آذانه مولت شاهی هوشربای دکنیان شده آنها دوش فروتنی و سرافکندگی بزیربار بندگی در آوردند - و دست تصرف عمال متعلقه پادشاهی کوتاه داشته عهده خراج سپاری و مال گذاری بر ذمه انقیاد و فرمان برداری گرفتند - و در سال دوازدهم شاهزاده هرکرا از همراهان و متعینه دکن بهر مکان و ناحیه که مناسب دانست بتهانه داری و فوجداری نامزد فرمود - جهانگیر بیگ را مشمول الطاف گردانیده بضبط تهانه جالندپور و مضافات آن (که بیست و پنج کورهی دولتآباد است - و دران وقت عمده تهانهای بالاگهاث بود - و بسیاری از منصبداران پادشاهی با تابین و جمعیت خود تعیین آن مکان می شدند) روانه ساخت و پس ازان چنده از بد عهدان دکن بر سر نقض پیمان شتافته دست تصرف بمحالات پادشاهی دراز کردند - و ببالاگهاث اکتفا ناکرده تا برهانپور رایت استیلا برافراشتند - ناچار شاهزاده مرتبه ثانی یساق

دکن را وجهه همت گردانید - و در آغاز شانزدهم سال جهانگیری خطه
 برهانپور را بورزد موکب خویش برآراست - و اقوام قاهره بسرزنش
 و مالش نظام شاه و ملک عنبر معین گشت - و پس از زد و خورد نمایان
 و آویزشهای سترگ (که هر مرتبه نصرت و فیروزی نصیب بندهای
 شاهي میشد) ملک عنبر بتازگی تماشاگر چهره نمائی شاهد اقبال
 شاهزاده گشته از کجروی رد برتافت - و از در ندامت در آمده
 دست عجز بدامن استیمان در آویخت - هر یکی از سران و سرداران
 تا انقضای موسم برشکال در محال از محالات بالاگهات گذرانید
 جان سپار خان با سه هزار سوار در بیر اقامت جا بر ساخت - و چون
 از سر نو تقسیم تهنجیات سر برزد مشارالیه را باضافه منصب برنواخته
 بتهانه داری بیر نگاهداشتند و چون در سال نوزدهم در حوالی موضع
 بهاتوری مضاف لحمدنکر میان ملک عنبر و ملا محمدلاری سپه سالار
 و رکیل السلطنت بیجاپور (که عادل شاه والی آنجا اودا در محاورات
 و مخاطبات ملا بابا میگفت) کارزار اتفاق افتاد و باقتضای سرنوشت
 تقدیر ملا کشته شد و سرشته انتظام فوج گسیخته گشت امرای
 پادشاهی (که بکمک ملا مامور بودند) گرفتار گشتند - مگر خنجر
 خان که باحمدنکر در شد - و جانسپار خان گرم و گیرا خود را به لیول
 خویش رسانیده حصار بیر را مضبوط ساخت - و در ایام قرب
 ارتحال جنت مکانی خانجهان لودی ولایت بالاگهات را بنظام شاه
 گذاشت - و نوشتها بزام امرای پادشاهی (که در تهنجیات بودند)

فرستاد - که آن محال را حواله و کلاهی نظام شاه نموده به برهان دور
آیند - خان مذکور نیز کاربند نگاشته خانجهان گردیده نزد او شنافت
روزه چند نگذشته بود که صییت جلوس صاحبقران ثانی به چهار
دانگ هندوستان نشاط دیگر آورد - خان مذکور بر جناح استعجال
احرام حضور بسته در سر آغاز جلوس دولت گورنش دریافتی باضافه
هزار و پانصدی ذات هزار سوار بمنصب چهار هزاری ذات سه هزار
سوار و عطای علم و نقاره سرافتخار با آسمان رسانید - و از تغیر جهانگیر
قایی خان بصاحب موبگئی اله آباد مرخص گردید - اما بمقتضیات
سپهر دربار (که هر کوفه بفساده پیوسته است - و هر عشرت بهمرستی
آغشته - باد کامیابی این جا خمار ناکامی در پی دارد - و زلال صافی
عیش کدورت در ته - قدمی پر نشد که تپه نمردند - و صفحه تمام
نشد که ورق برنگردید) در همین سال پیمانۀ عمرش لبریز گشت
امام قلی پسرش هزاری چهار صد سوار منصب داشت - در سال
سیوم شاهجهانی بهمراهی اعظم خان ناظم دکن (که بر بالاگهات
در چنداول عادلشاهیه و نظام شاهیه یک دفعه ریختند - و ملتفت
خان سردار فوج پهلو تپه کرد) او با چنده از ناموران روشناس
عمده دل بجانفشانی نهاده مردانه در آویخت - و نیکنامی جارید
اندوخته جان در باخت - جانشینار خان برادره هم داشت - مرتضی
قلی نام - هزاری شش صد سوار منصب - سال دهم در دکن بکنج
نیستی خزید *

(۲)
* جادو راو کانتیه *

(۳)
خود را از قوم جادوان میگرفت - که کشن مشهور ازان قوم است
از اعیان و ارکان سلطنت نظام شاهیه بود - چون مرتبه ثانی سال
شازدهم جهانگیری پادشاهزاده دلی عهد شاهجهان صاحبقران ثانی
سوزنش و مالش دنیا داران دکن را (که سراز اطاعت و انقیاد
پیچیده دست تالان و تصرف بمملکت پادشاهی دراز کرده بودند)
وجه همّت عالی نهمت ساخته بعون ای مایب و نیروی شمشیر آبدار
آن مهم را نسق شایسته داد جادو راو (که مقدمه الجیش عساکر
دکن بود) بوهمنونی اقبال بزمین بوس شاهزاده فتح نصیب تارک
افتخار برافراخته بمصب پنجهزاری ذات و سوار تحصیل بلندپایگی
نمود - و با پسران و نبائر و دیگر مفتضیان به بیست و چهار هزار
پانزده هزار سوار منصب رسید - و جاگیرهای جید دکن تنخواه
یافته در نهایت ره‌هیمت و جمعیت کمکی صوبه داران آن ولایت بود
و همواره بتقدیم خدمات پادشاهی می پرداخت *

و چون سال سیدم جلوس شاهجهانی ساحت برهانپور بسایه اعلام
جهانکشای پادشاهی مورد امن و امان گردید جادو راوی نکبت‌گرای
از ناسپاسی و حق ناشناسی رو از بندگی آستان خلافت نشان برتافته
با فرزندان و خویشان بنظام شاه پیوست - چون از میدانست (که
بیوفائی لازم ذات آن بد ذات است - و کافر ماجرائی ملازم جوهر

آن بدجوهر) در مدد آن شد که او را بدست آورده چندی در زندان مجازات نگاه دارد - و باین انداز او را نزد خود طلبید - چون هنگام پاداش کفران نعمت رسیده بود آن بے خبر با تمام قبیلہ شدافت ناکه جوقی از کمینگاه برآمده دست ببستن برکشادند - آنها قبیله به بند و اسیری نداده تیغها از نیام کشیدند - و هر دو طایفه با یکدیگر در آویختند - جادو راو با دو پسر اچلا و راگهو و ایسونت رای ندیره جانشینش بقتل رسید - و بقية السیف با کرجائی زنش (که مدار کارهای آن خسران زده بر بود) از دولتآباد گریخته بوطن خود ساندکھیر (که پرگنه ایست مضاف مہر برار نزدیک بجالند پور که جادو راو درانجا قلعه ساخته) رفته تحصن جستند - هرچند نظام شاه در دلجوئی و استمالت آنها سعی نمود دلہان نگشته بہزاران ندامت و خجالت بدرگاہ پادشاهی ملتجی گشتند - ازانجا (که جرم پوشی و عذر نیوشی شیروہ رضیۃ سلاطین عالیجہ است) جرائم عظیمہ آن گردہ افروڑوہ بذیل اغماض پوشیده بہر اہم ملکانہ مطمئن و مستمال ساخته در سالک بندها منساک گردانیدند - و فرمان عطاوت نشان باعظم خان ناظم دکن (کہ بر بالاگھاٹ سرگرم استیصال خانجہان لودی بود) سمت ارسال یافت - خان مذکور ہمیانجی گری دنت جی نام (کہ سرانجام معاملات جادو راو بار مفوض بود) آنها را باعزاز و احترام

(۲) نسخہ [۱] دست بستن (۳) در [بعضی نسخہ] اچلا (۴) در [انڈر نسخہ]

کرجای زنش .

پیش خود طلب داشته برای هر یکی منصبی عمده تجویز نمود
و از پیشگاه فرمانروائی بپذیرائی مناصب و عطای یک لک و سی
هزار روپیه برسم مدد خرج و تذخوای قبول نیک در ولایت دکن و برار
و خاندیس و بحالی محال جادو راو بدستور سابق مشمول عواطف
خسروانه گشتند - و چون سال چهارم شرف استلام سده سلطنت
در یافتند بهادر پسر جادو راو بمنصب پنجاهزاری پنج هزار سوار
و عنایت علم و نقاره مباهیه گردید - و جگدیو راو برادر جادو راو
بمنصب چهار هزار و ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره سر برافراخت
و پتنگ راو بمنصب سه هزار و ذات هزار و پانصد سوار (که سابق
برادرش ایسونت راو مقتول داشته) سرفرازی یافته بخطاب جادو
رای (که نام جدش بود) موسوم گشت - و بیتوجی بمنصب دو هزار و
ذات و هزار سوار (که منصب پدرش اچلای قتل بود) سر بلند
گردید - و در سال پنجم جگدیو راو مذکور از هم گسیخت - و چون
بهادر جی در سال هشتم رخت هستی بر بست دتاجی پسرش
بمنصب سه هزار و سوار شاد کامی اندرخت - و چون او در عهد
عالمگیری بهمراهی دایر خان در جنگ مرهه بکار آمد پسرش
بخطاب جگدیو رای و منصب عمده سرفرازی یافت - و پستر
از پسران او مان سنگه در رخت صوبه داری منصور خان روز بهانی
با فوج قلیل بمحافظت و حراست اورنگباد می پرداخت - منزله

برسر تالاب احدات نمود - برادر دیگرش راگهو بجگدیو رای (سیده
 چون ساهوجی بهونساه پدر سیوای مشهور بدامادی جادو رای
 در نظام شاهیه نامی برآوردن ازان و تم این سلسله را یا در میان - خواهر
 (۲)
 راجه ساهوی حال بجگدیو راو مسطور منسوب است - او سال ششم
 محمد شاهي سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سی و شش در جنگی (که
 میان نظام الملک آصف جاه و مبارز خان ناظم حیدر آباد بحوالی
 شمرکهریره محال تیولش اتفاق افتاد) ازیں طرف جدا شده بمبارز خان
 پیوست - و دران زد و خورد بقتل رسید - ازان روز درین سلسله دیگر
 منصب و اقطاع نیافته - پسرش مانسنکه نامی (که همشیره زاده راجه
 ساهو سنه) با عم زادهای خود در سند کهر بر سوم زمین داری
 سرکار دولت آباد (که از قدیم به نیاگانش متعلق است) میگذرانیده
 و بملاحظه وطن داری نمیرفت - درین ولا از تنگی معیشت ناچار
 شده شتافت - این سند کهر پرگنه ایست سی کوهی از اورنگباد
 مضاف سرکار مکر صوبه برار - وطن اصلی و ممکن قدیم جادو راو
 مقتول است - و شش هفت کوهی قصبه موضع سمی ازان پرگنه
 مشهور بدیول گانون راجه - که جادو راو باحدات قلعه مستحکم
 و آبادی آن مکان هم گماشته - درین وقت هم آبادی معتبر دارد
 که قصبه در جذب آن ویران است *

(۲) نسخه [ب] خواهرزاده ساهوی حال (۳) نسخه [ج] در سند کهریره

* جهانگیر قلی خان *

شمس الدین مشهور بمیرزا شمس‌ی مهین خلف خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش است - چون میرزا کوکه در ایالت گجرات از چیرگی راجه از بندر بلال (که نزدیک سومنات است) بجهاز آهی درآمده بجهاز شتافت بجز شمس‌ی و شادمان دیگر پسران و اهل و عیالش هم‌رهی برگزیدند - عرش آشیانی از کمال نوازش شمس الدین را بهزاری مخصب سرفراز گردانید - و چون از سایر برادران بدانش والا و خرد متین امتیاز داشت و به نیکو منشی و پسنجیده وضعی متصف از عهد عرش آشیانی تا عهد اعلیٰ حضرت همواره مورد نوازش خسروانی بوده بغیکی و نیک نامی ایام حیات بانصرام رسانید و در زمان اکبری بپایهٔ ده هزار (برآمد - چون سال سیوم جهانگیری هجده گجرات از تغیر مرتضیٰ خان بخاری به تیرول خان اعظم مقرر گشت از آنجا (که مزاج پادشاهی از خان مذکور اندک کبیذگی داشت و بنا بر جانب داری خسرو از طرف او مامون نبود) قرار یافت که خود در حضور باشد - و جهانگیر قلی خان (که خانه زان رشید و فهمیده و بهمه جهت خاطر ازو مطمئن) بطریق نیابت پدر بعواصم آن ممالکت پردازد *

مشهور است که میرزا کوکه زبان باختیار نداشت - حرفهای بیصرفه گفتی - خصوص در وقت استیلاى غضب خود را نتوانست نهداشت - حتی یاس حضور پادشاهی ننموده - در روزه رافعه

در داد - که جنت مکانی بجہانگیر قلی خان فرمود - کہ تو ضامن پدر
 میگوی - عرض کرد کہ ضامن من و جان از هستم - اما ضامن زبان او
 نمی توانم شد - و پس ازان بمنصب سه هزار و سوار فرق
 عزت برافراخته بحکومت جونپور اختصاص یافت - در همان ایام
 شاهزادہ شاہجہان بنگالہ را متصرف شدہ رایت توجہ بجانب پٹنہ
 برافراست - و عبداللہ خان فیروز جنگ با راجہ بہیم بطریق منقلا روانہ
 آہ آباد شد - چون بگذر چوسا رسید جہانگیر قلی خان مقارعت را
 از حیز قدرت خود بیرون دیدہ بر سبیل استعجال از جونپور برآمدہ
 در آہ آباد بمیرزا رستم مغوی صاحب موبہ آنجا پیوست
 و بعد ازان بتفویض ایالت آہ آباد معین گشتہ پس از سرپر آرائی
 فردوس آشدانی اگرچہ از موبہ دارمی آہ آباد معزل گردید اما ببہالہی
 منصب سابق کام دل اندوختہ از تغیر بیگلر خان داد سعید خان بظلم
 سورتہ و جوناگلہ مرخص شد - در سال پنجم سنہ (۱۰۴۱) هزار
 و چہل و یکم ہجری همانجا روزگارش سپری گشت - اعلیٰ حضرت
 بمقتضای خانہ زاد نوازی پسر شیدش بہرام را بمنصب در ہزاری
 در ہزار سوار سرفروزی بخشیدہ بجای پدر منصوب فرمود - او
 جوان قابل و شجاع بود - در حکومت گجرات بہرام پوزہ بظام خود
 آباد کردہ *

(۲) نسخہ [ب] مال و جان اودم (۳) در [بعضی نسخہ] برافراخت (۴)

نسخہ [ب] تعیین گشتہ •

* جگراج صرف بکرماجیت *

پور راجه ججهارسنگهه بذیلہ است - سال اول جلوس شاهجهانی
 بمنصب هزارى هزار سوار تارک افتخار برافراخت - چون سالے پس
 ازین خانجهان لودي از اکبرآباد فرار نموده از راه غیر متعارف بملک
 بذیلہ رسیده بتعلقه دیوگده درآمده داخل سرحد نظام الملک
 گردید و افواج پادشاهی (که بتعاقب او نامزد شده بود) نتوانست
 رسید پادشاه را مظنه کلي شد - که بے تعب گذشتن او و نرسیدن
 افواج سرکار از راهبري و غلط نمائی نام برده است - سال چهارم (که
 خانجهان لودي باتفاق دریا خان درهله از دکن بصوبه مالوه شتافته
 با کمال سراسیمگی بعزیمت کالپی در ملک بذیلہ در آمد) مشارالیه
 بجهت رفع بدنامي و دفع شرمزدگی پدر خود کمر همت چست
 بسته درید - و بچنداؤل (که سرگروه آن دریا خان بود) رسیده هنگامه
 زد و خورد گرم ساخت - درین ضمن تفنگی بدریا خان رسیده کارش
 تمام ساخت - مردم بذیلہ خانجهان تصور کرده برز هجوم کردند
 بکرماجیت سردریا خان را بریده (دانه) حضور نمود - و تدارک
 مافات بآئین شایسته بعمره ظهور رسانید - بهاداش آن از اصل و اضافه
 بمنصب در هزارى در هزار سوار و خطاب جگراج و عطای خلعت
 و شمشیر مرصع و علم و نقاره سربلندی اندوخت - بستر عوض پدر
 بدکن رسیده همراه خانخانان و خانزمان سرگرم ترددات بوده در جنگها

گاه بمیمذه و گاه بچنداول مامور گردید - و در محاصره قلعه دولتآباد و قلعه پرینده از محافظت مورچال و چپقلش با گروه مخالف لوازم جانشپاری بظهور آورد - و سال هشتم بذوشتۀ پدر خود (که بنابر کشتن بهیم نراین زمیندار چورا گله از حضور متوهم شده بود) راه وطن پیش گرفت - خاندوران صوبه دار برهان پور باستماع خبر فرار او با جمعی بتعاقب او شتافت - و چند کس را بخاک هلاک انداخت - او زخمی شده براه غیر متعارف طی مسافت نموده بپدر ملحق شد - و پس از وصول افواج پادشاهی همراه پدر عرصه پیمای دادی فرار گردیده بتفصیل (که در احوال چهار سنگه مرقوم شده) مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجری بقتل رسید درجن سال پسر او هنگام تعاقب اسیر افواج پادشاهی گشته *

* جان نثار خان *

جنیری قدیمی کمال الدین حسین نام - از نیکو خدمتگذاران ایام پادشاهزادگی شاهزاده شاهجهان است - و سرآمد بندگان مزاجدان و فدویان جانفشان بود - چون بغارسی مشرف فیلخانه جهانگیری (که در سوخت سیر از مسیر فلک هم گوی سبقت می برد) باشاره یمین الدوله بمجورد فوت جهانگیر پادشاه ببال استعجال پوداز نمود و از کوهستان کشمیر در عرض بیست روز نوزدهم ربیع الاول (۲) سنه (۱۰۴۷) هزار و سی و هفت هجری بجنیر دکن رسید و خبر

ارتحال جنّت مکانی ازین دار فانی بعام جاردانی (سانید از اسجا)^(۲)
 (که عزم صاحبقران ثانی در مهمّت سلطنت و جهانپانی درنگ
 و احوال بر نمی تافت) سه روز بمراسم عزا پرداخته بیدست و سیوم
 ماه مذکور براه گجرات متوجه دارالخلافه آگره گردید - و جان نثار
 خان را با فرمان محتوی بر انواع لطف و عنایت و بحال داشتن
 منصب و جاگیر و صوبه داری دکن بدستور سابق نزد خانجهان
 اودی روانه برهانپور فرمود - تا او را بمواعظ شاهانه مستمال
 ساخته بر سرانتر ضمیرش (که ناصافی و بی اخلاصی او مظلون بل
 محض بود) آگهی یابد - چون بخت و دولت از او رمیده بود پس
 از وصول فرمان جواب داد که سرش بباد داد - و خان مذکور را
 بی عذر داشت رخصت کرد - مشراییه در احمد آباد بسعادت
 ملازمت رسیده در روز جلوس بمذنب دوهزاری ذات هزار سوار
 و مرحمت علم و نقاره و انعام فیل و پانزده هزار روپیّه نقد کام دل^(۳)
 اندوخت - و در سال سیوم از انتقال دیانت خان دست بیاضی^(۴)
 بقاعه داری احمد نگر اختصاص گرفت - و بعطای چهل هزار روپیّه^(۵)
 برسم مدد خرج مورد مرحمت گشت - و در سال چهارم بحضور
 رسیده باضافه پانصدی پانصد سوار فوق افتخار برافراخته بفوجدارئی
 لکھی جنگل ماهور گشت - و پس از آن بفوجدارئی سیوستان مرخص

(۲) نسخه [ج] دارفنا (۳) نسخه [ج] علم و انعام فیل (۴) در
 بعضی نسخه [دشت بیابانی (۵) نسخه [ج] اختصاص یافته بعطای

گردید - و چون سال یازدهم قلعۀ قندهار مسخر اولیای سلطنت
 شد و صوبه داران و فوجداران قرب جوار بعنوان کمک خود را بدانجا
 رسانیدند خان مذکور نیز از تعلقۀ خود شتافته سرگرم تقدیم کارها
 شد - و بهمهراهی قلیچ خان صوبه دار قندهار در کشایش قلعۀ بسمت
 شریک تردد گردید - و در سال درازدهم پانصد سوار دیگر بر
 منصبش افزوده از سیوستان بیهکرفته از تغیر یوسف محمد خان
 ببنذر بسمت آنجا پرداخت - و در همین سال رخت هستی بر بسمت *
 صاحب ذخیرة الخوانین آورده در حکومت سیوستان بسیار
 از دختران زمینداران آنجا از قوم سیمجه و سوده خواستگاری نمود
 و بدان جهت نقش عمل او درست نشست - آثار تمرد و مفسده
 نماید - پس ازان (که حیات مستعار را پدید نمود) هریک از
 زمینداران دختر خود را از خانۀ او بزور و اشتلم کشیده برد - شاید
 این واقعه در بهکر رو داده باشد - که سرحدش بسرحد سیوستان
 پیوسته - والا فوتش در حکومت سیوستان نشده - کمالاتخی - پسرش
 میرزا حفیظ الله (که بذات قدم خانه زادی مکرر در طفلی مورد عطایای
 اعلیٰ حضرت گردیده) در عهد خادمگان بخطاب بسالم خان چهار
 عزت افروخت - و در ایام محاصره بیجاپور بخشی فوج پادشاهزاده
 محمد اعظم شاه بود - چندی بدان امر پرداخته - گویند بتجرع
 ادمان داشت - اسپر پنجه اجل گشت *

(۲) نسخه [ب] صفحه (۳) در [بعضی نسخه] اسپر سر پنجه اجل .

• جان سپار خان خواجه بابا •

برادر زاده نقیب خان قزوینی سمک - در عهد جنت مکانی
خطاب جانباز خان یافته بمنصب هزاری چهار صد سوار رسیده
سال اول جلوس فردوس آشیانی بملازمیت پیوسته بمحالی منصب
 سابق کامیاب گردیده سال سیوم از اصل و اضافه پایه هزار و پانصدی
 ششصد سوار مرتقی گشت - مدتی بفوجداری مقدسور مامور بود
سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری
 بمنانخانه عدم شدافت - از فهرس ده ساله دوم شاهجهان نامه دریافت
 میشود - که مومی الیه بخطاب جانسپار خان و بمنصب دو هزاری
 هزار سوار سر بلند گردیده - اگرچه سال این واقعه بغیر نیامده *

• جلال کاکر •

پسر دوم دلدار خان است - از تعیناتیان صوبه کابل بود - تا آخر
 عهد جنت مکانی پایه هزاری ششصد سوار رسیده پس ازان (که
 بسمن و کشان امور خسری بکف قدرت فردوس آشیانی درآمد)
سال اول باضافه پانصدی صد سوار خرسند گردید - و سال سیوم
 در هنگامه کمال الدین بن رکن الدین درهله با سعید خان مصدر کارها
 شد - سال دوازدهم (که دارالسلطنت مقرر اعلام ظفر اترسام گردید)
 او بمهرمیت خلعت و خدمت فوجداری جمو از تغیر شاه قلی خان
 مر مباحات برافراخت - سال سیزدهم (که سلطان مراد بخش با جمع

بتوقف در بهیره (۲) مامور گشت) او را نیز در تعیقاتیان شاهزاده
فرنوشتند . سال چهاردهم بافرونی سه صد سوار و عنایت اسپ
فوازش یافته داخل کومکیان دکن شد . سال هیزدهم از اصل و اضافه
بمقصد دوهزاری هزار و پانصد سوار لوی اعتبار برافراشت . صدتها
در دکن گذرانیده سال سیم با میرزا خان منوچهر برای وصول تلمه
پیشکش ذمه کوکبا زمیندار دیوگده بدان صوب شتافت . و پستر
حسب التماس سلطان اورنگ زیب بهادر بفوجداری و تیولداری
فصیر آباد و غیره توابع صوبه خاندیس سربلندگردید . و پس از آنکه
سکه سلطنت بنام خادم مکان (رنق پذیرفت سال چهارم او از اصل
و اضافه بمقصد سه هزار و دو هزار سوار و تقرر خدمت فوجداری
هوشنگ آباد مضاف صوبه مالوه جبین بخت را نورآگین ساخت *

• جعفر خان عمده الملک •

خلف الصدق صادق خان میر بخشی و همشیره زاده و خویش
یهین الدوله آصف خان است . - فرزانه بیگم مشهور به بی بی جیو
زوجه محترمه اوست . از مبادی نشو و نما حدیقه احوالش بآبیاری
مرحمت پادشاهی نصارت و طرارت بے اندازه داشت . و همواره
بحسن عقیدت و لطف خدمت منظور انظار خسروانی بود . چون
پدرش درگذشت از فرط رافت محمد اورنگ زیب بهادر را بتعزیه
فرستاد . که او را بفرونی الطاف خاقانی تسلیه بخشیده با برادران

بشرف بساط بوس مشرف گردانند - چون بسعادت حضور فایز گردید
 باضافه هزارى ذات پانصد سوار بمنصب چهار هزارى دو هزار سوار
 سر برافراخت - از انجا (که عاطفت اصلى تقویى و سبى نمیخواهد
 و عنایت دلى بهانه جو می باشد) در سال هفتم منزلش بفیض قدوم
 پادشاهانه فروغ آمود گردیده ممتاز اقران و امثال گشت - و در سال
 دهم خان مذکور جواهر و اتمشۀ نفیسه پیشکش کرد - از بنده نوازی
 متاع یک لک روپیه پذیرائی در آمده او را بمنصب پنج هزارى
 ذات و سه هزار سوار بلند آرازه کردند - و پس از آنکه (دوزى چدن
 بذابر جهتی معاتب گشته مجدداً مشمول عواطف بیکران گردید - و در
 سال نوزدهم بصوبه دارى پنجاب سر برافراخت - و در آخر سال
 بیستم بخدمت جلیل القدر مبر بخشی گری از تغیر خلیل الله
 خان چهارم کامیابی برافروخت - و در سال بیست و سیوم از انتقال
 مکرمات خان بصاحب صوبگی دارالخلافه شاهجهانآباد (خصمت یافت
 و در سال بیست و چهارم بنظم صوبۀ نهم از تغیر سعید خان مهابی
 گردید - و در سال سییم بحضور رسید - و چون خدمت و الامر تبیت
 وزارت از معظم خان بذابر وجه عزل گردید در سال سی و یکم
 خان مذکور بتفویض وزارت کل و عنایت قلمدان مرصع چهارم^(۲) مزید
 اعتبار برافروخت - و پس از جنگ داراشکوه چون باغ نور منزل
 مضرب خیام عالمگیرى گشت جعفر خان (که در خدمت اعلیٰ حضرت

سیار کننده اسرار ([۵۳۳] (باب الحجیم)

(باب مانده بود) با سایر بندهای پادشاهی بمعددت زمین بوس فایز شد
 (قطع و پس از جلوس اول) که در باغ اعز آباد واقع سواد شاهجهان آباد
 (بنند - د) بافتضای حال عزیمت پنجاب بتعاقب دارا شکوه (که
 شکندگی اخیر در آن منافی قانون تدبیر بود) پیش نهاد همت پادشاهانه
 ی ماه گشت - و مراتب و مراسم (که لازمه سریر آرائی سم) بجلوس
 آن ولایتی حواله شد - بعمدة السلاطه جعفر خان صوبه دارعی مالوه
 از ا - تفویض یافت - و باضافه یک هزار سوار در اسپه سه اسپه منصبش
 فراموشی و اضافه شش هزار شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه
 (که شتر گرفت - و چون فاضل خان دیوان اعلی در سال ششم در کشمیر
 قبال از وی حق را لبیک اجابت گفت فرمان بطلب جعفر خان ارسال
 شد یافت - او هنگام برافراختن رایات ازان گل زمین بدار الخلافه در منزل
 نرم پانی پت سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجری جبهه سای عتبه
 رت خلافت گشت - از کمال قدر شناسی بخدمت والای وزارت اعظم
 (که آن نوین اخلاص آئین را لیاقت و شایستگی آن بر وجه ارفی بود)
 برنواختند - چون آن زبده امرای منیع الشان برکنار دریای جون
 منزل عالمی دل نشین اساس گذاشته حسن انجام یافته بود - برای
 امتیاز و سرفرازی آن عمدة الملک خورشید ارج خلافت پرتو عاطفت
 مکرر در سال هشتم و نهم بسر منزل او افکند - آن خان رفیع مقدار
 مراسم با انداز و نیاز بجا آورده پیشکش گران از غرائب و نوادر

بغظر انور در آردن - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد و یک در شاهجهانآباد بیماری خان مذکور باشنداد و امتداد کشیده و جهان گذران را بدرد نمود - خلد مکان در مرتبه درین ایام اولاً بجای عیادت و ثانیاً جهت تعزیت بخانه آن عمده مخلصان تشریف فرمود - و شاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند - که بخانه نامدار خان و کامگار خان پسرانش مراسم پوسه بجا آرند - و بتسلیم و دلداری عفت مرتبت فرزانه بیگم والدۀ مومی الیها پدر ازندرا و برای هر در کس خلعت خاصه و بوالدۀ اینها توره در خور حالت فرستاد - پستور شاهزاده محمد اکبر هر دو را از ماتم برداشته بکف عاطفت ظهور آردن - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقۀ مرور بر و انواع نوازش و خاطر داری و بر آردن از سوگواری بر اقران امتیاز یافتند - و باقریبا و خویشانانش نیز خلعت ماتمی مرحمت شد *

جعفر خان در امرای متأخرین به نیک نفسی و خیر اندیشی شهره آفاق بود - و بکرائم شمائل و شرائف خصائل اتصاف داشت خوش وضعی و عالی دماغی او زبان زد خاص و عام است - گویند بهارچه سفید بیش قیمت بسیار رغبت داشت - قاضی دهار صوبۀ مالوہ آنرا شنیده در ایام حکومتش نغ بسیار باریک فرمایشی از سوت بسعی تمام بهم رسانیده جامه دارے چند مرتب ساخت که تھانهای پنجاه روپیہ بقماش او نمیرسید - و از راه تحفگی بعنوان نذر گذرانید - پیش طلبیده دید - چین بچین شده گفت که

بسیار گنده است - صرف توان کرد - قاضی از راه ادب عرض کرد
که باب فرش چاندنی دانسته جرأت نموده ام - بسیار خوش شده
حکم قطع چاندنیها نمود - و از حدت شامه و ذایقه او نیز حکایتها
میکنند - گویند روزی هندوانه نزد او آوردند - که در کمال شیرینی
و شگفتگی بود - محظوظ شده گفت - به ازین خورده نشد - اما
زوی ماهی دارن - بعد تفحص ظاهر شد که هندوانه کون بود - که
قرآن ولایت ریزه ماهی در خاک آغشته بیالیزها میدهد *

* جان سپار خان *

پسر سیوم مختار خان سبزواری ست - میر بهادر دل نام داشت
هنگامی (که شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بعزم سلطنت قرین فتح
و اقبال از دکن رکضت فرموده لواء عزیمت بجانب مستقر الاخلافه
افراشت) مشاراایه با برادر کلان خود میر شمس الدین مختار خان
ملتزم رکاب ظفر انتساب شاهي بود - در معارک هیجا (که آن شاه
نصرت نصیب را با دشمنان مغرور گران سپاه اتفاق افتاد) مراسم
جان سپاری و فدویت بتقدیم رسانید - بعد از جنگ دارا شکوه
از اصل و اضافه بمنصب وزارت پانصد سوار مباهی گشته بخطاب
جان سپار خانی نامور گردید - و ازان بعد بکارهای بیرونجات مامور
شده ساحمت نیکو خدمتی را باقدام همواری و حسن سلوک پیموده
نقش روز بهی خود را برنشانند - در سال بیست و چهارم بقلعه دارمی

بیدر اختصاص یافت . و بعد فتح هیدرآباد خان مذکور بفوجدار می
ظفرآباد می پرداخت . و چون موکب عالمگیری بعد بندر بست
آن الکای نو تسخیر بمراجعت عطف عنان نموده سواد ظفرآباد
بیدر را مضروب خیام گردانید ابوالحسن والی تانگ (که از غایت
انهماک در عیش و عشرت گاه در پانزده ساله حکومت خویش از
شهر هیدرآباد غیر از مسافت یک کروزه بمحمدنگر گامکنده سفرگزین
نشده بود - و سوار می هر روزه برو دشوار بود) التماس گوشه نشینی نمود
و در حقیقت خلد مکان هم از ارضاع او (که منافعی مزاجش بود) ذخیره
خاطر داشت - چنانچه ساوکی (که بعد تسخیر بیجاپور با سمندر
والی آنجا بمیان آمد) با ابوالحسن مرعی نشد - حتی بمواجهه هم
نطلبید - از اول روز نظر بزد نگاهداشتند - لهذا خان مزبور (که
بفوجدار می بیدر میپرداخت) مامور شد - که او را بدولتآباد رساند
که تا بقیه عمر با تبعه خود بفراغت بگذرانند - و پس ازان
بصاحب موکی هیدرآباد (که مملکتی ست زر خیز و آباد خصوص
دران وقت که سلسله قطب شاهیه مساعی جمیله در معموری آن بکار
برده بودند) رایست بلند پایگی بر افراخت - و او بحسن عمل
و نیکو معاملگی مدتهای مدید دران ولایت گذرانید - بعد از شایسته
خان امیرالامرا و عاقل خان خوافی کمتر صوبه دارے یکدفعه این مرتبه
حکم رانی کرده باشد - در سال چهل و پنجم سنه (۱۱۱۳) یکهزار

و یکصد و سیزده هجری منزل بودی خواهوشان گزید - خلف رشیدش
رستم دل خان است - که احوالش بجای خود رقم زده خامه گردید *

* جان نثار خان *

خواجه ابوالمکارم - ابتدا از ملازمان معتبر شاهزاده سلطان
محمد معظم بود - در ایامی (که سلطان محمد اکبر اسباب بغی و مواد
طغیان آماده ساخته باتفاق راجپوتان جهالت مذش با فوج بسیار
عزیمت خلاف با پدر والا قدر پیش گرفت) چون دران وقت خبر
فوج سلطان کمتر بعرض پادشاه میرسید خواجه ابوالمکارم از جانب
شاهزاده بقرادلی رفته با قراران سلطان دوچار شد - و بعد زن و خورد
زخم برداشته آمد - و بدین تقریب با پادشاه روشناسی حاصل نمود
و بستر بمنصب نهصدی و خطاب جان نثار خانی عز امتیاز اندوخته
در یساق راندره همراه شاهزاده مسطور تعیین گشت - و در محاصره
ساکنان ترددات نمایان بظهور آورده سزد بهادری را بسکه زخم اعتبار
دان - چون شاهزاده مذکور بموجب حکم از انجا معادلت نموده بر سر
ابوالحسن قطب شاه تعیین گردید از نیز بهمراهی شاهزاده نامزد
گشت - و بر طبق ایامی پادشاهزاده بتسخیر گدھی سرم پرداخته
تهانه نشین ساخت - و برآمده افواج ابوالحسن را مذهبم گردانید
و در محاصره و یورش گلکانه چهره ران مردی بگلگونه زخم بیاراست

(۲) در [بعضی نسخه] با قراران رفته (۳) در [چند نسخه] ساپکانو (۴)

یا گدھی و یوم باشد *

سال سی و سیوم عالمگیری بعطای خذرجر با دسته و ساز بشم
برنواخته به تغبیه غنیم لثیم دستوری یافت - و در سال دیگر بعنایت
خلعت و فیل از اقران تفوق جست - چون مکرر مصدر آردنات نمایان
گردیده بود پادشاه بدو نازش میفرمود - پستری (که با سنتا کهور پره
در موضع کرناتک مقابله صورت بست) از بدمدعی تقدیر شکست بر
فرج پادشاهی افتاد - خان مزبور زخمی شده جان بدر برد - پس ازان
بفوجداری و قلعه داری گوالیار سر برافراخته گوشه قذاعت گزید *

چون خلد مکان بجنم خرامش نمود هرچند که او از قدیمان
بهادر شاه و امیدوار ترقی بود اما اعظم شاه را قریب المسافت دیده
از بے پردگی باعظم شاه و سلطان محمد عظیم عرضداشتها نوشت
(۲)
که من باراده فدویت عزیمت رسیدن بجناب دارم - اما طرف مقابل
برای بردن من فوج تعیین نموده - هر قدر زود جمعیت و بار بردار رسد
خود را برسانم - درین ضمن رسیدن بهادر شاه باکبر آباد معلوم نموده
جریده خود را نزد بهادر شاه رسانید - از انجا (که پادشاه را پیشتر
مظنون آن بود که جان نثار خان با چهار پنجم هزار سوار پیش محمد
عظیم (سیده باشد) این معنی خلاف مرضی شد - و بعد مقتول گردیدن
(۳)
محمد اعظم شاه چون آثار ندامت از لوحه جبین او لایح گردید
پس از توقف بملازمت پیوست - و از اصل و اضافه بمنصب چهار
هزاری در هزار سوار و عطای نقاره کوس ترقی بلند آوازه ساخت

پس از آنکه خلد منزل بسیرگاه جنت شتافت خان مزبور (روز جنگ یا غرغ سیر پادشاه در میمنه جهاندار شاه بود - پستر ملازمت فرخ سیر دریافت - چون حسین علی خان ناظم دکن بتعلقه رسیده با غنیم بقرار چهارم حصه مال و ده روپیه سر صد دیسمکهی طرح صلح افکند و این معنی موافق مزاج سلطانی نیامد جاننثار خان (که مزاج گرفته و محبت دیده و با عبدالله خان سید میان برادر خوانده بود) در سال ششم جاوس بصوبه دارعی برهانپور رخصت پذیرفت - که حسین علی خان را حرف معقول فهمانیده براه راست خواهد آورد پس از وصول بگذر اکبرپور حسین علی خان بعد دریافت احوال او (که جمعیتی با خود ندارند) فوج فرستاده پیش خود بخجسته بزیاد طلبد داشت - هرچند بظاهر جوشش بسیار از فرستادن طعام هرروزه و تعظیم و احترام نمود و در مخاطبات عمو صاحب میگفت اما در دخیل ساختن در برهانپور توقف بعمل آورد - و پس از انقضای فصل ربیع بدین شرط دخیل ساخت که داراب خان پسر کلان خود را ببرهانپور فرستد - و خود همراه وی باشد - چون حسین علی خان عزیمت دارا الخلافه نمود از آنجا (که از خان مزبور خاطر جمعی نداشت - و مردم برهانپور از داراب خان استغاثه هم نمودند) بجای او سیف الدین علی خان را مامور ساخته خان مزبور را همراه گرفت - بعد از آن مال کارش معلوم نشد - دو پسر داشت - یکی داراب خان - و دومین کامیاب خان - هر دو در جنگ عالم علی خان همراه

نظام الملک آصف جاه بودند - دومین در زد و خورد زخمی گردید
 و اولین (که داماد خانجهان بهادر کوکلتاش عالمگیری بود - و صبیغه^(۲)
 جاننثار خان که خواهر وی باشد در عقد اعتماد الدوله فمرالدین
 خان) بخطاب پدر مخاطب شده در عهد فردوس آرامگاه بفوجداری
 سرکار کره جهان آباد مضاف آله آباد مامور گردید - و هفت سال
 درانجا مانده در سال چهاردهم جلوس بر دست بهگونت سنگه
 زمیندار آنجا مقتول گردید *

* چورامن جات *

جات قوم سست فتنه سرشت گران جان و فساد پیشه سنگین دل
 اگرچه بعنوان کشاورزی در سرزمین پنه تیام دارند و باحداث^(۳) موطن
 معموره و گذهیهای رضیه پرداخته اند اما همواره از حوالی اکبر آباد
 تا حدود صوبه دهلی بقطاع الطریق و رهزنی گذرانند - مکرر
 فوجداران پادشاهی دست خوش استیلاي آن سرتابان گشته نقد جان
 برافشانند - چنانچه در عهد اعلی حضرت مرشد قلی خان ترکمان
 فوجدار متهم و مهابین و کامان بهازی در اثنای تاخست بر یکی از^(۴)
 مواضع مستحکم آن مرزو بوم برسیدن تفنگ جهان را بدرد نمود
 بارها آن اشقیا نیز بدستبرد فوج پادشاهی مالشے بسزا یافته جان
 و ناموس خود را بباد فنا داده اند - و باز بعد چندی یک ازان قوم

(۲) نسخه [ب] عالمگیری ست (۳) نسخه [ب] پنه (۴) در [بعضی

نسخه] کامان بهازی *

دستبرد نمود از آستین فساد برآورد و تاراج شوارع علم
 بیدباکی برافراشته برپاسک و سرخی آن فرقه ضاله ناصیه شهرت برافروزد
 در زمان عالمکبوی کولاجات نامی بخیره سرب و شورش انگیزی
 دعب افزای اطراف و جوانب گردید . و قصبه سعید آباد را (۲) که
 نزدیک متهر است) بآتش نهیب و غارت سوخت - عبدالذبی خان
 فوجدار مشهور آنجا در سال درازدهم بر موضع سوره (که مسکن
 آن بیدادگران بود) تاخته بسیاری را به نیستی سرا فرستاد - در اثنای
 جنگ تیر بندرق بمقتلش رسیده درجه پیمای شهادت گردید
 خلد مکان از جانب مستقر الخلافه اعلام فیروززی افراخته حسن علی خان
 بهادر را بفوجداری متهر سرافراز ساخته با فوج جرار و توپخانه
 آتشبار کسیل فرمود - آن خان کار طلب بحسن سعی و دلادری آن
 مطرود را با سنگی مفسد بهمراهی از اسیر نموده بحضور فرستاد
 بقهرمان جلال پادشاهی بندبند آن در واجب القتل جدا جدا گردید
 پسر و دختران بد اختر جهت تربیت * حواله جواهرخان ناظر شد
 دختر در حباله نکاح شاه قلی چیله پیش منصب روشناس درآمد
 و پسرش فاضل نام حافظ شد - که نزد خلد مکان حفظ دیگر
 آنچنان قابل اعتماد نبود *

چون (ایات پادشاهی بتسخیر قلاع دکن ظلال انکن آندیز گردید
 این طایفه مفتن قابو طلب از سستیهای عمل حکام (که قدری

سر بگریبان آرامش فرو برده پا بدامن کم آزاری پیچیده بودند)
 یکسر سلسله انقیاد گسیخته بهوای تسلط طوفان بلا انگیزتند
 و بسرکردگی (اجه) نامی مطرود بسیاری از پرگنات را بضبط تعدی
 در آورده در از دمار قوافل و مترو دین بر آوردند - ناموس عمدها
 دسوائی اسیری و بجزحرمتی کشید - و آبروی بهادران بخاک مذلت
 و خواری چکید - صوبه داران از دست آن شوخ چشم خط به بینی
 کشیدند - ناچار شاهزاده بیدار بخت و خانجهان بهادر ظفرچنگ
 از دکن تعیین یافته کوشش و کشش فراوان بکار رفت - و مبالغ خطیر
 بخرج آمد - پانزدهم رمضان سال سی و دوم آن شقی حربی بزخم
 بندوق جهنم مقر گردید - و آن نواحی از فساد شقاوت نهاد او پاک
 شد - سرش بحضور رسید - و پس از آن در سال سی و سه شانزدهم
 جمادی الاول سنه (۱۱۵۰) یک هزار و یکصد هجری باهتمام شاهزاده
 جوان بخت گدھے سن سانی (که مسکن آن پیغوله گزین ادبار بود)
 از دست کفار نکبت آثار (که پیروان آن ضلالت شعار بودند) منتزع
 گشت - معینا قلع و قمع این گروه صورت نیست - و استیصال واقعی
 بر روی کار نیامد - مدام داد و بیداد این گروه بد فرجام بهادشاه
 اسلام می رسید - در سال سی و نهم مبین دور خلافت بهادر شاه بمالش
 و تعریک آنها مامور شد - و پس از آن چوران بغبار انگیزی هنگامه
 دستخیز عام کشیده طالع حرام توشگی طرفه امدادش نمود - چون

شاه عالم و محمد اعظم شاه بجنگ و پیکار بهم پیوستند آن بدسگال
 حشورت از حرامی و دزد فراهم آورده حوالی فتّین بامید غارت
 جانب مغلوبه منتشر و قطره زن بود - همین (که صورت شکست
 احد الغریقین در آئینه شهودش منطبع گشت) دست و بازاری تالان
 برکشاده مال صامت و ناطق لشکریان در (بود - و بر خزانه و جواهر
 نیز دستبرد ها نموده آنچه پیشینیان او بعمور نیذرخته بودند در
 طرفه العین بدست آورد - در آن هنگام (که خلد منزل بعد از معادلت دکن
 باجمیر به تنبیه کروی نکوئیده خو نهضت پیمائی فرمود) چون مرور
 موکب پادشاهی از نزدیکی مساکن آنها اتفاق افتاد آن مآل اندیش
 از تقبیل پایه سریر خلافت مصیر ابواب حفاظت بر روی حال و مآل
 خود کشود - و داغ تمرن را از چهره احوال خویش زدود - و بهمراهی
 محمد امین خان چین بهادر (که بطریق منقلا بر سر سکهان تعیین
 یافته بود) مامور گشت - پس ازان با عمدة الماک خانخانان (که کرو را
 در لوهگده متصل کوه برقی میان جبال دشوار گذار محاصره نمود)
 دامن جهد بکمر پرستاری بسته لوازم کردن بظهور آورد - پستر بوقوع
 انقلاب سلطنت و طریان رهن بحال فرمان روائی در زاد بوم خویش
 بشیوه مالوفه پرداخته بیش از پیش بر تمرن و سرکشی افزود - بتلاخت
 و تاراج رنگ نا ایمنی تا فتنای دار الخلافه ریخت - بعهد فرخ سیر

(۲) در [بعضی نسخه] بر خزانه جواهر نیز (۳) نسخه [ب] سنگهان

(۴) نسخه [ب] کوه برقی میان •

راجہ دھیراج ہیسنکھے سوانی برسرش لشکر کشید - و سید خانجہان
خالوی قطب الملک با فوج شایسته از حضور بکودک شتافت - آن
مطارد در قلعهٔ تھون^(۲) متحصن گردید - چون بعد محاصرهٔ یک ساله
و آدیزشای سترگ عرصهٔ تردد بران حیلہ گر تذگ گشت دست
انابت بدامن توسل قطب الملک کردہ استدعای عفو جرائم و التماس
سرفرازی از منصب بہ تقبل و تعہد پیشکش نمود - و با آنکہ^(۳)
خلافت مرتبت راضی بدان نبود بزم آن راجہ اصرار درزیدہ اورا
طلب داشت - و نزد خود جا داد - ناچار پادشاہ یکبار باکراہ حکم
ملازمتش فرسود - و دیگر ببار یابی مجاز نگشت - اما بمیامن
التفات سید عبداللہ خان بمنصب عمدہ سرفرازی یافتہ از حضيض
دھزنی بارج امارت برآمد - او ہم سلسلۂ اتحاد و یک جہتی سادات
بارہ بخود استحکام دادہ خویش را از عقیدت کیشان جانفشان
وامی نمود - و دران وقت (کہ امیرالامرا خاقان زمان را برداشتہ
بعزم دکن روانہ گشت - و قطب الملک بدار الخلافہ شتافت) او در
سلک همراهان امیرالامرا انتظام یافت - و پس از کشتہ شدن آن
سردار شہامت آثار مذافقانہ در لشکر پادشاہی روزے چند گذرانید
میخواست کہ ببازرت خانۂ پادشاہی آتش درزند - یا کاروان توپخانہ را^(۴)
پیش انداختہ ببرد - از ہوشیاری عملہ و بندوبست میر آتش میسر

(۲) در [بعضی نسخہ] تھون (۳) در [بعضی نسخہ] سرفرازی منصب (۴)

نیامد - چون قطب الملک باراد^۱ رزم قریب رسید آن تبه کار چندی
قطار شتر و سه زنجیر فیل از اردوی پادشاهی قزاقی کرده بار
پیوسمن - و در جنگ دستبرد عظیم به بهیر و بنگاه پادشاهی نموده
و چون کنار آب را مردم او در تصرف داشتند آشنا و بیگانه را
نمیگذاشتند که حلق تشنه خود را بدم آبی رسانند - و هر که پی آب
میرفت خانه اش بآب میرسید - و مردم (که کنار آب جمعا بر تل
ریگی جمع شده بودند) یک قام دست خوش تاراج او گشتند - حتی
که دفتر مدارت هم بغارت رفت - و از زیاده سری جنگ کنان بجائی
رسید که خسرو آفاق خود کمان بدست گرفته در سه تیر بجانب او
انداخت - تفنگچیان خاصه بردار بتوالی شلک برگردانیدند - و چون
آثار شکست معاینه نمود در حوالی اردو براه دهلی سایر و دایر
گردیده بر هریمت یافتگان راه گریز بست - و بهر که دستش رسید
آنچه باقی مانده بود را کشید - و پس از آنکه رسن زندگیش بکشاکش
اجل گسسته گشت محکم سنگه و غیره پسرانش بقلعهای مستحکم
هنگامه آرا شدند - و بآتش بیداد و ستم تر و خشک سوختند - سعادت
خان برهان الملک ناظم اکبر آباد با آن همه جلالت و جسارت و فرط
کار طلبی مالش آنها نصب العین همت نموده مساعی جمیله بکار
برد - لیکن تیغ او نبرید - و بزور بازویش خار بن فساد برکنده نشد
خاقان زمان راجه دهیراج را با امرای حضور و توپخانه^(۲) پر شر و شور

رخصت فرمود - (راجه نخست بجنگل بری پرداخته با اتفاق مبارزان
 مغولیه و افغان دو سه قلعه را گرد گرفت - و در فرصتی کمتر از دو ماه
 (که بآویزش و شبخون بسیار از طرفین بجانمستانی و جانفشانی
 نیک نامی اندوختند) کار بر محصوران تنگ تر ساخت - درین اثنا
 بدن سنگه نامی یکی از بنی اعمام آنجا بمذازعت و مخالفت وطن
 جدا شده براجه پیوست - و در کشایش گدھی رهنمائیها کرد
 و آنها یکباره ازین بیم و ترس استقلال باختند - و بداروت خانه خود
 آتش داده بدر زدند - گدھی هم بتصرف در آمد - اما از خزائن (که
 شهر آفاق بود) نشانی نیافتند - چون زمیندار می آنجا بصوابدید راجه
 ببدن سنگه مقرر شد محکم سنگه هم ایلی برگزیده بوسیله مظفرخان
 برادر خاندوران بحضور آمده تک و دو بسیار نمود - بجائے نرسید
 ازان وقت بدنا و مکانش دیک اشتها ریافت - تا الان پا از دایره
 اطاعت و انقیاد بیرون نگذاشته - و اظهار نوکری می نماید - چنانچه
 در سنه (۱۱۵۰) یک هزار و یکصد و پنجاهم (که آصف جاه بهادر از
 پیشگاه سلطنت و جهانبدانی بگوشمال باجی راو (رخصت یافت)
 یکی از خویشان خود با فوجی شایسته همراه کرد - از مردم او در جنگ
 بهوپال مالوه تردد دلیرانه بر روی کار آمد - اگرچه پیاسداری مذهب
 و نام نوکری پادشاهی رویه قدیم خود دزدی و رهنی گذاشتند اما
 تسلط بجائے رسانیده افد که از پنج گروهی دارالخلافه تا چهارم بخش
 موبه آگره هم برسم زمینداری و هم بعنوان جاگیرداری و هم بطریق

اجاره متصرف اند - دست برداشته به تیوادران میدهند - و بجهت محابا
از متدودین راه داری خاطر خواه میگیرند - هیچکس بفریاد نمیرسد
سیحان الله صوبه داران این همه ننگ بد عملی بر خود نمی پسندیدند
کار سلطنت هندوستان یکجا انجامید *

چون بدن سنگه اواخر عهد فردوس آرامگاه بمقر اصلی شتافت
پسرش سورجمل قدم بر وساده نیاکان گذاشته استقلال کلی بهم رسانید
و متمدانه بضبط محالات نواحی همت گماشته محالات خالصه
و جاگیر مردم همه متصرف شد - از یلده شاهجهان آباد تا بهدار
و از محالات متعلقه کچهواها تا گذار گنگ (که آن طرف متعلق
بروهمها بود) هیچکس را نگذاشته اکثر پرگنات میان دو آب و در
سده (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری قلعه اکبرآباد هم
بقبضه اقتدار در آردن - و در آیامی (که خسرو زمان شاه عالم باقتضای
وقت در نواح صوبه بهار و آله آباد تشریف داشت) بدست آریز
مخالفت بر محالات سرحدی کینه نجیب خان بدل گرفته فوج
برو کشید - و متصل شاهجهان آباد تلافی فریقین دست داد - هر چند
با خان مزبور جمعیت کم بود اما نخوت و خود بینی او کار خود
کرده ناگاه او را بر خاک هلاک انداخت - تفصیل این اجمال آنکه
نام برده با معدود برای ملاحظه مردم خون (که بگرد گرفتن
نجیب خان تعیین بودند) برآمده مثل بمنل میگردد - درین ضمن

جماعه دارے از همراہیان خان مزبور (کہ او را میشناخت) با مد جوان
 برادرش خود قباخته کارش تمام گردانید - ^(۲) پس از جواهر سنگهہ پسرش
 بجای پدر متمکن شدہ بازادہ گذارک فوجی بر شاہجہان آباد برد
 و چندے هنگامہ داشت - ^(۳) آخر بوساطت ملہار راو مرہٹہ پای صلح
 بمیان آمد - و در سنہ () ^(۴) با راجہ آنیر بدسلوکی آغاز نمودہ بجنگ
 مقابلہ پرداخت - و شکست یافت - پس از برادرانش بجای اسلاف
 بودند - میرزا نجف خان بہادر چیرہ دستی نمودہ اینہا را از بن
 و بیخ برکشد - یکم از اولاد اینہا بر قلیل متصرف است *

* حرف الحاء *

* حاجی محمد خان میساقانی *

نواکر عمدہ بیرام خان بود - و خان با وی ہموارہ طریقہ مصاحبت
 مشورت مصروف میداشت چنانچہ در سنہ (۹۶۱) نہصد و شصت
 یک جمع از مقتلان از جانب بیرام خان (کہ بحکومت قندہار
 پرداخت) سخندان غیر واقع بجنمت آشیانی رسانیدند - پادشاہ
 کابل متوجہ آن حدود شد - و پس از وصول بدان دیار یقین کرد کہ
 چہ گفتہ اند در حق او از مدق پرتو ندارند - بعد انقضای زمستان

(۱) در [بعضی نسخہ] باتمام رسانید (۳) نسخہ [ب] و چند روز هنگامہ
 مت (۴) در [جمیع نسخہ] بیانی است •

قندهار را بدر مستقیم و مسام داشته نوای معارفت برافراخت - اما بنابر احتیاط حاجی محمد را (که همواره مردم از گمان فتنه اندوختی داشتند) همراه گرفت - و پس از فتح هندوستان بوسیله بیروم خان بخطاب خانی و مراتب علیه ترقی و تصاعد نمود - و در سال اول اکبری (که پادشاه از عرصه جالذهر بجهت استیصال هیمو دهلی رویه نهضت فرمود) خضر خواجه خان را با حاجی محمد خان سیستانی و دیگر امرا بموافقه سکندر شاه سور و انتظام صوبه پنجاب رخصت لاهور نمود - چون شکست تردی بیگ خان در حوالی دهلی سرمایه آشوب روزگار گردید ملا عبدالله مخدوم الملک (که گریزد بظاهر خود را از نصیریان پادشاهی را نموده در باطن با افغانان سرے داشت) بسکندر سور مقدمات نوشته اغوای برآمدن از کوه سواک نمود - خواجه خضر خان حراست شهر بحاجی محمد خان سیستانی گذاشته خود بدفع او برآمد - چون بحاجی بد اخلاصی ملا یقین شد او را بقین و شکذجه پاناش نموده نیمه تن او را در زمین کرده بعضی از زرهی او (که گور کرده دست بخل بود) از زمین برآرد - و در سال سیوم سنه (۹۶۶) نهصد و شصت و شش هجری مزاج خانخازان از ملا پیر محمد شروانی (که به نیابت او وکیل السلطنت بود) منصرف شد اسباب اسارت ازو گرفته بقلعه بیانه فرستاد - و منصب وکالت بحاجی محمد خان تفویض نمود - در هنگامی (که مزاج عرش آشیانی از بیروم خان انحراف پذیرفته بتقریب شکار از آگره برآمده بدارالملک

دهلي سايه گستر گرديد) اول بيرام خان (که تغير مزاج پادشاهي نسبت بخود ميشديد) وقع نمي نهاد - و چون آخر يقين او شد (که واقعي عرش آشياني او را از نظر انداخته) دست بدامن تدبير زده حاجي محمد خان را با ديگر امرا بحضور فرستاد - و لوازم فروتني و نیازمندي بانواع تقصير و معذرت پيغام داد - چون حاجي بدرگاه رسيد طبع پادشاهي بر آشفته ديده مصاحبت خود را از جواب بيرون دانست - و رخصت نيز نيافت - پس ازان (که بيرام خان دست بدامن استيمان زده از کوه سواک برآمد) و شرف ملازمت دريافته بسفر حجاز مرخص گرديد) عرش آشياني حاجي محمد خان سيستاني را با ترسون محمد خان همراه داد - که بدرقه شده تا اقصای ممالک محروسه از ممالک مخوفه بسلامت گذرانند *

گويند (روزي در اثنای راه بيرام خان بحاجي گفت - که مرا مخالفت هيچکس آنقدر کوفت نکرد که بيوفائي تو - اين همه حقوق قدیم را فراموش کردي - حاجي محمد خان در جواب گفت - شما با وصف آن دعوی اخلاص و افزائی تربيت جنت آشياني و آن همه مراحم و اشفاق عرش آشياني بغي نموده شمشير کشيديد - و (و داد آنچه (و داد - من اگر ترک محبت شما کرده باشم چه دور باشد بيرام خان خجالت کشيده هيچ نگفت - حاجي محمد خان تا حدود ناگور رسانيده بحضور مراجعت نمود - و ازان باز هميشه در رکاب پادشاهي بوده در معارک همچا کارهای مرد آزما بتقديم رسانيده

بمنصب سه هزارى اختصاص يافت - و در سال دوازدهم هنگام نهضت
الويك پادشاهى بتسخير چيتور از قلعه گاكرون (كه سرحد ولايت
مالوه اسمت) بدفع پسران سلطان محمد ميرزا (كه از سركار سنبهل گريخته
دران صوبه گرد فتنه برانگيخته بودند) بهمراهى شهاب الدين احمد
خان تعيين گشته در سركار ماند و جاگير يافت - و در سال بيستم كمى
بنگاله گشته در جنگ دارود خان كرراني (كه تذبذب بمبانى همت
اكثري را يافته بود) بخانخانان منعم خان همپايى و زبده زخمها
برداشت - و چون خانخانان در شهر گور (كه در سوالف ايام دارالملك
بنگاله بود) طرح آبادي نموده (۳) رنگ سكونت رخت عالمى از وضع
و شريف بعامت سميت هواى آنجا گام سپر و مر عدم گرديد - حاجي
محمد خان نيز دران جوشش فنا در سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد
و سيوم رخت زندگي بريست *

• حمين خان تكويه •

خواهرزاده و داماد مهدي قاسم خان است - در عنفوان حال
عزوان نامه احوالش بطغراى رفاقت و نوكرى محمد بيرام خان
خانخانان پيرايش داشت - چون سال دوم عرش آشياني پس از فتح
قلعه مانكوت در دارالسلطنه لاهور بتوقف چهار ماه و چهارده روز
(۴)
نسب مهمات آن صوبه فرموده در ماه صفر سنه (۹۹۵) نهصد و شصت

(۲) نسخه [ج] جيت دور (۳) در [اكثري نسخه] آباهي طرح نموده (۴)

نسخه [ج] بتوقف چهارده روز •

در پنج اعلام انتهای بجانب دهلی برافراشت حسین خان بکراست
 و حکومت لاهور چهره امتیاز برافروخت - (دو در ایام حکم رانی
 خود هندی طویل المرحه را مسلمان پذیرفته تعظیم نمود - پس ازان
 قدغن ساخت - که هنوز بجامه خود نزدیک بدوش عیاری بدوزند
 و آن بکسر اول پُرچه باشد زرد - که جهودان بجهت امتیاز بر دوش
 خود دوزند - و آنرا بهادی تکریم میکنند - لهذا بتکریم شهرت یافت
 در هنگامه (که مزاج پادشاهی از برام خان منکرف شد - و مردم فوج
 ازو جدا شده در قصبه جهجهر برکاب خلافت انتساب پیوستند) غیر از
 حسین خان تکریم و شاه قلی خان مکرم از معتبران رفاقت کیش دیگر
 با وی نماند - و پس از برهم زدگی دولت آن امیر پسندیده شیم
 در سلک ملتزمان سده سلطنت درآمد - و در سال یازدهم (که
 مهدی قاسم خان از حکومت گدّه دل برداشته از راه دکن به حجاز
 میشتافت) حسین خان بمشایعت قدری راه پیموده برگشته چون
 بقصبه سیواس مالوه (سید غوغای میرزایان باغیه برخاست - ناچار
 بقصبه مذکور باتفاق مقرب خان (که تیلوار آنجا بود) تحصن جست
 بعدازان (که مقرب خان همت بای داده دست باجه گردید) حسین
 خان بدر آمده ابراهیم حسین میرزا را دید - هرچند او تکلیف رفاقت
 کرد قبول ننمود - سال دوازدهم هنگامه (که عرش آشیانی بقصد

استیصال خانزمان شیبانی متوجه بود) شرف ملازمت دریافت
 چون بازار قدردانی گرمی داشت و تهور و جلالت و خدمت گزینی
 و کار طلبی او دل نشین پادشاه گشته محفوف انواع عذایت گردید
 با آنکه سرانجام انتظام کثرت نیک نمیدانست بامید شناسائی
 پایه والای امارت بخشیده بمنصب سه هزاره برآوردند - ازانجا
 (که باده دنیا مردافکن است - و هر تنگ حوصله آنرا برنتابد) خود را
 نتوانست نگاهداشت - در محال تیول خود دست تعدی و ستم
 برکشاد - و پا از اندازه فراتر گذاشت - چون سال نوزدهم الویه سلطانی
 بعزیمت شرقی دیار باهتزاز آمد او را روز ادبار ازان خدمت متقاعد
 ساخت - روز عرش آشیانی مستفسر احوال او گردید - که درین پورش
 چرا حاضر نگشت - بعرض رسید که سودائے بر مزاج یابس او استیلا
 یافته بتاخت زیر دستان و تاراج رعایا روزگار میکذراند - چون مهری
 در میان بود کسی به تنبیه او تعیین نشد - بضبط جاگیر متنبه ساختند
 پس از فتح پتخه و حاجی پور هنگام معارفت رایات پادشاهی باکرة
 آن درمانده طبیعت سودائے خویش در عرض راه بارو رسیده باز
 مجرا نیافت - از دیوانگیها خیر باد اسباب دنیا گفته قلندری برگزید
 عاطفت پادشاهی بتازگی او را برنواخته تیرے از ترکش خامه
 بدر عذایت شد - که باعث اضمحلال آن جاگیر خود را (که بخالصه شریفه
 اختصاص یافته) در تصرف آرد - و بسرانجام سپاه همت گمارد - چون
 بدین تقریب از حضور رخصت یافت از تیرگی و آشفتگی مزاج همای

شیره ناستوده را برگرفته در غارت و تاراج آن نواحی دست جرأت دراز
 ساخت - تا روزی غارت کزان بصوب بسنت پور (که از سرکار کمایون
 است) و صیت معدن و معموری آن ملک در جوهر هوشمندی و اختلال
 انداخته بود) شتافت - از اینجا (که جبین مآل بدکاران بقشقه نکال
 نقش پذیر اسم) آن رشته گسل تدبیر دران سرزمین جنگ بے تزک
 کرده شکست یافت - و زخمی تیر بندوق برگشت - پیش ازین مکافات
 بدفع شورش او صادق خان از حضور نامزد شده بود - اگرچه بواسطه
 زخم کاری از بد مستی قدری بهوش آمده لیکن از آوازه سطوت این
 فوج هشیار تر گشت - و ادبش بد گوهر از گرد او پراکنده شدند
 بمعی هوا خواهان مصلحت چنان دید که از حدود گدده مکنیسر
 بکشتی درآمده خود را پیش منعم خان خانخانان (سازد - شاید
 که بوسیله آن سپه سالار جرائم او بطیلان مسامحت پوشیده آید
 تیز دستان عزمی آگاهی در حوالی قصبه بارهه رسیده بدست آوردند
 و حسب الحکم باگرة در منزل او نگاهداشتند - همین سال سنه (۹۸۳)
 نهمصد و هشتاد و سه بهمان زخم جانکاه درگذشت - پسرش یوصف
 خان در عهد جنت مکنی در جرگه امرا انتظام داشت *

* حیدر محمد خان آخته بیگی *

از قدیمان همایون پادشاه است - در سفر عراق (که باقتضای

(۲) نسخه [ج] کمایون - و در [بعضی جا] کمایون آمده (۳) نسخه [ج]

تیر و بندوق برگشت (۴) نسخه [۱] مکنیسر *

تقدیر آن پادشاه والا قدر را ناگزیر پیش آمد) بالتزام رکاب سلطانی
 مشمول عاطفت والا بود - در شکست جنگ بلخ (که اسپ هوارچی
 همایون پادشاه بزخم تیر افتاد) او اسپ خود را پیشکش نموده سرمایه
 مغاخرت اندوخت - و هنگامی [که موکب همایونی برای اطفای فتنه
 میرزا کامران (که از کابل راه هزیمت سپرده بامید موهوم در افغانستان
 بذاکامی بسر میبرد) نهضت فرموده بسرخ آب (سیدن) او با اکثری از
 یکهای عقیدت منش بخدمت هراوی معزز گردیده پیشتر از لشکر
 غیور زی بر لب سیاه آب ^(۲) (که مابین سرخ آب و گندمک واقع است)
 منزل گزیده بود - میرزا کامران طاقت جنگ صاف در خود ندیده برو
 شبخون آورد - او پای ثبات افشوده مردانه کارزار نمود - و زخمهای
 نمایان برداشته جای خود را گذاشت - و در سفر قندهار و یورش
 هندوستان فتراک دولت سلطانی را از دست ندان - پس از آنکه
 شاهد مقصود جلوه گر شد خان مذکور بحکومت بیانه سرفرازی یافته
 چهره کامیابی افروخت - و پس از وصول بدان حدود چون غازی خان
 سور پدر ابراهیم خان دران حصار متحصن گردیده خیالات موهوم
 در سر داشت حیدر محمد خان عهد و موثیق در میان آورد - و چون
 غازی خان از قلعه برآمد بطمع اموال شکست عهد نموده بتنبغ
 بے انصافی او را از هم گذرانید - وقوع این قسم بدعهدی خلاف مزاج
 معدلت سرشت جانت آشیانی گردید - بر زبان حق ترجمان گذشت

که از دیگر کمر نخواهد بست - گویند تا فوت او همان قسم که پادشاه فرموده بود بسر برد - پس از جاوس اکبری در هنگامه هیمو بقال بتردی بیگ خان پیوسته سرداری دست چپ بدر تعلق گرفت و پس از شکست او بموکب عرش آشیانی خود را رسانیده بهمراهی علی قلی خان شیبانی جهت سزا دادن هیمو دستوری یافت - بعد ازان (که فتح نصیب اولیای دولت گردید) بتقریب بکابل رفت و چون پس از بے دخل شدن بیرام خان منعم خان حسب الطلب احرام عتبه خلافت بست او را برای اعانت پدر خود غنی خان (که جهت تمشیت مهمات کابل بجای خود نصب کرده بود) در انجا گذاشت - و پس از آنکه از کوتاه هوملگیها صحبت فیما بین هر دو کوک نشد بر طبق عرض منعم خان فرمان طلب بنام خان مذکور صدور یافت - و سال هشتم (که منعم خان خانخانان به بندوبست کابل مرخص گردید) هیدر محمد خان نیز بهمراهی او تعیین شد و پس از آنکه منعم خان شکست یافته بعتبه خلافت پیوست او نیز رسیده بتعییناتی منعم خان میگذرانید - در سال هفدهم بهمراهی خان کلان عرف میر محمد خان (که برسم منقلا بجانب گجرات نامزد شده بود) شرف ارتخاص پذیرفت - بپایه دو هزار و پانصدی رسیده بود - میرزا قلی برادر او در رقتی (که همایون پادشاه متوجه تسخیر بدخشان شد - و میرزا سلیمان به جنگ پیش آمد) تردد نمایان بتقدیم رسانید - و در جنگی (که میرزا کامران عزیمت ملاقات ظاهر

ساخته دغا نمود) زخمی شده از اسب جدا گردید - و پسرش دوسم محمد مردانه چپقلش نموده بکار آمد - و در عهد اکبری سال نوزدهم جلوس هر دو بهمراهی منعم خان خانانان جهمت تسخیر بنگاله تعیین گردیده در چهارنی جنت آباد عرف گور (که در سوابق ایام دارالملک بود - و پستر ویران شده آب و هوای آنجا سمیت حاصل نموده عالمی خرم هستی را بباد فزا داد) این دو برادر نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهمد و هشتاد و سه هجری سفرگزین ملک نیستی شدند *

• حاجی یوسف خان •

ابتدا در وفات میرزا کامران بوده در عهد عرش آشیانی سال درازدهم جلوس همراه قیا خان جهمت معاونت میرزا یوسف خان (که در قنوج متحصن بود - و علی قای خان دران نواحی غبار فتنه برداشته) تعیین گردید - و سال هفدهم بعد تسخیر گجرات با اتفاق خانعالم جهمت گوشمال ابراهیم حسین میرزا دستوزی یافت و چون حکم پادشاه برای برگردانیدن افواج صادر شد مشارالیه نیز (۲) در جنگ سرمال خود را برکاب ظفر نصاب ملحق ساخته در سال نوزدهم بمک خانخانان منعم خان رخصت بنگاله یافت - و در جنگ گوهر مصدر ترددات پندیده گشت - سال بیستم در شهر گور بنگاله (که به بدھوئی معروف است) در ایام (که خانخانان منعم خان چهارنی در آنجا نمود - و صورت و بانی بهم رسید - و اکثر امرا

بعدم خاذه شتافت) او نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه

هجری داعی حق را لبیک گفت - از امرای پانصدی ست *

* حکیم مسیح الدین ابوالفتح *

پسر مولانا عبدالرزاق گیلانی ست - که در حکمت نظر و تالّه

بیش فراوان داشت - و سالها مدارت آنولایت بدو مفوض بود - چون

گیلان در سنه (۹۷۴) نهصد و هشتاد و چهار بدست فرمانروای ایران

شاه طهماسب صفوی درآمد و خان احمد والی آنجا از معامله نشناسی

بزندان افتاد مولانا از حقیقت اندوزی و راست کیشی در شکنجه

و بند قالب تهی ساخت - حکیم با دو برادر خود حکیم همام و حکیم

خور الدین (که هر یک بوجودت طبع و هدت فهم در علوم رسمی و کمالات

موری ممتاز زمان بودند) از وطن دوری گزیده بار غربت بدیار

هند کشود - و سال بیستم بملازمت عرش آشنایی سعادت اندوخته

هر سه برادر بمنصب درخور سرفرازی یافتند *

چون حکیم ابوالفتح ایستگی دیگر داشت و بهزاج روزگار آشنا

و بنیض زمانه شناسا بود در پیشگاه خلافت ترقی نموده سال بیست

و چهارم بصدارت و امینی صوبه بنگاله تعین گردید - پس ازان (که امرای

فتنه سرشت بنگ و بهار اتفاق نموده مظفر خان ناظم آنجا را از میان

برداشتند) حکیم و بسیاری از دولت خواهان پادشاهی بقید افتادند

از رزق قاپو دیده خود را از فزاز قلعه انداخت - و بدشوار روی

آبله پائی بمانی رسیده اهرام حضور بست - چون بآستان بوس

فایز شد بر قرب و اعتدالرش افزوده بر اقران و امثال خود رحمان گرفت
 اگرچه در منصب از هزاری فراتر نرفت اما در رتبه از پایۀ وزارت
 و کالت درگذشت - چون سال سیم راجه پیر بر بکمک زین خان کوکه
 (که بمالش الوس یوسف زنی مامور بود) دستوری یافت حکیم را
 نیز بسرداری فوج جداگانه کمکی ساختند - لیکن اینها حساب
 یکدیگر برنداشته اتفاق فرو هشتند - و از دو (وئی و خود رائی کار
 بجائے رسید که راجه دران شورش گاه فرور شد - حکیم و کوکلتاش بفورادان
 خستگی ازان آشوب برآمده بحضور رسیدند - چندی معاتب ماند
 در سال سی و چهارم سنه (۹۹۷) نهمد و نود و هفت هنگامه (که
 انتهای الویه پادشاهی از کشمیر بکابل اتفاق افتاد) در مضافات
 دمنور باجل طبعی در گذشت - حسب الحکم خواجه شمس الدین
 خوانی بحسن ابدال برده درگنبدی (که خواجه بذا کرده بود) بخاک
 سپرد - چون پیش ازین سانحه روزی چند علامه امیر عضد الدوله
 شیرازی هم فوت کرده بود حرفی سارجی این تاریخ یافته * * بیت *

* امسال دو علامه ز عالم رفتند *

* رفتند موخر و مقدم رفتند *

* تا هر دو موافقت نکردند بهم *

۹۹۷

* تاریخ نشد که هر دو باهم رفتند *

عرش آشیانی (که عزایت مفرط بحال او داشت) هم بعبادت سایه
 عاطفت انداخته پرسش نمود - و هم پس از فوتش قرین تاسف

و اندوه گشته وقت نزول بحسن ابدال بغاتحه تردیم روح او فرمود
 حکیم دتیقه شناس هوشیار مغز بیدار دل عالی فطرت بود - فیضی
 در مرثیه او گوید * * بیت *

* تقریرش از حقائق تقدیر ترجمه *

* تدبیرش از مآثر^(۲) اقبال ترجمان *

در مهم سازی خلأق خود را معاف نداشتی - و هرچه از ظهور یافته
 بمیزان خرد سنجیده نموده - کریم الصفات و محسن زمان و کمالات
 یگانه روزگار بود - و ممدوح شعرای وقت است - خصوص ملا عرفی
 شیرازی - که اکثر قصائد غرا در مدح او گفته - این قطعه یکی از
 قصیده اوست *

* آسمان گفت ندانم که حلول از چه نکرد *

* صورتش پیشتر از صورت عالم بمحل *

* زانکه چون روز ارادت ز افق سر برزد *

* مبدع دم دولت او زاد و شبانگاه ازل *

* زین سخن جوهر فعال برآشفقت و بکفایت *

* کای تنک بهره ز فهم^(۳) صد عام و عمل *

* بیم آن بود ز خاصیت یکتائی او *

* که هیولا نه پذیرد صور مستقبل *

و برادرش حکیم نورالدین قراری تخلص که فاضل سخن طراز بود

و شعر را خوب میگفت - ازوست *

* چه تهمت بر اجل بندم ز چشمت خورده ام تیرے *

* که آنم می کشد گر بعد مد سال دگر میوم *

شکرف شورش فرورگرفت - حسب الحکم اکبری به بنگاله رفته بود
ترقی ناکرده درگذشت - مقوله اوست - که اظهار همت نزد دیگرے
اظهار طمع است - ملازم بازاری نگاهداشتن خود را بدخو کردن است
بر هر که اعتماد کنی معتمد است - از حکیم ابوالفتح را همه دنیا
گفتے - و حکیم هم را مرد آخرت شمردے - و خود را از هر دو
بر کذارة داشته - احوال حکیم همام جدا تحریر پذیرفته - و برادر دیگر
نیز حکیم لطف الله نام ^(۲) (که از ایران رسیده بود) بواسطت حکیم
ابوالفتح در سلک ملازمان پادشاهی انتظام یافته بمنصب در مدی
سرفراز گردید - و زود رخت هستی بریست - و پسرش حکیم فتح الله
صاحب حیثیت رقابلیست بود - چون جنّت مکانی بدو بے التفات بود
دروے دیانت خان لنگ اورا بنادولتخواهی مذموب ساخته عرض
نمود - که در ائذای بغی سلطان خسرو بمن میگفت - که صلاح وقت
آنست که ولایت پنجاب را باد داده این مبحث را کوتاه سازند
فتح الله منکر شد - طرفین رجوع بمباهله کردند - هنوز پانزده روز
نگذشته بود - که سوگند دروغ کار خود کرد - چه با نور الدین پسر عم
آصف خان جعفر (که با سلطان خسرو قرار داده بود که بوقت قابو

(۲) نسخه [ج] نام از ایوان رسیده بواسطه *

از قید برآورد و بسلطنت بردارد) متفق و همدستان گشت - اتفاقا در سال دوم هنگام مراجعت از کابل بلاهور این راز سر بسته پادشاه رسید - و پس از پژوهش نورالدین با دیگر رفقا بیاسا رسید - و حکیم فتح الله را تشهیر کرده و اژدرنه خرسوار منزل بمزول می آوردند بعد ازان مکهول گردید *

* حکیم عین الملک شیرازی *

در علم رتبه عالی داشت - و صاحب اخلاق حمیده بود - نسبش از جانب مادر بمحقق درانی منتهی میشود - از ابتدا ساز صحبت او با عرش آشیانی کوک گردیده در بزم و رزم شریک صحبت بود در سال نهم جلوس اردا با منشور لازم الاتباع پیش چنگیز خان (که در احمد آباد سر بزرگی برداشته بود) فرستادند - او با پیشکش خان مزبور برگزیده در آگره دولت بار یافت - و سال هفدهم (که دلاسا نامه بغام اعتماد خان گجراتی برد) اردا باتفاق میرابو تراب بملازمت آورد - و سال نوزدهم (که پادشاه متوجه دیار شرقی شده) او از ملتزمان رکاب بود - پستر جهمت رهنمائی عادل خان بیجاپوری بدکن تعیین گردیده سال بیست و دوم بحضرت آمده شرف بار انداخت پس ازان بفوجدارای حدود سنبله مامور شده سال بیست و ششم (که عرب بهادر و نیابت خان و شاهدان با جمعی از ناسپاسان غبار

(۲) نسخه [ب] سرخود سری (۳) نسخه [ب] نسلی نامه (۴) در [بعض نسخه] دیانت خان *

شورش در حدود مذکور برانگیختند) نامبرده قاعهٔ بریلی را مستحکم ساخته بجمع جاگیرداران آن طرف کوشید - هرچند آنها به بیم و امید خواستند که حکیم را همدستان سازند نه پذیرفت - و بحسن تدبیر در مجمع آنها خلل انداخت - تا آنکه نیابت خان بفوج پادشاهی پیوست - حکیم باتفاق دیگر جاگیرداران گرد و پیش جویای پیکار شده غنیم را غبار آلود داشت هزیمت ساخت - و در همین سال بصدارت صوبهٔ بنگاله ممتاز گردید - سال سی و یکم ببخشیشگری صوبهٔ آگره چهرهٔ اعتبار برافروخت - پستیر همراه خان اعظم بهم دکن رفت - چون خان مذکور برگشته هندیه جاگیرداران را تغییر داده بود بے طلب سال سی و پنجم بحضور آمد - لهذا بار نیافت - و بعد دریافت کیفیت پرداخت کورنش دادند - و ببکالی برگشته مذکور فوازش پذیرفته بعد چندی مرخص گردید - و سال چهارم مطابق سنه (۱۵۰۳) یکهزار و سه هجری بعدم آباد شدافت - شعر میگفت

و درائی تخلص میکرد - این بیت ازوست *

* بیت *

* در شب زلف سیاهش خواب مرگم در بود *

* بوالعجب خواب پریشان که تعبیر داشت *

و مقصوب پانصدی رسیده *

* حکیم همام *

برادر حکیم ابوالفتح گیلانی ست - همایون نام داشته - چون

بملازمعت عرش آشیانی استسعاد یافت بنابر پاس ادب اول بهمایون تلی

مخاطب گردیده پس ازان بحکیم همام فاموري اندوخت - در
خط شناسي و شعر فهمي يگانۀ روزگار بود - و بدانش طبعي و پزشکي
لخته آشنا - پارسا گوهر شگفته پيشاني شيوا زبان ندیم مذش - اگرچه
بمنصب ششصدي و خدمت بکار بيگي اختصاص داشت اما در
مصاحبت و قرب پادشاهي پايۀ بلذدمي افراخت - در سال سي
و یکم چون کار آگاهي و اخلاص مندی او ذهن نشين عرش آشياني
شده بود به پيغام گذاري و خوشوري نزد عبدالله خان والي توران
وخصت يافت - و ميران صدر جهان مفتي را برای پرسش سانحه
ناگزير پدرش سکندر خان (که سه سال شده بود خنک همتي بسته)
همراهش دادند - و از فرط عنایت در حق حکيم اين فقره در نامه
مرقوم گردید - که افادت و حکمت پناه زبده مقربان هوا خواه عمده
محرمان کار آگاه حکيم همام را (که مخلص راست گفتار و مرد
درست کردار است - و از ابتدای ملازمت ملازم بساطت قرب بوده در حق
ادرا بهايج وجه تجویز نموده بودیم) برسم رسالت فرستادیم - چون
در ملازمت ما ادرا آن نصبت متحقق است که مدعیات را بيواسطه
بموتف عرض میرساند اگر در مجلس شریف ایشان همین اسلوب
مرعي باشد گویا فیما بین مکالمه بيواسطه خواهد بود - و در غیبت او
عرش آشياني مکرر فرمود - که تا حکيم همام رفته خوردني لذت ندارد
و بحکيم ابوالفتح گفت - که بخاطر نرسد که در عالم برادري شما از
جدائی او بیشتر از ما دل نگراني داشته باشید - مثل حکيم همام کجا

پیدا میشود - در سال سی و چهارم هنگام معاودت از کابل در منزل
باریک آب حکیم همام از توران دیار رسید - یکماه از فوت حکیم ابوالفتح
گذشته بود - بعد از ملازمت عرش آشیانی در غمگساری او بدین کلام
دلنواز تسلی بخش گردید - که ترا یک برادر بود - از عالم رفت
و ما را ده *

* از حساب دو چشم یک تن کم *

* و ز شمار خرد هزاران بیش *

در سال چهارم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجری بتب دق در دو ماه
پیمانه زندگی حکیم همام ابریز گشت - دو پسر داشته - اول حکیم حاذق
احوالش بزبان قلم ادا خواهد شد - دوم حکیم خوشحال - در عهد
اعلی حضرت بمنصب هزاری امتیاز یافته بخشی دکن گردید - مهابت
خان در صوبه داری خود بسیار تفقد احوالش میکرد *

(۲)

* حسن بیگ خان بدخشی شیخ همزی *

از بابریان این سلطنت بوده سپاهی نقش و کار طلبیها داشت
چون در سال سی و چهارم عرش آشیانی پس از فراغ سیر کشمیر
بعزیمت زابلستان از ولایت پکهلی (که ولایتی سمت سی و پنج کره
طول و بیست و پنج عرض پیوسته بغربی کشمیر) میگذشت سلطان
حسین خان پکهلی زال از نژاد قارلوق (که صاحبقران وقت مراجعت
بتوران چنده از آن قوم را بهاسبانی این ملک گذاشته بود) ادراک

شرف ملات نموده بعد چند روز فرار گزید - پادشاه آن ولایت ر بافطاع حسن بیگ داده اورا بمالش آن بومی رخصت فرمود - حسن بیگ بشاهمت و پردای چیره دستیها نموده آن الکا را بدست آورد و چون در سال سی و پنجم بحضور (سید پکهلی وال باز سر از گریبان شورش و فساد برآورد - و از خام کاری خود را سلطان نصیرالدین نام نهاده پکهلی را از مردم حسن بیگ برگرفت - حسن بیگ مجددا با فوج حضور تعیین گشته سزای شایسته در کنارش گذاشت - و در سال چهل و ششم در ولایت بنگش نیکو پوستارها بتقدیم رسانیده بمنصب دوهزار و پانصدی سر برافراخت - و در اواخر عهد اکبری دهتاس در جاگیر یافته بحفاظت کابل مامور شد - و در سال اول جهانگیری طلب حضور گشته چون بماترا (سید سلطان خسرو (که شب یکشنبه بیستم^(۲) دی الحجه سنه (۱۰۱۴) هزار و چهارده هجری از ارک آگره فرار نموده) دوچار ار شد - حسن بیگ (که از جانب جنت مکانی مطمئن نبود و ازین طلب استشمام رابحه بے غلایندی می نمود - و در اصل هم سرشت بدخشیان بشورش و فتنه مجبول است) بفغسون و تملق سلطان خسرو از راه رفته قرار بهمراهی داد - و با سه صد جوان بدخشی رفیق طریق ضلالت او گردید - خسرو در مخاطبات خان بابا گفته مدار و اختیار خود را بقضه اقتدار او سپرد *

و چون در کنار آب بیاه خسرو با جمعی (که فراهم آمده بود)

در مقابل فوج پادشاهی پای ادبار افشوده بافدک زد و خورد و شکست یافت و بحال تبعه با حسن بیگ و عبدالرحیم دیوان لاهور (که بدر پیوسته و خطاب ملک انور یافته بود) اراده دشت ناکامی گشت اکثر افغانان (که رفاقت او اختیار کرده بودند) برفتن دیار شرقیه ترغیب نمودند - حسن بیگ گفت - این کنگاش غلط است - شما را بجانب کابل باید شتافت - چه از اسنپ و آدم دران ولایت کمی نیست - هر کرا کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان می تواند شد فردوس مکانی و جنت آشیانی بیداری کابل فتح هندوستان کرده اند مع هذا ایشان خزانه نداشته اند - من چهار لک روبیه در روهتاس دارم پیشکش میکنم - و بمجرد رسیدن آن حدود دوازده هزار سوار کارآمدنی فراهم می آرم - اگر پادشاه از پی شتابزد جنگ را آماده ایم - و اگر آن مالک را ارزانی دارند چندی بروزگار در ساخته منتظر فرصت خواهیم بود - چون سلطان ناعاقبت اندیش ادبار مزد عذاب کارها بدست او داده بود بصوابدید او راهی شد - از قضا بر ساحل دریای پنجاب اسیر سرینجه مکافات گردید - در انوقت موکب جنت مکانی در باغ میرزا کامران واقع سواد لاهور نزل داشت - سیوم صفر سنه (۱۰۱۵) هزار و پانزده هجری خسرو را دست بسته و زنجیر بپا بتور چنگیزی بحضور آوردند - حسن بیگ و عبدالرحیم را بر جانب راست و چپ ایستاده کرده خسرو در میان می لرزید - و میگریست - حسن بیگ بگمان نفع موهوم بهرزه گوئی و ژاژخائی در آمد - چون غرض از

ظاهر گشت بحرف زدن نگذاشته حکم شد - که خسرو را مسلسل و محبوس نگاهدارند - و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست خر کشیده و از رنه بر دراز گوش نشانده تشهیر نمایند چون پوست گاو زود تر از پوست خر خشک شد او بیش از چهار پاس زنده نماند - و در مین بعد یک شبانه روز چون زندگی داشت بشفاعت باز یابان از غضب سلطانی (که نمونه قهر آلهی است) رهایی یافت - و بجهت عبرت و سیاست از در باغ کامران تا در قلعه ارک در دریه دارها نصب گشته جمع را (که با خسرو طریق مراقبت پیموده بودند) مصلوب ساختند - و در دیگر (که پادشاه داخل لاهور میشد) فرمود - خسرو را بر فیل نشانده از میان دارها گذرانند و از دو طرف آواز نمایند - که مقربان شما و اهل خدمات شما مجبور میکنند * نعوذ بالله من سوء الخاتمة والعاقبة * پسر حسن بیگ (۲) اسفندیار خان در عهد اعلیٰ حضرت بمنصب هزار و پانصدی (رسیده سال شانزدهم در گذشت *

* حکیم ملی کیلانی *

در فزون و عاوم خصوص در طب و ریاضی مهارت تام داشت - و از حدّاق اطباء و قمت بود - گویند در کمال پریشانی و افلاس از ولایت بهند وارد گردید - و بدستپا روی بخت مسعود در سلک ملازمان عرش آشیانی منتظم گشت - (در زمانه بحکم آن پادشاه عالی جاه بظاہر

امتحان چند قاروره بول مريض وصحيح و گار و خريگد فعه آورده بحكيم نمودند - او همه را از روی قیاس مطابق واقع بیان کرد - از انوقت برتبه و اعتبارش افزوده بدولت قرب ومصاحبت پادشاهی اختصاص گرفت - و صاحب ثروت و مکنت گشته سر همسری و مسارات با عمدها می افراشت - پس ازان از پیشگاه خلافت بوخشوری بیجاپور مامور شد - علی عادل شاه والی آنجا استقبال نموده باعزاز فرادان بشهر در آورده سامان نفائس آندیار نموده میخواست حکیم را روانه سازد - که ناگهان در سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت ساغر زندگیش لبریز آمد - اگرچه صاحب فرشته آورده (که حکیم علی گیلانی با پیشکشهای شایسته پیشترها روانه شده - در بوقت حکیم عین الملک شیرازی بمسافرت آمده بود - که بسبب واقعه ناگزیر بدون تحف و هدایا برگشته رفت) اما نزد مولف این اوراق تحریر علامی شیخ ابوالفضل در امثال این قضایا مطابق تر بواقع می نماید *

چون ساذحه قتل علی عادل شاه خالی از غرابت نیست بر لوحه^(۲) بیان مرتسم میگردد - که او رشید تر و باذل ترین آن طبقه است با وصف عدل و احسان همواره دامن عفت آلوده داشته - و آخرها بمیلان ساده رویان افراط نموده بکوشش فرادان دو خواجه سرای را (که کمال صفائی داشتند) از ملک برید مرزبان بیدر طلب داشت چون مطلوب نزدیک رسید از بے آزر می و فرومایگی پذیره شده

درخواست کرده ظلمت آموذ با یک که کلان تر بود دست ناسزا خواہش
 دراز نمود - آن پارسا گوهر از پاک دامنی و ناموس دوستی تن در داده
 بدشنه (که از دور بینی با خویش نهان داشته بود) کار او بانجام
 رسانید - عجیب تر آنکه مولانا محمد رضای مشہدی (رضائی تخلص
 ۹۸۸)
 تاریخ این واقعه * * شاه جهان شد شہید * یافته *

القصہ حکیم علی در سال سی و نہم شگرف حوضے بر ساخته کہ
 راہے از درونہ آن بکاشانہ میرفت - و شکفت آنکہ آب ازین ہرکہ
 بدانجا در نمیشد - مردم فرو شدہ براہ پڑوہی فراوان رنج بردہ
 و بسیارے آزار یافتہ از نیمہ راہ برگردیدہ - عرش آشیانی بتماشای آن
 خرامش فرمودہ خود آہنج درآمد فرا پیش گرفت - در کج حوضہ
 سرے بآب فرو بردہ در سہ زیغہ پایان رفتہ بدان خانہ درآمد
 بسیار بتکلف آراستہ - در غایت روشنی جای دہ دوازده کس است
 فرش خواب درخت پوشش مہیا - و حاضر می طعام موجود - چند جلد
 کتاب در طائفہ گذاشتہ - ہوا نمی گذاشت کہ یک قطرہ آب اندرون
 درآید - و چون پادشاہ لختہ درنگ فرمود غریب ہالہ بر مردم بیرون
 در آورد - تا سال چہام حکیم بمنصب ہفتصدی رسیدہ بود - و علاجہای
 دست بستہ از موجب حیرت عالمیان میشد - آخرها (کہ بعرض آشیانی
 اسہالے عارض شد) ہرچند تدابیر بکار برد مفید نیفتاد - پادشاہ
 غضب آلود باو گفت کہ تو پسر امی ولایت بیش نبودی - پاتاہ غریبت را
 این جا را کردی - ما ترا باین مرتبہ رسانیدم - تا روزے بکار آئی - و از

نهایت خشم و دو تکه بجانب او بر تافتند - حکیم چیزه از کیسه برآورد و در کوزه آب انداخت - فوراً بسته شد - و عرض کرد این قسم دراهم موجود است - اما چه فایده که این جا اثر نمیدهد - پادشاه بمقتضای اضطراب و اضطراب بیماری مبالغه فرمود - که هر چه شدنی ست خواهد شد - همین را بمن بده - چنانچه ازان دوا قبض و اعتقال در طبیعت بهم رسید - اما وجع در شکم پیچید که بقلق آورد - ناچار ادویه مسهله بکار رفت - اطلاق زیادتی کرد - تا در گذشت *

از غرائب سوانح است تقدم سبب بیماری عرش آشیانی گویند گرانبار نام فیل در سرکار جنت مکانی بوده - که دیگر فیل (که مقاومت مدمات او تواند نمود) در فیلخانه پادشاهی نشان میدادند - مگر آپروب نام فیل سلطان خسرو - که نیز در جنگ سرآمد بود - لهذا عرش آشیانی فرمود - که این هر دو کوه گران سنگ را با هم بجنگ اندازند *

* دو کوه آهنین از جای جنبید *

* زمین گفتی ز سر تا پای جنبید *

(۲)

و در هفتن فیل از حلقه خاصه بکمک مقرر شد - یعنی هرگاه یکی از آنها چیرگی نماید و فیلبان نتواند نگاهداشت فیل مذکور از کمین برآمده کمک مغلوب کزد - و آنرا طپانچه نامند - از اختراعات آن پادشاه است - عرش آشیانی در جهور که نشسته تماشا میکرد - و شاهزاده سلیم

و سلطان خسرو بر اسپان سوار شده استاده بودند - که اتفاقاً فیل
 گرانبار بعد زد و خورد بسیار حریف خود را زبون ساخت - خواستند
 طپانچه را بکمک آرند - جمع از مردم شاهزاده مانع آمده سنگی چند
 بجانب او انداختند - ^(۲) فیلبان که بجسارت پیش راند سنگی بر شقیقه اش
 خورده چند قطره خون بر سینه اش چکید - باز یابان حضور بآب و تاب
 و نموده مزاج پادشاهی را بشورش آوردند - عرش آشیانی بسلطان
 خرم (که نزد جد بزرگوار حاضر بود) فرمود - که نزد شاه بهائیی خود
 رفته بگوئید - که شاه بابا میفرماید - که در حقیقت همه فیلهای
 از شما ست - این بے اعتدالی چرا - شاهزاده در جواب گفت - که مرا
 اصلاً آگاهی نیست - و بزدن فیلبان راضی نبوده ام - سلطان خرم گفت
 اگر چنین است من رفته فیلبان را بآتشبازی از هم جدا میسازم
 چنانچه هر چند تدابیر بکار برد مفید نشد - تا آنکه رن هتن نیز
 عاجز شده با آبروپ خود را بدریای جون انداخت - سلطان خرم
 برگشته کیفیت را بعنوان ملأثم بعرض رسانیده فی الجمله وحشت مزاج
 فرد نشانید - درین اثنا سلطان خسرو رسیده بهرزه درائی و ژاژخائی
 درآمد - و نسبت بددر حرفهای ناشایسته معروض داشت - که نایره
 غضب عرش آشیانی باشتعال آمد - و همه شب از تب بے تاب
 گشته طبیعت از مرکز اعتدال انحراف تام نمود - طرف صبح
 جالینوس الزمانی حکیم عالی را طلبیده فرمود - که هرزه گوئی خسرو

مزاج ما را بر شورانیده باین حالت انداخت - و آخر همین تب
باسهال کشید - و موجب ارتحال گردید *

گویند چون در آخر بیماری حکیم علی تجویز تریز کرده بود
جنت مکانی پس از جلوس معاتب فرمود - که بهمین تجویزها
پدرم را کشتی - و در سال سیوم سنه (۱۰۱۸) هزار و هیزده جنت مکانی
هم بسیر حوض مذکور بخانه حکیم رفته بآب درآمد - و بعد از تفرج
بیرون آمده حکیم را مورد عذایت ساخت - و بمنصب دو هزار
سرفراز فرمود - حکیم بعد از چند بساط هستی در نوردید - گویند
قریب شش هزار رویه هر ساله بصرف ادویه و اشربه اهل استحقاق
مقرر ساخته بود - حکیم عبدالوهاب پسرش در سال پانزدهم جهانگیری
بر جمعی از سادات لاهور دعوی هشتاد هزار رویه کرد - که پدر من
بآنها سپرده - و خط بمهر قاضی ظاهر ساخته دو گواه در دارالعدالت
گذرافده بثبوت شرعی رسانید - سادات انکار داشتند - و ممکن نبود
که از عهد آن مبلغ برآیند - آصف خان بتحقیق این قضیه مامور
شد - چون خاین خایف می باشد حرف آشتی با سادات در میان
آورد - آصف خان بگوناگون پرسش در آمد - ناگزیر اعتراف با بطلان
دعوی خود نمود - و بعزل منصب و جاگیر از مرتبه افتاد *

* حاکم بیگ *

داماد اعتماد الدوله جهانگیری ست - در عهد جنت مکانی

چون عشائر و اقارب اعتماد الدوله هر يكی بخاني و ترخاني (سيد
 مشار اليه فيز صاحب حشم و طبيل گشته بدانند پايدی امارت برآمد
 زنش خديجه بيگم بهمشيرگي نور جهان بيگم در غايت اعزاز
 و احترام ميگذرانيد - تا اواخر زمان اعلى حضرت در قيد حيات بود
 و باعتبار يمين الدوله (که برادر کلانش ، بود) در توتير و تبجيل او فوت
 و فروگذاشت واقع نشد - همواره با نعمات پادشاهي کام دل مي اندوخت
 فردوس آشياني در سال بيست و چهارم يک دفعه بعطای سي هزار (روپيه
 او را مورد نوازش فرمود - چون حاکم بيگ مرد مغلی خالي از فضل
 و کمال نبود بفراغت دوستي و تن آساني ميخواست بخود سري
 بگذراند - جذت مکاني بداس آن نسبت تکليف خدمت حضور
 بار معاف فرموده بيشتر بکارهای بيرون مامور مي فرمود - چندی
 حکومت متها بمشار اليه تفويض يافت - آخر معزل شد - سببش
 اين که اچهد روپ اسرم سناسيئ بود مرتاض موحد - نزديک معموره
 اوچين در گوشه محکرات از آبادي دور پشته واقع شده - دران سوراخ
 کنده مسکن و مامن داشت - دهن سوراخ (که راه درآمد و برآمد است)
 پنچ و نيم گره دراز - و سه و نيم گره پهنا پيموده شده - او در دست
 خود را دراز ساختند بدرون در مي آوردن - آنگاه سر - بعد از ان مذل
 مبارک خود را - در مي انداخت - و وقت برآمدن نيز بهمين دستور
 حيرت افزای نظارگيان بود - نه بوزيا و نه کاه - که در هواي سرد بزيرو

اندازد - و نه در زمستان آتش - و نه در تابستان باد - نیم ذراع پارچه کرباسی داشت - که پیش و پس خود بدان پوشیده - هر روز در مرتبه بدریا درآمده غسل کرده - و ظرفی از مس بجهت آب خوردن در دستش بود - در تمام شهر اوجین هفت خانه برهن (که صاحب زن و فرزند اند - و اعتقاد دریشی و قذاعت بآنها دارند) اختیار کرده - روزی یکبار بیدخبر بخانه سه نفر از آن هفت نفر درآمده بروش گدایان می ایستاد - و آنها پنجم لقمه خوردنی از آنچه برای خون مهیا میکردند برکف دستش می نهادند - و او بے آنکه ادراک لذت کند فرو می برد - بشرطیکه در آن خانه زن حائض نباشد - و طوئ و مصیبت و ولادت واقع نشده باشد - اهل هند صاحب این مقام را سرب ناسی خوانند - سر تارک همه *

چون در سال یازدهم بدو اوجین مطرح رایات جهانگیری گردید جنت مکانی بدیدنش رفته - با آنکه بمجالست مردم چندان راغب نبود صحبت مستوفی نگاهداشت - علم بیدانت را (که مراد از علم تصوف باشد) خوب ورزیده - از فهم تیز و مدرکه عالی مصطلحات تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نمود جنت مکانی را کمال حسن اعتقاد بار بهم رسید - و او بعد چندان از اوجین بمتهرا (که از اعظم معابد هژود است) نقل نموده برکنا دریای جمنا بآئین خویش یزدان پرستی می نمود - جنت مکانی چون در سال چهاردهم نخستین بار نهضت کشمیر فرمود در آن مکار

مکرر پیش او رفته در خلوت زمان ممتد صحبت میداشت - سخن او در باطن پادشاهی اثری تمام می بخشید - برای هرکه میگفت کامیاب میگشت - چنانچه خان اعظم کوکه از امتداد حبس سلطان خسرو نگرانی بسیار داشت - با وجود تعصب دینداری تنها پیش او رفته در باب خلاصی خسرو بعجز التماس نمود - او حرفهای محققانه پادشاه گفته بر سه مهربانی آورد - و جرائم آن شاهزاده بعفو مقرون گشته حکم شد - که بکورنش می آمده باشد - و چنین امر دشوار بعرض آن بیغرض صورت آسانی گرفت - ازین که پادشاه وقت دار معتقدانه در خورده رجوع خلأق بسیار شد *

با آنکه او با هیچکس کاره نداشت و از شادی و غم آسوده میزیست ناگاه حاکم را یا رگ حمیت اسلام بحرکت آمد - یا هجوم مردم را مداخل حکومت پنداشت - روزه آن بیچاره را تازیانهای بسیار زد - پادشاه ازین خبر بسیار برآشفته - هرچند بخاطر داشت بیگم تلافی بعنوان دیگر نقش نبست اما از نظر افکنده بعزل خدمت و سلب منصب و جاگیر معاتب فرمود - مشارالیه در اکبرآباد منزلی گشته نزدیک نخاس آنجا بانگی بطرارت و نصارت (که رشک گلشن کشمیر بود) طرح افکنده در آنجا بمشغله عام می پرداخت تا آنکه باجل موعود درگذشت - پسرش میرزا نورالدین نیز اعتدا بمنصب پادشاهی ننموده از در ملت مادر و خالههای خویش روزگار می سپا داشت - و اوقات عمر را بکمال خوبی گذرانید *

* حکیم صدرا *

ملقب بمسیح الزمان خلف حکیم فخرالدین شیرازی سمت
 که در عهد شاه طهماسب فرمان فرمای ایران بمیرزا محمد نامی
 گشته - اکثر خویش و قومش طبیب پیشه بوده اند - نمیش بحارث
 ابن کلاده (که شرف ملازمت جذاب ختمی مآب صلی الله علیه و سلم
 دریافته - و بدعای فیض انتمای آنحضرت فن طبابت و پزشکی
 در دودمان او تا روز جزا خواهد بود) میرسد - حکیم فاضل دانشمند
 نیکو اخلاق بود - در معالجه مرضی ید بیضا می نمود - علمای عصر
 قولش را معتبر و تصرفات او را در معالجات معتمد علیه و موثق به
 میدانستند - طبای وقت بشاگردی او افتخار کرده مباحثه کتب طب
 در خدمتش می نمودند - اما چون بتوسعه مشرب مشهور بود شاه
 توجه کمتر بحالش میفرمود - حکیم صدرا نیز پس از تکمیل سائر
 علوم و فنون در طب مثل پدر بدانشوری و حذاقت علم اشتیاق برافراخته
 در ربیعان شباب سال چهل و ششم اکبری وارد هندوستان گشت
 و در عهد جهانگیر پادشاه سرآمد حکما گردیده بخطاب مسیح الزمان
 و منصب سه هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت - بعد از جلوس
 اعلی حضرت بیش از پیش مورد نوازش خسروانه شده بخدومت
 عرض مکرر (که جز بمعتمد مزاج دان نسزد) اختصاص گرفت - و در سال
 چهارم برخصمت حجاز مجاز گردیده برهنمونگی هدایت و بدرقه

توفیق بزیارت حرمین مکرمین چهره سعادت نور آگین ساخت
 و براه بصره مراجعت نموده به بندر لاهری رسید - و در سال
 هشتم باسلام پیشگاه خلافت و جهانبالی ناصیه بخت برافروخت
 و چهل اسپ هری (که در بصره و نواحی آن برای پیشکش خریده بود)
 بنظر در آورد - و بدرجه قبول رسید - ازان جمله دو اسپ یکم بوز
 و دیگر طرف (که همین منظر و نیکوئی لون و تناسب اعضا با تیزگامی
 و باد خرامی فراهم داشتند) سرآمد طوائل پادشاهی گشته نخستین
 پادشاه پسند و دومین بتمام عیار موسوم گردید - و حکیم بتغویض
 منصب پیشین و عطای فیل و بیست هزار روپیه نقد سر برافراخته
 بحکومت بندر مبارک سورت و برگزانت آن دستوری یافت *

و چون حکیم در مذهب امامیه مقتدا بود و کمال تقاروت و طهارت
 داشت انجام کار از ملازم پیشگی استعفا جسته در دارالسلطنه لاهور
 با دل آسوده و خاطر شاد گوشه انزوا برگزیده داد عیش میداد
 کثرت در لاهور و تابستان در خطه کشمیر بسر میبرد - و گاهی
 حسب الطلب بحضور نیز می رسید - چون در ازاله امراض بیگم صاحب
 (که بجهت آتش زدگی بهم (میداده بود) کوشیده در سال هیزدهم
 باضافه ده هزار روپیه بسالیان پنججاه هزار روپیه کامیابی اندوخته
 رخصت انصراف یافت - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۹۱)
 هزار و شصت و یک در کشمیر رخت هستی ازین جهان بربست

طبع موزون داشت - مسیح الّٰهی تخلص می نمود - این شعر
از ست * * بیت *

* کم لذتم و قیمتم افزون ز شمار است *

* گوئی ثمر پیشتر^(۲) از باغ وجودم *

گویند حکیم سه صد کنیز داشت - و هر یک را بخدمتی مقرر نموده
از صبح تا شام و از شام تا در پاس شب مصتغرق کار بود - و لمحّه
فرصت نمیداد - چون وجه این همه تقید و تعذیب پرسیدند گفت
زنان را تا شغل پیش نباشد خیال باطل در سر می‌رسانند - گویند
در وجه معیشت هم تنگ گرفته بود *

* حبش خان *

سیدی مفتاح حبشی از دیرین بندها و قدیم پرستاران نظام شاهیه
است - و دران خانواده صاحب عزت و اعتبار بود - و از دیر باز
بقلعه دارق قلعه اردگیر (که حصاره ست در کمال متانت و استواری
از سنگ و ماردج اساس یافته) میپرداخت - چون از آغاز سلطنت
صاحب قران ثانی ولایات نظام شاه پی سپر افواج پادشاهی گشته
رفته رفته همگی حصون و محالات مسخر اولیای دولتی اعلیٰ حضرت
گردید و آن سلسله یکباره انقطاع پذیرفت محمد عادل شاه بیجا پوری
برای گرفتن اسمعیل برادر زاده خود (که دران قلعه محبوس بود)
هرچند تدابیر بکار برد و سیدی مفتاح را باطائف الحیل مستمال

میگردانید سودمند نیفتاد *

ابن اسمعیل پسر درویش محمد است نخستین پسر ابراهیم عادل شاه و همشیره زاده محمد قلی قطب الملک - چون ابراهیم عادل شاه بدرامت نام غلام کلانوائی (که در نوکری او اعتبار تمام یافته قاعده دار بیجاپور شده بود) در مرض موت وصیت نمود (که بعد از پسر دوم محمد را بسری بردارند) محمد پس از مسند نشینی درویش محمد را نابینا گردانید - زنانش اسمعیل را (که در آن ایام شش ساله بود) پنهان نزد نظام شاه فرستادند - باشد که از چنگ دشمنان رهائی یابد - او از بیم آنکه رسیدن اسمعیل شهرت یابد و خاطر عادل شاه ازان انحراف گیرد نادیده پیش سیدی مفتاح فرستاد - او ده سال در زندان نگهداشت - و مشار الیه بے آنکه اظهار ایلی ب عادل شاه نماید بے سر و سردار بدشتگرمی قلعه استوار سر نخوت و بزرگی می افراشت *

سال نهم در ماه محرم سنه (۱۰۴۶) هزار و چهل و ششم

هکری خاندوران بهادر بمحارر آن قلعه پرداخت - و از طرفین دست و بازوی جلالت و حماسه برکشادند - و چون نقبها بقلعه نزدیک رسید حصار نشینان را پای ثبات از دست رفت - سیدی مفتاح مضطرب گشته بخاندوران پیغام داد - که اگر مرا در ساک بندهای درگاه منخرط سازند من قلعه را می سپارم - خان مذکور چون ملتهسات او را قبول نمود او آرزوهای دیگر (که شایستگی

پذیرائی نداشت) در میان آورد - و زد و خورد آغاز کرد *

گویند در ایام محاصره اکثر ما یحتاج تلعلکیان بصرف آمده بود
لهذا سیدی مفتاح تدبیرے انگیزخته بخاندوران اظهار اطاعت
و نوکری نمود - و برای ملازمت روزے معین ساخت - و در اثنای
آن دروازه های قلعه را برکشاد - تا مردم بلشکر پادشاهی آمد و شد
نموده آنچه می بایست گرفته بقلعه آوردند - روز موعود ملاقات باز
دروازها بسته بر سر جنگ و جدال شتافت - بهر تقدیر خاندوران
نقبه را (که سر پدای برج شیر حاجی کشیده بود) آتش زد - اگرچه
چندان خلل بقواعد حصن ارک راه نیفت اما سیدی مفتاح
از عاقبت بینی جز اطاعت چاره ندیده نزد سردار آمد - و بعد
محاصره سه ماه و کسری قلعه تسلیم نمود - و اسمعیل فبیرگ ابراهیم
عادل شاه را که زندانی بود حواله کرد *

سیدی مفتاح از پیشگاه خلافت و جهانبانی بمنصب سه هزار
هزار و پانصد سوار دوا سپه سه اسپه و خطاب حبش خان مورد التفات
خسروانی گشت - و به تذخوه قبول جید سرمایہ دولت انداخته
همواره در کمکیان دکن انتظام داشت - و هیچگاه صوبه داران دکن
باس عزت و احترام ادرا فرو نگذاشتند - و او هم اگرچه بشکل و شمائل
عجیب و غریب بود و بسیار مرطوبی داشت اما خالی از اهلیت نبود
علما و صلحا را بسیار دوست داشت - و خدمت کرده - و بایصال
زر باریاب کمال و اهل استحقاق کوشیده - و در نوکری پادشاهی

بسیار چست و چالاک بود - در سال بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن اورا با جمیع امرای دکنی بهمراهی میرزا خان حاکم برار بر سر زمیندار دیوگده تعین نمود - و چون شاهزاده در سال سیّم متوجه گلگنده گردید دران مهم نیز خود را رسانیده مصدر خدمات گشت - و از الیه به بابا فیروز (که درویش بود در تصبّه پتھری) اعتقاد و اخلاص بسیار داشت - و اخراجات خانقاه شیخ هر سال و هر ماه سر برآه می نمود - و چون بابای مذکور ازین جهان گذران بدار الجذبان نقل نمود خان مذکور مقبره او دران قصبه بنا نهاده - که امروز زیارتگاه مردم است - برگنه و کاور سرکار ناندیر دکن در جاگیر داشت - وطن قرار داده اکثر سادات عربستان را درانجا ساکن گردانیده بانواع خدمتگاری پیش می آمد و کتب بسیار قیمتی از دیار عرب طلبید - و دست بذل و کرم دراز داشت - پسرش احمد خان هم منصب عمده یافته - جوان وجیه نمایان بود - شاه عالم بهادر در هنگام صوبه داری دکن التفات بسیار بهالش میکرد - او زمینداری برگنه مذکور خریده با جاگیر داری جمع ساخت - در عهد عالمگیری در گذشت - پسرانش منصب قلیل یافتند - دیهات برگنه بمردم دیگر تفخواه شد - مدتی بدر تمر زده بخود سری بمر بردند - در عهد خسرو زمان عوض خان بهادر قسوره جنگ بمحاصره مسکن آنها پرداخته سیدی حسین را (که کلان تر آنها بود) گرفته مقید نمود - پستر بحکم نظام الملک آصفجاء

مخلصي یافته بر سر کار خود شتافت - و پس از زمينداري مذکور
تعلق باولادش دارد *

• حیات خان •

داروغه آبدار خانه و سرکرده خدمتگاران اعلى حضرت بود
بفزونى اعتماد و وفور محرميت و درام حضور اختصاص داشت
مدتها بداروغى دولتخانه (که جز بمعتمدان نميوارند) و داروغى
چيلها و داروغى خواصان مي پرداخت - غالبا اين همان حیات
خان است که در عهد جنت مکاني نيز بداروغى آبدار خانه مامور
بود - و (وز شکار شیر) که از انبرای ^(۳) سنگدلن آورد بسیار بظهور رسيد
و پادشاهزاده شاهجهان بکومک او متوجه شده شمشير بهشیر
حواله نمود) او نيز بهمرکابي پادشاه اختصاص داشت - سال ششم
جاوس فردوس آشياني بمنصب هشتصدي دو صد سوار رسیده
و سال يازدهم هزاري دو صد سوار گردیده سال هيژدهم باضافه
پانصدي دو صد سوار و سال نوزدهم بافزونى پانصدي دو صد سوار
بمنصب دو هزاري شش صد سوار چهره کامراني افروخت - پستر
بداروغى گرز برداران و منصب داران احدي مامور شده سال بيستم
باضافه دو صد سوار و پستر بداروغى مردم جلو و افزونى دو صد سوار
بمنصب دو هزاري هزار سوار فائز گشت - پس ازان باضافه پانصدي
ذات و سال بيست و یکم بافزونى پانصدي ديگر بمنصب سه هزاري

هزار سوار سرفروازی یافت - سال بیست و سیوم بافزایش دو صد سوار
و سال بیست و چهارم عطای علم و پست باضافه سه صد سوار
بمنصب سه هزار و پانصد سوار سربلندی اندوخت - و سال
(۲) (۳)
بیست و نهم بعنایت نقاره طبل شادمانی برنواخت - و سال سیم
(که سنین عمرش بهفتاد (سیده بود) بذابر عروض مرض فالج
از دولت باریابی محروم گردید - پادشاه بآئین بنده پردی دیهات
بیست لک دام از حوایج مستقر الخلافه بطریق سیورغال بار عطا
فرموده بر منصب پسر و نبیره اش افزود - و خدمات حضور (که
بار متعلق بود) بدیگران تفویض پذیرفت - سال سی و یکم بیست
و هفتم شعبان سنه (۱۰۹۷) هزار و شصت و هفت هجری در بلاد
مذکور بدیار خاموشان منزل گزید *

* حسام الدین خان *

میرزا حسام الدین حسن نبیرم میرزا غیاث الدین علمی آصف
خان است - پدرش نظام الدین علمی نام داشته - موسی الیه مرد
عباش بے پروا بود - و در عتقوان جوانی بکمال استغنا میگذرانید
بنا بر قرابتی (که این سلسله را با یمین الدوله آصفجاهی ست)
بعد جلوس اعلیٰ حضرت سرگرم تقدیم خدمات پادشاهی گشته مدتی
در دکن بکارهای متفرق بسر بوده در سال پانزدهم بمنصب هزار و

(۲) نسخه [۱] سه هزار و پانصدی هزار سوار (۳) در [بعضی نسخه]

پانصد سوار سرفرازی یافته ببخشیدگری دکن قامت اعتبار خویش
بر آراست - با آنکه از دیانت و بیغرضی از آمیزش مردم آزادانه
میزیست اما از روی هانش و فهمیدگی نوعی حسن سلوک سرکرد که
زبانها بتحسین گویا گشت - صوبه داران دکن باعزاز و احترام با او
پیش آمدند - خاندوران نصرت جنگ واسطه ترقی او شده کلادانی
و دیانت مشارالیه را با خدمت طلبیها دل نشین اعلیٰ حضرت
ساخت - در سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
ششصد سوار و خطاب خانگی سرمایه اندوز عزت و افتخار گردید
و در سال بیست و یکم بمنصب دو هزار و سوار سرفرازی
یافته بعزل ببخشیدگری دکن و تفویض حراست قلعه اردگیر محکوم
و مامور گشت - چون میخواست (چنانکه در دانش و کارشناسی
شهرت گرفته بشجاعت و مردانگی هم نام بر آرد) دران ناحیه دست
جرات و جسارت از آستین همت برآورده تا سرحد گلکنده^(۲)
بحرکش افکنی و متمرّد گدازی قیام ورزید - و در پیشگاه سلطنت از
متصدیگری برآمده نقش سری و سرداری نشانده - و باضافه پانصدی
پانصد سوار سربرافراخت - و در سال سیم از قلعه داری اردگیر
تغییر شده بفوجداری تلنگانه از انتقال هادی داد خان انصاری^(۳)
سرعزت برافراخت *

(۲) نسخه [ج] برکشاده (۳) در [بعضی نسخه] دیدار خان - و در
[بعضی] دیداد خان - یا دیدار خان باشد •

معلوم نیست که صوبه داری برار چه وقت بخان مزبور قرار یافته
 جز این که در مرآت العالم نوشته که بعد نخستین جلوس خلد مکان
 چون آن شاه اتبالمند در تعاقب دلراشکوه از آب بیاه گذشت
 صوبه داری برار از تغیر هسام الدین خان بسید ملاحت خان
 مخاطب باختصاص خان مقرر گشته فوجداری سرکار بیجاگده
 بخان مذکور مفوض گردید - سال فوتش بنظر نیامده *

مشارالیه با اشتغال دنیوی همواره اوقات را بعیش و طرب
 میگذرانید - و اصلاً بکوچه فکر و اندوه گذر نداشت^(۲) - در فن موسیقی
 بسیار ماهر خوش محارره بدیهه گوی سخندان بود - اگرچه بتحصیل
 علوم نپرداخته اما از کثرت مصاحبت با علما آشنائی بهر علم داشته
 که بوقت تقریر عاری نبود - حسن خط را بخط استاد رسانیده
 قطعه نویس بے نظیر بود - و نهایت شیفته مید و شکار - و کثیرالاراد
 بود - پسران رشید داشت - نخستین پورش میرزا نعمت الله - که
 از سائر برادران ددشتر صاحب نام و نشان گردید - هنگام عزیمت
 عالمگیری بقصد انتزاع سلطنت رفاقت گزیده بعد نخستین جلوس
 بخطاب سهرابخانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
 چهار صد سوار و فوجداری بالاپور برار کامیاب عزت گشته رخصت
 دکن یافت - و پیوسته بتقدیم خدمات حضور و بیرون مورد نوازش
 خیمه رانی بود - پسرش میرزا عاقبت محمود سزادر خان است

که از فوجداری الوند و تلنگه بکراست قلعه بیدر امتیاز یافته در عهد
 خالد منزل ضعف بصر طاری گشته تغیر شد - و در برهانپور درگذشت
 پسرش میر نظام الدین علی حسام الله خان مدتها در قلعه داری اودگیر
 گذرانیده در ایام بے ضبطیهای صوبه داران با سرکشان آن ناحیه
 (که قوم اند موسوم به بیدر بدال هندی) زد و خورد داشته پسران
 جوان او دران آریزشها فروشدند - پس ازو پسر خردش خطابه
 پدر یافته تا حالت تحریر بقلعه داری آنجا می بردارد - و چون
 شجاعت و جرأت ارثی دارد با آنکه فرقه ضالّه مرهته بهر جانب
 و هر طرف تسلط افزاست اما متمردان آن ناحیه ازو سر حساب اند
 و فی الحمله درین زمانه اخیای نام نیاکان خود می نمایند - این هم
 از حسن نیت حسام الدین خان مرحوم است - که از صد سال افزوده
 و هنوز سلسله او یا برجا است *

• حکیم جائق •

پسر حکیم همام گیلانی ست - ولادت او در فتحپور سیکری بعده
 عمرش آشیانی واقع شده - و هنوز حدیث السن بود - که پدر درگذشت
 چون نیاکانش همه صاحب فضل و دانش بودند او نیز اوقات خود را
 بتحصیل لغت کمال متعارفه صرف نموده شعر و انشا شهرت گرفت
 و با آنکه در طب آنقدر ماهر نبود بحد اقل نام برآورد - و در زمان
 جهانگیری برشادت و اعتبار چهره بختوری برافروخت *

چون سریر سلطنت بجلوس فردوس آشیانی زید دیگر یافت
 بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار سر برافراخت - و در همین سال
 برسم سفارت توران رخصت یافت - که امام قلی خان والی آنجا
 سلسله جنبان صداقت و وداد شده عبدالرحیم خواجه جویداری را
 بعنوان حجابت نزد جنت مکانی فرستاده بتحریر آرد - که شاه
 عباس صفوی روابط قدیمه را مفظور نداشته قندهار را از تصرف
 اولیای دولت برآورد - لائق آنکه شاهزاده ولیعهد با لشکره گران
 و سامان در خور بتسخیر آن معین گردد - مانیز با لشکر مادر الزهر
 و بلخ و بدخشان بدان سمت شتافته آنچه دولتخواهی ست بتقدیم
 میروسانیم - و بعد از فتح بتسخیر خراسان پرداخته هرچه خواهند
 ازان ولایت ضمیمه ممالک محروسه گردانیده تتمه را بما مرحمت
 فرمایند - ناگاه در اثنای این گفت و شنود قضیه ناگزیر جنت مکانی
 در نمود - خواجه در مبادی جاوس شاهجهانی از دارالسلطنه لاهور
 بدارالخلافه اکبر آباد آمده سعادت بار اندوخت - و در همان نزدیکی
 بدیرین مرتبه که داشت درگذشت - ارسال نامه دوستی و تعین و خشور
 ازینطرف هم لازم آمد - حکیم را (که پدرش در فرمانفرمائی عرش آشیانی
 برسم رسالت نزد عبدالله خان اوزبک رفته بود) با ارمغان یک لک
 و پنجاه هزار روپیه و نفائس هندوستان رخصت فرمودند - و پس
 از معادلت در سال چهارم خدمت عرض مکرر (که بحسن تقریر

و مزاجداني محتاج است) از تغير حکيم مصيغ الزمان بدو تفويض يافت . و پستر بتواليها بمنتصب سه هزارى پايه برتري برافراشت و بعد ازان بظاهر وجهى از منصب افتاده در اکبرآباد گوشه انزوا برگزيده بصاليانه بيست هزار رويده موطب گردید . و در سال هيزدهم بافزایش ساليانه از اصل و اضافه چهل هزار رويده آسودگي اندوخت و سال سي و یکم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت بساط هستي در پيچيد . صاحب مرآت العالم فوتش را در سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد نوشته *

حکيم بسيار تند مزاج با دعونمت و تبختر بود . از خويشتن ديني و بر خود غلطي طرفه پندار داشت . رباعى مير اللهی همداني (که از سخن سنجان خوش فکر است . و هنگام مراجعت حکيم از سفارت توران در کابل بديدنش رفته نقش صحبت درست نشست) (۲) مشهور است *

* دایم ز ادب سنگ و سبوتوان شد *

* در دیده اختلاط مو نتوان شد *

* صحبت، بحکيم هاذق از حکمت نیست *

* با لشکر خبط رو بور نتوان شد *

هرچند طبابت را درست نوزيده بود اما نظر بر اعتبار و نامش امرا استعلاج مينمودند . چندی در نگارش مآثر صاحبقران ثاني

قلم معاني رقم را جولاني نموده - چون ديگر منشيان سهندان
بدان کار پرداختد از دست کشيد - شمرش صاف و درست است
سخن سازي پيشين را طرز تازه گويان آميخته - خالي از حلاوت
نيست - ليکن از خود را به از افوري ميدانست - ديوانه در کمال
ترين مرتب ساخته در قاب مرصع گذاشته هرگاه بمجاس مي آرد
هرکه بتعظيم آن بر نهي خواست اگر عمده هم مي بود ناخوشي
میکرد - و آنرا بر رحل طلا گذاشته ميخواندند - اين بيت او
مشهور است *

* دلم بهيچ تسلي نميشود حازق *

* بهار ديدم و گل ديدم و خزان ديدم *

* حقيقت خان *

اسحق بيگ يزدي - ابتدا خانسازماني سرکار ممتاز الزماني
داشت - سال چهارم جاسوس فردوس آشياني چون آن عفيفه از دار
فاني بدار باقي نقل نمود پادشاه او را (که مرد کتخدا منش
بود) بخدمت ديواني بيگم صاحب بر نواخت - سال نهم جهت
تفتيش دفائن جواهر سنگمه باغي (که بقتل درآمده بود) با مکرمت
خان و بافي خان چيله جانب ديتا تعين يافت - و بحسن تفحص
اينها بيست و هشت اک روپيه از چاههاي آن نواحي برآمده
داخل سرکار پادشاهي گشت - سال دهم بمنصب هزاري مد سوار

چهارم اعتبار برافروخت - و سال دوازدهم بخطاب حقیقت خان مخاطب گردیده بخدمت عرض مکرر از تغیر عافلی خان عذایم الله نامزد شد - سال سیزدهم باضافه صد و پنجاه سوار و سال شانزدهم بافزونی پانصدی و سال هیزدهم بافزایش پنجاه سوار از اعلی و اضافه بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار ترقی پذیرفت - پس از آن پانصدی اضافه یافته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و سه صد سوار عز استیاز اندوخت - که از فهرس آخر پادشاه نامه بمنصب او بشرح مرقوم مستفاد میشود - سال بیست و هشتم چون بکبر سن رسیده بود پادشاه او را از کارها بازداشته بکوشه گزینی آرامش بخشید - و سال هفتم جلوس خلد مکان مطابق سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجری در حالت انزوا کنج نیستی گزید *

* حسین بیگ خان زیگ *

خواهرزاده و خویش علی مردان خان مشهور است - چون سعید خان ناظم کابل حسب الاشاره علی مردان خان بقندهار پیوست رعایا و سکنه آنجا را در موافقت متروک یافت - دانست که با افواج قزلباش در حوالی بسمت بزد و بسمت واقعی صورت نخواهد گرفت علی مردان خان را با جمعی در ارک قندهار گذاشته سه هزار سوار او را بسرداری مشارالیه همراه گرفته با قزل باشیه عرصه نبود (راست فوج ایران بر مردم علی مردان خان غالب آمده در مردم او قزلزلی راه یافت - اما سعیدخان بروقت خود را رسانیده مخالفان را آواره

بادیه هزیمت ساخت - مومی الیه بهمراهی عالی مردان خان سعادت ملازمت صاحبقران ثانی دریافته بنوازش خسروانی اختصاص گرفت چون آثار کاردانی از وجنات احوالش ظاهر بود او را از همراهی خان مذکور برآورده شرف اندوز حضور ساخته بخدمت آخته بیگی (که جز بمخصوصان معتمد تفریض نیابد) بر نواختند - و در سال هیزدهم بانضمام آن خدمت توزک مقرر گشته بعنایت عصای مرصع و اضافه منصب تارک عزت برافراخت - و در سال بیست و یکم از کارهای حضور باز داشته بعنایت صوبه داری کشمیر و خطاب خانی و باضافه پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و عطای علم و فیل مباهی فرموده بدانصوب دستوری دادند - و در سال بیست و هشتم بخدمت فوجداری میان درآب از تغیر غضنفر خان و اهتمام عمارت مخلص پور (که ساعت تاسیس آن هفدهم محرم سال مذکور سنه (۱۰۹۵) هزار و شصت و پنجم هجری مقرر شده بود) (خصت یافت - و در سال سی و یکم بار دیگر بمرحمت خدمت میرتوزکی کامیاب گردید - و در جنگ سموگده خان مذکور میراهتمام توپخانه پادشاهی بود - داراشکوه توپخانه خود را بسرداری برقداز خان میرآتش خویش از دست راست و توپخانه پادشاهی را از طرف چپ درپیش صف لشکر جا داده هر دو در افروختن نیران جنگ و گرم ساختن هنگامه نبرد پایه کمی از یکدیگر نیارزدند - ادبار سردار را چه علاج - پس از فرار دارا شکوه

چون مهمات سلطنت بخدام عالمگیری باز گردید مشارالیه نیز بتقبیل عتبه خلافت سر بلندی یافت - در سال جلوس بفوجداری بهنگش مرخص گردیده در آخر سال دوم معزول گشت - و در سال هیزدهم بفوجداری جونپور سرفرازی یافت - و در سال نوزدهم آخر سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و ششم هجری ودیعت حیات سپرد پسرانش میرزا عطاءالله و میرزا امان مدتها در رکاب پادشاهی بوده نخستین هفتصدی شده در گذشت - و دومین بتعیذاتی کابل تعین شده در انجا ترقی نموده بخطاب ناصر خان ناهوری اندوخت چنانچه احوالش جدا برشته تحریر درآمده *

* حسن علی خان بهادر *

عالمگیر شاهي دومین خلف آله وردی خان مشهور است - چون چهره اش در مهابت و صلابت مانا بشیر بپر بود در طفلی ارزا میرزا باگه می گفتند - بقوت دست و زور بازو و در قد و قامت جوان نمایان - و از سائر برادران بامتیاز شایان بود - و همواره برضامندی و همراهی پدر گذرانیده در اواخر زمان اعلی حضرت (که شاهزاده شجاع پای بے اعتدالی پیشتر گذاشت - و آله وردی خان با پسران طوعا و کرها رفاقتش اختیار نمود) در جنگ بهادرپور بنارس [که فیما بین شجاع و سلیمان شکوه پسر کلان دارا شکوه (که از پیشگاه خلافت با بسیاری از بندهای پادشاهی بمقابله او رفته بود) اتفاق

(۲) در [بعضی نسخه] بشیر و پیر بود (۳) نسخه [ب] باعقهار *

افتاد - و شجاع شهنش یافته راه بنگاله گرفت [حسن علمی از پدر
 جدا شده بلشکر پادشاهی ملحق گشت - و پس از هزیمت داراشکوه
 (که طوفان تفرقه بر جمعیت سلیمان شکوه ریختند - و هر یک از
 منصبداران پادشاهی و نوکرانش ترک همراهی گزیده راه مقصود
 سر کردند) مشارالیه بواسطه راجه جیسنکه احرار سعادت آستان
 عالمگیری نموده باضافه پانصدی و افزایش سواران بمنصب هزار
 و پانصدی هزار سوار و خطاب خانی مورد انظار عاطفت شد - و در
 همین سال هنگام توجه عالمگیری بجنگ کهجوه بافزونی پانصدی^(۲)
 و خدمت قوش بیگی عزت اندوخت - و بعد از جنگ درم داراشکوه چون
 دارالخلافه بنزول موکب پادشاهی (رتق یافت ضمیمه قوش بیگی گری
 فوجداری) اواحی شاهجهان آباد از تغیر کیرتسنکه باو نازل شد^(۳)
 و چون دوام التزام رکاب پادشاهی ناگزیر عهده قوش بیگی گری ست
 خان مذکور پیوسته در سفر و حضر بحسن خدمت مطرح انظار
 اعطاف خسروانی می بود - و در سال نهم بداروغگی ملازمان جلو نید
 اختصاص گرفت - چون آخر سال دوازدهم انتهای الویه از مستقر^(۴) الخلافه
 اتفاق افتاد خان مشارالیه از تغیر صف شکن خان بفوجداری ماهر
 و از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار سر بلند
 گشته با فوج حضور بمالش سرتابان آن ناحیه رخصت یافت

(۲) نسخه [ب] کهچره (۳) نسخه [پ] کهرتسنگ - و نسخه [ج]

کهرتسنگ - یاگه ری سنگه باشد (۴) نسخه [ا] بمستقر الخلافه

خان مزبور در قتل و اسیر آن شور انگیزان و تاخت و تاراج موطن آنها غایت جهد و دلاوری بکار برده در انقطاع نسل و تبار و انهدام قلعهای استوار دنیفه از دقائق فرو نگذاشته دیگران را از همراهان خود و غیره بر محال زمینداری مستقل گردانید - و کولاجات شقی را (که علت کشته شدن عبدالنبي خان فوجدار و سبب نهب و غارت برگنه شادآباد او شده بود) با سنگی مفسد همراهی او گرفتار ساخته بحضور فرستاد - و بقهرمان پادشاهی در بادافراه اعمال زشت بند بزد آن دو واجب القتل جدا کردند - پسر و دختر کولاجات تربیت هواله جواهرخان ناظر شد - و آخر دختر در حباله نکاح شاه تلي چيله بیش منصب روشناس درآمد - و پسرش فاضل نام حافظی شد که نزد خالد مکان حفظ دیگرے آن چنان قابل اعتماد نبود و باستماع قرائت آن پادشاه (که بعد جلوس بحفظ قرآن موفق شده) سعادت اندوز بود - خان مذکور در جایزه این حسن تردد بعضای نقاره کوس شادماني نواخت - و پس ازان بنظم موبه اله آباد تعیین گشته در سال بیستم بصوبه دارمی اکبرآباد امتیاز یافت - و در سال بیست و یکم ازان جا معزل شده بحضور رسید - و در سال بیست و دوم (که مرتبه اول ایالت پادشاهی بجانب اجمیر افراشته شد) خان مذکور بهمراهی خانجهان بهادر جهت ضبط جوده پور و غیره ملک راجه جسونت متوفی معین شد - و چون سال بیست و سیوم

هوکب پادشاهی بعزم گوشمال از اجمیر باردیپور توجه نمود فوج
 گران بسرکردگی حسن علی خان به تنبیه و تعاقب رانا با سامان
 شایان و مصالح فرادران تعیین یافت - درین مهم از مشارایه کارهای
 عمدت دست بسته شده - مصدر خدمات شایسته گردید - تا آنکه روز
 از دره گذشته برسر رانا تاخیر آورد - و از نتوانست خود را جمع کردن
 خیمه و اسباب گذاشته بدرزد - خان شهابت نشان بتخانه پیش
 هویدی رانا را با یکصد و هفتاد و دو بتخانه دیگر دافع فواحی اوردید
 مسمار ساخته بحضور رسید - و بخطاب بهادر عالمگیر شاهی ناموری
 اندوخت - و پس از آنکه رایات پادشاهی ظلال افکن ساخت دکن گشت
 حسن علی خان بهمراهی شاهزاده محمد اعظم بمحاصره ^(۲) بیدجاپور
 مامور گشت - با آنکه هر روز در مورچال هنگامه دار و گیر و معرکه
 زد و خورده گرم و آریز شهاب فوج فواحی بی دربی بود قحط و غلامی
 عظیم بر لشکر زد آورد - ازین جهت در سال بیست و نهم حکم بزام
 پادشاهزاده رفت - که هرگاه حال بدین منوال است دست از محاصره
 باز کشند - و با افواج بحضور (که در آنوقت سواد شولاپور مضرب خیام
 پادشاهی بود) بیایند - پادشاهزاده مجلس کنکاش با عمدهای
 آزمون کار آراست - اول حسن علی خان بهادر عالمگیر شاهی مورد
 التفات گردید - که سرانجام مهم یساق موقوف بر اتفاق بندهای
 پادشاهی ست - بدین مضمون حکم محکم از جناب خلافت صادر

شده - رای شما در مقدمات صلح و جنگ و شتاب و درنگ (مبین و متین است) - که بدین گونه متاعب و مصائب بسیار دیده و شنیده و کشیده اند - درین مقدمه چه اندیشیدند - خان ^{مومنی} الیه پاسخ گذار شد - که نظر بر صلاح لشکر و رفاه عموم خلق مصاحبت در بر خاستن است - هرگاه در مهم بلخ پادشاهزاده مراد بخش را بنابر بواعث شتی تاب و توان استقامت نماند کام و ناکام بے حکم ^(۲) اعلی حضرت دست از محاربه برداشته راهگرایی حضور شده بود آنچه بر خلق میگذرد ظاهر است - و بحضرت خود حکم رسیده - بعد از آن دیگر عمدها مخاطب شده همگنان موافق رای خان مشار الیه تائید جواب نمودند - پادشاهزاده فرمود از خود گفتید - از من بشنوید - محمد اعظم با دو پسر دیگر قا جان دارن ازین مهلکه نخواهد برخاست - بعد ازین پادشاه تشریف آرند - و تجهیز لاش فرمایند رفقا را در بودن و رفتن اختیار است - عزم خداوندان ناموس ملک و ملت قضای آسمان است - دیگرگون نمیگردند - و بمیامن استقامت پادشاهزاده خان فیروز جنگ با لشکرگران و رسد غله از شمار فراران رسیده عمر بیسر تبدیل یافت - و در همین سال صوبه داری برار از انتقال ایرج خان نامزد حسن عالی خان بهادر شد - چون او گرم محاصره بیجاپور بود و تردهای پسندیده می نمود رضی الدین خان شیخ رضی الدین (که از اشراف بهاگلپور بهار است - و مهمات خانه

خان مذکور و افواج پادشاهی متعلقه او سرانجام میداد) به نیابت
متعین گردید *

شیخ فاضل متبحر و در مولفین فتاوی عالمگیری منخرط بود
سه روپیه یومیه می یافت - چون در اکثر فزون هم دست داشت
سپاهگری و عملداری و ندیمی و از هر جا خبرداری علاوه آن بوساطت
قاضی محمد حسین جونپوری محتسب حضور کمالاتش بعرض
خلد مکان رسیده یکصدی منصب یافت - و رفته رفته بیاری طالع
و حصن سلیقه باعانت و امداد حسن علی خان برتبه امارت و خانیه
فائز گردید - و پیشکار همه کار سرکار خان مذکور گشته در استیصال
جانت متهم و مهم رانا کارهای نمایان بتقدیم رسانید - و در آغاز سال
سیم در اثنای گفتگو با سپاه کشته گردید - نظم صوبه مسطور بنیابت
خان مذکور بمحمد مومن خویش ایرج خان قرار گرفت *

و چون محاصره بیجاپور بامتداد کشید همه پادشاهانه برجوشیده
بر زبان گذشت - که ما زمره سلاطین از مراتب دنیوی فائده که داریم
تخصیل نام است - خواستیم از فرزندان یک حاصل کند - میسر نیامد
به بینم این دیوار چه طور از پیش بر نمی خیزد - از شولاپور رایات
عزیمت بدان طرف درجه پیمای تسخیر گشت - چون کارها در گرو
اقبال است بیست و یکم شعبان سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت
هجری رسولپور سه گروهی بیجاپور مطرح خیام ظفر اترهام گردید

و چهارم ذی القعدة سنه مزبور بیجاپور کشایش یافت - حسن عای
 خان بهادر (که بیماری شدید داشت) بعد یکروز بعالم بقا شتافت
 گوی شجاعت و سپه داری از اقران می (بود - در خیر خواهی خلأق
 و گفتار و کردار درست ضرب المثل بود - پسرانش محمد مقیم
 و خیر الله ترقی نکردند *

* حکیم الملک *

نامش میر محمد مهدی - وطنش اردستان است - سال (که
 محمد اردنگ زیب بهادر از دکن عزیمت مستقر الخلافه فرمود)
 او همراهی گزیده بمنصب هزاری سر بلند گردید - و رفته رفته بخطاب
 حکیم الملک مخاطب گشته سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزاری پانصد سوار چهارم بختوری افروخت - و سال سی و هفتم
 (که محمد اعظم شاه را بنابر عرض بیماری استسقا نوبت بآن رسید
 که در آستین نزدیک بچهارده گره تنگی میکرد - و در ده پایچه
 پاجامه یک گزرشش گره رسیده بود) حکیم الملک برای معالجه
 شاهزاده مذکور دستوری یافت - بعد رسیدن پادشاهزاده بحضور
 پادشاه از بس محبت پدری خیمه برای شاهزاده در کلال دار نصب
 ساخته هر روز یک مرتبه بدیدن پسر میرفت - و خود زیب النساء
 بیگم همشیره حقیقی شاهزاده مذکور همراه شاهزاده طعام پرهیزانه
 میخورند - و اکتفا بران داشتند - حکیم الملک که برای معالجه شاهزاده
 تعیین شده بود چه در راه و چه بعد رسیدن بحضور در علاج ید بیضا

نمود - پس از آنکه شاهزاده را شفا داد باضاعت هزاری ذات پدایه
چهار هزاری تصاعد پذیرفت *

صاحب مآثر عالمگیری زبانی پادشاهزاده (که پیش پدر گفت)
می نویسد - (روزی) که شدت مرض بزهائیت رسید - و مردم مایوس
گردیده و اهمه ترکیدن بدن (اشتد) ناگاه بین النوم واليقظه شخصی
نورانی نمودار شده گفت - توبه نصوح کن - شفا خواهد شد - چنانچه
توبه بعمل آمد - و بعد رفع غفلت احتیاج بول شد - و در طشت کلان
دفع گردید - و هفت حصه از وزم بر طرف گشت - روز دهم آزاد دای
شیخ عبدالرحمن درویش نوشت - که جذاب مرتضوی فرموده اند
امشب توبه دادم - شغای عاجل روزی میشود *

• حمین خان خویشگی •

پسر کلان سلطان احمد اعظم شاهي ست - چون پدرش حسب الطلب
عالمگیر پادشاه از قصبه قصور (که موطن خویشگیان است) عازم
حضور گردیده (زخم هستی بر بست - دو برادرش بازید خان
و پیرخان خود را بموکت پادشاهی رسانیده بمنصب سرفرازی یافتند
و او با برادر چارمین بمسکن مالوف معاودت نموده اصلاً بفکر نوکوی
نیفتاد - اگرچه منصب بنام یافته بود اما هیچگاه از وطن برنیامد - آنچه
دیگران را بعرق ریزی سعی و تلاش بدست آمده او را باضعاف
مضاعف آن در خانه نشینی میسر بود - پیوسته بر رساله ریاست
آن ناحیه اتکا داشت - و بوفور سپاه و جمعیت علم انا و لا غیري

می افراشت - بصوبه داران لاهور سر حساب فرود نیارده چیزه دست برداشته از تیول آنها (که داران حوالی بود) میداد - و هر چند خود را دیوانه وضع و سودائی مزاج را می نمود اما بکارها هشیار بود ادب خاندان قدسیه سیادت را کماینبغی بجا می آورد - و از احترام و اکرام سادات دقیقه فرو گذاشت نمیکرد - بمجذوبه مشهور ببتک گرویده بود - هرچه میگفت میکرد - ابا نمی آورد - و تا نشسته می بود ساعت بساعت خبر میدادند - که میان صاحب بخیریت اند - او الحمد لله میگفت - و آن مجذوب محمد خان نام داشت از بتک زئی ست ^(۲) - ناگاه جنون بر دماغش ریخت - و طبعش را بشورش آورد - مدتی زنجیر پدا داشتند - آخرها صحبت حسین خان با وی که *

* دیوانه چو دیوانه به بید خوشش آید *

در گرفت - و داران بودگی و سلب احوال لخته گفتهای او بر تو صدق برداد - و بر اعتقاد حسین خان افزود *

بتک زئی از اولاد شیخ بتک اند - که بقول جمهور پسر خویشگی ست - و برخه نبیره شیخ الاسلام شیخ مودود چشتی دانند اما باتفاق مرید و توشوربانی بتک و توزئی ست - و به پیر کبار زبانزد قوم است - و شوربان نام پدر او ست - که پسر خویشگی ست ادرا سه پسر بود - و تو و حسین و خلف - نخستین را جاذبه شوق

(۲) در [بعضی نسخه] بتک - و در [بعضی] بتک *

آلہی دامنگیر وقت گردید - بطلب مرشد برآمد - و چون ہدای
 سعی نشیب و فراز بسیار نورزدہ بقصبۂ چشت رسید بخدمت
 خواجہ مورد چشتی [کہ خواجہ معین الدین سنجرئی (قدس سرہ)
 بدر واسطہ بار می‌رسد] پیوست - چہرہ مقصود نقاب برکشود
 مدتہا بہرستاری آن بزرگوار سعادت اندوخت - و پس از تکمیل
 بمعادت رطن مالوف مجاز گردید - اما او بعد رحلت شیخ بمولد
 خویش رد آورد - و بسیاری از مردم کویہ و جملہ خویشگیان و جمعی
 حلقہ مریدی او بگوش کشیدند - از کمال مریدانش شیخ بنگ
 است - کہ عم ارسٹ - و از ابدالان وقت بود - در حقش دعا کردہ
 کہ تا قیام قیامت از ارباب معرفت و ولایت اولاد تو خالی نباشد
 لہذا اکثرے درین قوم صاحب کمال بودند - و این شعبہ ہم
 بہ پیرزادگی مشہور *

نقل کنند کہ لباس پیر و تو سیاہ بود - چون شیخ بنگ بدرجہ
 کمال مرتقی گردید آنرا بدر بخشیدہ خود بلباس سفید متلبس
 (۲)
 گشت - ازین است کہ بنگ زبان ہر چہ سیاہ را بر خود مبارک
 دارند - بخلاف رتوزیان کہ آنہا مشوم انگارند - و لوامی خویشگیہا
 کہ سیاہ و سفید می باشد اشعارے دارند بتبرک ہر دو بزرگوار *

بالجملہ حسین خان در قصبۂ تصور و اطراف و جوانب آن
 کوس خود سری و خود رائی می نواخت - و بجاگیر داران عمدہ

و غیر عمدۀ آن ناحیہ جز بسر قابی و گردن کشی جواب نمیگفت
 قا آتکہ بہادر شاہ بلاہور آمدہ طرح اقامت افکند - و پستر پر خاش
 و مغازعت شاہزادہا بمیان آمد - اصلاً بتلاش و تردد (کہ ناگزیر چنین
 اوقات است) پا بیرون نگذاشت - و بہمان شیوہ نکوہیدہ خویش
 سرگرمی داشت - چون اوائل عہد فرخ سیر نظم موبہ پنجاب
 بعد الصمد خان دلیر جنگ تفویض یافت او با خان مذکور وسائل
 اخلاص و یکجہتی برانگیختہ برای ملاتانش بلاہور آمد - خان ناظم
 فوجداری لکھی جنگل را نیز بدو مفوض فرمود - آن نا انصاف
 زیادہ بر خود تنیدہ مواد ثمر و فساد را بیش از پیش آمادہ
 گردانید - و چون ناظم دید (کہ زر لکھی جنگل را ہم مثل زر تصور
 بلعیدہ تن بحرف حسابی در نمیدہد - و حاصلہ غیر از نداشت
 و پشیمانی نیست) قطب الدین (وہلہ را بر تعلقہ اش تعیین نمود
 با او نیز کجگرائی پیش گرفته کارشکنیہا میکرد - و بدان بسند نامودہ
 آخرها بر سرش فوج کشید و جان و مالش را دست خوش غارت
 ساخت - معہذا عبد الصمد خان چودے بتغافل گذرانید *

چون بے اعتدالیہای او از حد در گذشت بند و بسمت آن ضلع را
 نصب العین ہمت نمود - و با ہفت ہزار سوار از لاہور برآمد
 و بحسین خان نوشت - کہ تصور و حوالیہ آن بتو ارزانیست - دست
 تصرف از دیگر محالات کوتاہ کن - ممنوع نگشتہ با سہ ہزار سوار

استقبال نمود - برخی برانند که سادات صاحب مدار سلطنت او را
 بتطميع صوبه دارى لاهور تحريض بر نبرد دایر جنگ نمودند - و جوق
 گویند که قطب الملک بنوشته سید حسن خان باره صوبه دار لاهور
 (که از راه قصور رفته بر سر شیخی و خیره سرى او آگهی یافته)
 بعد الصمد خان نوشت - که دست ازو بردارد - و زرع هم برای
 نگه داشت سپاه بر خزانه لاهور تذخواه کرد - بهر صورت نزدیک
 قصبه جوهایی (که سی کردهی لاهور و هیزده کردهی قصور است)
 ششم جمادی الاخری سال دوم محمد شاهي تلافی فریقین روداد
 جنگی معب و زد و خوردی سخت واقع شد - افاغنه مستانه خود را
 بر توپخانه زده ازان آتش شور بار در گذشتند - پس از چپقاش
 نمایان هرول طرفین (که ازین طرف برادر زاده اش مصطفی خان
 پسر عالی خان خویش بایزید خان بود - و ازان طرف کریم قلی خان
 بخشى فوج دلیر جاگ) مردانه جان برافشاندند - آغرخان دیده مغول
 (که باتفاق عارف خان چيله در میسره بود) دو چار حسین خان
 گشت - و با شصت و پنجاه سوار تیر انداز قدر انداز پای ثبات
 افشوده بخانه کمان درآمده دست و بازو بتیر دوزی برکشاد - حسین
 خان ازو دست برداشته بر دایر جنگ حمله برد - آویزش قیامت را
 پدید آمد - آخر مردم ناظم تاب مقاومت نیارده بر مانیدند
 نزدیک بود که چشم زخمی بدایر جنگ رسد - عمدها مثل جانی
 خان و حفظ الله خان مصدر تردد شدند - و آغرخان بار دیگر

خود را رسانیده صدای داروگیر بلند ساخت - در همان اثنا فیلبان حسین خان کشته گردید - و درویش مزبور (که با او در سواری فیل شریک بود) بزخم تیر مقابل دامن از گرد هستی بر افشانده جهان را در چشم حسین خان تیره ساخت - چون حسین خان زخمی بود مغلان فیل او را نشانه تیر و گلوله نموده از پا در افکندند *

و کان ذاک فی سنة الف ومائة و ثلثین من الهجرة النبوية *

* حمیدالدین خان بهادر *

عالمگیر شاهي پسر سردار خان کوتوال است - و نبیره باقی خان چیلہ قاقاق شاهجہانی سمت - از امدان روزگار و یاروی طالع در آخر عهد خلد مکان مدار سلطنت هندوستان گردیده رتق و فتق دولتخانه پادشاهی و ضبط و ربط کارخانجات عمده بدر مفوض بود با این همه تیر روی ترکش خایفه زمان بوده چه در مورچال قلاع و چه در حوالی اردو و در دستها بمالش و تنبیه اشقیا تعیین میگشت و هر جا میرفت به تکتک پا و ضرب دست مخالف را زده و برداشته سالم و غانم مراجعت می نمود - و بانواع تحسین اعزاز می اندوخت ازین بود که به نیمچه عالمگیری زبان زد عوام شده - در بدو حال چون پدرش مورد عنایت خسروانی بود او نیز بدولت روشناسی و دوام خدمت و حاضر باشی اکتساب سعادت می نمود - و باقتضای خاندان نوازی در سال بیستم و هشتم از تغیر پدر بخدومت داروغگی خاتم بندخانه سرفراز شد - و در انوقت (که پدرش از اہتمام خانی

بسرदार خانى ناموري يافت) او باضافهٔ دومدي به منصب چهار مدي
 پنجاه سوار ممتاز گردید - و در سال سي و دوم از تغيور پدر بخدمت
 داروغگی فيلخانه بر خود بالید - و چون در پيشگاه خلافت منظور
 نظر پيش آمد او شده بود متواتر اضافتهٔ منصب مي يافت - چون
 در مقامات ايكلوچ او بآوردن نبيهای تبهكار (كه بحسن سعي خانزمان
 حيدر آبادي با زن و فرزند اسير شده بود) مامور گردید مشراليه
 آن محبوس زندان ناکامي را حسب پرايغ پادشاهي از در كروهي
 بهادر گدھے (كه لشكرگاه بود) تخته کلاه نموده و رفقای او را لباس
 مضحکه پوشانیده شترسوار دهل كوبان و نغير زنان در تمام اردو تشرير
 نموده بحضور پادشاهي آورد - و در سال سي و سيموم بخطاب خانى
 كاهرايى اندرخت - چون پدرش در گذشت از انتقال او بخدمت
 کوتوالى و ديگر خدمات كمر فرمانبردارى برفت - و درين ضمن بعتای
 جينهٔ مرمع و انعام فيل سر برافراخت - و مكرز به تغيبه غنيم مرمخص
 گشت - و در سال سي و هفتم اتفاقاً چند كمر از ملازمان معزالدين
 با فضل علي خان ديوان سرکار ايشان ناملازم پيش آمدند - و از
 اوباش وضعي كار بپرخاش رسانيدند - حكم شد كه حميدالدين خان رفته
 آن جماعت را پاداش اعمال در كنار نهد - چون خان مذکور بر سر آنها
 رفت از هجوم و غوغا فيل سوارى خان مومى اليه رمخورده از معركه
 بدرآمد - و تا يك كروه طرف گنج پادشاهي برد - اتفاقاً جوالهای كلاس
 (كه در گنج انبار مي كنند) بنظرش آمد - همين كه فيل از برابر آن

گذشت خود را جمع نموده از حوضه برآمد - و بران نشست - و بر
 سوارچی دیگر خود را بمعرکه حاضر کرد - و آنها را بسزا رسانید - و در
 سال سی و نهم در اسلام پوری از اصل و اضافه بمنزلت دو هزار
 ارتقا گرفت - و در همین سال سنتای تبه کار قاسم خان و خانم زاد خان
 و دیگر امرای حضور را غارت نموده در گدھے ده دندیری محصور نمود
 خان معطور با فوج گران برسم کمک دستوری یافت - متصل ادرنی
 بامرای تاراج زده و ر خورده بلوازم ضروری امداد نمود - درین ضمن
 آن شقی همت خان بهادر را بر شکسته راه خرابه خود گرفته بود - خان^(۲)
 مذکور تعاتب نموده ادر را از ملک پادشاهی برآورد - چون بحضور
 رسید مورد تحسین و آفرین گشته بخطاب بهادر فرق بلند نامی
 برافراخت - و در سال چهل و دوم بخدمت تقرب مرتبت داروغگی
 غمناخانه اختصاص گرفت - و پستر بداروغگی جواهر خانه نیز اعتبار
 یافت - و در سال چهل و سیوم از انتقال اخلاص خان (که در آریز غنیم
 درجه شهادت یافت) بخدمت آخته بیگی و عطای کمرو و تنکای مرصع
 مطرح الطاف خسروانی گشت - و درین میان مرارا بآوردن سد و تعریک
 مفسدان رخصت یافته خاطر خواه پادشاهی بامر ماموره پرداخته
 درجه استحسان یافت - اگرچه او در جمیع قلعه گیرها نیکو خدمتی
 و جانفشانی بتقدیم رسانیده نقش بهادری و پردلی خود کرسی نشین
 ساخت اما در تسخیر راجگده (که سیوا بعد انتزاع از تصرف

عادل شاهیده در ایام استیلای خویش سه طرفش سه قلعه حصار ساخته
 آورد نمایان و کار دست بسته بجا آورد - و باتفاق تربیت خان میر آتش
 بر پشت پشته محاذی زاویه مثلث آن قلعه (که زبان داذان این کار
 آنرا سونده نامند) برآمده اسباب جنگ آوری مهیا کردند - و مدد
 بر کوه فراز بر بسته بسط چین رسانیدند - و با آنکه محصوران
 در انداختن تفنگ و بان و سنگ کوتاهی نمیکردند بهادران بر فراز
 برج (که بر نوک سونده مذکور بسته بودند) برآمده درون دیوار
 آمدند - آنها از مشاهد این جرأت و جسارت همت باختد امان طلب
 گشتند - بیست و یکم شوال آغاز چهل و هشتم سال جلوس سنه (۱۱۱۵)
 هزار و یک صد و پانزده هجری چلین چهار قلعه سر بفلک کشایش
 یافته به بنی شاه گدھے موسوم گردید - و خان بهادر (که بمنصب
 سه هزار و پانصدی دو هزار سوار (سیده بود) در جادوی این
 حسن تردد بعطای نقاره کوس شادمانی نواخت - و در تسخیر پورنا
 هم بقدم سعی و تلاش منہج جانفشانی پیموده خود (یسمان در کمر
 بسته داخل قلعه گردید - و بموازش غیر مترقب پادشاهانه سر افتخار
 بفلک سود *

بالجمله از اخر زمان عالمگیری در عرصه دربار (رایت اناولا غیری
 می افراشت - و در جذب قرب و اعتبار خود دیگرے (واقع
 نمی گذاشت - اگرچه امیر خان هم در قرب و منزلت پای کے

نداشت اما بعد ازو بود - و عفايت الله خان هرچند در دوام حضور
 بايضا نميرسيد اما باعتبار تصدق امور ملكي و مالي در اعتبار
 دوشادوش بود - و چون خلافت مرتبت حضرت عالمگير در فضاى
 احمدنكر اول پارس از روز جمعه بيست و هشتم ذى القعدة سنه
 (۱۱۱۸) هزار و يكصد و هيزده هجري (كه پنجاه سال و دو ماه
 و بيست و هشت يوم از فرمانروائي و نود و يك سال و سيزده روز
 از زندگاني سپري شده بود) بعالم بقا شتافت بعد تجهيز و نماز
 نعش را در خوابگاه نگاهداشتند - روز دوم محمد اعظم شاه (كه
 بجانب مالوه رخصت يافته) از امعاى اين سانحه از بيست و پنج
 كروهى اردو برگشته مراسم عزاء بجا آورده (روز ديگر نعش را بردوش
 گرفته تا بيرون ديوانت مشايعت كرده بمزارات متبركه ^(۲) معروف
 بروضة (كه معموره ايسست بمسافت هشت كروه از خجسته بندياد
 و سه كروه از دولتآباد) روانه نمود - خان مذکور (كه دقيقه از جزع
 و فزع فرونگذاشته بود) صوبه كذا پا پياده با نعش راهي گشت
 و بر طبق وصيت آن مسافر ملك بقا در محن مقبره اسوه ارباب
 يقين شيخ زين الدين (رحمه الله) مدفون گشت - از آينه كريمه *

۱۱۱۸
 * (روح و ريحان و جنة نعيم) *

تاريخ ارتحال مستفاد ميشود - و خلد مكان لقب يافته آن موضع
 بخلدآباد موسوم گرديد - خان مذکور لباس درويشي در بر كرده

چاروب کشی مرقه دلی نعمت و پیر و مرشد خود اختیار نمود
و در آن مکان برای سکونت خود طرح حویلی انداخت - که هنوز
بقام او زبان زد است *

(۲)
و چون محمد اعظم شاه از احمدنکر بارزنگ آباد رسید بر پدر
پدر گرامی قدر رفته بادای مراتب فاتحه پرداخت - و دست
حمید الدین خان گرفته همراه آردن - و دلجوئیها بکار برده برتبه
سابق اختصاص بخشید - و در سفر همدوستان (که باراد جنگ
بهادر شاه ناگزیر وقت افتاده بود) همراه گرفت - گویند چون در عرض
راه خبر رسید (که محمد عظیم از جانب شرقی با کدر آباد آمد)
بر زبان محمد اعظم شاه گذشت - که بلای عظیم با گره نازل شد
خان بهادر عرض کرد - که ببرکت اسم اعظم دفع خواهد شد - روز
جنگ پس از دراز و گیر بسیار آثار هزیمت معاینه نمود - بعد از آنکه
ذوالفقار خان از معرکه بدر زد او هم خود را بکنار کشید - و زخم
تیرے هم دراز وقت رسید - پستر از گولیاری آمده بآبیدی مرحمت
ببهدر شاه رنگ رفته بدو آورد - و بعطای عصای مرمع و خدمت
ویر تو زکی اول و دروغی گرز برداران بانضمام آن چهاره مبالغات
برافروخت - و بخطاب بهادر عالمگیری ممتاز گشت - و تا انجام
عهد خلد منزل باعزاز و اکرام گذرانید *

چون فلک نیروگ ساز اوجہ روزگار را برنگ آمیزی حکمرانی

جهاندار شاه بیداراست و کمبختین مراد ذوالفقارخان نیز بر تخت وزارت و اقتدار دیشش آوردن بکین توزی دیرین (که بظاهر نبود) بر نشسته او را بشکذجه انواع خفت و ذلت کشیده مقید و مسلسل ساخت - تا آنکه عنقریب ذوالفقارخان پیاداش عمل رسید - اگرچه بفرز رفتن آن جفا نیش از عقوبات قید و حبس و رست اما در دربار فرخ سیر رو نیافت - و بمراعات پیشین اعتبار یا بداس ربطهای قدیم سیف الدوله عبدالصمد خان (که بنظم صوبه پنجاب اختصاص یافت) همراه خود گرفته - هنگامی (که بعد استیصال کروی مشهور ناظم مذکور با شوکت و عظمت مافوق داخل لاهور میشد) راقم این سطور تماشاچی بود - منتهای سواری خان مذکور با یک پالمی و چندکس معدود راه می پیمود - و پرمردگی و فلک زدگی از هالش پیدا بود - پس ازان بحضور رسیده بخسروانی نوازش پروبال تازگی برکشود - و در عهد خسرو زمان بوسیله همان قرب عالمگیری بعمره پیش آمد خراشیده بمنصب عمده و داروغگی گرز برداران آب رفته بجوی آرزو آورد - و مدتی بود - تا بوقت موعود در گذشت - پسر هم داشت که صاحب منصب و دستگاه بود - احوالش معلوم نیست *

• حیدر علی خان بهادر •

گویند نیاگانش بعدد اله صاحب مدنی رحمة الله علیه (که یک از بزرگان قریشی نسب مشیخت حسب بودند) میرسد - در آغاز

سنه (۱۱۹۵) يك هزار و يكصد و شصت و پنځ هجري استقلال
 تمام بهم رسانیده مقصدی امور ریاست ملک میسوریه گشت
 و بعده اکثر بلاد و قلاع اطراف مسخر فرموده لوای دولت و حکومت
 برافراخت . قلمرو که حاصلش شش کور بود از کوبه تا کورپال
 و از کلیمکو تا دهاردار که فاصله بعید دارد بزر بازوی خود متصرف
 شده بزیرنگین تحکم داشت . ^(۳) چون کلاه پوشان انگریز بملک او
 درآمدند سواران را از پایان گهاٹ کرناٹک فرستاده لکدکوب تالان
 گردانید . و بصلح خاطر خواه (رفع نزاع نمود . پستور) که در خانه
 مرهته صورت نفاق پیدائی گرفت (او ابتدا باستردان آه انجات خود
 پرداخته رفته تمام ماکن متعلقه آنها تا گذار دریای کشنا برگرفت
 پستور بمحاصره چیتل درک (که مکان زمیندار است) یا از
 بدست آورد . و در حال تحریر (که سنه (۱۱۹۳) هزار و
 نود و سه هجري است) بر سر کوبه ایلغار نموده قلعه و زخم
 و کنجی کوٹ و غیره محلات را متصرف گشته عبدالحاء و خدمت
 حاکم آنجا را قید نموده همراه خود بسوی رنگ پش و
 بسیار آمدنی فرادان دارد . جواهر وافر فراهم آورده و
 بهم رسانیده . هنوز هم بمرد زرها فرستاده میطلبند . تا انجام
 مهیا کرده ضابطه دارد . که بعد فرد آمدن لشکر برگرداگرد پسر

(۲) در [بعضی نسخه] کوپربال . و نسخه [ب] کوریال (۳) در [اکثر

نسخه] کلاه پوشان بدون هاء

بذوقچیان می نشاند - که اجنبی بے پرواگی نتواند در شد *

* حرف الخاء *

* خضر خواجه خان *

از نسل فرمانروایان مغلستان است - صاحب طبقات اکبری گوید
 که از سلاطین کاشغر بوده - چون بخدمت جناب آشیانی پیوست
 بتلقی اکرام معزز گردید - و هنگامی (که از بے مهری سپهر روز ناکامی
 پیش آمد) پهلوی همت از مرافقت تنهی ساخت - و در وقت
 مراجعت آن پادشاه از عراق برفاقت میرزا عسکری در قلعه قندهار
 محصور و متحصن شد - چون کار باستان کشید خضرخواجه خان
 نزدیک بمورچال (که مخیم پادشاهی بود) خود را از قلعه انداخته
 گردید و عاجز بدست انکسار گرفته در پای جناب آشیانی افتاد
 جدا مشمول الطاف پادشاهی گشت - چون بمو نسب و شرف
 متعلی بود بمصاهرت این دودمان عالی نیز اختصاص
 بدن بیگم همشیره آن پادشاه عالیجاه را بازدرج او در آوردند
 نسبت منیف بمدارج امیرالامرائی متصاعد گردید *

چون سر آغاز جلوس اکبری باطفای نائره استیلای هیمو
 (۲) عرش آشیانی از پنجاب رایت عزیمت دهلی برافراشت خضرخواجه

خان را با فوج شایسته بظلم اشتات صوبه پنجاب گذاشته مدافعه سلطان سکندر سوز (که مدعی سلطنت هندوستان بود - و در جنگ سرهنگه از چنگ بهادران همایونی بدر بسته بکوهستان سواک پناه برده بود) بشهامت و شجاعت آن خان بزرگ اراد مفوض فرمود . سلطان سکندر که جوای فرست بود هنگامه هیمورا غنیمت پنداشته جمعی با خود فراهم آورده از کوهستان برآمد - و در مملکت پنجاب رو آورده بتحصیل پرداخت - خضر خواجه خان حاجی محمد خان سیستانی را بحکومت بلده لاهور گذاشته خود بدفع او برآمد - چون نزدیک بقصبه چمپاری رسید و فاصله بین الغریبین ده کوه ماند خان مشاویه دو هزار کس گزیده خود را از لشکر جدا ساخته بطریق منفلا پیش فرستاد - سلطان سکندر فرست از دست نداده رو برو شد - و جنگی عظیم درگرفت - و آن مردم را از پیش برداشت - خضر خواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندیده بے ستیز و آریز بلاهور معارفت نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت سکندر اندک تعاقب کرده زمانه را بکام خود دید - و بے منازعت غیره زرها وصول نموده بجمع افواج همت گماشت - عرش آشیانی پس از استیصال هیمو قلع و قمع فساد سکندر را اهم مهملات دانسته لوای معارفت به پنجاب برافراخت - گویند چون این عرش تصمیم یافت عرش آشیانی از دیوان لسان الغیب تفادل نمودند این بیت برآمد *

* سکندر را نمی بخشند آبی *

* بزر و زر میسر نیست این کار *

باستماع نهضت الویه پادشاهی سکندر را طاقت مقاومت طاق گشته
خود را بطرف کوهستان سواک (که مقر معبودش بود) کشیده
در قلعهٔ مانکوت متحصن گردید - چون مدت محاصره قریب به شش ماه
انجامید و مورچالها بقلعه نزدیک شده سرکوبها ترقیب یافت سکندر
مضطر گشته استدعای قدم یک از عمدها نمود - که بتسلیم خاطر او
پردازد - بوسیله شمس الدین خان^(۲) آنکه و پیر محمد خان شروانی
(که آنها را بمبالغه گرنمزد راضی ساخته بود) ملتزم او بدرجهٔ قبول
رسید - و آنکه خان باستمال او مامور شد - سکندر کثرت جرائم را
عذر خواه ملازمت ساخته عبدالرحمن پسر خود را با غازی خان و چند
زنچیرفیل برسم پیشکش بخدمت فرستاد - و برطبق خواهش او
بهار و آن حدود به قبولش مقرر گشته بیست و هفتم رمضان سنه
(۹۶۴) نهصد و شصت و چهار سال درم جلوس قلعه تسلیم نموده
بسمت بهار شتافت - و بعد دو سال در آنجا بعدم خانه فروشد *

(۳)

* خواجه جلال الدین محمود خراسانی بجوق *

ابتدا نوکر میرزا عسکری بود - از قددهاز حسب الادب میرزا بتحصیل
اموال ولایت گرم سیر شتافته - در همان ایام همایون پادشاه بعزیمت
عراق ازان راه میگذشت - از آمدن خواجه آگهی یافته بابا دوست

(۲) نسخه [ب] شمس الدین محمد خان (۳) در نسخه [ب] این لفظ نیست *

بخشي را نزد او فرستاد - تا رهنمای سعادت گشته بملازمت آورد
 خواجه اين در امت را معتنم دانسته بملازمت افتخار اندوخت - و هر چه
 از نقد و جنس در بساط خود داشت پيشکش نمود - جنت آشياني
 مير ساماني سرکار خود باز مفاوض فرمود - چون بعد معاودت عراق
 و فتح قندهار خواجه از مردم ميرزا عسکري طمع کرده بود بهير
 محمد علي گيراندند - در سده (۹۵۹) نه صد و پنجاه و نه [که
 جنت آشياني شاهزاده محمد اکبر را بجانب غزنين (که در نيول
 شاهزاده قرار يافته بود) رخصت کرد - تا در آداب رياست و حکمراني
 در زش بهمرساند] خواجه را همراه داده جمیع سپهات را برای زرين او
 حواله کرد - و ازان باز پيوسته مورد عذابت و نوازش بوده مصدر
 امور شايسته مي گرديد - چون خواجه پادشاه فلي بود و تواضع
 بے تقريب بمردم نمیکرد و بزرگان دنيا نظر بر رواج کار خود داشته
 همه را چاپلوس درگاه خود ميخواستند بذبران اکثر بوکشيدهای دولت
 همایوني او را دوست نمیداشتند - و با اين حالت عيب هزل و مزاح
 (که بد ترين عيب بزرگان تواند بود) داشت - و باميران زمانه
 مطایبه میکرد - و بحرفهای دُر از کار در لباس طرفگي و ظرافت
 (که نادانان آنرا خوش طبعي نام نهند) بسر مي برد - و هيچ کس
 نبود که خلش از خارسدان ظرافت او در پهلوي داشت *

در مبادی سرير آرائی عرش آشياني خواجه بمنصب دو هزار
 و پانصدي امتياز يافته بحکومت غزنين رخصت گرفت - (آداب غرض

فرصت دانسته هم خاطر منعم خان خانخاان را (که رائق و فائق دارالملک کابل بود) شوراندند - و اندیشه انتقام دیرینه او را تازه ساختند و هم در هندوستان باعث مزید برهمزدگی خاطر بیروم خان شده او را در کشتن خواجه بجد گردانیدند - خواجه در شدن منعم خان بمقام کینه کشی شغوره باندیشه دراز فرورفت - نه روی آمدن هندوستان که پادشاه بذایر حوادث سن اختیار ندارد - و بیروم خان در نهایت استیلا - چه هرگاه در زمان جغتو آشیانی بجهت حرف نا ملائم (که از رسانده بودند) فرصت یافته در حمام آنها بدست آورده انواع هانت رسانید الحال معلوم است که چگونه پیش آید - و همچو شمان ستم پیشه چه شمانتها که نمایند - و نه مجال اقامت غزنین - که شدت منعم خان برای العین ملاحظه میکرد - و بیوفائی پیش او نکوهیده ترین عارها بود - لهذا بخاطرش راه نیافت که از بندگی این سلطنت رو تافته بجای دیگر شتابد - تا آنکه منعم خان جمعی را پیش او فرستاد - و بعهده و پیمان نزد خود طالبیده مقید ساخت و بعد ازان که نشتره چند بچشم او زد چون تقدیر زرفته بود روشنائی چشمش تباه نشد - پس از چندگاه او را کور دانسته دست او باز داشت - خواجه هرچه با او بآید بآید هندوستان بگش رویه روانه شد - منعم خان آگهی یافته چند روز از نیز رزان عزم تفحص را فرستاد - و خواجه را با برادر خرد او جلال الدین مسعود بدست آورده

(۲) فسخه [چ] منعم خان را (۳) در [بعضی نسخه] راه نیافتی.

گرفتار بدن و زندان ساخت - و در سال سیوم شی جمع را تعیین کرد - تا خون آن هر دو بیگناه را ریختند - بپیرام خان نیز فرمانی در سمت کرده بکشتن او فرستاده بود - عرش آشیانی از استماع این قضیه خروش باطنی نمود - چون هنوز پرده بی اختیار بر نداشته بود مکافات آنرا به مقتضای حقایق حرمان فرمود *

* خواجه معظم *

برادر اعیانی مریم مکانی ست - از عنان حال خالی از شورش و مانع و گرمی مزاج نبود - اکثری مصدر حرکات ناملائم میشد جانت آشیانی بهاس خاطر مریم مکانی بمدارا می گذرانید - چون در سفر عراق ملتزم رکاب بوده بقرب و اعتدال اختصاص یافت و بعد فتح کابل از نابخردی میخداست بهررا کامران پیوندد - پادشاه آگهی یافته از نظر انداخت - و در یورش بدخشان با خواجه سلطان محمد (شیدی) (که منصب وزارت داشت) سخندان تعصب نشان در میان آورده رفت افطار روزه رمضان با جمع بیباک بخاندان (۲) درآمده آن بیچاره را آب شمشیر ستم بشوید و پسین افطار دهان و از قهرمان پادشاهی اندیشیده راه کابل گرفت - و حسب الحکم در آنجا مقید گردید - باز بشغامت مقربان باز یافته به تیولدارانی زمین داور امتیاز گرفت - و چون از نسبت معنوی رایحه نداشت این نسبت صوری داری بدو شمع آن بدمهت بی اعتدال شده بارها

خود را مصدر امور ناشایسته می ساخت - تا آنکه در سنه (۹۶۲)
 نهصد و شصت و دو در جنگ سکندر شاه سور کارنامهها پرداخت - اما
 بعد فتح بسکندر سخنان نالائق نوشته اظهار دولتخواهی او کرد - و چون
 از خواجه استکشاف رفت گفت من هواخواهی پادشاه اندیشیده بودم
 و چنان کردم که این نوشتها بنظر حضرت درآید - تا بیشتر بمن ملتفت
 شده سر براه خدمت عمده گردانند - جنت آشیانی مقید نموده پس
 ازان اخراج کردند - بسفر حجاز شتافته شرارت بر شرارت افزود - باز
 بهندوستان آمد - و همان ذمائم اخلاق بر روی کار آورد - (روزی
 در دربار عرش آشیانی (که اعیان مملکت جمع بودند) با میرزا
 عبدالله مغل (که در سلک امرای عظام انتظام داشت) بجهت
 جنگ کرد - و بتقریب حکایت بر سر او دیده ادرا زیر مشیت و لکه
 گرفت - و مرتبه دیگر به بیرام خان بدشتی پیش آمده دست
 بکار برد - باز ادرا اخراج کردند - بگجرات رفته چند به تباه حالی
 بسر برد - و بکمال پریشانی بدولت ملازمت پادشاهی سر بلندی
 یافته بعزیمت و رعایت ممتاز گشت *

ازنجا (که نهاد او ببعاعتدالی سرشته بودند) بتازگی آئینه دار
 زشتی اعمال گردید - بیرام خان در فکر اخراجش بود - که دران اثنا
 تفرقه بدر رو نمود - و پس از برهمزدگی دولت او خواجه بوسیله آن
 انتساب شگرف رعایتهای عظیم یافت - اما بدست خوی خود گرفتار
 بوده بصد بے اعتدالی بیش زیعت میگرد - تا آنکه در سال نهم

سنه (۹۷۱) نه صد و هفتاد و يك (دزے بي بي فاطمه) كه اردو بيگى جنت آشياني بود - و در محل عرش آشياني نيز پايه اعتبار داشت) چون زهره آقا دخترش در خانه خواجه بود و پيوسته از نا جنسي و بد خوئي او در زندان بلا بوده آزار ميكشيد بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود - كه خواجه ميخواهد بپرگنه تيول خود برود - و زوجه را نيز همراه ميبرد - از بد خوئي و بد گماني كه در طينت او ست يقيني ست كه قصد آن عفيفه بيگناه كند - و مكرر اين حرف بر زبان آورد - و در ينجاي از ترس پادشاهي مرتكب اين امر نميشود - اكنون كه او را بجاگيرد حال چه خواهد بود - عرش آشياني بر ضعيف نالي آن قديم الخدمت ارحم نموده فرمود - كه ما بعزم شكار سوار ميشويم - بخاطر تو از راه خانه خواجه خواهيم گذشت و چون او بر سر راه ملازمت كند نصيحت كرده عاجزه ترا از بردن مانع خواهيم آمد *

چون عرش آشياني كشتي سواره از جوق عبور فرمود بجانب خانه خواجه معظم با مخصوصه چند (كه از بيست كس زياده نبود) روان شد - و چون ناهمواري خواجه معلوم بود مير فراغت و پيشرو خان را پيشتر فرستاد - كه خواجه را از مقدم پادشاهي آگاه سازد چون او معلوم كرد (كه پادشاه باين روي آب گذشته اينها را فرستاده) بشورش در آمد - و گفت من پيش حضرت نمي آيم - خشم آورد خنجر در دست متوجه حرم سراي خود شد - و كار زهره آقا (كه

از حمام برآمده در جامه خانه لباس تازه می پوشید) بدان خنجر تمام کرد
و سر از زنه خنه برآورده خنجر خون آلوده انداخت - و بپایک
باند گفت - که بن خون او ریختم - رفته بگوئید - چون برین ستیزه
پادشاه آگاه شد بصورت غضب جوشیده بخانه او درآمد - آن دیوانه
شمشیر حمل کرده و دست بقبضه شمشیر زده در بر پیداشد
عرش آشیانی بعتاب فرمود که ای چه درش است - دست بر قبضه
شمشیر داری - اگر حرکت دهی دانسته باش که چنان بر سر تو
خواهیم زد که روحت بپراز آید - آن دیوانه دست و پا گم کرد - حضار
بگرفتن او پرداختند - و چون از پرسیدند (که خون آن بیچاره را
بچه گناه ریختی) آن سفاک زبان بسفاهت و هذیان برکشاد - تا آنکه
بلکد و مشتے چند او را خاموش گردانیدند - و موکشان و لکد زنان
در باره زویه روان کردند - و هر چند بآب غوطه میدادند سخت جانی
نموده از هرزه گوئی باز نمی آمد - اگرچه یقین بود (که درین
درجات قهر بلطافات موج فنا هلاک خواهد شد) اما از سنگدلی
و سخت جانی زنده ماند - پادشاه او را بقلعه گوالیار فرستاده
محبوس ساخت - و بمریم مکانی ظاهر نمود که در قصاص خون زن
بیگناه خود بقتل رسید - آن عفت سرشت نیز تحسین فرمود - پس
ازان دران مجلس مالیخولیا بر وزر آردن - و بفساد دماغ از عالم
رفت - و در ظاهر قلعه بر پشت که واقع شده مدفون گردید - بعد ازان
بدهای آوردند *

انتضای منصب والای سلطنت در باز پرس معادلات همین است
 که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته دان مظلوم
 و عیند - و پاداش مظلالم در گریبان ظالم نهند - تا مخصوصان دولت
 عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایه
 ستم و ستیزه نگرانند - و مشهور آنست که عرش آشیانی نسبت
 تخیل منظور نداشته همان روز بتقصاص رسانید - چنانچه یکی در
 تاریخ از گوید *

* خواجه اعظم معظم نام *

* که ازو بود دهر را زیور *

* زن خود را بکشت و کشت او را *

* از غضب شه جلال دین ابر *

* سال فوتش ازو چو پرسیدم *

* در زمان گفت آن خجسته سیر *

* بے رخ آن بت جهان افروز *

۱۷۱

* کشت آخر شهادتم اکبر *

* خان زمان علیقلی *

پدرش حیدر سلطان اوزبک شیبانی ست - در جنگ جام
 با قزلباش پیوسته و تبه امارت یافت - در حین معادرت جنیت آشیانی
 از عراق با دو پسر خود علیقلی و بهادر بملازمت رسیده در تسخیر
 قندهار مصدر ترددات گردید - و چون پادشاه بعزم کابل متوجه شد

در عرض راه بذایر مخالفت هوا و بانی در اردو طاری گشته بسیار
مسافر شهرستان عدم شدند - حیدر سلطان از انجمله بود - علیقلی
همواره در معارک ترودهای شایسته می نمود - خصوص در فتح
هندوستان مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بپایه امارت برآمده رایت
بلند نامی برافراخت - چون قنبر نام دیوانه در میان دو آب و سنبل^(۲)
جمع را با خود متفق ساخته دست بتاراج و غارت گشوده بون علیقلی
خان حکومت آنجا یافته بدفعش نامزد شد - و بکمتر فرصتی
بدست آورده سرش بحضور فرستاد - و هنگامی (که سریر سلطنت
بجلوس اکبری زینت تازه گرفت) علیقلی خان با شاهي خان (که
یکی از سرداران عمده افغانان بود) منازعت داشته - چون از توجه
هیمو بجانب دهایی آگاهی یافت آنرا اهم دانسته روانه دهلی گشت
هنوز نرسیده بود که ترویدی بیگ خان شکست خورد - در میرقه شنیده
بطرف پادشاه راهی شد - عرش آشیانی هم بخبر اخوت آرائی^(۳) هیمو
از یخباب مراجعت نموده بود - علیقلی خان ملازمت دریافت
و از سر هندی با ده هزار سوار بطریق منقلا روانه گشت - آنجا
در پانی پت جائی (که محاربه گدایی ستانی با سلطان الیهیم لودی
شده بود) تلافی فریقین رو داد - محاربه عظیم بمیان آمد - ناگاه
تبره بچشم هیمو رسید - فوجش دل بای داده در بهزومت گذاشت

(۲) نسخه [ج] سنبل و دو آب (۳) در [اکثر نسخه] هم که بچهر
نخوت آرائی هیمو

وصول موکب اکبري با بديرام خان قريب بنارزگاه شده بود که
 مرده فتح رسيد - امرای پيش آهنگ بخطابهای مناسب سرفرازي
 يافتند - عليقاي خان بخطاب خانزمايي و اضافه منصب و جاگير
 بلند مرتبه گرديد - پس ازان در حدود سنبل اورا فتوحات عظيمه
 رو داد - و اکثر متمردان آن نواحی را تا لکهذوايل گردانيد - و صاحب
 ثروت و مال و اسباب و اقبال گشت ^(۲) - و سال سيوم شاهم بيگ
 ساربان پسر (که حسن صورت و تذسب اعضا داشت - و بهمين
 جهت در قورچيان جنت آشياني منسلک بود - و از مدتها خان زمان
 عشقه که از طغيان طبيعت بود با دی مي (زريد) از حضور گريخته
 نزد مشار اليه رفت - و او شکوه دولت را منظور نداشته بطور خيلاء
 ماراء النهار پادشاهم گفته کورنش و تسلیم بجای مي آورد - و امثال
 اين حرکات شهرت يافته موجب آن شد که حکم طلب او صادر گرديد
 و هرچند از حضور بمواعظ و نصائح در باب انفکاک آن ساربان پسر
 مناشير صدر يافت اصلاً اعتنا نکرد - و اين ابتدا سمت که بر حاشيه
 خاطر پادشاهي از جانب علي قلي خان غباري نشست - برخي
 قبول اورا بمردم تقخواه کردند - او از خود سري و بے آزمي برسر
 استبداد آمد ^(۳) - بديرام خان از بزرگ مذهبي انماض کرده بنگارش نيقتان
 اما ملا پير محمد خان شرواني (که وکیل خانخانان و صاحب اختيار
 سلطنت بود) با خان زمان ناخوشي داشت - سال چهارم تقمه

محالات او نیز گرفته بامرای جلایر تن نمود - و او را بجونپور
(که در آن حدود افغانه باد مخالفت در دماغ فاسد داشتند)
نامزد ساخت *

خان زمان برج علی نام نوکر معتبر خود را بعد از خواهی و اصلاح
دربار فرستاد - (در اول پیر محمد خان) که در قلعه فیروز آباد
می بود با برج علی خشونت سر کرده آخر گفت که از برج قلعه بزیور
اندازند - تا سرش خورد شکست - خانزمان دانست که بداندیشان
بپهانه شاهم بیگ میخواستند او را مستأمل سازند - لاجرم او را
از خود جدا کرده بجونپور شتافت - و آن ملک وسیع را بمکاربات
عظیمه نظم شایسته داد - چون بیرام خان از میان رفت افغانان
آنحدود فرصتی خیال کرده پسر عدلی را بشیر شاه مخاطب ساخته
بسری برداشتند - و با لشکر گران و پانصد فیل برجونپور هجوم
آوردند - خانزمان امرای اطراف را جمع کرده عرصه مبارزت آراست
غذیم چیره گشته تا کوچه های شهر درآمد - خانزمان از عقب در آمده
کار از دست رفته را پیش برد - و هنگام آنها را پراکنده ساخته غنائم
فراوان و فیلان نامی بدست آورد - لیکن ازین فتوح آسمانی (که هدیه
غیبی بود) بحضور نفرستاده بدر ترفع و استکبار زد - عرش آشیانی
در ذی القعدة سال ششم انتهای سمت شرقی فرمود - خانزمان
در قصبه کره (که برکنار گنگ است) با برادر خود بهادر خان باستلام

عقبهٔ سلطانی رسیده نفائس آن حدود با فیلان نامی پیشکش
گذرانید . و رخصت یافت *

و درین سال فتح خان پٹنی و غیره بصر سلیم شاه را دستمایه
فصل گردانیده در ولایت بهار لشکر عظیم فراهم کرده محالات
خانزمان را بتصرف در آورند . خانزمان با سائر امرا رفته چون
جنگ صف صلاح وقت ندید کنار دریای سون قلعهٔ اساس نهاد
و استحکام داده نشست . افغانان بر سرش رسیده در آریختند
ناچار فوجها ترتیب داده برآمد . بمجرد تقابل آنها فوج پادشاهی را
برداشته درهم نوردیدند . خان زمان (که در یزد دیوار قابو داشت)
دل بمرگ نهاده بیکه از بروج قلعه رفته توپهٔ سودان . بهر لاشه
آسمانی بغیل حسن خان پٹنی (سید) و شورش عظیم در لشکر افتاده
مردم (و بگریز نهادند) و فتح (که در خیال نمی گذجید) نصیب
خانزمان گردید . چون دنیا حکم داده دارد * * مصرع *

* آنچنان را آنچنان تر میکند *

خان زمان از نخوت جاه و دولت قدر نعمت و حق دلی نعمت
نشناخته سال دهم باتفاق امرای اوزبک عام طغیان برافراشته
با تیولداران آندیار در آریخت . چون میست وصول موکب پادشاهی
قریب شنید از دریای گنگ گذشته نزدیک غازی پور بر نشست
عرش آشیانی بجزونپور رسیده منعم خان خانخانان را بر سر او تعیین

فرمود - آن ترک مانف دل از ساده لوحی ضعیف نالی مزرانۀ او پذیرفته استدعای صفح جرائمش نمود - و باتفاق خواجه جهان (که حسب التماس وی از حضور بطمانینت و استمالت شتافته بود) کشتی سواره باهم دریافتند - خان زمان از حیل و تلبیس سلازمت بخود قرار نداده ابراهیم خان را (که آتصال ازبکیه بود) با مادر خود و فیلان ناهی روانه ساخت - و مقرر شد که تا معاودت پادشاهی ازین دیار او از آب گنگ نگذرد - اما آن خود رای خیره روی انتظار مراجعت نکشیده از گنگ گذشت - و شروع بتصرف محالات خود نمود - عرش آشیانی بمنعم خان عتاب کرده خود ایلغار فرمود خان زمان ازین آگهی خیمه و اسباب گذاشته بدر رفت - و پس ازان از هرنو بخانخانان توسل بجسته باستشفاع او مجددا تقصیراتش بخشش یافت - و میرموضی شریفی و مولانا عبدالله مخدوم الملک نزد خان زمان رفته ندامت او را بتوبه استحکام دادند *

و پس ازان (که عرش آشیانی بغیر دفع شورش میروا محمد حکیم متوجه لاهور شدند) خان زمان (که نفش بقتله بریده بودند) باز سر بفساد برداشته خطبه بزام میروا محمد حکیم خواند - و هرکار اوده بمسکدر خان و ابراهیم خان داده بهادر خان برادر خود را در کره مانکپور در مقابل آصف خان و مجنون خان نگاهداشت - و خون تا ساحل گنگ متصرف شده بقنوج آمد - و میروا یوسف خان را (که جاگیردار آنجا بود) در قلعه شیرگده چهار گروهی قنوج محاصره

نمود - ازین اخبار وحشت افزا عرش آشیانی از پنجاب باستعجال
 بآگره رسیده شرق رویه روان شد - خان زمان آگهی یافته چون گمان
 مراجعت پادشاهی بدین سرعت نداشت این بیت خواند * بیت *

* سمند تند زرین نعل از خورشید را ماند *

* که از مشرق بمغرب رفت و یک شب در میان آمد *

و ناچار از پای قلعه برخاست - و نزد بهادر خان بمانکپور رفته
 از آنجا در حدود پرگنه سنکور بدریای گنگ پل بسته عبور نمود
 پادشاه از قصبه بریای ایلغار فرموده از گذر مانکپور از آب گنگ
 فیل سواره با ده یازده کس گذشت - و با معدودے (که همگی
 مد سوار بود) نیم کوردهی دایره مخالفان رسیده شب توقف نمود
 مجنون خان و آصف خان با جمعیت خود (که مذکرا بودند) متواتر
 خبر می فرستادند - اتفاقا دران شب خان زمان و بهادر خان در کمال
 غفلت بیداده پیمائی اشتغال داشتند - هرکه ایلغار پادشاهی و قرب
 وصول را میگفت راهی می انگاشتند - صبح روشنیه غره ذی الحجه
 سال (۹۷۴) نهمد و هفتاد و چهار مجنون خان بر میمنه و آصف
 خان بر میصره جای یافته در عرصه قریه سکرادل از مضافات آلد آباد (که
 بفتحپور موسوم شده) بخان زمان رسیدند - پادشاه بر فیل بال سذر
 میوزا کوکه را در عمارت نشانده خود بجای فیلبان سوار بود - بابا
 خان قافشال در حمله اول مخالف را از جا برداشته تا صف خان زمان
 بود - یکی از گریختگان بآسیمه سری بر خان زمان خورد - و دستار از

سرش افتاد - بهادر خان بر بابا خان تاخته بهزیمت آورد - پادشاه درین وقت بر اسب سوار شدند - چون کار ناحق شناسان بناکامی ست (۲) بهادر خان دستگیر گشته فوجش رو بگریز آورد - خانزمان در جای خود ایستاده استفسار احوال برادر می کرد - که ناگاه تیرے بار رسید - و تیر دیگر باسپش رسیده بزمین آمد - در پیادگی تیر از بدن خود میکشید - که فیلان قول پادشاهی در رسید - سومذاته (۳) فیلبان فیل نرسنگه را بقصد او راند - خان زمان گفت من از اعیان سپاهم - مرا زنده پیش پادشاه ببر - که ترا رعایت خواهند کرد - او گفت مثل تو هزار کس بے نام و نشان میگردند - بدخواه پادشاه کشته بهتر - پامال فیل ساخت - چون خان زمان را کس ندانست که چه شد پادشاه در معرکه ایستاده گفت - که هرکه سر مغلے از مخالف بیارد یک اشرفی بگیرد - و هرکه سر هندوستانی بیارد یکروپیہ - یکے از ناراجیان سرش جدا کرده بود - دیگرے در راه بامید اشرفی ازو گرفته آورد - گویند ارزانی نام هندوئی (که صاحب اختیار خان زمان بود - و در خیل اسیران ایستاده ملاحظه سرها میکرد) چون چشمش بر سر خان زمان افتاد آن سر را برداشته بر سر خود زد و در پای سمند دولت پادشاهی انداخت - که سر علی قلی همین است - عمرش آشیانی از اسب فروز آمده سجد شکر کردند

(۲) نسخه [ب] بهادر خان درین وقت دستگیر گشته (۳) نسخه [ب]

وسر هر دو برادر باگوه و ديگر ممالک فرستادند * قطعه *

* سر دشمنان تو استغفر الله *

* که خود دشمنان ترا سر نباشد *

* سخن برسر دشمنان قطع کردم *

* که مقطع ازین جای بهتر نباشد *

فقہ اکبر مبارک * تاريخ يافته اند - و ديگرے گفته * قطعه * ۹۷۴

* قتل علي قلي و بهادر ز جور چرخ *

* جانان مپرس از من بيدل که چون شده *

* جستم ز پير عقل چو سال وفات شان *

* آه ز دل کشيد و بگفتا در خون شده * (۲) ۹۷۵

خان زمان از امرای پنج هزاري و صاحب قام و شکوه بود - در همت

و جود و سپاهگري و سرداري يکتائي داشت - با آنکه اوزبک بود

هما چون در ايران نشو و نما يافته و مادرش نيز ازان جا بوده

مذهب اماميه داشت - املا تقيه نمیکرد - و موزن طبع بود - سلطان

تخلص مي نمود *

* خواجه جهان هروی *

خواجه ابن الدین محمود مشهور بامیذا - در فن سیاق

(۲) این تاريخ یک سال زياده است اما چون حادثه قتل ایشان در ماه

ذی الحجه که آخر سنه ۹۷۴ است بوقوع آمده این قدر تفرقه رواست

و ممکن که آه کشودن، کفایه باشد از اخراج يك بطریق نعیبه *

از سباق فرسان قلمرو حساب بود - خط شکسته را بغایت درست
می نوشت - و در کفایت اموال و دیانت محاسبات مو شگانی میکرد
در سفر عراق ملتزم رکاب همایونی بود - پس ازان همواره مشمول
عواطف پادشاهی گشته چندها ببخشیدگی شاهزاده محمد اکبر
اختصاص یافت - چون سریر فره انرا ئی بجلوس اکبری فرو بها گرفت
بمنصب هزاری و خطاب خان جهان سرفراز گردید - و مدتها مدار
مهمات سلطنت برای (زین او بوده علم استقلال در میدان وزارت
هندوستان می افراشت *

چون عرش آشیانی بجهت اصلاح مقدمات خان زمان شیدائی
او را بهمراهی منعم خان و مظفر خان در کره مانکپور گذاشته
بدار الخلافه آگره مراجعت فرمود پس ازان (که امرا از مهمات
آنکدود را پرداخته در آغاز سال یازدهم متوجه حضور گشتند)
مظفر خان از قصبه اناره ایلغار نموده پیشتر بزمین بوس استسعاد
یافت - و شرح در رؤی امرا ببیان واضح خاطر نشان نمود
خواجه جهان معاتب شده مهرکلان پادشاهی (که پیرایه حال و افتخار
دورگارش بود) از گرفته رخصت سفر حجاز کردند - و باز بوسیله
مقربان درگاه گناه خواجه بخشیده آمد - و در سال نوزدهم سنه
(۹۸۱) نهمصد و هشتاد و یک (که ریایات پادشاهی بکشایش حاجی پور
و پنده باهتزاز آمد) خواجه بواسطه انحراف مزاج عنصری در جونپور
توقف گردید - چون عرش آشیانی بهمعذانی فتح و نصرت مراجعت

بجونیور نموده متوجه آگره شد روزی درین منازل فیل مست
 بجانب خواجه دید . پایش بطذاب بند شده افتاد - و حال او بیکبارگی
 قیاه گشت - اوائل شعبان سال مذکور سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد
 و دو در حوالی المهنو بساط زندگی در پیچید - میرزا بیگ سپهری
 تخلص (که شاعری خوش طبع بود) برادر زاده خواجه است - چون
 سرمایه توکل بهمرسانیده بود (و از ملازمت تافته مزدی گشت
 در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه درگذشت - گویند سپهری بارباب
 استحقاق پنهانی چیزی میداد - شعر اوست *

* از تبسم دفع زهر چشم خشم آورد کن *

* کز نمک سازند شیرین چون بود بادام تلخ *

* خان عالم چلمه بیگ *

یصر همدم کوک است - که کوکلتاش میرزا کامران بود - از یازدهی
 طالع و مساعدت بخت منظور عوطف جنت آشیانی گشته
 خدمت سفرچی گری داشت - چون در سنه (۹۶۰) نهصد و شصت
 میرزا کامران را میل کشیده هر دو چشم او را از بینش معزول ساختند
 میرزا از کنار دریای سزدهه التماس سفر حجاز نمود - جنت آشیانی
 بوداع میرزا با جمع از مخصوصان بمنزل او تشریف ارزانی داشت
 میرزا بعد لزوم احترام این بیعت خواند *

* کلاه گوشه دریش بر فلک ساید *

* که سایه همچو قوشاهی فکند بر سر او *

و بعد از ان این بیت بر زبان راند *

* بیت *

* بر جاذم از تو هر چه رسد جای منت است *

* گر ناوک جفا ست و گر خنجر ستم *

پادشاه (که جهان مرد می و مهربانی بود) رفته فرموده بتودیع پرداخت - و روز دیگر حکم کرد که هر که از ملازمان میرزا همراهی گزیند منع نیست - هیچکس اقدام ننمود - آنکه لاف دوستی میزدند ترک آشنائی کردند - بچلمه بیگ کوکه (که باریاب حضور بود) فرمود - که تو همراه میروی - یا پیش ما می باشی - از باوجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفاداری را بر انداخته میروی مقدم شده بخدمت بعرض رسانید - که لایق بحال خود چنان می بینم که درین تاریک رونهای بیخوابی و تیره شبهای تنهایی در خدمت میرزا باشم - جانت آشنایی حرف وفاداری او را بغایت پسندیده با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده تر بود رخصت داد و آنچه نقد و جنس برای اخراجات میرزا قرار یافته بود حواله او کرده پیش میرزا فرستاد - و پس از واقعه ناگزیر میرزا به ملازمت عرش شیانی استسعاد یافته در کمتر زمانی بمنصب سه هزار و خطاب خانعالم سرمایه افتخار اندوخت *

چون در سال نوزدهم عرش آشنایی باستدعای خانخانان [که داود کرمانی را (که بدعوی دیار بنگ و بهار عالم اشتهار می افراشت)

در حصار پتنه محاصره نموده بود [بحوالی آن درود فرمود و پس از ملاحظه اطراف قلعه بنظر امعان تسخیر حاجی پور را (که آن قلعه ایست محاذی پتنه - و دریای گنگ بعرض دو کوه تخمیناً بهزاران جوش و خروش درمیان این دو شهر میگذرد) از اسباب کشایش آن حصار دانسته فوجی بسرکردنی خانعالم تعیین نمود او کشتی سواره بالا دریه بجانب دریای گنگ رفته با آنکه از فراز قلعه بارش توپ و تفنگ بود از کشتیها برآمده برخش جولانی در آمد - بسیاری از مخالفان در آن هنگام مرد آزما فرود شده قلعه مفتوح گشت - خانعالم هردو هزاران تحسین و آفرین گردید - و چون در همین سال بنگاه هم (که در تصرف داون بود) بے جاگ کشایش یافت و او باو دیسه رفته دم نخوت میزد خانخانان سده سالار بهراولی خانعالم باستیصال آن بدخصال بدانحدود رو آورد - بیستم ذی القعدة سنه (۹۸۲)
 نهصد و هشتاد و دو در مقام تکرانی مضاف اردیسه تغابیل فذتین روداد - خانعالم از ریعان شیب و افزونی شہامت سر رشته تدبیر گسیخت - و تیز جلوبی کرده دور تر شتافت - و گرده ارقچی دست بکار برده معرکه زد و خورد شرار افزا شد - خانخانان ازین بے راه روی بر آشفته درشت گویان بعنف برگردانید - و هذوز آن فوج انتظام شایسته نگرفته بود که گوجر خان مقدمه الجیش مخالف (که فیلان تیز رو مردانه را بقطاسهای سیاه و پوست جانوران سباع دندان

و سر و گردن آنها بسته طرفه رعب و مهابت افزوده بود) رسید
اسپان فوج هراول را از دید این اشکال بوالعجب روی همت برگشت
و هیچ کوشش سودمند نشده زیاده تر سرشته جمعیت گسیخت
خان عالم (که بر اسپ آزموده بدهراس سوار بود) پای ثبات افشرد
و داد مردانگی داده بسیاری را علف تیغ بهادری ساخت - فلکاه
اسپ او از زخم شمشیر چراغ پا شد - از سرزین بر زمین آمد - و باز
بچستی خود را بر اسپ رسانید - درین اثنا قیلے مست عربده ناک
رسیده بر زمین انداخت - افغانان هجوم کرده کارش تمام ساختند
گویند پیش از جنگ میگفت - چنان بخاطر پرتو می اندازد که
درین ناوردگاه جان بسپارم - توقع آنکه شرح جانفشانی مرا پادشاه
عوضه دهند - طبع موزون داشت - شعر میگفت - همدمی تخاص
میکرد - این قطعه مشهور ازوست *

* ای که کردی بهرزه ریش سفید *

* یک بیک میبانی ز بهر نمود *

* بزبان داد جوانی را *

* ریش کندن کزن ندارد سود *

• خانخانان منعم بیگ •

(۴)

از عمده های دولت جنت آشیانی ست - پدرش بیگ نام
داشت - هنگامیکه زمانه طرح ناکامی ریخت جوانگای جز ولایت

سند بنظر همایونی نیامد - (روز) چند سایه وصول بحوالی بهکر
 انداخت - و از آنجا برخاسته قاعه سیهوان را محاصره نمود - مبرز شاه
 حسین حاکم نغمه پیش آمده بانسداد طارق و بازداشت (س) غله
 پرداخت - اکثر عمدها بے رخصت بدر زدند - مانعم خان (که سرگروه
 همه بود) نیز خواست خود را با فضیل بیگ برادرش بمبار کش
 پادشاه از روی احتیاط او را مقید فرمود - و هرچند در سفر عراق
 ملایم رکاب همایونی نبود اما بعد معاودت از ایران دیار همواره
 در قرب و منازات می افزود - او هم مراتب درالتخواهی پاس
 میداشت - زمانے [که جنّت آشیانی باستطلاع و استشراف احوال
 بیرام خان (که سخاوت چندان حسد کیش از خود غرضی خلاف واقع
 و نموده بودند) متوجه قندهار شده در حین مراجعت خواستند
 ایالت آنجا بمنعم خان فامزد نمایند] او عرض نمود که چون یورش
 هندوستان پیش نهاد خاطر است اغیر و تبدیل این هنگام بایست بفرقه
 لشکراست - بعد از فتح مقتضای وقت بعمل خواهد آمد - لهذا
 قندهار بر بیرام خان بحال ماند - در همان ایام سال (۹۶۱) نهصد
 و شصت و یک در کابل باتالیقی شاهزاده محمد اکبر استیبار اندوخته
 در ازای این عطیه جشنی آراست - و پیشکشهای لایق گذرانید - چون
 در آخر همین سال بتسخیر هندوستان انتهای الویه همایونی
 رافع شده شاهزاده محمد حکیم را (که یک ساله بود) در کابل گذاشته

جميع مهمات آن ولايت برای (زين خان مذکور مغوض گردید - او مدتها فراهم آور پراگندگيهای آن ولايت بود - در هنگامی (که خاطر عرش آشياني از بيرام خان مذکور شد) حسب الطلب در ذی الحجه سنه (۹۶۷) نصد و شصت و هفت هجري سال پنجم جلوس در منزل لودهيانه (۲) (که پادشاه در تعاقب بيرام خان بودند) شرف ملازمت دريافته بمنصب وکالت و خطاب خانخاني سرافشار برافراخت و در سال هفتم (که آنکه خان بتيغ بے اعتدالی ادهم خان شهادت يافت) مانعم خان (که در خفيه مغوي بود) مغلوب واهمه شده فرار نمود - عرش آشياني اشرف خان مير منشي را فرستاد - که باستماليت و طمانيت کوشيده برگردانيد - روزی چند نگذشته که باز بهمان توهم بعزيمت کابل از آگره بدر زده راه دامن کوه گرفت - و بعد تکاپوی شش روزه در پراگنده سرور (که بجايگير مير محمود منشي بود) اتفاق عبور افتاد - عامل آنجا آثار خوف از ناصيه احوالش دريافته خواهي نخوهمي مقيد ساخت - چون دران نواحي سيد محمود خان بارهه (که از امرای عظام بود) نيز جاکير داشت ازین قضيه مطلع شده معلوم کرد که خانخانان است - وقت را معتدلم دانسته آداب مردمی بتقدیم رسانيد - و بآزاز تمام بملازمت پادشاهي آورد عرش آشياني بدستور سابق بمنصب وکالت اختصاص بخشيد - چون پسرش غني خان (که از جانب پدر بنظم و نسق کابل مي پرداخت)

از مستعی جوانی و ریاست و بد مصاحبی سود خود بزیان دیگران اندیشیده به ستیزه کاری نشست و باحوال میرزا محمد حکیم هم تفقد میگرد. ناچار ماه جوگ بیگم والدۀ میرزا و هواخواهانش با اتفاق فضیل بیگ کوزر و ابوالفتح پسرش (که از حکومت برادرزاده پیوسته پیچ و تاب داشت) بر همت بسته در وقتیکه غنی خان از سیر فالیز برگشته می آمد دروازه شهر بر رویش بستند - او چون دید (که سعی پیشرفت نیست - و احتمال دستگیر شدن است) دل از کابل برداشته راه همدوستان گرفت - بیگم و کالت میرزا نامزد فضیل بیگ ساخته پسرش را نائب قرار داد - و تقسیم جاگیر و تجویز خطابه ای عمده بمیدان آورد - و پس از چندی بستم نیرنگهای ابوالفتح از جا رفته با اتفاق شاه ولی و غیره کارش در مستی بانجام رسانیده فضیل بیگ را نیز گرفته گشت *

چون برهم زدگی کابل بعرض آشیانی رسید منعم خان را (که مشتاق آندیار بود) اتالیق میرزا محمد حکیم نموده در سال هشتم با فوج شایسته بطریق کمک رخصت فرمود - که هم انتقام پسر کشد و هم تدارک خرابیها نماید - منعم خان حسابی از کابلیان برداشته بے آنکه کمک ملحق شود باستعجال روانه شد - بیگم (که ولی اتکه را باستشمام غدری بعدم آباد فرستاده حیدر قاسم کوه بر را وکیل قرار داده خود بدمشیت امور می پرداخت) باستماع این خبر

مردم از اطراف جمع کرده با میرزا بعزم رزم برآمدند و متصل جلال آباد
تلاقی فریقین شد . شکست بر منعم خان افتاده اسباب و اثنائاً امارت
بغارت داده از اندیشه‌های غنیمت هیچ جا توقف مناسب ندیده
بملک گهران درآمد . و عرض داشت نمود . که روی آمدن حضور
ندارم . یا رخصت مکه شود . یا درین ضاع جاگیر مرحمت گردد
نه سامان خود درست کرده بملازمت (رسم) عرش آشیانی از
کمال قدردانی جاگیرهای هند بحال داشته بحضور طایید . او
مجدداً بعواطف بیکران پادشاهی اختصاص یافته مدتها بکراست
دارالخلافه آگره می پرداخت - چون در سال دوازدهم خانزمان
و بهادر خان بجزای کردار رسیدند تعلقه هر دو برادر از جونیور
تا کنار آب چوسا بدر تفویض یافت *

خانخانان در همین سال بحسن تدبیر و کاردانی با سلیمان کرارانی
حاکم بنگاله و بهار طرح آشتی انداخته سکه و خطبه پادشاهی
در ولایت بنگاله نیز مقرر نمود . او از امرای سلیم شاهی بود
هنگامیکه بنگاله بدست شیرشاه افتاد حکومت آنجا بمحمد خان
نامی (که قرابت قریبه داشت) سپرد . پس از ارتحال سلیم شاه
او برباست عامه سر برآورده درگذشت . پسرش بهادر خان خطبه
و سکه آنجا بنام خود کرد . و عدلی مشهور را (که دعوی سلطنت
هندوستان میکرد) بجنگ کشت . و پس از مدتی بمرگ طبیعی
(۲)

درگذشت - برادر خردش جلال الدین قائم مقام او گردید - تاج خان
 کورانی (که با برادران از عدای گریخته بد هنگامه اقامت نموده بود)
 گاهی با او مخالفت و گاهی موافقت میکرد - چون او نیز بعدم فرزند
 ریاست هنگامه و بهار تاج خان قرار گرفت - و بعد از برادرش
 سایمان خان منتهل گشت *

پس از صلح خانخانان اویسه نیز برگرفته راجه آدجارا بغدر
 گشت - و در سنه (۹۷۹) نهصد و هشتاد و ده رخت هستی بر ریست
 پسر کلانش بایزید جا نشین شده از زباده سری خطبه آندیار بزام
 خود ساخت - خانخانان را با او بر سر بهار پو خاشها زدند - چون
 از نخوت و استکبار با اعیان آن مملکت در مقام سخت گیری آمد
 هانسو پسر عمان (که عمزاده و دامادش میشد) از رنجیده برخیزد
 بران داشت که او را از هم گذرانیدند - لودی خان (که نفس ناطقه
 آن ولایت بود) پسر خرد سلیمان دوان نام را بسری برداشت
 و هانسوی مذکور را بقتل رسانید - گوچر خان کورانی (که میروشمشیر
 خود را میگرفت) در صوبه بهار پسر بایزید را بکلانی بر آورده
 بهم مخالفت کردند - لودی با لشکر فرادان از هنگامه بقصد بهار
 روانه گشته بمکر و تزییر گوچر را ایل خود ساخت *

و چون خانخانان بر طبق حکم والا بتسخیر ولایت بهار کمر بسته
 از دریای سون گذشت دوان بذاق قوهه که از لودی بهم رسانیده بود
 او را از میان برداشته در قلعه پنهان متحصن گردید - پس از امداد

معامره عرش آشیانی حسب التماس خانخانان در سال نوزدهم
سنه (۹۸۲) نهمصد و هشتاد و دو از آگره بر کشتیهای کلان (که بتازگی
ترتیب یافته بود) شرق رویه بدریا نوردی در آمدند - با آنکه در راه
لخته کشتیه طوفانی شده فرو رفت در دو ماه و هشت روز درود
ایات پادشاهی بصواب پناه گردید - گویند چون پادشاه بتمجیل
متوجه پناه گردید در گنگداس پور ^(۲) بسید میرک اصفهانی جفری
باستکشاف مستقبل احوال امر نمود - او کتاب جفر طلبیده این بیت
استخراج کرد *

* بزودی اکبر از بخت همایون *

* برد ملک از کف داؤد بیرون *

عرش آشیانی گرفتن حاجی پور را (که آن روی آب گنگ مقابل
پناه واقع شده) موقوف علیه فتح پناه دانسته اهتمام بتمخیر آن نمود
پس از کشایش آن داؤد سرسیمه شده براه دریا بنگاله رویه فرار
گزید - اکثر سپاهش در گریختن بقتل رسیده پناه با غنائم موفوره
بتصرف در آمد * فتح بلاد پناه * تاریخ است *

خانخانان پس ازین فتح به تیولدارای بهار کامیاب گشته
با بیست هزار سوار بکشایش بنگاله و مالش داؤد دستوری یافت
افغانان از رعب و تسلط عساکر منصوره همت بای داده بے جنگ
و جدل مکانهای مستحکم گذاشته بدر میزدند - خانخانان هر جا را

استحکام داده پیش روانه میشد - تا آنکه دارُود بجانب اردیسه
 گریخت - آن خان سپه سالار فوجی بسرکردگی محمد قلی خان^(۲)
 برلاس بدنبال او کسایل نموده خود بنانده (که مرکز بنگاله است)
 در آمده بانتظام ملک پرداخت - کار پردازان حضور عوض جاگیر
 بهار در بنگاله تنخواه نمودند - و چون دارُود مابین بنگاله و اردیسه
 در استحکام مداخل اهتمام نموده اقامت گزید و محمد قلی
 خان برلاس (که در تعاقب بود) رخت هستی برسمت خانخانان
 بصوابدید راجه تودرمل خود از نانده متوجه شد - در همین سال
 بین الفریقین محاربه عظیم پیوست - گوجر^(۳) (که مقدمه مخالف بود)
 هراول و قول را برداشته متفرق ساخت - که از ملازمان خانخانان
 توفیق نیکو خدمتی و ثبات پائی نیافت - مگر خود با معدودی
 بناموس دوستی زخمهای مردانه خورد - چنانچه پیوسته میگفت
 که اگرچه زخم سر به شد اما به بیذاتی نقصان رسید - و جراحت کردن
 اندمال یافت - اما انقدر توانائی نیست که عقب توانم دید
 و از زخم دوش دست چنانچه باید بحر نمی رسد - و با چنین
 زخمهای عذیف نمیخواست بر گردد - هواخواهان عذاب گرفته
 برآوردند - گوجر در معرکه قرار فتح بخود داده بلند میگفت
 که کار خانخانان باتمام رسید - دیگر امتداد در جنگ چیمست^(۴)

(۲) نسخه [ب] آنجا سپه سالار (۳) در [بعضی نسخه] که در مقدمه

(۴) نسخه [ج] امتداد جنگ .

و اهمیت می‌گفت با وصف فیروزی خاطر نمی‌شگفتد - که ناگاه تیرگی
 بار رسیده در گذشت - داؤد (که در مقابلۀ راجه تودرمل بود)
 هراس بخود راه داده آواره دشت ادبار شد - خانخانان پس از
 چنان ناامیدی بچنین فتح شگرف ارجمندی یافته راجه را با شاهم
 خان جلایر بتکامشی تعیین کرده خود هم با آنکه زخمها اندمال
 نیافته بود روان شد - داؤد در قلعه کنگ ادریسه رفته متحصن گردید
 و آخر الامر بدر لایه و چاهای سی زده عهد و پیمان در میان آورد - و بشرط
 قبول نوکری پادشاهی ملاقات قرار یافت - خانخانان غرق محرم
 سنه (۹۸۳) نهمصد و هشتاد و سه بزم مصالحت ترتیب داده بانواع
 آرایش (که حیرت افزای نظارگیان بود) جشن آرا گردید - اعیان دولت
 باستقبال شتافته داؤد را آوردند - خانخانان تا سر گلیم پذیروه
 گشته گره جوشیها نمود - از شمشیر خود کشوده گذاشت - یعنی
 از سر سپاهگری برآمدم - و خود را بخدمت درگاه پادشاهی سپردم
 تا بدانچه مصلحت دید ارکان خلافت باشد بجا آرند - و صاحب
 طبقات اکبری گوید که داؤد شمشیر را گذاشته بخانخانان گفت که
 هرگاه بمثل شما عزیزان زخم رسد از سپاهگری من بیزارم *

بالجمله خانخانان شمشیرش را بملازمان خود سپرده پس از
 زمان از جانب عتبه سلطنت خلعتی والا داده کمر شمشیر مرمع
 حمائل ساخت - و گفت که ما کمر شما را بذوکرئ پادشاه می‌بندیم
 برخه محال ادریسه بتیول از مقرر داشته شیخ محمد برادر زاده اش را

همراه گرفته معارفت نمود - و درین وقت خانخانان شهر گور را
 (که در زمان پیش دارالملک بنگاله بود) مستقر گردانید - بجهت
 آنکه گهوڑا گهاٹ (که چشمه زی فتنه اندوزان است) نزدیک است
 غبارشورش آن حدود یکبارگی فرو نشیند - و نیز این جای دلکشا
 (که قلعه شگرف و عمارت سترگ دارد) تعمیر پذیرد - غافل ازین که
 بتداول روزگار و خرابی عمارت هوای آنجا خواص سمیت اکتساب
 نموده - خامه در زمان سپری شدن موسم باران - که در اکثر بلاد بنگاله
 آب گردش شود - هرچند شذا سندگان آن مرز گفتند مفید نیفتاد
 با آنکه سیزده امیر نامی عمده (مثل اشرف خان و حاجی محمد
 خان سیستانی) و بسیاری از اوساط و عوام بر بستر نیدستی غنودند
 چون برخلاف رای مردم اندیشیده بود عبرت نمیگرفت - پس
 از آنکه این بلیه از اندازه در گذشت در چاره گری شده شورش
 جنید کرانی را (که در موبه بهار برخاسته بود) دست آویز ساخته
 برآمد - چون بدانده رسید باندک بیماری سال بیستم سنه مذکور که
 (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجری بود پیمانه حیاتش ابریز گشت *

محب از سخن نشنوی این کهنه مدبر روزگار - با همه تجربه
 و پاس مراتب جهالت ترکانه بکار بوده دستم بتوکل عام پسند زد
 و جهان را در گرداب فنا انداخت - توکل خامان بارگاه تحقیق
 آنست که حفظ مراحم تدبیر بر فروغ خرد (که کار ساز عالم اسباب
 است) داشته کار سازی آنرا بایزد بیچون حواله کند - نه بآن عقل

صواب اندیش و اسباب ظاهر - اگر خرج از ربا مکروه داشته اند
ولوح هم بدان ممذوع است *

خانخانان از اعظم امرای پنجبهاری و سپه سالار اکبری سم
بمراتب سرداری و سپه کشی شناسا و بمواسم بزم و رزم دانا بود
مدت چهارده سال در امیرالامرائی و سپه سالاری گذرانید - چون
اولاد نداشت اموال ناطق و صامت او در سرکار والا ضبط گردید
سابق گذشت که غنی خان پسرش با هزاران یاس و همسرت از کابل
برگشته بهندوستان می آمد - چون در راه پددر ملحق گردید
خانخانان بناخوشی که از او داشت باخراجش پرداخت - او برهبری
تسمت نزد عادل شاه بیجاپوری رفته روزی چند بسر برده مسافر
ملک فدا گردید - از ابذیه خانخانان (که بمرو دهور و مضمی ایام
۹۸۱
یادگار خواهد ماند) پل جوانپور است - که * صراط المستقیم *

تاریخ آنست - و از اعظم جسور ممالک محروسه است *

• خان جهان حسین قلی بیگ •

خواهرزاده بیرام خان خانخانان است - پدرش ولی بیگ ذوالقدر
در زمان دولت خان مزبور بجاگیر عمده و اعتبار بلند بر جمیع
امرا افوق و برتری مینمود - در جنگ قصبه دکنار جالندهر (که
صابین بیرام خان و شمس الدین خان اتکه واقع شد) زخمها برداشته
دستگیر گردید - و بهمان جروح مولم در گذشت - عرش آشیانی
که همه شورش و آشوب مزاج بیرام خان از اغوای او میدانستند)

سروش را بریده بمملکت شرقیه فرستادند - حسین قلی بیگ (که باصابت رای و متانت خرد اتصاف داشت) خانخانان در ایام انحراف مزاج پادشاهی مصحوب او اسباب و ادرات امارت خود را از میوات بحضور فرستاد - که شاید در لباس نیازمندی وضعیف نالی کرے تواند ساخت - در همان ائذ رکضت خانخانان به پنجاب (که مصرح بغی و فساد بود) پیدائی گرفت - او را بذابر مصلحت حواله آصف خان عبدالمجید (که بحکومت دهلی امتیاز یافته بود) کردند - که آدمیانه نگاهدارد - و گزندی نرساند - پس از انقضای قضیه بیرام خان مشارالیه رهائی یافته همواره باندازه خدمت و اخلاص مشمول عواطف میبود - در سال هشتم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک (که میرزا شرف الدین حسین احراری بے جهت از حضور فرار نمود) عرش آشیانی حسین قلی بیگ را بخطاب خانی و تبتواداری اجمیر و ناگور از تغیر میرزا اعتبارافزوده بتعائب نامزد کردند - و چون میرزا جنگ نا کرده از ممالک محروسه بدر رفت حسین قلی خان بے تعب و مشقت آن مملکت را متصرف گشته از قرار واقع به بندر بست پرداخت - و قلعه جودهپور را (که مسکن و مقر رای مالدیو است - و او بمزیت جاه و افزونی نوکر از سائر راجهای هند امتیاز داشته - و بعد از انتقال او پسر خردش چندر سین جانشین بود) در اندک زمانی مفتوح ساخت و در ایام محاصره چیتور در تعاقب رانا اردی سنگه مساعی فراران

بظهور آورد - و مورد آفرین و تحسین گردید *

چون سال سیزدهم امرای اتکه خیل از پنجاب حضور طلب شدند حکومت آندیار (که از اعظم ممالک بادشاهی سن) بحسین قلی خان تفویض یافت - اما بنابر پیش آمد مهم رنتپور جدائی نگزیده بلزوم رکاب فتح انتساب مباحات می اندوخت - پس از کشایش آن قلعه متدین چون دارالخلافه آگره مهبط الویة ظفر طراز گردید بمحال متعلقه رخصت یافت - و در سال هفدهم بعزیمت تسخیر قلعه نگرکوٹ (که در تصرف راجه جیچند بود - و بعد حبس او پسرش بدیچند خود را در مقام پدر دانسته و ادرا مرده انگاشته بسرکشی در آمد) حسب الحکم انتهای نمود - چون قریب بدهمتهری رسید جنو نام ضابط آنجا بقرابت جیچند متوهم گشته خود را بکذار کشید - لیکن وکلا فرستاده متعهد راهداری شد خان جمعی از ملازمان خود را برسم تهنه داری در موضعیکه بر سر راه راقع بود گذاشته پیشتر متوجه گردید - چون بقلعه کوئله رسید (که در ارتفاع بفلک دعوئی همسری می نمود) توپ چند از بالای کوه (که محاذی قلعه بود) سر داده هوش از محصوران (بود - آنها وقت شب راه گریز پیش گرفتند - از آنجا (که این قلعه سابقا بر راجه انمچند راجه گوالیار تعلق داشت - و راجه رامچند جد جیچند آنرا بزبردستی گرفته بود) بر راجه گوالیاری (که از اولاد انمچند بود) سپرده تهنه خود

هر نشانند - و چون پیشتر تشابک اشجار به مرتبه بود (که عبور موکب
 به دشواری میشد) حشره را به نکل بری برگماشته هر روز بقدر
 میسرور راه می پیمود - اوائل رجب سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد
 حوالی نگرکوت مخیم فوج منصوره گردید - و در مدته اولی
 حصار بهمن (که بتخانه مهمائی آنجاست) بتصرف درآمد - و جبه
 غفیر از راجپوتیه و براهمه (که بقصد ثواب قدم ثبات افشوده بودند)
 بهدارالبوار شتافتند - و پس ازان شهر بزد بیرون نگرکوت نیز بدست
 آمده ساباط و سرکوب طرح انداختند - و هر روز بتوپ اندازی در انهدام
 عمارات و اعدام جانداران میکوشیدند - چنانچه در وقت طعام خوردن
 راجه بدیچند توپ کلان سردادند - که قریب هشتاد کس در زیر
 دیوار بگو هلاک فرو رفتند *

(۳)

بالجمله کار قلعه نزدیک بانجام رسیده بود که ناگاه آشوب آمد آمد
 میرزایان باغیه ابراهیم حسین میرزا و مسعود میرزا ولایت پنجاب را
 بر شورانید - و غلای تمام نیز در لشکر پیدا شد - ناچار حسین قلی
 خان به پیشکش پنجمین طلا و اقمشه بسیار بصلح گرائیده در پیش خانه
 راجه جیچند مسجدی طرح انداخته در دو روز بدشطاق بر آمدند
 روز جمعه واسط شوال سنه مذکور خطبه پادشاهی خوانده حسین
 قلی خان از انجا برخاست - و باتفاق اسمعیل قلی خان و میرزا
 یوسف خان رضوی بدنبال فیه باغیه شتاب آورد - و در قصه

تلنگه^(۲) چهل گروهی ملتان بیخبر بر سر آنها رسیده بین الغریقین جنگ پیوست - ابراهیم حسین شکست خورده بملتان فرار نمود و مسعود حسین با چنده همراهان گرفتار گشت - حسین قلی خان در سال هیزدهم سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک (که عرش اشیانی از فتح گجرات معارفت باکریه نمود - و امرا از اطراف و جوانب بتهدیت فراهم آمدند) بحضور رسیده مسعود حسین را چشم دوخته و دیگر اساری را در پوستهای گاو (که شاخها ازان جدا نساخته بودند) در آورد - و بهینته غریب از نظر گذرانید - پادشاه از فرط کرم و مردت چشم میرزا کشوده اکثری را جان بخشی فرمودند - و حسین قلی خان بمنصب عمده و خطاب خانجانی (که درین سلطنت بعد از خانخانانی زیاده برین خطاب نیست) لوائی بلندنامی برافراخت - و چون میرزا سلیمان والی بدخشان از تسلط میرزا شاهرخ پسرزاده خود پناه بدرگاه اکبری آورد بخان جهان حکم والا شرف نفاذ گرفت - که با فوج جرار موبه پنجاب بهمراهی میرزا بدخشان شتافته آن دیرین حکومت را بر مسند ایالت آن دیار متمکن سازد - درین اثنا سال بیستم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه منع خان خانانان موبه دار بنگاله ودیعت حیات سپرد - و اختلال عظیم دران ملک پدید آمد - امرای کمکی از سمیت هوا (که دران ولایت بهم رسیده) بیمناک گشته و استیلای داود^(۳) افغان

(۲) نسخه [ب] تلنگه (۳) در [انفر نسخه] و بسبب استیلای

(که دعوی ریاست آن موز و بوم میکرد - و دریغولا نقض عهد نموده بتازگی سر بشورش برداشت) سرباری شده یک دفعه مکانها گذاشته ازان مملکت برآمدند - ازانجا (که اهم را بر مهم گردیدن عمده قانون جهادداری ست) پادشاه خانجهان را بسرعت از پنجاب طلب حضور نموده بصوبه دارمی بنگاه نامزد فرمودند - و راجه تودرمل را (که بشجاعت و کاردانی اتصاف داشت - و دران صوبه کارهای نمایان کرده بود) همراه ساختند - امرای بنگاه در حوالی بهاکپور بهار بخانجهان در خورده بعضی بعد از دهوئی از معاودت تقاعد نمودند و برخی اختلاف مذهب را تفریب کرده بهرزه گوئی درآمدند خان جهان (که کهنه سردار می مزاج گرفته بی بر کرده بود) از جا نرفت - و بدلاسا و دلدهی پرداخته بهیئت مجوعی راهی گشت و با آنکه اکثر اوس چغتائی بودند و بسرداری قزلباش تیره نمیکشاند گدھی را (که دروازه بنگاه است) باندک سعی مستخلص ساخته تا نمانده ملک از دست رفته را بقصوف آردن - و بحکم تدبیر در گرد آردی پراگندگیها کوشید - داوود خان کردانی آک محل را مستحکم ساخته در مقابل عساکر پادشاهی نشست - هر روز جنگ می شد - و آریزشه رومیدان - هر چند خانجهان و راجه تودرمل کوشش فراوان بجای می آوردند از کم همتیهای مردم کار پیش نمیرفت روزی خواجه عبدالله نقشبندی با برخی از ملازمان از مورچال خود پیشترک رفته طلبکار نبرد شد - جمعی انبوه از مخالف در عرصه پیکار

پیشدستی نمودند - همراهان زنانت نگزیده - خواجه از نجابت ذاتی
 پای جلالت افشرد - و نقد جان در باخت - چون این خبر بعروش آشیانی
 رسید متأسف گشته بمظفر خان صوبه دار بهار فرمان واجب الاندازان
 ترقیم یافت - که زود با جاگیرداران آن حدود بغوج بنگاله پیوندد
 همین که در سال (۹۸۴) نهمصد و هشتاد و چهار مظفر خان با سپاه
 صوبه بهار ضمیمه گردید خان جهان بتسویه مغوف پرداخته معرکه آرا
 گشت - اتفاقاً شبیکه ابعثتن صبح فیروزی بود توپ از لشکر پادشاهی
 بر چهار پائی (که جنید کرانی عم دارود غنوده بود) رسید - و از
 مصادمه پایه ران او خورد گشت - بعد ازان (که آریزشهای سخت
 زنگ زدای جوهر مردانگی گردید) کالا بهار سردار میمنه مخالف
 زخمی در بفرار آرد - و هنوز جنگ بقول فرسیده که سنگ تفرقه در
 جمعیت غنیم افتاد - افغانان دل بای داده سراسیمه دشت هزیمت
 گشتند - و بسیاری بتعاقب بهادران علف تیغ بیدریغ شدند - دارود
 میخواست بطرف بدر زد - در خلاصه اسپش پای بزد شده دستگیر
 گردید - چون پیش خان جهان آوردند ازو پرسید که پیمان بستن
 و سوگند خوردن با خانخانان چه شد - از بے آزر می جواب داد - که
 آن پیوفده بود زبانی - تا داستان دوستی سرانیده عهد تازه اساس
 یابد - خان جهان فرمود تا او را از گرانبار می سرشوریده مغز سبکسار
 گردانند - و همان زمان سرش بعید عبدالله خان داده روانه حضور

ساخت - ادرا پادشاه بر اسب بام نزد خانجهان فرستاده بود - که هم
 مزده فتح راجه مانسنگه که همراهه (که با رانا نزد کوکنده نبرد آرا
 گشته لوای چیره دستی افراشت) و هم نوید نهضت موکب پادشاهی
 بامرای دیار شرقی رساند - اتفاقاً وقت رخصت فرموده بودند
 چنانچه این مزده بمیری ازان طرف نیز بشارت کشایش بنگاله
 خواهی آرد - سید عبد الله خان در یازده روز هنگامی (که پادشاه
 از فتح پور بعزیمت دورش آن مملکت برآمده بود) رسیده سر آن
 فتنه سگال را در جلو خانه انداخت - غریب از عالمیان برخاست
 و فتح نامها باطراف قلمی شد - خانجهان پس ازین فتح نمایان راجه
 تودرمل را روانه حضور نموده خود بصوب ساتکانون (که زه و زان
 داؤد دران حدرد بود) لشکر کشید - جمشید خاصه خیل او بآدیزش
 درآمده سترگ هزیمت یافت - و مادر داؤد با منتسبان خود روی
 نیاز آرد - و آن ملک (که از قدیم آفرا بلغاک خانه نامند - یعنی
 از شورش بدگوهوان آن سرزمین هیچ گاه خالی نباشد) بامیری همت
 و مردانگی خانجهان از سرنو بحیطه ضبط درآمده مورد امن
 و عافیت گردید - راجه الکوسائین زمیندار ولایت کوچ نیز فرمان پذیر
 گشت - خانجهان پیشکش از نفائس آنجا با پنجاه و چهار فیل نامور
 ارسال حضور داشت - چون بعضی افغانان بولایت بهائی شورش افزا
 بودند و عیسی زمیندار آنجا سرتاهی می درزید در سال بیست
 و سیوم روی بدان صوب آردده لشکره پیش فرستاد - پس از آدیزش

سخمت عیسی شکست خورده راه گریز سپرد - و افغانان زینهار پی
گشتند - خان جهان مقضی المرام معادیت نموده بصحت پور (که
در حوالی نانده شهره اساس نهاده بود) پیوسته علم عشرت
و کامرانی بر افراشت - چون انجام هر نشاطی باندهری سرشته اند
و آخر هر کمالی بزوالی پیوسته *

* نیکو نبود هیچ مرادے بکمال *

* چون مفعله تمام شد رزق بر گردد *

خان جهان در کمتر زمانه بر بستر رنجوری افتاده یک و نیم ماه
کشید - هندی پزشکان نافهمیده دواها بکار بردند - در همین سال
سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش رخت هستی بر بست - از
امرای پنجزاره ای اکبری سمت - پسرش رضا قلی سال چهل و هفتم
اکبری بمنصب پانصدی سه صد سوار سرفراز گردید *

* خواجه شاه منصور شیرازی *

ابتدا در ملازمان اکبری اختصاص داشته بمشرفی خوشبوی خانه
مأمور بود - مظفر خان دیوان در مقام بی التفاتی شده بمهمات او
بیچید - روزی با مظفر خان آدیزش زبانی کرده بودن خود متعذر
دیده حرمان گرا شد - پس از ناکامی بجونپور رفته از رشادتیکه داشت
دیوان خانزمان گردید - و بعد از بمنعم خان خانخانان پیوست
و رزق و فتنه مهمات او پیش گرفت - چون روزگار همه سالار سپری شد
راجه تودرمل بجهت محاسبات سرکار مقید و مسلسل ساخت

از اینجا (که در ایام دیوانی خانخانان بجهت مهم سازی او بدربار آمده
از ادای سخن نویسندگی و سنجیدگی او با کار دانی و معامله فهمی
معلوم عرش آشیانی شده بود) ^(۲) به وسیله غیره در سال بیست و یکم
سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه خواجه را مشمول عذایت ساخته
بخدمت وزارت سر بلند فرمود - خواجه بفراسمت درست و دانش
ساکارا را بهین رونق داده کهنه معاملات را منقح ساخت - و چون
ضابطه آن بود (که هر سال برخی کار داناان راستی منش بآردن تفصیل
هر ناحیه و برگنه تعیین گشته سال بسال دستور العملی در ادای
حقوق دیوانی از روی آن قرار گرفته) پس از آنکه مسائلک محروسه
وسعت پذیرفت بدین نط کار بدشواری کشید - چه آن نگاشتها
بتفاوت رسیده - و سپاه و رعیت گزند یافته خواهش بانی و فاضل
شورش افزود - و هم نرخ واقعی گذارش نمی یافت - لهذا خواجه
در سال بیست و چهارم حال ده ساله هر برگنه از مراتب کشت و کار
و ارزش و نرخ شناخته دهم بخش را مال هرسال قرار داده گزین نسخه
انتظام داد - و در همین سال باستصواب خواجه فسحت آبادان
هندوستان (که هنوز اوقیسه و کشمیر و تاهه و دکن مفتوح نگشته بود)
بدوازه بخش شایسته قسمت پذیرفت - و هر بخش را صوبه
نامیده سپه سالار و دیوان و بخشی و میر عدل و صدر و کوتوال
و میر بحر و واقعه نویس نامزد شدند *

و چون خواجه در دقت و جزرسي و کفایت اندوزي و سخت گیری
 ید طوای داشت در سال بیست و پنجم در مدد باز یافت مطالبهای
 پیشین شده - بذابر آنکه هوای ولایت بنگاله با سبب ناساز بود
 سپاه آنجا را عاونه ده بیست و سپاه بهار را ده پانزده افزوده بودند
 خواجه با آنهمه سخن سانجی و دقیقه یابی از هنگام نشناسی
 و قباحات ناهمی وقت مدارا را از ازان گرفت و گیر فرق نکرد
 و ندانست که درین وقت (که سپاه در یساق در دست گرم
 جانفشانی ست) سزادر رعایت و افزونی ست - نه کاهش و کمی
 بنگاله را ده پانزده و بهار را ده دوازده قرار داده جهت باز خواست
 بظفرخان احکام برنوشت - او (که از دیوانی بسپه سالاری رسیده بود)
 حساب را از سر سال برگرفته طلبکار فرادان زرش - امرای بهار و بنگاله
 ازیں کفایت بے محل و باز خواستهای بیجا یکدفعه راه بیوفائی
 گزیده سر بشورش برداشتند - چه فسادها که برنخاست - و چه خونها
 که ریخته نشد - (راجه تودرمل) که بعد از همچشمی و هم پیشگی
 منتظر قابو بود) دریاوقت بعرض رسانید - که وزیر باید براستی
 گرد آوری مال نموده در نگاهداشت ملازمان دیده دری بکار برد
 و از بایست وقت در نگذشته در داد و ستد در درشتی و نرمی
 میانه دری گزیند - نه که مستوفی بود - که بدقت مزاجی جز
 باقی کشیدن و مال افزودن کار نداشته باشد *

از طبقات ظاهر میگردند - که راجه تودرمل از ولایت شرتیه
 عرضی نموده بود - که معصوم خان فرنگودی را با انواع تدبیر و مدارا
 همراه دارد - خواجه شاه منصور بوی خطوط درشت نوشته - و زر
 بهیار برنمه اش بر آورده - و همچنین بترسون محمد خان که از امرای
 کبار و سرداری لشکر بنام او بود - درین رقت (که صد امیدواری
 باید داد) تهدید چه لازم بود - لهذا پادشاه خواجه را عزل نموده
 بشاه قلی خان محرم چند روز حواله کردند - اما چون خیرخواهی
 و دماغ سوزی او ذهن نشین شده بود عجددا بعزایت خلعت وزارت
 قامت قابلیت ادرا بر آراستند *

(۲)

اتفاقا در همین سال میرزا محمد حکیم بتوغیب معصوم عامی
 (که سر حلقه باغیان بهار و بنگاله بود) از کابل آمده در پنجاب
 خلل انداز گردید - و عرش آشیانی عازم آن سمت شدند - اهل عذر
 پرواچه چند بخط منشی میرزا بنام خواجه از نظر گذرانیده ادرا
 باتفاق و جانب داری مخالف متهم کردند - قضا را ملک ثانی (که
 از قدیمان میرزا دیوان او بود - و خطاب وزیر خان داشت) درین رقت
 جدائی گزیده در منزل سونپت ملازمت دریافت - و بغابر ربط سابق
 بزدن خواجه فرود آمد - چون شهرت گرفته بود [که او بجاسوسی
 آمده - چه درین رقت (که میرزا بر سر تسخیر هژدوستان است) جدا
 ساخته فرستادن او خالی از تدبیر نخواهد بود] اتهام سابق را

یادر افتاد - و بعد استفسار بعضی سخنان خواجه نیز مقوم
ظن شد - درین اثنا خطوط جعلی خواجه را (که بمیرزا حکیم
نوشته بود) بذکر پادشاه در آوردند - و خط شرف بیگ عامل او نیز
رسید - چون وا کردند مرقوم بود که فریدون خان خان میرزا را ملازمت
کردم - او مرا بخدمت میرزا بود - با آنکه بجمیع پرگانات اعمال تعیین
شده برگشته ما را معاف داشتند - گویند هنوز پادشاه در احوال او
متردد بود امرا و اعیان سعیها بکار بردند - که حکم شد مقید نگاهدارند
تا ضامن بدهد - چون کسی بضامنی او جرأت نکرد نزدیک سرای
کوت کهجوه بدرخت از حلق آویختند * * ثانی منصور حلاج *
تاریخ است - عالمی از ترک و تاجیک از سخت گیریهای حسابی او
رهائی یافته شادیه اندوخت - گویند پس از آوارگی میرزا محمد
حکیم چون دارالملک کابل مهبط الویة پادشاهی گردید هرچند از
کیفیت شاه منصور استفسارها رفت استشمام رائحه ازان نشد - گویند
کرم الله برادر شهزاد خان کعبو باشا^۱ بعضی امرا خصوص راجه تودر مل
خطوط ساخته بود - قرش آشیانی از خون ناحق و رفتن چنین کاردان
تاسف بسیار میکرد - و میفرمود که ازان روز (که خواجه درگذشت)
حسابها فرومرد - و سر رشته محاسبه از دست رفت - چنین اماره نویس
خرده گیر نکته سنج مشخص گو کمتر یافته میشود - بهزاری منصب
سیده بود - چهار سال از روی استقلال و استحقاق بمنصب وزارت

(۲) در [بعضی نسخه] فرو برد *

اشتغال داشت *

* انتباه *

دیرین رسمه سم - که هرگاه کارکیا بسیار مشغله بود تمیز و شناسائی کمتر فرادست دهد - ^(۲) قریب پرستاران هرچند نیکو بندگی کنند از خود غرضی و خویش کامی خالی نباشد - بها درست اخلاص راست منش را از حمد کالیوگی قعم دیتر را نموده بکمین جان گزائی برنشیند - شکفت تر آنکه آن راستی مغرور ازین و آن حساب بر نگرفته بشاد خوابی و بے پردائی زود - زود تر آن بیند که کس میدان - کارهای فراخدای دنیا بے ممامحه و مساهله تمشیت نپذیرد - بل بترک مدارا و مواسا بسیار بود که کارهای نبیلہ جلیله مختل شود *

* مصرع *

* سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش *

ازینجا گفته اند که دنیا بدو پای قائم است - حق و باطل - بیک پا نتواند ایستاد - و این در خرده گیریهای حسابی و دقتهای نفس الامری درد - و الا آن خود آرای فسون ساز [که بجای طلبی و ترفع جوئی درزی کفایت و دیانت در آمده بسخت بزهی و تنگ گیری اصناف خلایق (که بدائع و دائع الهی اند) خشنودی یکنه خداوند اندیشد] هر آئینه چیره دستان تقدیر در کمتر زمانی باد افراہ بد سگالی او آماده ساخته دست فرسود خشم و پی سپر غضب همان بزرگ گردانند *

* قطعه *

* نباشي بكار جهان سخت گیر *

(۲)

* که هر سخت گیر بود سخت میر *

* غم زیر دستان بخور زینهار *

* بتدرس از زبردستی روزگار *

* خداوند خان دکنی *

از امرای نظام شاهیه احمد نگر است - پدرش مشهدي - و مادرش حبشیه بود - جوانی قوی هیکل با صلابت - پیرزری و مردانگی اشتهار داشت - چون خواجه میرک امفهانی مخاطب بچنگیز خان بمنصب وکالت و پیشوائی مرتضی نظام شاه اختصاص گرفت در مدد تربیت او شده بمرتبه امارت و تیولدار می محلات جیده از ولایت برار فایز گردانید - او در کمتر زمان دولت و مکنیت عظیم بهم رسانیده صاحب جمعیت و دستگاه گردید - مسجد قصه روهنگیره (که بمور دهور شکست و ریخت بدان راه ندارد) بنا نهاد دست همت اوست - در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه همراهِ میر مرتضی سبزواری (که سر لشکر برار بود - و از استیلاي صلابت خان چرکس تاب توقف دکن نیارد) در فتح پور بملازمت عرش آشیانی رسید - خان مزبور بمنصب هزاری امتیاز یافته در بارگاه اکبری خیل ترقی نمود - اما سال سی و دوم سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج در مجلس پادشاهی در حرف و حکایات راه و رسم (که

از روی ناقدردانی و مرتبه نشناسی میان او و نوکرانش واقع شد (ازان فی الجماله در نظرها سبک گردید - چون یقین گجرات در تیواش مقرر شده بود بضبط و (بط آن رخصت گرفته سال سی و چهارم سنه ۹۹۷) نهصد و نود و هفت در تصبّه مذکور رخت هستی بر بست *

گویند روزی شیخ ابو الفضل اوزا بضیانت طلبید - اکثر امرا حاضر بودند - چون وفور طعام و تکلف و تنوع دران شیمه کربّه شیخ بود پیش هر نوکر او نه قاب طعام و یک لنگری گوسپند بریان و مد تا نان نگاهداشتند - و پیش خداوند خان (کابیهای بسیار از مرغ و دراج و اقسام ساگ و سالن چیدند - ناخوش شده برخاست که پیش ما که کباب مرغ آوردند از روی استهزا و سخریت بوده چون بعرض عرش آشیانی این حرف رسید بخداوند خان فرمود - که این چیزها از تکالیف معموله هندوستان است - و الا اگر مقصود طعام باشد پیش هر نوکر شما نه لنگری گذاشته بودند - معذرا خداوند خان از شیخ صاف نشده باز بخانه اش نفرت - ازین است که در هندوستان اهل دکن بحماقت و سخافت عقل شهرت دارند *

• خواجه نظام الدین احمد •

پسر خواجه مقیم هروی است - که در زمره ملازمان فردوس مکانی انتظام داشته در آخر عهد آن پادشاه بخدمت دیوانی بیوات اختصاص یافت - پس از ارتحال فردوس مکانی بمیرزا عسکری پیوسته هکام (که جنت آشیانی فتح گجرات نموده احمد آباد بمیرزا

ارزاني داشت) خواجه وزير ميرزا بود - در هنگامه چوسا (که ن
 خان سور غالب آمد - و جنت آشياني با چند سوار با گره ايلد
 فرمود) خواجه يک ازان سواران بود - پس ازان در عهد عرش آشيان
 بخدمات پادشاهي مفتخر و مباهي بود - خواجه نظام الدين احمد
 در راستي و درستي يگانه وقت و در کارداني و معامله فهمي سرآمد
 اقران بوده - آنچه در ذخيره الخوانين نوشته (که خواجه نظام الدين
 در بدايت حال ديوان حضور عرش آشياني بود) جاي دي
 بنظر نيامده - اما در سال بيست و نهم (که ايلامت گجرات باءتم
 خان گجراتي نامزد گرديد) خواجه بخدمت بخشي گروي آن سر
 تعيين گشت - در شورش سلطان مظفر گجراتي اعتماد خان پسرش
 بهمراهي پسر خود بمحافظت شهر گذاشته خود باتفاق خوا
 بآوردن شهاب الدين احمد خان بقصبة گدهي (که بيست گروه
 احمد آباد است) شتافت - دران غيبت (که شهر بتصرف آشوب طلب
 فتنه گرا در آمد) خانه خواجه نيز بتاراج رفت - پس ازان برفاق
 شهاب الدين احمد خان و اعتماد خان در جنگ (که با آن فيء فتنه پز
 واقع شد) خواجه با مردم قليل هر چند دست و پاى زد بجائى نرس
 ناچار همراهى رفاقا از دست نداده باتفاق بيمن در آمد - چه
 خانخانان باستيصال سلطان مظفر گجراتي از حضور تعيين ش
 در سرکيچ سه گروهى احمد آباد با مخالف عرصه نبرد آراسه

خواجه را با جمعی از امرای تعیین کرد - که از عقب غنیم درآمده بعزیمت جانفشانی همت بجان ستانی بزدند - دران روز مصدر تروند گردیده در تعاقب مظفر از قطره و پویه خود را معاف نداشت و مکرر دستبورها نمود - و مدتی ببخشگیری آنصوبه می پرداخت *

چون در سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت سال سی و چهارم حکومت گجرات بخان اعظم (که صوبه دار مالوه بود) قرار یافت و خانخانان را عوض جاگیر گجرات جوناپور مرحمت شد نظام الدین احمد نیز طلب حضور گردید - او با جمعی شترسوار ششصد کرده راه بطریق ایلغار در دوازده روز نورزیده در لاهور مبادی جشن سال سی و پنجم دولت آستان بوس ادراک نمود - چون تماشای غریب داشت حکم شد که همه جمازه سوار روبرو بایزند - و بعد ازان خواجه بعواطف بیکران پادشاهی اختصاص گرفته در منزلت و اعتبار افزایش یافت - و در سال سی و هفتم (که آصف خان میرزا جعفر بخشی بیگی بجهت استیصال جلالت دشانی تعیین گشت) خواجه بتقرر خدمت والای بخشی گری کاه گوشه افتخار بر اراج اعزاز رسانید و در سال سی و نهم مبادی سنه (۱۰۰۳) هزار و سه (که عرش آشیانی باهنگ شکار برآمد) نزدیک شاهم علی خواجه را از تب افزونی حال دگرگون گشت - پسرانش دستوری گرفته بلاهور بردند - بر ساحل دریای رادی رسیده بود که نهنگ اجل ببخرفنا فرو کشید طبقات اکبری تألیف اوست - تا آخر سال سی و هشتم اکبری مطابق

سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجری و قانع و احوال هندوستان را
بتحریر آورده - و گفته که اگر عمر مساعدت نماید (داد استقبالی
نیز ترتیب نموده ضمیمه کتاب خواهم ساخت - و الا هر که توفیق
یابد بتسوید آن پردازد - و چون جز (سی و دقت در تفتیح اخبار
و سعی تمام بفراهم آوردن مواد بکار برده و مثل میر معصوم بهکری
و غیره اهل کمال و مساز تالیف آن بوده اند اعتبار تمام دارد
و آن اول تاریخ سحر - که احوال جمیع سلاطین اسلام سواد اعظم
هندوستان را (که مساحان بسیط غیرا چار دانگ روی زمین گفته اند)
جامع است - و ماخذ صاحب تاریخ فرشته و منتبعان او (که معشی زائد
نگاشته اند) همین نسخه مرعوبه است - اما آنچه بر مسود این سطور
ظاهر شد در جاها مخالف است با تحقیق علامی فهمی - و رتبه
هر کدام بر ادیب واقف اخبار ظاهر و باهر است - فتنه بر *

از پسرانش میرزا عابد خان است - که در عهد جنت مکانی
بنوازش خسروانه امتیاز یافته بخدمات پادشاهی مامور میشد
در بخشی گرمی صوبه گجرات (که از روی ارث و استحقاق یافته بود)
بعبدالله خان فیروز جنگ ناظم آنجا برهم زد - خان مذکور (که مرد
بے محابا و خیره بود) در اخفاف و اهانت او کوشیده بے عزت ساخت
او ترک روزگار گفته با جمعی از مغلها طانیه و کفنی پوشیده بدرگاه
جهانگیری حاضر شد - و این انداز موجب عفو تقصیرش گردید
اما بعد ازین بشاهزاده ولیعهد شاهجهان توسل جسته ملتزم رکاب

شاهی گشت - و پس ازان بدیوانی شاهزاده اختصاص یافته
در اکبرنکر بنگاه (دزے) که شاهزاده بر مقبره پسر ابراهیم خان
فتح جنگ یورش فرمود (عابد خان دیوان و شریف خان بخشی
با چندے دیگر جان نثار گشته حیات جاوید یافتند - عابد خان پسر
نداشت - دامادش محمد شریف چندگاه در عهد اعلیٰ حضرت
قلعه دار انکی تنگی دکن بود - پس ازان حاجب حیدرآباد شده
باجل طبعی در گذشت *

(۲)
* خواجه شمس الدین خوانی *

پدرش خواجه علاءالدین از اعیان و اکابر آندیار بود - در خدمت
عرش آشیانی بحسن دیانت و کاردانی فراوان قرب و منزلت بهم
رسانیده - سخنش اعتبارے تمام داشت - با عنوان مقصدی گری
از کارنامه های شجاعت و جلالت خواجه بهمراهی مظفر خان در صوبه
بهار و بنگاه تاریخ اکبری شیوا زبانی میکند - علامی شیخ ابو الفضل
در احوال خواجه نوشته - که در کارهای معب (که ترکان را مذبذب
می یافت - و سر کرده را سراسیمه میدید) از روی پردلی و شکفتگی
انجام آن کار بر ذمه خود میگرفت - و بآئین شگرف بهایان
میرسانید - چون امرای شورش گر بهار با فتنه انگیزان بنگاله پیوستند
مظفر خان را دل از جای رفت - هر چند ترغیب مبارزت می نمودند
سودمند نمی افتاد - بهزار گفتگو برخس سپاه بسرداری خواجه

شمس الدین کسبیل نمود - هرگاه کار فرما را دل از جای رود
فرمان پذیران را چه حال - خواجه قدوس راه طی کرده بود - که
گورهای گورده مردم بغنیم پیوستند - خواجه زر بکارزار آورده دستگیر
گردید - چون مظفر خان صاحب ضوئه بنگاله را در هنگامه ناسپاسان
آن دیار پیمانه زندگی پر شد خواجه را معصوم خان کابل بگمان
زردازی به حمایت خود گرفت - و چون بملاءمت کار ساخت
بدرشتی پیش آمد - نزدیک بود که در شکنجه قالب تهنی نماید
عرب بهادر پیداش پیشین درستی و آنکه شاید بنصیحت اندوخته
اورا فرا گیرد پیش خود آورد - و بند از پا برگرفت - خواجه روزی
قابو دیده با چندی کناره گرفت - و در قصبه کهرک دور خواجه
سنگرام پیوست - از راه بهنگی نتوانست بغیر روزی سپاه رسید - جمع را
با خون همدستان ساخته اطراف لشکر مخالف را می تاخت
و مواشی آن گورده را (که بچرا بر آمده) دستبرد می نمود - پس
ازان (که در جمعیت مخالفان تفرقه افتاد) خواجه عازم حضور گشته
بنوازش پادشاهی پایه اعتبار برتر افراخت - در همان ایام مطابق
سال بیست و ششم الهی بنادیب میرزا محمد حکیم حوالی دریای
سندده مضرب خیام سلطانی بود - اساس قلعه بر ساحل آن از تاگزیر
مصلح مالکی افتاد - باهتمام خواجه در اندک فرمتی بانجام رسید
چون در اقصای ممالک شرقی قلعه کژک بنارس بود بانک بنارس
موسوم گشت - و گویا درین تهمیده اشعار است بدانکه بمندهلیب

هنود گذشتن ازین جایز نیست - چه بسا قواعد و رسوم دینی آنها
مختل میگردد *

بالجملة خواجه چنده دیوانی کابل نامزد شده در سال سی
۱۰ نهم چون قلیچ خان از انتقال قاسم خان بنظم صوبه کابل تعیین گردید
خواجه بجای او دیوان کل گشت - و در سال چهارم سنه (۱۰۰۳) هزار
و سیوم هجری درازده دیوان قرار یافت - برای هر صوبه دیوانی - که
هریک کار خود را بصوابدید خواجه (که وزیر کل بود) بعرض رساند
چون در سال چهل و سیوم الویه پادشاهی بعد اقامت چهارده سال
در پنجاب بعزیمت یوزش دکن سمت آگره باهتزاز آمد بیگمات را
با سلطان خرم در لاهور گذاشتند - هراست و حفاظت آنها و سرانجام
خالصه آنصوبه و حکومت و سربراهی آن دیار بخواجه مفوض گردید
چون سال چهل و چهارم مریم مکانی با مردم محل با آگره طلب شدند
امور جزوی و کلی پنجاب برای زرین او اختصاص گرفت - و سال
چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) یکهزار و هشت هجری در بادله لاهور
دروگارش بمرآمد *

خواجه در راست کاری و داری رسیدگی و مردانگی یگانه دروگار بود
کار شناسی او فردغ کردار داشت - ناملایم اوزا بر نشوراندی - دلیرانه
بکارها همت بست - و در نویسنده گی یکتائی داشت - و دیانت را
هیچ گاه از دست نمی داد - غریب تر آنکه با وصف دیانت مفراط
املا نه پیچید - و دقت نمودی - بسیار سایم الذفس بود - لهذا

از ابتدا تا انجام باعزاز و احترام گذرانید - پس از فوت او سرانجام خالصه پنجاب بکهدین برادرش خواجه مومن (که بشایسته تکیه ها و شناس بود) باز گردید - اگرچه خویش و اقارب بسیار داشت لیکن لارید بود برادرزاده اش خواجه عبدالخالق در عهد جنت مکانی با آصفجاهی مصاحبت و خصوصیت تمام داشت - روزی (که مهابت خان آصف خان را از قلعه اٹک برآورده مقید ساخت) بهمان نسبت آن بیچاره را به تیغ بجاکی روانه صحرای عدم نمود - خواری پوره لاهور آباد کرده خواجه است - همانجا مدفون است - بوسیله کاردانی و دیانت و نیک نامی او اهل خواف را درین دودمان قیمریه رشدی و اعتباری بهم رسید - و الحق بیشتر این قوم در اصل سرشت بواستی و درستی مفسور افد - و دیانت و حق شناسی درینها و دیعت نهادی دست قدرت است - در عهد عالم گیری (که زمان قدردانی و روز بازار دیانت بود) بسیاری ازین فرقه بقرب و اعتبار و امارت و اعتماد امتیاز یافته اند *

الکای خواف از توابع خراسان است - آمین رازی در هفت اقلیم گفته - خواف همیشه منشای سلاطین داد و دین و فحول مشائخ و علما و وزرای کفایت آئین بوده - ساندان آن زمین در هر جا که رفته اند بعلو همت و سمو مراتب بغنان امر و ارتقای قدر ممتاز بوده اند - از انجمله سلاطین آل مظفر - که هفت تن از ان طبقه

پنجاه و نه سال در فارس و شیواز فرمانروائی نموده اند - و از مشائخ
 شاه سیدخان ست - که از خواجه مودود چشتی تربیت یافته - اشعارش
 در نصف تصوف مذکور است - و دیگر شیخ زین الملة والدین خوانی
 مشهور - که نبیره او شیخ زین صدر است - که از افغان گرامی قدر
 زمان خود بود - و بدوام صحبت فردوس مکانی امتیاز داشت - و در
 عهد جنیت آشیانی بهایه امارت برآمده - و از ورزا خواجه غیاث الدین
 که چهل سال وزارت با استقلال شاه رخ میرزا داشت - و پدرش خواجه
 مسجد الدین در عهد سلطان حسین میرزا بوزارت رسیده رتبه اش بجائز
 رسید که پیش تخت نشسته بکارها می پرداخت * * بیت *

* از ره و رسمش یکی این بود کاند در پیش شاه *

* هر کس بر پای می استاد و او بدشسته بود *

و مردم خواف همواره بکیاسمت و فراست شهرت تمام دارند - در
 تاریخ هرات آورده - که چون حسن مدافع بحوالی خواف رسید
 در موضعی درختها کم دیده از کنیزکی بر سبیل امتحان پرسید - که
 این زمین اشجار کم دارد - او در جواب گفت - رجالنا اشجارنا
 در ذخیره الإخوانین نوشته - که مردم خواف سابق در مذهب سنن
 و جماعت شدید التعصب بوده اند - گویند چون شاه عباس صفوی
 در آغاز جلوس بخواف آمد بمردم آنجا تکلیف سپ صحابه نمود
 آنها ابا کردند - هفتاد کس را از اشراف و اعیان از بالای مسجد

بر زمین انداخت - که گردن هر یک خورد شکست - هیچ کس
عبرت نگرفته اقدام ننمود - و اکنون همانقدر در مذهب تشیع
غلو دارند *

• خواجگی فتح الله •

پسر حاجی حبیب الله کاشی ست - که نظر بر کار شناسی و فهم
درست سال بیستم جاوس اکبر پادشاه اورا بکوه بندر جهت آوردن
(۲) تحائف آنجا روانه ساخته - و سال بیستم و دوم با نوادر آنجا
ببارگاه سلطنت رسیده دولت ملازمت اندوخت - شیخ ابو الفضل
در اکبرنامه می نویسد که از جمله سازهای آن ملک ارغنون بود (که
بدان بمهفل سلطانی افسون آگهی مید میدند - حاجی مذکور سال
سی و نهم بدیار خاموشان شتافت - نام برده از پرستاران حضور
عرش آشیانی بود - و رتبه تغرب داشت - در سال (که پادشاه ایماغر
فرموده بزیارت اجمیر توجه نمود) او را جهت آوردن قطب الدین
خان اتکه دستوری داد - و حکم شد که از راه مالوه آوردن - تا کاروانان
فرستاده مرزبان خاندیس را در باب فرستادن مظفر حسین میرزا
مقدمات امید و بیم بر خوانند - او در آنجا رسیده موافق فرموده
کار بند شده بدستان سرائی خود هم همراه فرستاده ها به برهانپور
رفت - و پس ازان بجهت حکم پادشاه روانه حجاز گردید - پسترا زین
حرکت پشیمان شده همراه بیگمات (که بهیچ رفتن معاودت نمودند)

آمده سال بیست و هفتم بسفارش آنها بخشایش یافته شرف
ملازمت اندوخت - و سال بیست و نهم بمحصلی ^(۲) بر امرای بنگاله
(که بنابر ناسازگاری محبت در کارهای پادشاهی تغافل می‌ورزیدند)
نعین گشته سال سییم (که خان اعظم کوکه بهمم جنوبی دیار مقرر گردید)
بخشیکری فوج همراهی او بجا آورده تفویض یافت - سال سی و هفتم
به همراهی شیخ فرید بخشی بدفع یادگار عمزاده میرزا یوسف خان
رضوی (که در کشمیر سازفتنه را کوک کرده بود) دستوری پذیرفت
مال چهل و پنجم در ایام (که زیات پادشاهی ببرهانپور رونق افزا
بود) او را به همراهی مظفر حسین میرزا بتسخیر قلعهٔ لنگ فرستادند
پون میرزای مذکور بنابر سودا مزاجی قسم (که در احوال او
گاشته شد) طریق فرار پیمود مشارالیه با فوج همراهی بقعهٔ مذکور
سید - دژ نشینان بنابر کمی آذوق کلید قلعه سپردند - او برخه سپاه
اندیس را (که جمعی دست آویز فرمان پذیری بودند) پیمان
آورده همراه ببارگاه خلافت آورد - و آخر همین سال بجانب ناسک
خصمت یافت - چون بقعهٔ کالنه نزدیک شد سعادت خان تعلقه دار
جای (که از مدتی تمنای بزدگی در سرداشت) آمده او را دید
قلعه بسپرد - سال چهل و هشتم حسب درخواست شاهزاده سلطان
المیم (که در آبدان رونق افزا بود) او را بمنصب هزارری برنواخته

(۲) نسخه [ب] بمحصلی^۲ امرای بنگاله (۳) در [اکثر نسخه] بنابر
امازگاری محبت .

تعیضات شاهزاده کردند - پس از جاوس جهانگیری خدمت
بخشیکری بار مسلم ماند *

* خواجگی محمد حمین *

کهن برادر قاسم خان میر بحر است . که احوالش سمت
ارتسام پذیرفته - سال پنجم جلوس عرش آشیانی همراه منعم بیگ
خانخانان از کابل آمده شرف ملازمت دریافت - و بعواطف
خسروانی سر عزت بفلک سود - چون میان غنی خان پسر خانخانان
وحیدر محمد خان آخته بیگی (که خانخانان هر دو را بکابل
گذاشته بود) ناسازگاری بهم رسید پادشاه فرمان طلب بهیدر محمد
خان آخته بیگی فرستاده ابو الفتح برادر زاده خانخانان را بکابل
برای کمک غنی خان روانه فرمود - نام برده باتفاق موسی الیه تعیین
کابل گشت - و چندی در آنجا گذرانیده باز بحضور رسید - و در سفر
کشمیر در رکاب پادشاهی بود - چون در راستی و درستی کم همتا
بود ساز موافقت او با مزاج عرش آشیانی کوک شد - آخرها بخدمت
بکاول بیگی سرافراز و بمنصب هزاری ممتاز گردید - سال پنجم
جهانگیری چون حکومت صوبه کشمیر بهاشم خان برادر زاده او
(که مرزبان اودیسه داشت) مقرر شد پادشاه او را تا رسیدن هاشم
خان به بندر بمست صوبه مزبور روانه فرمود - سال ششم بحضور
رسیده دولت پابوس یافت - و اواخر همین سال مطابق سنه
(۱۰۲۰) هزار و بیست و هجری رخت زندگانی بر بست - فرزندی از

نماید - پادشاه در جهانگیرنامه می نویسد که کوسه بود - و در محاسن و برت و املا مو نداشت - وقت حرف زدن آواز از چوَن خواجه سزایان بگوش میرسید *

• خواجه جهان کابلی •

خواجه درست محمد نام - از قوطن گزینان کابل بوده - در ایام شاه زادگی جذت مکانی بدیوانی سرکار ایشان سرخرازی داشت چون مبدیۀ او بشرف ازدواج شاهی در آمد در اقربان و امثال سر عزت برافراشته کلگونه افتخار بر چهره روزگار خود کشید - و پس از جلوس بمنصب عمده و خطاب خواجه جهان پایۀ اعتبار برتر افراخت و در سال سیوم جهانگیری ببخشیکری کل استیاز گرفت - و آن خدمت عمده را از روی دیانت و دیده وری نوعی حسن سرانجام بخشید که مورد تفضلات پادشاهی گردید - و نیکو کارهای او در پیشگاه خلافت لوامع ظهور داد - هرگاه جذت مکانی بشکار اطراف و حوالی آگره نهضت میفرمودن خواجه بکراسحت قلعه و حکومت شهر مامور میشد - گویند بعد نماز صبح مثنوی معنوی مولانای (رم تا چهار گهزی در مجلس او میخواندند - پس ازان بکارها می پرداخت و بفراسحت و کار آگهی فصل قضایا و قطع خصوصیات می نمود - لختۀ ازان شکفتی دارد - گویند شخصی دعوی کرد که زن برادر (که غنیم بود) طفلی را صلبی او قرار داده مالش متصرف شده - چون

ازان استفسار رفت گفت واقعي سم - كه او مسلوب الباه بود - اما من
 بگفته حكيم چهل روز سر ماهي زدهو بخوردش دادم - رجوليت
 پيدا كرد - خواجه گفت آن طفل را در جلو دار با خود بدرانند
 و عرق (كه بر رو و بدنش آيد) بر رپاك بگيرند - پس از انكه رپاك
 تر شد گرفته بو كرد - في الواقع بوى ماهي بود - حضار همه استشمام
 كرده تصديق نمودند - ديگر گویند شخصه هميان از راه برداشته
 بے تصرف بمالك سپرد - آن خام طمع آزمند بمنازعت برخاست
 كه نصف زر من گرفته است - چون اين مرافعه بخواجه بردند خواجه
 هميان بيابنده حواله نمود - كه فتوح غيبي سم بدر - و بمالك
 گفت از تو ديگر خواهد بود - فوراً او بعجز گراييده اقرار كرد كه
 زر من اينقدر است - چون شمردند درست برآمد - خواجه باجلی
 طبعي در گذشت - در آگه عمارت رفيع الشان طرح افداخته - از
 پسرانش جلال الدين محمود تا آخر عهد اعلى حضرت منصب
 و جاگير^(۲) داشت - رشده نكرد - و ميرزا عارف خوشرو و خوش وضع
 بود - و در چوگان بازي نظير نداشت - در خدمت جنت مكاني قرب
 و منزلت^(۳) بهم رسانيده - در بهار جواني گل حياتش پژمرد *

* خسرو *

ارزبك قرقچي - نياگانش در توان ديار ابا عن جد صاحب
 ثروت و دولت بودند - و همه بامارت و حشمت سر مي افراشتند

(۲) نسخه [ب] جاگير نداشت (۳) نسخه [ب] منزلت *

و نامی بشجاعت و مردانگی داشتند - مشارالیه نیز باین صفات متصف بود - چون وارد هند گردید جنت مکانی بتلقی اکرام معزز گردانیده بمنصب عالی برنواخت - و چون آثار رشادت و کاردانی از وجنات احوالش ظاهر و لایح بود از پیشگاه خلافت و جهانبنانی بتفویض فوجداری نواحی دهلی و نازنول (که دیولاخه فتنه زا و ممکن و ماری فساد پیشگان تبتدرای اسمت) دستوری یافت - گویند مشارالیه چهارصد سوار اوزبک قرقره دار ترکی سوار نوکر داشت و همه مردانه و با تودن - درین فوجداری در تلع و قمع آن گروه لازم الاستیصال دقیقه نامرعی نگذاشت - و آن سرزمین را از خار و خس وجود مفسدان پیرایش داد - و در بارگاه خلافت مورد تحسین و آفرین گشت - چون سال هشتم جهانگیری بلاد اجمیر معسکر پادشاهی گردید شاهزاده ولیعهد (که با لشکر آراسته بر سر رانا نعین گشت) خسرو بی نیز در کمکیان انتظام داشت - مشارالیه دران مهم کارهای دست بسته و تلاشهای بجای نمود - شاهزاده بذل التفات بحال او فرموده بر منصب و اعتبارش افزود - و سفارش او بدرگاه والا برنوشت - و چون به نیروی اتبال شاهي در کوهستان رانا تھانه بزدی پادشاهی قرار یافت او هم بتھانه داری مکانی مامور گشت - و درانجا باجل طبعی در گذشت - همت عالی داشت هر روز طعام بسپاه میخورانید - و هر کس که بر سفره حاضر نمیشد غیر حاضری او وضع میکرد - در بخشش و انعام افراط میکرد - اسب

پیش از حکم بزداشت - راه و (دشمن را) (که در توران داشته) اصلاً
تبدیل نمود *

• خان اعظم میرزا عزیز گوکه •

پسر خرد شمس الدین محمد خان اتکه است - با عرش آشیانی
هم سن و همبازی بود - و همواره بقرب و مدد و قرط مراهم و اشفاق
اختصاص داشت - مادرش جیجی انکه نیز نصیبت قوی به پادشاه
داشت - مراعات خاطر او از والدۀ حقیقی بیشتر میفرمود - ازین
جهتها بود که پیوسته پادشاه گستاخیهای خان اعظم را در میگذرانید
و میگفت که میان من و عزیز جوی شیر واسطه است - ازان نمی توان
گذشت - و چون پنجاب از اتکه خیل بخابر آنکه از مدتها تمکن
گرفته بودند تغییر شد دیپالپور و غیره محال قبول میرزا (که بدوام
حضور تحصیل سعادت می نمود) بحال داشتند - چون در سال شانزدهم
آخر سنه (۹۷۸) نهمصد و هفتاد و هشت پس از زیارت مزار شیخ
فرید شکر گنج قدس الله سره (که در پتن پنجاب مشهور با جودهن
آسوده اند) قصه دیپالپور معسکر والا گردید عرش آشیانی بالتماس
میرزا کوکه منزل ادرا بقدم زیفت افزود - میرزا جشنی بزرگ ترتیب
داده پیشکش فرادان از اسبان عربی و عواتی با زینهای طلا و نقره
و فیلان ترمند با ساز و زنجیر و دیگر طلا آلات از ارانی و ظریف
و تخت و کرسی و جواهر ثمینه و اقمشۀ نفیسه هر دیار از نظر

گذرانیده، مورد الطاف بے پایان گشت - و بشاهزاده و مخدرات تنق
صمت تحفه‌های گرانمایه تکلیف نمود - و سایر ارکان دولت و اعیان
سلطنه را از ارباب مناصب و اهل فضل و کمال بلکه مجموع عساکر
مخسوره را از مایده مررت و انسانیت خود بهره‌ور گردانید - شیخ
محمد غزنوی تاریخ این بزم یافته *

۹۷۸

* میهمانان عزیزند شه و شهزاده *

ماحب طبقات گفته چنین فیافته تکلف کمتر شده باشد - در
سال هفدهم چون احمدآباد گجرات بخورگ تصرف اکبری درآمد
ایالت آن ولایت تا کنار مهندی میروزا مکرمت فرموده خود
بتسخیر قلعه سورت متوجه شد - فیه باغیه یعنی محمد حسین میروزا
و شاه میروزا باتفاق شیر خان فولادی میدان خالی یافته بن را
گود گرفتند - میروزا کوکه با قطب الدین خان و غیره امرا (که بتازگی
از مانوه (سیده بودند) بدان سمت شتافته عرصه نبرد آراست
اگرچه اول صورت شکست نمودار گشت اما آخر نسیم فتح از مهت
ایزدی عنایت وزید - گویند چون فوج برانگار و هزارل و التمش
تاب نیارده بے مهتی نمودند میروزا با فوج قول رسیده خواست
خود حمله نماید - برخه کهغه عماء سپاهگرمی غان گیر شده
نگه داشتند - که حمله برون سردار باعث تفرقه فوج است - خصوص
و چنین هنگام - میروزا ثبات ورزید - تا سلک جمعیت اعادی (که
اکثر بتعاقب و تاراج گریختها پراکنده شده بودند) از هم گسیخت

و میرزا بغیر زمندی باحمد آباد مراجعت نمود *

و چون پادشاه از یورش گجرات معارضه نمود در صفر سنه
(۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک داخل فتح پور شد اختیار الملک (که
پناه باید برده بود) بنواح احمد آباد آمده شورش افزود - و محمد
حسین میرزا از دکن برگشته بطرف کهنابیت گرد غارت و تالان
برانگیخت - و پس ازان باهم اتفاق کرده خواستند بلاد احمد آباد را
متصرف شوند - خان اعظم اگرچه مردم بکمیت بیشتر داشت اما
کیفیت اخلاص و یکرؤئی درانها نمیدید - مبادرت بمبارزت نگرد
شبگیر بشهر نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت - مخالفان
بهیئت مجعوعی آمده گرد گرفتند - و جنگ مورچال آغاز کردند
میرزا کوکه بتواتر و توالی پادشاه نوشت *

* ع *

* سر فتنه دارد دگر روزگار *

و التماس قدوم گرامی نمود *

* بیت *

* بجز مصرر بادایان شاه *

* کس این گرد را بر ندارد ز راه *

عروش آشیانی بعضی امرا را پیش روانه کرده خود چهارم ربیع الاول
سنه مذکور با برخی از ملتزمان قرب خاص جمازه سوار برسم ایلغار
راهی شد *

* بیت *

* یلان بر شتر ترکش اندر کمر *

* شتر چون شتر مرغ در زیر پر *

در جالور امرای پیش و در قصبه بالسانه ^(۲) پنجم کرده می پتن میر محمد خان با لشکر آنجا ملحق گردید - عرش آشیانی تقسیم فوج (که همگی سه هزار سوار بود) نموده خود با صد سوار در کمینگاه قرار یافت - و بے تحاشا بتعجیل رانده بسه کرده می احمد آباد (سیده نقاره و کرنا بذوازش در آورد - محمد حسین میرزا بتحقیق خبر خود بکنار آب آمده بسبحان قلی ترک (که پیش آهنگ بود) پرسید که چه لشکر است - گفت کوکبه دولت پادشاهی ست - میرزا گفت امروز چه کرده روز است - که جاسوسان معتمد در دارالخلافه گذاشته اند و اگر خود می بودند فیلان جنگی کو - سبحان قلی گفت آنها را من گفته اند - نهم روز است که پادشاه برآمده - پیدا من که فیلان باین سرعت کی توانند رسید *

محمد حسین میرزا اندیشناک گشته اختیار الملک را با پنج هزار سوار بحفاظت دروازه گذاشت - که تا مابع خروج محصوران باشد و خود با پانزده هزار سوار بتسویه صفوف پرداخت - درین اثنا فوج پادشاهی از دریا گذشته باهم درآریختند - نزدیک بود که بنابر کثرت غنیم چشم زخم بهر اول پادشاهی رسد که خود عرش آشیانی با صد سوار حمله آور گشته شکست بر مخالفان افتاد - محمد حسین میرزا و پس ازو اختیار الملک علف تیغ گشتند - چنانچه در احوال میرزایان بقلم آمده *

از سلاطین سابق هم مثل این ایلاخاها در کتب نوشته اند
 چنانچه ایلاخا سلطان جلال الدین منگیرنی^(۲) از هندوستان بکرمات
 و از انجا بگرجستان - و فتح قرشی^(۳) امیر تیمور کورگان - و تسخیر هرات
 سلطان حسین میرزا - و کشایش سمرقند بابر پادشاه - لیکن بر اهل
 تتبع مخفی نیست - که مجموع از روی اضطراب بوده - و غفلت
 یا کمی مخالف دیده تاخته اند - نه اینکه پادشاه (که بر جمع
 دولک سوار قادر باشد) از روی اختیار با وصف عام کثرت دشمن
 و سرداری شجاع بهادر مثل محمد حسین میرزا (که بیشتر در
 معارک بر امور خارج از قدرت ابتدای زمان اقدام می نمود) و بعد
 مسافت از آگره تا گجرات (که زیاده بر چهار صد کرده (سمی ست)
 از ابتدای آفرینش مروری نگشته *

بالجمله پس ازین فتح میرزا جان تازه یافته از شهر برآمد - و گرد
 موکب پادشاهی را در دیده انتظار دیده بجای سرمه کشید
 و سال دیگر (که نهضت پادشاهی باجمیر واقع شد) میرزا بقاید
 شوق ملازمت بحضور (سید - عرش آشدانی قدم چذد استقبال کرده
 در بغل گرفتند - و چون پسران اختیار الماک گجراتی سرمه بشورش
 برداشته بودند از آگره دستوری یافت - سال بیستم (که رواج داغ
 اسپ سپاه تصمیم خاطر پادشاهی شد) اکثر امرا ابا نمودند - میرزا

(۲) در [بعضی نسخه] منگیرنی - یا منگیرنی باشد (۳) نسخه [ج] قرشی

امیر تیمور کورگان *

حضور طالب گشت - تا رونق افزای معامله داغ گردد - او زباده بر همه
 سر باز زد - پادشاه (که پیش از فرزندان میرزا را میخواست) ازین
 حرکت ناخوش شد - چندی از امارت فرود آمد - و در باغ خودش
 (که موسوم بجهان آرا در آگره ترتیب داده بود) پند پذیر ساخت
 و در سال بیست و سیوم میرزا مجدداً شمول عواطف پادشاهی
 گشته برتبه سابق امتیاز گرفت - اما در همان ایام بذایر جهتی از افزونی
 و اعمه گمان بے التفاتی پادشاه نموده منزوی گشت - چون سال
 بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نصد و هشتاد و هشت شورش ناسپاسان
 شرقی دیار و کشته شدن مظفر خان صوبه دار بنگاله بمیان آمد میرزا را
 (که پایه اعتبار افزوده بمنصب پنجهزاری اختصاص بخشیده بودند)
 بخطاب خان اعظم بر نواخته با فوجی گران کسایل نمود - اگرچه میرزا
 بذایر شورش صوبه بهار رو به بنگاله نیارد اما در انتظام این دیار
 و استیصال آن گروه شقاوت آثار تکاپوی شایسته بکار برده در حاجی پور
 رحل اقامت افکند - و چون آخر سال بیست و ششم عرش آشیانی
 از یورش کابل معارفت بفتح پور نمود میرزا کوکه بملازمت رسیده
 بگوناگون نوازش سرافرازی یافت - و چون در سال بیست و هفتم
 جباری و خبیطه و ترخان دیوانه از بنگاله بهار آمده حاجی پور را
 از مردم میرزا گرفته برعیت آزادی شورش برانگیختند میرزا در سال
 بیست و هفتم رخصت یافت - که فتنه اندوزان بهار را سزای شایسته
 داده همت بتسخیر بنگاله گمارد - اگرچه پیش از رسیدن میرزا

این ناسپاسان از جنود فیروزی بادافراه یافته بودند اما موسم بارش
 سر راه گرفت - میرزا عزیمت پیش نمود - چون بر شکل منقضی
 گشت در آغاز سال هیست و هشتم با تیولداران آله آباد و اردمه
 و بهار عازم بنگاله گردیده گدھی (که درازای آن ملک است) بآسانی
 برگرفت - معصوم کابلی (که بسری کافر نعمتان علم می افراخت)
 بر ساحل گهانی گنگ مقابل آمده نشست - اگرچه هر روز آریزشها
 بظهور آمده لیکن غنیم را وزنی گران نهاده دلها بصف جنگ
 قرار نگرفت - درین اثنا میان معصوم و قاقشالان در دئی تیرگی افزون^(۲)
 خان اعظم باستمال قاقشالان پرداخته پیدمان نیکو بندگی برگرفت
 و قرار یافت که دسک از کارزار برداشته در به بنگاله خویش آرند
 و از اینجا بمعسکر فیروزی پیوندند - معصوم خان بسراسیمگی افتاده
 راه گریز سپرد - خان اعظم فوج نصرت پیوند را بدفع قتلوی لوهانی
 (که درین هرج و مرج بر ولایت اردیسه و برخ از بنگاله چیره دستی
 یافته بود) تعین نمود - و خود ناسازی هوای آندیار بحضور نوشت
 حکم شد که آفولایت را بشهباز خان کذبو (که عذریب میرسد)
 باز گذاشته باقطاع خود بهار برگردد - در همین سال (که عرش آشیانی
 بآله آباد نهضت نمود) میرزا از حاجیپور بملازمت (سیده بجگیرداری
 گدھے و رایسین کامیاب گشت - و در سال سی و یکم سنه (۹۹۴)
 نهصد و نود و چهار بتسخیر دکن مامور گردید - چون فوجها جمع

شد در براه آورد - اما در درونی و ده زبانی (فقا شورش افزد
 شهاب الدین احمد خان (که کمکی بود) بکینه دیرینه نفاق بر وی (وز
 آورد - میرزا بیدگمانی افتاد - و از توتفهای بیجا و غرضهای پراکنده
 سپاه کمی پذیرفت - و غنیم که برخود میارزید چیره گشته با هنگ
 کارزار روانه شد - میرزا نیروی آویزش ندیده یکسو شده به صوب برار
 گام فراخ برزد - (وز نوروز ایلمچپور را خالی یافته یغمائی ساخت
 و با فرادان غنیمت گجرات رویه روان شد - مخالف از برگردیدن
 بحیرت در شده جریده تعاقب نمود - میرزا از وهم ناکی گرم رفتار
 گشته تا نذر بار عذاب باز نکشید - اگرچه غنیم دست نیافت اما
 ملک برگرفته از دست داد - و از نذر بار جریده بگجرات شتافت
 تا سپاه آنجا فراهم آورد - خانخانان حاکم آنجا گرم جوئیها نموده
 در کمتر زمانی گزین لشکره سرانجام داد - اما از هرزه سگالی مردم
 عزیمت دگرگونی گرفت - و در سال سی و دوم دختر میرزا کوکه را
 با عاهزاده سلطان مراد عقد ازدواج بمته جشن عالی ترتیب یافت
 و در آخر سال سی و چهارم ایالت گجرات از تغیر خانخانان بدو
 نامزد شد - میرزا مالوه را بهتر دانسته در رفتنها درنگ نمود
 آخر در سال سی و پنجم با احمد آباد شتافت - چون سلطان مظفر
 بعانت جام و زمیندار کچمه و حاکم جواناگده شورش می افزد
 میرزا در سال سی و ششم بدان ملک در آمده بجنگ معب

وزیمت افکن مخالفان گشت - و سال سی و هفتم جام و دیگر
زمینداران ایل گشته سومنات و غیره شازده بذدر بتصرف در آورده
بمقامه جوانگده (که حاکم نشین ولایت سورتیه است) پرداخت
میان خان و تاج خان پسران دولت خان خلف امین خان غوری
بزیفهار در آمده قاعه حواله نمودند - میرزا بهریکه جاگیر آباد
تذخواه کرده همگی همت بگرفتاری سلطان مظفر (که خاربین فتنه
بود) گماشت - و فوج بدرارکا (که به پناه بومی آنجا خزیده بود)
تعیین کرد - آن زمیندار بآریزش برخاسته فرود شد - و آن تیره بخت
بکچه گریخت - میرزا خود بدان مملکت رفته خواست که بنگاه ادرا
بجام دهد - بایلی گرائیده مظفر را حواله کرد - نزد میرزا می آوردند
ببهانه خلا جا بگوشه در شده استر (که با خود داشت) برگاوراند
و جان بسپرد *

و چون عرش آشیانی سال سی و نهم سنه (۱۰۰۱) هزار و یک
میرزا را طلب حضور کردند او سوء المزاجی استشمام کرده عزیمت
هجاز نمود - گویند چون سجده بپادشاه و حلق لکویه و دیگر مراتب
مستعدته (که معمول پیشگاه خلافت شده بود) املا بجا نمی آورد
و بخلاف آن ریشه دراز میگذاشت لهذا رفتن حضور ناگوار دانسته
عذرهای نوشت - آخر پادشاه در جواب نوشتند - این همه تعلل
در آمدن دارید - ظاهرا پشم ریش شما سنگینی میکند - گویند میرزا
هم در مقدمه مذهب حرفهای پوشت کنده و تند نوشتن - تا اینجا

که بجای عثمان و علی فیضی و ابوالفضل را قرار داده باشند .
 بجای شیخین کز مقرر کرده اند *

و بالجمله میرزا کشایش بندر دیو را آوازه انداخته راهی گشه
 و با فرنگی آشتی نموده در بندر بلاول (که نزدیک سومنات است
 بهماز آهی خود با شش پسر خرم و انور و عبدالله و عبداللطیف
 و مرتضی و عبدالغفور و شش دختر و مامکان ایذان و صد کس
 از ملازمان نشسته لنگر برداشت . عرش آشیانی افسوس بسیار کرد
 شمسی و شادمان پسران کلان ازرا بمنصب و جاگیر آباد نوازش فرمود
 شیخ عبدالقادر بداونی تاریخ یافته *

* بیت *

* بجای راستان شد خان اعظم *

* وای در زعم شاهنشاه کج رفت *

* چو پرسیدم بدل تاریخ این سال
 ۱۰۰۲

* بگفتا میرزا کوکه بحج رفت *

گویند در حرمین زرهای بسیار صرف کرد . و بهاس آبرو بشرفا
 و اعیان تواضعها نمود . و خرج روضه مبارک جذاب رسالت (صلی الله
 علیه و آله) برآورد پنجاه ساله کرده هواله شریف نمود . و حجرها
 خریده وقف آن مکان مقدس ساخت *

و چون بر مهربانیهای عرش آشیانی بتازگی آگهی یافت
 بدربار نوردی در آمده در همان بندر فرود آمده در آغاز سنه
 (۱۰۰۳) هزار و سیوم ملازمت دریافت . و ببعالی منصب و قبول

صوبه بهار مورد نوازش شده سال چهارم بخدمت والای وکالت
و تفویض مهر پادشاهی (که مولانا علی احمد تا صاحبقران نام آبی
قدسیه کذده کارنامه ساخته بود) سر بر آسمان سود - و در سال چهل
و یکم صوبه ملتان بجاگیر میرزا مقرر گشت - و سال چهل و پنجم
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت (که در رکاب پادشاهی بمحاصره قلعه
آسیر اقدام داشت) والده اش بیچه جیو و دیعت حیات سپرد
عرش آشیانی تابوتش بدوش گرفته در سوگواری موی سر و بر دست
ستردند - هر چند کوشش رفت که جز فرزندان او دیگرست نتراشد
ممنوع نگشتند - عالی این رسم بجا آورد - و آخر همین سال بهادر
خان مرزبان خاندیم بوساطت میرزا ملازمت نموده قلعه بسپرد
و چون با سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده سلیم (که همشیره زاده راجه
مانسنگه میشد) نیز صبیحه میرزا منصوب شده این هر دو (کن (کین
سلطنت در ارتفاع دولت خسروی کوشش فراوان داشتند - خصوص
میرزا (که طرفه محبت بدو داشت) میگفت راضیم که در گوش راست
من زوده سلطنت او رسانند - و از راه گوش چپ روح مرا قبض کنند
در بیماری ارتحال عرش آشیانی برای ولایت عهد سلسله جنبان
شدند - پذیرائی نیافت - و هنوز رقی از عرش آشیانی باقی بود که
شیخ فرید بخشی و دیگران بشاهزاده سلیم (که باشا پادشاه و از
اندیشه غدر این دولت ناخواهان بیرون قلعه خانه نشین بود)

(۳)

(۲) در [اکثر نسخه] سنه چهارم (۳) در [بعضی نسخه] این نا دولخواهان *

می‌بوسند - و راجه مانسنکجه نیز بقرار آنکه خسرو را همراه گرفته
 بصوبه دارئی بنگاله شتابد از قلعه باخسرو برآمد - خان اعظم
 مضطرب شده قبائل خود بخانه راجه فرستاد - که من هم همراه
 اما تحمیل خزانه ناگزیر - و بار بردار موجود نیستم - راجه نیز
 همین عذر را پیش آورد - ناچار میرزا قنجا در قلعه مانده بتکفین
 و تجهیز پرداخت - و پس از آنکه در سال اول جهانگیری خسرو گریخته
 با پدر عالی قدر بغی درزید باغوا و رهنمونئی او محمول داشته
 (۲)
 در معرض عتاب و خطاب آمد *

گویند خان اعظم کفن پرشیده بدربار میرفت - و میدانست که
 او را خواهند کشت - اما زبانش باختیار نبود - بیدرغه حرف میزد
 شب با امیرالامرا گفتگوی تند کرد - پادشاه برخاسته در خاوت استشاره
 کردند - امیرالامرا گفت - کشتن او توقف نمیکند - مهابت خان
 عرض کرد - که مرا در کنگاش دخل نیست - سپاهیم - شمشیر نیروئی
 دارم - بکمر او میزنم - اگر دو حصه نکند دست مرا ببرند - چون نوبت
 بخانجهان لودی رسید گفت - من حیران طالع اویم - که هر جا نام
 حضرت رفته نام او هم شهرت دارد - بظاهر از حرکت سر نزده
 که واجب القتل شده باشد - اگر بکشند مظلوم زبان زد عالمیان
 خواهد شد - ازین حرف اندک سورت غضب پادشاهی اطا یافته
 که درین اثنا سلیمه بیگم والد سببی پادشاه از پس پرده فریاد کرد

که حضرت همه بیگمان بجهت شفاعت میرزا کوکه در محل جمع شده اند - اگر تشریف آرند بهتر - والا بر می آیند - ناچار بمحل رفته بمبالغه آنها عفو تقصیرش فرموده افیون معناد (که نخورده بود) از حبهای خاصه عنایت کرده رخصت خانه نمودند - اما روزی در همان ایام خواجه ابوالحسن تربتی خط میرزا کوکه را (که در وقت براجہ عالی خان مرزبان خاندیس بالفاظیکہ بهیچ احدی سزادار نیست در حق عرش آشیانی نوشته - و بعد فتح آسیر از اموالش بدست خواجه افتاده سالها با خود داشت - آخر ضبط نتواند کرد) از نظر گذرانید - جذمت مکانی بدست خان اعظم دادند او بے محابا شروع بخواندن کرد - بازیابان حضور از هر جانب بلعن و طعن زبان کشوند - پادشاه فرمودند - که تا حال همان نسبت محبت (که عرش آشیانی با تو داشتند) مانع است - و الا دوش ترا از بار سر سبک میگردم - و از منصب و جاگیر معزول شده نظر بند گردید - در سال سیوم صوبه دار چی گجرات بزام او قرار یافته پسر کلانش جهانگیر قلی خان ذیابۀ بحر است آن ملک تعیین گشت *

(۲) و چون مهم دکن از بے التفاتی امرا متمشی نگردید سال پنجم

خان اعظم با ده هزار سوار بکمک رخصت یافت - و پس ازان او از برهان پور مهم رانا بزام خود درخواست کرد - میگفت اگر درین جنگ کشته شوم شهید میشوم - حسب خواهش او آنچه سامان

و سرانجام آن مهم بود تمشیت یافت . و چون بر سر کار آمد
عرض داشت - که بدون توجه رایات پادشاهی افتتاح این عقده
دشوار می نماید - لهذا در سال هشتم سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو
هجری الویه جهانگیری بدارالخیر اجمیر نزل نمود - و بالتماس او
شاهزاده شاهجهان تعیین گشته مدار کارها بعهده و موابدید او ماند
لیکن پادشاهزاده بنابر طرف داری خسرو ساوکه های ناپسند پیش گرفت
لهذا مهابت خان دستوری یافت - که او را از اردبیل بدرگاه آرد
و در سال نهم حواله آصف خان شد - که در قاعه گوالیار محبوس
دارند - زبانی میرزا نقل کرده اند - که املا مرا از دعوت خبری نبود
آصف خان بعرض رسانید - که فلانی باندا و اعدام من دعوت
می خواند - و چون خلوت و ترک حیوانات و جماع شرط آنست
و آن همه در حبس موجود حکم شد - که در وقت اطعمه لذیذه
از گوشت مرغ و دراج از بهر میرزا بپزند *

* ع *

* عدد شود سبب خیر چون خدا خواهد *

و بعد از سال (که از زندان برآوردند) اول نوشته گرفتند - که در حضور
ناپرسیده حرف نزنند - چه زبان باختیار نداشت - شبی جانت مکانی
بجهانگیر قای خان گفتند - ضامن پدر میشوی - عرض کرد که کفیل
همه چیز او هستم - اما ضامن زبان او نمی توانم شد - و چون
خواستند منصب پنجزاری بحال نمایند جهانگیر پادشاه بشاهجهان
نقل کردند - که چون عرش آشیانی خواستند (که خان اعظم را

اضافه در هزاره بدهند) شیخ فرید بخشی و راجه رام داس را
 بخانه اش فرستادند - که مبارکباد بگویند - او در حمام بود - تا یک
 پاس سر دروازه نشستند - پس ازان (که در دیوان خانه بر آمد)
 آنها را طلبیده مبارکباد شنید - نشسته دست بر سر گذاشت - و گفت
 که ضرور شد برای کار ایشان جمعیت دیگر نگهداشت - و بآنها
 هیچ مدارائی نکرده (خصمت نمود - این حرف مرا یاد است - شرم
 می آید که برای بحالئی منصب میرزا کوکه ایستاده تسلیم نماید
 بابا شما بنیابت او آداب بجا آرید - و در سال ^(۲) هیزدهم میرزا کوکه
 باثالیقی و همراهی سلطان دار بخش پسر خسرو (که بصوبه دارئی
 گجرات نامزد شده بود) رخصت یافت - و در اَحمد آباد سال
 نوزدهم سنه (۱۰۳۳) هزار و سی و سه هجری باجل طبعی
 در گذشت - بحدت ذهن و سلاست بیان یکتا بود - و در تاریخ دانئی
 مستثنی - گاه شعر هم میگفت - ازو ست *

* چون نشد حاصل مرا کام دل از ناموس و ننگ *

* بعد ازین خواهم زدن بر شیشه ناموس سنگ *

و خط نستعلیق بسیار خوش مینوشت - شاگرد میرزا باقر پسر
 ملا میرعلی ست - که باثفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط
 استادان مشهور هیچ کم نیست - در مدعا نویسی ید طولی داشت
 هر چند عربیت نورزیده میگفت که من در عربی داه عربم - گویند
^(۳)

(۲) نسخه [ب] شانزدهم (۳) نسخه [ب ج] عربیم *

در مصاحبت بے نظیر بود - سخفهای رنگین داشت - از سمت *
 شخصه حرفه گفت - راسم انگاشتم - چون مبالغه کرد بشبه افتاد
 همین که سوگند خورد دانستم دروغ است - و از مطایبهای او که
 مردم دولتمند را چهار زن لازم است - یک عراقی بجهت مصاحبت
 و همزبانی - دوم خراسانی برای سامان خانه - سیوم هندی بواسطه
 زناشوئی - چهارم مادر از انهری بجهت شلاق - تا دیگران عبرت گیرند
 اما در خبث و نفاق و درشت گوئی هم سرآمد ابنای زمان بود
 و بسیار مغلوب غصب میشد - هرگاه عامل معزول بحضورش میآمد
 مستوفی زرے (که بر ذمه اش برآورده) اگر فوراً ادا کرده (هیده
 و الا چندان میزد که تار و پود زندگی میکسیخت - و اگر بعد ازین
 زنده ماندی دیگر مزاحمت نبود - گوهمگی لک رویه بر ذمه اش
 میشد - و ساله نبود که یک در مرتبه هنوز اهل قلم را سر نمی تراشید
 گویند هنگام اکثر اینها رخصت غسل گنگ گرفتند - بدیوان خود
 رای درک داس گفت - چرا تو نمیزوی - عرض کرد که غسل گنگ
 بنده زیر قدم نواب است - فهمیده آن طریقه را بر طرف کرد - اگرچه
 بنماز مقید نبود اما در مذهب تعصب تمام داشت - ازین جهت
 در مراسم ازداد و زندقه (که پادشاه وقت اختیار کرده بود) اصلاً
 تبعیت ننمود - بے محابا بزشتی و شذاعت منصوب ساخت - اصلاً
 زمانه ساز نبود - در عهد جنت مکانی با آنهمه پیش آمد سلسله
 اعتماد الدوله بخانه هیچکس نرفت - حتی بر دروازه نور جهان

بیگم هم - بخلاف خانخانان میرزا عبدالرحیم - که بخانه رای
گوردهن دیوان اعتماد الدوله شتافت *

چون ذکر ارتداد اکبر پادشاه تقریبا بزبان قلم گذشت مجمله
شرح آن ناگزیر سیاق کلام افتاد - اگرچه این مقدمه از کفر ابلیس
مشهورتر است - و هرچند (که مورخین و اخبار نویسان عهد بترس
ضرر و توهم اذیت زبان خامه بدان آشنا نکرده اند) مگر برخی بکنایه
و شیخ عبدالقادر بداونی و امثال او بصراحت هم نوشته اند - لهذا
جهانگیر پادشاه قدغن نمود که تاریخ شیخ صحافان ممالک محروسه
بیع و شرای آن ننمایند - ازین جهت آن نسخه کمیاب است
و اخراج علما و احداث سجده و ترویج دیگر رسوم خلاف اسلام
همه از اوضاع براهین این مطلوب است - و زیاده برین چه میباشد
که عبدالله خان اربک والی توران درین باب (که بیک از آحاد الناس
نمی توان گفت - تا پادشاه عظیم الشان چه سد) بعرض آشیانی
نوشت - در جواب تبریه و تزکیه بسیار بتحریر آورده باین قطعه
(۲) در [بعضی نسخه] مطلب (۳) نسخه [ب] تدریه *
معدرت خواست *

* قیل ان الاله ذو ولد *

* قیل ان الرسول قد کهن *

* ما نجا الله و الرسول معا *

* من لسان الوری فکیف انا *

چنانچه در اکبرنامه و منشآت شیخ ابو الفضل مندرج است - اما
 آنچه از تتبع آثار و اخبار محرر اوراق متفرس شده و بذهن متبادر
 میگردد حاشا که دعوی الوهیت و نبوت باشد - پادشاه زمان
 املا مقدمات علمی نورزیده - و مساس کتاب مطلقا نداشت - اما
 طنائ رسا و شعور تند بدرجه اعلی بودند - هرچه بعقل پسندیده
 می نمود میخواست روائی یابد - اکثر علما مراتب دنیوی مطمح
 نظر داشته مزاج گوئی و خداوند ستائی اختیار کردند - پیش آمد
 فیضی و ابوالفضل هم ازین جهت بود - که آنها برگزیده و مختار
 خاطر پادشاهی را بدلیل عقلی سفسطی مدلل می نمودند - و خاع
 ربه تقلید سلف را تحقیق نامیده پادشاه را محقق زمانه و مجتهد
 وقت قرار دادند - و چون فضل و کمال این دو برادر دران مرتبه
 بود (که هیچ کس از هم عصیان قوت سر پنجگی آنها نداشتند)
 و در اصل درویش زاده و مفلوک بیش نبودند و یک دفعه
 بقرب و اعتبار سلطانی اختصاص یافتند حسد پیشها (که همیشه
 عالم ازین قسم مردم پر است) خصوص همچشمان از ملاحی سقیفه بزد
 (که شک اندوزی و ناخوان بینی را همیت دین نام نهند) چه
 اراجیف و اکاذیب که شهرت ندادند - و چه هنگامها که برپا نکردند
 و از عصبیت و نفسانیت جان و مال خود درین کار باختند
 عفا الله عنهم .

خان اعظم اولاد بسیار داشت - آرشد آنها جهانگیر قلی خان اسمی که احوال او بقید قلم در آمده - دیگر میرزا شادمان - که در عهد جهانگیری به شاد خان مخاطب گردیده - دیگر میرزا خرم است - که وقت عرش آشیانی حکومت جزئه گدعه مضاف صوبه گجرات (که در جاگیر پدرش مقرر بود) داشت - و در عصر جنم مکانی بکامل خان نامور شده در مهم رانا همراه پادشاهزاده سلطان خرم تعیین یافته دیگر میرزا عبدالله است - که در زمان سلطنت جهانگیری سردار خان خطاب یافته - و پادشاه او را همراه خان اعظم بقلعه گوالیار محبوس نموده بود - پس از رهائی پدر او هم مورد ترحم گشته دیگر میرزا انور است - که صبیغه زین خان کوکه را بقید ازدواج آورده هر یک ازینها بمنصب سه هزاری و دو هزاری رسیده *

• خانخانان میرزا عبدالرحیم •

خلف الصدق بیرام خان است - والد اش از نژاد خانان میوات بود - چون جنت آشیانی در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک بدارالملک دهلی نزول اقبال نموده مرتبه ثانی سریر آرای هندوستان شد برای استمالت و تالیف زمینداران اطراف و جوانب اولیای دولت را با فرزندان آن طبقه نسبت میکرد - جمال خان عم زاده حسین خان میواتی (که از زمینداران معتبر هندوستان بود) چون بملازمت رسید دو صبیغه داشت - کلان را پادشاه در حباله عقد خود آورده دوم را به بیرام خان تزویج فرمود - چهاردهم مفر سنه

(۹۹۴) نهصد و شصت و چهار هجری آخر سال جالوس اکبری در بلد لاهور میرزا عبدالرحیم متولد شد - وقتی (که پدرش در پتن گجرات بر دست افغانی شهادت یافت) چهار ساله بود بے اعتدالان دست تاراج باردوری خان دراز کردند - محمد امین دیوانه و بابا زنبور میرزا را با والدہ او ازان آشوبگاه بر آورده احمد آباد رزیه روانه شدند - و با افغانان دنبال گرفته جنگ کنان بشهر رسیدند - پس از چهار ماه محمد امین دیوانه و برخه پرستاران میرزا را برداشته عازم حضور گشتند - در جالور فرمان طلب از پیشگاه خلافت نیز رسید - سر آغاز سال ششم سنه (۹۹۹) نهصد و شصت و نه هجری در آگرہ بزمین بوس عرش آشیانی استمعاد یافت پادشاه با هجوم بدگریان و بد اندیشان آثار نجابت و حقیقت از ناصیہ او دریافته مشمول تربیت و پرورش خاص گردانید *

و چون بحسن رشد و تمیز رسید بخطاب میرزا خانی سرفرازی یافته ماه بانو همشیرہ خان اعظم کوکہ را باز دواج در آورند - سال بیست و یکم سرداری گجرات بنام میرزا نامزد گشته حل و عقد مهمات بوزیر خان قرار گرفت - در سال بیست و پنجم بمیر عرضی حضور افتخار اندوخت - و سال بیست و هشتم با تالیقی شاهزادہ سلطان سلیم بلند مرتبه گردید - و در همین سال بر سلطان مظفر گجراتی ظفر یافت *

تفصیلش اینکه سلطان مظفر در نخستین یورش گجرات بدست

ملازمان پادشاهی افتاده زندانی گشت - او را نزد منعم خان
خانخانان فرستادند - چون روزگارش بسر آمد بحضور باز گردید
و بخواجه شاه منصور دیوان حواله شد - سال بیست و سیوم از محبس
گریخته بگجرات شتافت - و در حواشی ^(۲) چونه گدازه در حمایت
کانهی ^(۳) آرامش گرفت - امرا سهل انگاری نموده بدر نپرداختند
درین هنگام (که اعتماد خان از تغیر شهاب الدین احمد خان
ایالت گجرات یافت) بعضی نوکران حاکم معزول در بے حقیقتی زده
سر شورش برداشتند - مظفر نیز بآنها پیوسته بسری هنگامه آرا گشته
احمدآباد را متصرف شد - عرش آشیانی میرزا خان را با فوج
شایسته تعیین نمود - چون با مظفر چهل هزار سوار فراهم آمده
و همگی مردم پادشاهی ده هزار بودند امرا مصلحت جنگ نمیدادند
و پادشاه نیز نوشت - که تا قلیچ خان و غیره امرای کمک از مالوه
فرسند جنگ را آماده نگرد - دولت خان لودی (که صاحب
و میرشمسیر میرزا بود) گفت - درانوقت فتح بشرکت است - اگر
میخواهی خانخانان شوی تنها فتح باید کرد - والا کشته شدن به از
بگمنامی زیستن است - میرزا خان بهمت افزائی همراهان درآمده
همه را دل نهاد محاربه ساخت - و بسرکیچ سه کوهی احمدآباد
سخت چپقلش در داد - هر طرف بهادران با یکدیگر آویخته

(۲) در [بعضی نسخه] چونا گدازه - و در [بعضی] چونه گدازه (۳) نسخه

داد مردی میدادند - میرزا خان با سه صد جوان و صد فیل مست
ایستاده بود که مظفر با شش هفت هزار سوار در برابر آمد - بعضی
هواخواهان جلو گرفته آهنگ برگردانیدن نمودند - میرزا خان
پای جلالت افشوده برخی را خون بخاک آمیخت - و بمباری راه
گریز سپردند - مظفر (که ایستاده نخوت میفریخت) سراسیمه
گشته (در بهزیمت نهاد - و بکهنایمت رفته) ماله از تجاران برگرفت
و باز سرشورش برداشت - میرزا خان امرای مالوه را (که بتازگی
پیوسته بودند) همراه گرفته روانه شد - و مکرر مالیه بسزا داد
و سر بطرف نادوت برآورد - و دران ناحیه از سرنو هنگامه پیکار
گرمی گرفت - تهر، منشان هر دوسو پیاده شده کارنامهها ظاهر کردند
(۲)
آخر مظفر در از جنگ گاه بر تافته سمت راج پپله ره سپر ناکمی
گشت - میرزا خان از پیشگاه خلافت و جهانبانی بمنصب عمده
پنجهزاری و خطاب والای خانخانانی مباهی گشته سر افتخار
بآسمان برین رسید *

گویند روز فتح گجرات آنچه با او بود همه را بمردم بخشید
آخر وقت شخه آمده گفت که بمن چیزی نرسیده - یک قلمدان
باقی مانده بود - بار داد - و پس از نظم و نسق ملک برهم خورده
گجرات قلیچ خان را درانجا گذاشته خود شرف حضور دریافت
در سال سی و چهارم وقائع بابری را (که از زبان ترکی بفارسی
(۳)

برده بود) بنظر پادشاه در آورده فراوان آفرین اندوخت - و در همین سال (که سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت هجری بود) بوالا پایة وکالت بلند مرتبه شده چونپور باقطاع از مقرر گردید - و در سال سی و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه ملتان در تیولش قرار یافته تسخیر تته و ولایت سندهه پیش نهاد همت ساخته عازم گشت - شیخ فیضی تاریخ این عزیمت * تصد تته * یافته *

و چون خانخانان بچالاکي و تیز دستي از پایان قلعہ سیهوان (۲) که سیوستان گویند گذشته لکهي را (۳) که دروازه آن ملک است - مثل گدهی بنگاله و بارهمولہ کشمیر) بدست آرد میرزا جاني حاکم تته (که بيازش ستیز آمده بود) پس از جنگهای سخت هزیمت یافته در سال سی و هفتم بآشتي گرائید - بشرط آنکه قلعہ سیهوان را (که بر ساحل دریای سندهه است) بسپارد - و میرزا ایرج پسر خانخانان را بدامادي بر گیرد - و بعد از برشکال بملازمت شتابد چون از کم آذوقتي بمپاه پادشاهي هم خستگي راه یافته بود خانخانان پذیرش نموده قلعہ بحسن علي عرب سپرده بیست کردهی سیهوان متوقف شد - چون هنگام بارش برآمد میرزا جاني عذرها در نیامدن پیش آردن - ناچار خانخانان روانۀ تته شد - میرزا سه کردهی شهر برآمده فکرها داشت که یکدفعه فوج پادشاهي چیره دست گردید - ناگزیر بلايه گري در آمده تمام مملکت بمردم

(۲) نسخه [ا ب] سیوستان (۳) در [بعضی نسخه] لکي را *

پادشاهی باز گذاشته با زه و زاد همراه خانخانان بملازمت رسیده
کامیاب عافیت گردید - ملا شکیبی (که نوکر خانخانان بود) مندرینے
درین فتح گفته - این بیت از انجا ست *

* همائے که بر چرخ کرده خرام *

* گرفتاری و آزاد گری ز دام *

خانخانان هزار اشرفی مله داد - میرزا جانی نیز هزار اشرفی بملا
داده گفت - رحمت خدا مرا هما گفتی - اگر شغال میگفتی زبانت
که میگرفت *

چون شاهزاده سلطان مراد حسب الامر پادشاهی بدستگیر دکن
از احمد آباد گجرات برآمده باندظار لشکر کمکی در بهرنج
نشینت خانخانان (که بهمراهی شاهزاده از حضور تعیین شده بود)
در بهیلسه محال جاگیر خود لختے بسر برده بارجین (و آرد)
شاهزاده ازین آگهی برآشفته خشم آلود پیغامے بر گزارد - او فوشت
که راجه علی خان مرزبان خاندیس یگانگی داستان بر میسراید - او را
همراه گرفته میبرد - شاهزاده بغضب در شده بهمان سپاه گجرات
روانہ دکن شد - خانخانان لشکر و توپخانه را بمیرزا شاهرخ سپرده
خود با راجه علی خان تیزروی فرا پیش گرفت - و در قلعه چاندور
سی گروهی احمدانگر بشاهزاده پیوست - بعد چندے بار دادند
اما هیچ التماس بعدالش نرفت - خانخانان باز درگی در شده دست

از کار باز کشید - اگرچه آخر ربیع الآخر سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار
هجری احمد نگر را گرد گرفتند و بمورچال دوانی و نقب زنی
پرداختند لیکن بهوشیاری و دلاوری چاند بی بی سلطان همشیر
برهان نظام شاه زوجه علی عادل شاه بیجاپوری (که با اتفاق ابهنگ
خان حبشی تحصن گرفته بود) و هم بعلمت نفاق امرا و کار شکنی
یکدیگر فتنه قلمه باسانی صورت نگرفت *

چون درونیان از دروغی سران لشکر آگهی یافتند آشتی داستان
بر سرائیدند - که بهادر پور زاده برهان نظام شاه را از زندان برآورده
آن خرد سال را خطاب نظام الملک داده فوکر والا درگاه برسانند
و آباد ملک احمد نگر باطاع او قرار گیرد - و ولایت برار بتصرف
پادشاهی باز گردد - هرچند کار آگهان کم آذوقی و سراسیمگی
و داستان سرائی در نشینان برگذارند از بی اتفاق کسی گوش نکرد
و درین ضمن آمد آمد سهیل خان خواجه سرا معتمد الدوله بیجاپوری
یکمک نظام شاهیه یاور پیشین عزم گشته بوساطت میر مرتضی صلح
نموده بدالا پور برار برگشتند - و چون سهیل خان با فوج بیجاپور
در میمنه و قطب الملکیه دست چپ و نظام الملکیه در قول نخوت
افزوده عزم مبارزت آراست شاهزاده را بسیج آویزش در سرگرفت
امرا از پایه نشناسی^(۲) بدان نگرائیدند - خانخانان با میرزا شاهرخ
و راجه علی خان از شاه پور به سوی غنیم چالش نمود - آخر

همادی الاخری سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم هجری نزد قصبه اشقی
 درازده گروهی پتھری نبرد پیرا گردید - آویزش سخت روداد
 مرزبان خاندیس با پنج سردار و پانصد کس (که در مقابلۀ عادلخانیه
 بود) مردانه فرو شد - آنها ادرا قول فهمیده بسر آمدن حیات میرزا
 شاهرخ یا خانخانان دانسته دست بتاراج کشادند - خانخانان فیز
 فوج روبروی خود را برداشته دران تیره شب از یکدیگر جدا شده
 ایستادند - و هر دو گروه گمان فیروززی بخود برده شب بر پشت
 اسب گذرانیدند - بامدادان فوج پادشاهی (که هفت هزار کس بود)
 چون همه شب بتشنگی گذشت دریا سو گام برداشت - مخالف
 با بیست و پنج هزار سوار آهنگ پیکار در سر گرفته (و آویزش نهاد
 سرداران بسیار از هر سه فوج غنیم دست فرسود نیستی گشتند *)

گویند دولت خان لودی (که هراول خانخانان بود) هنگامی
 (که سهیل خان توپخانه و فیلان بر رو داده قدم فرائر گذاشت)
 با خانخانان گفت - نه همگی ششصد سواریم - پیش رو رفتن
 خود را بای دادن است - در کمر غنیم در می آیم - خانخانان گفت
 که نام دهلی بباد میدهی - جواب داد که حریف را اگر برداشتیم
 صد دهلی ایجاد کرده باشیم - و اگر مودیم کار با خداست - و چون
 خواست (که اسپان بردارد) قاسم بارهه با سادات همراه بود - گفت
 که ما و شما هندوستانی ایم - غیر از کشته شدن چاره نیست - اراده

خان باید دریافت که چیست - دولت خان برگشته بخانخانان گفت که چنین انبوهی در پیش است - و فتح آسمانی - اگر شکست رو دهد جائی نشان دهید - که ما شما را دریابیم - گفت زیر لاشها - دولت خان با سادات بارهه از کمرگاه در آمده غنیم را برشورانید - و در کمتر زمانی سهیل راه فرار سپرد - گویند خانخانان درین روز از نقد و جنس هفتاد و پنج لک رویه با خود داشت - همه را یغمانی ساخت - زیاده بر دو شتر بار همراه نماند - و با وصف چنین فتح سترگ مهمات انجام شایسته نگرفت - خانخانان حضور طلب گردید - سال چهل و سیوم بملازمیت سربانندی یافت - کوچ او ماه باذو هم درین سال در گذشت *

چون عرش آشیانی کنگاش مهم دکن ازو استفسار کردند طلب شاهزاده بحضور و تفویض رتی و فتح دکن بغام خود عرض نمود پادشاه را بد آمد - از نظر انداختند - و چون شاهزاده مراد فوت کرد و سال چهل و چهارم سلطان دانیال بکشایش دکن مامور شد و عرش آشیانی خود نیز عزیمت آندیار فرمود خانخانان را مجددا برنواخته نزد شاهزاده فرستادند - آخر شوال سال چهل و پنجم سده (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری شاهزاده باتفاق خانخانان قلعه احمدنکرا گرد گرفت - از هر جانب فراوان کوشش بکار رفت چاند بی بی عهد و پیمان در میان آورد - چیته خان خواجه سرا ازین معنی سر باز زده باتفاق برخی بدگوهران آن گزین بانورا

جان بشکود - و توپ اندازی فرا بیش گرفته مکور از قلعه بیرون شد
 در آویختند - پس از آنکه بنقب سی گز دیوار بر هوا شد از برج
 بلبل^(۲) گنداوران درون شده بدم تیغ بسیاری را گذرانیدند - و بهادر
 پور ابراهیم را (که بنظام شاهی برگرفته بودند) بدست آوردند - و پس
 از محاصره چهار ماه و چهار روز قلعه کشایش یافت - خانخانان
 نظام شاه را گرفته در برهانپور بملازمت عرش آشیانی شرف اندوز
 گشت - و بهنگام معاودت پادشاهی بدارالخلافه خاندیس را
 بدان دیس موسوم ساخته بشاهزاده دانیال مرحمت فرمودند
 و جانا بیگم دختر خانخانان را بشاهزاده پیوند بیوگانی دادند
 و آن سپهسالار را بمالش راجومنا (که پور شاه علی عم مرتضی
 نظام شاه را بسری برداشته گرد فتنه برانگیخته بود) بسمت
 احمدنگر دستوری دادند - و پس از فوت عرش آشیانی فتور
 عظیم بولایت دکن راه یافت - خانخانان سال سیوم جهانگیری سنه
 (۱۰۱۷) هزار و هفتاد بحضور رسیده متعهد گردید - که سوای
 متعینه سابق اگر دوازده هزار سوار تازه کمکی شود در مدت دو سال
 مهم دکن بانصرام میرسد - لهذا فوراً رخصت دکن یافته شاهزاده
 پرویز بانالیقی آصف خان جعفر و امیرالامرا شریف خان و راجه
 مانسنکه کچهواکه و خانجهان لودی مرة بعد اوای بمک تعین
 گشتند - و چون ظاهر شد [که خانخانان از برهانپور در عین برشکال

(که موسم سکون و قرار است) شاهزاده را بهالاکهات برآوردند و از بے اتفاقی سران سپاه سررشته تدبیر از دست داده بغلای غله و سقطی دواب خستگی تمام بجنود پادشاهی راه یافت - و ناچار آشتی نازیدا (که شایان این دولت نبود) بامخالفتان کرده مراجعت نمود [مهمات دکن بخانجهان مفوض گشته مهابت خان بآوردن آن کهنه عملہ روزگار تعیین شد •

چون بحضور رسید در سال پنجم بتیولدارئی کالپی و تئوچ دستوری یافت - که سایر متمردان آن نواح را از بیخ و ریشه براندازند و در سال هفتم چون در دکن بعبدالله خان چشم زخم عظیم رسید و از خانجهان کارے متمشی نشد انتظام آن مهم منحصراً در فرستادن خانخانان دانسته با خواجه ابو الحسن رخصت یافت - و چون درین مرتبه نیز بارصف بودن شاهزاده پرریز و اسرای عمده کارے صورت نگرفت جنت مکانی سال یازدهم سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجری سلطان خرم را بخطاب شاهي (که از زمان صاحبقران تا آنوقت بهیچ شاهزاده تجویز نشده) رخصت دکن فرموده خود هم در محرم سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش بمالوه رسیده طرح اقامت بماندو انداختند - و شاهزاده در برهانپور رنگ توقف ریخته مردم سخندان نزد دنیا داران دکن روانه ساخت - و در همین ایام دختر شاه نواز خان پسر خانخانان را حسب الحکم بعقد ازدواج خویش درآورد - بعد وصول مردم شاهي عادل شاه پنجاه زندگیر

فیل و نقد و جواهر (که مجموع پانزده لک روپیه قیمت میشد)
 پیشکش فرستاده بعدوان شایسته اظهار بندگی و فرمان پذیری نمود
 چنانچه بالتماس شاهزاده بخطاب فرزندی امتیاز یافته در عنوان
 فرمان بقلم خاص بدیهه این بیت مرقوم گشت * * فرد *

* شدي از التماس شاه خرم *

* بفروزي ما مشهور عالم *

و قطب الملک هم بار سال همین قدر پیشکش محفوف عنایت گردید
 ملک عنبر نیز سر خدمت بربقه اطاعت در آورده کلید قلعہ احمد نگر
 و دیگر قلاع با سایر پرگنات بالاگهات (که متصرف شده بود)
 تسلیم نمود •

شاهزاده چون از نطق دکن خاطر جمع کرد صاحب موبگی
 خاندیس و برار و احمد نگر بسپه سالار تفویض فرموده شاهنواز
 خان پسر کلانش را بضبط ولایت مفتوحه بالاگهات مقرر ساخت
 و هر محاله را بجاکیر یک از امرای صاحب جمعیت کمکی
 تنخواه کرده سی هزار سوار موجود و هفت هزار توپچی گذاشته
 سال دوازدهم در ماندو بملازمت پدر والا قدر پیوست - جنت مکانی
 وقت ملاقات بے اختیار برخاسته در سه قدم باستقبال شتافت
 • منصب سی هزاری بیست هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب
 اجهانی و بجهت نشستن مندای متصل تخت (که عنایتی ست
 خصوص و از زمان امیر تیمور درین سلسله رسم نبود) عنایت فرموده

(۲)
خود از جهردکه پایان آمده خوانچه از جواهر و خوان از زر بر سر
فرزند اقبال پیوند نثار فرمود - و چون در سال پانزدهم از عهد شکفی
ملک عذر و تساط و استیلاى برگیان او تهانه داران پادشاهی عنان
تماسک از دست داد (حتی داراب خان از بالا گهات برگشته
بدالاپور آمد و درانجا نیز پای استقامت نتوانست افشرد و بدرهانیور
آمده باتفاق پدر نامور شهر بند گردید) شاهزاده شاهجهان با یک کرور
روپیه جهت اخراجات یساق و انعام ده کرور دام از ولایت مفتوحه
دکن مرتبه ثانی بطریق استعجال دستوری یافت *

گویند چون پیهم عرائض او از نظر پادشاهی گذشت [که کار
برمن تنگ شده - و قرار جوهر (که رسمه سم مقرر) بخود داده ام]
جنت مکانی بشاهزاده ولیعهد فرمود - که چنانچه مرش آشیانی
خان اعظم را بایلغار خاص از محاصره گجراتیان رهائی بخشید شما
خانخانان را ازین مهلکه نجات دهید - دکنیان بصیت آمد آمد
شاهی از هم پاشیدند - شاهزاده بدرهانیور رسیده از سرنو
به بندوبست دکن پرداخت - و چون سال هفدهم شاه عباس صفوی
بمحاصره تلع تدهار انتهای نمود و شاهزاده بعجلت هرچه تمام تر
طلب حضور گشت خانخانان را نیز همراه گرفت - درین میان
زمانه طرح دیگر انداخت - و باغواى کوته خردان فساد خانه بجائے
رسید که بفتنه بیگانه نپرداختند - ناچار شاهزاده با خانخانان

عمود نموده همانند افامت و وزید - جنت مکانی بتحریک نور جهان
 بیگم سلطان پرویز را بسپه سالاری مهابت خان تعیین فرمود - شاهزاده
 بعد نمک حرامی (ستم خان) که پیش روی عساکر پادشاهی
 فرستاده بود با خانخانان از نریده گذشته بیرم بیگ بخشی را بکنار
 آب نگاهداشته روانه برهانپور گردید - (درین وقت خط خانخانان (۲) که
 بفرمان مهابت خان نوشته بود - و این بیگ عنوان ساخته) * بیعت *
 (۳)
 * صد کسی بنظر نگاه میدادندم *

• روانه بیرم به زر به آرامی *

بنظر شاهزاده در آمد - خانخانان را طلبیده اظهار کردند - عذر
 مسموع نداشت - لهذا با داراب خان یسرش نظر بند گشت - چون
 بحوالی قلعه آسیر گذر افتاد پدر و یسر را حواله سید مظفر خان
 باره نموده بقلعه فرستادند - از اینجا (که حبس داراب خان بسبب
 بے تقصیری بعید از انصاف بود - و گذاشتن او و نگاهداشتن پدر
 بصدیده نمود) هر دو را طلبیده بقول و عهد را گذاشتند - و چون
 مهابت خان با سلطان پرویز بکنار نریده رسیده دید (که کشتیها را
 بیرم بیگ آن طرف آب برده گذرها را بتفنگ و توپ استحکام
 داده است) بفریب کاری در آمد - و مخفی بخانخانان نوشتها
 فرستاده آن دیرین سال تجربه کار را از راه برد - خانخانان بشاهزاده

(۲) نسخه [ب] فرد خانخانان (۳) نسخه [ج] صد کسی بنگاه قید
 میدادندم •

عرضي نمود که فلک بر سر ناسازي است - اگر روزه چند طرح آشتي
اندازند هر آئينه سبب امنيت بخدا خواهد بود - شاهزاده (که
همواره همت بر رفع فساد مصروف داشت) سزوح اين سانحه فوز عظيم
دانسته خانخانان را بخلوت سرا برد - و مجددا بسوگند مصحف
شریف خاطر از مطمئن ساخته روانه نمود - که اين طرف آب بوده
در آنچه صلاح طرفين باشد صلح قرار دهد - چون از رسيدن خانخانان
و آرايه آشتي در ياسباني گذرها رهنه راه يافت مهليت خان
(که مختل فرست بود) هنگام شب جمع از جوانان کار طلب را
از آب در گذرانيد - و خانخانان بمراسلات و درانه سلطان پريز
و مهابت خان فريفته گشته از دنيا درستي حق ناشناسي بکار برد
و عهد و سوگند تازه نسبا و نسبا نموده بمهابت خان پيوست - ناچار
شاهزاده شاهجهان توقف در برهانپور مناسب ندیده از راه تلنگانه
عازم بنگاله گرديد - مهابت خان ببرهانپور آمده باتفاق خانخانان
از آب تبتي گذشته بتعاقب قدرت راه نورديد - خانخانان براجيه
بهيم (که از ارکان دولت شاهي بود) بر نوشت - که اگر شاهزاده
فرزندان مرا را گذارند لشکر پادشاهي را بلطائف الحيل بر ميگردانم
و الا کار بدشوازي خواهد انجاميد - راجيه بهيم جواب فرستاد - که
هفوز پنج شش هزار جانفشان در رکاب - هرگاه نزديک رسيد اولاد را
بقتل آورده بر تو خواهيم تاخت *

شاهزاده پس از ضبط ولایت بنگاله چون عزیمت بهار نمود
 داراب خان را از قید برآردده حاکم آنجا ساخت - مهابت خان
 درین هنگام (که بمقابلۀ شاهزاده رهگرای آله آباد بود) خانخانان را
 (که از نیرنگ سازی و افسون طرازی او نگرانی داشت) نظر بند
 ساخت - در سال بیستم جنم مکانی اودا از پیش مهابت خان
 بحضور طلب داشته صفح جرائم فرموده معذرت خواستند - که
 این همه از قضا و قدر سر زده - باختیار ما و شما نبود - من خود را
 شرمندۀ تر از تو می بینم - و بانعام یک لک روپیۀ و بحالی منصب
 و خطاب و جاگیر ملکوسه سرفرازی یافت - آن پیر ننگ و ناموس
 بدان دادۀ دنیا پرست این بیت در نگین نقش کرد * * بیت *

* مرا لطف جهانگیری ز تائیدات ربانی *

* دوبارۀ زندگی دادۀ دوبارۀ خانخانانی *

مهابت خان در حین طلب حضور او معذرتها خواست - و در سامان
 و سرانجام کوتاهی نموده بزعم خود در رفع غبار خاطرش کوشید
 بحسب اتفاق خانخانان رخصت جاگیر گرفته در لاهور متوقف بود
 که مهابت خان معاتب گشته بعزم حضور بلاهور رسید - خانخانان اصلاً
 احوال پرمی هم نکرد - مهابت خان سوخته بیمرویی او شد - چون
 بکنار آب بهت استیلا یافت مردم تعیین کرد - که اودا از راه برگردانند
 خانخانان در دهلی لنگر اقامت انداخت - در همان ایام شعبده باز
 فلک لعبتۀ دیگر برانگیخت - وقت مراجعت زیات پادشاهی

از کابل مهابت خان اداره ادبار گشت - نور جهان بیگم خانخانان را
 طلب داشته با فوجی بتمایب او تعیین کرد - و درازده لک روپیه
 با فیل و اسب و شتر از طرف خود رعایت نمود - و قبول مهابت
 خان نیز بدو قندخواه کرد - اما زندگی فرصت نداد - در لاهور
 بیمار شد - و بدهلی رسیده در سن هفتاد و دو سالگی سنه (۱۰۳۶)
 هزار و سی و شش هجری آخر سال بیست و یکم جهانگیری
 ۱۰۳۶
 ودیعت حیات سپرد * خان سپه سالار کو * تاریخ است
 و متصل مقبره همایون پادشاه مدفون گردید *

خانخانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود - و او عربی
 و فارسی و ترکی و هندی روان داشت - شعر خوب می فهمید
 و میگفت - (حیم تخلص میکرد - گویند که با کثر زبانها) که در عالم
 (ایچ است) حرف میزد - و سخا و همت او ضرب المثل هذ است
 بلکه برخی حکایات مستبعد شمارند - گویند روزی در براتها دستخط
 میکرد - هر برات پیاده بجای هزار تنکه هزار روپیه دستخط کرد
 و همان بحال داشت - مکرر شعرا را در صله بزر سرخ سنجید - روزی
 (۳) ملا نظیری گفت - که لک روپیه چه قدر توده میشوند - ندیده ام
 فرمود از خزانه بیارند - و چون جمع کردند - لا گفت - شکر الله که
 بسبب نواب من اینقدر زر دیدم - فرمود همه بدلا دهند - که حالا
 شکر الهی کند - همواره مبلغهای خطیر بدرویشان و علما باءلان و اخفا

میداد - و بدور دستها سالیدانه موافرستان - اجتماع اهل کمال از هر فن

در وقت از مثل عهد سلطان حسین میرزا و میرعلی شیر بود *

بالجمله در شجاعت و سخاوت و دانش و تدبیر ملکی سرآمد

ورزگار بود - اما کینه دری و دنیا دوستی و زمانه سازی بیشتر داشت

بارگیر کلامش بود - که با دشمن در لباس دوستی دشمنی نموده آید

از برای او گفته اند *

* بیت *

* یک وجب قد و صد گره در دل *

* مشتکی استخوان و صد اشکل *

تقریباً سی سال بدفعات در دکن ماند - هرکه از شاهزادها و امرا

بکمک آمد اخلاص و اطاعت سلاطین دکن بار دیده نفاق و غدر

نعمت باو میکردند - حتی شیخ ابو الفضل فتوای بغی در حق او

میداد - در عهد جهانگیری بدوستی ملک عذیر متهم شده تغیر

گشت - محمد معصوم نوکر معتبرش کور نمکی کرده بعرض پادشاه

رسانید - که مکاتیب ملک عذیر نزد شیخ عبدالسلام لکهنوی سم

که ملازم خانخانان بود - مهابت خان پیروزش آن مامور شد

چندانکه بتعذیب آن بیچاره پرداخت - جان در باخته بافشا

لب نکشود *

خانخانان از اعظام امرای این سلطنت بود - نام نامی او بر صفحه

ایام نقش درام گرفته - در عهد عرش آشیانی مصدر خدمات

شایسته گردید - از انجمله سه کار نمایان کرد - فتح گجرات - و تسخیر

سندھ - و شکست مہیل خان بیجاپوری - چنانچہ بتفصیل بجای
خود ثبت افتاد - اما در زمان جہانبانی جنت مکانی کارے ازو
درائی نگرفت - با همه دانائی درست و فہمید پندیدہ ذلتہا
کشید - و از حب جاہ دست باز داشت - گویند سخت ولعوی باخبر
دربار داشت - با آنکہ دو سہ کس (رزنامچہ را ہر روز بآک چوکی
میفرستادند جواسیس بر عدالت خانہ و کچہریا و چہوترہ حتی در
چوک و کوچہ و بازارها تعیین ہوں - کہ ہرچہ بانوای عوام می شنیدند
بتحریر در می آوردند - شام ہمہ را خواندہ در آتش میسوخت
گویند اکثر چیزها دران وقت مخصوص خاندان اینہا ہوں - چنانچہ
پرہما کہ بر سر کسہ نمیزد - مگر شاہزادہا - با آنکہ پدرش امامیہ
مذہب ہوں خانخانان اظہار تسنن میکرد - مردم معمول بر تقیہ
میکردند - لیکن پسرانش سنی متعصب ہوں - سوای شاہنواز خان
و داراب خان پسران دیگر ہم داشت - یکے میوزا رحمن دان - کہ
والدہ اش از قوم سودھے امرکوت ہوں - در جوانی بحیثیات شکر ف
آراستہ - پدر بسیار دوست داشت - در مہر قریب العہد ہفت
شاہنواز خان درگذشت - کہے را یارا نبود کہ باظہار آن پردازہ
بدر خواست مردم محل حضرت شاہ عیسیٰ سندھی (قدس سرہ)
بخانہ خانخانان آمدہ تعزیه و تسلیہ فرمود - در میرزا امرا اللہ
از بطن جاریہ ہوں - بے تربیت ماندہ در جوانی زندگی بھود

و عمده در امت خانخازانی میان فهم بود - اگرچه شهرت بغلامی دارند اما در اصل راجپوت پسرے سب مثل فرزندان پرورش یافته کمال صلاح و تقوی داشت - تا دم واپسین نماز قهجد و چاشت و اشراق ازو قضا نشد - درویش دوست بود - با سپاه برادرانه بر خوردے - لیکن تند مزاج - صدای تازوانه همیشه بلند بود *

گویند روزے دید که راجه بکرماجیت شاهجهانی با داراب خان تکیه زده بر یک مسند نشسته - زبان بفحش کشوده گفت - منل تو برهنه با نبیره بیروم خان برابر نشیند - ای کاش عوض میرزا ایرج این می مرد - هر دو بعد از خواهی درآمدند - چون آخر طبیعت خانخانان انحراف یافته بود ادرا بر فوجداری سرکار بیجاگده پای حساب آورد - او درشتی بسیار بنواب کرده طپانچه بر روی حافظ نصر الله (که دیوان صاحب اختیار بود) زده از شهر برآمد - گویند خانخانان نیم شب خود رفته بر گردانید - و در شجاعت و تهور آیتے بود - چون مهابت خان بفکر قید خانخانان شد اول فهم را خواست که بتطبیع منصب عمده پادشاهی و انواع مواعید بفرید راضی نشد - مهابت خان گفت - تا چند بر سپاهگری خود مینازی فهم هر چند بخانخانان گفت (که اینجا غدرو مکر معلوم میشود مبدا بذلت و خواری کشد - مسلح و مستعد گشته عزم حضور باید نمود) قبول نکرد - چون نظر بندش نمودند پیشتر مردم پادشاهی را مهابت خان بر سر فهم فرستاد - از پسر خود فیروز

خان گفت - چندے مردم را نگهدار - که تجدید وضو کرده درگاه بصلاصت ایمان ادا نمایم - پس از فراغ با پسر و چهل کس از ملازمان خود جان را فدای آبرو ساخت *

• خدمت پرست خان •

رضا بهادر نام - از اوان صبی بغلامی و پرستاری شاهزاده شاهجهان افتخار داشته بدوام خدمت و سعادت محرمیت و مزاج دانی ممتاز گردید - گویند هنگامی (که شاهزاده بهم رانا تعین شده بود) روزه در اورد پیور بتقریب پانصد کوه خورد - و بر زمین نه افتاد - و آه نکشید - این سخت جانی وسیله اعتبارش گشت بر منصب و عزتش افزودند - بتدریج بپایه امارت تصاعد نموده بخطاب خدمت پرست خان سر برافراخت - در وقت مراجعت از صوبه بهار در خدمت سلطان مراد بخش او را از افزونی اعتمادش باتفاق سید مظفر خان باره در قلعه روهتاس گذاشتند - چون بعد واقعه ناگزیر جنت مکانی اعلیٰ حضرت از جنبر دکن بگجرات رسیده از کنار تالاب کانگریه ظاهر شهر احمدآباد (که هفت روز مخیم سرادقات اقبال بود) بجانب مستقر الخلافه آگره کوچ فرمود از اندازی راه او را با فرمان از خط خاص نزد یمین الدوله بلاهور روانه نمود - مشتمل برآنکه زمانه آشوب طلب است - و زمین فتنه خیز جهان را از لوٹ و جود شاهزاده چند (که ماده فساد اند) پاک سازد خدمت پرست خان در عرض نه روز بتاک چوکی بلاهور پیوست

گویند سلطان داربخش مشهور بمسلطان بلاقي (که آصف خان
بانتضای مصلحت چند روز ادرا بر تخت نشانده بود) با برادر
خود سلطان گرشاسب شطرنج می باخت . غلغلۀ رضا بهادر شنید
فانرس دریافته با برادر گفت - رضا نیامد - تضای ما و شما آمد
یعنی الدرۀ حسب فرمان سلطان شهریار ماحول را با سلطان بلاقي
و برادرش پسران سلطان خسرو و طهمورس و هوشنگ پسران سلطان
دانیال حوالۀ خدمت پرست خان نمود - و از بیعت و پنجم
جمادی الاولی سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت همه را در یک روز
معدم آباد فرستاد *

در سرآغاز جلوس باضافۀ منصب و خدمت میرتوزکی و عذایمت
عمای مروج تحصیل مباحثات نمود - و پس ازان بتفویض میرآتش
بلند مرتبه گردید - در سال دوم چون خانجهان لودی از آگره فرار نمود
و پیش از امرای متعین (که بسرداری خواجه ابوالحسن بتعاقب
مأمور شده بودند) باتفاق سید مظفر خان بارهه و راجه بیتل داس
توز در حوالی دهوادر بمخالف پیوسته دستبرد مردانه نمود
- بارهه یکۀ خود را بر صف غنیم زده دران دار و گیر زخم تیر (که
بر شقیقه اش رسید) از پا درآمد *

گویند چون خدمت پرست خان در تعاقب مصارعت بکار
برده شبگیر نمود راه را غلط کرده بر قبیلۀ خانجهان (که همواره
محمد شاه لودی دامادش پیشتر بطرف آب چیتلی روانه بود)

رسیده جنگی عظیم در پیوست - و از طرفین بهاندزی و مردانگی بتقدیم رسیدن - که ناسخ کارنامه رستم و اسفندیار گشت - محمد شه لودی با در برادر خود و درازده نفر از خویشان و نوکران معتبر خانجهان نقد جان در باخت - و رضا بهادر با شصت نوکر عمده خود بکار پادشاهی آمد - نعلش ادرا متصل نخاس آگره نقل نموده گنبدی بنا یافت - دختر کوتوال خان غلام گرجی دولت خان (که خانخانان یار بخشیده بود) در حباله نکاح داشت - و با هم محبت مفرط بود چنانچه حرف عاشقی اینها در انوقت بر زبانها افتاده - هرگاه خدمت پرست خان یار میگفت (که من فدوی جان نثار درگاه امروز فردا بکار ولی نعمت می آیم - حال تو چیست) او افیون و زهر که در کنار بارچه خود بسته داشت می نمود - پس از فوتش اگرچه توفیق مردن نیافت اما ببد حالتی بر سر قبر او نشست - اعلیٰ حضرت ازین جهت اموال خدمت پرست خان را بدو بخشیده یومیه نیز مقرر فرمود - ساله نکشت که بزرگ معنی و سلسله جفایی بدو بخشیدند شیفته سرود و رقص گشته بمی گساری افتاد - چون پادشاه خبر رسید ادرا در عقد ازدواج قلعه دار خان چپاه در آوردند - و پس از فوتش سر مخلوق ساخته باز بر سر قبر رضا بهادر نشست - اعلیٰ حضرت باز آن یومیه بحال فرمود *

گویند رضا بهادر دویمت کس بیش قرار نوکر داشت - که هر روز با پنجاه کس طعام میخورد - و چوکی و سوار (ی) بآنها

معاف بود - پس از جلوس اعلیٰ حضرت با فوج سنگین به تنبیه
میوان میوات تعیین گشت - درانجا خون بسیار ریخت - و همه را
تہ تیغ کشید - و بقیۃ السیف از پیرو جوان همه را مجبوب ساخت
تا قطع تذاصل شود - و جم غفیر را از نسبا و اطفال باسر با گره آورد
هر روز جوق ازان از مجامعت و گرسنگی راه فنا می پیمودند *

گویند جوهری بود - دران وقت بزرگداری مشهور - بحضور افضل
خان دیوان اعلیٰ آمده بتحصیل ثواب در لک روپیہ بالمقطع
بچهار قسط بجهت استخلاص آنها ذمہ خود قبول کرده اسارا را
سرداد - و قسط اول را بخزانہ عاید ساخت - و در قسط دوم طومار
می هزار روپیہ بابت حویلی و اسباب خانہ - و عوض تئمہ با پسران
و دختران خود آمده در کچہری نشست - چون این کیفیت بعرض
پادشاهی رسید و استفسار از رفت ظاهر کرد کہ زنان و اطفال
بیگناہ ہر روز از گرسنگی تلف میشدند - عوض خون بہای آنها
جان خود را بازن و اولاد خود باختہ - اعلیٰ حضرت ازین حسن ادا
طومار را واپس دادہ باقی را ہم بخشیدند - لیکن تقید شد کہ
متصدیان دیوانی بے تحقیق احوال کسی را ضمان نگیرند *

* خانجہان لودی *

پسر دولت خان لودی شاہوخیل است - پیر خان نام دانستہ
در ریعان شباب با برادر کلان خود محمد خان از پدر رنجیدہ
بہ بنگالہ پیش راجہ مانسنگہ رفتند - درے (کہ میخواستند از دریا

گذشته داخل شهر شوند) بر سر کشتیها گفتگودار واقع شد - و بزن و خورد
انجامید - اتفاقاً در برادرزاده راجه کشته شدند - پس از آنکه راجه
از احوال اینها مطلع شد بذابو سابقه معرفت سی هزار روپیه تواضع کرده
رخصت نمود - که میدان از راجپوتیه انبیت کشند - ^(۲) محمد خان
در عین جوانی در گذشت - و پیرا بیادری اقبال نزد شاهزاده سلطان
دانیاں منظور نظر گردید - گویند ^(۳) بمصاحبت و قرب بجائی رسید که
دوئی نماید - در مخاطبات بفرزندی مخاطب میگشت - پس
از فوت شاهزاده در بیست سالگی در خدمت جنت مگانی پیوسته
بقرب و منزلت خاص اختصاص گرفت - اولا بمنصب سه هزار
و خطاب ملایت خانی سرفرازی یافته در ایام معدود بمخاطب
والای خانجهانی و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار بلذ ناهی
اندوخت - و در محرمیت و اعتبار سخن شریک و سهیم نگذاشت
حکم نشستن غسل خانه فرمودند - و مکرر اندرون محل بردن
و خواستند بیک از خویشان پادشاه محل نسبت کرده مخاطب
بسلطان جهان فرمایند - او عرض کرد که سلطانی مخصوص
بشاهزاده است - و نشستن حضور و رفتن محل هم مختص بایشان
امیدوارم که این تکالیف معاف شود - و نسبت محل بمیان نیاید
گویند جهانگیر پادشاه آقائی و نوکری با او منظور نداشته یارانه
سلوک میکرد - اما او دست از نوکری برنداشته با از حد خون

فرائر نمیگذاشت - چون شاهزاده پرویز با راجه مانسنگه و شریف
 خان امیر الامرا بکمک خانخانان تعیین دکن شده کارے متمشی
 نگشت در سده (۱۰۱۸) هزار و هیزده هجری خانجهان را با دوازده
 هزار سوار جوار ضمیمه عساکر منصوره ساختند - و وقت رخصت
 پادشاه خود از جهروکه خاص و عام فرود آمده دستار خود را
 بر سرش گذاشته دست او گرفته بر اسب سوار کردند - و حکم شد
 که از حضور نقاره نواخته روان شود - ازین طرف پادشاه و ازان سو
 خانجهان بے اختیار گریه مفارقت میکردند - و بهر منزل سوغات
 و ارمغانی از حضور میرسید - خانجهان در برهانپور توقف نکرده
 عزیمت بالاکهات (که معسکر فوج پادشاهی بود) نمود - در ملکانپور
 جنگ عظیم با ملک عنبر واقع شد - سپاه هندوستان (که از برگي گری
 دکن واقف نبودند) تیز جلوی کرده بسیار ضایع شدند - پس ازان
 خانخانان آمده بتواضع تمام در خورد - و ببالاکهات برد - چون
 از حضور قرار یافته بود (که از طرف خانجهان با لشکر دکن و از
 جانب دیگر عبدالله خان زخمی با فوج گجرات بدولتآباد رفته عنبر را
 در میان گیرند - و مالش بسزا دهند) گویند ملک عنبر ازین خبر
 مضطرب شده با خانخانان ساخت - و او خانجهان را بلطائف الحیل
 چندان در ظفر نگر نگاه داشت که عبد الله خان بدولتآباد رسید
 و عزیمت یافته رجع القهقری نمود - و ملک عنبر از او پراخته
 بقزاقی کهی و رسد اردی خانجهان همت گماشت - گرانی غله

بجائے رسید کہ سیرے بیک رویہ میسر نمیشد - و سقطی دراب
 علاوہ گردید - بکمال آسیدہ سری صلح گونه کرده ببرهانپور برگشت
 (۲)
 داین بدنفسی بنام خانخانان نشست - خانجہان بحضور نوشت
 کہ این همه از نفاق این کہنہ عملہ بوتوق آمد - بعدہ ار را بابد
 گذاشت - و الا طلب حضور شود - کہ من با سی ہزار سوار در عرض
 در سال باقبال پادشاہی از استخلاص قلاع این ملک را پرداختہ
 بیجاپور را ضمیمہ ممالک محروسہ میکنم - و الا روی خود بہ بندہای
 درگاہ نڈمایم - بنابراین مهمات دکن بخانجہان من حیث الاستقلال و مفوض
 گشتہ خان اعظم کوکہ و خانعالم با امرای دیگر بر کمک سابق افزودہ
 خانخانان بحضور شتافت - اما نفاق امرا از میان نرفت - و ہیچ
 بند و بست صورت نگرفت - خانجہان را بہ تیولدارچی تھانیسر و اقامت
 ایجاپور معائب نمودہ سرداری بخان اعظم قرار یافت - و بعد
 سالے (کہ خانجہان بحضور رسید) همان قرب و منزلت داشت
 سرموئے تفاوت راہ نیافت - تا در سال پانزدہم جاوس (کہ داعیہ
 قزلباش بتسخیر قذہار ظاہر شد) خانجہان را بصاحب موہگی
 ملتان رخصت نمودند - در مبادی سال ہندہم (کہ شاہ عباس صفوی
 در محاصرہ چہل روز قلعہ قذہار بتصرف در آورد) خانجہان
 حسبالحکم جہت مشورت این کار بمصرعت تمام روانہ حضور شد
 اما مراجعت این وقت در مردم (کہ از حکم پادشاہی خبر نداشتند)

معمول بر خفت و ناسرداری خانجهان گردید - و یقین مردم شد
 که درین مرتبه از پایه می افتد - بلکه جانبوری نیست - حال آنکه^(۲)
 مکرر فرامین بار رسید - که زنهار اراده قلعه نزمائی - که مقابله
 با سلاطین غیر سلاطین را تجویز نکرده اند - و پس از رسیدن
 حضور قرار بران یافت که تا رسیدن شاهزاده خود را بملتان رسانیده
 در سرانجام آن یساق کوشد *

گویند اکثر طوائف افغان حوالی قندهار بملتان آمده
 بخانجهان گفتند - که بنابر حمیت همقومی اگر از سرکار پنج تنگه
 یومیه بسوار و دوتنگه به پیاده مقرر شوند (که از قوت ناگزیر است)
 با انبوهی تمام در هر اویی شما تا صفاهان ملک گرفته می دهیم - و تعهد
 میکنیم که بیک روپیه پنج آثار غله بلشکر شما تا آنوقت رسانیم
 خانجهان گفت که هرگاه این قسم اتفاق پادشاه معاینه کند مرا زنده
 چرا خواهد گذاشت - درین ضمن فلک انقلابی دیگر زد - که میان
 پادشاه و شاهزاده وایعهد شاهجهان برهمزدگی واقع گشته بقتال
 و جدال منجر گردید - تعیین افواج بر سر قندهار موقوف شده متواتر
 بطلب خانجهان احکام صادر شد - و آخر پادشاه نوشتند - که درین
 وقت شیرخان سرور با آن همه عداوت اگر میبود خود را میوسانید
 شما هنوز نیامدید - اتفاقا بخانجهان عارضه رودان - که سیزده
 شبانه روز هوش نداشته - و بعد از آنکه بحضور رسید جهت حفاظت

تلعۀ آگره و خزائن آنجا باقامت فتحپور سیکری مامور شد
 و در سال نوزدهم از انتقال خان اعظم کوکه بصوبه داری گجرات
 تعیین یافت - و چون مهابت خان را بتقریب صوبه داری بنگاله
 از اتالیقی سلطان پرریز جدا کردند خانجهان بجای او مقرر شد
 و در برهانپور بسطان پیوست - و در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵)
 هزار و سی و پنجم (که سلطان پرریز ودیعت حیات سپرد) تمام کارهای
 دکن بعهدۀ خانجهان تفویض یافت - او به تنبیه فتح خان پسر
 ملک عنبر (که بملک پادشاهی گرد شورش می انگیزخت) متوجه
 بالاگهات گشته تا کهرکی عزان باز نکشید - در آنوقت حمید خان
 حدیسی (که زنش فوج کشی میکرد) مدارالمهام نظام شاه بود - لابه گری^(۲)
 و چاپلوسی پیش گرفته خانجهان را فریفت - که به پیشکش سه لک
 هون مالک شاهی بعهدۀ او واگذاشت - چنانچه فوجداران و تهانده داران
 بالاگهات بموجب نوشته خانجهان مکانهای خود را بوکلای نظام شاه
 سپرده ببرهانپور فراهم آمدند - مگر سپه دار خان که بعد از حکم حضور
 تلعۀ احمد نگر نداد - گویند خانجهان باقتضای عقل در اندیش
 باین احسان نظام شاه را از خود ساخته پناه روز ناکامی اندیشید
 بالجماعه داغ این بدنامی بر چهرۀ حال او ماند - و در همین ایام
 (که مهابت خان باندیشۀ کردار ناهنجار خود از دربار بدر زده
 بشاهجهان درجنیر پیوست) جنت مکانی خطاب سپه سالاری او را

بخانجهان عزایت فرمودند. و چند روزی نگذشته بود که جنیت مکانی بملک بقا شتافت. شاهجهان جان نثار خان را (که از معتمدان مزاج دان بود) با فرمان عزایت و بحالی صوبه دارمی دکن نزد خانجهان فرستاده بدریافت مافی الضمیر او و استمزاج آمدن خود از راه برهانپور نیز مامور ساختند. خانجهان با وصف اینکه در مراسم خدمتگاری شاهزاده در حین اقامت جذیر کوتاهی نمیکرد درینوقت باغوی دریا خان رومله و مشورت فاضل خان دیوان دکن [که گفت سلطان داور بخش در اردر بر تخت نشسته و شهریار در لاهور دعوی ساطنت میکند. با ایشان (که شما این همه خدمتگاری کردید) پرروز مهابت خان ماحق شد. و خطاب سپه سالاری (که از حضور بشما عزایت شده) بار دادند. فواب بفضل الهی صاحب جمعیت و الوس اند. هرکه پادشاه شود نوکر او هستند] چون زمان نکبت و زوال دولتش نویب رسیده بود با [نهمه دانش و فراست (که یگانه وقت بود) غلط کرده جان نثار خان را بے آگاه عرضداشت هم در جواب فرمان کند برگردانید *

و چون شهرت یافت [که شاهجهان از گجرات مهابت خان را بر سر ماند و (که قبایل خانجهان در آنجا اقامت داشت) تعیین کرده اند] او با نظام شاه بتازگی عهد و موثیق بر وفق مطلب خود (۲) مودک نموده سکندر دوتابی را بحراست برهانپور گذاشت. و خود

با امرای کمکی بماند و آمده صوبه مالوه را از مظفر خان معموری
صوبه دار آنجا برگرفت - مردم پادشاهی همه گرویدگی داشتند
اکثری گفتند اگر اراده جنگ باشد ما همه رفیقیم - چون دیدند
(که خانجهان بگرونی نمیکنند و بدنامی مفت عاید حال ماست)
برخاسته راه حضور گرفتند - و خانجهان تا خبردار شود (که شاهجهان
از راه گجرات گذشت) امرا و راجها از اطراف و جوانب پیش
ایشان فراهم آمدند - و ظاهر شد که جلوس دار بخش هم توطیه
و تمهید سلطنت ایشان است - که آصف خان کرده - دانست
که آنچه کردند صواب بود - اما وقتش گذشت - فداست چه سود
و کیدلے بحضور فرستاد - و بعد سریر آرائی پیشکش با سهره مواردین ارسال
داشت - اعلیٰ حضرت (که جهان کرم و مروت بودند) از بد سلوکی او
اغماض کرده صوبه دار علی مالوه بار مسلم داشتند - و در سال دوم (که
از تنبیه جبهار بندیده را پرداخته بحضور رسید) اگرچه بدستور
عهد جنت مکانی جمیع امرا پذیره نشدند اما پادشاه برعایت
خاطر او (که همیشه بالا دست همه استاده میشد) مهابت خان را
(که خانخانان شده سر بکسے فرد نمی آرد) (خصمت دهایی فرمودند
لیکن * مصرع * * آن قدح بشکست و آن ساتی نماند *
آن اعزاز و سلوک آقا کجا - و آن رجوع خاص و عام کو - و مع هذا
از طرفین مفای خاطر هم نبود - حکم شد که این همه فوج در حضور
با خود داشتن چرا - بر طرف باید کرد - و بعضی محالات سپر حامل

بتقریب از تغییر کردند - و همیشه تا هشت ماه (که در حضور بود)
 بتوهم کردار خود بناخوشي و تذبذب گذرانید - شب در دربار
 میرزا لشکری پسر مخلص خان از شوریده سری پسران خانجهان
 گفت - که امروز فردا پدر شما را مقید خواهند کرد - چون این
 حرف داهی (که فروغی از راستی نداشت) بخانجهان رسید بسکه
 بے غایتیها میدید بهراس و رسواس افتاده خانه نشین گشت
 اعلیٰ حضرت اسلام خان را نزد او فرستاده استفسار و استکشاف
 فرمودند - او استیلا توهم انحراف مزاج پادشاهی ظاهر کرده
 مسئلت نمود - که امان نامه بخط مقدس مرحمت شود - چنانچه
 بر وفق مدعای او نوشته فرستادند - و یمین الدوله آصف خان نیز
 بظاهر رتتها کرده گفت - اگر شما منزوی میشوید انصاف این اسم
 که امروز ما همه رفیق شویم - چون مواد نکال و خمران آماده
 گشته بود اصلا تشفی بطمانیض نشد - و بحکم الخائن خایف
 توهم بر توهم می افزود *

گویند شب (که میخواهد از آگره راه آدرگی پیش گیرد) آصف
 خان مطلع شده اعلیٰ حضرت رسانید - فرمودند چون عهدنامه
 مرقوم شده و پاداش پیش از صدور جریمه عقلا و شرعا جایز نه
 تعرض مناسب نیست - و هنوز حرف در میان بود که آدرگی او
 بعرض رسید - همان وقت خواجه ابوالحسن تربتی با امرای
 دیگر بتمامجا تعین شدند *

گویند نصف شب دیوایی بیست و هفتم صفر سنه (۱۰۳۹)
 (۲) هزار و سی و نه بود - که از حویلی آگره برآمد - چون بدرواز
 هتیاپول رسید جلو در کردن انداخته سر تواضع بر قاش زین انداخت
 (۳) و گفت - خدایا تو میدانی که برای حفظ آبروی خود میروم - بغی
 در خاطر نیست - و چون بدهواپور رسید پیش از همه سیدی مظفر
 خان باره و راجه بیتاهل داس و خدمت پرست خان از فوج
 پادشاهی بعمر رفتش رسیدند - و جنگی عظیم در پیوست - و آریزش
 سخت زدند - همین و عظمین دو پسر رشید و شمس داماد او
 با دو برادر خود محمد و محمود از نبائر عالم خان لودی (که
 از کهنه سپاهیان افغانه بود) و شخصیت کس از نوکران عمده مثل
 بهیکن خان قریشی و غیره بقتل رسیدند - خان جهان بذات خود
 (۴) چپقلشهای مردانه کرده زخمی عنان عزیمت بدریای چنبل گردانید
 و بنابر طغیان آب نتوانست مردم محل گذرانید - زوجه و دختران
 خود را با بعضی اسامی معتبر در حوضه فیلان نشانده بآسیمه سری
 و اضطراب تمام گذشت *

* بیست *

* نیم جانے بدر آورده ام از رادی مرگ *

* این قدر زین سفر در ره آورد بس است *

 (۲) در [بعضی نسخه] هزار و چهل و نه (۳) در [بعضی نسخه] هتیاپول

و در [بعضی] هتیاپول (۴) نسخه [ب] بهنگی خان - و در [بعضی نسخه]

بهنگن خان (۵) در [بعضی جا] چنبل آمده *

و بذکر توقف فوج پادشاهی یک شبانه روز بعبور دریا خانجهان خود را
 بجنگلهای ملک ججهار بذیل انداخت . و راههای نامسلوک
 پیش گرفته سرے بگردانده برآوردن - بکرماجیت پسر ججهار
 عمدا اغماض کرد - و الا میتوانست دستگیر ساخت - خانجهان
 چندی در لانجی دم آسایش گرفته از راه برار بولایت نظام شاهیه
 در آمد - بهاول خان میانه جاگیردار بالاپور و سکندر دوتانی نیز
 ملحق گشتند - نظام شاه آمدنش فوز عظیم دانسته گرمجوشیها کرده
 از دلایبان بیرون خیمه زد *

چون خانجهان متصل سراپرده او رسید هذوز از اسپ فرود
 نیامده بود که نظام الملک باستقبال بیرون برآمد - و برده بالای
 مسند نشاند - و خود بگوشه آن جا گرفت - و زرے برای اخراجات
 داده برگشته بیر با آنکه تهاه پادشاهی بود تنخواه کرد - و برفقا
 نیز جاگیر داده رخصت نمود - و خود بجمع فوج پرداخت - و در
 سر آغاز سال سیوم اعلی حضرت باراد استیصال او بلاد برهانپور را
 بورزد محمود دار السور ساختند - و سه فوج پنجاه هزار سوار
 بسرکردگی اعظم خان سارجی موبه دار دکن کسایل کردند - و خانجهان
 با چهل هزار سوار نظام شاهیه و غیره مقابله نمود *

گویند روز جنگ در بالکی نشسته تنباکو میکشید - عزیز خان
 پسرش گفت - اگر اراده جنگ است سوار شده باید تاخت

والا چرا عالم را بخرابی می‌دهید - گفت اعتقاد شما این است
 که بر لشکر پادشاهی غالب شویم - حاشا و کلا - اقبال خداداد است
 می‌خواهم باین حرکت مذبح اصلاح واقع شود - و برای شما روزگار
 بهم رسد - و من روانه مکه شوم - و ازین تبدیل حرفهای خانجهان
 باعث تفرقه افغانان شد - که از هندوستان بکمال دعوی سلطنت
 هجوم آورده بودند - چون برشکال در رسیدن خانجهان در موضع
 راجوری چهار گروهی قصبه بزر (که در دامن کوه واقع شده)
 اقامت گزید - و بعد انقضای برسات مقرب خان سرفوج نظام شاهي
 باتفاق بهلول خان بآمد آمد فوج اعظم خان از جالاپور خود را
 بدهاردر کشید - و هنوز دریا خان رهله در نه پیوسته بود که اعظم
 خان قابو دیده از دیول گانون روانه شده از گنگ گذشت - و از
 منجهای گانون بر خانجهان (که زیاده بر چهار صد سوار نداشت)
 تاخت - خانجهان آماده پیکار گشته تبادل را بکوهندستان روانه کرد
 و خون جنگ کنان برآمد - و چون بالای گهات^(۲) راجوری رسید
 با بهادر خان لودی برادر زاده خانجهان و بهادر خان رهله
 مقابله شد - از طرفین داند مردانگی داده هرچند بهادر خان رهله
 در میدان افتاد اما فوج پادشاهی متواتر بکمک رسید - بهادر خان
 لودی دل بای داده می‌خواست بدرود - راجه بهار سنگه پندیده
 بآن خون گرفته رسیده از هم گذرانید - خانجهان با زنان اسیر سوار

از سیوگانون گذشته به بیضا پور رسید - و دریا خان نیز در راه
 ملحق گردید - و از آنجا بدولتآباد شتافته چندی طرح اقامت
 انداخت - هر چند مبالغه میکردند که بر تخت نشیند در جواب
 میگفت - پنجاه سال از عمر گذشته - معلوم نیست که بعد از من
 یمران من قابل سلطنت باشند - هر مغل یک یک افغان را از بلاد
 و دیهات بخت اخراج کند - آنوقت داه و کنیز افغانان نام مرا
 گرفته کفش بر زمین میزنند - که بشو می ار باین حال رسیدیم -
 مرا تاب این همه پاهوش خوردن نیست - بهلول و سکندر ناخوش
 شده جدا گشتند - و از نظام شاه هم چندان التفات معاینه نکرد
 بلکه منتظر غدر دید - از درستی غرض آلود او دل بر گرفت
 و بمشورت دریا خان رهله و ایمل خان تورین و صدر خان عزیمت
 پنجاب نمود - که باعانت افغانان آنجا شورش برانگیزد - از
 دولتآباد^(۲) بآنتور آمد - و از راه ده رنگانون و انده پاتر گذشته (ری
 عزیمت بمالوه گذاشت - عبدالله خان فیروز جنگ و هید مظفر خان
 بارهه بتهاتب تعیین شدند - جائے نتوانست توقف نمود - تاراج کذا
 میرفت - از نواح سررنج پنجاه فیل پادشاهی گرفته بملک بندیه
 در آمد - تا بکاپی سر بر آرد - بکرماجیت پسر چهار بندیه
 بتدارک تقصیر سابق خود را رسانیده بدریا خان (که چندان او
 بود) در آریخت - و دران زد و خورد دریا خان راه فنا پیمود

خانجهان از کشته شدن چنین رفیق قرین اندوه و تاسف گشته
 روانه پیش شد - چون بولایت بهاندیر رسید سید مظفر خان باره
 هرا دل فوج پادشاهی قریب گردید - خانجهان بنه و بار را روانه
 کرده با هزار سوار گرم پیما گشت - محمود خان پسرش با جمعی
 کشته شد - خانجهان ناچار جاو گردانیده براه افتاد - و چون در حوالی
 کاندجر رسید سید احمد قلعه دار آنجا سر راه گرفت - و دران آویزش
 حسن خان پسر او دستگیر گردید - خانجهان بقائد اجل بیست کرده
 دیگر رفته کنار تالاب شهیده^(۲) فرون آمد - و بمردم گفت که فوج
 پادشاهی دست از تعاقب بر نمیدارد - پاشنه کوب رسید - تا کی
 بگریزم - این همه خویش و قوم کشته شدند - من هم از زندگی
 سیر آمده ام - غیر از کشته شدن علاجی نیست - هرکه خواسته باشد
 بدرود - و آنچه مانده بود بهمه قسمت کرد - بسیاری جدا شده
 رفتند - غره رجب با جمعی پای ثبات افشوده با سید مظفر خان
 باره در آریخت - و آخر پیاده گشته با عزیز خان پسر خود و ایمل
 خان تهمین و صدر خان تا جان در بدن بود آویزشهای نمایان نموده
 مشقت بشمشیر و پهلوی بذوک خانجر میبرد - بزخم تیر مادیو سانگه
 بر زمین افتاد - و عبدالله خان زخمی سر از را بحضور ارسال داشت
 رفته (که اعلی حضرت در برهانپور بکشتی سیر دریای تبتی
 میکردند) از نظر گذشت - بموجب حکم در مقبره پدرش مدفون

(۲) در [بعضی نسخه] شهیده - و در [بعضی] شهیده ه

گودید - طالب کلیم این رباعی گفته گذرانید * رباعی *

* این مژده لطف از پی هم زیبا بود *

* این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود *

* از رفتن دریا سر دورا هم رفت *

* گویا سر این حباب آن دریا بود *

و بطریق تعمیه تاریخ این واقعه یافته اند * مصرع *

* که آه و ناله از افغان بر آمد *

مردم آن وقت در احوال خابجهان افراط و تفریط کرده اند - بعضی

برآنند که اصلا بغی و خردج در سرش نبود - آنچه بوقوع آمد

محض برای خود داری بود - و برخی گویند همیشه مزاجش مجبول

خودسری و طغیان بود - و بے احتیاطی زبان طعن و سرزنش بر دراز

کنند - قطع نظر از اقوال مخالف و موافق از احوال او که بتقریب

میرسد این است - که مورد رست و درست بود - زمانه سازی

و در ردی نداشت - سبلمی روزگار نخورده بود - حرف کاشی

بگوش نرسیده محسود همه بود - و همه دست نگرش - پادشاه

هذوستان با آن همه عظمت و شان شیفته و فریفته او - از اخوت

و بے نیازي سربلک و ملک فرو نمی آورد *

روزی شاهجهان تقریباً بسید خابجهان بارهه گفتند - که این

خطاب شخصی است که ما و جمیع شاهزادهما از زوفا نگاه او بودیم

و او باستغنا با کسے حرف نمیزد - یکباره نیرنگی چرخ بوقلمون عالمی
 نازة بروی کار آورد - و صفی دیگر بر بساط روزگار چید - آن خصوصیت
 و محرمیت نماند - مردمی که بار مجرای او نمی یافتند (سر
 همسری برداشتند - بل یکسر و گردن بلند تر افراشتند - و مدد
 بعضی حرکات بے اخلاصی (که در پیشگاه خلافت محمول بر بغی و فساد
 شد) باعث آن گردید که هر بیکدری بچشم حقارت می نگریست
 و هر هرزه گوئی صدای خارج آهنگی بگوش می کشید - بسکه غیور
 بود و شریف النفس متحمل نشد - طبع کبید - و دل بر کند
 آوارگی و بیابان مرگی مرجع پنداشت - و اذا ابتلیت ببایتهن
 فاختر ایسرهما - بمزاج ننگ پرستان غیرت آئین هیچ تعب و جان کنیز
 ناگوار تر از ذلت بعد از عزت نیست - لهذا خود را رسانید
 بجائی که رسانید - پس در بدو حال علت اینهمه ارتکاب متاعب
 و مهالک غیر از پاس آبرو و حفظ مراتبه نبود - بعد ازان اغراض
 دیگر هم ضم شد - بلکه ضرورت لازم وقت افتاد - مثل جمع فوج
 و اتفاق با نظام المامیه - اگر نقشش درست می نشست و زمانه
 بر سریاری می بود حب جاه دنیا کی می گذاشت که بذوکری
 سر فرود آورد *

بالجمله خانجهان بوفار و حلم متصف بود - و مجوز ضرر اهدای
 نمیشد - بیشتر رغبت بصحبت اهل ایران داشت - با آنکه
 سنی مذهب بود - اگرچه پدرش بتشیع شهرت دارد - و مقوله ارسطی

که شجاعت بی غلامی و مرتضی علی نمی باشد - آخراً از صحبت
 شیخ فضل الله برهانپوری شوق بتصوف بهم رسانید - شبها
 با دریشان و علما بمس میبرد - و اظهار تنفر از دنیا میکرد - در
 سرکارش فروغ بدعت نبود - آخراً ات او گاهه سلاک رویه در ماه
 و گاهه کمتر - و قلیله پس انداز هم میشد - خود بکارها نمی رسید
 و با همنود التقات نمیگرد - محاسبه اعمال و دیار اکثر امور ملتوی
 بود - بهروانش بسیار بودند - چندی در معارک جان سپردند
 و اصالت خان (که سه هزاری منصب داشت) در ایام آزادی
 در دولتآباد در گذشت - و مظفر از پدر جدا شده بحضور رفت
 و فرید و جهان دستگیر گشتند - و عالم و احمد گویخته بعد مدتی
 بحضور آمدند - کسی تا حال از اولاد او ترقی نکرد *

• خان عالم میرزا بر خوردار •

میر میرزا عبدالرحمن دولتی ست - که ابا عن جد درین دودمان
 قیمریه دیرین خدمت و ثابت حقوق است - و از زمان صاحبقران
 فیالک ان پشت امرا شده اند - جد کلانش میر شاه ملک
 از اعظم امرای صاحبقران بود - و بخیر اندیشی و دولتخواهی همواره
 روشناس - میرزا بر خوردار تا سال چهل و یکری در مد و پنجاهی
 منصب داشت - در سال چهل و چهارم [که دایم اجینیه (که

(۲) نسخه [ب] فضل برهانپوری (۳) نسخه [ج] که احوالش جداگانه

بتهریر آمده ابا عن جد •

از سرتابان صوبه بهار بود) از زندان رهائی یافته دستوری بنگاه گرفت [میرزا بکین آنکه پدرش عبدالرحمن^۱ بآویزه آن بومی زندگانی سپرده بود با برخی در محرا بر ریخت - دلپت بدر رفت عرش آشیانی فرمودند که میرزا را بر بسته نزد آن زمیندار برند باستشفاع بمضی بار یابان حضور متوقف شده زندانی گردید اتفاقاً در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بسیار مربوط بود - پس از جلاوس چون در فن میرشکاری کمال مهارت داشت بخدمت قوش بیگی امتیاز یافت - و در سال چهارم جهانگیری بخطاب خانعالم لوائی ناموری بر افراخت - و چون در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار (۲)

و بیست هجری شاه عباس صفوی پادشاه ایران یادگار عالی سلطان طالش را بتعزیت عرش آشیانی و تهذیب جلوس فرستاد در سال (۳)

هشتم بهمراهی او خان عالم بهفارت دستوری یافت - چون شاه بدفع رومیه در سمت آذربایجان متوجه بود حسب الموضی چندگاه در هرات و قم متوقف گشت - گویند مردم بسیاری همراه داشت - دریمت نفر قوشچی و میرشکار بودند - و هزار کس از ملازمان معتبر پادشاهی بود - بذابر امتداد وقفه بیشتره را از هرات برگردانید - در سال (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفتم (که شاه بدارالسلطنت قزوین معاودت نمود) خان عالم (که همگی قریب (۴)

(۲) نسخه [ب] هشت هجری (۳) در [بعضی نسخه] طالش (۴) نسخه

[ج] قریب هشتصد نفر

هفتصد و هشتصد نفر همراه داشت) با ده زنجیر فیل قوی هیکل
 با حوضهای سیمین و زرین و زینهای گوناگون آراسته و اقسام
 جانوران از سباع و ستور جنگی و طیور و مرغان سخن گو و گداران
 گجرات و گردنهای مکلف و پالکیهای مقطع بحرایی شهر رسید
 جمعی از اعظم امرا استبدال کرده بیایح سعادت آباد فرود آوردند
 روز دوم شاه در میدان سعادت آباد سرگرم چوگان بازی و قبیق اندازی^(۲)
 بودند . خانعالم معزمت نمود . شاه اعزاز و احترام بسیار بجا آورد
 و فرمود که چون میانه ما و پادشاه عالی جاه جهانگیر پادشاه طریقه
 اخوت مسلوک است و ایشان ترا برادر نامیده اند برادر برادر
 هم برادر است . برادرانه باغوش کشید . خانعالم میخواست که
 از تحف و هدایا هر روز یک چیزه بنظر گذارند . شاه بشکار
 زنگول (که مخصوص ولایت مازندران است و موسم آن میگذشت) عازم
 آندیار بود . لهذا آنچه تحقیق داشت در یک روز گذرانیده
 سایر امتعه را به بیوتات سپرد . که بتدریج ملاحظه فرماید . و شاه
 بمرتبه شیفته صحبت او شد که اگر بشرح و بسط رقمزد کلام
 گردد محمول بر اغراق میشود . از فرط التفات در محاورات
 جانعالم میگفت . و تا درانجا بود دمری او بصر نمیدرد . اگر
 روزی یا شبی بحسب اتفاق نمیرفت شاه بی تکلفانه بمنزل او
 تشریف آورده عواطف و مهریانی را پایه برتر می نهاد . (روزه

(که از شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزید) بمشایعت آمده
عذرما خواست *

الحق که خانعالم این خدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید
و زوهای بسیار درین کار صرف کرده نامه بزرگی برآورد - سکندر
بیگ منشی راقم تاریخ عالم آرای عباسی مینویسد - روزیکه خانعالم
داخل قزوین شد مشاهده تجملات ظاهری او کردم - و از ثقات
استماع افتاد - که از آغاز دولت صفویه الی الآن از ولایت همد
باکه دوم هم ایماچیت باین شوکت و اسباب جاه و حشمت بولایت
ایران نیامده - معلوم نیست که در زمان سلاطین سابقه از اکسره
و کین نیز آمده باشد - در سر آغاز سده (۱۰۲۹) هزار و بیست
و نهم هجری (که اواخر سال چهاردهم جهانگیری بود) هنگامی
(که مرتبه اول بعزیمت سیر کشمیر نهضت جذت مکانی واقع شد)
در تصیف کلانور خانعالم از یران مراجعت نموده بملازمت استسعاد
یافت - پادشاه از غایت الطاف و موافق دو شبانه روز در خوابگاه
نگاهداشته لحاف خاص عنایت فرمود - و در جلدوی تقدیم سفارت
بمذصب پنجزاری سه هزار سوار سربرافراخت - عجب از شیخ
عبد الحمید لاهوری که در پادشاهنامه شاهجهانی در حق خانعالم
نوشته - که چون از چرب زبانی و مزاجدانی (که ناگزیر سفیر است)
بهره نداشت ادای این شان جسیم چنانچه باید ازو بتقدیم فرسید
معلوم نمیشود که چرا میگوید - و از کجا میگوید - و چون سریر

ملطفت هذروستان بجلوس صاحبقران ثانی شاهجهان مزین گشت
 خانعالم بمنصب شش هزار و پنجاه هزار سوار و علم و نقاره سرافرازی
 یافته بصوبه داری بهار از تغیر میرزا رستم مغوی رخصت یافت
 و بذابر آنکه از افزونی کوکزار بمهمات ملکی نمی توانست پرداخت
 در همین سال معزول گردید . و در سال پنجم آخر سده (۱۰۴۱)
 هزار و چهل و یک (که اعلی حضرت از برهانپور بکبرآباد علم
 معاودت افرخت) خانعالم بتقدیل سده سیزده میاهی گشت
 پادشاه بسبب کبر سن و التزام کوکزار او را از خدمت معاف
 داشته مبلغ یک لک روپیه برسم سالیانه مقرر شد . در دارالخلافه
 آگره رحل اقامت افکند . بجمعیت خاطر روزگار بسر برد . باجل
 طبعی در گذشت . لا ولد بود . برادرش میرزا عبدالسیحان فوجدار
 آله آباد بوده ضبط درست داشت . تغیر شده تعیین کابل گشت
 و در هنگام افریدی کشته گردید . پسرش شیرزان خان بهادر
 بر دل بود . در جنگ سپیده با خانجهان اودی بکار پادشاهی آمد
 صاحب عالم آرا نوشته . که خان عالم از جانب جهانگیر پادشاه
 بخطاب بهائی یعنی برادر سرافرازی داشت . اما در احوال نامهای
 هذروستان هیچ جا مذکور نیست . و برزبانها سایر و دایره
 و چون شاه هم در وقت ملاقات اظهار معنی فرمود چنانچه
 در صدر گذشت دلیل واضح بر صدق مدعاست . چه بدون تحقیق
 شاه بر زبان نمی آورد . والله اعلم *

• خواجه ابوالحسن قربني ملقب بوكن الملقنه •

تربت اُلكائے ست از خراسان - قطب الدين حيدر (كه مظهر آثار غريبه و امور عجيبه بود - و حيدر يان بوى منسوب اند) از انجا ست خواجه در عهد عرش آشياني بخدمت وزارت شاهزاده دانيال و ديوانى دكن اختصاص داشت - چون جنت مكاني سرپر آراى ساظت شد خواجه از دكن حضور طلب گرديد - سال دوم (كه آصف خان ميرزا جعفر بمنصب وكالت بلند رتبگي يافت) اورا بهمهراهمى خود جهت سر رشته داري در خواست - پس ازان (كه آصف خان بههم دكن شتافت - و ديواني باعتماد الدوله باز گرديد) خواجه در ركاب پادشاهي بقرب و اعتبار امتياز يافته در سال هشتم سنه (۱۰۲۱) هزار و بيست و يك هجري بمنصب والى مير بخشىگري افتخار اندوخت - و چون اعتماد الدوله سفر گزين ملك بقا گشت خواجه را بتفويض ديوانى كل و منصب پنجهزاري پنج هزار سوار امتياز و اعتبار افزودند - در هنگامه مهابت خان در آب بهمت پيش روى عمارى نور جهان بيگم خواجه باتفاق آصف جاهي و ارادت خان با جمعى قليل اسبان شنا کرده و يراقها تر گشته در بروى فوج مهابت خان آمد - ناگاه بباد شپه تير مخالف (۲) جلو مردم بيگم بے اختيار برگشت - و هريكم از امرا بطرف افتاد خواجه دران آشوب گاه و رواروى ناهنجار از اسب جدا گشته

(۲) نسخه [۱] بپاز شپه تير *

بمردن ملاح کشمیری جان بسلامت برد - و چون وکالت بآصف جاهی
 قرار یافت در سال نوزدهم صاحب صوبگی دارالملک کابل بعهد
 خواجه مقرر گردید - و بنیابت او بسرش ظفر خان از حضور
 دستوری یافت - و در عهد اعلیٰ حضرت بمنصب شش هزار
 شش هزار سوار پایه افزای دولت خدمت گشت - چون شب یکشنبه
 بیستم و ششم مفر سنه (۱۰۳۹) هزار و سی و نهم خان جهان
 لودی از آگره فرار نمود همان شب اعلیٰ حضرت خواجه را با امرای
 نامدار بتعاقب تعیین فرمود - اگر چه بعضی امرای جلالت کیش
 سبقت آهنگ پیش شدافته بجنگ پرداختند و خانجهان فرار
 گزیده خود را بدریای چنبل زده درگذشت اما خواجه آخر روز
 بکنار آب رسید - و چون بدرون کشتی نتوانست عبور نمود تا دو
 پاس روز دیگر متوقف گشت - خانجهان بعلمت این فاصله هفت
 پاس فرصت یافته خود را بملک بزدیله انداخت - جگرچ پسر
 چهار سنگمه پناه ده او را از ملک خود گذرانید - و براهبران
 لشکر پادشاهی مواضع نمود - که پی غلط کرده براه دیگر دلالت
 نمایند - بذا برین خواجه با سرداران دیگر در جنگهای انبوه
 بهر سمت تردد نا مفید داشته غیر از سرگردانی طرفه نیست - چون
 اعلیٰ حضرت بعزم استیصال خانجهان بخطه برهانپور وارد فرمود
 خواجه با سایر کمکیان آمده ملازمت کرد - و باستخلاص ولایت
 ناسک و ترمک رخصت یافت - و پس از ضبط آن اَلکار تنخواه

بجاگیر ساهو بهونسله حسب الحکم پادشاهی بکمک نصیری خان
 (که محاسره قلعه تدهار داشت) در آورد - و از میانه راه خبر فتح
 شنیده برگشت - و بقصبه پاتور شیخ بابو (که برگنه ایست از
 پایان گهاٹ برار) بگذار رد آبه تنک آب فرود آمد - میخواست
 ایام برشکال را درانجا گذرانند - که ناگاه سیلابی عظیم از سر کوه
 در بلشکر نهاد - مردم از تاریکی شب و شدت آب سراسیمه
 گشته از بیم جان بهر سو گریزان گشتند - خواجه با امرای دیگر
 براسپان به زمین سوار شده خود را ازان مهلکه بر آورد - و قریب
 در هزار کس و مجموع اسباب خواجه را با لک روپیه نقد آب برد
 در سال پنجم بصوبه داری کشمیر سرفراز گشته ازانجا (که آنسفال
 دولت بود) اعلیٰ حضرت به ضرورت داری او را (را نداشته
 ظفر خان پهرش را بنظم مهم آن ملک بزیابت رخصت فرمود
 خواجه سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و در هجری
 در سن هفتاد سالگی مرحله پیمای عقبی گردید - طالب کلیم تاریخ
 فوتش یافته *

* ع *

۱۰۴۲

* با امیر المومنین محشور باد *

خواجه مرد راست درست کارگذار بود - لیکن بترشردنی
 و درشتخوئی اتصاف داشت - خلف رشیدش ظفر خان است
 که ذکر او نقش پذیر خامه وقائع طراز میگرد - و بهر مرد دیگر میرزا
 خورشید نظر است *

• خان زمان بهادر میرزا امان الله •

خلف رشید مهابت خان زمانه بیگ است . و والده اش از خانزادهای میوات بود . بخلاف پدر بمالکات رضیه متحلی و بخوبیها در امثال و اقوان سر برتری می افراخت . از چندان پدری چنین پسر میسر را بشگفت می انداخت . چون در سال هفدهم جهانگیری قره^۱ برهمزنی دولت شاهزاده شاهجهان بنام مهابت خان افتاد جنت مکانی ادرا از صوبه داری کابل حضور طلب فرموده نظم آن مملکت بمیرزا امان الله بذیابت پدر تفویض یافت و بمنصب سه هزار و خطاب خانزاد خانی سرافراز گردید (۲) چون جنتی نام اوزبک از الوس العمان نوکر نذر محمد خان دای بلخ (۳) که او در السنه عوام بیلنگتوش اشتها^۱ داشته . بجهت آنکه در جنگی سینه را تاخته بود . چه ترکان یانک برهنه و توش سینه را گوازد) پیوسته در سرحد خراسان و مابین قندهار و غزنین می گذرانیده بغزاقی نام برآورد و مکرر بر خراسان تاخته شاه ایوان ازو حساب برمی داشت و قلعه^۱ بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین واقع است . و از قدیم بحاکم آنجا مانگذاری می نمودند) دران نواحی احداث کرده همشیره زاده خود را با فوج باز داشت سران الوس هزاره بخانزاد خان استغاثه نمودند . او با فوج آراسته بر سر آنها شتافت . سردار با جمعی از اوزبکان در جنگ بقتل رسید

(۲) در [بعضی نسخه] خانه زاد خانی (۳) نسخه [ج] جهنی •

و آن حصار را مفهم ساخت - یانگتوش از نذر محمدخان (که تجویز
 فوج کشی بسرحد پادشاهی نمیکرد) بمبالغه رخصت گونه حاصل
 کرده در سال نوزدهم با حشری از اوزبک و ایمانچی^(۲) بدرکروهی
 غزنین رسیده آماده پیکار گردید - خانزاد خان با کمکیان آنصوبه
 دران عرصه شهادت در کشتن و بستن و تاختن کرنامۀ جلالت
 و جانسپاری بتقدیم رسانید - گویند درین جنگ از فیلان کارے غریب
 شد - هرگاه اوزبکان حمله می آوردند فیلان را بر سر آنها میدوانیدند
 بے اختیار اسپان رم میکردند - اصلا سعی اوزبکان پیشرفت نمیشد
 ناچار یانگتوش رو بفرار آورد - گویند درین جنگ سوارے مسلح
 اسیر شد - خواستند بکشند - فریاد کرد که من عورتم - چون برونه
 کردند زن بود - از معلوم شد که قریب هزار زن اینچنین درین
 لشکر است - که مردانه شمشیرها میزدند - خانزاد خان تا شش کوزه
 دنبال کرده به معنائی فتح و نصرت معادرت نمود *

چون صاحب موبگی بنگاله بمهابت خان اختصاص گرفت
 بالتماس او از کابل طلب شده نزد پدر رخصت یافت - و در سال
 بیستم (که مهابت خان بعقاب حضور طلب گردید) صوبه داری بنگاله
 بخانزاد خان نامزد شد - پس ازان (که مهابت خان ببادافراه کردار
 ناپسندیده خود از کذار دریای بهت راه آوارگی سپرد) از حکومت
 بنگاله معزول گشته بحضور رسید - و بحسن سلوک و تدبیر درست

باس عزت خود داشته در رضا طلبی آصف خان سرموئی تجارز نمود
 پس از واقعه ناگزیر جنس مکانی در معاملات که رداد شریک
 آصف خان بود - در آغاز جلوس فردوس آشیانی از لاهور بملازمت
 رسیده بمنصب پنجهازری پنجهازار سوار و خطاب خانزمان
 و صوبه داری مالوه از تغیر مظفرخان معموری سر برافراخت
 و در همان سال ^(۲) چون صوبه داری دکن بزام پدرش مقرر شد بنیابت
 پدر از مالوه بدکن (و آورد - و پس ازان در سال دوم) که نظم
 دکن بارادت خان مخاطب باعظم خان تفویض یافت (خان زمان
 بتقبیل سده خلافت کامیاب گردیده بجاکیر خود سنبهل شتافت
 و چون اعلیٰ حضرت باستیصال خانجهان لودی متوجه دکن شد
 خانزمان متعاقب رسیده بهمراهی آصف خان یمین الدوله (که
 بمالش محمد عادل شاه والی بیجاپور تعیین شده بود) نامزد گشت
 و سال پنجم هنگام مراجعت پادشاهی از برهانپور بهندوستان
 صوبه داری دکن و خاندیس از تغیر اعظم خان بمهابت خان (که بنظم
 دهلی می پرداخت) مقرر گردید - و یمین الدوله فرمان صادر شد
 که خانزمان را با تعیذاتیان آنصوبه در برهانپور گذاشته با اعظم خان
 و دیگر امرا احراز شرف ملازمت نماید - خانزمان در همان ایام
 محمود خان هارس قلعه کالنه را (که سر از اطاعت فتح خان ولد
 ملک عنبر پیچیده بود) بذابر آنکه نظام شاه را رهگرایی عدم ساخت

و میخواست قلعه را بساهو بهونسله بسپارد مستمال نموده آن
حصن حصین را بدست آورد - چون پدرش در سال ششم بکشایش
قلعه فاک شکوه دولتآباد همت گماشت خانزمان با پنجم هزار سوار
آماده کارزار گشته بهر مورچال (که احتیاج کمک میشد) بے توقف
خود را می‌رسانید - در آن ایام بیست هزار گار و غله و جمعی از تابین
امرای کمکی در ظفر نگر جمع شده بسبب انتشار اشقیا نتوانستند
ملحق شد - خانزمان بدان طرف رو آورد - ساهوجی بهونسله
و بهلول خان در چکلتخانه سه گروهی کهرکی او را دایره وار احاطه
نمودند - خانزمان در جای خود ثبات ورزیده بیان اندازی و سردادن
گجنال و تفنگ پرداخت - هر طرفه (که مقاهیر قدم جسارت پیش^(۲)
میگذاشتند) سرچنگ آسا می‌یافتند - چون شب افتاد طرفین دست
از جنگ باز داشتند - خانزمان در نادرگاه فرود آمده بهوشیاری
صبح نمود - غنیم سعی پیشرفت ندیده مایوس برگشت - و او
رسد را گرفته بهدر پیوست - و همواره در مورچال و برکهی نبردهای
مردانه نموده لوای چیرگی می‌افراشت - دفعه دیگر برای آوردن
رسد غله و خزانه و باروت پادشاهی (که بررهنگیره رسیده پیش
نمی‌توانست آمد) راهی گشت - رندوله خان و ساهو و یاقوت حبشی
دنبال گرفتند - که قابو یافته دست بخزانة و رسد توانند رسانید
خانخانان ازین خبر نصیری خان را بکمک تعیین کرد - خان زمان

باید روی همت و پردای همه را همراه گرفته برگشت - چون
 هنگام رهگرائی فوج هراول و چنداول یک کرده از قول دروتر
 می بود روزیکه داخل کهرکی میشد ناگاه آنها ریختند - از طرفین
 آویزش سترگ رو داد - اکثری مالش بسزا یافته راه فرار پیمودند
 و پس از فتح آن قلعه متین بدرخواست سپه سالار شاهزاده محمد
 شجاع بتسخیر دژ دشوار کشای بریده تعیین شد - خانزمان برسم
 منقلا روانه گشته در مراتب محاصره از دراندن نقب و نشانیدن
 مورچال دقیقه فرور نگذاشت - اما بنابر دو (وئی امرا و بر سر رسیدن
 برشکال افتتاح آن حصن در عقده تعویق افتاد - شاهزاده با مهابت
 خان و دیگر نوئیضان عظام بے نیل مقصود مراجعت نمود *

با آنکه مهابت خان از همه پسران او را دوست تر میداشت
 و هرگاه سر امان الله میگفت اگر معامله آنها بودی از سر آن
 در گذشته لیکن از سبعیت و بد مزاجی سر دیوان دشنامهای
 فحش بار میدان - هر چند او کفایت و تصریحاً پیغام کرد (که شرم
 از سن و سال کرده پاس مرتبه مرا نگاهدارند - و خفت ندهند)
 وی بیشتر بملالت پسر میکوشید - مکرر خانزمان میگفت
 که مرگ باختیار من نیست - و کشتن چه قدر کار است - اما
 زیان زده دین و دنیا می شوم - چون بعبار بجان آمد از گهات
 روانه کهنه بے رخصت بعزم حضور روانه شد - روز اول ببرهانپور
 رسید - و شب درمیان از گذر هاندیه درگذشت - مهابت خان

باندوده و آشفته‌گی در شده میگفت - اعیان حضور (که همه با من
مدعی اند) اگر حرفه نکوهیده از من بپادشاه میرسانیدند محمول
بر عداوت و همد میشد - الحال [که چنین پسر (که
بهمین اخلاق و نیکوئی شیم مشهور آفاق است) این قسم برد]
بد نقشی من یقین خواهد شد - درین پیرانه سالی مرا رسوا کرد
آه سرد میکشید - و دست بر زانو میزد - و میگفت آه
ایمان الله جوان مرگ شوی - گویند چون آمدنش بعرض رسید
اطی حضرت خواندند * ع *

* آشنایان را حال این است رای بر بیگانه *

اتفاقاً روزه (که ساعت ملازمت خانزمان بود) خبر فوت مه‌ابت
خان (سید - اعلیٰ حضرت یمین الدوله را با دیگر امرا بتعزیت
فرستاده باعزاز طلب داشت - و بانواع عواطف نواخت - چون
تا آن زمان یک صوبه دار بنظم خاندیس و برار ^(۳) می پرداخت
درینولا در حصه ساخته بالاگهات را (که عبارت از دولتآباد و احمدنکر
و سنگمذیر و جایر و یغن و جالناپور و بیور و دهارد و لغتیه محال
برار و تمامه تلنگانه که جمع آن یک ارب و بیست کرد دام بود)
بدرفتویض نموده مرخص ساخت - و چون بنابر مالش چهار سنگه
بدیله صوبه داری مالوه بخاندوران بازگردید خاندیس بآله دردی

(۲) یا بدنفسی باشد (۳) نسخه [ب] برار دکن - و نسخه [ج] برارو

دکن می پرداخت *

خان مقرر شده برار نیز ضمیمه بالاگهات بخانزمان متعلق گشت *

و در سال نهم (که اعلیٰ حضرت بسیر قاعه دولتآباد نهضت
 دکن فرمود) خانزمان را بهرادی (از ستر سال و سایر راجپوت
 و چنداری بهادر خان درهله و طایفه افغانان جهت تسخیر محال^(۲)
 چمارکونده وطن ساهو و ولایت کرن (که در تصرف او بود) و نهب
 و غارت مملکت بیجاپوریه (که درین سمدت واقع است) کسبیل نمود
 او مکرر بساهوی اربار پوره مالشهای مستوفی داده چمارکونده^(۳)
 و غیره محالات احمدنگر را تهمانه نشین پادشاهی ساخت . و تا کولار
 و از انجا بمرج و رایداغ بتاخت و تاراج پرداخت . چون عادل شاه
 سر بر بقیه اطاعت گذاشت عطف عذران نموده بخطاب بهادری
 سر برافراخت . و پس ازان بکشایش قلعه جنید (که از اعظم قلاع
 نظام شاهیه است) دستوری یافت . خانزمان تذبیه ساهو و تعاقب آن^(۴)
 بدخو مقدم و اهم داشته بهنبالش بکون شتافت . و هر جا
 میرفت دست از بر نمیداشت . ساهو بنه و بار بغارت داده بقلعه
 ماهوای متحصن گشت . چون زندراه خان از جانب عادل شاه
 مامور شد (که باتفاق خانزمان بهادر قلاع متصرفه ساهورا مستخاص
 ساخته ضمیمه ملک پادشاهی سازد) از یک طرف خانزمان و از
 جانب دیگر زندرله خان ماهولی را گرد گرفتند . ساهو ترسان

(۲) نسخه [ب] چمارکنده (۳) نسخه [ج] ساهو مالشهای (۴) نسخه

[ج] ساهو مقدم و اهم *

و هراسان گشته قلعه جنير و قرنكلواري و تربنگ و هريس و جودهين
و هرسل را با خويش نظام شاه (كه پيش او بود) سال دهم سنه
(۱۰۴۶) يكهزار و چهل و شش بخانزمان سپرد - و چون موبه داري
هر چهار موبه دكن پيادشاهزاده محمد اورنگ زينب بهادر قرار
يافته بود خانزمان بدولتادان معارفت نموده بخدمت آن پادشاهزاده
اقبال مند قيام داشت - بصبب امراض متباينه (كه از دير باز
طاري شده بود) گاهي ازان بهي مي يافت - و باز نكس ميگرد
تا در آخر سنه مذكور رخت حيات بربست * رستم زمانه مرد *
تاريخ يافته اند - گويزد دم دايعين بافاهه آمده اين بيت
مشهور بر سخت *

* جان بامب دارد اماني چون چراغ مبدوم *

* جنبش زان آستين خواهم كه كار آخر شود *

در شجاعت و سپاهگري يگانه رفت و بهياري غضوب و غيور بود
و با وصف آن حلم و تواضع را بمرتبه درزيده كه آنهاي (كه
با پدرش مدعي جان بودند) براي او بساط محبت و يكدلي
مي گسترند - اگرچه مهابت خان ميگفت - كه دوستي اينها برغم
من است - بعد از من اگر اين اتفاق و وفات بماند نفرين بر من
خواهي كرد - در فهم و دانش هم ب نظير وقت بود - تاريخ
متضمن حالات جميع سلاطين (ري زمين برشته تاليف كشيده

مجموعه گنج باد آورد نیز جمع از سمت - امانی تخلص میکرد
 صاحب دیوان است - از دست *

* بر در جام ما بنویسد نام ما *

* تا نام ما بدر بماند ز جام ما *

* دران اگر بکام نگردد نگو مگرد *

* این بس که در جام بگردد بکام ما *

یک پسر داشت - میرزا شکرالله نام - قابل و در شناس پادشاهی بود
 در هنگامی (که خانزمان باستخلاص جنیر مامور شد) او بخیانت پدر
 بحر است برهانپور رخصت یافت *

• خواجه جهان خوانی •

خواجه جان نام - از قدیمان فردوس آعیانی است - پس از وصول
 خبر فوت جنت مکانی چون پادشاه از جنیر مضاف دکن نهضت
 نموده متصل احمدآباد رسید ادرا (که بمقصد در هزاره ششصد
 سوار سرفراز بود) بدیوانی گجرات سر بلند نمود - (اواخر سال چهارم
 درخراست ^(۲) رخصت حرمین شریفین نموده بدین امنیت کامیاب
 گشت - چون پادشاه پنج لک روپیه نذر کرده بود (که باهل استحقاق
 آن در بقعه مبارکه ارسال نماید) بکار پرداختن صوبه گجرات فرمود
 که در لک و چهل هزار روپیه را متاعی (که باب خرید و فروخت
 آن در مکان باشد) بدام برده (که بدیانت و امانت موصوف بود)

بسیارند . که بعد فروخت امل و سود آنرا به محتاجان آن دو بقعه
برساند . و سال نهم از آنجا برگردیده به حصول ملازمت و گذرانیدن
نه اسب عربی بطریق پیشکش سر عزت بآسمان رسانید . - سال
دوازدهم از دیوانی گجرات معزول گردیده سال هفدهم مطابق سنه
(۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجری بدار بقا خرامید *

* خان دوران نصرت جنگ *

خواجه مابونام پسر خواجه حصاری نقشبندی ست . در زمان
جذبت مکانی منصب یافته تعین دکن گشت . خانخانان آثار بدلی
و کلادانی از نامیه حالش دریافته در مقام تربیت شد . او بنابر
جهت دست از نوکری برداشته بنظام شاه پیوست . چون در آنجا
دواج خرد سالان بیشتر دید خود را داخل آن گروه کرده چندان
سعی نمود که بقرب مصاحبت امتیاز یافت . و بخطاب شاه نواز
خان مخاطب گشت . باز از آنجا دل برگرفته در ملازمان شاهزاده
شاهجهان منتظم شد . و بخطاب نصیری خان اعتبار اندوخت
و در گردش فلکی همه جا ملتزم رکاب بود . از نیکو پرستاری دقیقه
فرود گذاشت نمی نمود . حتی بمقتضای وقت گاهی بترتیب زین
و لجام اسب خامه قیام می رزید . در جنگ تونس^(۲) سردار فوج
شاهی بود . چون دران روز عالمی خاک بے حقیقتی بر فرق درازگار
خود بیخست او نیز نتوانست پا افشرد . پس ازان (که عبدالله خان

بیوفائی گزیده از شاهزاده جدا شد (و نیز نصبت دامادی خان
 مذکور منظور داشته حرمان گرا گشت . و بملک عنبر پیوست
 و پس از فوتش با نظام الملک (که استقلال بهم رسانیده بود)
 می گذرانید . در سال دوم فردوس آشیانی روی نیاز بآستان خلافت
 آورده بمنصب سه هزار پی در هزار سوار و خطاب قدیم نصیری خان
 هر برافراخت . چون در سال سیوم اعلی حضرت از خطه برهانپور
 افواج متعدده به تنبیه خانجهان و تسخیر ملک نظام شاهیه و حدود
 و اطراف آن تعیین فرمود او بهمراهی راجه گجسنگمه نامزد شد
 از کارطلبی عرضه داشت که اگر خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قندهار
 (که راو رتن بدان سمت دستوری یافته) بمن باز گردد در کمتر
 مدتی بانجام میروسانم . از پیشگاه سلطنت بمنصب چهار هزار پی
 سه هزار سوار تحصیل ناموری نموده بدان مهم دستوری یافت
 و کشایش قلعه قندهار را (که بمنابت و دشوارکشائی اشتها دارد)
 پیش نهاد همت ساخته اول برافراز خان سر لشکر آن ملک را (که
 در میان قصبه و قلعه آماده پیکار بود) مالش به جزا داده آواره نمود
 پس ازان تقسیم مورچالها نموده گرد گرفت . مقرب خان و بهاول خان
 و زندهله خان عادلشاهی (که بکمک قلعلیان رسیده هجوم آوردند)
 بتلاشهای مردانه او عذاب تاب گشتند . درین اثنا اعظم خان صوبه دار
 دکن بیادری در رسید . متحصنان گرفتاری خود قریب دیده زینهار پی
 شدند . و بعد چهار ماه و نوزده روز سال چهارم سنه (۱۰۴۰)

هزار و چهارم هجری صادق داماد یاقوت خدارزند خان کلید قلعه
حواله نمود - توپ ملک ضبط و بجای و عنبري مشهور از خرد و کلان
یک مد و شازده (که هر یک برای برهم زدن لشکر و شهر و
کفایت کندن) با سایر اسباب قلعه داری ضبط درآمد - نصیری خان
باضافه هزار و سوار بلند پایه گردید - و در همین سال هنگام
رخصت بالاگهاث دکن بالذماس او ماهی و مراتب [که به پیشین ایام
در سلاطین دهایی شیوع داشت - و ایذان بحکم دکن داده بودند
و از آن باز درین ملک اعتبار تمام گرفته سلاطین آنجا بکسی (که
شایان عنایات عظیمه باشد) میدهند] مرحمت شد - و در سال
پنجم از تغیر معتقد خان بصوبه داری مالوه اختصاص یافت *

گرفتند که چون آجین و سازنگپور از انتقال خواجه ابوالحسن
(که از مدت ممتد آنرا آباد ساخته بود) بجاگیر او تن شد در آن ایام
در خاندیس و دکن قحط و غلا بمرتبه بهم رسید که نان بجای^(۲)
می ارزید - مدار قوت سکنة آنجا بر غله مالوه شد - نصیری خان
خرمذهای غله را بزر پر ساخت - در هیچ وقت اینقدر زر از محاللات
مالوه وصول نشده *

چون در سال ششم مهابت خان قلعه دولتآباد را محاصره نمود
نصیری خان بکمک تعیین گشته مصدر کارهای نمایان گردید - و روزی
(که در مورچال خانزمان فقیرا بهفتاد من باروت انباشته آتش زدند)

و بیست و هشت گز از دیوار عنبرکوت و درازده گز از برج آن پیاده
 راه وسیع پیدا شد . اما از ریزش تفنگ و بان قلعلیان هیچکس
 اقدام بیورش نمیکرد (مهابت خان خواست که خود پیاده شده
 در آید - نصیری خان گفت - از سران و سرداران چنین سگالش
 خلاف قانون گردانی ست - من (می آیم - سپر حفظ ایزدی
 بر روی کشیده بقلعه درید - و از تیر و آذغ گذشته بجنگ شمشیر
 و خنجر رسید - متحصضان از مشاهده چنین جانسپاری و سرافشانی
 لخته آریزش نموده بمهاکوت در آمدند - و چون آنرا نیز نقب زده
 برکشوند در نشینان بزینهار گرانیده کلید قلعه سپردند - مهابت
 خان هرکرا بحراست قلعه تعیین میکرد بنابر آنکه آذوته در قلعه
 نماده بود و درین چهار ماه محاصره انواع تعب گذشت از تکفل
 هر باز میزد - نصیری خان (که دو هزار سوار نوکر داشت) از غایت
 کار طلبی پذیری خدمت شده باتفاق سید مرتضی خان بحفاظت قلعه
 پرداخت - بیجاپوریه چند منزل بدنبال سپه سالار رفته بدرتابان
 برگشتند - و بمورچالها (که هنوز برجها بود) درآمده قلعه را گرد گرفتند
 چون نصیری خان آریز و ستیز بکرات نمود ناچار خائب و خاسر
 برخاسته اداره گشتند - خان مذکور بخطاب خاندوران و منصیب
 پنج هزاری پنج هزار سوار سرافرازی یافته قلعه را بموجب حکم
 بمرتضی خان حواله نموده بمایه معارفت نمود *

و چون شاهزاده محمد شجاع در سال هفتم بتسخیر پرینده

نامزد شد او نیز بهمراهی مامور گردید - (روزه) که در نوبت گهی (۲)
 مقایر عرصه بر خانخانان تنگ ساخته نزدیک بود که چشم زخمی
 عظیم برسد) خاندوران آگهی یافته بسرعت خود را رسانیده فوج
 عقب خانخانان را بر فوج (که دست راست او حلقه داشت)
 زده هردو قشون را بجوق مقابل رسانید - و زخمیان را برداشته
 بخانخانان پیوست - غنیمت ازین دستبرد (و بغرار آوردن - و این کار
 دست بسته در پیشگاه خلافت باعث مجرای سترگ گردید - چون
 مهابت خان ازین سپنجی سرا در گذشت بالاگهات بخانزمان
 تفویض یافت - و پایان گهات (که تمام خاندیس و اکثر ولایت برار
 باشد) بجمع نمود و دو کرد دایم بعهده او قرار گرفت - و حکم شد
 که سرکار بیجاگده و سرکار نذر بار و لخته محال سرکار هاندیه (که
 آنروی آب نبرده است) از توابع خاندیس اعتبار نمایند - و چون
 بکرماجیت پسر ججهار سنگه بندیده (که با جمعیت پدر بهمراهی
 خانزمان در بالاگهات میبود) باشاره پدر (که در خرابآبان موطن
 خود اراده سرتابی نمود) فرار اختیار کرده راه ممکن گرفت خاندوران
 از آن آگهی یافته از برهانپور بتکامشی در آمد - و در مقام اشته
 مضاف صوبه مالوه باو رسید - نزدیک بود که گرفتار شود - زخمی
 بجنگلهای دشوار گذار زده در دهامونی پدر ملحق شد - خاندوران

(۲) نسخه [ج] گهی نوبت - یا نوبت گهی باشد (۳) نسخه [ب] عرصه

خانخانان تنگ ساخته .

بانتظار حکم در مالوه توقف نمود - لهذا از حضور موبده داری مالوه باز
متعلق گشته بپرکندن بیخ فساد آن متمدن کوته اندیش تعیین گردید
و بانفاق عبد الله خان در تعاقب مصاعی شگرف بر روی کار آردن
در سال نهم سر چهار و پسرش بریده بحضور فرستاد - و در
جمادوی این حسن تردد بخطاب بهادری ناموری اندوخت
و در همین سال (که اعلیٰ حضرت بهیر قلعه دولتآباد ظلال افکن
روز و بوم دکن گردید) خاندوران را بهارابی (راجه جیسنگه و سایر
راجپوتیه و چندادلی مبارزخان نیازی با دیگر افغانه بکشایش قاعه
اردگیر و اوسه و تاغت و تازاج سرحد بیجاپور و گلکنده تعیین
فرمود - و تا درازده کردهی بیجاپور هرجا معموری و آبادی یافت
بخاک سیاه برابر کرد - و مکرر بهاول خان^(۲) میانه و خیریت خان
حبشی را مالشے بسزا داد - چون عادل شاه بقدیم عجز و انکسار
راه اطاعت و انقیاد بيمورد خاندوران دست از خرابی ملک او کشیده
به سمت اردگیر عذر عزیمت انعطاف داد - و بمحاکمه سه ماه
و کسر آن حصن استوار را هشتم جمادی الاولی سنه (۱۰۴۶)
یکهزار و چهل و شش از سیدی مفتاح برگرفته بتسخیر اوسه همت
گماشت - بهوجراج حارس آنجا دست و پای زده قلعه سپرد - و پس
از آن فرمان شد که فیل گجپوتی نام (که سرآمد افیال قطب الملک
است) بدست آرد - او بکوت گیر (که سرحد ملک اوست) رف

بترغیب و ترهیب آن فیل را با یک لک روپیه نعلبندی گرفته
 بشغور دیوگده در آمد - و کیاچور^(۲) داشته را (که از توابع کرماندگان
 برار است) از تصرف گوندان متغایب برآورد - و ناگپور را بمحاصره
 چند روز برکشود - کوکیا راجه دیوگده یک لک و پنجاه هزار روپیه
 نقد و یکصد و هفتاد فیل پیشکش نموده ناگپور را بازپس گرفت *
 خاندوران بهادر در سال دهم بحضور رسیده در بیست فیل بقیمت
 ده لک روپیه با هشت لک روپیه نقد (که مرزبانان گوندوانه و دیگر
 زمینداران لخته برسم پیشکش پادشاهی و برخی باو داده بودند)
 یا فیل گجمرتی (که یک لک روپیه قیمت شده پادشاه پسند
 موسوم گردید) با یراق طلا (که از جانب خود بیک لک روپیه ترتیب
 داده بود) بنظر اعلیٰ حضرت درآورد - چون جوهر اخلاص و مردانگی او
 درین تردولات مردآزما فروغ دیگر داد و پیشکشی (که بدین کیفیت
 و کمیت در اندک وقتی هیچ یکی از نوئینان والا مکان یک مرتبه
 از گردن کشان گاهی نگرفته بود) او برگرفت بانواع عواطف
 و تحسین نواخته بخطاب نصرت جنگ و منصب شش هزار
 شش هزار سوار و اسبه سه اسبه (که تنخواه آن ده کروڑ و هشتاد
 لک دام که بقرا درازده ماهه بیست و هفت لک روپیه باشد)
 و تنخواه برگزیده شجاعت پور از خالصه در طاب اضافه بلند مرتبه
 گردید - و چون در سال هفدهم شاهزاده محمد ادرنگ زیب بتقریب

عیادت بیگم صاحب از دکن رسیده نظر ببعضی حرکات خود (که دران دیار مذافی مزاج اعلیٰ حضرت سر زده بود) پیش ازان (که آثار بیلطفی از طرف پدر والا گوهر ظاهر شود) دست از امور دنیوی کشیده انرا گزید اعلیٰ حضرت را ازین داعیه بی سبب ملالت افزوده نظم دکن را بنصرت جنگ (که بایالت مالوه می پرداخت) تفویض فرمود . و بمنصب هفت هزار هفت هزار سوار و انعام یک کرور دام (که منتهای مدارج نوکری هندوستان است) اختصاص گرفت *

گویند خاندوران در صوبه دارمی دکن بضوابط مستقره خود عالم کهنه را دیگر ساخت . بسیاری دیسپانده و دیسپانده را بهای کوب زده رهگرای بادیه فدا ساخت . و از سران و همت آبادی ملک گماشته منصب داران را (که متفرق جاگیر داشتند) یکجا تذخواه نمود و تمام قلاع را دیده تجویز احشام و سرانجام انزوقه بر وجه اتم کرن و آنچه خزانه پادشاهی در قلاع و پرگنات خالصه بود قریب کرور روبده بحضور ارسال داشت . تا بعالمیان ظاهر شود که همیشه از حضور زر میرسد . من در صوبه دارمی خود از دکن زر فرستادم . چون از بدو بیست (۳) آن مملکت خاطر او طمانینت پذیرفت تسخیر بیجاپور پیش نهاد همت ساخت . سال هیزدهم جهت برخی مصالح ملکی از دکن طلب حضور گشت . تا کشمیر ملتزم رکاب پادشاهی بود . از انجا دستور می

تعلقه یافته بلاهور رسید - و دو گروهی شهر فرود آمد - آخر شب
در جامه خواب بود - از فیروزی تقدیر برهن بر سر کشمیری
(که او را باسلام آورده در سلک خدمتگاران خود منتظم ساخته بود)
چند هر کاری در شکم او زن - گویند هفده تانکه دوخته بودند - ابر
خم نکرد - با قلیچ خان حرف میزد - یک روز بهوشیاری گذرانیده
از نقد و جنس بهر یک از فرزندان حصه متعین ساخته تقمه جهت
خالصه قرار داد - و موافق آن بخط خود عرضی نوشته روانه حضور

کرد - شب هفتم جمادی الاولی سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج
بسط حیات در نورید - اعلی حضرت بهر کدام از فرزندانیش زیاده
از وصیت او عذایت فرموده شخصت لک رویه سرکار والا باز گردید
چون مدفون آبای او گواهی است آنجا برده مدفون ساختند *
خان دران در کار پادشاهی اصلا مداهنه و مساهله نمیکرد
(۲)
(۳)
و آزمندی و طمع درین کار نداشت - سه پاس روز و یک پاس شب
در معاملات سرکار والا میگذرانید - و بدیگری نگذاشته بجز و کل
مهمات خود میرسید - اما با رعایا سخت گیر بود - و با خلق خدا
بدشتمی و تعدی زندگی میکرد - تیر آه مظلومان بود که کارگر
افتاد - (درز) (که خبر فوتش ببهانپور رسید) شیرینی و قند و شکر
در درگاهها نماد که مردم بشکرانه بخش نکردند - بیشتر عمارات
عمده بههانپور در وقت او شده - مندوی زین آباد کنار تبتی

ازو ست - و از سروزنج تا برهانپور بده كروهی سراها ساخته
از ست - پسرانش سید محمد و سید محمود بعد فوت پدر هر دو
منصب هزاری هزار سوار و عبدالذبی (که خرد سال بود) پانصدی
منصب یافتند *

* خان جهان بارده *

(۳)
سید مظفر خان از سادات نهبوری ست - ابوالمظفر نام داشت
سال چهاردهم جهانگیری (که شاهزاده سلطان خرم بهم دکن رخصت
یافت) او در جنگ با دکنیان پای همت قائم کرده زخمی برداشته
در میدان افتاد - و نقش سپاهگیری او دانشین شاهزاده شد - در حین
(که شاهزاده مزبور از پدر والا قدر خود جدائی گزیده بدکن برتو
ورود افکند - و پس از عبور نمودن مهابت خان با شاهزاده سلطان
پرویز از دریای فربه مجال توقف در بلده برهانپور متعسر دیده
از راه سیماکول تعلقه قطب الملک متوجه صوبه بنگاله گردید
و در آنجا با ابراهیم خان فخر جنگ محاربه دست داد) مومی الیه
در جنگ مذکور مصدر ترددات نمایان شد - و در تمام مدت فترات
ماتزم ركب شاهزاده بود - مراسم خدمت گذاری و جانشیناری بظهور
آورده در خاطر شاهزاده جا بهم رسانید - و پس ازان (که شاهزاده
بتخت سلطنت بر نشست) در سال اول جلوس ادرا بعطای منصب
چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسب از طویل

خامه با زین مطلا و انعام یک لک روپیه بین الاقران ممتاز ساخت
و بحراست قلعه گوالیار مامور گردانیده توابع آن در قبول او
مقرر شد - و در همین سال باتفاق مهابت خان جهمت تنبیه چهار
سنگه بندیده (که هنگام بغی و فساد برپا کرده بود) دستوری یافت
و چون باستشفاع مهابت خان خانخانان صفح جرائم او شد دیوانیان
پادشاهی منجمله ملک (که در تصرف او بود) بقدر طامع
منصبش بار گذاشته تنمه بجاگیر خان مذکور و غیره امرا تذخواه
نمودند - و در سال دوم چون خانجهان اودی بنابر توهمه (که در خاطر او
جا کرده بود) از معتقراخلافه راه فرار اختیار نمود خان مرزور
بهمراهی خواجه ابوالحسن تربتی بتعاقب او مامور گشت - و بچستی
و چالاکی همان شب بے انتظار سر کرده روانه شد - شش گهزی
روز بر آمده بر کنار دریای چنبل متصل دهواپور بدو رسیده
چپقلش مردانه نمود - و محمد شفیع نیبرو او با نوزده تن از
سادات بدرجه شهادت پیوست - و پنجاه کس از رفقای او زخمی
گردید - چون این معنی بعرض پادشاه رسید خان مذکور را ازانجا
طلب داشته باضافه یک هزار سوار و اسب از طویله خامه با زین
مطلا و فیل از حلقه خامه سروراز فرمود - و در سال سیوم بعزایت
خلعت و جمدهر مرصع و اسب از طویله خامه با زین مطلا و فیل
از حلقه خامه کام اندوز گردیده بهراولی لشکر پادشاهی (که همراه
اعظم خان بنابر تنبیه خانجهان اودی مقرر شده بود) شرف

رخصت اندوخت - و پس ازان چون مسموع شد (که خان مزبور را بهسبب درم بالای ناف طاقت سواری نیست) جگجیون جراح را بهجهت علاج او روانه نموده حکم شد - که بعد تخفیف بحضور بیاید - ازانجا (که جراح بنابر قوت ماده موضع درم را شکافته خلط بسیار دفع شده بود) خان مزبور چندے بنابر التیام جراحت توقف نموده خود را بحضور رسانید - پادشاه از رفور قدردانی بعنایت خلعت و جمدھر مرصع با پھول کتّاره و اضافه هزاری ذات بمنصب پنجہزاری چہار ہزار سوار و مرحمت اسب از طریقہ خامہ با زین مطلا باند مرتبہ گردانید *

و چون ملک نظام شاہ پی سپر افواج پادشاہی گردیدہ خانجہان لودی مجال اقامت تنگ دیدہ دل از بودن آنجا برگرفته راہ مالوہ پیش گرفت خان مذکور (کہ بقدم خدمت و شیوہ شجاعت و قبیلہ داری موصوف بود) بعنایت خلعت خامہ و شمشیر خامہ و اسب قہچاق^(۲) از طریقہ خامہ نوازش یافتہ بتعائب او نامزد گردید - و ازانجا (کہ عبد اللہ خان بہادر نیز با فوج علیحدہ بتعائب او تعیین شدہ بود) حکم شد - کہ اگر بہادر مزبور بآن حدود رسیدہ باشد ہر دو فوج فراہم شدہ خار بن فساد بر کذند - سید مظفر خان بہای استعجال از گذر اکبر پور عبور آب نربدہ نمودہ خبر گیران عرصہ مصافحت می پیمود - تا آنکہ در منزل موضع تال گانون

تعلقه مالوه عبد الله خان بهادر نیز ملحق بوی گردید - پس
از وصول موکب ظفر کوکب بموضع نیمی از ولایت ^(۲) باندهور (که
بازنده گروهی سپیده و سی گروهی آله آباد است) بدریافت خود
قرب از عازم آن سمت گردید - نخست سید مظفر خان (که
هراول فوج پادشاهی بود) بار رسیده تلاشهای مردانه نمود - خانجهان
بعد بکار آمدن جمعی از برادران گریز نهاد - بهادران لشکر دست
از تعاقب برنداشته بعد دو روز باز بوی رسیده هنگامه زن و خوردن
برپا ساختند - او بهراول سید مظفر خان مقابل شده کشته گردید
و سید ماکهن پسر سید عبد الله و نبیره سید مظفر خان با بیست
و هفت کس بدرجه شهادت فایز گردید - و پس از آنکه خان مذکور
بحضور رسیده شرف ملازمت دریافت باضافه هزار سوار بمنصب
پنجزاری ذات و سوار و عذایت خطاب خانجهان چهره ناخواری
بر افروخت - و در سال چهارم جلوس یک هزار سوار تابین او دو اسبه
سه اسبه قرار یافته با یمین الدوا به تنبیه عامل شاه بیجاپوری
تعیین شد - و در سال پنجم کامیاب ملازمت پادشاهی شده یک هزار
سوار دیگر تابین او دو اسبه سه اسبه مقرر گردید - و سان ششم نیز
به یمین عذایت سر بلندی اندوخت - پستری بهمراهی شاهزاده محمد
شجاع بهم پراکنده رخصت پذیرفت - درین مهم مصدر ترددات
شایان و دلپذیرهای نمایان گردید - و چون تسخیر پرینده ملتوی مانده

شاهزاده حسب الحکم فردوس آشیانی عازم عقبه خلافت گشت سید
 خانجهان بسرعت سربعه خود را رسانیده متصل اکبرآباد جبهه سام
 آستان خلافت گردید - و در سال هشتم قتمه سواران تابین او در اسیر
 سدهاسه تقرر پذیرفت - و در همین سال به تغبیه ججهار سنگهه بغداد
 (که شیوه بنی ورزیده بود) با جمعی از دیگر امرا تعیین شده نطاو
 عزیمت بر کمر همت بست - و پس ازان [که ججهار سنگهه دست
 و پای زده راه دیوگدهه (که متصل موبه هزار واقع است) پیش
 گرفت - و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و خاندوران بتمامت او
 مامور گردیدند] سید خانجهان بر طبق حکم محکم جهت تنسیق
 ولایت مفتوحه و تغتیش دوائن آنجا متصل چورا گدعه توقف
 گزید - و پس ازان بحضور رسیده در ایامی (که فردوس آشیانی
 عزیمت سیر دواتباد پیش نهاد خاطر ساخته از دریای نریده
 گذشته کنار آن متخیم سراق اقبال بود) سعادت ملازمت دریافت
 و بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلا دوز و جمد و مرمع با یهل
 کتاره و شمشیر مرمع و یک لک (رپیه نقد) رایت ناموری بر افراشت
 در سال نهم بعطای خلعت خاصه و شمشیر خاده و اسب از طریقه
 خاده فرق مبادات بر افراخته با جوتی از امرا بتادیب عادل شاه
 بیجاپوری دستوری یافت - و از سمت بیر بدهارور رسیده بنده و بار
 در آنجا گذاشته راه طرف شولانور گرفت - و در اثنای قطع مصافحت

مردم تعیین نموده سرادھون را معسر ساخت - و بر محاللات جاگیر
 ربکان شولاپوری تاخته قصبه دھاراسین را تھانہ نشین گردانید
 و بکرات با بیجاپوریان زد و خورد بمیان آمد - خان مزبور خود مصدر
 مراسم شجاعت گردیده مخالفان را ہر بار شکست فاحش داد * .
 گویند روزی رندولہ بیجاپوری زخمی شدہ از اسب بر افتاد
 یکے از رفقا اسب بار رسانیدہ از میدان بر آورد - پس ازان (کہ بعض
 از ولایت بیجاپور ویران گردید - و موسم برسات برسر (سید) خان
 مزبور باران چھاروی برگشتہ بدھارور آمد - پستّر چون عادل خان
 زینھاری شدہ اطاعت فردرس آشیانی اختیار نمود خان مزبور
 حسب الطلب بزمین بوس عتبه سلطنت فایز گشت - و چون
 اواخر همین سال پادشاہ عزیمت مستقر الخلافہ نمودہ ایالت
 ہرچہار صوبہ دکن (کہ عبارت از خاندیس و برار و بارہ از ملک
 تلنگانہ و قلیلہ از ملک نظام الملکیہ باشد) بعہدہ شاہزادہ محمد
 اورنگ زیب بہادر مفوض فرمود سید خانجہان بعزایت خلعت
 خامہ مطرح التفات گردیدہ مقرر شد - کہ تا فراغ خانزمان بہادر
 از تسخیر حصار جغیر و غیرہ بخدمت پادشاہزادہ قیام نماید
 در سال دہم بحضور شتافتہ دستوری گوالیار (کہ متعلق بوی بود)
 یافت - و در سال یازدہم باز بعتبه خسروانی رسیدہ چون عزیمت
 دار السلطنت لاہور پیش نہاد خاطر پادشاہی شد مشار الیہ
 باجازات تیول کام دل اندوخت - و سال چہارہم در دار السلطنت

لاهور شرف و ملازمت دریافت نموده بهطای اضافه هزاري ذات
هزار سوار بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پنجهزار سوار
در اسپه سه اسپه سرشته اعتبار بدست آردن *

. درین ایام (که راجه جگت سنگه ولد راجه باسو سر طغیان
برداشته بود) مشارالیه به تذبیه او و تسخیر قلاع متصرفه اش
با فوج نامزد گردید - وقت رخصت بعذایت خلعت خاه و در
اسپ از طوباء خاه با زین طلا و مطلا و فیل از حاقه خاه با ماده
فیل و یک لک روپیه بطریق مساعد سر بلندی یافت - مشارالیه
بموجب حکم پادشاهی موسم بارش را در لاهور گذرانیده پس از آن (که
از کابل بهاولان و مچھی ^(۲) هون گذشته نیم کوهی قلعه نور پور و مسگر
ساخت) مساعی جمیله از تعین مورچاها و کندن نقب بتقدیم رسانید
اگرچه برج از قلعه پرید اما چون محصوران پس هر فرعی دیوار
کشیده بودند راه درآمد پیدا نشد - پستور بر طبق فرمان پادشاهی
تسخیر قلعه مؤ وجهه همت ساخته جوهر شجاعت را بر روی کار آردن
و به نبردهای متواتره کار بر محصوران چنان تنگ ساخت که افواج
پادشاهی از جوانب دیگر بقاعه درآمدند - و جگت سنگه راه فرار
پیمود - در جلدوی آن یک هزار سوار دیگر از تابین او دو اسپه سه اسپه
قرار یافت - پستور (که راجه جگت سنگه باظهارندامت پرداخته
مفع جرائم او از پیشگاه عنایت منظور شد) خان مشارالیه همراه

شاهزاده مراد بخش بحضور آمد - چون درین سال خبر آمدن شاه
 صفی (۲) دارای ایران جهت تسخیر قاعه قندهار بر زبانها افتاده بود
 شاهزاده دارا شکوه برای دفعه او دستوری یافت - خان مزبور
 هم بعطای خلعت خامه و شمشیر مرصع و در اسب از طویله خامه
 با زن طلا و مطلا و فیل از حلقه خامه مورد عنایات گردیده در همراهیان
 شاهزاده مزبور تعیین گشت *

درین اثنا خبر فوت شاه صفی شیوع گرفت - در سال شانزدهم
 خان مزبور برخصت گواپار محال جاگیر خود مورد التفات شد - و در
 سال هفدهم باز بملازمت پیوسته در ایامی (که فردرس آشیانی سمت
 اجمیر متوجه گردید) او را بکراسه اکبر آباد گذاشت - پس از معارفت
 موکب خسروانی چند در حضور بوده در سال هیزدهم رخصت
 محال جاگیر یافت - و در سال نوزدهم جالوس صاحب فرمان طلب
 عازم گشته در دارالمطانت لاهور دولت آستانبوس حاصل نمود
 در اواسط همین سال مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج
 هجری مغالوج گشته در ماه صاحب فراش بوده سفر آخرت گزید
 پادشاه قدر شناس تاسف نموده در باره پسرانش سید منصور
 خان و سید شیرزمان و سید منور (که آخرها بخطاب سید مغافر
 خان و سید اشکر خان مخاطب شدند - و احوال هر یک درین محیفه
 رتبه کمالک وقائع نگار گردیده) توجه مری داشت *

خان مزبور نامه بدزگي و كثرت جمعيت و سخاوت برآردنه
تا زيست بآرد بر سر برد - نوكران پيش قرار داشت - و هر كه از
ولازمان پادشاهي بوي متوسل ميشد ساوك خوب نموده ديهايت
در جاگير او ميداد - حايم و متواضع بسيار بود - گويزد روزي
فردوس آشياني بر دستار خوان نشانداده شريك طعام ساخت
پس از آنكه پادشاه برخاست سيد خان جهان دريده جفت پايوش را
زير پا گذاشت - پادشاه بر آشفته فرمود - كه شما را شرم اين خطاب
عالي بايد كرد - شخصي (كه بدين خطاب مخاطب بود) امرآچه
كه ما و جميع شاهزادگان محتاج نگاه او بوده اند - و باستغنا با كسي
حرف نميزد - او عرض كرد كه بذه فديمي درگاه است - پادشاه
فرمود - كه من بعد در جميع امور رعيت توره و ضابطه بايد كرد
اما گويزد كه بمعاملت دنپوي نمي رسيد - و بر كاربرد ازان خود
اعتماد نميكرد - خدمت گران هه وطني خون را بسيار دوست
ميداشت - گفته آنها پيش او معتبر بود - روزي عاملي (كه پنجهزار
روبيه عين المال جاگيرش بتصرف خود آورده بود) معرفت
خدمتگاري سه هزار روبيه را اشرافي پيش خان مزبور آرد - كه اين
حق ديوان و مستوفي است - اما ميتوسم كه فردا فتواي قتل من
خواهند داد - خان مزبور خوش شده اشرافها برگرفت - بعد از اين
هرچند متصديان ظاهر نمودند (كه پنجهزار روبيه عين المال ذمه او

باقی است) قبول نکرد *

• خسرو سلطان •

در موی پسر نذر محمد خان والیع بلخ و بدخشان است - چون
در سده (۱۰۵۱) یکمزر و پنججاه و یک خطبه ماوراء النهر بزام
نذر محمد خان خواندند خان مزبور باتفاق پسر کلان خود عبدالعزیز
خان در بخارا بکمال استقلال مسند نشین خانی گشته مهمات
فرمانروائی را بذهج استقامت جاری گردانید - و در سده (۱۰۵۵)
هزر و پنججاه و پنج بقرشی رفته ارنج را (که حاکمش اسفندیار
خان در گذشته بود) بتصرف درآورد - و با اوزبکیه که برادر کلانش
امام قای خان ساوک تمام مرعی داشته و ضبط محصول و بندوبست
ماوراء النهر بران قوم وا گذاشته خود محض باسم خانی خرسند
بود) باز خواست آن ایام در میان آردن - آن قوم خایع العذار
مطلق العنان رنجیده خاطر و رمیده دل گشته بران شدند که او را
با پسرش از میان بردارند - خان مذکور استشمام رایحه یکتائی آن
بداندیشان نموده باقتضای مصلحت سنگ تفرقه در جمعیت آنها
انداخت - هر یک را بجائے تعیین کرد - سمرقند را با توابع بعبدالعزیز
خان داده بیک ارغلی را اتالیق و خسرو بیک را دیوان بیگی او
ساخت - و قاشقند را با مضافات بهرام پسر سیوم خود داد
باقی یوز را اتالیق او نمود - و نذر بیک اتالیق امام قلی خان را (که در
وزبکیه اعتبار تمام داشت - و او را سرخیل فتنه انگیزان میدانست)
حکومت باغ نامزد گردانید - و قاندوز را (که حاکم نشین بدخشان

(۲)

است) بخسرو سلطان مذکور داد - و کهورد را با لواحق و توابع
و هزارجات (که از دیر باز تعلق به یلگتوش داشت) بے سابقه
تقصیر تغیر نموده بسببان قلی پسر چهار سپرده تودی عالی
قطان را اتالیق او نمود - و تیول اکثرے در خالصه ضبط نموده آنها را
نقدی ساخت - و اثر مردم معاش و سوزغال قدیمه را بلباس اسدان
ماتهم ساخته خود متصرف شد *



از اینجا (که ایام دولتش پسر آمده بود - و اقبال او در بادبار
گذاشته) همگی خواجگان توزن را (که وضع و شریف اینجا حاکمه
ازدات شان در گوش دارند) بسبب وقوع برخی امور آزاده ساخت
و ازین رو (که هر جا چرگاه بود برای دواب خود قرق نموده دیگرے را
بخصمت نمیدان) تمام احشام بهم برآمده دل دگرگون کردند
عبد العزیز خان (که خلف ارشد و دای عهدش بود) هر چند
وساؤل انگیخت که خود بدستور امام قلی خان بخارا را دار الخلافه
ساخته بلخ را بمن عطا کنند) از چون چهل سال در بلخ گذرانیده
آب و هوای آنجا با طبعش سازگار بود و دل کندن از آن مکان
دشوار می نمود و نقل و تحویل الدوخته چندین ساله دشوار تر
پسر را نیز بعدم انجام مرام رنجانید - و با سران و سرداران بلخ
(که مدتی مانند در تقدیم مراتب عبودیت سر موئے فرد گذاشت
نموده توقع احسان و چشم نوازش داشتند) از حقیقت نشناسی

چشم پوشی بکار برد - و یکدست مراسم حزم و کار آگاهی از دست
 راهشته هر که از روی هوا خواهی حرف از بد اندیشان مخفی بار
 میگفت از تذک ظرفی بافشای آن اد را شرمسار و بی اعتبار
 میگردانید - تا آنکه دفعه تمام توران و همه تورانیان بر شوزیدند
 و یکبارگی طبل مخالفت فرور کوفته خطبه ماراء النهر بنام عبدالعزیز
 خان خواندند - و المانان غرمت جو دست بذهب و تاج بر آورده
 اکثر کارخانجات را یغمائی ساختند - ^(۲) آخر الامر نذر محمد خان با پسر
 بمصالحه پرداخت - که فرمان روائی ماراء النهر بخود متعلق ساخته
 بلغ و بدخشان بار بگذارد - و خود بعد آشتی از پیکار و تود
 بر آسود - اما از درنگی اوزبکای و خود سری المانان بیم جان و مال
 هر روز می افزود - ترک مید و شکار نموده چنده درون حصار
 بلغ خانه نشین گشت - و چون بعد وقوع حادثه ناگزیر جنیت مکانی
 و بودن وارث تخت و تاج یغمی صاحبقران ثانی بر بعد مسافت
 در جزیر (که اقصای دکن است) عرصه خالی پنداشت از شورش طلبی
 و غرور جوانی لشکر گران بتسخیر کابل کشید - هر چند کار
 بیش نبرده از صولات لشکر فیروز ری رجعت قهقری نمود اما دست
 تعدی و تطاول دراز ساخته از سکنه شهر و رعایای نواحی و اطراف
 هر چه اوزبکان قبی دست یافتند بذهب و غارت بردند - و ابواب
 بداد و ستم بر روی اهل آندیار فراز نمود - ازان وقت مرکوز

(۲) در [اکثر نسخه] اکثر کارها را (۳) در [بعض نسخه] شناخته *

خاطر اعلیٰ حضرت بود - که بمقتضای *
* مصرع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

(۲)

فوج جبار بر سر بلخ و بدخشان فرستاده آن ملک موردنی را
اندزاع نمایند - بسبب اشتغال مهمات ملکی اراده مذکور از مکه
بطون بر منصه ظهور نرسید - درین وقت (که خود بخود در آن
دلایت هرج و مرج افتاد - و المانان بے دین آتش ظلم افروخته
در قتل و اسراهل اسلام و هتک استار ناموس اشراف و اختیار خود را
مستحق انواع سیاست ساختند) شاهزاده مراد بخش را با پنجاه
هزار سوار بتسخیر آندیار و مالش آن گروه نا هنجار در نوزدهم سال
باستعجال رخصت فرمود - و چون شاهزاده از کتل طول گذشته
بمیدان سرا منزل نمود اوزبک و المان (که قری و مواقع بدخشانان را
بجارب غارت پاک رفته در بر خسرو سلطان تنگ ساخته بودند)
از آواز موکب منصور پدای سرعت راه قرار پیمودند - خسرو
سلطان بر وفق مصلحت دید خرد با پسر خود بدیع سلطان
و دو هزار خانهدار از احشام و اهل قندوز (که پیشتر رعایای
جور کشیده المان دیده بودند) احرام ملازمت شاهزاده بست
و چون نزدیک باندراپ رسید امیرالامرا علی مردان خان پذیره شده
بر پشت اسب دریافت - و پس از آنکه داخل خیمه شاهزاده شد
آن فاعده دان بر طبق حکم پادشاهی تا منتهای بساط رفته معانقه

بموده همراه آورد - و نزدیک بمسند نشانده گوناگون عاطفت
 و داجوئي بکار برد - و انواع عطایا و پنجاه هزار روپيه نقد تواضع
 نموده روانه حضور ساخت - از پیشگاه خلافت مرحمت خان ولد صادق
 خان مرحوم با چهار اسب عربي و عراقي با زين طلا و بیش قيمت پارچه
 از نوادر اقمشه هذوستان و یک پالکي و چهار داي با چوبهای
 نقره و غلافهای مخملي برای سوارى عورات و دو دست بیش خانه
 مکمل تعین گردید - که اشیای مذکور را بمسلطان مزبور رسانیده
 همه جا بمرافعت او بوده بدرگاه رساند - بیست و پنجم ربیع الآخر
 سنه (۱۰۵۶) یک هزار و پنجاه و شش هنگامیکه بظاهر کابل رسید
 مدار المهم سعد الله خان و میر جلال مدر الصدور استقبال نموده
 بملازمت رسانیدند - او التماس قدمبوس نمود - باجارت آن امتیاز
 بخشیدند - پس ازان سرش را اعلی حضرت از راه قدر شناسي
 بدو دست برداشته باغوش عاطفت در آوردند - و بحکم نشستن
 مباحات اندوخت - و باقسام غذایات و نوازش و انعام پنجاه هزار
 روپيه نقد کاهياب گشته بمذنب شش هزارى دو هزار سوار اختصاص
 یافت - و منزل خاندوران بهادر را با فردش و اسباب تجمل
 برای او آراسته قرار یافت - و بدیع سلطان پسرش (که همراه
 پدر بود) بسالیانه دوازده هزار روپيه نوازش یافت - و چون خسرو
 سلطان مرد ضعیف بنیه افیونی (که مدتها بتعدي و اشتام
 اوزبکيه روی بهبود ندیده بود - و از بیم و هراس دست انداز المانان

دو نه آسوده) يك دفعه بے رنج و تعب بدرامت خدا داد رسيد
 بفراغبان و قرفه حال بهره ياب لذت زندگاني گشت - تكاپوی نوکري
 درميان نبود - گاه در دارالسلطنه لاهور و گاه در شاهجهان آباد
 و اچيانا در ركب بسر ميبرد - و در سال بيست و ششم ادرا از منصب
 باز داشته باک روپيه مشاھره موظف ترديد - و درين سال پسرش
 بدیع سلطان بمنصب هزاري دو صد سوار سرافرازي يافت - و تا آخر
 سلطنت اعلیٰ حضرت بمنصب در هزار و پانصدي رسیده بود *

• خواجه عبدالهادي •

پسر کلان مقدر خان خواجه قاسم است - از ازل سلطنت
 فردوس آشياني در قصبه سرونج^(۲) قبول پدر خود مي بود - سال
 چهارم (که خانجهان لودي باتفاق دريا خان دوهله از دکن بمالوه
 شتافته بقصبه مذکور (رسيد) از بحر است آنجا از قرار واقع پرداخت
 تا سال بيستم بمنصب نهصدي شش صد سوار فايژ شده سال
 بيست و يك از اصل و اضافه پايه هزار و پانصدي هشت صد سوار
 مرتقي گشته سال بيست و سيوم باضافه دويست سوار چهارم عزت
 برافروخته سال بيست و ششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه (که بتاخير
 قلعه قندهار نامزد شده) دستوري پذيرفته وقت رخصت از اصل
 و اضافه بمنصب در هزاري هزار سوار و عظامی خلعت و اسب با زين
 نقره و سال بيست و هفتم بعنايت علم لوی بلند رتبيگي برافراخت

سال سیم مطابق سنه (۱۰۶۶) یک هزار و شصت و شش هجری
با در عدم خانه گذاشت - پسرش خواجه جان تا سال سیم هزاری
چهار صد سوار منصب داشت *

* خوشحال بیگ کاشغری *

سال نوزدهم جاوس فردوس آشیانی بمنصب هزاری چهار صد
سوار چهارم عزت بر افروخته با سلطان مراد بخش بتسخیر باغ
و بدخشان رخصت پذیرفت - و پس از فتح بلخ و مراجعت شاهزاده
مذکور بهدروستان چون جملة الملک سعد الله خان به بدو بیست
آنجا تعیین شد او را با دیگر کاشغریان بتنهاده داری شیرپور و سام چاریک
مقرر نمود - سال بیستم حسب تجویز جملة المملکی از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار عز امتیاز اندوخت - و سال
بیست و دوم همراہ سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بصوب
قندهار مرخص گشته از آنجا همراہ رستم خان و قلیچ خان در محاربه
قولباشان پای قیام مستحکم داشته مصدر تردد گردیده سال بیست
و سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و در بیست سوار
سرشته اعتبار بدست آورده سال بیست و پنجم باز همراہ شاهزاده
مذکور بمهم مسطور شتافت - و سال بیست و هشتم همراہ جملة الملک
بر سر چیتور کسپیل شده گام جلالت برداشت - پسر همراہ خلیل خان
بتادیب زمیندار سرنیگر شتافته اواخر سال سی و یکم با مهاراجه
(۲) نسخه [ب] هزار و شصت هجری (۳) نسخه [ب] خلیل خان

جسونت سنگهه جهت سد راه بودن بر فوج دکن (که عزیمت سلطان محمد اوزنگ زیب بهادر بحضور بتقریب عیادت پدر والا قدر زبان زد شده بود) بصوبه مالوه دستوری یافته دامن همت بر کمر عقیدت زد - پس ازان در جنگ سموگدهه برکاب سلطان داراشکوه بود بانی احوالش بظفر نرسید •

✽ خواص خان بختیار خان دکنی ✽

در عهد جنت مکانی در ساک ملازمان انتظام یافته سال هشتم^(۲) جاوس فردرس آشیانی بخدمت فوجداری لکهی جنگل و تهاره از تغیر سردار خان چهارم اعتبار برافروخته سال دوازدهم (که پادشاه بسرحد پنجاب وارد فرمود) از احراز سعادت ملازمت نمود و سال چهاردهم از انجا معزل شده در کومکیان صوبه بهار قرار یافته سال شانزدهم بفوجداری ترهت مضاف صوبه بهار عزامت از اندوخته سال بیستم بعزایت خلعت و اسب سرفراز گشته ببدخشن دستوری پذیرفته سال بیست و یکم بحضور رسیده دولت باز یافت و بفوجداری و تیولداری مژدسور مضاف مالوه اوای کامرانی برافراشت سال بیست و سیوم چون صوبه داری مالوه بشاعنواز خان و مژدسور بمیرزا محمد پسر میر بدیع مشهدی (که خویش خان مزبور میشد) قرار گرفته از انجا تغیر شده بستر داخل کومکیان دکن گردید و در محاصره گلکنده همراه سلطان محمد اوزنگ زیب بهادر

مصدر ترددات بود - و پس ازان (که زمام سلطنت باختیار شاهزاده
مزبور در آمد) از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری هزار و پانصد
سوار و خطاب خواص خان بر نواخته شد - و در حروب متواتر (که
خاد مکان را با مهاراجه جسونت سنگه و شرکای سلطنت زد)
در کاب پادشاهی بوده بتعیضاتی موبه بهار بدان حدود شتافت
و چون قبل از جاوس ثانی قاعه چنار از دست سید ابو محمد
نام نوکر سلطان شجاع مستخلص گردید او بهراست آنجا اعتبار
اندوخت - و سال دوم از آنجا عزل پذیرفت - بر مال حالش
اطلاع نیست *

* خلیل الله خان *

برادر خرد اصالت خان میو بخشی ست - حمیده بانو بیگم
صبیه سیف خان و صبیه زاده آصف خان یمین الدوله در عقد
نوراج داشت - در عهد جانت مکانی هنگام استیلای مهابت خان
همراه آن آصف مرتب در قید مهابت خان افتاد - و در سال سیوم
جاوس اعلی حضرت ب خطاب خانی سر برافراخت - پستر بخدمت
میر ترکی اختصاص گرفت - و در سال ششم سده (۱۰۴۲) هزار
و چهل و دو هجری بخدمت میر آتشی مبهات اندوخت - و در
سال نهم بمنصب دو هزار میو مراد بدام آرد - و قراول بیگی
گردید - و در سال هیزدهم بمنصب سه هزار سوار سرفرازی
یافت - و بخدمت قور بیگی که خدمت بر بست - و در سال نوزدهم

بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رخصت یافته بسرداری فوج طرح دست چپ متعین گردید - شاهزاده خلیل الله خان را باتفاق چین قایم خان و میرزا نوزر صفوی^(۲) از چاریکاران براه آبدرة بانتزاع قلعه کهمرد و غوری روانه نمود خان مزبور از چستنی و کارطابی با میرزا نوزر یک منزل پیش افتاده چون از کتل گندک (که سرحد مویله کابل و ولایت کهمرد است) گذشت جمعی را بسرعت هرچه تمامتر بر سر کهمرد تعیین کرد - اوزبکان بمجرد وصول بهادران منصور مضطرب گشته از حصار برآمده هر یکی بطرف بدرزد - بعضی از آنها اولا ثبات قدم ورزیده آخر کار زیر بار بژوئه شده قلعه را سپردند *

خیل الله خان خاطر از استحکام آن را پرداخته باز باتفاق میرزا نوزر یک منزل از قایم خان پیش راهی گشته بدستور کهمرد حرق را بهوش غوری کمیل نمود - آنها با قباد میر اخور محافظ غوری (که فوج منصوبه را مردم هزارجات پنداشته از قلعه برآمده بود) در آریختند - او بکمتر آویزه ره سپور فرار گردید - دایران چالاک پاشنه کوب با او جنگ کذان بحصار درآمدند - قباد بارک پناه بسته بعد و پیدمان خلیل الله خان را دید - خان مسطور قلعه را با تمام خان سپرده خود با قباد بشاهزاده پیوست - و پس از درآمدن آن مملکت بتصرف اولیای درات قاهره و وصول علامی سعد الله خا

خان امير الامرا بحراست كابل (كه نظم آن بشاهزاده دارا شكوه و پسرش متعلق بود . و شاهزاده درين سال بمحاصره قندهار عازم شد)
 با فوج بسيار تعيين گشت . و پس ازان [كه مرزبان سري نگر (كه در كوهستان شمالي دارالخلافه است) باستظهار مصاعب مكان و مضائق كوهستان از زمان سر بر آرائي اعلى حضور دولت تقبيل عقبه خلافت در نيافته سر نخوت مي افراشت] خايل الله خان بهالش آن خود سر مقرر گشته حكم شد . كه به قبول خود رفته و خاطر از نظم و نسق آن وا برداخته در بمقصد نهد . ^(۲) در در سال بيست و نهم از انطاع خود بدارالخلافه آمده در ماه صفر سنه (۱۰۹۵) هزار و شصت و پنجم با هشت هزار سوار نبردگار برة نوردی در آمد . (زميندار سرمرور) كه سر كوه است شمالي دارالخلافه . و بخ از انجا بشاه جهان آباد آرد) بخايل الله خان پيوسته كمر ارادت بخدمتگاري بربست و چون بدرون [كه جاكائے ست ^(۳) بيرون كوه سري نگر بدر ازي بيست كرده و پهنائي پنجم كرده (كه بطول يكسر آن بچون پيوسته . و ديگر بگنگ) و در اطراف مواضع و محال آباد دارد] (سيد از نزديك كهيلا گهر شروع بتهانه بخدي نمود . تا ساحل گنگ هر جا مناسب دانست گابين قلعه احداث نموده جمعي را باستحكم آن برگماشت و چون بماحل گنگ (كه ازان عبور نموده بکوه در مي آيد)

(۲) در [اكثر نسخه] سال (۳) نسخه [ب] جنگل است (۴) در [بعضه]

رسید جمعی عبره نموده تهانۀ چاندنی را (که از توابع سربانگر است - و خارج دون و کهیلا گهر) بتصرف در آورند - بهادر چند مرزبان کمادون بارادۀ خدمتگذاری بلشکر ملحق گشت *

ازان رو [که برسات نزدیک رسید - و موسم یساق آن سرزمین و هنگام درآمد کوهستان درگذشت - معینا گرفتن آن هیچ مصلحت نبود - و آب و هوای آن مکان جز سکنۀ آنجا را (که از قبیل دیو و داند) سازگار نیست] خلیل الله خان بر طبق یرلیغ والا مهم کوه را موقوف داشته دون را (که حاصل آن هنگام معموری یک لک و پنجاه هزار دریده است بشصت لک دام موافق دوازده ماه) بطریق وطن در قبول چتره و ج چرهان (که هزار و پانصدی هزار سوار منصب داشت) مقرر نموده و تهانۀ چاندنی را بکرداری هر دراز سپرده بحضور موفور السرور معاودت نمود - و مکرر باضافۀ سواران در اسپه سه اسپه سرافرازی یافت - و در سال سی و یکم (که بعد طریان عارضه باعلی حضرت و حصول تخفیف در عوارض کوفت بذابر تغییر مکان حرکت لازم گردید - و در محرم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری از دار الخلافه متوجه مستقر الخلافه اکبر آباد شدند) خان مزبور بحراست شاهجهان آباد مامور گشت و چون اواخر دولت اعلی حضرت دارا شکوه محمد امین خان مدیر بخشی را با اتهام نظر بند نمود آن خدمت والا بخان مشارالیه باز گردید - و پس ازان (که دارا شکوه تصمیم مقابله عالمگیری

بحدود قرار داد) از شرط اعتماد و وفور قدریت (که بآن عمده بارگاه
 خلافت گمان داشت) او را با فوج جرار برسم ^(۲) منتقل از اکبر آباد
 بدهوایور رخصت نمود - در روز جنگ با سایر توارانده و امرای
 پادشاهی بمرداری میبذخه قیام داشت - و چون پنهانی عهد و پیمان
 بندگی و درست اخلاقی استوار ساخته بود در وقت گرمی کارزار
 با پانزده هزار سوار تیغ زن بیزه گذار از جای خود حرکت ننمود
 مگر بقدر مدافعه جود از یکیه (که با او بودند) دست جرات
 برکشوند - و پس از هزیمت دارا شکوه چون ظاهر اکبر آباد
 مضروب خیم عالم گیری گردید فاضل خان خاندان مکرر از جانب
 اعلیٰ حضرت سلسله جنایات شوق گشته درامی ادراک ملازمت
 برانگاشت - جذاب عالمگیری سخن او بشمع رضا امغانموده ثابدا
 بتحریر مصلحت کیش خود که از قدمبوس بدر رالا قدر
 ایا آورد - اعلیٰ حضرت خلیل الله خان را بانفاق فاضل خان
 بگذارش پیغام فرستاد - خان مذکور بنابر سابقه یکذائی پیش از
 فاضل خان باریاب خاوت گشته چندان برآه نمکس مدعا شرافت که
 رحمت و کافیت شاهي از یک بصد رسیده خلیل الله خان را نرد
 خود نگاهداشته فاضل خان را بے نیل مقصود بر گردانیدند - اگرچہ
 میر بخشی گری دستور سابق بمحمد امین خان بحال فرمودند
 اما عمده الملک خلیل الله خان را بمصوب رالی شش هزار

(۲)

شش هزار سوار دو اسبه سه اسبه مشمول التقات خسروانه ساخته
از اعز آباد دهایی بهاشلیقی جیوش مذکور بتعانب دارا شکوه
مرخص کردند - و خان مذکور باتفاق بهادر خان کوه تاملتان
عبدان مساعت باز پس نکشید - و در همان ایام مبادی سنه (۱۰۶۹)

هزار و شصت و نهم هجری خلیل الله خان بصوبه دارئی پنجاب
مباهی شد - و در سال چهارم در لاهور عارضه بر مزاج او طاری گشت
چون کوفت او بامتداع کشید بدار الخلافه آمده از شدت ضعف
ملازمت نادره بسر منزل خویش فرود آمد - تقرب خان و دیگر
حکمای پایه سریر خلافت بحکم والا بمعالجه او پرداختند - بسبب
ازمان مرض فتور قوی بمرتبه کمال (سیده بود - باندک ^(۳) نقصه) که از
به تدبیری غذا (و داد کارش از مدادا در گذشت - دوم رجب سنه
^(۴)

(۱۰۷۲) یک هزار و هفتاد و دو هجری (روزگار هیاتش بسر آمد
خاندان بمقتضای قدرشذاسی سایه عاطفت پایه بر سر بازسازدهای
آن مرحوم افکنده بانواع تسلیه و داجوئی نوازش فرموده میرخان
و روح الله خان و عزیز الله پسران او را و افتخار خان و ملتفت خان
و بهاء الدین نوادر زاده ها و سیف الله صفوی دامادش را بعطای
خلع فاخره بر اوخته از کدررت ماتم رسیدگی بر آوردند - و زوجه
و صبیبه اش را بسالیان پنجاه هزار روپیه کامیاب گردانیدند - و پسران

(۲) در [بعضی نسخه] شش هزار سوار چهار هزار سوار دو اسبه سه اسبه

(۳) در [بعضی نسخه] دفعه (۴) نسخه [ج . هفتاد هجری]

دامادش باضافه منامب مطرح (۲) نظار خسروانده گشتند *

خلیل الله خان با علو حسب و بزرگی نژاد درین سلطنت
عالیه عالیله دیوبند خدمت و قدم بزدگی داشت - و آخر عمر را
در خیر اندیشی و شوا خواهی خلیفه زمان سپری ساخت - ازین در
اخلافش هر یک بدولت و کامرانی کوس ببدنامی بر نواختند - گویند
خلیل الله خان نسبت برادر کلان امالت خان درشت خوی تندگو
بود - چون هر دو برادر بهمراهی شاه شجاع بهم پیونده تعیین گشتند
مهابت خان سپه سالار آنقدر که از امالت خان (نقی) و خوسند گشت
همانقدر از خلیل الله خان آزرده و گله مند گردید - و آصف خان
نیز از فاسازی مزاجش همیشه از دخیوه خاطر داشت *

• خان دوران •

سید محمود پسر میانده خاندوران نصرت جنگ است - بعد
فوت پدر بمنصب هزاره سوار سر افرازی یافت - و بدستیاری
اقبال و یارمردی نیکو خدمتی در تلاش جاه و دولت از برادر کلان
سید محمد سبقت گرفت - در سال بیست و دوم بمنصب در هزاره
سر بر افراخت - و در یساق قندهار متلزم ركب شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر بود - سال بیست و سیوم هنگام معارفت بهمراهی
سعد الله خان (که در استلام سد سلطنت و جهانبانی پیش آهنگی
کرد) شرف بار یافت - و دواوین خطاب پدر نصیری خان چهارده

نامردی بر افروخت - و پس ازان بدمیذاتی صوبه مالوه و تیولداری
و قلعه داری (ایسین دستوری یافت - و در سال سیم بمراقبت
صوبه دار مالوه (که با جمیع کمکیان آن ناحیه تعین شاهزاده محمد
اردنگ زیرم ناظم دکن بغا بر تعریک عبدالله قطب شاه شده)
بدانجا شتافت - و پس ازان مهم (که بآئین شایسته انجام گرفت)
بمکان خود معارفت نمود - و در همین سال باز بر طبق حکم حضور
بدکن رفته بهمراهی شاهزاده مذکور در تاخت و تاراج ولایت
عادلشاهیه جوهر مردی نمایان ساخت *

و چون سیوا و مناجی بهوفصله باشاره بیجاپوریه در حوالی
اهمدنکر سر بشورش برداشته برخه محال را تاختند نصیری خان
با سه هزار سوار باتفاق جمعی از امرا مثل کار طلب خان و ایرج خان
بدان سو در آورده دست و بازوی جرأت برکشاد - و بسیاری را
از مردم سیوا علف تیغ بیدریغ گردانید - و خود پانذیه بیروگانون را
اتمام جا بر ساخت - تا آسیب آن مفتان بمحالات پادشاهی
نرسد - و پس از کشایش قلعه بیدر و کلیان مساعی هریک از امرای
کمکی از نوشته پادشاهزاده بعرض اعلیٰ حضرت رسیده هر کدام
از پیشگاه نوازش باضافه درخور کامیاب گردید - خان مذکور نیز
از امل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار بلندپایگی

(۲) در [بعضی نسخه] پیرگانون (۴) در [اکثر نسخه] بدر - اما در

[اکثر جا] بیدر آمده *

یافت - و چون در یساقهای متوالیه بصدد نیکو خدمتی و فدویت شایان گوناگون عاطفت شاهزاده گردید رشته عقیدتش با اخلاص قلاب یافته و مشام ازادتش از شمامه یکجبهتی معطر بوده بعد محاربه راجه جسونست چون نواهی گوالدار مضرب خیام آن شاهزاده ظفر نصیب گشت نصیری خان از قلعه رابستین بر طبق یرایغ طالب جبهه سامی عتبه عالمگیری شده بخطاب والای خاند رانی کله گوشه مباحات باج اعزاز رسانید - و در جنگ دارا شکوه بصدداری فوج طرح میسره اختصاص گرفته بعد از فتح بمنصب پنج هزار پیچ هزار سوار دو هزار سوار در اسبه سه اسبه کلاه نشاط بر افلاک انداخت - و او با یوزخ از عساکر پادشاهی بدظم موبه آله آباد و تسخیر قلعه مذکور (که در زمانت و حصانت شهره ایام است و سید قاسم بارهه از جانب دارا شکوه بحکومت آن جانب قیام داشت - و با وجود آگهی بر فرار دارا شکوه تصمیم دولتخواهیش بخود داده سر بر خط انقیاد انداده بر استحکام آن قلعه افزود) دستوری یافت - خان مذکور از کار طلبی چست و چالاک شتافته به هماره آن پرداخت - پس ازان (که شجاع بقصد کارزار و پیکار از بنارس گذشته نزدیک بآله آباد رسید) خان دوران دست از محاصره قلعه باز کشیده بشاهزاده سلطان محمد (که بطریق مقله بدوالی قلعه رسیده بود) پیوست - و چون شجاع اسباب تجمل و جاه بدان نهیب و غارت داد و فوج بهاشلیقی محمد سلطان

بتکامشی آن اواره دشت ناکامی تمین گشت خاندوران نیز کمین
شاهزاده گردید *

درین وقت سید قاسم باره قلعه دار آله آباد (که بنوشته
دارا شکوه ضمیمه لشکر شجاع گردیده بود) بعد هزیمت یافتن از
از پخته کاری بوسم ایغار پیدش از شجاع بقاعه رسیده داخل شد
و از مال اندیشی ابواب تصرف بر روی آن یاس زد (۲) روزگار بر بست
و از موافق بینی بزدگی پادشاهی برگزید - و پس از وصول سلطان
محمد بقرب آله آباد بخاندوران (به واسطه آنکه قبل ازین حکومت
آنجا یافته بمحاصره قیام داشت) ملتجی گشت - و او را وسیله
مفتح جراثم خود ساخت - خان مذکور بامر پادشاهی او را مستمال
عواطف پادشاهانه نموده قلعه را بتصرف درآورد - و به حکومت
و ایالت آنصوبه همت برگماشت - و در سال دوم چون صاحب موافقی
آنولایت بیداد خان کوکه نفویض یافت خاندوران بارسال فرمان
موبه داری او نموده پند وای سعادت گردیده بدان سمت شتافت
و مدتی دران آلهای دور دست گذرانید - و در سال دهم سده
(۱۰۷۷ - هزار و هشتاد و هفت هجری باجل طبعی همانجا بساط
هستی در آوردید *

• خان زمان •

میر خلیل - پسر دوم اعظم خان جهانگیری ست - و داماد

(۲) در [بعضی نسخه] یاس زد *

بمیان الدواء آصف خان خانخانان سپهسالار - بهمراهی پدر بزرگوار کارهای نمایان و ترندهای شایان بمنصه ظهور آورد - و میروشمشیر و صاحب مدار پدر او بود - در ایام حکومت جونپور (که باعظم خان متعلق بود) بمرتبه در متمدن افکنی و سرایش براندازی کوشید که نام مفسد دران ناحیه نماید - و هر جا کدھے مستحکم شدند با بهیروی تدبیر یا بدستیاری دلیوری و رلاوری مذهبم ساخت - اکثر قلعهها (که معار به بدروق و تفنگ بود - و حکام سابق ایام ممتد صرف کشایش آن نمودند) او باندک روز از بن برداشته نشان نگذاشت - و چون پدر فوت کرد از پیشگاه خلافت و جهانبانی بمنصب هزاری همتصد سوار سرعزت برافراخت *

گویند در فوجداری نازبول (که مفسزار است) مقرری قریب دارالخلافه (کارهای رستمانه دوده نامه بشجاعت و مردانگی برآورد و در ظاهر آن قصبه خلیل ساگر ذالجه بر ساخت - که ذال شاه قایمان محوره را (که چهل ساله جاگیردار اینجا بود) پیش او آورد و بعد از در سال سیم باضافه بانصدي سرافرازی یافته و برادر کلان خود ملتفت خان تعین دکن گشت - و در همین سال خدمت داروغگی توپخانه کل دکن حسب التماس شایسته خان ناظم اینجا پدر مفروض گردید - آنچه از بندوبست درین کارخانه نمود از صوبه داران نشده بود - خود را بهمه قلام رسانید - و بفقیه و قطمیر هر فاعه

را رسیده در خور هر مکان از غله و سرب و باروت ذخیره نمود - و کهنه
 عمله و فعله امشام را (که سالها بحمايت و رعایت بکار سازي
 و (پاشي بعوض و بلاعوض گذرانیده بودند) همه را موجودي
 ساخت - و دیوار سه گز دراز و پهنا را نشانه قرار داده از هر تفنگچی
 سه مرتبه از فصل چهل قدم امتحان گفت - تیر هر که یکبار هم
 بدشانه نرسید او را بر طرف کرد - و برخه ضعیف و زبون را علوفه
 کم کرده نگاهداشت و بدین میغه در یک و نیم ماه مبلغ پنجاه
 هزار روپیه کفایت پادشاهی نمود - و دیانت و جزرسي و گاردانی
 و معامله فهمی خود را بعالمیان ظاهر ساخت - و در سال بیست
 و هفتم از امل و اضافه بمنصب دو هزار سوار و خطاب مفتخر
 خان چهره افتخار برافروخت - و از انتقال عرب خان مرحوم
 بقلعهداری فتح آباد و دهادر مامور شد - و چون درین مدت (تاممت
 دکن باظهار بذکری و قدویت نقش حرف یکجتهی و اخلاص خود
 دلنشین پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر صاحب اختیار دکن
 ساخته بود در ایام برهم خوردگی و آشوب سلطنت (که شاهزاده را
 عزیمت مستقر الخلافه اکبر آباد باقتضای وقت واجب گردید)
 او نیز کمر مرافقت بظاق همت چمت بسمت - پس از وصول
 ببلده برهانپور باضافه هزار سوار بمنصب سه هزار و دو هزار

(۲) نصحه [ب] موفی و بلاعوضی و نصحه [ج] موفی و بلاعوضی

(۴) نصحه [ب] فتح آباد دهادر *

سوار و خدمت میر بخشگیری و خطاب سپهدار خانی امتیاز یافت . و بعد جنگ جسر نمت بخطاب خانزمانی و بعطایت طوغ و نقاره باند آوازه گردید . و پس از نگون ساری اعلام داراشکوهی و وزیدن نسائم از صهب عذایت ایزدی بر شقۀ رایت عالمگیری میر بخشگیری بمحمد امین خان خاف محمد معظم خان باز گردید و خانزمان را از مصالح دکن دانسته باضافه هزاری بمذبح چهار هزار دو هزار سوار ووزن آموزش فرموده بقلعه داری ظفرآباد بیدر (که بصرف توجه آن شاه جهان ستان عالمگیر قریب العهد ضمیمه ممالک محروسه شده بود) مرخص گشت . و پستقر بنظم مهام احمد نگر مامور گردید . و در سال نهم از تغیر داؤد خان قریشی بصوبه داری خاندیس رایت اعتبار برافراشت . و در سال هیزدهم بمذبح پنجهزاری سه هزار سوار بصوبه داری برار ووزن مرام گردید و در سال بیستم بانظام صوبه ظفرآباد بیدر و حراست قلعه مذکور اعزاز اندوخت . و بهمراهی شاه عالم سال بیست و چهارم از دکن باجمیر رسیده استلام سده خلافت نمود . و روزی چند برکاب شاهزاده بتمایب اکبر باغی و بمالش واجهوتیه ضلالت کیش بوداخته در همین سال مجددا بخدمت صوبه داری برهانپور از تغیر البرج خان مقرر گشت . و بافرایش یک هزار سوار منصب صرافرازی یافت *

افغانا در همین سال [که سنین هجریه (۱۰۹۱) یک هزار و نود

و یک بود [پیش از ورود خان مزبور سگه‌ای سوائی از سی و پند
 گروه شبگیر نموده دفعه بر بهادر پوره دو کردهی برهانپور (بخند
 دست تصرف بذاوس و مال اهل اسلام و کفره بر کشاد - برخه از
 شرفا را قیمت جوهر کردن اهل و عیال بدست آمد - و بسپار
 بے سرو پا دست آنها گرفته آوازه گشتند - کاکرخان افغان (که
 بنیادیت خانزمان حراست شهر می نمود) بصد دشواری شهر را
 از آسیب آن ستمگر محفوظ نگاهداشت - و چون فضلا و مشائخ
 آن بلده ترک نماز جمعه داده محضر استیلائی کفار (که عرض
 و مال مسلمین دستخوش تاراج آنها گشته) بحضور ارسال نمودند
 از اجمیر عزیمت دکن تصمیم یافت - و درازن ۴۸ ذیقعد سال
 بیست و پنجم بلده برهانپور بوزن موکب پادشاهی درونق
 پذیرفت - خانزمان ناظم آنجا نامه بدگی را باستانبوس خلافت
 نورانی ساخت *

و چون درین سال غره (ربیع الاول سنه ۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم
 هجری جانب اولنگ آباد نهضت پادشاهی اتفاق افتاد شاهزاده
 محمد معزالدین باقامت برهانپور مامور شده از بهادر پوره
 رخصت یافت . خانزمان در خدمت شاهزاده مذکور متعین
 گردید - و در همین ایام از تغیر مختار خان بایالمت صوبه مالوه^(۲)
 رخصت یافت - و در آخر سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۵)

یکهزار و نود و پنج مجری همانجا رخت اقامت بعالم بالا کشید
 از هوام بهوه و در حسن خط شهوه داشت - انشا پر داز درست سلیقه
 دانشور معامه فهم بود - در کمشیت مهام برهانه و نوح غیره محتاج نه
 و خوش اوضاع پسندیده اطوار جوه و شفا سر بود - مردم خوب فراهم
 آورد - خصوص تفنگچیان قدر انداز او (که دیدم) باز در شب تاز
 به تمر آتشبار میدوختند (مشهور آفاق است - و در فن موسیقی
 مهارت تمام داشت - و با دوام انهماک در کارهای دنیوی موانع
 و شیفته رنگ و رنگ بود - برمی چهرگان خوش آواز و مغذبات
 عشوه ساز در خانه داشت - زمین آبادی مشهور (که محبوبه
 و مرغوبه ایام پادشاهزادگی خالد مکان بود) ازان زمهره است - گویند
 مدخوله اوست *

رازه شاهزاده بدیع عالم آرای زمین آباد برهانپور معروف
 بآهو خانه با اهل محل تملیف فرمود - و با مخصوصان بزم الفت
 گشت و راگشت می نمود - زمین آبادی در نغمه سانجی هوش ربا
 و در شیوه دلموی یکتا بود - همواره اهلیه محترمه خانزمان (که
 خاله شاهزاده میشد) آمده در عین سبزه درخت انبه پر بار دیده
 بے آنکه پاس ادب شاهزاده نماید از شوخی و شنکی پیش رفته
 بر جهمت - و دانه ازان بدست آورد - این انداز (که سراسر انداز
 دایره و دایره ای بود) شاهزاده را از خود مرده هوش را

* نود *

د پارسائي را در باخت *

* معجب گیرنده دامه بود در عاشق ربائیه *

* نگاه آشنایي یار بیش از آشنائیه *

د'برام د سماجت ادرا از خاله مکرمه گرفته بآن همه زهد و درع خشک
 د تفرقه بعث شیفته د دل داده او شد - و پیاله شراب بدست خود
 پر کرده بار میداد *

گویند روز - او هم قدح داده بدست شاهزاده داد - و تکلیف
 نمود - هر چند عاجز و نیاز بکار بود بر سر هم نیامد - شاهزاده ناچار
 خواست در نوشد - آن عیاره جادو طراز خود پیاله در کشید - و گفت
 غرض استدعان محبت بود - نه تلخ کامی شما باین آب پر شر و شور
 د این مشق بازی بمرتبه سر کشید که باعلی حضرت رسید - دارا شکوه
 (که عذاب دای داشت) این حکایت را دستمایه سعایت
 د غمازی ساخته باعلی حضرت میگفت - که آن مزور ربائی چه ملاح
 د تقوی ساخته - خود را برای یک کدیز خاله برباد داد - قضا را
 در عین بهار گل زندگیش پژمرد - و شاهزاده را بدافع هجران بدی
 مبتلا ساخت - مقبره اش در اورنگ آباد است متصل دلاب کلان
 از آنجا (که فقدان محبوب لطافت ربای مردان است) روز موتش
 طرفه تغیر حال بشاهزاده شد - از فرط فاق بسواری شکار توجه
 فرمود - میر عسکری عاقل خان در جلو بود - خلوت یافته بعرض

رسانید . که باین حالت اختیار شکار مصلحتی خواهد بود
در جواب خواند *
* بیت *

* فالهای خانگی دل را تسلی بخش نیست *

* در بیابان میتوان فریاد خاطر خواه کرد *

ماتل خان مناسب مقام دیده این دست خواند *
* بیت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *

* هجر چه دشوار بود یار چه آسان گرفت *

شاهزاده بے اختیار رفتها نموده بیت را یاد گرفت - خانزمان در
موبه‌داری برار موضع هرم را (که سه کوهی ایلاچپور حاد نشین
آنصوبه است) اقامتجا بر ساخته خانزمان نگر نامید - و عمارات
عالیه طرح انداخت - هنوز آثار آن نمودار است - در برهانپور هم
هویلی دارد - از پسرانش هیچکدام ترفی نکرده در گذشتند *

* خواجه عبدالرحیم خان *

وطن نیالانش انسجان متعلقه ولایت فرغانه است - پدرش
خواجه ابوالقاسم از مشائخ آنجا بود - در عهد فردوس آشیانی دارد
هندوستان گردید - خان مذکور در ایام شباب برفاوت سلطان
دارشکوه امتیاز داشت - پس از سریر آرائی خانمکان حصول ملازمت
نموده چون مزاجش بتشرع آشنا بود در خدمت پادشاه مذکور
اختصاص پذیرفته بمنصب در خیر و خطاب خانی لوای کامیاب
بر افراشته سال بیست و ششم بحجابت بیجاور تعیین گردید - و بعد

معاودت از آنجا بعطای لیل مباحثات اندوخت . و سال سی و دوم از تغیر محسن خان بتفویض خدمت بیوثاتی چهره عزت برافروخت و چون سال سی و سیوم قلعه راهیری مفتوح گشت برای ضبط اموال آنجا متعین شد . پستتر از انتقال معتمد خان داروغگی داغ و تصحیحه نیز بنام او قرار یافت . سال سی و ششم مطابق سنه (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه هجری شریعت واپسین در کشید چندتا پسر داشت . درم آنها میر نعمان خان است . که پسرش میر عبدالمنان بدکن رسیده چنده بخدمات خانگی نظام الملک آصف جاه میپرداخت . آخر خانه نشین گردید . شعر میگفت
(۲)
و عثرت تخلص میکرد . ازوست *

* بیت *

* آهوی وحشی چشم تو چسبان رام کدم *

* پیچ دقاب دل خود را مگرش دام کدم *

از پسرانش کلانی معتمد الدوله بهادر سردار جنگ . که در عمل صلاحیت جنگ دیوان سرکارش گشته مطابق سنه (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری رحلت نمود . درمین میر نعمان خان که در عمل صلاحیت جنگ در جنگ مرهته بکار آمد . سیومین میر عبدالقادر که در جوانی بمرض درگذشت . چهارمین احسن الدوله بهادر شرزه جنگ و پنجمین مفوض الله خان بهادر یکه تاز جنگ هردو بقید حیات اند . و با محور سطور دوستی دارند •

(۲) یا عبرت باشد *

• خان زمان شیخ نظام •

حیدرآبادی - از شیخزاده‌های سپاهی پیشه دکن است - از پردلی و جگر داری نصیب^(۲) وافر داشت - و در دولت ابوالحسن والی تلنگانه رتبه افزای امارت گشت - و بسرداری و سرکردگی و صف آرائی و سپه کشی نام برآورد - در ایام محارمه گانگنده بسری عساکر قطب شاهیه سر برافراخته بیرون قاعه با افواج پادشاهی زد و خورد می نمود - (رزے بر سر مور چال با خان فیروز جنگ دو چار شده شور قیامت ریخت - کوشش و کشش سترگ از طرفین بکار رفت هر چند پردلان فوج پادشاهی از روی جلالت خواستند (لاش بکے از مردهای خود بدست آرند) مہر نیامد - و آنها لاشهای مردم خود با لاش چغندے ازین طرف برداشته بردند •

و چون اقبال و نیک اختاری از ابوالحسن رو تافته آثار تباهی و بیدولتی هر روز در تزیید بود ازین رو دل از همراهی و دولتخواهی او برکنده بذریعہ (سوخ عقیدت باستان عالمگیری ملتجی گردید چون نوکران عمده ابوالحسن از آزوری و حرص اندوزی با امید منصب و حکومت خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خود بیخته بملازمت پادشاهی پیوستند و تا آن وقت دیگرے غیر از و صاحب فوج نمائد افتراق او موجب کار شکنی ابوالحسن پنداشته بیشتر^(۳) باستمال خان مذکور پرداختند - و پس از ادراک ملازمت بتفویض

منصب شش هزارى پنجهزار سوار و خطاب مقرب خان و عطای علم و فکاره و انعام لک رپیہ نقد با اسپان عربی و عراقی و فیلان تنومند و دیگر مواهب شایان مورد التفات خسروانى گردید - و پسران و اقربای او بمناصب نمایان (که چنده از آنها از چهارهزارى کم نیست) همگی بمنصب بیست و پنجهزارى بیست و یک هزار سوار ممتاز گشت و پس از تسخیر حیدرآباد چون مرتبه ثانی سواد بیجاپور مضرب خیام پادشاهی شد اورا (که در فنون سپاهگری و سردارى یکتائی داشت) بمشایش قاعه پرناله (که در تصرف غنیم بود) مامور فرمود خان مذکور باقتضای دواعی هوشیاری و خبردارى جواسیس خود را بآوردن اخبار سنبها (که بعد فوت پدر سر راجگی و سردارى دکن می افراشت) مقرر داشت - ناگهان خبر رسید که او بذاهر نزاع با قوم بیراگی (که نسبت خویشی بآنها دارن) از راهیری بقاعه کهیلده رسیده بعد دار و مدارے بآن طایفه و را پرداختن خاطر از ذخیره قلعه در سنگمذیر نام جائے (که پیشکار او کب کلس آنجا عمارات و باغات عالیه بنا گذاشته) آمده بیسٹ بساط لہو و نشاط اشتغال دارن خان شجاعت نشان از کولاپور (که تا آنجا چهل و پنج کرده بود و عقبات معب و هولناک هایل) در راه نمک خوارگی دای نعمت دست از جان برداشته با معدودے از فدائیان ناموس پرست ایلغار کرد - هر چند جاسوسان سنبها خبر کردند کہ فوج مغل رسید

آن مهت بادۀ سفاهت و غرور بایمای ابرو سر از تن آنها برداشت
 و بر زبان بطالت بیان گذراند - بیخبران دیوانه شدند - فوج مغل
 درینجا می تواند رسید - تا آنکه خان شهابت آثار پس از تکمیل
 فرادان محن و مشاق (که اکثر جا خود پیاده شده راه میرفت)
 بمصرعت برق با سه صد سوار بمهر رقت او رسید - آن سرشار در بالای
 نشۀ رعونت و باده نوشی باعترضاد چهار پنج هزار سوار دکنی
 نیزه گذار حمله آور شد - قضا را تیرے از شست تقدیر بکمپ کلس
 رسید - و باندک زد و خورد آن حزب ادبار طریق فرار گزید - داد
 در حویلی کب کاس در خزید - و خودش با کمپ کاس و بیست
 و پنج کس از عمد های او با زنان و دختران سوای رام راجه برادر
 خردش (که در یکی از قلاع بود) دستگیر گردید - ازان میان راجه ساهو
 پسر کلانش هفت هشت ساله بود - و چون این نوید در مقام ایکاوچ
 پیداشاه رسید آن مکان بسعدنگر موسوم شد - و پس ازان (که خان
 فہروزمزد بتدایبر مانده ازان دیوالاخ برآمد) هیچکس از اعوان
 و انصارش دست و پا نتوانست زد - در بہادر گدھے بحضور
 رسید - او را زندانی مکافات کردند - همان زمان خالد مکان از تخت
 فرورد آمد - و گوشۀ قالین شکستہ بادای سجدات شکر سر نیاز
 بر زمین ابتہال آورد *

* مصرع *

۱۱۰۰

* با زن و فرزند شد سنبہ اسیر *

تاریخ است - خان مذکور در جلدوی این شگرف خدمتی بخطاب خانزمان فتح جنگ و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر انواع عطایا و مواهب سپر مباحات بپرخ برین سود - و پسران و رفقای او بافرونی مناصب و عطیه خلایع سرافرازی یافتند - پس ازان خانزمان مدتی متعینه فوج پادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - در سال سی و هفتم شاهزاده بسبب عارضه استسقا بحضور رسید - خانزمان شرف ابدوز ملازمت گشته با پسران و اقربا گرانبار عذایت و انعام پادشاهی شده بهمراهی شاهزاده بیدار بخت به تنبیه غنیم لئیم رخصت یافت - و گویا در سال چهارم باجل طبعی و دیعت حیات مستعار سپرد - کثیرالاولاد بود - پسرانش خانعالم و منور خان از ناموران دهر بودند - از احوال آنها معلوم توان کرد - و دیگرے فرید صاحب - که همراه برادران در جنگ اعظم شاه مردانه کشتند شد - و احوال امین خان نیز جدا بتحریر آمده - دیگرے حصین منور خان بود - که سکونت حیدرآباد اختیار نمود - و از سرکار آصف جاه عاملی مرتضی نگر گرفت - و در سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت درگذشت - پسرانش زیر محاسبه سرکاراند - و دیگر نظام الدین خان - که حضرت خلد مکان بومیت پدرش از راه خانه زاد نوازی در حضور تربیت فرمود و همشیره راجه ساهورا (که بسند افتاده بود) بنکاح او در آردن - اوضاع مغلی داشت - هیچ پدر و برادران مانا نبود - در خجسته بنیان

طرح اقامت ریخت . خالی از نام و نشان نبود - بخست میگذرانید
 (۲)
 در سنه (۱۱۵۵) هزار و صد و پنجاه و پنج هجری بمزل خاموشان
 شتافت - پسران (که با هم علاقی بودند) در دعوی ترکه پدر مدعی
 با یکدیگر منازعت داشتند *

• خانجهان بهادر ظفرچنگ کوکلتاش •

میر ملک حسین نام - پدرش میر ابوالمعالی خوافی ست
 سیده بود موصوف بصلاح و تقوی - بعنوان درویشانه میگذرانید
 چون حلیله جلیله او بشرف ضاعت فیض اشاعت شاهزاده محمد
 اورنگ زیب بهادر رسید پسرانش میر مظفر حسین و میر ملک حسین
 بمذاهب مذاسب سوافروزی یافته اوج پیمای دولت و امارت گشتند
 شور و نمای او این در حضور فردوس آشیانی بود - چنانچه از احوال
 او پرتو و جوج میدهد - در بین از مغرب در خدمت شاهزاده
 تربیت یافته بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - در سال بیست
 و هفتم از خدمت شاهزاده گران خاطر گشته جدائی گزید - و بقصد
 بندگی پادشاهی از دکن بحضور شتافت - اعلیٰ حضرت بمذهب
 هفت مدی مد سوار کامیاب عزتش فرمود - و چون ترک
 رفاعت او رسانید شاهزاده نبود در سال سیم از جذاب پدر
 والا قدر فوجدار می هوشنگ آباد هدیه بدام او التماس نمود
 بدین تقریب او را بجاذبه عاطفت بدکن کشیدند - و در سال سی

و بکم چون شاهزاده بعد تسخیر قلعه بیدر همت بکشایش حصن
 کایان برگماشت اورا بگرفتن حصار نیلکه^(۲) مامور گردانید - پس از
 وصول بمقصد بارچون آنکه متخصصان در مدافعت و ممانعت کوشیدند
 سر سواری قلعه را بقهر و غلبه بدست آورد - و محافظان را
 با تمامی اسب و اسلحه مقید ساخته نزد شاهزاده فرستاد - در آن
 هنگام (که شاهزاده لوی جهان کشائی از بهرانپور بصوب اکبرآباد
 برافراخت) اورا بخطاب بهادر خانی نامور ساخت - از انجا (که جرأت
 و جلالت او دانشین شاهي بود) در محاربه جسونت از پیش آهنگان
 مقدمه الجیش گردید - و در صف آرائی داراشکوه بهر درازی طرح
 دست راست معین گشت - و از غایت کار طلبی پیش رفته قریب
 بهراول پیوست - ناگاه رستم خان دکنی با همگی فوج جرانغار
 مخالف بار برخورده بجنگ و پیکار پرداخت - خان مذکور
 آنچه نهایت مرتبه تلاش و سپاهگری بود بتقدیم رسانیده زخمی
 برداشت - و بعد ازین فتح چون موکب عالمگیری از اکبرآباد بسمت
 دارالخلافه باعزاز آمد اورا باضافه هزاری پانصد سوار برنواختند
 و بتعاقب داراشکوه (که بقصد سرانجام اسباب تدارک بلاهور
 شتافته بود) دستوری یافت - خان مذکور بچستی و چالاکي از آب
 ستاج (که مردم مخالف باستحکام آن پرداخته بودند - و عبور
 از آن بآسانی صورت نداشت) گذشته بسطوت و صولت حمله بران

بیخبران ادبار گرفته آورد - آنها عذر تماسک از دست داده
 راه فرار سپردند - داراشکوه در لاهور هم پای تمکن^(۲) نیفشوده ری
 آوارگی بجانب بهکر گذاشت - بهادر خان باتفاق خلیل الله خان
 قاتل ملتان دنبال از دست نداد - و در جنگ کهجوه (که با شجاع اتفاق
 افتاد) بهادر خان بهرکردگی التمش پادشاهی انتظام داشت
 به نیروی همت د'ن بدلی داد - چون داراشکوه بار دیگر در اجمیر
 طرح کارزار انداخته فرار بجانب گجرات نمود بهادر خان باتفاق
 راجه جیسنکجه بتکامشی آن رمیده همت گام سرعت برداشت - و چون
 آن آزار دشت سرگشتگی بولایت کهجه رفته راه بهکر پیش گرفت
 و از دریای سنده گذشته بذابر سابقه معرفتی (که با ملک جیون
 دهادهر داشت) نزد او شتافت و روزی چند از تعب راه برآسوده
 بعزم فزدهار برآمد آن زمیذدار حق ناشناس ملاح کار خویش در
 دستگیر ساختن او دیده سر راهش گرفته دستگیر ساخت - و حقیقت
 حال ببهادر خان برنوشت - خان مذکور بهمعدانی تعجیل خود را
 بدان حدود رسانید - و او را بدست آورد - با راجه جیسنکجه از راه
 بهکو بر جناح استعجال روانه حضور گردید - و شانزدهم ذی الحجه
 سال دوم جلوس بدارالخلافت رسیده زمین بوس دریافت - و آنروز
 داراشکوه را با بهرش بهپر شکوه در حوضه سرکشاده بر ماده فیل
 نشانده از راه میان شهر و بازار بدلهلی کهنه برده بخضر آباد

در جای محفوظ نگاهداشته شدن . روز دوم بیست و یکم شهر ذی الحجه
 سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجری چراغ زندگانش خاوش
 گردانیده در مقبره جنم آشیانی مدفون گشت . خان وزیر بعی
 یکصد اس اسب (که بکثرت ایام اسب بسیار ازو تلف شده بود)
 نوازش یافت . و پس از آن بقلع فساد بهادر ^(۲) بچگوتی (که بسمت
 بدسواره سر بفساد برداشته بود) مامور شد . و بعد انصرام آن مهم
 بار سال فرمان صوبه داری آله آباد از تغیر خاندوران و منصب پنجزاری
 پنج هزار سوار چهارم عزت افروخت . و مدتها بصاحب صوبگی ولایت
 مذکور گذرانید . و در سال دهم صوبه داری گجرات از تغیر مهابت
 خان باو تفویض یافت . از آله آباد عازم آندیار گردید . و مدتی
 به بندوبست آن صوبه قیام نمود . و در سال شانزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب شش هزار و شش هزار سوار در اسبه سه اسبه مرقعی
 مدایج دولت و اقبال گشت . و بعی خطاب خانجهان بهادر
 و تفویض صوبه داری دکن از تغیر دکالی شاهزاده محمد معظم لوی
 بلند نامی افراخت . و خلعت خاصه و جواهر مرمع مصحوب
 گرز برداران بخان مذکور مرسل شد . و حکم شد که ماهی مراتب
 مرحمت فرمودیم . خود بسازد . از کار طلبیها در همین سال بایلغار
 شصت کرهی سیوی بهونسله را (که در آن ایام تاخت و تاراج
 از همد گذرانیده آرامگاه و جمعیت ربای سکنه دکن بود) بشکست

(۲) در [بعضی نسخه] بچگوتی *

فاحش مغلوب و منكوب ساخت - و غنیمت فراوان بدست آورد
(۲) پس ازان (که بتاختهای متواتر و قطره و بونه زبان سر پرشور و شر
سپوا را پست و نگون ساخت) در سرزنش و مالش دیگر سرکشان
ممالک دکن سعی نمایان بظهور آورد - و پیشکش از والیان بیجاپور
و حیدرآباد بتحصیل در آورده مورا بحضور ارسال داشت - پادشاه
(۳) قدر شناس در جایزه کارهای دست بسته آن پیش قدم معرکه رزم
و پیکار را در سال هیزدهم سده (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجری
بخطاب خانجهان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش و از امل و اضافه
هفت هزار و هفت هزار سوار و انعام کبود دام بر امثال و افوان سری
و برتری بخشید - و در سال بیستم سده (۱۰۸۸) هزار و هشتاد
و هشت هجری قلعه نلدرک را (که از معظم قلاع ولایت بیجاپور
است) بصرف اسباب قلعه گیری و جنگ و پیکار مورچال از دست
دادن خان ینی (که طفل چهار ساله بود) انتزاع نموده بتصرف
اربابی دولت در آورد - و در جنگ مورچال این قلعه محمد محسن
نام پسرش بکار آمد - از انجا (که عمدگی و عالیجاهی بخود رانی
و خود آرانی میکند - و کار سرکردگی و کامیابی باستانها و رعایت
می انجامد - بل از کارطایی بکهنه عملگی می برد) در پیشگاه خلافت
برخه تقصیرات بوی اثبات یافته طامح حضور شده بعزل خدمت

(۲) نسخه [ب] مغلوب ساخت (۳) در [بعضی نسخه] که بتحصیل (۴)

و منصب و ساب خطاب و ضبط اموال از صامت و ناطق معائب
گردید و چون نقش سرداریش در جانب و اجانب درست نشسته
و نام عمدگی او بدور و نزدیک رسیده و دیرین بزدگی و نیکوخدمتیه
علاوه داشت پس از چندی سال بیست و یکم بدستور سابق
ببكالی منصب و خطاب و تفویض رتبه علیا و اعاده دولت عظمی
آب رفته بجوبش درآمد - و چون سال بیست و دوم مهراجة جسونت
به نیستی سرا در شد و خاف و جا نشین نداشت جهت ضبط ملکش^(۲)
خانجهان تعیین یافت - و رایات پادشاهی بسیر جانب اجمیر
باهتزاز درآمد - و خان مذکور تکنگ پای نموده در جودهپور^(۳)
(که حاکم نشین آندیار است) بانهدام بتخانها پرداخت - و چندین
ارابه بار اصنام (که اکثر مرصع بطلا و نقره بود) بعد معاودت اعلام
خسروانی بدار الخلافه آورد - و بحکم پادشاهی در جاوخانه در بار^(۴)
زیر زینهای جام جهان نما انداختند - مدتها پامال مترددین
شد - تا نام و نشانی ازان نماند - اما بزد و بسمت آن ضاع چنانچه
باید صورت نبسمت - و شورش راجپوتیه و سرکشی رانا سرکشیدن
و مانجر بنهضت پادشاهی گردید - خانجهان در سال بیست و سیوم^(۵)
سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجری از حوالی چیتور رانا از تغیر
شاهزاده محمد معظم بنظم صوبه دکن رخصت یافت - او در عین

(۲) در [بعضی نسخه] خلفه جا نشین (۳) یا تکنگ پائی باشد (۴) در

[اکثر نسخه] جامع جهان نما (۵) نسخه [ج] جیت پوره

برشکال همت بمحاصر قلعہ سالہیر (کہ رفیع ترین قلاع بکلانہ است - و بتصرف غنیم در آمده بود) همت گماشت - و انواع قعوب و معویبت کشیده بے نیل مقصود برخاسته بخجسته بنیان شتافت - میر محمد رضا لاهوری شارح مثنوی معنوی بعنوان منصب داری همراه او بود - این یساق را منظور ساخته در کثرت گل رلا گفته *

* شده کار بیچاره کار زمین *

قصه در همین سال ماه محرم سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجری سنبهای سوانی از سی و پنج کوهی شبگیر کرده بیدخبر بر بهادر پوزه (که در کوهی برهانپور معدوم عظیم بود) ریخته غارت کرد - کادر خان نایب خانزمان صومدار برهانپور با معدودے در شهر متحصن گردید - آن شقی بخاطر جمع پورهای معتبر اطراف شهر را آتش زده بخاک سیاه برآید کرد - و دران حادثه بر اکثر شرفا بے داعوسیدار داد - برخی از غارت قبیلہ را ته تبغ آردده کشته شدند - خانجہان ازین آگهی از خجسته بنیان ایلغار نموده در یک شبانه روز خود را بمکمل فرداپور (که سی و دو کوه مفاوت دارد) رسانید - و در اینجا بتقریب عبور کتل چهار پاس توقف گزید - بر زبانها افتاد کہ بر جوع وکیل سنبها و تعهد مبالغ خطیر این درنگ بیوفت واقع شد - و درین فرصت سنبها با هرچه

توانست برداشته با جمعی از اسیران راه چوپره برگرفته بقاعه سالهیر
 شتافت - خانجهان (که می بایست از عرض راه بجانب او عذر تاب
 میشد) راه راست گرفته ببرهانپور رسید - و این اغماص یاور
 سپه الطن مردم گشت - و باعث تغیر مزاج پادشاهی بتازگی شد
 و فرمان عتاب آمیز سرزد - و دران سال آنچه تجویز او از منصب
 و اضافه بحضور رفته بود بمکلم نامنظور گردید - اتفاقاً در همان ایام
 شاهزاده محمد اکبر سال بیست و چهارم ردی فرار بجانب دکن
 گذاشت - احکام بجمع حکام رسید - که اکبر ابتر هر ظرف سر بر آورد
 سد راه او گشته تا ممکن زنده دستگیر نمایند - و الا بقتل رساندن
 چون از متصل کوه سلطان پور میگذشت خانجهان (که باراده
 گرفتنش گرم روی نموده نزدیک (سیده بود) عذر بازکشید - تا آنکه
 اکبر از کوهستان بکلانه گذشته بااعانت بهیل و گولی براهیری
 رسید - و روزه چند در پذه سنبها بیداسود - هر چند اخبار نویسان
 از تحریر این مراتب خود را باز داشتند اما میر نور الله پسر میر
 اسد الله فوجدار تھانیمیر (که مرد بیداک بود) باعتبار خانه زادی
 و اعتمادی که داشت مفصل بر نوشته برنذیره خاطر پادشاهی افزود
 و کهنه عملگی و عیاری خانجهان بر همگذاشت ظاهر شد *

و چون مالش سنبها و گوشمال اکبر هریک بانفراده داعی توجه

پادشاهی بود سال بیست و پنجم سرزمین دکن مطرح رایان

عالمگیری گشت - خانجهان بتسخیر قاعه رام سیج متعلقه گاشن آباد

(که در تصرف سنبها بود) مامور گردید - و هرچند در کشایش آن سعی زیاد بکار برد از خبرداری و دیدبانی قاعه دار (که از مرهقه های آزموده کار بود) پیش نرفت - ناچار از پای قلعه برخاست و روز کوچ بمصالح مورچال از چوب و غبره (که بمبلغ خطیر فراهم آمده بود) آتش زد - مردم قلعه بشوخی تمام برکنگرهای اطراف برآمده طبل و نقاره زده ناگفتنیها میگفتند - چون بسه گروهی اورنگبان رسید از پیشگاه خلافت بارسال خلعت خرسند ساخته حکم شد که ملازمت دریافته سمت بیدر رفته اقامت نمایند - و هر طرف خبر آوارگی اکبر برسد بتعاقب بردازن - و چون دران ایام اکبر از حدود سنبها برآمده بسواری جهاز عازم ایران دیار گردید خانجهان تذبیه اشقیا وجهه همت ساخته در سال بیست و هفتم از سی کروه تاخته باویزش سخت سلسله جمعیت مقهوران را (که بزراده فاسد بر کنار آب کشا فراهم آمده بودند) گسیخت - و بسیاری از کفار اشرار را عرصه تیغ بیدریغ نمود - و مال و ناموس را دست خوش قاراج ساخت - و بجایزه آن فرمان تحسین و آفرین از حضور امداد یافته پسرانش مظفر خان بخطاب همت خان و نصیری خان بخطاب سپهدار خان و محمد سمیع بخطاب نصیری خان و محمد بقا بخطاب مظفر خان و برادر زاده و داماد او جمال الدین خان بخطاب مفدر خان مورد مرام والا شدند *

و چون شاهزاده محمد اعظم شاه بمقامر بیدجایز قیام داشت

اورا باقامت تهنه^(۲) ایزدی بجهت رسانیدن رسد بلشکر شاهزاده
 محکوم گردانیدند - و از همانجا آخر سال بیست و هشتم بهمراهی
 شاهزاده محمد معظم (که بتادیب ابوالحسن حیدرآبادی رخصت
 یافته بود) متعین شده با ده هزار سوار پیش آهنگ شاهزاده گشت
 و با خلیل الله خان سر لشکر و حسینی بیگ علی مردان خان^(۳)
 (که با سی هزار سوار جرار در مقابل عساکر پادشاهی سر نخوت^(۴)
 می افراشتند) کارزارهای سترگ نمود - روزی از هنگام دمیدن
 سپیده صبح کوس و کونای رزم بلند آوازه گشته تا سه پهر بازار پیکار
 گرمی داشت - بهادران از تیر و تفنگ گذشته دست و گریبان
 بجمدهر گشتند - و هر طرف از کشته پشته نمودار گردید - دران
 هنگام بر پسرش همت خان که هراول بود عرصه جنگ تنگ تر گردید
 هر چند از پدر طایب کمک نمود اعادی آنچنان هجوم نموده ادرا
 هاله وار در میان گرفتند که نمی توانست یک قدم برداشت - و دران
 اثنا پرب خان ملقب بهات پتھر (که از مبارزان جانباز قطب شاهیه^(۵)
 بود - و سنگ دستش از دور کار تیر و تفنگ میکرد) اسب تازان
 نیزه در دست بمقابله فیل خانجهان رسیده فریاد کرد که سردار کدام
 است - و خواست نیزه حواله نماید - خانجهان بنهییب تمام بانگ

(۲) نسخه [ب] تهنه بزدی - و نسخه [ج] تهنه ایزدی (۳) نسخه

[ج] حسینی بیگ خانسامان که (۴) نسخه [ب] سوار در مقابل (۵) نسخه

[ج] بزری خان یا پری خان باشد *

بر زن - که سردار مذم - و اورا فرستاد نیزه اندازی نداده به نیر
 ترکش از زمین بر زمین انداخت - و آخر کار دولت افزایندهای مخالف
 بجائے رسید که نزدیک بود که آثار هزیمت پدیدار گردند - ناگاه اقبال
 عالمگیری بصورتی دیگر جلوه نمود - که فیل مستی از اشکر پادشاهی
 بمیان آنها درآمد - و اسبان را بچراغ پائی در آورد - و دران ته و بالا
 اسپ و آدم دو سه سردار نامی بزمین سرنگون افتاده فوج
 حیدرآبادی رو برگریز آورد - و با وصف چذین صف آرائیها (که کوره
 بعد ادای و مره بعد اخری افواج گران را از پیش رو زده برداشت)
 و بدست آوردن حیدرآباد *

۱۰۹۷ (۲)

* شد فتح بجنگ حیدرآباد *

تاریخ این واقعه است - و متحصن شدن والی آنجا در قلعه گلخانه
 چون در امل مزاج پادشاهزاده و خانجهان بر استیصال ابوالحسن
 نبود و اول رهله میخواستند واسطه مامع شده عفو جرائم او از جناب
 خلافت نمایند هر چند که امرای جهالت کیش او بچنگ و پرخاش
 رسانیدند در مراسم تعانیه و مراتب قاضی و قاضی همه جا اغماص
 و خود داری بکار می رفت - و این معنی در پیشگاه سلطنت علاء
 علی دهمانیهای سابق گشت - خانجهان را بحضور طلبیدند - چون
 او با پادشاه همبازی بود و سر باری آن نسبت رضاعت (که
 نصبتی است رعونت افزا) و باز بگذار تقود بخود در کار دانی

سرکردگی مخصوص مهمات دکن (که میدانست ہے از متمدنی
 نخواهد شد) و با این همه زبان و دستش باختیار او نبود (زبرد
 گستاخانه عرض می نمود - و در غیبت سردیوان ناگفتنی میگفت
 و در کارهای ملکی هرچه می خواست ہے مطابق میکرد - اگر حکم
 حضور هم میرسید موثر نمیشد - چنانچه ممدوعات و منہیات^(۲)
 (که مزاج پادشاهی مصروف رفع آن بود) در لشکر او تردید
 تمام یافته - مکرر ارشاد اعتراض آیدز رفت - اصلا در منع آن
 نمیکوشید - روزی در جلوخانه بر سر پالکی گذاشتن میان مردم او
 و معظم خان صفری خانه جنگی عظیم برپا گردید - خانجهان را
 رخصت کردند که رفته مردم خود را از شورش و پرخاش بازدارد
 او بعد برآمدن از خود سري بمردم خود گفت - که بازار معظم خان
 بازار نمایند - و این معنی سر باری سرگرازیهای پادشاه گردیده^(۳)
 ملامت بر ملامت افزود - ناچار بعد ازین در نخوت شکنی او
 تدبیر اندیشیده بصوبه داری هر جا که تعیین میکردید هنوز
 نمتع از فصل سالم بر نمیداشت که تغیر میشد - و زیر بار خسارت
 سبذی می آمد *^(۴)

بالجماعه آخر سال بیست و نهم به تنبیه جات و مفسدان موبه^(۵)

(۲) در [اکذرنسخه] رفع ممدوعات و منہیات که مزاج پادشاهی مصروف

آن بود (۳) نسخه [۱] سر باری و سرگرازیهای پادشاه (۴) نسخه

[ب ج] سبذی (۵) نسخه [ب] جات مفسدان *

اکبرآباد دستوري يافت - و بانعام دو کرد در دام مباحات اندوخت
و سواي هممت خان (که تعيين مهم بيدجاپور شده بود) ديگر پسران
بمرافقت پدر مرخص گردیدند - و چون آن مهم دشوار انجام بے لشکر
فردان و کوشش بے پايان سر نمیشد شاهزاده بيدار بخت نخستين
خلف محمد اعظم شاه را نيز در پی آن کار تعيين نمودند - و پس
ازان بمساعی جمیله شاهزاده و اهتمام خانجهان سنه (۱۰۹۹)
یکهزار و نود و نه هجري راجا رام جات سرکرده مفسدان آن نواحی
بزخم تفنگ در گذشت - شاهزاده بانتزاع سانسني^(۲) و ديگر مکانهای
احداث کرده آن شقي (عقب افزای آن مرز و بوم گشت - خانجهان
بصوبه دارى بنگاله متعين گردید - و در سال سي و سبوم بنظم
مرءة آلہ آباد مامور شد - و در سال سي و چهارم بایالت صوبه پنجاب
رخش عزیمت دواند - و در سال سي و هفتم حسب الطاب از لاهور
بسجود قدسي آستان خلافت نامه بگذاري آراست - و باز از حضور
بجای ديگر نشأفت - تا در سال چهل و یکم در چهارمئي اسلام آباد
برمبوزي نوزدهم جمادي الاولی سنه (۱۱۰۹) هزار و یکصد و نه
هجري جهان گذشتني^(۳) را وا گذاشت - چون مرغ او اشتداد داشت
خلد مکان وقت معاودت از شولاپور بنگاه او را بشرف عیادت نوازش
فرمود - چون صاحب فراش بود از بستر نتوانست برخاست

(۲) نسخه [ب] مینيني و نسخه [ج] سني (۳) نسخه [ج] یکصد

هجري (۴) نسخه [ج] گذشتني را *

زار زار گریست - که نمیتوانم دولت قدمبوس دریافت - و آرزوی
 خود ظاهر کرد - میخواستم که در معرکه بکار بیایم - بر زبان پادشاه
 گذشت - تمام عمر در بندگی و اخلاص جان نثار بوده اید - مگر
 درین عمر آرزو باقی ست - قاپوت اودا بقصبه نکودر درآبۀ پنجاب^(۲)
 (که گورخانه اش آنجا بود) نقل نمودند - از پسرانش احوال
 همت خان و سپهدار خان بجای خود مرقوم گشته - دیگر پسرانش
 چندان رشادتی نداشتند - نصیری خان مرد دیوانۀ پرتبه بود
 و ابوالفتح خان کهین پسرش تا مبادی جلوس محمد شاهي در قید
 حیات بود - و پویشانی میگذرانید *

خاندان بهادر سپه سالار سردار ممالک مدار بود - بعلو
 شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و دولت و افزونی مواد
 ثروت و صوامت در نوئیان والا قدر عدیل و نظیر خود نداشت
 و خلیق و مهربان و مستجمع مراتب بر و احسان بود - و محفل او
 شایع عالی داشت - جز او کم کسی حرف میزد - آنچه او میخواست
 خود میگفت - دیگران را جز نعم جوابی نبود - زیاده گوئی
 خوش نداشت - بیشتر ذکر مجلس او نظم و نثر و شمشیر و جواهر
 و اسب و فیل و ادویه مبهی بود - فراست غریب داشت - درز
 در ایام صوبه دارم دکن باجد کلان محرر این سطر امانت خان
 میرک معین الدین مغفور (که در انوقت دیوان مستقل دکن بود)

نقل میکرد - که پادشاه بوقت رخصت بدن فرمود - که اگر بشنوی
 (که محمد معظم علم بجای و طغیان برافراشته) قبول خواهی کرد - اگرچه
 از متمشی نخواهد شد - و اگر بنام محمد اعظم شهرت دهند زینهار
 بدار نخواهی کرد - هر چند که می تواند پیش برد - و محمد اکبر
 طفل است - اما آنچه - متفرس شده ام این راه ناهنجار را
 غیر از اکبر دیگر نخواهد پیمود - و در آن وقت املا از سرداری
 اکبر و ارادهای او اثری و خبری نبود - بعد از شش ماه این
 کچه گل کرد - و دریافت درست خانجهان مطابق رافع گردید
 و بگذار سوری و سرداری هم طرفه دوسر داشت - بلند پروازها
 و کلاه بر زنبیهای او مثل عالم گیر پادشاهی را (که با عزم و همت خود
 دیگر را نمی سنجید) به پای و قاب می آورد - ازین جهت بود
 که آخرها او را بے جاگیر و بے کار در حضور نگاهداشتند - و برغم او
 تعریف سپاهگري و سپه کشی برخه از خانه زادن تازه بعمره آمده
 می نمودند - چنانچه تهور خان بهر مصلحت خان و جان نثار خان
 خواجه ابوالکلام قضا را در همان ایام اینها را با سختای شقی
 اتفاق جنگ افتاد - تمام فوج و توپخانه بغارت داده جان نثار خان
 نیم جان بختک پا بدر برد - و تهور خان زخمی خود را میان
 مردها انداخته عمر در باره یافت - چون این سرگذشت بعرض
 پادشاه رسید فرمود اینها همه از مقدرات است^(۲) - باختیار کسی

نیست - خان جهان این کلام را شنیده گفت - خیر در عالم بالا عرض مکرر نمی باشد - که بدهند و باز ستانند - چرا در سرداری مدتها بمن چشم زخمی نرسید - حرفهای دروغ و حکایات مبالغه (که عقل از قبول آن آبی سم - و از قبیل خرافات است) مشهور و زبانزد مردم است - اگرچه در خوبیه و بزرگیهای خانجهان حرفی نیست که قریب بتواتر رسیده اما نظر بانصاف سبکی مزاج هم فطری داشت - و چرا نباشد - که از هفتصدی یک دفعه بمرتبه پنجهزاری رسید - و در مراتب شتی (که درین میانه عبور واقع می شود) نگذشته بود - اما چنین پادشاهی را (که از غضب و غیرت سرزنده نمیخواست) این قسم نوکر بے معادای گستاخ از حکمتها بود *

در آخرها روزی در عدالت گاه آفتابه خرد چینی مدرر^(۲) از نظر پادشاهی گذرانید - و گفت آفتابه حضرت موسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام - خلد مکان بران نگاه انداخته بشاهزاده محمد معزالدین و محمد معظم داد - در سطر نقشه مانا^(۳) بخط در گردن آن مرقوم بود - شاهزاده گفتند - این خط عبرانی خواهد بود - ببادر طور حرف دریافته گفت - عبرانی مبرانی نمیدانم - کهیکه فرختم همچو نشان داد - پادشاه فرمود این که^(۴) حرفه سمت چنیک بد نیست *

(۲) نسخه [۱] در آخر روزی (۳) در [اکثر نسخه] محمد عظیم

(۴) در [بعضی نسخه] خشک *

* خدا بنده خان *

پسر شایسته خان امیرالامرا ست - در حیات پدر و الا قدر
از پیشگاه خلافت در سال سی و ششم عالمگیری بمنصب هزاره
و فوجداری بهرامج مضاف صوبه اوده سرافرازی یافته بود - بعد
از فوت پدر در سال سی و نهم عالمگیری از محال فوجداری
بمحضر رسیده حسب الارشاد خسرانای و علمت خان مذکور با صبیحه
جماعه الملک اسد خان قرار یافت *

۱۱۰۱

* سعدین کرده اند بیدرج اسد خان *

تاریخ است - در سال چهارم از تغیر مرید خان بمیر بخشگیری
اهدیان اختصاص گرفت - و در سال چهارم و یکم بخدمت بیوتانی
رکاب پادشاهی امتیاز یافت - و در سال چهارم از تغیر
عسکرخان حیدرآبادی بنظم صوبه بیدر مامور شد - و در سال
چهار و ششم از تغیر چن قلیج خان بفوجداری کرناٹک بیدجاپور
دستوری یافت - و در سال چهارم و هشتم از انتقال روح الله خان
ثانی بخدمت خانسامانی پایه افزای اعتبار گردید - و در هزار
و پانصدی هزار سوار منصب داشت - آخرها در احمدنگر پانصدی
و صد سوار اضافه یافت - در همان ایام واقعه ناگزیر خلد مکان اتفاق
افتاد - از اخلاف خلافت محمد اعظم شاه (که بصوبه دارمی مالوه
مخصف یافته بدست گروهی اشکر رفته بود) فوراً از سنوح این

سانحه باردوى معالى برگشته سرير آراى سلطنت گرديد - اعيان و ارکان عالمگيري کام و ناکام بل از طوع و رغبت (که بظاهر طرف غائب مي نمود) موافقت او برگزيدند - و خان مذکور نيز همراهي نمود - در جنگ بهادر شاه (که بعد از سه ماه و بيست روز از واقعه خلد مکان رو داد - و دران معرکه مرد آزما محمد اعظم شاه با دو پسر و بسياري از امراء پادشاهي و مردم شاهي دليوانه شربت واپسين نوشيدند) مشارايه نيز زخمهای کاري برداشت - و با کبرآبا رسیده با آنکه زخم رو بدهي آورده بود و ملازمت خادمزل هم نمود (۲) اما بد پرهيزها بکار برده زخمها عود نموده درگذشت *

گويند از ميدان جنگ او را با مطامب خان چون برداشته بردند علي مردان خان کوكلتاش بسر وقت آنها حاضر شده سرزنش (که لازمه چنين اوقات است - و مردم طرف غالب بمصيبت زدهای طرف ثاني ميکنند - و نمک بر جراحتها مي پاشند) ميکرد - مطلب خان از ضعيف ناليها ميگفت که ما مجبور بوديم - و باکواه آمدن خدا بنده خان (که بسبب زخمها داره غشي داشت) مي شنيد - يک دفعه دران حالت نذر شد - و گفت خير ما بشوق تمام آمده بوديم که زن و بچه شما را اسير کنيم - و شما را قتل نماييم - خدا نخواست اين سر حاضر است - بهر کيده که خواسته باشد بدترين جای خود باندازد - پسران داشت - اما از بطن صبيحه اسد خان نبودند

یکه از آنها خطاب پدر یافته بخلاف امیرزاده (که بلهور و لعب مشغول می باشد) در کمال صلاح و تقوی است - و بوظائف و ادرات اشتغال دارد - در حالت تحریر بدیوانی سرکار آصف جاه اختصاص یافت - و جوهر دیانت خود را (که همیشه در عالم کمیاب بوده است) بر همگان ظاهر ساخت - از ناقدان آنها بذارسانی مذبذب شده معزول گردید *

• خاندان اخلاص خان •

بسر ارشد خانزمان شیخ نظام است - سال بیست و نهم جاوس خلد مکان همراه پدر بدوامت ملازمت پیوسته بمنصب شایسته قامت لیاقت اراست - و سال سی و دوم چون پدرش در گرفتار ساختن سنبها جهد بلیغ نموده خدمت نمایان بظهور آوردن او نیز درین تردد با پدر شریک بود - از امل و اضافه بمنصب پنج هزاره چهار هزار سوار و خطاب خاندان سرمایه ناموری اندوخت - و سال سی و نهم با عافه هزاره سوار بلند رتبهگی یافت - سال چهل و سیوم در جنگ (که محمد بیدار بخت را با رانا بهونسله زد) مصدر کشت و کوشش بسیار گردید - سال پنجاهم بحر است صوبه مالوه نامزد شده با محمد اعظم شاه (که چند روز پیش از ارتحال پادشاه رخصت مالوه یافت) تعیین گردید - پس از وقوع آن قضیه ناگزیر برفاقت محمد اعظم شاه تن در داده (در جنگ با بهادر شاه بمقابله سلطان عظیم الشان

شتافته دلیرانه حمایه آورد - و جرأت‌های سترگ نمود - بزخم تیر از پا در افتاد - پسرانش یکی خان‌عالم ثانی - که بعد از پدر به سرداری رسید - برگشته بسمت صوبه بیدر ازنا در جاگیر داشت - و بطور وطن قرار داده بود - با منکوحه خود محبت بسیار داشت - کار بار جاگیر بار گذاشته بود - از نیرنگی تقدیر مسمات مذکوره فوت کرد ام بسیار بر طاری گردیده بفاصله چهار ماه خود هم منتقل گشت (۲) بجمع جواهر و سلاح حریص بود - با آنکه استعمال نمیکرد - نقد هم معتدبه فراهم آورده بود - پس از زیاده بر نصف بضبط سرکار در آمد - پسر نداشت - دومین احتشام خان - که در اوائل حال بعالم بقا خرامید - پسرش احتشام خان ثانی با عم خود خان‌عالم میگذرنید - و صبیّه او در خانه داشت - ازو یک پسر ماند - که بعد سعی بسیار بخطاب خان‌عالم و تیولدارعی محال ارثی مذکور کامیاب شد - اما به نیرنگ سازی فاک کج رفتار در اوائل ایام شباب کوس سفر بملک آخرت نواخت *

* خانبهان بهادر کوکلناش خان طفرچنگ *

عالمی مراد نام کوکه سلطان جهاندار شاه است - و بدعاجابت خاندان مرموف - در اران شاهزادگی بمزاج آقا جا کرده در صوبه داری ملتان راتق و فاتق مهمات سرکار او گشت - و در عهد بهادر شاهی بخطاب کوکلناش خان مخاطب گردید - پس از ارتحال خلد منزل

(۲) نسخه [اب] بجمع جواهر (۳) نسخه [ب] از محال

و بقتل رسیدن هر سه پادشاهزاده (که شاهد سلطنت هندوستان در آغوش جهاندار شاه در آمد) از ازاصل و اضافه بمنصب نه هزارى نه هزار سوار و خطاب خانبهان بهادر ظفر جنگ و خدمت میربخشیکرى پایه عزت برافراخت . و محمد ماه برادر کوچک او (که بظفرخانى مخاطب بود) ر خواجه حسین خان یزنه او هریک بمنصب هشت هزارى و اولین باعظم خانى و نظامت اکبرآباد و درمین بخاندورانى و بخشیکرى دوم اواى اعتبار برافراختن و این همان خاندوران است که اتالیق محمد اعزالدین پسر جهاندار شاه مقرر شده بمقابله محمد فرخ سیر شتافته - و از غردلي^(۲) و بیجگرى بدون آنکه شمشیر از نیام بر آید و خونه از بیدای اهدے بریزد باتفاق شاهزاده مذکور وقت شب از لشکر برآمده راه اکبرآباد گرفت *

بالجمله کولناش خان در مسامح فدویت کوتاهى نمى درزید اما چون فیما بین او و ذوالفقار خان هم چشمی واقع شده مواد حسد در جوش بود و در مشورت خلاف یکدیگر گفتن و بانندیشه مال کار نپرداختن شبرو لازم و طریقه واجب گردیده علاوه پادشاه وقت (که بعشق لعل کنور مبتلا بود) (سوم خبردارى و هوشیاری را خیرباد گفته باوازم سلطنت و مراسم جهاندارى نمى پرداخت گل مراد نشکفت - و چمن آرزو رنگ خزان گرفت - در جنگی (که

با محمد فرخ سیر در سده (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجری متصل اکبر آباد (ز داد) او ثبات قدم ورزیده بکار وای نعمت در آمد *

* خاندوران امیر الامرا *

خواجه عامم نام - از خاندان نجابت بود - نیاگانش از روستاق بدخشان بهندوستان وارد شده در اکبر آباد سکونت گزیدند - بعضی از آنها بزیّ سپاهگری و برخی باباس درویشی میگذرانیدند - برادر کلانش خواجه محمد جعفر از منزویان با اعتبار بود - قضیه شیخ عبدالله واعظ ملتانی با او بتقریب مناقب خوانی ایمة دین (که سال سیوم سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه (ز داده) بر زبانها ست - خواجه محمد باسط پسر خواجه محمد جعفر است - نام برده ابتدا بمنصب قایل در والا شاهیان سلطان عظیم الشان انسلاک یافته - در وقتی (که بعد فوت خلد مکان حسب الطلب پدر خود از بنگاله عزیمت اکبر آباد نمود - و پسر خود محمد فرخ سیر را در صوبه مذکور گذاشت) او را نیز تعینات پسر ساخت - از آنجا (که سلیقه درست داشت - و بارقه ایتم از نامیه حالش می یافت) در چند روز ساز موافقت با مزاج محمد فرخ سیر کوک کرده دخیل مهمات جزوی و کای گردید - تعلقه داران دیگر شکایت او آنقدر نوشتند که سلطان عظیم الشان او را بحضور خود طلبداشت درین ضمن (که خلد منزل طبل رحل بعالم بقا کوفت - و سلطان

عظیم الشان با برادران جنگ نموده کشته شد . و محمد فرخ سیر
 بر تخت جهانداري پا گذاشته با اتفاق سادات بارهه کمر عزیمت
 بجنگ عم خود جهاندار شاه بر بخت (مشار الیه) خود را نزد محمد
 فرخ سیر رسانیده نظر بر قدم ارتباط و افزونی اعتماد بداروغگی
 دیوان خاص و امانت شایسته و خطاب اشرف خان اختصاص گرفت
 و چندی میر آتشی هم ضمیمه داروغگی دیوان خاص سر برآه میکرد
 و پس از آنکه محمد فرخ سیر بر عم خود ظفر یاب گشت بعد رسیدن
 شاهجهان آباد سال اول جاوس نامبرده از اصل و اضافه بمذهب
 هفت هزار و هفت هزار سوار و علم و نقاره و خطاب مصمم الدوا
 خاندوران بهادر منصور جنگ لوی ترفع برافراشت . پستر (که
 مابین پادشاه و سادات بارهه بذایر در اندازی مردم سبک مزاج
 و ناتجربگی والی وقت و خود رئیسی سادات بارهه صحبت یکرنگی
 مبدل بدر (رئی شد) مشار الیه (که سیر فکری ضمیمه سنجیدگی
 داشت) هر چند با پادشاه شریک مصلحت بود اما با سادات
 (۲) شکست . سال دوم (که امیر الامرا حسین علی خان بنظم صوبه دکن
 از تغیر نظام الملک فتح جنگ بهادر دستوری پذیرفت) او به نیابت
 میر بخشیکری چهره اعتبار برافراخت . و در همان ایام ببخشیکری
 دوم از تغیر محمد امین خان بهادر سرافرازی یافت . پستر
 بصوبه داری گجرات سرآمد گشته حیدر قلی خان (که بمتصدیکری

بذکر سورت از حضور مقرر بود) به نیابت او تعلقه مذکور را
سرانجام میداد *

چون سلطنت بفرودس آرامگاه رسید و سال اول جاسوس حسین
علی خان کشته گردید و فوج همراهی او جوق جوق و سید غیرت
خان همشیره زاده او با فوج خود در بسرا پرده پادشاهی آوردند
پادشاه بتجویز دولت خواهان بر فیل سوار شده پیش دولتخانه
ایستاد - نامبرده در عین گرمی هنگامه با جمعیت خود رسیده
بمثل هراوی تعیین یافت - و پس از کشته شدن غیرت خان و فرونشستن
هنگامه بخطاب امیرالامرا و تفویض میربخشیکری درجه اعتلا
پیمود - مدتها باستقلال بتعلقه مذکور پرداخت - خوش وضع
و خوش محارره بود - بصحبت علما و فضلا رغبت بسیار داشت
و همواره در مجالس او فصوص الحکم مذکور میشد - با غربا
بخلق پیش می آمد - و با همچشمه بر خود می پیچید - هرچه
از جاگیرش می آمد صرف سپاه (نه همه پیش قرار بودند) می نمود
و در معاملات پادشاهی رسم کارسازی مطابق نداشت *

گویند چون جعفر خان مویه دار بنگاله فوت کرد و شجاع الدوله
خویش خان مذکور بجای او مقرر گردید بدانچه (که تعبیر بالموک
توان کرد) برای او سوای پیشکش پادشاهی فرستاد - او مبلغ
مذکور را همراه پیشکش مزبور داخل خزانه پادشاهی ساخت

راجها اکثر با او قوسل داشتند - چون شورش مرهتای دکن

در صوبه مالوه رو داد سال (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت

هجری با اتفاق راجها جهت گوشمال آن فرقه ضاله حسب الحکم

روانه شد - و فرجه دیگر بسرداری اعتماد الدوله قمرالدین خان بود

و مقابل خاندوران ملهار راو دوکر - اما کارے که باید صورت نیست

صالح گونه نموده بحضور برگشت - سال (۱۱۴۹) هزار و یک صد

و چهل و نه هجری (که باجی راو بدور دار الخلافه هذگه آراست)

او از بلده برآمد - باجی راو عطف عذان نمود - و سال (۱۱۵۱)

هزار و یک صد و پنجاه و یک هجری (که نادر شاه بهندوستان رسید

و پادشاه وقت بعزیمت مقابل^(۲)ه تا کرنال نهضت فرمود) برهان الماک

سعادت خان صوبه دار اوده (که عقب مانده بود) منزل طولانی

کرده بعلازمت پیوست - و باستماع خبر تاراجی بهیر خود بمقابله

فوج ایران شتافت - خاندوران نیز با جمعیت خود بنابر کومک

از عقب رسید - فوج متابل بطریق فزائی بمیدان کشیدند - نامبرده

پا قایم داشته تا مقدر درزد و خورد کوشید - همراهانش اکثرے

بکار آمدند - خود هم بزخم تنگ مجروح گشته بخیمه آوردند

رزفردای آن بدیار باقی خرامید - سه پسر او (که همراه بودند)

و مظفر خان برادر او (که بعمدگی نام برآورده بود - و چنده

صوبه داری اجمیر داشت) درین جنگ ره سپر دادی عدم گردیدند

خواجه عاشوری^(۲) نام پسر او (که اسیر مخالف گردیده بود) در عهد

محمد شاه پادشاه بخطاب پدر امتیاز انداخته شده (۱۱۶۷)

هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بمیر آتشی و در عصر
عالمگیر نانی بامیرالامرائی عام بلندرتبگی افراخته پس از چندی
در گذشت *

چون مذکور نادر شاه بزبان قلم گذشته تحریر پاراه احوال او نیز
ناگزیر خامه اخبار طراز است - او از ایل قزلباش (که صنفی از افشار
ترکمان است) بود - در قدیم الایام مسکنی این قوم ترکستان - و در ایام
استیلای مغولیه توران از انجا برآمده در آذر بایجان توطن گزید
در عهد شاه اسمعیل صفوی بتقاریب کوچ کرده در سرچشمه مذات^(۳)
کولکان محال انیورد متعلقه خراسان (که در سمت شمالی مشهد^(۴)
مقدس بمقامه بیست فرسخی قرب جوار مرور واقع شده) اختیار
مکونت نمود - نواد او در سال (۱۱۰۰) هزار و صد هجری
بوقوع آمده بنام جد خود نذر قلی موسوم گردید - از انجا [که
ادخر ساطنت سلطان حسین صفوی بذابر وفور حلام و عدم
سیاست (که لازمه ریاست است) نسق عملداری برهم خورده
در هر سرے سودای حکمرانی و در هر خاطرے تمنای فرمانروائی
جا کرد - چنانچه در خراسان و تندهار افانده ابدالی و غلزه

(۲) نسخه [ب] عاشور نام (۳) نسخه [ب] کوابکان - یا کولکان باشد

(۴) در [بعضی نسخه] انیورد *

دست تصرف یافتند - و اهل روم بر اماکن سرحد مستولای شدند [در وطن خود سکه خرج زده اول با هم قومان خود (که با او طریق معاندت می پیمودند) جنگ کرده غائب شد - پستر بصف آرائیهای متواتره افغانه را بقتل رسانیده دست تصرف آنها را کوتاه ساخت و پس ازان بتمتخیر مشهود مقدس پرداخته در سال (۱۱۴۱) هزار و یکصد و چهل و یک هجری اصفهان را گرفت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یک صد و چهل و پنج هجری افواج روم را شکست داده مصالحت را بقبول پنج شرط مقرر نمود - اول اینکه علماء روم طریقه امامیه را مذهب خامس شمارند - دوم اینکه ارباب اربعه مسجد الحرام (که بایمه اربعه متعلق است) مردم این مذهب هم در یک رکن با ایشان شریک بوده بآئین جعفری نماز گذارند - سیوم هر سال از جانب ایران میر حاج تعیین شود - و باعزاز و احترام او پردازند چهارم اینکه اسارای مملکت ایران و روم نزد هر کس که باشد مطلق العنان شود - و بیع و شرای آنها روا نباشد - پنجم اینکه وکیل همدیگر در پای تخت هر یک حاضر باشد - که امور هر مملکت بآئین بهین فیصل میداده باشد - و سال (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری بر تخت سلطنت نشست - و سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری بهندوستان آمد - و فردوس آرامگاه آخر بدر ملمع زده مبلغ خطیر و جنس بیکران و تخت طاروسی (که ساخته اعلی حضرت بود) سپرد - و سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد

و پنجاه و دو هجری معادرت نمود - و تمام ممالک ایران و بلخ و خوارزم بتصرف درآمد - و سال (۱۱۶۰) هزار و یکصد و شصت هجری مردمی کشک باش وقت شب در سرایرده در آمده کار او را با تمام رسانیدند - پس ازو چندی پسرانش بهری برخاستند آخر از آنها هم جزنامه باقی نماند *

• خدا یار خان •

مرزبان سنده مشهور دایقی در نسب عباسی است - و لقب عشیره او بزبان سنده کلهوره است - و اتباع او را سرائیان گویند زیرا که اکثر این قوم از سرا اند - که ضاعه مابین بهکر و ملتان را سرا گویند - اجدادش در لباس دریشی بهر میبردند - و ساسانه طریقت از سید محمد جونپوری مهدوی نیز داشته اند - یکی از اسلاف او بر رئیس قوم ابره (که از قدیم الایام مرزبانان ولایت سنده بودند) پیوست - و پاره اراضی بطریق مدد معاش حامل کرد - اولادش بدان مستظهر شده قوت گرفتند - و مریدان و معتقدان بسیار بهم رسانیدند - و آخر بصیغه زمیذاری برآمده محصول بحکام ادا میکردند - و رفته رفته بر قوم ابره غالب آمده اکثر مواضع ایشان را در تحت تصرف آوردند - تا آنکه نوبت بشیخ نصیر رسید - و او استقلال کلی در امر زمیذاری بهم رسانید - و بعد فوت او پسر کلانش شیخ دین محمد بریاست نشست - و در عهد خلد مکان چون شاهزاده معزالدین بحکومت

مروبه ملتان قامم مباحات برافراخت و رايات شاهزاده بهيوسستان
رسيد دين محمد سراز اطاعت پيچيده بملازمت نيامد - و آخر
قرآن درميان داده دين محمد را با دو كس ديگر از اقرباي او
طلبداشتند - و بعد از آنكه هرسه تن بدرگاه رسيدند شاهزاده فوج را
تعيين كرد - تا باقي ماندگان را با عيال و اطفال بسته بيارند
يار محمد برادر خود دين محمد بصروعت تمام قبائل را در شعاب
جبال گذاشته مستعد جنگ شد - و بعد از محاربه فوج شاهزاده
شكست يافت - و يار محمد قوي دل شده بدرهاي كوه مترصد
جنگ نشمت - و شاهزاده بقيد آن سه تن اكتفا کرده رايت معارفت
بصوب ملتان برافراخت - و در ملتان حكم فرمود تا آن هرسه
كس را بقتل رسانيدند - و پس از اين يار محمد بتدرج استقلال تمام
گرفت - و سيوستان را بقبض آورد - و سيوي دره (كه مملكت
وسيع از سندهه و بقندهار پيوسته است) و ديگر محالات را
از تصرف زمينداران قديم برآورده بتصرف خود در آورد
و در روز بروز اختر طالعش عروج داشت - و ظاهرا در عهد محمد
فرخ سير بخطاب خدا يار خان و منصه سرافرازي يافت
و در اواخر عهد فرخ سير رخت سفر بآن عالم كشيد - از جمله اولادش
در فرزند رشيد بودند - شيخ نور محمد و شيخ داود - روزه چند

(۲) نسخه [ب] هرسه تن را (۳) در [بعض نسخه] سيور دهاهر - و در

[بعض] سيوي و ۱۵۵ (۴) نسخه [ب] رخت مفوم عالم بقا كشيد .

دو میان هر دو برادر غبار محاربه مرتفع بود - آخر شیخ نور محمد غالب آمده بجای پدر نشست - و برادر را بصلح طاییده یار و اقطاعی مقرر کرد - شیخ نور محمد از پیشگاه خلافت بخطاب پدر معنی خدا یار خان و منصبی سربار عزت برافراخت - و قوت و شوکتش از جمیع اسلافش در گذشت - و دبدبه امارت و کوبه ایالت با قصبی الغایه میباشد - اکثر زمینداران اطراف را مقدار خود ساخت - و در اداتل حکومت خود با جماعه داؤد پوتره زمینداران شکار پور و غیره جنگهای معین نموده غالب آمد - و آن جماعه را از مواعن اصلی خودها با عیال و اطفال قریب شش هفت هزار مرد و زن را اخراج نمود - جماعه داؤد پوتره در عهد شاهزاده معزالدین بزمینداری شکار پور قایم شده بودند - سببش آنکه چون شاهزاده بر بختیار خان زمیندار شکار پور فوج فرستاد جماعه داؤد پوتره در رکاب فوج و آلات و ادوات نمایان بظهور رسانیدند - و سر بختیار خان را بریده آوردند - شاهزاده بجلدوری این خدمت آن ضلع را بآن جماعه مرحمت فرمود - و عبدالله خان بردهی مرزبان (۲) کلات (که حصن حصین است مابین سنده و قندهار) همیشه در ملک خدا یار خان تاخت می آرد - و هر سال پیشکش می گرفت

خدا یار خان در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه هجری قصد عبد الله خان نمود - و از نشیمن خود (که خدا آباد است)

(۲)

حرکت نموده بلالکانه آمده نشست - و فوج جزار پیش فرستاد
 عبد الله خان (که در شجاعت و مردانگی یگانه بود) با فوج تلایل
 از کلات بر آمده و سرحد ملک خود گذاشته استقبال این فوج نمود
 و جنگی معمی انداخته بقضای الهی در معرکه کشته گردید - و خدا یار
 خان هر چند بعضی مضافات کلات را متصرف شد اما بهسبب
 معیبت شعاب جبال کلات را نتوانست بدست آورد - و بعد ازین
 فتح از پیشگاه خلافت بخطاب خدا یار خان بهادر ثابت جنگ
 و منصب پنجزاری با امل و اضافه و عطیه نوبت و خلعت فاخره
 پدیرای امتیاز پوشید - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و یک صد و چهل و نه
 هجری حکومت موله تنه و هرکار بهکر نیز بوی مقرر شد - و جمیع
 مملکت ترخانیان مع شی زاید در قبضه اقتدار او در آمد *

و چون نادر شاه قصد هندوستان کرد بخدا یار خان نوشت - که
 از جانب ملک خود راه دهد - خدا یار خان سراپا باز زن - و درهای
 کوه را مضبوط ساخت - ناچار نادر شاه از راه کابل به هندوستان رفت
 و بعد معارفت کابل چون غبار خاطر از خدا یار خان داشت
 توسن عزیمت را جانب سنده معطوف العذان ساخت - و هرگاه
 خبر وصول نادر شاه بدایره غازی خان (که از ملتان سی کوه
 مفاصله دار) بخدا یار خان رسید خواست که از ممالک خود
 گذاره کند - و بطرف دشت و ریگستان (که عبور لشکر جوار درانجا

محال باشد) انتقال نماید - بارادۀ آنکه هرگاه نادر شاه از ملک سندهه بگذرد باز هر ملک خود قایم شود - باین کنگاش با جمیع اهل و عیال و قبائل کلهوز و سرداران معتبر خود از خدا آباد و سیوستان کوچ کرده بامرکوت (که قاعۀ مستحکم است) رسید - و نادر شاه از استماع این خبر ایلغار کرده خود را بامرکوت رسانید - خدا یار خان جز اطاعت چاره ندیده آمده ملازمت نمود - نادر شاه بعد از عتاب و خطاب گفت - چرا از ما گریختی - خدا یار خان جواب داد - که ما از آبا و اجداد نوکر پادشاه هندوستان بودیم اگر با شما موافقت میکردیم شما را هم بر ما اعتماد نمی ماند این حرف معقول و مقبول افتاد - و در همان مجلس مؤدۀ بشارت تفویض ملک بدستور سابق داد - و بعد از اخذ اموال و امتعه نادر شاه سیوم حصۀ آن ملک بار باز گذاشت - و یک حصه بقوم دارۀ آنجا و یک حصه بزمینداران بهکر سپرد - و قبیل از حالت تحریر غلام شاه نامی و سرافراز خان پهرش (که نهبت قرابت با خدا یار خان داشتند) بحکومت این صوبه می پرداختند درین اوان هم بهمان مردم متعلق است *

* خانزمان میواتی *

پدرش شیخ غلام مصطفی کار طالب خان والا شاهیی بهادر شاهیی که از قاضی زادهای فیروز پور میوات است - بقدرے طالب علمی داشت - برخی نسخه متداوله گذرانیده بود - آغاز کار در سرکار

عاقل خان خوافي ناظم شاهجهان آباد ملازم شده بتعليم پسران خان
 مزبور مامور گردید - پس ازان با منعم خان (که دیوان پادشاهزاده
 محمد معظم بود) مربوط گشته بوسیله آن خان فیض (سان بمنصب
 شاهي امتیاز یافت - در آن هنگام (که منعم خان از جانب شاهزاده
 بصوبه دارئی لاهور قیام داشت) کار گذاري و تمشیت اکثر مهم
 خان مذکور بمشار الیه مفوض بود - چون پادشاهزاده بعد واقعه
 والد بزرگوار از پشاور بهواد دارالسلطنت لاهور رسید و بر تخت
 سلطنت متمکن گشته بضرب سکه و خواندن خطبه بساط خرمی
 چند ملازمان قدیم و جدید را باضافه و افزونی مناصب و عطای
 خطابهای مناسبت بر فراخت - مشار الیه از فرط کار طلبی و کارپردی
 بافزایش منصب و خطاب کار طاب خانی فرق اعتبار برافراخت
 و بعد از جلوه گرمی شاهد ظفر در آغاز فرمانروائی از پیشگاه
 سلطنت بخدمت کرد گرمی گنج اردوی معالی درجه اعزاز پیمرد
 اما چون منعم خان بخطاب خانخانانی بلندنامی یافته و ربع نشین
 چار باش وزارت گردید او بقدم مصاحبت و دیرین ربط در سایر
 شیون ملکی و مالی دخل تمام نموده بمنصب عمده فایز گشت
 و در آن هنگام [که شاه دهورا ^(۲) (که برگنه ایست مضاف سرهند و بمیان
 نمینت مزار شاه فیض قادری مشهور) معسکر بهادر شاهي بود] ^(۳)
 پیش از فوت خانخانان بساط هستی برچید - خانزمان (که درانوقت

مخاطب بعلي، عسکر خان بود (بفوجداري چکاء اقرار) که از محال خالصه شريفه اکبر آباد است - برسي کردهي کنار آب چون) فرق اعتبار بهري و سرداري مي افراشت - پس از آنکه نوبت فرمان فرمائي بجهاندار شاه (رسيد شاهزاده اعز الدين نخستين^(۲) خلف از باتاليقي خواجه حسن خاندوران در مقابل محمد فرخ سیر (که از پناه راهي شده بود) تعيين کردید - اکثر فوجداران سر راه و اطراف آنجا بکومک مامور شدند - خان مزبور (که فوج خوب با خود داشت) رفته ملحق گشت - و در رز چن همراهي گزيده بر ريه سردار و اسلوب دربار آگهي يافت - شاهزاده (که جز نامه بيدش نيست) محکوم خاندوران است - و مدار کار آن سردار نا تجربه کار بر حيله و غدر است - و از غردي و نامردي دل که نداشت بای داده هوش و عقل باخته نقوش تباهي و ادبار از سيمای احوال فوج نکبت موج پيدا و هويدا است - در انتهاض قابو و کمين شده چون آمد آمد فرخ سیر قریب کردید با فوج و خزانه تعلقه خویش (که همراه داشت) بر خاسته بایوار و شبگیر بار پیوست - و مورد هزاران آفرین و تحسین شد - در جنگ جهاندار شاه باتفاق جهيله رام ناگر^(۳) مپ کوکلتاش خان خانجهان عغان ریز گشته بآریز و ستیز در آمد - و مکرر دایرانه تاخته معرکه سرنجی و سرفشانی گرم نمود - بعد فتح چون چهره عقیدت از بگلگونه

تلاشهای نمایان آراستگی یافته بود بخطاب خانزمان بهادر و منصب عالی مشمول نوازش پادشاهی گردید - و پستدر بصوبه دارئی ملتان رخصت یافته رایس بلند نامی برافراخت - در عهد خاقان زمان چندان عزت و اعتبارش نماند - چنانچه بعد از سانحه فادر شاهي (که نواب آصف جاه عزیمت کن فرمود) محاللات تیول خویش (که در هندوستان تن شده بود) سپرد ار نمود - آخر سائیمی به فروشی ست - در همین کار پیمانه حیاتش لبریز گردید •

• خواجه عبدالله خان •

اصلش از ممالک توران است - ابتدا نام برده بانفاق برادر خود خواجه رحمت الله خان در وفات عماد الملک مبارز خان بود هر دو عامی سیکاکول و راجندری^(۲) داشتند - چون پس از کشته شدن مبارز خان نظام الملک آصف جاه بحیدر آباد آمد هر دو پیش نوین مذکور رسیده ار بخدمت خانسامانی بانضمام تعلقه محال راجندری و برادرش بخدمت دیوانی سرکارش امتیاز یافتند خواجه رحمت الله خان زود در گذشت - و پس از فوتش ار بدیوانی سرکار آن امیر چهره بخت افروخته در ایام (که نوبت درم آصف جاه عزیمت دار الخلافه نمود) ار را اتالیق فامر جنگ شهید نموده در دکن گذاشت - و پس از آنکه آصف جاه مراجعت بدکن نمود ار همیشه جایس راز دار بود - چون سعادت الله خان

تعلق دار کرناٹک حیدرآباد فوت نمود و دوست علی خان
برادرزاده اش با مفدر علی خان بتفصیل (که در احوال
سعادت الله خان مرقوم شده) بکار آمدند و قلعهٔ ترچنایابی (که
از مشاهیر قلاع آن الکا ست) بتصرف مرار (او کهوزیره) مفت
آصف جاہ تعلقدار می کرناٹک مذکور بنام برده مقرر نموده خود
بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور همت گماشت - و پس از تسخیر هنگام
مراجعت جانب محن بنیاد او بعطای نقاره بلند آوازه گشتند
دستوری تعلقه یافت - و همان شب سنه (۱۱۵۷) هزار و یکصد
و پنجاه و هفت هجری ^{۱۱۵۷} بمرگ مفاجات از مکاره دنیا بازرسن
نقاره آخر تاریخ است - مرد ولایت زای آرمیده مزاج بود - بجز
نانهی متصف - اما مغلوب الغضب - هرگاه بر یکی غصه میشد
دیگری حسب الاتفاق وارد میکردید با او هم بعذف و درشتی
پیش می آمد - ارشد اولادش ^(۲) خواجه نعمت الله خان - بعد فوت
بدر چنده بعاملی راجبندری مامور شد - و در عمل ملاطبت جنگ
به نیابت موبه دار می بیجاپور و خطاب تهور جنگ بهادر افتخار
ندوخت - و بعد چنده ماده سودا بر دماغش ریخته بساط
ندگی را در پیچید - دیگر اخلافتش خواجه عباد الله خان و خواجه
بعد الله خان بنوکری شجاع الماک امیر الامرا بسر می برزند
در می با عام مناسبتی دارد *

(۲) د. [بعض جا] راجبندری آمده *

* خراجم قلی خان بهادر *

بهر نذر بیست . که از عمدهای توران دیار بود . و بسفارت
 از انجا پیش عالمگیر پادشاه آمد . و بعد معاودت یولبارس خان^(۲)
 پسر کلان خود را برای نوکری به هندوستان فرستاد . بعد فوتش
 بهر دروم از بیگلر بیگی خان ۱۰ قوابع و لواحق پیش برادر کلان
 خود آمد . خان مذکور در آنوقت سن رضاعت داشت . بیگلر بیگی
 خان در ایام استقلال سادات بارهه بغوجداری و قلعه داری ماندر
 از تغیر مرحمت خان سر بر افراخته بود . و نیز با برادر
 همراهی داشت . سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سی و شش هجری
 (که نظام الملک آصف جاه پس از تقرر وزارت از فردوس آراسگاه
 درخواست رخصت نموده بدکن روانه گردید) او را از انندی راه
 همراه گرنمت . و پس از جنگ مبارز خان تیول از صوبه بهرانپور
 یافته بغوجداری سرکار کهرکون صوبه خاندیس اوقات را بهر می برد
 در عمل اول ناصر . بک شهید نیابت نظامت برار بقام او تقرر
 پذیرفت . و بعد چند ماه معزول گردید . و پس از آن گاه
 بغوجداری بکلانه و کره بعد اولی به نیابت صوبه داری بهرانپور
 نامور گشت . و در عمل ملائمت جنگ بخطاب ذوالفقار الدوله
 قائم جنگ سرمایه ناموری اندوخت . چون اُلکای خاندیس بتصرف
 مرهته رمت او بعصرت و پریشانی پیش ملائمت جنگ بحیدر آباد

آمد - و پرگنده جلگنو صوبه برار در اقطاع یافته راهی آنصوب
(۲)

گردید - و بعد چند روز در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد

و نه هجری رخت سفر بدار عدم بر بخت - آصف جاه با وی

سلوک بامتياز می نمود - و وقت مجرا دست بسر میگذاشت
(۳)

اما او بسیار بر خود می چید - شعرا ده میگفت - و موزون تضام

می نمود - از دست *

* بیت *

* بیتو هر گه که بگلشن گذری بود مرا *

* نکبت غنچه و گل درد سرے بود مرا *

از پسرانش هیچ یک ترقی نکرده - و بعد پدر بفاصله کم و زیاد پای

بدیار عدم گذاشتند - مگر خواجه قدرت الله خان بقید حیات است *

* تمام شد *

* جلد اول از مآثر الامرا *

فہرست

نامہای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و
آہا (کہ در اولین جلد - مآثر الامرا اندراج یافته اند)
بترتیب حروف ہجا

از طرف

ایشیاتک سوسائٹتی بنگالہ

خسب تالیف و تصحیح

مولوی مرزا اشرف علی صاحب

پروفیسر عربی و فارسی

پریسیدنہی کالج

در مطبع اردو گائیڈ پریس

دفع نمبر ۱۴ غلام مصباح لدین

زیور طبع پوشید

کلکتہ

سنہ ۱۸۹۴ ع

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعهجات
و آبها و غیره (که در اولین جلد مآثر الامرا اذراج یافته اند)
بترتیب حروف هجاء - مرتب بر در منظر - اولین برای مردمان -
و درمیان برای مواضع و غیره *

حسبی آله العالمین فانه * مولی حمید قادر و نصیر

* منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیره *

۲۸۶	..	آصف الدوله	* حرف الف :
۳۴	آتش خان	بیگ	آصف الدوله امیر الممالک
۲۵۴	بور نظام الماک آصف جاه
۳۶۸ - ۴۴
۱۸۸	آصف الدوله جملة الماک
۳۶۰	آدینه بیگ	خان	اسد خان محمد ابراهیم
	آزاد لای	شیخ عبد الرحمن درویش	(شف محمد ابراهیم)
	(شف شیخ	عبد الرحمن)	۴۴ - ۲۶۲ - ۲۹۱ - ۲۹۲ -
۶۰۰	۳۱۰ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ -

۹۱	۸۱۵ - ۴۵۹ - ۳۲۰	..
آصف خان میرزا قوام الدین	آصف الدوله	صوبہ دار لاہور		
جنرل بیگ (شف میرزا	۳۰۰	..
قوام الدین ۴۲ ۹۳ - ۱۰۷ -	آصف جاہ ۱۹۸ - ۲۰۵ - ۳۵۷ -			
۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۲۰۴ -	۷۹۸ - ۸۱۶ - ۸۳۳ - ۸۳۵			
۶۶۲ - ۷۰۲ - ۷۳۷	آصف جاہی (یا) آصف خان			
آصف خان یمن الدولہ (شف	میرزا ابوالحسن مشہور بہ			
یمن الدولہ) ۴۸۶ -	آصف جاہی (شف میرزا			
۷۷۵ - ۷۴۲	ابوالحسن ۴۳ - ۱۴۹ -			
آغر خان پیر محمد ۴۴ - ۲۵۰ -	۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -			
۲۵۱ - ۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۸۱ -	۱۸۰ - ۲۰۸ - ۶۳۷ - ۶۲۸ -			
۶۱۴	۶۶۷ - ۷۱۴ - ۷۲۷ - ۷۳۸ -			
آغر خان ثانی پسر آغر خان	..	۷۸۲ - ۷۴۲		
پسر محمد .. ۲۷۷	آصف خان خواجہ عبد المجید			
آقا بیگ پسر قلندر سلطان چولہ	ہروی (شف خواجہ			
.. ۴۹۵	عبد المجید) ۴۴ - ۷۷ -			
آقا رشید .. ۴۸۶	۸۰ - ۸۲ - ۸۳ -			
آقا محمد طاہر ، ملی (شف	آصف خان خواجہ غیاث الدین			
محمد طاہر) ۱۲۸	علی قزوینی (شف خواجہ			
آقا ملای دوات دار قزوینی	غیاث الدین) ۴۲ - ۹۰ -			

ابراهيم عادل شاه ۱۲۳ - ۱۲۴	(يا) آفا ۹۰ - ۱۰۷
۵۸۰ - ۲۰۱ - ۱۶۳ ..	آی خانم دختر عبداللہ سلطان
۱۰۷ .. ابراهيم قلی	زوجة عبدالمؤمن خان - و
۸۲۵ .. ابره (قوم)	الشم خان قزاق و پیر محمد
۲۴۲ - ۲۴۱ حلب	خان و باقی محمد خان و
ابوالبركات خان امام جنگ	ولي محمد خان و امام قلی
۳۶۵	خان ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۱
ابوالبقا پسر احمد بیگ خان	ابراهيم حسین میرزا ۵۱۱ -
۱۲۷ .. کابلی	۵۵۲ - ۵۵۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹
۸۰۸ - ۴۵۸ ابوالحسن	ابراهيم خان ۱۰۵ - ۱۹۵
۳۲۰ - ابوالحسن حیدر آبادی	۲۱۹ - ۲۹۹ - ۵۵۵ - ۶۲۷
۸۰۷	ابراهيم خان اق سقال ۷۶
۵۳۷ ابوالحسن قطب شاه	ابراهيم خان ازبک ۴۲ - ۷۵ -
ابوالحسن والی تلنگ یا تلنگانه	.. ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۸۶
۷۸۹ - ۵۳۶ - ۳۰۵ - ۳۰۴	ابراهيم خان پسر علی مردان
ابوالخیر خان بهادر امام جنگ	خان .. ۴۴
۳۶۳ - ۴۴	ابراهيم خان فتح جنگ خلف
ابوالخیر خان پسر امیر خان	اعتماد الدوله میرزا غیاث
۳۱۰ .. سندھی	۴۳ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ -
۶۳۸	۱۸۳ - ۱۹۴ - ۶۶۴ - ۷۵۸

۶۴۷	اتکه خیل (طائفه)	ابوالفتح برادر زاده خانخانان
۳۳۴	اجیت سنگهه راتوز	۴۷۱
	اچلا و رگهو بهران جادر زو	۴۷۷ ابوالفتح پسر منعم خان
۵۲۱	۴۲ ابوالفتح خان دکانی
۲۹۱	۸۱۱ - ۱۲۰ ..
۵۷۴	اچهدروپ اسرم سناسی	۶۸۴
	احشام خان (شب - خلاص)	ابوالقاسم حاکم گوالیار ۲۷۲ -
	خان (۴۳ - ۲۲۰ - ۲۲۲)	۲۷۳
۸۱۷	۱۹۷ ابوالعالی
۸۱۷	احشام خان دکانی	ابوالمنصور خان بهادر مقدر
	احسن الدوله بهادر شوره جنگ	جنگ مبرزه مقیم ۴۴ -
۷۸۳	۳۶۶ - ۳۶۵ ..
	احسن خان سلطان حسن عرف	ابو طالب پسر آصف خان
	میر ملک ۴۴ - ۳۰۱	۱۵۳
۱۷۰	ابو ناصر خان پسر شایسته خان
	احمد بیگ خان برادر زاده	۴۴ - ۲۹۲ ..
	ابراهیم خان فتح جنگ	۶۹۹ ابوبک خان حبشی
	۴۳ - ۱۰۹ - ۱۲۶ - ۱۳۸	ابوزپ یا ابوزپ (نام فیل
	۱۲۹ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۳	سلطان خسرو (۵۷۱ - ۵۷۲
	احمد بیگ خان کابلی ۴۲ -	اتکه خان با اناه خان ۳۷۹ - ۳۷۷

(شف احتشام خان) ۴۳ -	۴۸۳ - ۱۸۶ - ۱۲۶ ..
۸۱۷ - ۲۲۲ - ۲۲۰ ...	۱۸۰ .. احمد چک
۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ احمد خان	۵۸۲ - ۱۸۷ - ۱۸۶ احمد خان
۶۳۷ - ۳۹۵ - ۳۷۷ - ۷۳	۳۶۷ - ۳۶۶ احمد خان بنکش
۳۸۹ - ۶۷ - ۴۲ احمد خان کوکه	۱۸۵ - ۴۳ احمد خان نيزاري
۳۹۴ ۳۹۰	۲۲۲ احمد خورشکي
۷۳۷ - ۲۰۳ ارادت خان	احمد شاه پادشاه (يا) احمد
۱۴۹ ارادت خان ساوجي	ساح ۱۹ ۲۶۱ - ۲۶۲ -
۵۵۵ ارادت خان صوبه دار	۲۶۹ ۲۶۸ - ۲۶۶ ..
۴۴۸	۳۶۰ - ۳۵۹ احمد شاه دراني
۰ ۴۳ ارادت خان مير اسحق	۶۷۹ اختصار الملک گجراتي
۲۰۳	اخلاص خان اخلاص کيش (يا)
ارادت خان مير محمد باقر	اخلاص خان ۴۴ - ۴۴ -
مضطرب به اعظم خان (شف	۶۰۷ ۳۵۰ - ۲۲۲ - ۱۹۸
اعظم خان) ۱۷۴ ۴۳ -	۴۳ اخلاص خان حسين بيگ
۷۴۲ - ۱۷۷ - ۱۷۶ ..	۱۵۱
اربعه بنو بيگم موسوم به ممتاز	۴۳ اخلاص خان شيخ آلوده
محل دختر زاده ميرزا	۱۹۸
غياث الدين آصف خان	اخلاص خان شيخ فتحپوري
۱۵۱ - ۱۰	مضطرب به احتشام خان

٢٦٢ - ٢٩١ - ٢٩٢ - ٣١٠	ازدس (طائفه) .. ٤٣٢
٣١٣ - ٣١٤ - ٣١٥ - ٣٢٠	ارزانی هندو .. ٦٤٩
٨١٥ - ٤٥٩ ..	ارسطو .. ٣٦
اسد خان معمودي ٣٣ - ١٤٠	ارسلان خان ارسلان قلبي ٤٤
اسد علي خان جولاق ٣٥٤ ٢٧٧
اسفنديار . ١١٥ - ١١٩	ارشاد خان پسر امين الدوله
اسفنديار پسر آله يار خان ١٨٤	امين الدين خان بهادر ٣٥٨
اسفنديار پسر نورك خان ٤٧٧	ارشاد خان مير ابو علا ٤٤ -
اسفنديار خان .. ٥٦٨	.. ٢٨٤ - ٢٩٠
اسفنديار خان حاكم ارکانج ٧٦٧	ارغوانيه (طائفه) .. ١٤٠
اسفنديار خان ارزبک	ارکات (قوم) .. ٢٠
اسلام خان ١١٦ - ١٨٤ - ٢١١	ارکات (قوم) .. ٥٠٦
٢١٦ - ٢١٨ - ٢١٩ - ٢٢٠	اسدالدين احمد پسر پادشاه
٢٢٣ - ٢٤٤ - ٢٨٩ - ٧٢٤	قلبي خان ٤٥٢
اسلام خان زمي ٣٣ - ٢٤١	اسدالله حيدر جندک ٢٥
اسلام خان شيخ علاءالدين	اسدالله خان .. ٢٨٧
چشتي فاروقي يا اسلام خان	اسد خان .. ٢٠٣
چشتي (شف علاءالدين)	اسد خان مختلط به
.. ١١٨ - ١٨٢	اصف الدوله جمله الملک
اسلام خان مشهدي ٤٣ - ١٦٢	(شف اصف الدوله) ٤٤ -

۸۲۰ - ۶۴۴ ..	۲۷۲ - ۱۶۴ - ۱۶۳ ..
اشرف خان پسر اسلام خان	اسلام خان ميرزا قليچ الدين حسين
۱۶۶ مشهدي	۲۱۷ - ۴۳ بدخشي
اشرف خان خواجه برخوردار	۲۷۹ .. اسماعيل
۲۰۶ - ۴۳ ..	۱۷۰ .. اسماعيل اتلبي
اشرف خان ميرزا محمد اشرف	اسماعيل درادر زاده محمد عادل
۲۷۲ - ۴۴ ..	شاه بيدادپوري ۵۷۹ - ۵۸۰
اشرف خان ميرزا منشي ۴۲ -	۵۸۱ ..
۶۳۷ - ۶۶۹ - ۸۵ - ۷۳ - ۶۶	اسماعيل بيگ درادي ۱۴۲ - ۶۴
امالت خان ۱۷۱ - ۲۲۱ - ۲۲۴	اسماعيل پسر پوهان شاه ۱۲۱
۲۵۴ - ۳۰۵ - ۴۲۰ - ۴۲۱ -	اسماعيل خان ۷۷ ..
۷۸۲ - ۷۷۷ - ۴۴۲ - ۴۲۲	اسماعيل خان بهادر پاي ۴۴ - ۳۷۰
امالت خان پسر خانجهان	اسماعيل خان مکه ۴۴ - ۲۹۱
۱۳۲ .. لودي	اسماعيل خرس ۶۵ ..
امالت خان ميرزا بخشي ۴۴۱ -	اسماعيل قاي خان ۶۴۸
۱۷۵ - ۲۵۲ ..	اسماعيل قاي خان ترکمان ۱۰۹
امالت خان ميرزا محمد ۴۳ -	اسماعيل قاي خان ذوالقدر ۴۲
۲۲۲	۱۰۶ - ۱۰۵ ..
امالت خان ميرزا عبدالهادي	اسماعيل نظام شاه ۱۲۲ - ۱۲۳
۱۶۷ - ۴۳ ..	اشرف خان ۷۴ - ۲۵۷ - ۲۷۴

اعتبار خان خواجه سرا	۴۳	اعتماد الدوله محمد امين خان
..	۹۳ ۱۳۴	چين بهادر (يا) اعتماد
اعتبار خان خواجه عنبر	۴۲	الدوله محمد امين خان
اعتبار خان ناظر	۶۵ ..	بهادر ۴۴ - ۲۳۴ - ۳۴۶ -
اعتبار راد	۱۷۷ ۳۵۸
اعتقاد خان	۲۳۰ - ۲۳۳	اعتماد الدوله ميرزا غياث بيگ
..	۳۴۶ - ۳۴۲	طبراني بدر نور جهان بيگم
اعتقاد خان محمد مراد	۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ -	
فرخ شاهي	۴۴ ۲۲۹ ۱۵۱
اعتقاد خان ميرزا بهمن يار	۴۳ ۲۲۹	اعتماد الملک .. ۹۵
..	۴۳ ۲۲۲	اعتماد خان ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۹۵
اعتقاد خان ميرزا شاپور (يا)	۴۳ ۱۸۰	اعتماد خان خواجه انداک ۱۳۷
شاه پور	۴۳ ۱۸۰	اعتماد خان خواجه سرا بهول
اعتماد الدوله ۱۳۶ - ۱۸۰ - ۶۹۰	۶۹۰ ۱۸۰	ملک نام (شف پيا) ۴۲
..	۷۳۷ ۸۸
اعتماد الدوله جهانبگيري ۵۷۳	۵۷۳	اعتماد خان شيخ عبدالقوي
..	۵۷۴ ۱۳ - ۲۲۵
اعتماد الدوله قمر الدين خان	۳۵۸ - ۳۵۰ - ۴۴	اعتماد خان گجراتي ۴۲ - ۹۳ -
بهادر ۴۴ - ۳۵۰ - ۳۵۸	۳۵۸ - ۳۵۰ - ۴۴	۹۴ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ -
۳۶۱ - ۳۶۶ - ۵۴۰ - ۸۲۲	۳۶۱ - ۳۶۶ - ۵۴۰ - ۸۲۲	۱۵۰ - ۵۶۲ - ۶۶۱ - ۶۶۵

۲۰۱ - ۲۰۲	افتخار خان	۱۶۱ - ۱۷۸ - ۷۵۹	اعظم خان
۲۰۳ - ۲۵۳ - ۴۶۷	۷۸۱	۷۸۹
۱۸۲	افتخار خان ترکمان	۲۰۳	اعظم خان جهانگیری
	افتخار خان خواجه ابوالبقا		اعظم خان شارجی صوبه دار دکن
۴۳ - ۲۰۰		(یا) اعظم خان ناظم دکن
	افتخار خان سلطان حسین	۵۱۹ - ۷۲۶ - ۷۵۰	۴۱۶
۴۳ - ۲۵۲		اعظم خان کوکه معروف به
۲۴۴ - ۲۴۶	افراسیاب خان		فدائی خان مظفر حسین
۷۳۶ - ۱۰۹	افرییدی (افغانان)		(یا) خان کوکه (یا) اعظم
۴۳۶	افضل بیگ		خان کوکه (شف فدائی
۶۵ - ۱۱۷	افضل خان	۱۰۱ - ۱۰۲ - ۴۳	خان (خان
	افضل خان خواجه سلطان (یا)	۲۴۷ - ۲۵۱ - ۲۸۱	..
	خواجه سلطان علی (شف		اعظم خان میر بخش
۴۲ -	خواجه سلطان علی)		اعظم خان میر محمد باقر عرف
۶۵ - ۴۶۹		ارادت خان (شف ارادت
۷۱۶	افضل خان دیوان اعلی	۱۷۴ - ۱۷۶ -	خان (خان
	افضل خان شیخ عبدالرحمن	۱۷۷ - ۷۴۲
۱۱۵ - ۱۱۶ - ۴۲		اعظم شاه ۳۱۵ - ۳۴۷ - ۳۵۱
۳۱۰	افضل خان صدر الصدر	۲۳ - ۶۰۴ - ۸۲۴	افغانه ..
	افضل خان علامی ملا شکرالله	۹۲۳	افغانه ابدالی ..

الله قلمي خان اوزبك (يا)	شيرازي (يا) افضل خان
آله قلمي خان اوزبك ۴۳ -	شكر الله ۴۳ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -
۱۸۹ - ۱۹۰	۱۴۸ - ۱۵۰
الله وردی خان ۴۳	افضل علي خان .. ۶۰۶
الله وردی خان پسر الله وردی	افغانان (طائفه) ۸۸ - ۸۶
خان .. ۴۳	افغان بلغاك .. ۲۷۹
الله يار خان پسر افتخار خان ۴۳	افغان پني .. ۱۲۵
الله يار خان توزك ۴۳ - ۲۱۶	افضى القضاة فاضلي عبدالوهاب
المان (يا) المانان (قوم) ۴۳ - ۲۳۵
۱۸۰ - ۱۹۹ - ۴۲۱ - ۴۴۲ -	اكبر (يا) اكبر ايتور (يا)
۷۴۰ - ۷۷۰ - ۷۷۱ ..	اكبر باغي ۴۵۰ - ۶۴۱ -
النگ توش .. ۱۸۹ - ۱۹۰ ۷۸۸ - ۸۰۶
الوس بلوچ .. ۱۰۵	اكبر آبادي محل .. ۴۹۲
آله وردی خان ۱۵۵ - ۱۸۲ -	اكبرا بادشاه (شف جلال الدين
۱۸۳ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ -	محمد اكبر بادشاه) ۴۵ - ۶۶۹
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴	اکرام خان سيد حسن ۴۳ - ۲۱۵
۲۱۵ - ۲۲۹ - ۲۹۳ - ۵۹۳ -	اکرام خان هوشنگ .. ۱۲۰
۷۴۵	الغ خان حبشي .. ۴۲ - ۸۷
آله وردی خان عالمگیر شاهي	الف خان امان بيگ ۴۳ - ۹۵
۲۳۰ - ۲۷۸ ۱۹۱ - ۱۹۲

۸۱۱ - ۴۳ .. احمد	۴۳۲ .. الیم سلطان
۲۰۰ .. امر سذگهه	امام ثامن ضامن علي (یا) ثامن
۲۲۰ .. امیر ابراهیم خان	د ضامن موسی (غا) ۲۲۲
۳۰۳ .. امیر ابوالقاسم نمکین	۹ امام قلی خان ۱۹۰ - ۴۳۲ -
امیرالامراء سید حسین علي	۴۳۸ ۴۴۰ ۴۴۳ ۵۱۹ -
خان (یا) حسین علي	۷۶۸ - ۷۶۷
خان (شف حسین علي	امام قاي خان رايی توران ۵۸۸
خان امیرالامراء (۱۲ - ۴۴۰ -	امام قلی سلطان ۴۳۶ - ۴۳۷
۳۱۸ ۳۲۱ ۳۲۴ ۳۲۵ -	امان الله .. ۲۳۱ - ۷۴۴
۳۲۶ - ۳۲۷ ۳۳۰ - ۳۳۳ -	امان الله خان ابیر الله وردی
۳۳۴ - ۳۳۶ ۳۴۸ - ۲۴۹ -	خان .. ۴۴۰ ۲۹۳ -
۳۵۲ - ۳۵۴ ۳۵۸ - ۴۴۲ - ۲۹۴ - ۵۰۶ -
۴۴۳ - ۴۴۴ ۸۴۰ - ۸۲۱ -	امانت خان ۱۴۰ - ۲۶۱ -
امیرالامراء شایسته خان (شف	.. ۲۶۴ ۲۶۶ - ۳۱۱ -
شایسته خان امیرالامراء (امانت خان خوافی ۲۸۷ -
۵۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸ - ۵۳۶ ۲۹۰ -
امیرالامراء شریف خان (شف	امانت خان میر حسن (یا)
شریف خان امیرالامراء (امانت خان ثانی ۴۴۰ -
۵۴ - ۱۳۴ - ۷۰۲ - ۷۱۸ ۲۸۷ -
امیرالامراء عالی مردان خان	امانت خان میرک معین الدین

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۰۳ - ۴۴۵	(شف علي مردان خان)
۴۹۷ - ۴۰۸	اميرالامرا (۵۶ - ۱۸۲ -
۳۷۲ .. امير خسرو شاہ	۲۸۴ - ۲۹۵ - ۴۳۱ - ۴۴۱
۴۲ - امير فتح الملہ شیرازی	۷۷۰ - ۷۷۷ ..
۱۰۳ - ۱۰۰	اميرالامرا غازي الدين خان
امين احمد رازي (يا) امين	بہادر فيروز جنگ (شف -
۶۶۷ - ۴ .. رازي	غازي الدين خان بہادر
امين اء - ز الدين استرآبادي	فيروز جنگ (۴۴ - ۵۷ -
۱۲۲	۳۶۱ - ۳۶۹
امين الدولہ امين الدين خان	امير تيمور (شف صاحبقران)
بہادر سندھلي - ۴۴ - ۳۵۷	۹ - ۷۷ - ۴۰۷ ..
امين الدين خان پسر امين	۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۳۲ ..
الدولہ امين الدين خان	امير حبيب الملہ خان ۴۷۲
بہادر .. ۳۵۸	امير خان سندھي بہر
امين خان .. ۷۹۷	عبدالکریم ۳۰ - ۴۴ - ۳۰۳
امين خان دکني ۴۴ - ۳۵۲	امير خان مير ابراهيم ۴۳ -
امين خان غوري .. ۶۸۳	۱۷۲
انتظام الدولہ خان خانان پسر	امير خان مير ميران (يا)
قمر الدين خان ۳۶۱ - ۳۶۷	امير خان ۴۴ - ۲۷۷ -
۳۶۸	۲۷۹ - ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۴

انور الدين خان تعلقه دار	(يا) ایرج خان ۴۳ - ۲۶۸ -
کرناتک .. ۳۶۴	۲۶۹ - ۲۷۰ - ۵۹۷ - ۷۸۳ -
انور الدين خان شهامت جنگ	۷۸۸
گوداموئي .. ۲۰	ایسونیت رار (یا) ایسونیت
انور خان پسر وزیر خان ۳۰۶	رای .. ۵۲۱ - ۵۲۲
انوري .. ۵۹۰	ایشم خان قزاق .. ۴۳۸
انوشه خان رالی اورکنج ۳۴۷	ایل قرقار (قوم) .. ۸۲۳
انیرای سنگدان .. ۵۸۳	ایمانچی (یا) المانچی ۷۴۱
اوداجی رام ۴۳ - ۱۴۲ -	ایمل خان .. ۲۸۱ - ۲۸۳
.. .. ۱۴۳ - ۱۴۴	ایمل خان ترین ۷۲۸ - ۷۲۹
اودا چوهان .. ۵۰۷	
ادرک زئي (افغانان) ۱۰۹	بابا خان قاقشال ۴۴ - ۲۲۸ -
ادزبک (یا) ادزبکیه (قوم)	۲۲۹ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۲
۴۲۱ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۹ -	بابا درست بخشي .. ۶۱۵
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۶۲۶ -	بابا زنبور .. ۶۹۴
۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۶ - ۷۸۰ -	بابا عذیمت الله یزدي ۴۲۹
اوزبک خان نذر بهادر ۴۳ - ۱۹۵	بابا فیروز ... ۵۸۲
اهتمام خان کوتوال ۴۳ - ۱۶۰	بابا قشقه برادر کوکي ۳۹۴
.. .. ۴۵۸	بابا قوچین .. ۴۷۷
ایرج خان پسر قزلباش خان	بابر پادشاه - (شف - فردرس

باقی خان حیات بیگ ۴۵ -	مکانی (۶۴ - ۶۵ - ۳۷۲ -
۴۵۸	۴۷۹ - ۶۶۰ - ۶۶۸ -
باقی محمد خان کوکه (۱۲)	۶۷۹
باقی خان ۴۵ - ۳۹۴ -	بابو نایک سردار مرهتہ ۳۲۴
۴۰۰ - ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲ -	باجی رار .. ۵۴۶ - ۸۲۲
۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۶۰ -	بادشاہزادہ بہادر شاہ ۳۱۰
باقی یوز اقلیق بہرام خان ۷۶۷	بادشاہزادہ سلطان خرم ۶۹۳
باگہ پسر رافا .. ۵۱۶	بادشاہزادہ محمد اکبر ۳۱۲
بالاجی رار مرهتہ ۲۹ - ۳۰۹ -	بادشاہزادہ محمد کام بخش
بالجور فلیج شمشیر خان (۱۱)	۴۵۷
بالچو قلیج ۴۵ - ۴۰۴ -	بادشاہزادہ محمد معظم ۳۱۱
بال سندر میوز کوکہ ۶۲۸	۸۳۰
بایزید .. ۳۸۸ - ۳۸۹ -	باز بہادر ۳۸۷ - ۳۹۰ - ۳۹۱ -
۶۳۰ - ۲۹۰ -	باز بہادر بایزید ۴۴ - ۶۹ - ۷۰ -
بایزید خان .. ۶۰۰	باقر خان نجم ثانی ۴۵ - ۱۶۹ -
بڈ زئی (یا) بڈک (یا)	۱۸۰ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۱ -
بڈاب (قوم) ۶۰۱ - ۶۰۲ -	بانی خان پسر باقی خان ۴۲۸
بختان بیگ راز بہانی ۲۵۵	باقی خان چاہ قاماق
بختیار خان خواجہ سرا ۴	شاہجہانی ۴۵ - ۴۲۷ -
بختیار خان زمیندار شکار پور	۴۰۵ ۵۹۰

بسمالت خان ميرزا سلطان نظر	۸۲۷
.. ۴۵ - ۳۵۱ - ۴۱	بخشي الملك اسد خان	۲۴۴	..
بسمت راي (هيرو بقال خود را	بخشي الملك اشرف خان	۴۵۵	..
باين نام خوانده بود) ۴۹	بدن سنگه	۵۴۶ - ۵۶۷	..
بصواس راد	بدبچند پسر راجه جيچند	۴۷	..
بشوتن	بديع سلطان	۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲	..
بكرماجيت پسر چهار سنگه	براهمه (قوم)	۴۸	..
بذيله ۷۲۶ - ۷۲۸ - ۷۵۳	برج علي	۶۲۵	..
بكرماجيت گراج	برق انداز خان مير آتش	۵۹۲	..
بلوچ (قوم)	برهان الدين قلندر	۱۹۴	..
بلوكت (قوم)	برهان الملك سعادت خان
بندراين ديوان	موبدار اردهه	۴۵ - ۴۳ - ۴۰	..
بذيله (قوم)	..	۸۲۲	..
بهدر	برهان خادم سلطان محمود
بهدر الملك	گجراتي	۹۴	..
بهدر برادر زاده خانجهان	برهان نظام شاه	۱۲۳	..
بهدر پسر سعيد بدخشي	بزرگ اميد خان	۴۵ - ۵۲ - ۴۰	..
بهدر پور ابراهيم	..	۴۵۳	..
بهدر پور زاده برهان نظام شاه	بسمالت خان ميرزا حفيظ الله
..	..	۵۲۹	..

بہادر خان کوکہ ۲۱۷ - ۲۳۱ -	۵۲۲ ..	بہادر جی
۷۸۵ - ۷۸۱	۳۸۶ - ۸۳ - ۸۲	بہادر خان
۷۲۷ ..	۳۹۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -	
بہادر خان مرزبان خاندیس ۶۸۵	۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۴۷ - ۶۲۵ -	
بہادر شاہ ملقب بہ خلد منزل	۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۹ -	
(شف خلد منزل) ۹ -	۸۰۰	
۲۰۵ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ -		بہادر خان اوزبک ابو النبی
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۵ - ۲۹۹ -	۴۵۰ - ۴۵	
۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۵ -		بہادر خان باقی بیگ مخاطب
۳۳۹ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۲ -	۴۵ - ۴۴۴ -	بہ غیرت خان
۳۵۳ - ۳۵۷ - ۳۶۰ - ۳۶۱ -	۴۴۵	
۵۰۳ - ۵۲۴ - ۵۳۸ - ۵۴۲ -	۴۷۳	بہادر خان بدخشی
۵۴۳ - ۵۸۷ - ۶۰۳ - ۶۱۰ -		بہادر خان پسر سلیمان کرزانی
۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۹ -	۶۲۹	
بہار سنگھ بندیلہ (یا) بہار	۱۷۱ - ۴۵	بہادر خان رھلہ
سنگھ ۱۸۶	۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۲۱ - ۴۱۵ -	
بہاء الدین ۷۸۱	۴۱۶ - ۴۴۲ - ۷۲۷ - ۷۴۶ -	
بہدورہ (قوم) ۶۸	۴۴ - ۸۵ -	بہادر خان شیبانی
بہرام پسر جہانگیر قلی خان	۸۶ - ۳۸۴	
۵۲۵	۳۶۴	بہادر خان فوجدار کرنل

۷۲۵	...	قزیشی	بهرام سلطان (ولد نذر محمد
۸۰۵	...	بهیل (قوم)	خان (۴۵ - ۴۳۱ - ۴۴۱ -
		بهیم نراین زمیندار چوراگده	.. ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۷۹۷
۵۲۷	بهره مند خان عزیزالدین
		بیان خان شیخ فاروقی	میربخشی ۴۵ - ۲۸۹ -
۴۹۲	۳۰۸ - ۴۵۴ - ۴۵۷ - ۴۵۹
		بے بدل خان معیدای گیلانی	بهرجی زمیندار بکلانه ۴۵ -
۴۰۷	۴۰۶ - ۴۰۵ - ۴۵		۳۹۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ -
		بی بی فاطمه اردو بیگی	۴۱۴ ...
۹۲۰	...	جنت اشدانی	بهرمن سنگه ... ۵۴۰
۵۲۲	...	بیتوجی	بہلول ... ۱۹۱
		بیچہ جیو والدہ میرزا عزیز	بہلول بیچہ پوری ... ۲۴۵
۹۸۵	...	کوکہ	بہلول خان ۳۷۱ - ۷۲۷ - ۷۲۸ -
۵۸۷	...	بندر (قوم)	.. ۷۴۳ ...
۷۹۵	...	بیراگی (قوم)	بہلول خان میانہ ۷۲۶ - ۷۵۴
		بیرام خان خانخانان (شف	بہو بیگم (یا بیگم)
		خانخانان بیرام خان)	مامای صالحہ ... ۲۷۱
		۹۷ - ۹۸ - ۷۴ - ۷۸ - ۱۰۱ -	بہوجیل نایکوارہی ۲۰۸ - ۲۱۰ -
		۱۰۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ -	بہوجراج حارس قلعہ ارسہ ۷۵۴
		۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ -	ہیکن خان (یا) بہیکن خان

بیگار خان ولد سعید خان ۵۲۵	۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۴۷۰
بیگ محمد خان قلعه دار	۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۰ - ۵۴۸
ادونی ... ۱۹۳	۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲
• حرف به •	۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۴
پانوا ... ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷	۴۲۵ - ۴۳۲ - ۴۳۷ - ۴۴۵
پادشاه (نام اسمپ شاه جهان	۴۴۶ - ۴۹۳ - ۷۱۲
پادشاه (... ۵۷۸	۱۰۶ ...
پادشاه زاده داتا شکوه ۱۹۹ -	۸۰ - ۸۱ ...
۲۰۰ - ۲۲۱ - ۲۶۸ - ۷۷۲	بیگ ترکمن (نام) ...
پادشاه زاده عظیم الشان ۲۸۷	بیگ ۴۵ - ۴۶۹ - ۴۰۰
پادشاه زاده محمد اعظم شاه	۴۳۵ - ۷۰۹
۲۵۱ - ۳۱۴ - ۵۰۹ - ۷۹۷	پیر شاه دهره رحی مخاطب
پادشاه زاده محمد اوزبک زیب	به دولتמן خان ۴۱۴
پادشاه ۱۹۷ - ۱۹۸ -	بیگ اوغای اتالیق عبدالعزیز
۱۹۰ - ۲۰۲ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -	خان ... ۷۹۷
۷۴۷ ...	بیگار بیگی خان ... ۸۳۴
پادشاه زاده محمد شجاع ۲۲۱	بیگار خان ... ۴۵ - ۱۹۳
پادشاه زاده مراد بخش ۲۲۱ -	بیگار خان تبع بیگ ۵۰۵
۵۹۷ ...	بیگار خان سعد الله ... ۴۰۱
پادشاه زاده ولیعهد شاهجهان	بیگار خان میرزا احمد ۴۵۵

۵۹۹	... (خان	۵۸۳ - ۱۴۲ - ۱۳۵	...
...	به - ول ملک اعظم - ان خان	پادشاه قباي خان تهور خان ۴۰	
۸۸ - ۴۲	خواجه سرا	۴۵۷ - ۴۴۹ - ۴۵۱ - ۴۵۲	
۴۰۰	... پير خان	پاينده خان مغل ۴۵ - ۳۹۴	
۳۷۱	... پير عاي	پاينده محمد سلطان ۳۹۵ -	
...	پيرما نايک زميندار (يا)	... ۴۳۲ - ۴۳۳	
۳۰۲	هرما نايک	پنتک راد ... ۵۲۲	
- ۴۳۶ - ۴۳۵	پير محمد خان	درب خان (يا) پتري خان	
۴۲۵ - ۴۲۸	...	(يا) پوي خان ملقب	
- ۴۹	پير محمد خان شرابي	بدعات پاور ... ۸۰۷	
۴۱۵ - ۳۹۰ - ۷۱	...	درواب زميندار پلار (يا)	
۴۲۶	پير محمد سلطان ...	پلامون ... ۱۸۹ - ۱۸۱	
۴۲۰	... پيشور خان	پرتو دراج تهور ۴۵ - ۴۲۸	
- ۴۵	پيشور خان متروعت	... ۴۲۹	
۳۹۶	پرتوي سنگه مرزان سوي نگر	
		... ۲۴۸	
		پودل خان پيرا (يا) پيرام (يا)	
۱۹۷	... تاتار بيگ	پيرا ۴۵ - ۲۵۶ - ۴۲۴	
۴۷۱ - ۴۵	تاتار خان خراساني	... ۴۲۶ - ۴۲۵	
	تاتار سلطان واد محمد خان	پکهاي رال (سلطان حسين	

• حرف تا •

تربیت خان فخرالدین احمد	شرف الدین اوغلی تکلو
بخشی ۴۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷	۱۲۸
۴۸۸	قاج خان ۴۵ - ۴۰۱ - ۴۸۳
تربیت خان میر آتش میر	قاج خان پسر دولت خان خلک
محمد خلیل ۴۶ - ۴۹۸	امین خان غوزی ۶۸۳
۶۰۸ - ۵۰۰	قاج خان کرزانی ۶۴۰
قرخان مولانا نورالدین ۴۵ -	قاریکیان (قوم) ۴۸۱ - ۴۸۲
۴۷۸	۵۱۲
قرخانیاں (قوم) ۸۲۸	قاش بیگ ۴۵
قردی بیگ خان (یا) قردی	قال شاه قای خان محرم ۷۸۶
خان ترکستانی ۴۵ - ۶۶ -	قال سید کلانوت ... ۵۰۹
۶۷ - ۷۳ - ۸۴ - ۴۶۶ -	تخته بیگ سردار خان ۴۵ -
۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ -	۴۸۱ - ۴۸۲
۴۷۸ - ۵۴۹ - ۵۵۶ -	تربیت خان ۲۰۳ - ۲۲۷ -
۷۹۸ - ۶۲۳	۲۴۷ - ۲۹۴
قرسون محمد خان (یا) قورسون	تربیت خان شفیع الله برلاس
سلطان ۴۵ - ۴۳۶ - ۴۷۱ -	۴۶ - ۴۹۳ - ۴۹۵ - ۴۹۶ -
۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۵۵۰ -	۴۹۷
۶۵۶	تربیت خان عبد الرحیم ۴۵ -
۶۲۷	۴۸۳

تغ بیگ خان میرزا گل ۴۶ -	۵۰۳ - ۴۶ ...	قرکتاز خان
۵۰۴ ...	۲۵۴ ...	تفاخر خان
	۷۸۱ ...	تقرب خان
	۴۵ -	مقرب خان حکیم دارون
	۴۹
	۳۱۷	تقرب خان شیرازی
		تمام عیار (نام اسپ شاهجهان
	۵۷۸ ...	بادشاه
	۳۵۷ ...	نعمیم انصاری
	۶۰۱ ...	نورین (قوم)
	۴۳۵ ...	نورال خان قزاق
	۴۷۶ - ۴۷۵	نولک خان قوچین
	۴۷۷
	۷۴۹ ...	نوش
	۸۱۲	نور خان بسر ملابت خان
	۸۳۳	نور جنگ بهادر
		نور خان مخاطب به بادشاه
	۴۴	قلی خان
	۴۵ -	نور خان میرزا محمود
	۴۸۴ - ۴۸۵	...
تغ بیگ خان میرزا گل ۴۶ -		
۵۰۴ ...		
حرف ثاء		
ثانی خان هردی ۴۶ - ۵۰۵		
ثناء الله خان امان الله خان		
۵۰۶ - ۴۶ ...		
حرف حیم		
حجت (قوم) ۲۷۶ - ۵۴۰		
۸۰۹ - ۵۹۸ ..		
جادوان (قوم) ... ۵۲۰		
جادو رای (یا) رار ۱۴۳ -		
۵۲۳ - ۵۲۲ - ۵۲۰ ...		
جادو رای کایتھه (یا) کانتیه		
(یا) جادو رار کانتیه ۴۶ -		
۵۲۰ - ۱۴۳ ...		
جالینوس الزمانی حکیم علی		
۵۷۲ ..		کیلانی
جام زمیندار نوانگر ۱۷۸ -		
۹۸۳ - ۹۸۲ - ۱۷۹ ...		

جانا بیگم دختر خانخادان میرزا	جانی خان ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۰۴
عبدالرحیم	جارید خان بهادر خواجه سرا ۷۰۲
جان نثار خان ۴۶ - ۱۳۷ - ۵۲۸ -	... ۳۶۷ - ۳۶۲
...	جباری بیگ ... ۱۸۱
جان نثار خان خواجه ابوالمکارم	جانی (یا) جیبی اوزناب
...	... ۷۴۰ - ۱۸۹
جان نثار خان کمال الدین	جبهار سنگه بهادر (یا)
حسن ... ۵۲۷	بهادر (یا) جبهار - ار
جان سپدار خان ... ۵۱۸	بهادر (یا) جبهار سنگه
جان سپدار خان پسر مختار خان	۱۱۴ - ۱۹۸ - ۲۲۱ - ۴۱۴ -
...	۴۱۹ - ۴۲۷ - ۵۲۷ - ۵۹۰ -
جان سپدار خان ترکمان حاکم	۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۳۸ - ۷۴۵ -
دیگ ۴۶ - ۵۱۶ - ۵۱۸	... ۷۴۲ - ۷۵۹ - ۷۵۴
جان سپدار خان خواجه بابا ۴۶	جبهار خان ... ۹۵
...	جسوند ... ۷۸۸ - ۲۰۷ -
جانبهار خان میر بهادر سن	... ۷۹۹
...	جعفر بیگ (یا) جعفر (یا)
جانش بهادر ۴۶ - ۵۱۱	جعفری ۲۳۱ - ۵۰۸ -
جانوجی بهرنشاه پسر رگه -	... ۸۲۴
بهونسله ۴۰ - ۳۷۰	جعفر خان ... ۷۷۷ - ۲۶۲

جگ مال برادر خردن راجه	۵۰۷ - ۴۶	جعفر خان تکار
بهارهمل ۴۶ - ۵۱۰	۴۶ -	جعفر خان عمدة الملک
جگنازه بهر راجه بهارهمل	۵۳۴ - ۵۳۲ - ۵۳۱	...
... ۴۶ - ۵۱۴	۱۹۱ -	جعفر خان فاضل بناله
جلال الدین .. ۴۰۰	۸۲۱ - ۲۹۰	...
جلال الدین روشانی (یا) جلاله		جعفر مرزا مخاطب به آصف
روشانی (یا) روشانی	۹۳ - ۱۱۱ - ۲۰۴ -	خان
... ۱۰۶ - ۱۰۹	۷۰۲ - ۷۳۷	...
جلال الدین محمد اکبر بادشاه		جگنا (یا) چکنا زمیندار مو
ملقب به عرش آشیانی	۱۹۹	...
(شف عرش آشیانی ۷ -	۳۵۵	جگمت یلمه ...
۸ - ۹ - ۵۶ - ۶۷ - ۶۸ -		جگ جیون بهر ارداجی رام
۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ -		مخاطب به ارداجی رام
۸۴ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ -	۱۴۴	...
۹۱ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۶ -	۱۴۴ -	جگ جیون جراح
۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵ -	۷۶۰	...
۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۹ -	۵۲۳ - ۵۲۲	جگدیو رای
۲۳۵ - ۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲ -	۷۳۸	جگراج بهر ججهار سنگه
۳۳۵ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ -		جگراج عرف بکرماجیت ۴۶ -
۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۳ -	۵۲۶	...

۶۹۴ - ۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲ -

۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۴۷ -

جلال الدين محمد ۶۷۳

جلال خان قورچي ۴۶ - ۵۰۹ -

... ۵۱۰ ...

جلال كاكر ... ۴۶ - ۵۳۰ -

جمال الدين خان مخاطب

بصفدر خان ... ۸۰۶ -

جمال الدين مسعود ۶۱۷

جمال خان حبشي غلام بيدرام

خان ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ -

... ۱۲۴ - ۳۷۹ -

جمال خان عمزاده حسين خان

ميواتي .. ۶۹۳ -

جمشيد خواجه ۶۵۲

جملة الملك اسد خان امير الامرا

۳۰۸ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۱۹ -

... ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۸۱۴ -

جملة الملك سعد الله خان ۱۹۹ -

... ۴۲۳ - ۷۷۳ -

۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ -

۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۲۵ - ۴۳۳ -

۴۵۵ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷ -

۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۵۰۸ -

۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ -

۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۷ - ۵۴۹ -

۴۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۶ -

۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۲ -

۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۷۰ -

۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴ -

۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ -

۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۵ -

۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ -

۶۳۱ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ -

۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -

۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -

۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -

۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵ -

۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳ -

۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱ -

۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰
 ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۶
 ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴
 ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۷
 ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۵
 ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ - ۲۰۶
 ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹
 ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵
 ۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱
 ۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۶
 ۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۵۲۸
 ۵۳۰ - ۵۴۱ - ۵۶۷ - ۵۷۱
 ۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۳
 ۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷ - ۶۷۲
 ۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳
 ۷۰۴ - ۷۰۸ - ۷۱۱
 ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۰ - ۷۲۲
 ۷۲۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶
 ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ - ۷۴۸
 ۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴ - ۷۷۵

جمیل بیگ ... ۴۸۳
 جنت اشیدانی (یعنـی
 نصیرالدین محمد همایون
 بادشاه) (شف همایون
 بادشاه) .. ۹
 ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۳ - ۷۵
 ۷۸ - ۸۴ - ۲۴۳ - ۲۷۲
 ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۸۲
 ۳۹۶ - ۴۶۶ - ۴۶۸ - ۴۶۹
 ۴۷۶ - ۴۷۹ - ۴۸۱ - ۵۰۷
 ۵۵۰ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶
 ۵۶۷ - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶
 ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۲
 ۶۲۴ - ۶۲۲ - ۶۳۵ - ۶۳۶
 ۶۵۵ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۸
 .. ۶۹۳ - ۷۰۹ - ۸۰۱
 جنت مکانی (یعنـی نور الدین
 محمد جهانگیر بادشاه)
 (شف - جهانگیر بادشاه)
 ۴ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ - ۱۱۶

۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ -	۹۴۷ .. جنو یا خبو
۲۵۹ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ -	۹۴۴ جنید کرانی عم دارن
۴۰۵ - ۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ -	۹۵۱
۴۱۱ - ۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵ -	۵۴۱ جواهر خان ناظر
۴۹۶ - ۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ -	۵۹۵
۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۶۱ - ۵۶۷ -	۵۴۸ .. جواهر سنگه
۵۷۱ - ۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ -	۱۰ .. جهان آرا بیگم
۵۸۳ - ۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷ -	۳۱۶ .. جهاندار شاه
۶۷۲ - ۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ -	۳۴۲ - ۳۳۹ - ۳۲۳ - ۳۲۰
۶۹۳ - ۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ -	۳۵۲ - ۳۵۷ - ۴۶۱ - ۶۱۱
۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ -	۸۳۱ - ۸۲۰ - ۸۱۸ ..
۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ -	جهانگیر بادشاه (لقب به جنت
۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ -	مکانی) (شف جنت
۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴ -	مکانی) (۴ - ۹۳۹ - ۱۱۱
۷۷۵	۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹
۵۱۷ .. جهانگیر بیگ	۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴
۵۱۳ جهانگیر قلی خان	۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳
۵۱۹ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۶۸۸ -	۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲
جهانگیر - قلی خان پسر کلان	۱۶۷ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲
خان اعظم میرزا عزیز کوه	۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸

۱۶۶ - ۱۶۵	۶۹۳ - ۶۸۷
چغتای (یا) چغتائی (قوم)	جهانگیر قلی خان شمس الدین
۴۵۰ - ۱۷۰	مشهور به میرزا شمس-ی
۱۹۱ .. چغتای برلاس	۵۲۴ - ۴۶ .. .
۴۲۸ - ۴۲۰ چنپت بندیلہ	جهانگیر قلی خان لالہ بیگ
۴۲۸ .. چنپت سنگھ	کابلہ .. ۴۶ -
چندر سین بس-ر خرد رای	۵۱۲ - ۱۱۸
۴۴۶ .. مال دیو	جهیالہ رام ناگر یا جهیالہ رام
چندر سین (اجتہ ماردار) ۵۰۹ -	۸۲۱ - ۳۳۲
۵۱۰	جی ابا سندھیه .. ۳۶۷
چنگیز خان .. ۹۵ -	جیحی انگہ مادر خان اعظم
۵۶۲ - ۳۹۰	میرزا عزیز کوکہ ۶۷۵
چورامن جات ۴۶ - ۵۴۰ -	جی سنگھ .. ۳۲۴
۵۴۲ - ۴۶۴	
۸۷ .. چیتہ (یا) چینہ	
۷۰۱ چیتہ خان خواجہ سرا	
۸۱۴ .. چین قلی خان	

* حرف ہا *

ہاجم خان والی اورکڑ-ج

* حرف چے *

چاند بی بی سلطان ہمشیرہ

برہان نظام شاہ و زوجہ

علی عادل شاہ بیچاپوری

۷۰۱ - ۶۹۹

چتر بھوج چوہان .. ۷۷۹

چتر بھوج کاتب موکار اسلام خاں

حبشي .. ۴۷ - ۵۷۹	دار الملک خوارزم ۴۳۲
حبیب چک .. ۱۸۰	حاجي حور پـردر خانم زوجة
حوز الله خان .. ۱۹	ابراهیم خان فتح جنگ
حسام الدين خان مید-رزا	و خاله نور جهان بیگم ۱۳۹
حسام الدين حسن ۴۷ -	حاجي خان غلام شیر شاه ۴۶۸
.. ۵۸۴ - ۵۸۶ - ۵۸۷	حاجي شفیع خان .. ۲۸۸
حسن پادشاه آفا قوئیلو ۳۷۱	حاجي عبد الشکور ۳۸ - ۳۹
حسن بیگ ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸	حاجي محمد .. ۳۹۵
حسن بیگ پسر بیگ ۴۰۰	حاجي محمد خان سیستانی
حسن بیگ خان بدخشي	۴۶ - ۸۳ - ۴۷۲ - ۵۴۸
شیخ عمري .. ۴۶ -	۵۴۹ - ۵۵۰ - ۶۱۴ - ۶۴۴
.. ۴۴۴ - ۴۸۳ - ۵۶۵	حاجي محمد خان قدسي ۴۰۷
حسن بیگ صف شکن خان	حاجي محمد خان کوكي ۲۹۴
.. ۳۲۳	حاجي يوسف خان ۴۶ ۵۵۷
حسن خان پتني (یا) پني	حارث بن کلازه .. ۵۷۷
.. ۶۲۶	حافظ خان .. ۲۰۶
حسن خان پسر خانچهان لودي	حافظ نصر الله .. ۷۱۲
.. ۷۲۹	حاکم بیگ داماد اعتمار الدواه
حسن خان خزانچي ۳۹۱	.. ۴۷ - ۵۷۳ - ۵۷۴
حسن خان کهتره .. ۴۶	حبش خان سیدی هفتاج

۲۴۱	حسین پاشا ولد علي پاشا	حسن مباح (يا)	۶۶۸	صالح
۲۴۲	حسن عرب (يا) حسن علي	۶۹۷	۱۰۹	..	عرب
۷۲	حسین پسر خانجهان لودي	حسن علي خان ۲۳۱ - ۲۷۸	۵۹۸	۵۹۴
۵۵۲ - ۵۵۱	حسین خان تکريه	حسن علي خان بهادر عالمگیر	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	..
۴۷	۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲	شاهي ملقب بميرزا باگه	۶۹۳	حسین خان ميواقي	دومين خلف آله دردي	خان .. ۴۷
۴۸۱	حسین شاملو حاکم هرات	۲۷۱ - ۵۹۳ - ۵۹۶	۵۹۹	۵۹۷
..	(شف اميرالامرا سيد	۶۰۱	حسین
۱۲	حسین علي خان)	۴۷	حسین بيگ خان اوزبک	حسین بيگ خان زيک	خواهرزاده و خویش علي	مردان خان ۵۹۱
۴۴	۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۴	حسین بيگ علي مردان خان	۸۰۷	خانسان
۳۲۵	۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۰	(يا) حسيني بيگ	۸۰۷
۳۳۳	۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۸
۳۴۹	۳۵۲ - ۳۵۸ - ۴۶۲
۸۲۱	۴۶۴ - ۴۶۵ - ۸۲۱
۵۳۹	حسین علي خان ناظم دکن

گیلانی ۴۷ - ۵۴۵ - ۵۸۷	۲۷۴ .. حسین قلی
حکیم خوشحال .. ۵۴۵	حسین قلی بیگ ۳۷۸ -
حکیم دارن تقرب خان ۴۹۱ -	۴۴۹
۴۹۳ - ۴۹۲	حسین قلی خان مخاطب به
حکیم رکذای کاشی ۴۱۲	خانجهان ۱۰۵ - ۳۸۱ -
حکیم مدرا ملقب به مسیم الزمان	۴۴۹ - ۴۴۸ - ۴۴۷ ..
۵۸۹ - ۵۷۷ - ۴۷ ..	حسین منور خان ۷۹۷ ..
حکیم عبدالوهاب .. ۵۷۳	حسین نظام شاه ۱۲۲ ..
حکیم عائی گیلانی ۴۷ - ۱۰۲ -	حسینی و برهانی ندائـر
۵۷۰ - ۵۶۹ - ۵۶۸ ..	اشرف خان ۷۵ ..
حکیم عزایت الله ۴۹۰ ..	حقیقت خان ۴۷ ..
حکیم عین الملک شیروازی ۴۶ -	اسحق بیگ یزدی ۵۹۰ -
۵۶۹ - ۵۶۲	۵۹۱
حکیم فتح الله ۵۶۲ ..	حفظ الله خان ۴۰۵ ..
حکیم فخرالدین شیروازی ۵۷۷	حفیظ الدین خان ۳۶۳ ..
حکیم محسن خان مخاطب به	حکیم الملک میر محمد مهدی
تقرب خان .. ۳۰۲	۵۹۹ - ۴۷
حکیم مصیم الدین ابوالفتح	حکیم ابوالفتح گیلانی ۱۰۱ -
۵۴۵ - ۵۵۷ - ۴۶ ..	۵۶۳ - ۵۶۱ - ۵۵۸ ..
حکیم نورالدین قراری تخلص	حکیم هانق پسر حکیم همام

۵۴۰ - ۵۵۸	حیدر قاسم کوه بر .. ۶۳۸
حکیم همام (اصل نامش حکیم	حیدر قلبي خان .. ۳۳۲ -
همایون بوده) ۴۶ - ۵۵۸ -	.. ۳۳۴ - ۲۵۴ - ۸۲۰
۵۶۱ - ۵۶۳ - ۵۶۴ ..	حیدر محمد خان آخته بیگی
محمدالدین خان ۵۰۰ -	.. ۴۶ - ۵۵۴ - ۶۷۱
.. ۶۰۶ - ۶۱۰ ..	حیدر محمد خان ۵۵۵ -
محمدالدین خان بهادر عالمگیر	.. ۵۵۶ ..

* حرف خا *

۳۱۹ - ۳۱۴	خانی خان .. ۲۲۸
حمید خان حبشی ۷۲۱ - ۳۹۸	خاقان زمان .. ۸۳۲
حمیده بانو بیگم صبیح سیف	خالدی خان .. ۳۹۲
خان ۱۰ - ۲۷۷ - ۲۷۸ -	خان احمد والی ایران ۵۵۸
۷۷۵	خان اعظم صوبه دار مالوه ۱۱۱ -
حیات خان داروغه آبدار خانه	.. ۴۴۲ ..
۵۸۳ - ۴۷	خان اعظم میرزا عزیز کولکدش
حیات خان .. ۴۵۸ - ۴۸۲	(یا) خان اعظم میرزا عزیز
حیدر جنگ ۲۵ - ۲۶ -	کوه (یا) خان اعظم کوه
۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۴ - ۴۰	۴۷ - ۱۴۰ - ۵۲۴ - ۵۷۶ -
حیدر سلطان .. ۶۲۳	۴۷۰ - ۴۷۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ -
حیدر علی خان بهادر ۶۱۱	۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۳ - ۷۰۵ -

خانجهان لوي ۴ - ۴۸ - ۹۳ -	۷۱۹ - ۷۲۱
۱۱۱ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۶۱ -	خانجهان بارهه سيد مظفر خان
۱۴۳ - ۱۷۸ - ۱۸۸ -	ابواله مظفر ۴۸ - ۷۳۰ -
۴۰۹ - ۴۱۶ - ۴۲۹ - ۵۱۸ -	۷۵۸
۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۶ - ۵۲۸ -	خانجهان بهادر کولکاتاش مير
۶۸۶ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۱۴ -	اک حسين علي مراد
۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ -	مخاطب به ظفر جنگ
۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -	۱۵ - ۴۸ - ۸۷ - ۲۴۷ -
۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۲۹ - ۷۳۰ -	۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۲ - ۴۵۳ -
۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۴۲ - ۷۵۰ -	۵۴۰ - ۵۴۲ - ۵۹۵ - ۷۹۸ -
۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۷۲ - ..	۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۱۱ - ۸۱۸ -
خانخانان بيدرام خان (شف	خانجهان ترکمان ۸۹ -
بيدرام خان خانخانان)	۱۰۸ - ۹۳۱ - ۹۵۰ - ۹۵۱ -
۴۴ - ۷۴ - ۹۷ - ۹۸ - ۷۸ -	۹۵۲ - ۹۵۳ - ۷۶۱ - ۸۰۳ -
۱۰۱ - ۱۰۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲ -	۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ -
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ -	۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۲ -
۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۵ -	۸۱۳
۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۰ -	خان جهان حسين قايي بيگ
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ -	خواهر زاده بيدرام خان
۵۵۲ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ -	خانخانان ۴۷ - ۶۴۵ -

۴۰ - ۱۴۳ - ۱۹۶ - ۲۰۰	۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۳۲ - ۴۳۷
۷۵۹ - ۷۵۸	۷۱۲ - ۴۹۳ - ۴۴۶ - ۴۴۵
خانخانان میرزا عبدالرحیم	خانخانان سیدہ سالار ۱۰۲ -
(شف - میرزا عبدالرحیم	۱۱۱ - ۱۲۴ - ۱۴۵ - ۲۷۵ -
خانخانان) ۴۷ - ۱۹۲ -	۲۷۶ - ۴۳۲ - ۴۳۴ - ۴۳۹ -
۳۹۴ - ۳۹۹ - ۴۹۱ - ۴۹۳ -	۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ -
۴۹۴ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ -	۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۵۱ -
۷۰۸ - ۷۰۷ - ۷۰۱ - ۷۰۰ -	۴۵۴ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۸۳۰ -
۷۱۰ - ۷۰۹	خانخانان منعم بیگ ۴۷ -
خاندوران ۱۶۱ - ۲۰۸ -	۴۳۵
۲۱۱ - ۲۲۲ - ۵۸۰ - ۷۵۳ -	خانخانان منعم خان (شف
۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۶۲ - ۷۷۱ -	منعم خان خانخانان) ۶۲ -
۷۸۴ - ۷۸۵ - ۸۰۱ - ۸۱۸ -	۴۵ - ۶۷ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۶ -
۸۲۲	۸۶ - ۸۹ - ۲۰۵ - ۳۰۹ -
خاندوران امیرالامراء خواجه عاصم	۳۱۵ - ۳۹۵ - ۵۵۱ - ۵۵۴ -
۸۱۹ - ۳۱۰ - ۴۸ ...	۵۵۶ - ۵۵۷ - ۶۱۷ - ۶۲۶ -
خاندوران سید محمود پسر میانی	۶۲۷ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۴۹ -
خاندوران نصرت جنگ	۶۵۳ - ۶۷۱ - ۶۹۵ - ۸۳۰ -
۷۸۲ ۴۸	خانخانان مہابت خان (شف
خاندوران نصرت جنگ ۴۸ -	مہابت خان خانخانان)

۸۲ - ۸۳ - ۲۰۴ - ۲۷۰ -

۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ -

۴۲۹ - ۴۳۹ - ۴۵۳ - ۷۴۲ -

۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ -

۷۴۷ - ۷۵۳ - ۷۸۸ - ۷۸۹ -

۷۹۰ - ۷۹۲ - ۸۰۴ - ۸۲۹ -

... ۸۳۰ ...

خان عالم ۱۶۷ - ۳۵۲ -

۳۵۳ - ۴۹۶ - ۴۳۴ - ۷۱۹ -

... ۷۳۴ - ۷۹۷ - ۸۱۷ -

خان عالم اخلاص خان پسر ارشد

خان زمان شیخ نظام ۴۸ -

... ۸۱۶ ...

خان عالم ثاني ۸۱۷ ...

خان عالم چله بیگ کرکه پسر

همدم کرکه کوکلتاش

میرزا کامران - متخلص به

همدمی ۴۷ - ۴۳۲ -

... ۴۳۳ - ۴۳۵ -

خان عالم میرزا درخوردار ۴۸ -

۱۶۴ - ۲۶۰ - ۷۴۹ - ۷۸۲ -

خان زمان بهادر میرزا امان الله

۴۸ - ۷۴۰ - ۷۶۳ - ۸۳۲ -

خان زمان شیبانی ۸۱ - ۵۰۸ -

... ۵۵۳ - ۶۳۱ -

خان زمان شیخ نظام

حیدر آبادی ۴۸ - ۳۵۲ -

... ۶۰۶ - ۷۸۴ -

خان زمان صوبه دار بالا کھات

... ۴۳۰ ...

خان زمان علی قلی خان پسر

حیدر سلطان اوزبک شیبانی

(یا) خان زمان علی قلی

متخلص به سلطان ۴۷ -

... ۲۸۴ - ۶۲۲ - ۶۳۰ -

خان زمان فاتح جنگ ۷۹۷

خان زمان میر خلیل پسر دوم

اعظم خان جهانگیروی

... ۴۸ - ۷۸۵ -

خان زمان مہوایی ۴۸ -

۶۸ - ۱۵۹ - ۷۱۳ - ۷۱۴ -

۷۱۵

خديجه بيگم زن حاكم بيگ

و همشيرۀ نوريجهان بيگم

۲۸۷ - ۴۱۰ - ۵۷۴ ...

خهرو بے اوزبک فرقچي ۴۷ -

۶۷۳ - ۶۷۴

خسرو سلطان پسر نذر محمد

خان والي بلخ ۴۸ -

۴۳۱ - ۴۴۱ - ۷۶۷ - ۷۶۸ -

۷۷۰ - ۷۷۱

خضر خواجه خان ۴۷ -

۶۴ - ۸۵ - ۵۴۹ - ۶۱۳ -

۶۱۴

خلد مڪان (يعني محي الدين

اورنگ زيپ بهادر عالمگير

بادشاه غازي - شف -

محيي الدين محمد

اورنگزيب (۸ - ۹ - ۱۷۳ -

۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -

۷۳۲ - ۷۳۶

فان فيروز جنگ ۷۹۴

فان قلي اوزبک برادر کلان

قليج خان شاهجهان

۱۴۸

خانہزاد خان خان زمان پسر

مہابنت خان ۱۹۰ -

۲۳۳ - ۶۰۷ - ۷۴۰ - ۷۴۱

خدا بنده خان پسر شايسته خان

امير الامراء ۴۸ - ۸۱۴ -

۸۱۵

خداوند خان دکني از امرای

نظام شاهيۀ احمدنگر ۴۷

۶۵۹ - ۶۶۰

خدايار خان تنهي مرزبان

سندھه مشهور بليقي

۴۸ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷

۸۲۸ - ۸۲۹

خدمت پرست خان ۷۲۴

خدمت پرست خان رضا بهادر

۲۰۰ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۵ - ۲۹۹

۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۵

۳۳۹ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۳

۴۵۲ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱

۵۰۳ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۴۳

۵۸۷ - ۶۰۳ - ۶۱۰ - ۸۱۵

۸۱۷ - ۸۱۹

خلیل اللہ خان برادر خرون

۴۸ اصالت خان

۲۱۶ - ۲۴۸ - ۲۷۸ - ۲۹۸

۵۳۲ - ۷۷۳ - ۷۷۵ - ۷۷۶

۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰

۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۰۰ - ۸۰۷

خلیل قلی .. ۱۰۷

خنجر خان ۲۴۹ - ۵۱۸

خواجهگي خواجه ۱۲۸

خواجهگي فتح الله پسر حاجي

حبیب اللہ کاشي ۴۷

۴۶۹

۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۴۴ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ - ۲۵۵

۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸

۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷ - ۲۹۰

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۷

۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۴۵

۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۸

۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ - ۴۴۵

۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۶۳ - ۴۹۵

۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳

۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱

۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸

۶۰۵ - ۷۷۵ - ۷۸۱ - ۷۹۰

۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۱۰

۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶

۸۱۹ - ۸۲۴ - ۸۲۵ ...

خلد منزل (بعني) قطب الدين

محمد معظّم شاه عالم

مخاطب به بهادر شاه

شف - بهادر شاه) ۹ -

۴۸ - ۷۴۸ -	جان نام	خواجهگي محمد حسين كهين
۷۷۳		برادر قاسم خان مير بحر
	خواجه جهان کابلي جهانگيري	۴۷۱ - ۴۷
۴۷		بواجم قلبي خان بهادر قلعه دار
	خواجه جهان هرزي خواجه	دهار و فوجدار ماندور
	امين الدين محمود مشهور	۴۸ - ۳۴۳
	به اميدًا مخاطب بخانجهان	خواجه ابوالحسن قربتي ملقب
۴۳۱ - ۴۳۰ - ۴۲۷ - ۴۷		به ركن السلطنة ۴۸ -
۳۷۵	خواجه حسن عطار	۴۲۹ - ۶۸۷ - ۷۰۳ - ۷۱۴ -
۳۷۵	خواجه حسين	۷۵۹ - ۷۵۱ - ۷۳۷ - ۷۲۴
۸۱۸	خواجه حسين خان	۷۹۲
	خواجه حصاري نقشبندي	خواجه ابو هاشم خواجه ۷۵۸
۷۴۹		خواجه پادشاه قلبي ۶۱۴
۵۰۴	خواجه حميد خان	خواجه جلال الدين محمد -
۳۰۵	خواجه حيات خان	خراساني بحرق (يا)
۵۰۳	خواجه خان	شمس الدين محمد خان
۵۴۹	خواجه خضر خان	۴۷ - ۶۱۴
	خواجه درست محمد مخاطب	خواجه جمال الدين محمود
	به خواجه جهان کابلي ۴۷ -	۱۰۰
۴۷۲		خواجه جهان خوافي خواجه

خواجه رحمت الله خان ۸۳۲	خواجه مادق بدخشي ۲۷۷
خواجه سعد الله خان ۸۳۳	خواجه طاهر محمد مخاطب به
خواجه سلطان علي (شف -	تاتار خان خراساني ۴۷۱
افضل خان خواجه سلطان)	خواجه عاشوري (يا) خواجه
... ۴۲ - ۶۵ - ۴۶۹	عاشور ... ۸۲۳
خواجه سلطان محمد رشيد	خواجه عبدالله خان ۸۳۳
... ۶۱۸	خواجه عبدالخالق ۶۶۷
خواجه سايمان ... ۴۸۳	خواجه عبدالرحمن ۴۴۰
خواجه شاپور ... ۱۴۸	خواجه عبدالرحيم خان ۴۸ -
خواجه منصور شيرازي ۴۷ -	... ۲۸۹ - ۵۰۵ - ۷۹۲
... ۶۵۳ - ۶۵۶ - ۶۹۵	خواجه عبدالله خان ۴۸ -
خواجه شريف خان ۵۰۴	... ۳۶۱ - ۸۳۲
خواجه شمس الدين خوافي	خواجه عبدالله نقشبندي ۶۵۰
(يا) خافي (۱۰) خواجه	خواجه عبد المجيد هروي
شمس الدين محمد خوافي	مخاطب به آصف خان
پسر خواجه علاء الدين ۴۷ -	(شف - آصف خان) ۴۲
۲۵۹ - ۵۵۹ - ۶۶۴ - ۶۶۵	۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲ -
خواجه مابر مخاطب به	.. ۸۳ - ۶۴۶
خان دروان نصرت جنگ	خواجه عبدالهادي ۴۸ - ۷۷۲
... ۷۴۹	خواجه علاء الدين محمد ۲۵۸

۶۲۲ - ۶۲۰ - ۶۱۸ ..	خواجه عنبور .. ۱۶۵ - ۶۵
خواجه معين الدين سنجری	۶۶۸ خواجه غياث الدين
۶۰۲	خواجه غياث الدين على قزويني
خواجه مكارم جان نثار خان ۳۵۱	مخاطب به آصف خان
خواجه موردن چشتي ۶۰۲	(شف - آصف خان)
۶۶۸	۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ ..
خواجه مومن .. ۶۶۷	۸۳۵ خواجه قدرت الله خان
خواجه ميرزا احمد ۱۲۸	۲۵ خواجه قاندر بلخي
خواجه ميرک .. ۴۴۱	خواجه قاي خان بهادر پسر
خواجه ميرک اصفهاني مخاطب	نذربي .. ۸۳۴
به چنگيز خان .. ۹۵۹	۶۶۸ خواجه مجد الدين
خواجه نصيب .. ۴۴۱	۸۳۱ خواجه محسن خاندوران
خواجه نظام الدين احمد پسر	خواجه محمد باسط پسر خواجه
خواجه مقدم هروري ۴۷ -	محمد جعفر .. ۸۱۹
۶۶۱ - ۶۶۰	۲۳۹ خواجه محمد پارسا
خواجه نعمت الله خان ۸۳۳	۸۱۹ خواجه محمد جعفر
خواجه ريسي ديوان سلطان	خواجه محمد شريف هجري
پروريز .. ۹۳ - ۱۸۲	۱۲۷
خواص خان بختيار خان دکني	خواجه معظم برادر اعياني
۶۷۵ - ۷۷۴ - ۴۸ ..	۴۷ - مريم مکاني

دارا شکوه ۱۵ - ۱۲۰ -	خواص خان مدار علیه سلطنت
۱۵۸ - ۱۹۲ - ۲۰۴ - ۲۱۵ -	بیجا پور .. ۱۵۷
۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۲ -	خوافی خان صاحب قاری - خ
۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۳۰ - ۲۳۴ -	لب لباب ۴ - ۲۶۴ - ۴۵۱
۲۴۸ - ۲۵۲ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -	خوشحال بیگ کاشغری ۴۸ -
۲۹۵ - ۲۹۶ - ۴۶۵ - ۴۵۳ - ۷۷۳
۴۹۴ - ۴۹۵ - ۵۳۲ - ۵۳۳ -	غریبگیان (قوم) ۶۰۱ -
۵۳۵ - ۵۸۶ - ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۶۰۲
۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۴ -	خیرالله .. ۵۹۹
۷۸۵ - ۷۹۱ - ۷۹۹ - ۸۰۰ -	خیریت خان حبشی ۷۵۴
دانشمذد خان میسر بخشی	خیریت خان عم رندزله خان
۴۸ - ۲۴۴ - ۱۵۷
دارون ۴۳۴ - ۶۴۱ - ۶۴۲ -	
۶۴۳ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ..	
دارون افغان .. ۶۴۹	داراب خان ۴۵۷ - ۵۳۹ -
دارون خان .. ۳۲۲ - ۳۲۷ -	۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱ - ۷۱۲ -
دارون خان .. ۳۲۸ - ۳۵۴ -	داراب خان بنی مختار (یا)
دارون خان پتانی (یا) پنی	داراب خان بن مختار خان
۳۰۲ - ۴۶۲ - ۸۰۲ - ۴۹ - ۴۹۸ -
دارون پوتره (قوم) ۸۲۷ -	داراب خان میرزا داراب ۴۸

* حرف دال *

۵۳۰ - ۲۵۷	۷۲۹
۴۲۴ دلاور پسر بهادر خان	۷۸۸ - ۴۸ داؤد خان قريشي
۲۵۶ دلاور خان جماعه دار	داؤد خان کرزاني (يا) داؤد
۴۸ .. دلاور خان کاکړ	کرزاني ۵۵۱ - ۶۳۳ -
۷۳۳ - ۷۳۲ دلپت اچينيه	۶۵۰
۵۱۶ .. دلپت بيکانيري	داؤد خان و بهادر خان
۶۰۴ .. دلير جنگ	و سليمان خان .. ۴۹
دلير خان داوزي (يا) داؤد زئي	دار بخش پسر خسرو ۱۵۴
۴۹	د تاجي ۵۲۲
دلير خان عبدالروف ميانه	دریش محمد .. ۵۸۰
۴۹ - ۲۷۰ - ۲۹۸ - ۳۱۲ -	دريا خان .. ۱۳۸ - ۱۴۶ -
۵۲۲ - ۴۴۶	۷۲۸ - ۴۱۷
۲۷۵ .. دلير خان هراول	دريا خان داؤد زئي ۴۱۵
۵۲۱ .. دولت جي	دريا خان روهله ۴۸ - ۵۲۶ -
۴۱۰ .. دوداڻيان (قوم)	۷۷۲ - ۷۲۷ - ۷۲۲ ..
۸۳۳ درست علي خان	دريا خان عذاييت .. ۴۸
دولت خان خواص خان ۴۸ -	دستم خان .. ۴۸
۷۱۵ - ۴۲۷	دلاور خان برنج (يا) پريچ
دولت خان لودي شاهو خين	۴۲۴
۷۰۱ - ۷۰۰ - ۶۹۵ - ۴۸	دلاور خان بهادر ۴۹ -

۷۵۹	دیسپا ندیہ (قوم)	۷۱۵
	دیسمنگھہ (یا) دیسمگھی (قوم)	۴۹۸	..	درفندی رار
۷۵۹ - ۱۴۵ - ۱۴۴	..	۴۳۷	..	دہ بیدی
۳۸	دیندار خان بخاری			دھیراج راجہ جیسنگھہ سوائی
۸۲۹	دین محمد ..			(شف - راجہ دھی - راج)
	دین محمد خان مشہور بہ یتیم			جیسنگھہ سوائی (یا) راجہ
	سلطان بن جانی سلطان			جیسگھہ سوائی (۴۹ -
۴۳۲	بن یار محمد خان			۳۲۷ - ۳۲۱ - ۳۴۳ -
۴۳۶ - ۴۳۵ - ۴۳۴		۵۴۵ - ۵۴۴
۷۷۹	دیو ..			دیانت خان ۱۶ - ۱۲۹ -
۵۱۰	دیویداس ..	۲۰۵
				دیانت خان حکیم جمالا ۴۸
				دیانت خان دشت بیاضی (یا)
				دست بیاضی ۴۸ - ۵۲۸
				دیانت خان قاسم بیگ ۴۸
				دیانت خان منجم ۳۱۱
				دیانت خان میر عبدالقادر ۴۹
				دیانت خان میر علی نقی
		۴۹
		۳۵۰	..	دیپی داس

* حرف ذال *

	ذوالفقار الدولہ قائم جنگ ۳۴ -
۸۳۴
	ذوالفقار الدولہ میرزا نجف
	خان بہادر ملقب بہ
	نصرت جنگ (یا) ذوالفقار
	خان بہادر ۴۹ - ۲۹۱ - ۳۱۳ -
	۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۲۰ -

۳۲۶ - ۴۶۱ - ۶۱۰ - ۶۱۱ -	اتمچند راجه گوالیار ۶۴۷
۸۱۸	راجہ انروب سنگھ بد گوجر ۵۰
۱۸۴	راجہ باسو .. ۵۰ - ۷۲۴
۴۹ -	راجہ بدیچند .. ۶۴۸
۳۱۰	راجہ بر سنگھ دیو بذیلہ ۵۰
ذوالفقار خان محمد بیگ (یا)	راجہ بکرماجیت (کہ ہیمو بقال
ذوالفقار بیگ بخشی ۴۹ -	خون را خواندہ بود) ۴۶۹
۳۲۷	راجہ بکرماجیت پترداس ۴۹ -
۴۹ - ۷۱۲ - ۱۴۵
۴۲۳	راجہ بکرماجیت رای رایان ۵۰
 ۷۱۲ - ۱۴۵
	راجہ بہارتنہ بذیلہ .. ۵۰
راجہ سنگھ .. ۵۰ -	راجہ بہار سنگھ بذیلہ ۵۰ -
۴۴۸ - ۴۶۳ - ۷۸۸ - ۷۲۷
۸۰۳	راجہ بہار ہمل (یا) بہارامل
۴۴۸ - ۴۴۷ ..	۴۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۴
۷۰۲	راجہ بہگرنٹ داس ۴۹ -
۵۱ ۳۹۵ - ۱۰۵
۵۱	راجہ بہیم ۷۰۷
راجہ اتمچند (یا) ایمچند (یا)	راجہ بیتہل داس (یا)

* خوف را *

راجپوتیہ (یا) راجپوتان (قوم)
۴۴۸ - ۴۶۳ - ۷۸۸ -
۸۰۳
راج سنگھ .. ۴۴۷ - ۴۴۸
راجوٹنا ۷۰۲
راجہ اندرمن دھدیورا ۵۱
راجہ اندرودہ کور ۵۱
راجہ اتمچند (یا) ایمچند (یا)

راجہ جيسنگھہ ۳۱۴ - ۵۹۴ -	بتہل داس و (يا)
۸۰۰ - ۷۵۴	پتھل داس ۵۰ ۲۲۱ -
راجہ جي رام بدگوهر ۵۰	... ۴۳۱ - ۷۱۴ - ۷۲۴ -
راجہ چندرسين ... ۵۱	راجہ بيربر ... ۹۴ - ۴۸۲ -
راجہ دھيراج جي سنگھہ سوائي	راجہ بير بهادر ... ۵۱
(يا) راجہ جيسنگھہ سوائي	راجہ تودرمل ۸۷ - ۱۰۱ -
(شف - دھير - راج راجہ	۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۵۰ - ۶۵۲ -
جيسنگھہ سوائي) ۴۹	۶۵۳ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۱ - ۳۴۳ -	راجہ تودرمل شاہ جہاني ۵۱
۵۴۵ - ۵۴۴	راجہ تودرمل کھتري لاهوري
راجہ ديبي سنگھہ بذيلہ ۵۱	... ۴۹ - ۵۱ - ۵۱۳ -
راجہ راج (رپ ... ۵۱	راجہ ججھار سنگھہ بذيلہ
راجہ راج سنگھہ کچھواہہ ۵۰	... ۵۰ ۴۱۹ - ۵۲۶ -
راجہ رام ... ۵۴۲	راجہ جسونب ... ۲۱۸ -
راجہ رام چند بکھيلہ ۴۹	... ۵۹۵ - ۷۸۴ -
راجہ رامچند جند جيچند ۶۴۷	راجہ جگمت سنگھہ ولد
راجہ رام چندر ۲۹ - ۷۹	راجہ باسو ۵۰ - ۴۲۵ - ۷۶۴ -
راجہ رام داس کچھواہہ ۵۰ -	راجہ جھيلا رام ناگر ۵۱
۶۸۹	راجہ جي چند راتھور ۴۱۲ -
راجہ رام داس نرنوري ۵۰	... ۶۴۷ - ۶۴۸ -

راجہ سورجمل پسر راجہ باسو	۵۱	راجہ رام سنگھہ کچھواہہ
۵۰	۵۰	راجہ رایسال درباری
۵۰ .. راجہ سیدورام کور	۵۱	راجہ رانی سنگھہ سیوریہ
راجہ علی خان فاروقی (یا)	۳۳۱ -	راجہ رتن چند
راجی علی خان ۱۰۱ -	۳۳۲	
۱۰۲ - ۱۲۳ - ۳۹۷ - ۴۹۹	- ۳۹۴	راجہ رگھوناتھ داس
راجہ علی خان مرزبان خاندیس	۳۹۹	
۴۹۸ - ۴۸۷	۵۱ ..	راجہ رگھوناتھ
راجہ کشن سنگھہ بہدوریہ ۵۰	۵۰ ..	راجہ روز افزون
راجہ گچ سنگھہ پسر راجہ	- ۵۱	راجہ سادو بہونسلہ
سورج سنگھہ ۵۰ - ۵۱۶ -	- ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰	
۷۵۰	۷۹۷ - ۷۹۶ - ۵۲۳ - ۴۹۹	
راجہ گوپال سنگھہ کور ۵۱	(راجہ سحان سنگھہ ہندیہ (یا)	
راجہ مالگوسائیسن زمیندار	۵۱ ...	سبحان سنگھہ
ولایت کوچ ۴۵۲ ..	راجہ سلیمانجی بنالگر (یا)	
راجہ مان سنگھہ پسر راجہ	۵۱	نبالگر (
بھگونت داس کچھواہہ	راجہ سنکرام مرزبان کھر کپور	
۵۰ - ۱۱۱ - ۱۱۸ - ۴۷۸ -	(یا) کھر کپور ۵۱۳ -	
۴۵۲ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۷۰۲ -	۴۹۵	
۷۱۸ - ۷۱۶	راجہ سورج سنگھہ راتھور ۵۰	

۳۷۲	..	راجہ مترسین	رانا اردی سنگھ	۸۳ - ۳۹۱
۵۱	-	راجہ محکم سنگھ کتھوی	...	۶۴۶
۳۲۸	رانا بھونسلہ (یا) رانا	۱۰۹ -
۸۷ - ۴۹		راجہ مدھکر بزدیلہ	۱۱۰ - ۱۲۴ - ۵۹۶ - ۵۹۸	
۵۱۶	..	راجہ مندرپ	...	۴۵۲ - ۸۰۳ - ۸۱۶
		راجہ مہاشنگھ و جگت سنگھ	رانا پرتاب زمیڈ - دار میوار	
۵۰	۳۹۵ - ۵۱۱ - ۵۱۵
		راجہ حامد شاہ مانکپ - وری	رانا سکرا پسر رانا اودی سنگھ	
۱۲۴	۵۰
۵۲۳	..	راگھو	رانا کرن پسر رانا امرا	۵۰
۸۱۰	:	رام جات	رانی درگادتی	۷۹ - ۳۸۸
۵۰۹		رام چند بکھیلہ راجہ بھتہ	راد ام - سنگھ پسر کلان	
۴۹	..	رام چند چروان	راجہ گج سنگھ	۵۰ ...
۵۱۶ - ۲۶		رام چند مرہتہ	راد بالاجی (یا) بالاجی راد	۲۳
۵۱۵		رام داس پسر جیمل	راد بھاد سنگھ ہادا	۵۱
۷۹۶	..	رام راجہ	راد دلپت بوندیلہ (یا) بزدیلہ	
۴۳۱	..	رام سنگھ	(یا) رادلیپ	۵۱ - ۳۱۳
		رام سنگھ ولد کرنسی راتھور	راد رتن ہادا پسر راد بھوج	
۵۱	۵۰ - ۱۴۱ - ۳۹۹ - ۷۵۰	
۵۱	...	رام سنگھ ہادا	راد ستر مال ہادا نیپور راد رتن	

رای مکند کایتده ... ۵۰	... ۵۰ - ۷۴۹
رای ناگر گج-راتي بيش-کار	رای سوز بهورتیه ... ۵۰
افضل خان علامي شکر الله	رای کرن بهورتیه ... ۵۱
... ۱۵۰	رای مالديو ... ۴۶۷
رحمت خان .. ۴۵۲	رای باگهني زن اوداجي رام
رحمت خان حکيم ضياءالدين	... ۴۴۱
... ۵۱	رای بهوج پسر رای سرجن
رحمت خان مير فيض الله ۵۰	هادا ... ۴۹
رحمن يار بوادر آله يار خان	رای پتو داس ... ۱۱۰
... ۱۸۴	رای پرشاد حاکم امرکوت ۴۶۷
رحيم بيگه .. ۴۴۱	رای درک داس ... ۶۹۰
رحيم خان افغان .. ۳۰۰	رای درگا سيحوديه ۴۹
رحيم خان دکني .. ۱۸۵	رای رای سنگه بهورتیه ۴۹
رستم ... ۱۱۹	رای سرجن هادا ... ۴۹
رستم واسفنديار .. ۷۱۵	رای نليان مل ... ۳۷۸
رستم خان ۱۹۱ - ۱۹۹ -	رای گور دهن سورج دهج ديوان
... ۷۷۳ - ۷۰۶ - ۴۳۱	اعتماد الدوله ۵۰ - ۶۹۱
رستم خان دکني ۲۰۰ -	رای لوتکرن کچهوايه ۴۹
... ۲۱۷ - ۲۴۴ - ۷۹۹	رای مالديو راجه جون هيو-ور
رستم خان شغالي ۵۰ - ۳۹۹	... ۳۷۸ - ۶۴۶

۹۴	رضي الملك ..	۴۴۵	رستم خان فيروز جنگ
۵۱	رعایت خان ظهير الدوله	۵۱	رستم خان مقرب خان
۲۱۶	رعد انداز خان ...		رستم خان ولد خسرو سلطان
۳۴۲	رفيع الدرجات ...	۴۴۳
۳۷۰	رکن الدوله ...		رستم دل خان بني مختار
	رکن الدوله اعتقاد خان بهادر		صوبه دار حيدر آباد - ۵۱ -
۳۴۱ - ۳۴۰	فرخ شاهي		۲۵۵ - ۲۵۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳ -
	رکن الدوله سيد لشکر خان	۵۳۷
۳۶۹		رستم هند معين الملك مخاطب
۴۰۴	رکن الدين ...	۳۶۰	به مير منو ...
	رکن الدين سيد لشکر خان بهادر		رشيدا پسر عقيدت خان بخشى
۵۱	نصير جنگ ...	۱۴۳	دکن ...
۲۲	رگهو بهوسله ...	۱۸۵	رشيد خان ...
۳۷۰	رگهو جي بهوسله ...	۵۱	رشيد خان الهام الله
۷۴۶ - ۷۴۳	زندوله خان	۵۰	رشيد خان انصاري
- ۱۷۷	زندوله خان بيدجاپوري	۴۵۳	رضا قلي ...
۷۶۳		رضوي خان سيد على بخاري
۱۵۷	زندوله خان هبشي	۲۷۳ - ۵۱
۴۱۸	زندوله خان عادلخاني		رضي الدين خان شيخ
۷۵۰	زندوله خان عادلشاهي	۵۹۷	رضي الدين ...

• حرف ز ا •

زاهد خان کوکه ۵۲ - ۵۷ -	زندوله خان غازي ... ۵۱
۴۱۳ - ۱۱۳	زن هتن (غيل عرش آشياني)
زاهد خان بهر صادق خان	۵۷۲ - ۵۷۱ ...
۲۰۴ - ۵۲	زوپ سنگمه راڅمور ... ۵۱
۲۸۱ - ۵۲ زبردست خان	زوبهي برادر زاده راجه بهارهمل
زبردست خان پسر ابراهيم خان	... ۴۹
۳۰۰	زوپ مٽي (يا) زوپ مٽي
زکړيا خان بهادر هزار جنگ ۴۹	... ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱
زهرة آقا دختر فاطمه بي بي	روح الله خان ۳۰۸ - ۳۱۳ -
۴۲۰ ۷۸۱ - ۵۰۰ - ۴۵۹
زيب النساء بيگم ... ۵۹۹	روح الله خان اول پسر دودم
زين آبادي ... ۷۹۰	خليل الله خان ۵۱ - ۲۲۵
زينت النساء بيگم ۳۰۱ -	روح الله خان ثاني ۲۸۷ - ۸۱۴
۳۱۵ - ۳۱۴	روح الله خان خانسامان ۳۵۰ -
زين خان ... ۱۰۹	... ۳۵۱
زين خان کوکه ۵۲ - ۱۰۹ -	روح الله خان خانه زان خان
۴۸۱ - ۴۸۲ - ۵۱۱ - ۵۵۹ -	... ۵۱
۴۹۳	زوشن الدوله رستم جنگ ۵۱
	زرغله (قوم) ... ۵۴۷
	زيحان شولا پوري ۷۶۳

اعزالدوله خانجهان بهادر

... ۲۹۹ - ۳۲۳

سپهر شکوه ... ۸۰۰

ستر سال بنديله ... ۵۳

ستي خانم صدرالذخائر ۱۶۰

سجادل خان ... ۳۸۷

سراج الدوله انورالدين خان

بهادر ظفر جنگ ۵۳ - ۲۱۵

سراج الدين علي خان آرزو ۵

سرافراز خان بلولي (يا) بلولي

... .. ۵۳

سرافراز خان پسر لشکر خان

... ۵۲ - ۸۲۹

سر بلند خان خواجه رحمت الله

... ۵۳ - ۳۴۰

سردار خان چيله ... ۵۳

سردار خان خواجه يادگار ۵۲ -

... ۳۲۸ - ۳۵۹

سردار خان شاهجهاني ۵۲ -

... ۷۷۴

* حرف سين *

صادات خان ذوالفقار جنگ

... ۵۳ - ۶۰۴

ساهر بهونسله (يا) ساهوجي

بهونسله ۱۶۱ - ۱۸۷ -

۲۰۸ - ۳۲۸ - ۴۳۵ - ۵۲۳ -

۷۳۹ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۶

سجان سنگهه ر پرمديو بهران

سورجمل سيودييه ۵۲

سبحان قلي (يا) سبحان قلي

سلطان پسر نذر محمد

... ۴۴۱ - ۷۶۸

سبحان قلي ۱۹۰ - ۴۴۲ -

... ۹۷۸

سبل سنگهه سيودييه ۵۳

سپهدار خان ۲۹۹ - ۷۲۱ -

... ۸۱۱

سپهدار خان محمد صالح ۵۲

سپهدار خان مختاطب به

خان (۱۳ - ۵۲ -	سردار خان کوتوال نبيړه
۵۳ - ۱۹۵ - ۳۴۲ - ۷۷۱ -	باتمي خان چيله قلم-اق
۷۸۲ - ۷۷۶	شاهجهاني ۴۵۸ - ۴۰۵
سعد الله خان پسر علي محمد	سرفراز خان چغتاي ... ۵۲
خان درهله ۱۹ - ۳۶۶	سرفراز خان سيد لطيف ۵۳
سعد الله خان هدايت الله	سومد ... ۲۲۷
۴۹۴ - ۵۳	سرمست خان ... ۳۷۰
سعيداي سرمد ۲۲۶ - ۲۲۷	سريا راو (يا) سوبا راو زميندار
سعيد بدخشي ... ۳۹۳	نرمل ... ۲۲
سعيد خان بهادر ظفر جنگ	سعادت الله خان تعلقي دار
پسر احمد بيگ خان کابل	کرناتک حيدرآباد ۵۳ -
ناظم کابل ۵۲ - ۱۲۶ -	.. ۹۷۰ - ۸۳۲ - ۸۳۳
۱۲۷ - ۱۹۱ - ۲۸۰ - ۵۳۰ -	سعادت خان برهان الملک
۵۹۱ - ۵۳۲	ناظم اکبرآباد ... ۵۴۵
سعيد خان چغتائي ۴۰۱	سعادت خان پور ظفر خان ۵۳
۴۲۳ - ۴۰۴	سعادت خان نيشاپوري ۳۳۴
سکندر بيگ منشي راقم تاريخ	سعادت يار کوکه ... ۱۱۵
عالم آراي عباسي ۷۲۵	سعد الله خان بهادر مظفر جنگ
سکندر بيگ منشي ... ۴	دزير اعظم فردوس آشياني
سکندر خان ۵۶۴ - ۶۱۵ - ۶۲۷	(شف - علامي سعد الله

۲۰۷ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۷۰۶ -	سکندر خان اوزبک ۷۷ - ۷۴ -
۷۲۱ - ۷۰۷	۳۸۴ - ۳۸۵
سلطان جلال الدین منگیري ۶۷۹	سکندر خان پسر عبد الله خان
سلطان جهاندار شاه ۸۱۷	۴۳۲
سلطان حسن خان جلایر (یا)	سکندر دو تانی ۷۲۲ - ۷۲۶ -
سلطان حسین خان جلایر	۷۲۸
۳۷۹ - ۲۵۳ - ۷۷ ...	سکندر شاه سور (یا) سکندر
سلطان حسین افتخار خان پور	خان سور (یا) سکندر سور
امالت خان ... ۱۷۲	۹۸ - ۷۵ - ۸۵ - ۳۷۵ -
سلطان حسین خان پکھلی دال	۵۴۹ - ۴۱۴ - ۴۱۹ ...
۵۴۵	سکندر والی بیجاپور ۵۴۶
سلطان حسین صفوی ۸۲۳	صلاح خان ۲۵۵
سلطان حسین مشهور به میر	سلاطین آل مظفر ... ۶۶۷
ملنگ (یا) سلطان حسن	سلطان ابراهیم - م پسر سلطان
۳۰۲ - ۲۹۴	رفیع خان ... ۴۶۴
سلطان حسین میرزا ۶۶۸ - ۷۱۰ -	سلطان ابراهیم لودی ۶۲۳
سلطان خان ... ۳۷۰	سلطان احمد شاه بانی احمد آباد
سلطان خرم ۵۷۲ - ۶۶۶ - ۷۰۳	.. ۹۴ - ۲۴۱ - ۳۶۶
سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده سلیم	سلطان بایسنغر ... ۱۴۹
۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۶ - ۱۲۹ -	سلطان پرزیز ۱۱۱ - ۱۴۱ -

سلطان سليمان شكوه (يا)	۵۶۱ - ۵۶۶ - ۵۷۲ - ۵۷۶
سلیمان شکوه پسر کلان	۷۱۴ - ۶۸۵
دارا شکوه ۲۴۸ - ۴۷۳	سلطان خواجه نقشبذی ۵۲
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۷ - ۴۵۲	سلطان دارا شکوه ... ۷۹۲
۴۵۳ - ۴۵۴ - ۵۹۳ - ۵۹۴	سلطان دانیال ... ۷۰۱
سلطان سنجر سلجوقی ۲۰۷	سلطان داور بخش مشهور به
سلطان شجاع .. ۷۷۵	سلطان بلقی پسر سلطان خسرو
سلطان شهریار پسر سلطان خسرو	۱۴۵ - ۶۸۹ - ۷۲۲ - ۷۲۳
۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۴ - ۱۵۵	.. ۷۱۴ - ۷۷۴ - ۷۹۲
.. ۱۵۶ - ۷۱۴ - ۷۲۲	سلطان رفیع الدرجات ۳۴۹
سلطان عبدالله قطب شاه ۲۰۱	سلطان زین العابدین ۱۷۸
سلطان عظیم الشان ۸۱۶ -	سلطان سکندر سور (یا) سکندر
.. .. ۸۱۹ - ۸۲۰	شاه سور (یا) سکندر خان
سلطان علی .. ۴۷۹	سور (شف - سکندر شاه)
سلطان عای افضل خان ۷۴	۶۸ - ۷۵ - ۸۵ - ۳۷۵
سلطان فیروز شاه پادشاه دهای	.. ۵۴۹ - ۶۱۴ - ۶۱۹
.. .. ۲۴۱	سلطان سلیم (یا) سلیم شاه
سلطان کام بخش ۳۴۸	(شف - سلیم شاه) ۶۸ -
سلطان گرشاسپ ۷۱۴	۸۸ - ۳۸۰ - ۳۸۷ - ۳۸۸
سلطان محمد ۲۱۷ - ۲۴۸	.. ۵۴۹ - ۵۶۲ - ۵۷۶

۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۲ - ۵۶۴

۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۷۰ - ۵۸۷

۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۶

۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱

۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۵ - ۶۲۶

۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۱

۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹

۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۱

۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۹

۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۴

۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵ - ۶۷۷

۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳ - ۶۸۴

۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱ - ۶۹۴

۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۵

۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر

(شف - خلد مکان) ۸ -

۹ - ۱۷۳ - ۲۰۶ - ۲۱۵

۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۲ - ۲۳۲

۲۳۴ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰

۷۸۵ - ۵۰۸

سلطان محمد اکبر - ملقب

به عرش آشیانی (شف -

عرش آشیانی) ۷ - ۸ -

۹ - ۵۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹

۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۴

۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱

۹۲ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۱ -

۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۱۸ -

۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۳۵ -

۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲ - ۳۴۵

۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ - ۳۸۵

۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۳ - ۳۹۶

۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ - ۴۰۹

۴۱۲ - ۴۳۵ - ۴۳۳ - ۴۵۵

۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷ - ۴۷۸

۴۸۲ - ۴۸۴ - ۵۰۸ - ۵۰۹

۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۴

۵۲۴ - ۵۳۷ - ۵۴۹ - ۵۵۰

۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۶ - ۵۵۷

۳۷۵	..	ابوسعید	- ۲۷۴ - ۲۶۶ - ۲۵۵ - ۲۴۵
۱۲۵		سلطان محمود کلان	- ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴
- ۸۷		سلطان محمود گجراتی	- ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۴
۳۷۳ - ۹۶ - ۹۳	..		- ۲۹۵ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴
- ۳۷۲		سلطان محمود میرزا	- ۳۲۲ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱
۳۷۳	- ۳۵۴ - ۳۵۸ - ۳۶۳ - ۴۰۸
- ۱۶۶		سلطان مراد بخش	- ۴۱۴ - ۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۵۹
۷۷۳ - ۷۱۳ - ۵۳۰	..		- ۴۹۳ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۸
- ۴۷		سلطان مظفر گجراتی	- ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۹ - ۵۳۱
- ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۶ - ۹۵			- ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۸۵ - ۵۹۱
- ۶۸۳ - ۶۸۲ - ۶۶۱ - ۴۷۸			- ۵۹۵ - ۵۹۸ - ۶۰۵ - ۷۷۵
۶۹۴	- ۷۸۱ - ۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶
۵۶۶	..	سلطان نصیر الدین	- ۷۹۷ - ۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴
۶۴۰	..	سلیمان خان	- ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۴
سلیمان داؤد پسر لودی خان			۸۲۵
۶۴۰	سلطان محمد معظم ۲۰۴
سلیمان شکوه پسر کلان داراشک			سلطان محمد میرزا پسر کلان
- ۴۴۵ - ۴۴۴ - ۲۷۳ - ۲۴۸			شاه ظہماسپ مغوی ۵۰۷
- ۴۵۴ - ۴۵۳ - ۴۵۲ - ۴۴۷			۵۵۲
۵۹۴ - ۵۹۳	سلطان محمود بن سلطان

۵۴۱ .. سبکي جات	سليمان گـراني هاکم بنگاله
۷۱۱ - ۵۲۹ سوده (قوم)	د بهار .. ۸۴ - ۶۳۹
۵۴۷ - ۳۶۷ سوزجمل جات	سليم شاه .. ۸۸ - ۶۸
۴۱۳ سوم ديوداماد بهرجي	۲۸۰ - ۳۸۷ - ۴۹۹
۶۲۹ .. سوهذاته (فيلبان)	۶۳۹
سهراب خان پسر آصف خان	سليم قلبي .. ۱۰۷
۱۱۴ .. مرزا جعفر	سليمه سلطان بيگم ۴۴ - ۳۷۵ -
۷۰۰ - سهيل خان بيدجاپوري	۶۸۶
۷۱۲	همان عبي خان فرغوجي ۵۴
۶۹۹ سهيل خان خواجه سرا	سغبل (نبيله) از قبائل افغان
۵۳ سيادت خان سيد ارغلان	نيازي (.. ۲۴۹
سيادت خان مير زين الدين	سندهاي بهونحله ۳۱۲ -
۵۳ .. علي	۶۰۶ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۸۰۵ -
۲۳۸ .. سيد ابو سعيد	۸۱۶ - ۸۰۶
۱۲۴ - ۱۲۳ سيد ابراهيم	سندهاي سوائي ۷۸۹ - ۸۰۴
۷۷۵ .. سيد ابو محمد	سندا که در پره ۲۹۱ - ۵۳۸ -
۵۲ سيد احمد خان باره	۸۱۲
۷۲۹ سيد احمد قلعه دار کالنجور	صنجر بيگ .. ۲۶۶
سيد اختصاص خان باره عرف	سنکراجي ملهار .. ۳۲۹
۵۲ .. سيد ملايت خان	سنکرام هوسداک .. ۷۲

۵۴۴	قطب الملک	سید اختصاص خان سید فیروز
۵۲	سید خان چغتای ..	خان .. ۵۳
۳۷۰	سید دلار علی خان	سید آلہ دان .. ۱۲۳
۵۲	سید دلیر خان بارہہ	سید امیر خان خوافی ۵۳ -
۷۷	سید دولت ۲۲۷
۵۲	سید راجو بارہہ ..	سید جلال صدر الصدر ۴۴۳
۵۳	سید رستم خان دکنی	سید جعفر بارہہ مخ - اطب
۲۱۶	سید سالار خان ..	بہ شجاعت خان .. ۱۴۸
	سید شجاعت خان بہادر	سید حامد خان بخاری ۵۲
۵۳	بہکری ۸۷
	سید شیر زمان پسر خانجہان	سید حسن خان بارہہ صوبہ دار
۷۶۵	سید مظفر بارہہ	لاہور (یا) سید حسین خان
	سید صلاحیت خان مخاطب بہ	بارہہ .. ۵۳ - ۶۰۴
۵۸۶	اختصاص خان	سید حسن علی خان ناظم
۵۲	سید عالم بارہہ ..	آلہ آباد .. ۳۲۳
۳۵۶	سید عالم علی خان بہادر	سید حسین علی خان ناظم
۳۳۵ -	سید عبد اللہ خان	پٹنہ .. ۳۲۲ - ۳۲۳
۶۵۲ - ۶۵۱ - ۵۴۴ - ۳۴۲		سید خانجہان بارہہ ۷۶۲ -
۵۳	سید عبد اللہ خان بارہہ ۷۶۳ - ۷۶۶
	سید عبد اللہ خان پسر	سید خان جہان خاوی

سید محمد جونپوری مہدوی	۵۲	میر خوانندہ ..
۸۲۵ ۲۳۵	سید عبداللہ خان قطب الملک	
سید محمد گیسو دراز	۴۶۲	
(قدرة الواصلین) ۱۹۳	سید عبدالوہاب خاندیسی ۴۱۳	
سید محمد میر عدل ۸۹	سید عزت خان عبد الرزاق	
سید محمود پسر نصرت جنگ	گیلانی ۵۳ ..	
۷۵۸ .. خاندوران	سید علی اکبر قاضی لاہور ۲۳۷	
سید محمود خان بارہہ ۵۲ -	سید غیرت خان ۳۳۵ - ۸۲۱	
۶۳۷	سید غیرت خان بارہہ ۴۶۴	
سید مرتضی خان ۷۵۲	سید قاسم بارہہ قلعدار الہ آباد	
سید مظفر خان بارہہ ۵۳ -	۷۸۴ - ۷۸۵	
۷۰۶ - ۷۱۴ - ۷۲۴ - ۷۲۸ -	سید قاسم و سید ہاشم ۵۲	
۷۶۱ - ۷۲۹	سید لشکر خان بارہہ ۵۳ -	
سید منصور خان بارہہ پسر خان	۷۶۵	
جہان سید مظفر بارہہ	سید ماکھن پسر سید عبداللہ	
۷۶۵ - ۵۲	۷۶۱	
سید منور پسر خان جہان سید	سید مبارک خان بخاری ۹۴ -	
۷۶۵ .. مظفر بارہہ	۳۲۳	
سید میرک امفہانی جفری	سید محمد پسر خاندوران	
۶۴۱	نصرت جنگ ۷۵۸ - ۷۸۲	

سید نجم الدین علی خان بارہہ	سید اللہ صفوی ۲۱۴ - ۷۸۱
.. .. ۵۳	سید خان سید علی اصغر
سید نیاز خان قلعه دار ۲۰۲	۵۲ - ۲۱۶ - ۲۵۳ - ۲۵۴
سید وجیہ الدین گجراتی ۲۳۶ ۲۷۸ - ۲۸۷
سید ہدایت اللہ صدر ۵۲	سید خان فقیر اللہ ۵۳
سید وزیر خان بارہہ ۵۲	سید خان کوکہ .. ۵۲
سیدی حسن .. ۵۸۲	سید خان مرزا صفی ۵۲ -
سیدی سالم .. ۱۷۷	۲۱۶ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۷۸
سیدی مرجان قلعه دار بیدر ۲۰۱ ۲۸۷
سیدی مفتاح حبش خان	سید علی بیگ پدر بیرام
.. ۷۵۴ - ۵۸۰ - ۵۷۹	خان .. ۳۷۲
سیدی یافرت خان حبشی ۵۳	سیمجہ (یا) سمجہ (قوم) ۵۲۹
سید الدولہ سید شریف خان	سیوا (یا) سیوا بھونسلہ (یا)
بہادر ۵۳	سیوا بھونسلہ ۲۷۶ -
سید الدولہ عبدالصمد خان	۲۹۳ - ۳۱۴ - ۴۹۸ - ۵۲۳
بہادر دلیر جنگ ۵۳ - ۶۱۱	۶۰۷ - ۷۸۳ - ۸۰۱ - ۸۰۲
سید الدولہ عمدۃ الملک ۲۵	
سید الدین علی خان ۳۲۸ -	
.. .. ۵۳۹	
سید اللہ خان میربحر ۵۳	

• حرف شین •

شادمان پسر میرزا عزیز کوکہ
 ۴۸۴

آشيانى) - (شف - فردوس

آشيانى) ۸ - ۹ -

۱۱۳ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۴۱ -

۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ -

۱۵۶ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۷۵ -

۱۸۸ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ -

۱۹۶ - ۲۰۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷ -

۲۹۵ - ۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ -

۴۲۲ - ۴۲۴ - ۴۴۳ - ۴۴۵ -

۴۶۱ - ۴۷۹ - ۴۹۰ - ۴۹۳ -

۴۹۶ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۵ -

۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۷۴ - ۵۷۹ -

۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ -

۶۴۹ - ۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ -

۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -

۷۵۰ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵ -

۷۹۸ - ۷۹۲ - ۷۹۶ - ..

شاه دراني .. ۳۶۶ - ۳۶۷

شاهرخ ميرزا .. ۶۶۸

شاهزاده اعزالدين .. ۸۳۱

شاه ملك خانم بنت سلطان

محمد - ميرزا بن

جهانگير ميرزا بن امير

صاحب قران ۴۸۷

شادي خان اوزبك ۵۴

شاه ابوالمعالی ۷۵ - ۶۵

۴۷۶

شاه اسماعيل مغربي ۳۷۲

۸۲۳ - ۴۰۸

شاه بداغ خان ۵۴ - ۳۸۶

۴۷۱

شاه بيگ خان ارغون ۵۴

شاه بيگ خان اوزبك ۵۴

شاه بيگ خان حاكم قندهار

۴۸۲

شاه بيگ خان خاندوران ۴۸۳

شاه بيگ خان صوبه دار قندهار

۷۷۷ - ۴۴۴

شاهجهان بادشاه (ملقب به

صاحب قران ثاني و فردوس

شاهزاده سلطان محمد معظم	شاهزاده بيدار بخت ناظم مالوہ
۵۳۷	۲۹۹ - ۵۴۲ - ۷۹۷ - ۸۱۰
شاهزاده سلطان مراد ۵۱۵ -	شاهزاده پرديز ۷۰۲ - ۵۱۷ -
۶۹۸ - ۶۸۴	۷۱۸
شاهزاده سليمان شكوه ۲۲۱	شاهزاده خسرو .. ۱۲۴
شاهزاده شاهجهان ۱۳۶ -	شاهزاده دارا شكوه ۱۵۶ -
۱۴۵ - ۱۵۳ - ۳۹۹ - ۴۱۰ -	۲۱۱ - ۲۶۱ - ۲۷۳ - ۴۳۱ -
۴۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۶۶۳ -	۷۷۸ - ۷۴۵ - ۴۴۴ ..
۶۸۸ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۱۳ -	شاهزاده دانيال ۷۰۲ - ۴۷۸ -
۷۴۹ - ۷۴۰ - ۷۲۰ ..	۷۳۷ - ۷۱۷
شاهزاده شاه عالم بهادر ۲۸۴ -	شاهزاده سلطان پرديز ۱۱۰ -
۳۰۴	۷۵۸ - ۵۱۶
شاهزاده شجاع ۳۴۵ ..	شاهزاده سلطان خرم مخاطب
شاهزاده شهریار پور خرد	بشاهجهان ۱۲۴ - ۱۵۲ -
جنت مگاني ۱۳۳ ..	۷۵۸ - ۵۱۷ - ۲۵۹ ..
شاهزاده عظيم الشان ۳۱۲ -	شاهزاده سلطان دانيال ۴۷۸ -
۳۲۳ - ۳۲۲	۷۳۷ - ۷۱۷ - ۷۰۲ ..
شاهزاده محمد اعظم (يا) اعظم	شاهزاده سلطان سليم ۱۱۰ -
شاه ۴۹۷ - ۲۹۹ - ۲۶۳	۴۸۱ - ۵۷۲ - ۶۷۰ - ۶۸۵ -
۸۰۶ - ۵۹۶ - ۵۳۴ ..	۷۲۳ - ۶۹۴

شاهزاده محمد معظم مخاطب	شاهزاده محمد اکبر ۴۵ - ۲۲۴
به شاه عالم ۲۵۳ - ۲۸۰	۲۵۴ - ۳۷۵ - ۴۴۸ - ۴۴۹
۴۵۸ - ۴۹۶ - ۸۰۱ - ۸۰۷	۴۵۴ - ۵۲۴ - ۶۱۶ - ۶۳۱
شاهزاده مراد بخش ۱۷۴ -	۸۰۵ - ۶۳۶
۲۲۳ - ۲۹۵ - ۳۱۲ - ۴۲۰	شاهزاده محمد اردنگ زيب
۴۴۱ - ۷۰۱ - ۷۶۵ - ۷۷۰	بهادر ۱۵۶ - ۱۶۲
شاه سبكان ... ۶۶۸	۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۲۴ - ۲۲۵
شاه شجاع ۱۱۴ - ۱۶۸	۲۵۲ - ۲۶۳ - ۲۶۹ - ۲۷۵
۷۸۲	۴۱۳ - ۴۲۳ - ۴۳۰ - ۴۳۱
شاه مغی ۲۱۱ - ۷۶۵	۴۹۴ - ۵۳۵ - ۵۸۲ - ۷۵۲
شاه طهماسب مغوی ۹۰ -	۷۵۵ - ۷۶۳ - ۷۷۶ - ۷۷۷
۱۰۷ - ۱۲۸ - ۳۹۶ - ۴۷۱	۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۷ - ۷۹۸
۵۷۷ - ۵۵۷ - ۵۰۷ ...	شاهزاده محمد حکیم ۶۳۶
شاه عالم بهادر ۲۷۹ - ۲۸۰	شاهزاده محمد سلطان ۲۲۲
۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۱۲ - ۳۲۲	شاهزاده محمد شجاع ۱۶۰
۳۲۳ - ۳۵۱ - ۴۴۸ - ۴۵۰	۱۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۵۹۳
۷۸۸ - ۵۸۲ - ۵۴۳ ..	۷۶۴ - ۷۶۱
شاه عباس ثانی ۴ - ۲۱۱	شاهزاده محمد معزالدين
۲۲۷ - ۲۲۵ - ۴۴۱ - ۴۹۰	۲۶۶ - ۷۸۹ - ۸۱۳ - ۸۲۵
۷۰۲ - ۴۹۵	۸۲۷

۶۲۵ - ۶۲۴	شاه عباس ماضی صفوی (یا)
شاهم خان جلاير ۵۴ - ۳۹۳ -	شاه عباس صفوی (یا)
۶۴۳	شاه عباس ماضی ۱۶۷ -
۶۶۲ شاهم علي	۴۰۷ - ۴۳۳ - ۴۳۹ - ۴۹۰ -
۶۵۷ شاه منصور	۵۸۸ - ۶۶۸ - ۷۰۵ - ۷۱۹ -
شاه نواز خان بهادر ميرزا ايرج	۷۳۳
۵۴ - ۴۹۰ - ۷۰۳ - ۷۰۴ -	شاه عیسی سندهی ۷۱۱
۷۷۴ - ۷۱۱	شاه فخرالدین .. ۵۴
شاه نواز خان صفوی ۵۴ -	شاه فیض قادری .. ۸۳۰
۱۷۴ - ۲۲۳ - ۴۵۴ ..	شاه قلی چيله ۵۴۱ - ۵۹۵ -
شاه نور ۳۳	شاه قلی خان ۴۸۸ - ۵۳۰ -
شاه ولي .. ۶۳۸	شاه قلی خان محرم ۵۴ - ۶۵۶ -
شاهي خان .. ۶۲۳	شاه قلی خان نازنجی ۵۳
شایسته خان ۱۸۱ - ۱۸۷ -	شاه قلی خان رفاص حاجی
۱۸۸ - ۱۸۹ - ۲۰۱ - ۲۰۸ - ۵۴
۲۲۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۳۳۱ -	شاه محمد .. ۲۹۵
۷۸۴ - ۴۵۲	شاه محمد خان قلاتی ۵۴ -
شایسته خان امیرالامرا (شف - ۳۸۵
امیرالامرا شایسته خان)	شاه محمد سیف الملوک ۴۷۱
۵۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸ - ۵۳۶	شاهم بیگ (ساربان پسر)

۵۴	..	عرب	شجاع	۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵
شجاعت	خان	محمد بیگ	۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۴۸ - ۲۴۹	
۵۵	..	ترکمان	۲۵۳ - ۲۷۳ - ۵۹۴ - ۷۷۴	
شرف	بیگ	عامل خواجه شاه ۷۸۵ - ۸۰۰	
۶۵۷	..	منصور	شجاع الدوله	۵۵ - ۳۹۸
۳۵۰	..	شرف الدین ۸۲۱	
شرف الدین	بهره مند خان		شجاع الملک امیر الامرا	۵۵ -
۴۵۵ ۸۳۲	
شریف الملک	حیدر آبادی		شجاعت خان	۱۹۸ - ۴۸۳
۱۴۶ - ۵۵	شجاعت خان	بہادر محمد شاه
۵۴	..	شریف خان انگہ	نام	۵۵ - ۱۹۸
شریف خان	امیر الامرا (شرف -		شجاعت خان	رعد افراز بیگ
امیر الامرا	شریف خان)	 ۵۴	
۵۴ - ۱۱۰ - ۱۳۴ - ۷۰۲			شجاعت خان	سلام اللہ عرب ۵۴
۷۱۸	شجاعت خان	سور ۳۸۷
۶۶۴		شریف خان بخشی	شجاعت خان	شاری بیگ
۳۰۵		شریف خان کردہ گنج ۵۴ - ۵۱۲	
۴۷۷		شکون پسر قراچہ	شجاعت خان	شیخ کبیر ۵۴ -
۵۱۰		شمال خان قورچی ۱۸۳	
شمس الدولہ	ابوالخیر		شجاعت خان	عرف مقیم خان

(یعنې - شاه جهان بادشاه)

(شف - فردوس آشياني)

۸ - ۹ - ۱۱۳ - ۱۲۶ - ۱۳۳ -

۱۴۱ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱ -

۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۵۹ - ۱۶۷ -

۱۷۵ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۱۹۲ -

۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۶ - ۲۳۶ -

۲۴۷ - ۲۹۵ - ۳۹۹ - ۴۰۴ -

۴۰۵ - ۴۲۲ - ۴۲۴ - ۴۴۳ -

۴۴۵ - ۴۶۱ - ۴۷۹ - ۴۹۰ -

۴۹۳ - ۴۹۶ - ۵۱۹ - ۵۲۵ -

۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۷۴ - ۵۷۹ -

۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ -

۶۴۹ - ۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ -

۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -

۷۵۰ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵ -

۷۶۹ - ۷۹۲ - ۷۹۸ ..

شهابت خان سيد قاسم بارهه

۵۴

شهباز خان خواجه سرا ۲۹۸ -

خان بهادر (تيغ جنگ ۳۶۵

شمس الدوله دلاور جنگ ۴۱

شمس الدين خان پسر کلان

نظر بهادر .. ۵۴

شمس الدين محمد خان (نگه

۵۳ - ۷۱ - ۸۸ - ۹۱۵ -

۴۷۵ - ۴۴۵

شمسي پسر ميرزا عزيز کوکه

۶۸۴

شمشير خان (سلطان بي اوزنگ

۵۴

شمشير خان تربتي ۵۵

شمشير خان حيات تربتي ۵۴

شنگرداد .. ۱۴۴

شهاب الدين احمد خان ۵۴ .

۹۲ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ -

۱۰۱ - ۱۰۲ - ۳۷۷ - ۴۷۸ -

۵۵۱ - ۶۶۱ - ۶۸۲ - ۶۹۵

شهاب الدين محمد صاحبقران

ثاني (يا) فردوس آشياني

شیخ ابوالفیض فیضی ٥٤ -	٥١١
٩٩٧ - ١٠٣	شهباز خان کنبو ٥٤ - ٤٧٣ -
شیخ احمد فتح پوری ٥٤	٩٨١ - ٤٧٤ .. .
شیخ الاسلام خان ٢٣٧ - ٢٤٠	شهباز خان معروف به شیخ - در
شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین	درهله .. ٥٤
سهروردی ... ٩٥	شهباز خان میر توزک ٩٧ -
شیخ بتک پسر خویشگی نبیرا	٣٨٧ - ٣٩١ - ٤١٨ - ٤٧٣
شیخ الاسلام شیخ - خ	شه بیگم دختر علی شکر بیگ
موردن چشتی ٩٠١ - ٩٠٢	٣٧٥ .. .
شیخ بهاء الدین ... ٣٦٣	شهادت خان خویشگی ٥٥
شیخ بهلول ... ٥٤	شهریار ... ١٧٥
شیخ جمال بختیار ٥٤	شیخ ابراهیم پور شیخ موسی ٥٤
شیخ حسام بخارسی ١١٦ -	شیخ ابوبکر تائبادی ٧٧
... ١١٧ - ٣٨١	شیخ ابوالفضل مبارک علامی
شیخ دانیال ... ١٢٤	(شف - علامی شیخ - خ
شیخ داؤد ... ٨٢٩	ابوالفضل صاحب اکبرنامه)
شیخ دین محمد ... ٨٢٥	٤ - ١٣ - ٥٤ - ٧٣ - ١٠٠ -
شیخ زین الملة و الدین خوانی	١١٥ - ١١٨ - ٥٦٩ - ٧٩٠ -
... ٦٦٨	٧٩٣ - ٧٩٤ - ٧٩٩ - ٧٩٢ -
شیخ زین صدر نبیرا - شیخ	٧١٠ .. .

قدس سره (يا) شيخ فريد	٦٦٨ زين الدين خوافي
شكر گنج ... ٣٦٣ - ٦٧٥	٢٤٠ شيخ سراج الدين ...
شيخ فريد بخشي ٦٧٥ -	١٢٠ شيخ سليم چشتي ...
٦٨٩ - ٦٨٥	١١٨ شيخ سليم فتحپوري
شيخ فريد بهگري ... ٤	٧٣٥ شيخ عبدالحميد لاهوري
شيخ فريد مرتضیٰ خان بخاري	٥٤ شيخ عبدالرحيم لکهنوي
٥٤ - ١٣٥ - ١٣٦ - ٤٠١	٧١٠ شيخ عبدالسلام لکهنوي
شيخ فضل الله برهان پوري	٥٥ شيخ عبدالعزيز خان
٧٣٢	٤ - شيخ عبدالقادر بدادوني
شيخ فيضي (شف - شيخ	٣٩٤ - ٦٨٤ - ٦٩١ ...
ابوالقيص فيضي) ٥٤ -	٥٤ شيخ عبدالله خان ...
٦٩٧ - ١٠٣	شيخ عبدالله واعظ ملتاني
شيخ كبير شجاعت خان ١١٨	٨١٩
شيخ گدائي کنبو .. ٥٤	٥٤ شيخ عبد النبي صدر
شيخ الاسلام شيخ مودود چشتي	٢٣٥ شيخ علي متقي ..
٦٠١	شيخ غلام مصطفیٰ کار طلب خان
شيخ محمد بخاري ٥٤	والاشاهي بهادر شاهي
شيخ محمد برادر زاده دارود	٨٢٩
٦٤٣	شيخ فاضل متبکر ... ٥٩٨
شيخ محمد طاهر بوهرة ٢٣٥	شيخ فريد الدين شکر گنج

شیر خان سدر	۳۹۴ - ۶۶۱ -	شیخ محمد غزنوی	۶۷۶
.. ..	۷۲۰	شیخ محمد غوث	۵۴ ..
شیر خان سید شهاب بارهه	۵۴	شیخ معروف بهکری	۲۶۰
شیر خان فولادی	۹۶ - ۱۰۰ -	شیخ معظم	۱۲۰ ..
شیر خان گجراتی	۳۹۰	شیخ میر خوانی	۵۴ - ۲۹۸
شیر خواجه	۵۰ - ۵۴ - ۱۱۵ -	شیخ نجیب الدین سر دردی	۹۱
.. ..	۱۱۶	شیخ نصیر	۸۲۵ ..
شیرزان خان بهادر بوندل	۷۳۶	شیخ نظام حیدر آبادی	۲۲۲ -
شیر شاه	۱۱۸ - ۳۸۷ - ۶۳۹	۳۰۴ - ۴۵۸
شیر علی نوکر میرزا کامران	۶۴	شیخ نظامی گنجه	۱۱۲
شیر محمد دیوانه خدمتگار		شیخ نور محمد	۸۲۶ - ۸۲۷
خواجه معظم	۴۷۹	شیر افکن خان	۱۲۹ - ۱۳۳
شیریه خان	۵۴ ..	شیر افکن خان استجلو	۵۱۳
		شیر افکن خان علی قلی بیگ	۵۴

• حرف صاد •

صاحبی	۲۸۴ - ۴۸۵ -	شیر خان	۳۷۲ - ۴۳۲
... ..	۲۸۶	شیر خان تربتی	۵۴ ..
صاحب قران (یعنی امیر)		شیر خان تونور ناظم گجرات	۵۴ - ۱۲۰ - ۱۶۳
تیمور () - (شف - امیر)			
تیمور ()	۷۷ - ۹ - ۴۰۷		

۷۹۸	۷۳۲ ۷۰۴ ۷۰۳	..
- ۱۰۶ - ۸۷ - ۶۹	مادق خان		(یا)	صاحب قمران ثاني
۵۵۴ - ۵۱۲ - ۴۵۴ - ۳۹۳				فردوس اشیرانی (یعزى)
- ۵۵	مادق خان میربخشي			شهاب الدین محمد شاه جهان
۵۳۱ - ۲۷۱ - ۲۱۱	..			بادشاه (شف - شاه جهان)
۵۵	صادق محمد خان هردي		۱۱۳ - ۹ - ۸	بادشاه ()
صالح بیگ برادرزاده آصف			۱۴۸ - ۱۴۱ - ۱۳۳	
۳۹۹	خان جعفر	..	۱۵۶ - ۱۵۴ - ۱۵۱	
۱۹۴	صالح بیگ فواجدار بردوان		۱۸۸ - ۱۷۵ - ۱۶۷	
۳۲۰	صالح خان	..	۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۲	
۲۵۱	صالح خان فدائي خان		۲۹۵ - ۲۴۷ - ۲۳۶	
صالحه بانو مخاطب به بادشاه			۴۲۲ - ۴۰۵ - ۴۰۴	
۴۸۴	محل صديقه قايم خان		۴۶۱ - ۴۴۵ - ۴۴۳	
۲۴۴	صدرالصدور عابد خان		۴۹۶ - ۴۹۳ - ۴۹۰	
۲۳۴ - ۲۳۳	صدرالنساء محل		۵۳۰ - ۵۲۸ - ۵۲۵	
۷۲۹ - ۷۲۸	صدر خان		۵۸۹ - ۵۸۸ - ۵۷۹	
- ۳۶۱ - ۳۵۹	صغدر جنگ		۶۸۸ - ۶۴۹ - ۵۹۲	
۳۶۷ - ۳۶۶	۷۳۶ - ۷۳۰ - ۷۲۳	
۲۵۲	صغدر خان	..	۷۶۲ - ۷۵۰ - ۷۴۸	
۴۹۶	صغدر خان آقاسي		۷۹۲ - ۷۶۹ - ۷۶۵	

مصم الدوله (يعنـي مير

عبدالرزاق) ۱۸ - ۲

مصم الدوله خاندوران بهادر

منصور جنگ ۸۲۰

مصم جنگ .. ۴۱

* حرف ضاد *

ضدک باميان .. ۴۰۴

ضياء الدوله پسر خواجه

سعد الدين خان ۵۵

ضياء الدين خان .. ۲۷۷

ضياء الدين يوسف پور امير خان

مير ابو البقا .. ۱۷۳

ضياء الله خان .. ۵۰۶

* حرف ط *

طالب کليم ۲۱۰ - ۷۳۰ -

طاهر خان طاهر شيخ ۷۳۹

طائفه مهدي ۵۵

طائفه مهدي ۱۲۳ - ۱۲۴

مقدور خان خواجه قاسم ۵۵ -

۷۷۲

مقدور علي خان .. ۸۳۳

مف شکن خان ۵۹۴ - ۲۴۹

مف شکن خان محمد طاهر

۵۵

مف شکن خان ميرزا لشكري

۵۵

مف شکن خان مير صدر الدين

۵۵

مفسي خان پسر اهلـام خان

۱۶۶ - ۵۵ مشهدي

ملايت جنگ ۷۸۳ - ۳۷۰ -

۸۳۴ - ۸۳۳

ملايت خان ۲۰۰ - ۱۶۹ -

۴۵۵ - ۳۷۱

ملايت خان چوکس ۶۵۹

ملايت خان (رشن ضمير ۵۵

ملايت خان خواجه مير خواني

۵۵

۷۶۳
 عادل شاه بیجاپوری ۱۰۱ -
 ۱۴۰ - ۲۰۱ - ۴۱۸ - ۴۳۰ -
 ۷۶۴ - ۷۵۴ - ۷۴۶ - ۷۶۲ -
 ۷۶۲
 عارف خان چیلہ ۴۰۴ ..
 عاقل خان ۵۶ - ۷۶۲
 عاقل خان عقیقت اللہ ۵۹۱
 عاقل خان خروانی ناظم
 شاہجہان آباد ۵۳۶ - ۸۳۰
 عاقل میر عسکری ۵۶ ..
 عالم علی خان ۵۰۳ - ۵۳۹
 عالم علی خان برادر زادہ و
 متبنی ہسین علی خان ۲۳۲
 عالمگیر بادشاہ (ملقب بہ
 خلد مکان) (شف - خلد مکان) ۴ -
 ۸ - ۹ - ۱۵ - ۲۶ - ۱۷۳ -
 ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -
 ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۳۴ -
 ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ -

۴۶۶ طہماسپ خان جلایر
 طہمورت (یا طہم - ورس)
 و ہو شنگ بصران سلطان
 ۷۱۴ - ۱۵۶ دانیاں
 طیب خان جوہاری ۵۵ ..

• حرف ظا •

ظفر خان پسر خواجہ ابو الحسن
 ترہتی ۷۳۸ - ۷۳۹
 ظفر خان پسر زین خان کوکہ ۵۵
 ظفر خان خواجہ احسن اللہ ۵۵
 ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ
 (ملقب بہ فردوس مکانی)
 (شف - فردوس مکانی)
 ۴۰۹ - ۳۷۲ - ۶۵ - ۶۴ - ۹
 ۴۷۴ - ۶۶۸ - ۶۶۰ - ۶۷۹

• حرف عین •

۶۶۴
 ۵۶۲ عادل خان بیجاپوری

عبد الحكيم خان ميانہ	۴۱۲	۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۷
عبد الرحيم بن سلطان ولد		۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷
نذر محمد خان ۵۶ - ۴۳۱		۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵
.. .. ۴۴۳		۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴
عبد الرحيم حيدر جنگ ۲۵ -		۳۲۲ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱
... .. ۴۱۵		۳۵۴ - ۳۵۸ - ۳۹۵ - ۴۹۶
عبد الرحيم بيگ ارزبک ۵۶		۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۲۹
عبد الرحيم خان پھر اسلام خان		۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۸۵
مشهدی ۵۶ - ۱۶۶		۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸ - ۶۰۰
عبد الرحيم خواجه جويدي		۶۰۵ - ۶۰۹ - ۷۷۵ - ۷۸۱
.. .. ۵۸۸		۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷
عبد الرحيم ديوان لاهور ۵۶۷ -		۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵
... .. ۵۶۸		۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۴ - ۸۲۵
عبد الرحيم مخاطب به		۸۳۴
توبيت خان ۴۸۴		۲۳ - ۸۲۳ عالمگير ثاني
عبد الرزاق .. ۴۱		۴۳۸ .. عباد الله سلطان
عبد الرزاق پھر امير خان مير		۴۳۶ .. عباس سلطان
ابوالبقا .. ۱۷۳		۲۵۴ .. عبد البائي
عبد الرزاق خان لاري ۵۶ -		۲۴۰ .. عبد الحق
.. .. ۴۹۲		۲۶۲ .. عبد الحكيم

۵۶ - ۱۳۸ - ۱۹۵ - ۲۰۰	عبدالصمد خان ۳۶۱ - ۶۰۴
۴۱۶ - ۴۱۹ - ۴۲۸ - ۵۲۵	عبدالصمد خان دلیر جنگ
۶۶۳ - ۷۲۸ - ۷۶۰ - ۷۶۱	... ۳۵۸ - ۶۰۳
۷۶۲	عبدالعزيز خان ۷۶۸ - ۷۶۹
عبدالله خان خويشگي ۲۵۴	عبدالعزيز خان بهادر شېخ
۲۸۳ - ۲۸۴	مقبول عالم .. ۵۶
عبدالله خان زخمي ۷۱۸ -	عبدالعزيز خان پسر خسروسلطان
۷۲۹ ۷۶۷
عبدالله خان سعيد خان ۵۶	عبدالعزيز خان والي بهارا
عبدالله خان سيد ميان ۵۳۹	.. ۱۷۱ - ۳۴۷
عبدالله صاحب مدني قريشي	عبدالقادر خان ۲۶۳ - ۲۷۲
۶۱۱	عبدالله خان ۱۱۱ - ۴۰۰ -
عبدالله قطب شاه ۷۸۳	۴۰۳ - ۴۳۲ - ۴۳۴ - ۴۳۵
عبدالمطلب خان ۵۶ -	۷۰۳ - ۷۴۹ - ۷۵۴ - ۸۲۸
۴۸۲	عبدالله خان اوزبك والي توران
عبدالمرمن خان ۴۰۰ -	۵۶ - ۱۰۹ - ۳۹۰ - ۴۰۹
۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۵ ۵۶۴ - ۵۸۸ - ۶۹۱
عبدالنبي خان ... ۵۴۱	عبدالله خان بردهي (يا)
عبدالنبي پسر خان دودران	بردهي مرزبان کلات ۸۲۷
نصرت جنگ ... ۷۵۸	عبدالله خان بهادر فيروز جنگ

۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۸ - ۸۲ -

۸۳ - ۸۴ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ -

۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۹ -

۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵ -

۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۹ -

۲۳۵ - ۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲ -

۳۳۵ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۷۹ -

۳۸۵ - ۳۸۹ - ۳۹۱ - ۳۹۳ -

۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ -

۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۲۵ - ۴۳۳ -

۴۵۵ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷ -

۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۵۰۸ -

۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ -

۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۴۹ -

۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۶ -

۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۲ -

۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۷۰ -

۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴ -

۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ -

۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۵ -

عبدالغني خان فرجدار كويه

... ۳۶۴ - ۵۹۵

عبد البني خان ميانه ۲۷۲

عبد الوهاب خان عذائتي (يا)

عذائي تخلص .. ۴۰

عبد الهادي .. ۲۵۴

عذرت (يا) عذرت .. ۷۹۳

عثمان افغان .. ۱۹۸

عثمان خان .. ۱۱۸ - ۱۱۹

عثمان خان لوهاني (يا)

لوهاني .. ۱۸۳

عدلي مخاطب به شير شاه

.. ۴۲۵ - ۴۳۹

عرب بهادر ۵۶ - ۵۶۲ - ۶۶۵

عرب خان .. ۴۷۳ - ۷۸۷

عرب خان نور محمد ۵۶

عرش اشيداني (شف

جلال الدين محمد اكبر

(بادشاه) ۷ - ۸ - ۹

۵۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ -

۵۶	عسکر خان نجم ثاني	۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹
	عضد الدوله عوض خان بهادر	۴۳۱ - ۴۳۳ - ۴۳۷ - ۴۳۸
۳۷۰ - ۵۶	قصور جنگ	۴۳۹ - ۴۴۱ - ۴۴۵ - ۴۴۶
۲۹۴ ..	عطاء الله خان ..	۴۵۱ - ۴۵۴ - ۴۵۶ - ۴۵۷
	عظمت پسر خانجهان لودي	۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲
۷۲۵	۴۶۴ - ۴۶۹ - ۴۷۱ - ۴۷۵
۳۷۰ ..	عظمت خان ..	۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۸۰ - ۴۸۳
۲۲۵ - ۱۴۳	عقيدت خان	۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۷ - ۴۹۱
	علاء الدين چشتی فاروقي	۴۹۴ ۴۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲
	مخاطب به اسلام خان	۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷
	(شف اسلام خان چشتي)	۵۶ عزت خان خواجه بابا
۱۸۲ - ۱۱۸ - ۴۲	۷۸۱ عزيز الله ..
۳۷۵ ..	علاء الدين محمد ..	عزيز الله خان پسر هيوم
	علامه امير عضد الدوله شيرازي	۵۶ خليل الله خان
۵۵۹	عزيز الله خان پسر يوسف خان
	علامي سعد الله خان (شف	۵۶
- ۵۲ - ۱۳	سعد الله خان)	عزيز خان بهادر .. ۴۲۴
- ۷۷۱ - ۳۶۲ - ۱۶۵ - ۵۳	عزيز خان پسر خانجهان لودي
۷۸۲ - ۷۷۶	۷۲۹ - ۷۲۶
	علامي شيخ ابو الفضل (شف	عسکر خان هيدر آبادي ۸۱۴

۳۵۹ - ۳۶۶	شیخ ابوالفضل مبارک
۱۱۵ - ۵۶ علمی مردان بهادر	علامی (۴ - ۱۳ - ۵۴)
۳۰۰ - علمی مردان خان	۷۳ - ۱۰۰ - ۱۱۵ - ۱۱۸
۵۹۲ - ۵۹۱ - ۴۲۵ ..	۵۶۹ - ۴۶۰ - ۴۶۳ - ۴۶۴
علمی مردان خان امیرالامرا	۷۱۰ - ۶۹۲ - ۶۶۹ ..
(شف - امیرالامرا)	علمی آقا ترکمان .. ۱۲۴
۵۶ - علمی مردان خان	علمی بیگ خان ۲۴۴ - ۲۴۵
۱۸۲ - ۲۸۴ - ۲۹۵ - ۴۳۱	علمی شکر بیگ بهارلو ۳۷۱
۷۷۷ ۷۷۰ - ۴۴۱ ..	علمی شیر خان .. ۱۹۱
علمی مردان خان هیدر آبادی	علمی عادل شاه (یا) عادل شاه
۵۶	والی بیجاپور ۲۶۹ -
علمی مردان خان کوکله‌اش	۵۶۹
۸۱۵	علمی مسگر خان .. ۸۳۱
۱۷ ... علمی نقی خان	علمی قلی خان ۳۸۶ - ۵۵۷
علمی وردی خان میرزا بن‌دی	علمی قلی خان اندرابی ۵۶ -
۵۶ - ناظم صوبه بنگالہ	۴۲۹
۳۶۵	علمی قلی خان خانومان ۷۵ -
۳۶۱ ... عمادالملک	۷۶ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۵۰۶
عمادالملک غازی‌الدین خان	۵۰۸ - ۵۵۶ - ۴۲۳ - ۴۲۴
پسر امیرالامرا فیروز جنگ	علمی محمد خان زوهاہ ۵۶ -

۴۵۱ - ۲۶۲	غزایت خان	۵۶
- ۵۶	غزایت خان خوافی	- ۵۰۷	عماد الملک مبارز خان	
۴۴۷	۸۳۲
عوض خان بهادر قصوره جنگ		عمدة الملک امیر خان میر		
۵۸۲ - ۳۵۷ - ۳۵۶ - ۳۵۴		اصحق .. ۳۶۵ - ۵۶		
۵۶	عوض خان قاقشال	عمدة الملک جعفر خان - ۲۷۰		
۵۶	عیسی خان منین ..	۴۵۴	
۴۸۲	.. عیسی خیل	عمدة الملک خان جهان بهادر		
۴۷۴	عیسی مرزبان بهائی	ناظم دکن ۲۶ - ۲۴۵ - ۳۵۹ -		
۶۵۳ - ۶۵۲	عمدة الملک خان خاندان ۵۴۳		
		عمدة الملک خلیل الله خان		
		۷۸	
		عمدة الملک موسی برسی ۳۰ -		
		۳۴ - ۳۲	
		غزایت الله پسر قاسم خان ناظم		
		بنگاله .. ۵۶ - ۱۸۳		
		غزایت الله خان ۵۶ - ۳۰۹ -		
		۶۰۹ - ۵۰۶ - ۳۱۹	...	
		غزایت الله خان مخاطب به		
		۱۵۱	...	۱۵۱

غیرت خان خواجہ کامگار ۵۷	بد عمان الملک ۳۶۲
غیرت خان محمد ابراہیم ۵۷	غازی خان ۱۰۵ - ۶۱۵
● حرف فا ●	
فاخر خان پھر باقر خان ۴۱۲	غازی خان بدخشی ۵۷
فاخر خان نجم ثانی ۵۷ -	غازی خان تھوری ۷۸ ..
۲۳۴	غازی خان سرور ۵۵۵ ..
فاضل بیگ برادر پادشاہ قلی	غالب خان بیجاپوری ۵۷
خان ۴۵۲	غضنفر خان پھر اللہ وردی خان
فاضل خان ۵۹۵ - ۲۵۳ ..	۵۹۲ - ۵۷
فاضل خان آقا افضل امفہانی	غلام رضا ۲۱۲ - ۲۱۱ ..
۱۴۱ - ۵۷	غلام شاہ ۸۲۹ ..
فاضل خان برہان الدین ۵۷	غازہ ۸۲۳
فاضل خان خانصاحب ۷۸۰	غنی خان ۵۵۶ - ۶۳۷ -
فاضل خان دیوان اعلیٰ ۵۳۳	۶۳۸
فاضل خان دیوان دکن ۷۲۲	غنی خان پسر منعم بیگ
فاضل خان شیخ مخدوم مدر	خانخانان ۴۷۶ - ۴۷۷ -
۵۷	۶۴۵
فاطمہ بیگم ۲۳۴ ..	غنی کشمیری ۲۱۹ ..
فتح اللہ خان بہادر	غیاث الدین ۷۷ ..
	غیاث بیگ ۱۱۷ - ۱۱۶
	غیرت خان ۲۱۰ - ۳۵۸

٥٧	فدوي خان محمد صالح	٣١٤ - ٥٧	عالمگير شاهي
٣٩٩	فرانسیس ..	٣٥٩ - ٣٩٩
٧٢	فرحت خان (خامه خيل)	٥٧	فتح جنگ خان رهله
٥٧	فرحت خان مهتر سگاني	٥٧	فتح جنگ خان ميانه
- ٣٥٢ - ٣٥٢ - ٣٥٢	فرخ سير	فتح خان بگزي (يا) بغي پسر	
٩١١ - ٥٣٩ - ٥٤٣ - ٩٠٣		سليم شاه ..	٩٢٧
فردوس آرامگاه (يعني محمد		فتح خان حبشي ..	٥٨
- ٢٧٧ - ١٠	شاه بادشاه)	فتح خان ولد ملک عزيز	٧٤٢
- ٣٥٨ - ٣٥٧ - ٣٥٢		فتح سنگهه متبذاي راجه ساهو	
- ٣٩١ - ٣٩٥ - ٣٩٩ - ٣٩٤		٣٥٥
- ٥٠٧ - ٥٠٥ - ٥٠٤		فتو غلام عدلي ..	٧٨
- ٨٢٤ - ٨٢١ - ٥٤٧ - ٥٤٠		فخر الدوله پسر انتظام الدوله	
٨٣٤	٣٩١
فردوس آشياني (يعني		فدائي خان مظفر حسين ملقب	
شهاب الدين محمد		به اعظم خان کوکه (شف	
شاهجهان بادشاه - صاحب		اعظم خان)	- ١٠١ - ٣
قوان ثاني - شف - شاهجهان		٢٥١ - ٢٤٧ - ١٠٢
- ١١٣ - ٩ - ٨	بادشاه)	فدائي خان ميروزا هدايت الله	
- ١٤٨ - ١٣١ - ١٣٣ - ١٢٩		٥٧ - ٢٤٩ - ٢٥٠ - ٢٥١	
- ١٥٩ - ١٥٤ - ١٥١ - ١٤٩		٣٩٧

عمدة الملك ۵۳۱ - ۵۳۴	۱۵۹ ۱۶۷ ۱۷۵ - ۱۸۸
مريد برادر امين خان دکني	۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶
۳۵۲	۲۰۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۹۵
فرید صاحب ۷۹۷ ..	۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۲۲
فریدون خان ۶۵۷ ..	۴۲۴ - ۴۴۳ - ۴۴۵ - ۴۶۱
فضائل خان میوه ادبي ۵۷	۴۷۹ - ۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۶
فضیل بیگ برادر منعم خان	۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۵ - ۵۲۸
۴۷۷	۵۳۰ - ۵۷۶ - ۵۷۹ - ۵۸۸
فضیل بیگ کور ۶۳۸	۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ - ۶۴۹
فقیر الله سیف خان ۴۹۰	۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۳۰
فیروز خان جواجه سرا ۵۷	۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۵۰
فیض الله خان ۲۴۶ ..	۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۵ - ۷۶۹
فیضی (شف ابو الفیض فیضی)	۷۹۲ - ۷۹۸
۶۹۲ - ۶۸۳ - ۵۶۰ ..	فردوس مکانی (یعنی ظہیر الدین
	محمد بابا برادر شاه) (شف -
	بابا برادر شاه) ۹ - ۶۴ -
	۴۵ - ۳۷۲ - ۴۰۹ - ۴۷۹
فادر داد خان بهادر انصاري ۵۸	۴۷۹ - ۴۹۸ - ۴۹۰ ..
فارلوف (قوم) ۵۶۵ ..	فرزانه بیگم مشهور به
قاسم ارسلان مشهدي ۳۸۱	بی بی جیور زوجة جعفر خان
۷۰۰ .. باره	

• حرف قاف •

قاسم بیگ میر هزاره	۱۷۰	قاضي عبد الوهاب	۲۳۶ -
قاسم خان ..	۶۰۷ - ۶۶۶	۲۳۸ - ۲۴۰
قاسم خان جماعه دار	۲۲۴ -	قاضي علي بخشى بيگى	
.. ..	۲۵۶	۱۰۸ - ۱۰۹
قاسم خان جويني و كيفيت		قاضي محمد اسلام	۵۸
هوگلي بنذر	۵۸ - ۱۷۸	قاضي محمد حسين جويپوري	
قاسم خان کرمانى	۵۸	۵۹۸
قاسم خان مير آتش	۵۸	قاسم خان (طائفه)	۱۰۸ - ۳۹۱
قاسم خان مير بحر	۵۸	قايم خان ..	۴۸۳
قاسم خان ناظم بنگاه	۱۸۳	قايم خان بنگش	۳۶۶
قاسم خان نمکين (يا) نمکين		قياد خان مير اخور	۵۸ - ۷۷۶
.. ..	۵۸ - ۱۷۲	قبيحاق خان امان بيگ	۵۸
قاسم علي خان ..	۵۸	قتلق سلطان ..	۴۴۲
قاسم محمد خان نيشاپوري		قتلق قدم خان ..	۵۷
.. ..	۵۷	قتلوي لوهاني	۱۱۸ - ۶۸۱
قاضي برهان خوافي	۴۷۹	قرا بهادر خان ..	۵۷
قاضي خوج الله ..	۴۵۲	قراچه خان ..	۶۴
قاضي شهاب الدين ملك العماء		قرا سکندر ..	۳۷۱
(قدس سره)	۳۲۲	قراقويونلو قوم ترکمان	۳۷۱ -
قاضي عبدالله صدر	۳۴۷	۳۷۲

۵۸	پسر دوم نظر بهادر	۳۷۱	قرا یوسف ..
	قطب الدین خان خویشگی عرف	۵۸	قریش سلطان کاشغری
۵۸	بایزید ..	- ۲۲۸ - ۱۷۳	قزق خان
	قطب الدین خان کولکناش (یا)	۵۰۸ - ۵۰۷
۵۱۳ - ۱۳۰	کوکھ ..	۱۲۸	قزاق خان ولد تاتار سلطان
	قطب الدین علی خان پنکوری		قزاق خان باقی بیگ اوزبک
۲۶۳	(یا) پنکوری	۵۸
	قطب الدین محمد معظم شاه عالم	- ۲۴۲ - ۱۲۷	قزلباش (قوم)
	مخاطب به بهادر شاه	- ۴۲۶ - ۴۰۹ - ۳۸۵	۲۴۳
	(شف - خلد منزل) ۱۰	- ۴۸۲ - ۴۳۹	۴۳۳ ۴۳۱
	قطب الدین خان شیخ خویین	۶۵۰ - ۵۹۱
۲۲۰ - ۱۹۸ - ۵۸	..	۲۶۸ - ۵۸	قزلباش خان افشار
۶۰۳	قطب الدین روهله		قطام الملک بهادر فتح جنگ
	قطب الملک سید عبدالله خان	۲۴۰
- ۵۸ - ۱۲	وزیر اعظم		قطب الدوله محمد انور خان
- ۲۲۲ - ۳۲۱ - ۳۱۰ - ۱۱۶		۵۸	بهادر ..
۶۰۴ - ۳۴۸ - ۳۱۱	۳۴۱	۷۳۷	قطب الدین حیدر
۷۱۵	قلعه دار خان چيله	- ۵۷	قطب الدین خان انکه
۵۸	قلعه دار خان میرزا علی	۶۶۹
۲۲۸ - ۱۹۲	قلعه دار بیگ		قطب الدین خان خویشگی

قوام‌الدین خان اصفهانی	۵۸ -	۲۹۸	قلندر خان ایلچی شاه درانی	۳۶۷
قوام‌الدین میرزا جعفر بیگ	۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۷ - ۴۲	۵۵۷	..	قیا خان	۴۹۵	..	قلندر سلطان چواه تفنگچی	۹۲ - ۱۹۱ -
مخاطب به اصف خان	۴۲ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰	۵۵۷	..	قیا خان کنگ	۴۹۵ - ۴۶۶ - ۴۷۷	..	قلیچ خان	۹۲ - ۱۹۱ -
فیصر	۲۴۳ - ۲۴۲	۵۵۷	..	قیا خان کنگ	۴۶۶ - ۴۷۷ - ۴۹۵	..	قلیچ خان	۹۲ - ۱۹۱ -
حرف کاف تازی *	۲۴۳ - ۲۴۲	۵۵۷	..	قیا خان کنگ	۴۶۶ - ۴۷۷ - ۴۹۵	..	قلیچ خان	۹۲ - ۱۹۱ -
کابل‌بیگ	۲۲۵	۵۵۷	..	قیا خان کنگ	۴۶۶ - ۴۷۷ - ۴۹۵	..	قلیچ خان	۹۲ - ۱۹۱ -
کاهی (یا) کاهی	۹۹۵	۵۵۷	..	قیا خان کنگ	۴۶۶ - ۴۷۷ - ۴۹۵	..	قلیچ خان	۹۲ - ۱۹۱ -
کار طلب خان	۵۸ - ۲۶۹	۵۵۷	..	قیا خان کنگ	۴۶۶ - ۴۷۷ - ۴۹۵	..	قلیچ خان	۹۲ - ۱۹۱ -
کار خان افغان	۷۸۳ - ۸۳۰	۵۵۷	..	قیا خان کنگ	۴۶۶ - ۴۷۷ - ۴۹۵	..	قلیچ خان	۹۲ - ۱۹۱ -
کار خان عرف جهان خان	۱۶ - ۲۶۷	۵۵۷	..	قیا خان کنگ	۴۶۶ - ۴۷۷ - ۴۹۵	..	قلیچ خان	۹۲ - ۱۹۱ -
کار علی خان	۵۸ - ۸۰۴	۵۵۷	..	قیا خان کنگ	۴۶۶ - ۴۷۷ - ۴۹۵	..	قلیچ خان	۹۲ - ۱۹۱ -
کام بخش	۳۱۳	۵۵۷	..	قیا خان کنگ	۴۶۶ - ۴۷۷ - ۴۹۵	..	قلیچ خان	۹۲ - ۱۹۱ -

کمال الدین خان پسر دلیر خان	کامگار خان پسر دوم جعفر خان
۴۵۰	۵۲۴ - ۴۵۹ - ۵۸ ..
کمال الدین علی خان ۲۸۹	کامل خان (خطاب میرزا خرم)
کمال خان کنهر .. ۵۸	پسر میرزا عزیز کوکه ۶۹۳
کنور الہی سنگھ .. ۳۲۴	کامیاب خان .. ۵۳۹
کنور جگت سنگھ .. ۵۸	کانہوجی سرکیا .. ۳۵۴
کنور مان سنگھ ۴۸۱ - ۵۱۱ -	کب کلس ۷۹۶ - ۷۹۵
.. .. ۵۱۲ - ۵۱۵	کچھراہہ (قوم) .. ۵۴۷
کنور رار (یا) کنیر رار ۴۰۹	کرجائی زن جادر رار ۵۲۱
کوٹوال خان غلام گرجی دولت	کرم اللہ برادر شہباز خان کنیر
خان ۷۱۵ ۶۵۷
کورامل .. ۳۶۰	کریم قلی خان بخشی فوج
کورندور (کپتان) .. ۲۵	دلیر جنگ .. ۶۰۴
کولا جات .. ۵۴۱ ۵۹۵	کشن سنگھ راتھور .. ۵۸
کوکلتاش خان خانچہان ۸۱۸ -	کشور خان شیخ ابراہیم ۱۹۸
.. .. ۸۳۱	کفایت خان ۴۹۰ - ۳۱۱
کوکنا زمیندار دیوگڈھہ ۵۳۱	کلا پسر رام رای .. ۵۱۰
کوکیا راجہ دیوگڈھہ ۷۵۵	کلہورہ (قوم) ۸۲۵ - ۸۲۹
کولی ۸۰۵	کمال الدین بن رکن الدین (رھلہ
کھندو دیہاریہ .. ۳۲۷	.. ۴۰۴ - ۵۳۰

گوپال سنگه	۵۱۱	کهنکار	۵۱۱
گوجر خان کرزاني	۴۳۴ - ۴۴۰	کبرت سنگه (يا) کبرت سنگه	
..	۴۴۲	(يا) کيرل سنگه (يا)	
کوندان (قوم)	۷۹ - ۷۵۵	کيري سنگه	۵۹۴
کوهر آرا دختر فردرس اشيايي		کيري سنگه (يا) کيري سنگه	
..	۱۵۹	...	۴۳۱
کيري سنگه	۵۸		

• حرف لام •

لچهمنان	۳۳ - ۳۴
لشکر خان	۲۷۳ - ۲۹۸ - ۳۱۱
لشکر خان ابو الحسن	۱۴۳
لشکر خان اکبري	۵۸
لشکر خان جان نثار خان	۵۸
لشکر خان مشهدي	۵۸
لشکر خان ناظم	۴۰۴
لطف الله خان	۵۸ - ۴۹۲
لطف الله خان صادق	۵۸ -
..	۴۵۰ - ۴۵۵
لعل کزور	۸۱۸

• حرف کاف فارسي •

کچيتي زميندار موبه بهار	۲۹۶
کجهوتي (نام فيل قطب الملک)	
موسوم به پادشاه پهنـد	
..	۷۵۴ - ۷۵۵
کرانباز (نام فيل جذت مکاني)	
..	۵۷۱ - ۵۷۲
کردهر بهادر	۳۳۲
کربشاسپ برادر دادر بخش	۱۵۶
کهران (قوم)	۶۸
کلبدن بيگم	۶۱۳
کلبرگ بيگم	۳۷۵
کنج عاي خان عبدالله بيگ	۵۸

۶۳۸
 ماہم انگہ (یا) انگہ مادر ادہم
 خان کوکہ ۶۷ - ۷۰ -
 ۳۹۴ - ۳۸۵ - ۳۷۷ - ۷۳
 ماہ یار پسر الہ یار خان ۱۸۴
 مبارز الملک سر بلند خان ۶۲
 مبارز خان روهلہ .. ۶۰
 مبارز خان عدلی .. ۴۶۹
 مبارز خان عماد الملک ۶۲
 مبارز خان میر کل ۶۱ -
 ۸۳۴ - ۵۲۳ - ۳۵۷ - ۲۰۵
 مبارز خان نیازی ۷۵۵
 مبارک خان لوهانی ۳۸۰
 مبارک خان نیازی ۶۱ - ۱۹۲
 مہرور خان بہادر خویشگی
 ۳۵۴ - ۶۲
 مجاہد خان برادر فیروز جنگ
 ۴۵۰
 مجد الدولہ عبد الہد خان
 ۶۲

لودی خان .. ۶۴۰

 • حرف میم •
 مادھو راد .. ۱۴۴
 مادھو سنگھ .. ۷۲۹
 مادھو سنگھ مادا ۶۰
 مادھو سنگھ کچھواہہ ۵۹
 مالوجی دکنی .. ۳۱۳
 ماندھاتا (یا) ماندھا پھر
 کانہوجی سرکیا قوم مرہٹہ
 ۳۵۴
 مان سنگھ ۵۴۳ - ۵۴۲
 مانک رای برادر مرزبان مکھہ
 ۱۶۳
 مانوجی و پرسوجی ۶۱
 مارلیہ (قوم) .. ۲۹۴
 ماہ بانو ہم شیرا میرزا عزیز کوکہ
 ۷۰۱ - ۶۹۴
 ماہ جوجک بیگم (یا) چرچک
 رالدہ میرزا محمد - حکیم

محمد اسحق پسر تربیت خان	۵۹ -	مجنون خان فاقشال
میر آتش ۵۰۲ - ۵۰۳	۸۱ - ۸۲ - ۳۹۱ - ۴۲۷ -	
محمد اسلم خان .. ۶۲	۶۲۸	
محمد اصغر - ملقب بہ		محب علی خان پسر نظام الدین
اشرف خان میر منشی	۵۹ - ۴۷۴ ..	علی ..
۷۳		محب علی خان (ہتاسی) ۵۹
محمد اعز الدین پسر جہاندار	۴۴۹ ..	محتشم خان ..
شاہ ۸۱۸		محتشم خان شیخ قاسم ۶۰
محمد اعظم شاہ ۱۹۷ - ۲۹۵ -		محتشم خان میر ابراہیم ۶۲
۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۹ - ۳۲۲ -		محتشم خان میر خان ۶۲
۳۳۲ - ۳۵۲ - ۴۹۰ - ۴۶۱ -		محراب خان ۴۲۵ - ۴۲۶
۵۰۲ - ۵۳۸ - ۵۴۳ - ۵۹۷ -		محسن خان .. ۷۹۳
۵۹۹ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۸۱۰ -		محکم سنگھ ۳۳۸ - ۵۴۵ -
۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ -		۵۴۶
محمد اکبر بادشاہ (شف -		مہمدار خان .. ۶۰
جلال الدین محمد - اکبر		محمد ابراہیم آصف الدولہ
بادشاہ) ۹۹۱ - ۸۱۲		جماعۃ الملک اسد خان ۴۰ -
محمد اکرم .. ۲۴۰		۳۱۰
محمد امین خان ۲۷۶ - ۳۳۴ -		محمد ابراہیم ملتفت خان
۷۸۰ - ۳۳۹		پور امالک خان ۱۷۲

۱۷۳ - ۲۳۷ - ۲۴۰ - ۲۹۰ -

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۷ -

۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۴۵ -

۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۸ -

۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ - ۴۴۵ -

۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۹۳ - ۴۹۵ -

۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳ -

۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱ -

۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸ -

۵۹۹ - ۶۰۵ - ۷۸۱ - ۷۹۰ -

۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۱۰ -

۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ -

۸۱۹ .. ۸۲۵ ..

محمد باقی قلماق ۴۳۷

محمد بدیع سلطان ۹۱

محمد بقا مخاطب به ظفر خان

۸۰۶

محمد بن ابی بکر الصدیق

رضی الله عنهما .. ۹۱

محمد بیزار بخش ۸۱۶

محمد امین خان بهادر ۲۹۴ -

۴۶۴ .. ۸۲۰ ..

محمد امین خان چین بهادر

۵۴۳ - ۳۳۰

محمد امین خان خلاف محمد

۷۸۸ .. معظم خان

محمد امین خان صوبه دار کابل

۲۵۰

محمد امین خان میر محمد

۹۱ .. امین

محمد امین خان میر بخشی

۷۷۹ - ۲۷۸

محمد امین دیوانه ۶۹۴

محمد امین مصطفی خان داماد

۱۵۷ ملا محمد لاری

محمد الور خان برهانپوری

۳۲۹

محمد اردنگ زوب بهادر

ملقب به خلد مکان (شف

۹۰۸ (خلد مکان

محمد خان ۷۱۷ - ۷۱۶ - ۶۳۹	محمد بیرام خان خانخانان
محمد خان (خطاب بهول	(شف - خانخانان بیرام
ملک اعتماد خان خواجه	خان (۶۸ - ۶۷ - ۴۴
سرا (شف - اعتماد خان	۷۴ - ۷۸ - ۱۰۱ - ۱۰۵
خواجه سرا بهول ملک	۲۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴
۸۹ - ۸۸ - ۴۲ (فام	۳۷۵ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۳۸۱
محمد خان بنگش ۳۶۶ - ۳۳۲	۳۸۲ - ۳۸۵ - ۴۷۰ - ۴۷۱
محمد خان شرف الدین آغلی	۴۷۲ - ۴۸۰ - ۵۴۸ - ۵۴۹
تکلو ۵۰۷	۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۶۱۷
محمد خان مشهور بیتک ۶۰۱	۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۴ - ۶۲۵
محمد خان نیاززی ۱۸۵ - ۶۰	۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۴۵ - ۶۴۶
محمد زمان بخشى سلطان پرویز	۷۱۲ - ۶۹۳
۴۰۰	محمد تقی خان بنی مختار
۶۰ محمد زمان طهرانی	۴۵۷
۵۹ - محمد سلطان میرزا	۶۰ محمد تقی سیم ساز
۷۸۴ - ۲۱۸	محمد جعفر .. ۲۰۴
۳۸۵ محمد سعید	محمد جعفر تقرب خان ۴۶۳
محمد سمیع مخاطب بنصیری	۶۲ - ۳۵ محمد حسین
۸۰۶ خان	محمد حسین میرزا ۶۷۶ -
محمد شاه بادشاه ملقب به	۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ ..

محمد صالح خان قرخان ۶۱	فردرس آرامگاه (شف -
محمد صالح کذبور ... ۴	فردرس آرامگاه) ۱۰ -
محمد طاهر ... ۴۱۳	۱۸ - ۲۷۷ - ۳۲۲ - ۳۴۹ -
محمد عادل شاه والی بیجاپور	۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۹۱ -
... ۱۵۷ - ۵۷۹ - ۷۴۲	۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۴۰۰ -
محمد عاتل ... ۴۵۴	۵۰۵ - ۵۰۷ - ۵۴۰ - ۵۴۷ -
محمد عظیم الشان (شف -	۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۴ - ۸۳۴ -
شاهزاده عظیم الشان)	محمد شجاع (شف - شاهزاده
۳۰۰ - ۳۱۲ - ۳۲۲ - ۳۲۳	محمد شجاع) ۱۵۶ -
... ۵۰۳	۱۶۰ - ۱۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۵ -
محمد عظیم شاه ۴۶۰ - ۴۵۹	۲۵۵ - ۲۷۵ - ۵۹۳ - ۷۴۴ -
... ۵۳۸ - ۶۱۰	.. ۷۶۱
محمد عالی خان ... ۲۰	محمد شریف پسر اعتماد الدوله
محمد علی خان پسر حکیم	... ۹۳
دارد تقرب خان ۴۹۳	محمد شریف پسر میرزا غیاث
محمد علی خان خانسامان	بیگ ... ۱۲۹
... ۶۱ - ۴۶۶	محمد شفیع ندیم - روه خواجه
محمد عالی خان محمد علی	ابوالحسن تربتی ۷۵۹
بیگ ... ۶۰	محمد شفیع دارد تخاص ۵
محمد غیاث خان بهمان	محمد شه لودی ۷۱۴ - ۷۱۵

٦٢ ... محمد کاظم خان	٦٢ ... غیاث بیگ
٤٠ ... محمد کاظم منشی	محمد فرخ سیر پادشاه (شف -
محمد کام بخش (شف -	فرخ سیر ... ١٢
سلطان کام بخش (٢٥٦ -	٢٠٥ - ٢٥٤ - ٣٠٩ - ٣١٧ -
... ٢٩١ - ٣٠١ - ٣٤٨	٣٢١ - ٣٢٣ - ٣٤٠ - ٣٤٢ -
محمد ماه ... ٨١٨	٣٤٣ - ٣٤٥ - ٣٤٨ - ٣٤٩ -
محمد محسن ... ٨٠٢	٣٥٢ - ٣٥٤ - ٣٥٧ - ٣٥٨ -
محمد مراد بخش (شف -	٣٥٢ - ٣٥٣ - ٣٥٤ - ٣٥٩ -
شاهزاده مراد بخش (٥٤٣ - ٦٠٣ - ٦١١ - ٨١٨ -
١٧٤ - ١٩٨ - ٢٢٣ - ٢٩٥ -	٨١٩ - ٨٢٠ - ٨٢٦ - ٨٣١ -
٣١٢ - ٣٢٠ - ٣٤١ - ٧٠١ -	محمد قاسم ... ٤
... ٧٦٥ - ٧٧٠ ...	محمد قاسم خان بدخشی ٥٩
محمد مراد خان ٣٠١ - ٣٣٩ -	محمد قلی افشار ١٠٩
... ٥٠٢ ...	محمد قلی ترکمان ٦٠
محمد مراد خان اوزبک ٢٨٩	محمد قلی توقبائی ٥٩
محمد مراد خان پسر امیر بیگ	محمد قلی خان برلاس ٥٩ -
... ٥٩ ٨٦ - ٣٨٥ - ٦٤٢
محمد مراد خان پسر -	محمد قلی خان بهوسا ٦١
مرشد قلی خان ٦٢	محمد قلی قطب الملک ٥٨٠
محمد مراد خان حاجب ٣٠٥	محمد کاظم ... ٣٥٠

محمد و محمود نبایر عالم خان	۴۴۳	محمد مرتضی خان
لودی ... ۷۲۵		محمد محمود پسر احمد بیگ
محمد یار خان پسر میرزا	۱۲۷	خان کابلی ...
بهمن یار ... ۶۲ - ۲۳۴		محمد معالی خان ... ۲۴۰
محمود خان پسر خانجهان		محمد معز الدین (شف -
لودی ... ۷۲۹		شاهزاده محمد معز الدین)
محمود خان حارس قلعه کانه		۲۶۶ - ۴۵۹ - ۷۸۹ - ۸۱۳ -
... ۷۴۲		... ۸۲۷ - ۸۲۵
محمی الدین محمد اوزنگ زیب		محمد معصوم ... ۷۱۰
بهادر عالمگیر غازی ملقب		محمد معظم (یعنی شاه عالم
به خلد مکان (شف -		مخاطب به بهادر شاه)
خلد مکان (۸ - ۹ -		(شف - خلد منزل) ۸۱۲
۱۷۳ - ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ -		محمد معظم (یا) محمد عظیم
۲۱۷ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۳۴ -	 ۸۱۳
۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ -		محمد مقیم ... ۵۹۹
۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۷ -		محمد مومن خورشید ابرج
۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷ -		خان ... ۵۹۸
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ -		محمد نیاز خان ... ۳۰۹
۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ -		محمد وارث ... ۴
۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ -		محمد رالی ... ۱۹۷

مخلص الله خان افتخار خان پسر	۳۵۸ - ۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ -
احمد بیگ خان کابلی ۱۲۷	۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۹۳ -
مخلص خان ۲۰۷ - ۳۰۸ -	۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۰۲ -
۷۲۴ - ۵۰۰	۵۰۳ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ -
مخلص خان بخشي ۲۶۶	۵۴۱ - ۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ -
مخلص خان برادر کلان الله وردی	۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۵ - ۷۸۱ -
خان ... ۶۰	۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ -
مخلص خان عالمگیری ۶۱	۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
مخلص خان قاضي نظاما ۶۱	۸۱۴ - ۸۱۹ - ۸۲۵ - ...
مراد بخش ۵۱ - ۱۶۲ - ۲۰۳	مختار بیگ ۲۴۵ - ۲۴۶ -
مرار (اد کهور پره) ... ۸۳۳	مختار خان ۲۵۴ - ۲۹۳ -
مرتضی پاشا ۲۴۲ - ۲۴۳	۷۸۹
مرتضی خان انجو ۶۰ - ۱۷۲	مختار خان سبزداری ۶۰ -
مرتضی خان سید شاه محمد	۵۳۵
۶۱	مختار خان شمس الدین ۶۱
مرتضی خان سید مبارک خان	مختار خان قمر الدین ۶۲
۶۲	مخدوم الملک عبداللہ و احوال
مرتضی خان سید نظام ۶۰	شیخ حسن علائی ۵۹
مرتضی قلی ... ۵۱۹	مخلص و رض خان برادر خرد
مرتضی نظام شاه سلطان حسن	سعید خان چغتای ۵۹

مریم مکانی (یعنی والدہ)	بن سلطان حسین سبزواری
ماجدہ عرش اشیانی ۱۰ -	۴۵۹ - ۱۲۱
۶۵ - ۱۱۰ - ۳۷۷ - ۴۲۱ -	مرحمت خانی ۲۸۷ - ۳۶۳ -
۶۶۶ - ۸۱۴	۸۳۴
مصطفیٰ خان محمد شافی (۲)	مرحمت خان بہادر غضنفر جنگ
محمد شافی ۴ - ۳۵۱	۴۲
مسعود حسین ... ۶۴۹	مرحمت خان ولد صادق خان
مسعود میرزا ... ۶۴۸	مرحوم ... ۷۷۱
مصاحب بیگ ... ۵۹	مرشد قلی خان ... ۲۱۰
مصطفیٰ بیگ ترکمان ۶۰	مرشد قلی خان ترکمان و احوال
مصطفیٰ خان پسر علی خان	مرشد قلی خان لکہ استجارو
خویش دایزید خان ۶۰۴ ۵۴۰ - ۶۰
مصطفیٰ خان خوانی ۶۱	مرشد قلی خان خراسانی
مصطفیٰ خان کاشی و حکایت	و کیفیت دہار و دکن ۶۱
آمدن محمد اعظم شاہ نزد	مرہتہ (قوم) ۱۹۸ - ۲۷۶ -
خلد مکان ... ۶۱	۲۹۶ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۵۵ -
مطلب خان سبزواری ۶۲ -	۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۹ -
... .. ۸۱۵	۴۹۸ - ۵۴۳ - ۵۴۲ - ۵۵۷ -
مظفر ... ۶۶۲	۶۱۲ - ۷۸۳ - ۸۰۶ - ۳۶۹ -
مظفر جنگ ۲۰ - ۲۴ - ۲۵ -	۸۳۴

۵۵۸	۳۶۴ - ۳۸
۳۹۶	مظفر شاه گجراتي		۶۷۰ - ۶۶۹	میرزا	
۷۵۱ - ۲۶۹	معتقد خان		۵۴۶ - ۳۹۲	مظفر خان	
۶۰	معتقد خان میرزا بیگي		۸۲۲ - ۶۶۵ - ۶۶۴		
معتقد الدوله بهادر سردار جنگ			۷۱۳	مظفر خان باره	...
۷۸۳	۵۶ -	مظفر خان تربتي	
۷۹۳ - ۴۸۶	معتقد خان		۱۰۸ - ۱۰۱ - ۸۲	...	
۲۱۵ - ۴	معتقد خان بخشي		۶۵۳	مظفر خان دیوان	
۶۰	معتقد خان محمد شريف		۶۵۵	مظفر خان سپه سالار	
معتقد خان محمد صالح خواني				مظفر خان صاحب صوبه بنگاله	
۶۱	۳۹۲
معزالدوله حامد خان بهادر			۶۵۱	مظفر خان صوبه دار بهار	
۶۲	ملابيت جنگ	...	۶۹۵ -	مظفر خان گجراتي	
معزالدوله حيدر قلي خان			۶۹۶
۶۲	اصفهانبي	...		مظفر خان مخاطب به همت	
۶۰۶ - ۳۱۶	معزالدين		۸۰۶	خان	...
۵۰۸	معصوم بيگ صفوي		۱۴۰ -	مظفر خان معمولي	
۶۸۱	معصوم خان	...	۷۲۳
۵۹ -	معصوم خان فرنخودي		۶۰	مظفر خان مير عبدالرزاق	
۶۵۶ - ۴۷۳		مظفر خان ناظم بنگال و بهار	

۵۹	معصوم خان کابلی	۵۹ -
مغل (یا) مغولیکہ (قوم) ۷۹۵ -			۱۰۸ - ۲۹۲ - ۳۹۳ - ۴۷۳ -	
۸۲۳	۴۷۴ - ۶۶۵ - ۶۸۱ -
۶۱		مغل خان بلخی	معصوم عامی (یا) معصوم	
مغل خان پھروزین خان کوکہ			خان عامی ... ۶۵۶	
۶۰	معظم خان ۱۹۹ - ۲۴۹ -	
مفتخر خان ۲۳۴ - ۷۸۷			...	۲۷۵ - ۵۳۲ -
مفوض اللہ خان بہادر ۷۸۳			معظم خان خانخازان ۱۸۵	
مقرب خان ۱۶۱ - ۱۷۷ -			معظم خان شیخ بایزید ۶۰	
۱۷۸ - ۳۵۶ - ۵۵۶ - ۷۲۷ -			معظم خان مقوی ... ۷۰۹	
۷۹۵	معظم خان میر جملہ (شف -	
مقرب خان پسر امین خان ۶۲			میر جملہ معظم خان ۶۱ -	
مقرب خان شیخ حسو ۶۰			...	۲۰۱ - ۲۱۸ - ۲۴۸ -
مقصود عالی ۹۰	معمور خان معر ابوالفضل	
مقیم خان ... ۴۸۳			۶۱ - ۲۵۴ - ۲۸۸ - ۴۴۹ -	
مکرمیت خان ۵۳۲ - ۵۹۰ -			معین الدین ... ۳۳۰	
۷۷۷	معین الدین خان بہادر عرف	
مکرمیت خان ملا مرشد و کیفیت			مدیان اچون پور شاء مکون	
بلدا شاہجہان آباد ۶۰			...	۵۰۵ ...
مکرم خان ... ۴۱۲			معین الدین خان فرزند خودی	

۴۸۸ ... ملا فاضل کابلي	۱۹۵ .. مکرم خان مغوي
۹۰ ... ملا محمد تقي	۶۳ مکرم خان مير اسحق
ملا مير محمد خان شرواني	۶۱ ... مکند سنگه هادا
۵۹	۴۵۳ ... مکيه (قوم)
۱۴۰ ملا محمد عادل شاهي	ملا احمد نايه و تحقيق نويس
۵۱۸ - ۱۴۳ ملا محمد لاري	۶۱
۴۷۲ ملا محمد يزدي	ملا پير محمد شرواني (شف -
۴۸۹ ... ملا مير علي	مولانا پير محمد شرواني
۷۰۹ ... ملا نظيري	۶۶ - ۳۷۸ - ۴۶۹ - ۵۴۹ -
۶۱ - ۲۰۳ ملثفت خان	۶۲۴
۷۸۶ - ۷۸۱	۴۹۸ ... ملا شکيدبي
۴۵۸ ملثفت خان بخشي	ملا عبد الغفور ملک التجار
ملثفت خان مير ابراهيم حسين	۳۳۸ ... بندر سورت
۶۱	۲۲۷ - ۲۲۴ ملا عبد القوي
۱۷۷ .. ملک بدن	۳۵۰ ملا عبد الله سيالکوتي
۵۶۹ ملک پريد مرزبان بيدر	۵۴۹ ملا عبد الله مخدوم الملك
ملک ثاني مخاطب به وزير	۴ ملا عبد الحميد لاهوري
۶۵۶ .. خان	۵۶۰ ... ملا عرفي شيرازي
۸۰۰ ملک جيون دهادهر	۶۱ ... ملا علاء الملك
۱۱۱ - ملک عزيز حبشي	۲۴۱ ... ملا علي

مذمّم خان خانزادہ بہادر شاہی	۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۴۰ - ۱۴۳
۴۲ - ۴۵ - ۶۷ - ۷۱ - ۷۴	۲۶۳ - ۳۹۸ - ۵۱۷ - ۵۱۸
۷۴ - ۳۰۹ - ۳۱۵ - ۳۹۵	۷۰۴ - ۷۱۰ - ۷۱۸ - ۷۲۱
۵۵۴ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۶۱۷	۷۵۰
۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۳۴ - ۶۳۷	ملک مسعود .. ۱۲۹
۶۴۹ - ۶۵۳ - ۶۷۱ - ۶۹۵	ماہو خان مخاطب بہ قادر شاہ
۸۳۰	۳۸۷
مذہور خان شیخ میران ۶۲ -	ملہار (از مرہتہ) .. ۵۴۸
۷۹۷ - ۳۵۳	ملہار (از ہواکر) ۳۶۲ - ۳۶۷
مؤتمن الدولہ اسحق خان ۶۲	۸۲۲
مؤتمن الملک جعفر خان ۶۲	ممتاز الزمانی ۵۹۰
موزون (تخلص خواجہ قلی	ممتاز محل (یعنی ام محترّمہ
خان بہادر ذوالفقار الدولہ	خلد مکان) ۱۰ - ۱۵۹
قائم جنگ) (شف -	مناجی بہونسلہ ۷۸۳
خواجہ قلی خان بہادر)	منصور حلاج .. ۴۵۷
۸۳۵	منصور خان ۲۵۵ - ۵۰۲
موسوی خان مدر .. ۶۰	منصور خان (وز بہانی) ۵۰۲ -
موسوی خان میرزا معز فطرت	۵۲۲
تخلص .. ۴۵۴	مذمّم خان ۳۸۴ - ۴۳۱
موسوی خان میر معز ۶۱	۶۳۸ - ۴۳۹ - ۸۳۰

۱۴۲ - ۱۵۳ - ۱۵۸ - ۱۸۶ -	۲۵ .. موسی بوسی
۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۵۰ - ۳۹۹ -	۳۸۰ موسی خان فولادی
۴۳۰ - ۴۸۱ - ۴۹۷ - ۶۸۶ -	مولانا پیر محمد شرانی
۷۰۷ - ۷۰۹ - ۷۰۳ - ۷۰۸ -	۶۶ - ۳۷۸ - ۴۶۹ - ۵۴۹ -
۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۰۹ - ۷۰۸ -	۶۲۴
۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۷ -	مولانا جمال الدین شرانی
۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۴ - ۷۴۵ -	۱۰۰
۷۴۷ - ۷۵۲ - ۷۷۵ - ۸۰۱ -	۵۵۸ مولانا عبدالرزاق کیلانی
مہابت خان حیدر [بادی ۶۱	مولانا عبد اللہ مخدوم الملک
مہابت خان خانخانان (شف	۶۲۷
خانخانان مہابت خان) ۶۰ -	۶۸۵ مولانا علی احمد
۱۴۳ - ۱۹۶ - ۲۰۰ - ۷۵۸ -	مولانا قاسم کاهی مادرزاد الذہری
۷۵۹	۱۰۸
مہابت خان زمانہ بیگ ۷۴۰	مولانا محمد رضای مشہدی
مہابت خان سپہ سالار ۱۶۹ -	۵۷۰ رضائی تخلص
۷۸۲	۷۵ مولانا میر
مہابت خان لہراسپ ۶۱ -	مولانا نور الدین محمد خان
۲۳۷	۴۸۰
مہاراجہ اجیت سنگھ راتھور	۴۵۸ مومن خان نعم ثانی
و کیفیت فوت سلطان	۱۱۴ - ۱۴۰ -

۶۸۳	محمد اکبر ۶۲ - ۳۴۰ -
۲۶۴	میدان شاه نور حمامی	۳۴۲
	میدان غنی خان پسر خانخانان		مہاراجہ جانوجی جسونت
۹۷۱	..	۹۲	.. بذالکر
۷۱۲	.. میدان فہیم		مہاراجہ جسونت سنگھ (اتھور)
۴	.. میر آزاد	۶۱ - ۲۰۲ - ۲۱۵ - ۲۵۲ -	
	میر ابو تراب گجراتی ۵۹ -	۸۰۳ - ۷۷۵ - ۷۷۴ - ۳۴۷	
۵۶۲ - ۹۷	۹۴۸	.. مہامائی
	میر ابو القاسم قندزی (یا)	۶۰	.. بہتر خان انیس
	قندزکی (یا) قندزکی	۲۳۵	.. مہدویہ (طائفہ)
۲۲۶		مہدی قاسم خان ۵۹ - ۸۱ -
۷۹۸	۵۵۱
	میر ابوالمعالی خوافی		۳۰۰ الفسما دختر میرزا
	میر ابوالوفا نبیرہ ضیاءالدین		غیاث بیگ ۱۲۹
۳۱۰	.. خان		مہر علی خان سالدوز ۵۹
	میر ابوالوفا نبیرہ میر ابوالبقا		۶۰ .. مہیس داس رائہور
۱۷۳		میدان جویہ پسر عبد الرحیم
۶۲		توہیت خان ۴۸۴
	میر احمد خان اول		میدان خان پسر دولت خان
	میر احمد خان ثانی و کیفیت		خلف امین خان غوری
	ہنگامہ محبوب خان در		
۶۲	.. کشمیر		

میر احمد خان ناظم برهان پور	میر حسام الدین .. ۵۹
.. .. ۲۹۰	میر حسن .. ۲۸۹
میر الہی ہمدانی ۵۸۹	میر حسن علی .. ۱۶
میران حسین نظام شاہ پسر	میر حسین .. ۲۵۸
سلطان حسن مرتضیٰ نظام	میر حسین امانت خان ۱۵ -
شاہ .. ۱۲۱	.. ۱۶ - ۲۵۸ - ۲۵۹
میران صدر جہان مفتی ۶۰ -	میر حسین امانت خان ثانی
.. .. ۵۶۴	.. ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۷
میران مبارک شاہ والی خاندیس	میر حیدر پسر میر غلام حسین
.. ۸۸ - ۸۹ - ۳۹۰ ۲۹۱
میر بہاء الدین .. ۳۴۶	میر حیدر کاشغری .. ۳۳۴
میر جلال صد الصدر ۷۷۱	میر خان .. ۲۰۰ - ۷۸۱
میر جمال الدین انجو ۶۰	میر خلیل اللہ یزدی و اقوال
میر جملہ خانخانان عباد اللہ	شاہ نعمت اللہ ولی ۶۰ -
نام .. ۶۲ ۱۶۷
میر جملہ معظم خان و احوال	میر زین الدین علی سیادت
سلطان شجاع و کیفیت	خان .. ۱۸۴
جنگ بہادر و آسام (شف-	میر سلطان حسین مخاطب بہ
معظم خان میر جملہ)	طالع یار خان ۳۰۳
۶۱ - ۲۰۱ - ۲۱۸ - ۲۴۸	میر سید احمد مخاطب بہ

۱۹۷	مشہدی ..	۲۹۰	امانت خان ..
۱۶	میر عبدالرحمن وزارت خان	۶۰	میر سید جلال صدر
	میر عبد الرزاق مخاطب بہ نواب	۱۰۲	میر سید عالم ہمدانی
	مصمص الدولہ شاہ نواز خان	۴۷۹	میر سید محمد ..
	(کہ مصنف این کتابست)		میر سید محمد پور میر
	(شف - مصمص الدولہ)	۲۹۱	غلام حسین ..
۱۸ - ۱۴ - ۲	..		میر سید محمد جونپوری
	میر عبدالسلام خان ۳۱ -	۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۰	..
۴۱ - ۴۰ - ۳۴	..		میر سید محمد قنوجی و حکایت
	میر عبدالسلام (یا) میر عبداللہ	۴۷۹ - ۹۱	شیخ محمدی
	مخاطب بہ اختصاص خان	۵۹	میر شاہ ابوالعالی
	(شف - اسلام خان مشہدی)		میر شریف آملی و تحقیق
۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ -		۵۹	مردم نقطہ
۲۷۲ - ۱۶۶	۶۱	میر شمس ..
۳۳	میر عبدالغنی خان		میر شمس الدین مختار خان
۷۸۳	میر عبدالقادر ..	۵۳۵
	میر عبدالقادر دیانت خان	۴۹۹	میر عبدالجلیل بلگرامی
۲۶۷ - ۱۷ - ۱۵	..	۳۱ -	میر عبدالعہی خان
۴۵۸ ۳۰۳	میر عبد الکریم	۴۱ - ۴۰ - ۳۴
۱۷۴	میر عبدالکریم ملتفت خان		میر عبدالرحمن پور اسلام خان

۶۲۰	..	میر غلام غوث	۲۸۴	میر عبداللطیف قزوینی
۶۰	میر فضل الله بخاری		۱۷۷	میر عبدالله (ضوی)
۱۳	..	میر کمال الدین	۷۹۳	میر عبدالمنان
۲۶۱	..	میرک جیو	۳۱	میر عبدالنبی خان
۱۳	..	میرک حسین		میر عبدالهادی مخاطب به
- ۱۴	میرک حسین خوافی			اصالت خان (شف اصالت
۲۶۰ - ۲۵۹		خان میر عبدالهادی (۱۳۳ -
۶۱	..	میرک شیخ هروی	۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۸	..
۲۵۹	..	میرک عطاء الله	۷۶۲	میر عسکری عاقل خان
۲۵۹	..	میرک کمال	۵۹	میر علی اکبری موسوی
۱۷	..	میرک محمد تقی	۷۱۰	میر علی شیر
۲۶۰	میرک معین الدین احمد		۴۸۶	..
	میرک معین الدین (یا)			میر غلام حسین پسر ارشد خان
	میرک معین خان مخاطب		۲۹۱	..
	به امانت خان خوافی			میر غلام علی متخلص به آزاد
- ۲۶۰ - ۲۵۸ - ۱۷ - ۱۴			۳۹ - ۱۱ - ۱۰ - ۵ - ۳	..
۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۶۷	..		۴۵۲	میر غلام محمد مرویه
۵۹	میر کیسوی خراسانی		۱۲۶	میر غیاث الدین ترخان
۲۰۴	..	میر مبارک الله		میر غیاث الدین منصور شیرازی
	میر محمد امین برهان الملک		۱۰۰	..

۱۶۶	مشہدی ..	۴۶۳ -	سعادت خان
۳۵۸	میر محمد فاضل	۴۶۵ - ۴۶۶
۲۱۹	میر محمد نعمان		میر محمد امین میر جملہ
۶۳۷	میر محمود منشی	۶۰	و کیفیت امفہان
۶۹۹	میر مرتضی ..		میر محمد پٹا (نام امیرالامرا)
۶۵۹ - ۵۹	میر مرتضی سبزواری		غازی الدین خان بہادر
۶۲۷	میر مرتضی شریفی		فیروز جنگ (شف -
۷۵	میر مظفر ..		غازی الدین خان بہادر
۷۹۸	میر مظفر حسین	۴۴ -	فیروز جنگ (
۳۸۶	میر معز الملک ..	۳۶۹ - ۳۶۲ - ۳۶۱ - ۵۷	
۵۹	میر معز الملک اکبری		میر محمد تقی فدویت خان
۸۵ -	میر معز الملک مشہدی	۲۹۰
۳۸۵	۱۷	میر محمد حسین خان
۵۹ -	میر معصوم خان بہکری	۵۵۶	میر محمد خان ..
۶۶۲		میر محمد خان مشہور بہ
۷۹۸	میر ملک حسین ..	۵۵۶ - ۵۹	خان کلان
	میر منو پسر اعتماد الدولہ	۸۰۴	میر محمد رضا لاہوری
۲۶۰	قمر الدین خان بہادر		میر محمد علی برہانپوری - ۵
۲۷۱	میر مومن ..	۶۱۶
۱۶۷	میر میران یزدی ..		میر محمد غیاث پور اسلام خان

۱۷۹	میرزا حسن مغوی	۴۰۸	میر نجم کیلانی ..
۹۰	میرزا احمد بیگ ..		میر نظام الدین عای حسام الله
۲۸۷	میرزا اسحق امیر خان	۵۸۷	خان ..
	میرزا الغ بیگ ولد میرزا سلطان	۲۲۰	میر نعمان ..
۴۶۷	۷۹۳ - ۵۰۴	میر نعمان خان
۵۹۳	میرزا امان ناصر خان		میر نور الله پسر میر اسد الله
۷۱۱	میرزا اسرار الله ..	۸۰۵	فوجدار تھانی پسر
	میرزا امین (مولف مفتی اقلیدم)	۶۲	میر دمس غازی ..
۱۲۸	۲۰۵	میر هدایت الله ..
۳۹۵	میرزا انور الدین محمد		میرزا ابراہیم مرحمت خان
	میرزا انور پسر میرزا عزیز کوکھ	۲۸۷
۶۹۳	۱۸۰ - ۶۱	میرزا ابوسعید
	میرزا ایرج پسر خانخانان میرزا		میرزا ابو الحسن آصف خان
۶۹۷ - ۲۷۱	عبد الرحیم		مشہور بہ آصف جاہی
۶۸۹	میرزا باقر ولد ملا میر علی	۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳	
	میرزا بایسنغر پسر سلطان	۱۵۴ - ۱۵۶ - ۲۰۸ - ۶۶۷	
۱۵۵	دانیال ..	۷۳۷ - ۷۳۸
- ۱۰۷ - ۹۰	میرزا بدیع الزمان		میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران
۲۰۴	۴۶۸
۲۲۲	میرزا بدیع مشہدی	۶۱	میرزا ابو المعالی ..

۹۳ - ۱۱۱ - ۲۰۴ - ۴۶۲ -	میرزا بوخورداد ۷۳۵ - ۷۳۶
۷۳۷ - ۷۰۲	میرزا بهرام ۴۵۴ ..
میرزا جعفر - ر پسر میرزا	میرزا بهر در پسر مه - ایت
زین العابدین پسر آصف خان	خان .. ۱۵۳
میرزا جعفر (همنام و	میرزا بیگ متخلص به سپهری
همتخلص جد خود) ۱۱۳	برادر زاده خواجه جهان
میرزا جعفر عقیدت خان ۲۸۶ ۴۳۲
میرزا جهان شاه .. ۳۷۱	میرزا پرویز بیگ .. ۱۹۳
میرزا چین قلیچ .. ۶۰	میرزا جان .. ۳۶۱
میرزا حسن معوی ۶۰	میرزا جان بیگ .. ۱۹۱
میرزا حفیظ الله .. ۵۲۹	میرزا جان بیگ وزیر الملک
میرزا حکیم ۴۸۱ - ۵۱۵ - ۴۵۷ ۱۲۹
میرزا حیدر پسر میرزا سلطان نظر	میرزا جانی بیگ ارغون حاکم
بسالت خان .. ۴۶۲	تتفه در احوال صوبه قندهار
میرزا خان ۱۲۱ - ۴۹۵ - ۶۹۶	.. ۵۹ - ۴۹۷ - ۴۹۸
میرزا خان حاکم دوار ۵۸۲	میرزا جعفر .. ۲۲۹
میرزا خن خانخانان ۴۷۷	میرزا جعفر آصف خان ۱۲۶ -
میرزا خان عبد الرحیم ۱۰۰ ۱۷۴
میرزا خان مذکورایا میرزا جان .	میرزا جعفر بخشی بیگی
۵۳۱ - ۱۴۳ - ۶۱ ..	مخاطب به آصف خان

میرزا شاه حسین حاکم تتهه	میرزا خرم پسر میرزا
۶۳۶	عزیز کوکه .. ۹۳ - ۹۹۳
میرزا شاه رخ ۴۰ - ۱۴۰۷ -	میرزا خورشید نظر پسر خواجه
۶۹۹ - ۶۹۸ - ۶۶۹ ..	ابوالحسن تربتی ۷۳۹
میرزا شاهنواز خان مدرالدین	میرزاده علی خان ۵۹
۶۲	میرزا راجه .. ۲۷۳ - ۴۴۶
میرزا شرف الدین حسین	میرزا راجه بهار سنگه ۶۰
یزنگ پادشاه ۵۹ - ۴۱۳ -	میرزا راجه جی سنگه کچه و راه
۵۱۴ - ۵۱۰ ۲۲۲ - ۴۴۵
میرزا شرف الدین حسین	میرزا رحمن دان .. ۷۱۱
اھرازی .. ۶۴۶	میرزا رستم مغوی ۶۰ - ۱۷۸ -
میرزا شکرالله پسر خان زمان ۵۲۵ - ۷۳۶
بهادر میرزا امان الله ۷۴۸	میرزا زین العابدین ۱۱۳
میرزا شمسی جهانگیر قلی	میرزا سافی پسر سیف خان
خان پھر میرزا عزیز کوکه ۱۱۳
۴۸۵	میرزا سلطان مغوی ۶۱
میرزا صابر پسر میرزا باقر ۴۱۲	میرزا سلیمان والی بدخشان
میرزا صادق اردو بادی ۱۲۲	۵۹ - ۳۸۳ - ۵۵۶ - ۶۴۹
میرزا مغوی خان ۶۲	میرزا شادمان پسر میرزا کوکه
میرزا عابد خان ... ۶۶۳	۶۹۳

۴۷۳	میرزا عارف	۶۷۳
- ۳۹۵ - ۹۴	میرزا عسکری		میرزا عاقبت محمود سزارار			
- ۶۱۶ - ۶۱۵ - ۶۱۳ - ۴۹۷			خان	۵۸۶	...	
۶۶۰	میرزا عبدالرحمن درلدي	۷۳۲		
۵۹۳	...	میرزا عطاءالله	...	۱۳۳
۱۲۸	میرزا علاءالدوله آقا ملا		میرزا عبدالرحیم خانخانان			
۲۵۷	...	میرزا علي	(شف - خانخانان میرزا			
	میرزا علي امير پسر میرزا جعفر		عبد الرحيم)	- ۱۹۲ - ۴۷		
۱۱۴	...	آصف خان	- ۳۹۶ - ۳۹۹ - ۴۹۱ - ۴۰۳			
۶۰	میرزا علي بيگ اکبرشاهي		- ۶۹۴ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹			
۳۵۵	میرزا علي يوسف خاني		۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۷ - ۷۰۸			
۶۰	میرزا عيسى آق خان		۷۱۰ - ۷۰۹	
- ۴۰۱ - ۶۰	میرزا غازي بيگ		میرزا عبد الرضا	۲۷۱	...	
۴۸۲	میرزا عبد السلام - ان فوجدار			
	میرزا غياث الدين علي آصف		آله آباد	۷۰۶	...	
۵۸۴	خان بخشى ۱۰۷		میرزا عبد الله پسر میروزا			
	میرزا غياث الدين محمد		عزيز كوكه مخاطب به سردار			
	معروف به غياث بيگ		خان	۶۹۳	...	
۱۲۸	...	طهراني	میرزا عبدالله مغل	۶۱۹	...	
۶۰	میرزا فریدون خان برلاس		میرزا عزيز كوكه	۲۳۵ - ۴۰۲		

میرزا فقیر الله	۵۰۵ - ۵۰۴	میرزا محمد پسر افضل خان
میرزا فولاد بیگ پسر خداداد	...	۱۴۸
برلاس و احوال ملا محمد	...	میرزا محمد پسر میر بدیع
تقوی	۵۹	مشهدی ... ۷۷۴
میرزا قلی	۵۵۶	میرزا محمد تقی نظیری ۱۲۲
میرزا قوام الدین جعفر بیگ	...	میرزا محمد حکیم ۱۲۶ -
مخاطب به امف خان	...	۴۸۲ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۶۲۷ -
۴۲ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰	...	۶۳۸ - ۶۵۶ - ۶۶۵
میرزا کاظم	۳۲۰	میرزا محمد سعید ۲۷۲
میرزا کامران	۶۴ - ۴۵ -	میر محمد شریف پسر اسلام
۶۶ - ۳۷۴ - ۴۷۶ - ۵۵۵ -	...	خان مشهدی ۱۶۶
۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۶۷ - ۶۱۸ -	...	میرزا محمد هاشم خلیفه سلطان
۶۳۲	...	۶۲
میرزا کوه	۶۸۲ - ۶۸۷	میرزا محمد یار ... ۴۹۱
میرزا گدا	۵۰۵ - ۵۰۴	میر محمد ... ۲۲۴
میرزا لشکری پسر مخلص خان	...	میرزا مظفر حسین صفوی ۵۹
۷۲۴	...	میرزا معالی قلعه دار گلبرگه
میرزا محمد افضل	۴۸۹	... ۱۹۳
میرزا محمد پدر حکیم	...	میرزا مقیم نقشبندی ۹۲
مسبح الزمان	۴۹۰	میرزا مکرم خان صفوی ۶۱

* حرف نون *

ناور شاه ۵ - ۳۵۷ - ۳۶۰ -

۴۰۸ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۵۰۳ -

۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۸ - ۸۲۹ -

ناصر جنگ ۳۶۱ - ۳۶۲ -

۳۶۴ - ۳۶۸ -

ناصر جنگ شهید ۸۳۲ - ۸۳۴ -

ناصر خان محمد امان ۶۳ -

۳۰۰

نامدار خان ۶۳ - ۵۳۴ -

نادر (قوم) .. ۴۱۰ -

نادر .. ۹۶ -

نادر محمد خان شیر جنگ

۴۶۵

نجات خان ۲۶۹ - ۳۰۵ -

نجات خان میرزا شجاع ۶۳ -

نجم الدین علی خان ۲۴۳ -

نجیب الدوله شیخ علی خان

۶۳ .. بهادر

میرزا نجف خان بهادر ۵۴۸

میرزا منوچهر ... ۲۷۱

میرزا میرک رضوی خان ۵۹

میرزا نعمت الله ... ۵۸۶

میرزا نونر (یا بونر یا نونر)

مفوی .. ۷۷۶ - ۲۱

میرزا نورالدهر ... ۵۷۶

میرزا نورالدین ناصر میرزا

غیاث الدین اصف خان

۹۳ - ۹۲

میرزا نورالدین محمد ۳۷۵

میرزا والی ... ۶۰

میرزا هذال ۳۹۵ - ۳۹۴

میرزا یار احمد امفہانی ۴۰۸

میرزا یار عالی بیگ ۶۲

میرزا یوسف خان ۱۰۹ -

۵۱۵ ۵۵۷ - ۶۲۷ ...

میرزا یوسف خان رضوی ۵۹ -

۱۲۶ - ۵۰۹ - ۶۴۸ ...

یوان (قوم) ... ۷۱۶

۷۵۷	نصیر الدوله نجیب خان
نصیر خان (یا) نصیر خان	۵۴۷ - ۶۳
۲۶۹	(یا) نصیری خان		نذر بے (تالیق امام قلی خان)
۶۳	نصیر الدوله ملا بخت جنگ	۷۶۷	..
نصیر الدین محمد	..	۱۹۶	نذر بیگ اوزبک خان
پادشاه ملقب بہ جنت	۴۴۱		نذر بیگ تغائی
آشیانی (شف - جنت	۸۲۳	..	نذر قلی
آشیانی)	۷۷۷ - ۷۶۹		نذر محمد خان
۹ - ۶۴ -			نذر محمد خان والی بلخ
۴۵ - ۶۳ - ۷۵ - ۷۸ -			مشہور بہ یلنگتوش ۱۸۹ -
۸۴ - ۳۴۳ - ۳۷۲ - ۳۷۳ -			۲۶۰ - ۴۰۴ - ۴۳۱ - ۷۴۰ -
۳۷۴ - ۲۷۵ - ۳۸۲ - ۳۹۶ -			۷۶۷ - ۷۴۱
۴۶۶ - ۴۶۹ - ۴۶۸ -			نذر محمد خان والی توران
۴۷۹ - ۴۸۱ - ۵۰۷ - ۵۵۰ -			۱۷۱ - ۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۳۸ -
۵۴۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۶۷ -			۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ -
۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ -			نذر محمد سلطان ۴۳۷ - ۴۳۶ -
۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۲ - ۶۲۴ -			نراین داس (تھور .. ۹۴
۶۳۲ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۵۵ -			نرمی .. ۲۲
۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۸ - ۶۹۳ -			نصارای فراسیس ۴۰ - ۴۴
۸۰۱ - ۷۰۹	نصیر خان محدط بہ سہارن
نصیر خان محدط بہ سہارن	۷۵۶		

۷۲۲ - ۷۲۶ - ۷۲۸ - ۷۴۲ -

۷۶۰ - ۷۴۷ - ۷۴۹ - ..

نظام قلماق چراغچی بزم میرزا

حکیم .. ۵۱۲

نظر بہادر خویشتگی .. ۶۳

نعمت خان عالی .. ۴

نعیم بیگ پور اخلاص خان

حسین بیگ ۱۵۱

نقیب خان قزوينی ۵۳۰

نقیب خان میر غیاث الدین ۶۳

نذہر (یا) نذہر .. ۹۵

نواب آصف جاہ ۳ - ۱۲ -

۱۷ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۵ - ۲۶ -

۲۷ - ۳۰ - ۳۲ - ۴۱ -

۸۳۲ - ۲۵۴

نواب آصف جاہ ثانی ۲۹ -

۳۱ - ۴۰

نواب امیر الممالک ملا بت جنگ

۳ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ -

۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰ -

خان .. ۸۰۶

نصیری خان ۷۴۳ - ۷۳۹ -

۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۸۲ - ۷۸۳ -

.. .. ۸۱۱ - ۷۸۴

نظام الدولہ آصف جاہ ۶۳ -

۳۷۰ - ۳۶۹ - ۳۶۵ - ۳۶۱ -

نظام الدولہ ناصر جنگ ۶۳

نظام الدین احمد ۶۶۲

نظام الدین خان .. ۷۹۷

نظام الدین علی .. ۵۸۴

نظام الملک آصف جاہ (شف -

آصف جاہ) ۲۹ - ۶۳ -

۲۸۷ - ۳۵۸ - ۳۶۱ - ۳۶۳ -

۵۰۷ - ۵۲۳ - ۵۴۰ - ۵۸۲ -

۷۵۰ - ۷۹۳ - ۸۳۴ - ..

نظام الملک دکنی ۱۶۱ -

۱۸۸ - ۳۹۱ - ۳۹۷ - ۵۱۶ -

نظام الملک فتح جنگ بہادر

نظام شاہ ۲۰۹ - ۲۶۳ -

۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۷۰۲ -

۳۹	۳۱ - ۳۴ - ۴۱ ..
۳۳ - ۳۱ نواب یمن الدوله	۴۴۹ .. نواب بائی
۲۴۶ .. نوازش خان	۳۷ نواب سالار جنگ بهادر
۹۳ - نوازش خان عبدالکافی	نواب شجاع الملک بمال جنگ
۴۰۱ - ۴۳	۲۷ - ۲۸ - ۳۴
۲۳۸ - ۴ نور الحق	نواب ملا بت جنگ امیر الممالک
نور الدین پسر عم آصف خان	(شف - نواب امیر الممالک)
۵۶۲ - ۵۶۱	۲۱ - ۳
۶۳ .. نور الدین قلی	نواب مصمم الدوله شاه نواز
نور الدین محمد جهانگیر پادشاه	خان خوافی (مصنف
ملقب به جنت مکانی	کتاب) ۱۱ - ۱۴ - ۱۶۰ -
(شف - جنت مکانی)	۱۷ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ -
۴ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ - ۱۱۶ -	۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -	۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ -
۱۲۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۶ -	۳۵ - ۳۷ - ۳۸ ..
۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -	۳۵۹ .. نواب فتح جنگ
۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۷ -	نواب نظام الدوله ثانی ۲۹
۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۵ -	نواب نظام الدوله شهید
۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ - ۲۰۶ -	ناصر جنگ ۳ - ۱۲ -
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -	۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۴ - ۳۸ -

۷۳۷	۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵
۶۳	..	نور قلیچ	۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱
		نور محمد (مهر النساء دختر میرزا	۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۶
۱۳۰		غیاث بیگ (۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۵۵۸
۵۱۱		نوروز بیگ قاقشال	۵۳۰ - ۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۷۱
۴۷۹	..	نوروزی سفیددونی	۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۳
		نول بانئی مخاطب برانی	۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷ - ۶۷۲
۳۲۰	۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳
۳۶۶	..	نول رای کایته	۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱
		نیا بت خان (یا) دیانت خان	۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ - ۷۲۲
۵۶۲	۷۲۳ - ۷۳۶ - ۷۳۵ - ۷۳۶
۶۳		نیا بت خان عرب	۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ - ۷۴۸
		نیکو سیر پسر بادشاه — زاده	۷۴۹ - ۷۴۹ - ۷۷۴ - ۷۷۵
۲۳۱	..	محمد اکبر	نور العیان ۱۹۳
		نور الله خان پسر اسد الله خان	..
		..	۳۳۵

* حرف واو *

۶۰۱	۴۲ - ۱۳۰ - (میرزا غیاث)
۶۰۲	..	دقوزیان (قوم)	۱۳۱ - ۱۴۶ - ۱۵۱ - ۱۶۰
۶۰۱		دقوزیان (قوم)	۵۷۴ - ۶۹۰ - ۷۰۶ - ۷۹۹

۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ -	وجیه (یا) حاجیه (یا) جهتیہ
۴۴۰ - ۴۳۹	۱۰۵
ونکت رام زمیڈدار پرنکندہ برلاس	۱۰۹
سرکار ایلکندل (یا) برلاس	وزارت خان متخلص بگرامی
۲۵۶ سرکار یلکندل	۲۶۷ - ۱۷
۱۴۴ ونکت راز	۶۳ وزیر جمیل
	۳۸۷ وزیر جمیل بیگ
	۸۱ - ۸۲ - ۱۶۰ - وزیر خان
	۶۹۴
	۶۳ وزیر خان حکیم علیم الدین
	۶۳ وزیر خان محمد طاہر
	۶۳ وزیر خان مقیم نام
	۲۶۹ وزیر خان نائب برہانپور
	۶۳ وزیر خان ہردی
	۳۱۱ وزیر معظم جعفر خان
	وقاص حاجی بلوچی نذر محمد
	۴۸۶ خان والی توران
	۶۳۸ ولی اتکہ
	۶۴۵ ولی بیگ ذر القدر
	۴۳۳ - ۴۳۲ ولی محمد خان
* حرف ہا *	
۲۸۷ ہادی خان	
۶۳ ہادی داد خان	
۲۰۱ ہادی داد خان انصاری	
۵۸۵	
۶۳ ہاشم خان پسر قاسم خان	
۶۷۱	
۶۴۵ ہانسو پسر عمان	
ہدایت اللہ پسر تردیت خان	
۴۹۷ - ۴۸۲	
۴۲۲ ہزارہ (قوم)	
ہزبر خان خلف الہ ہردی	

۲۲۰ - همت خان مير بخشى	۶۳ .. خان
۲۷۴	همایون پادشاه ملقب به
۶۳ همت خان مير عيسى	جنت آشياني (شف
۲۱۶ - ۶۳ هوشدار خان	جنت آشياني) ۹ -
عوشنگ پسر سلطان دانيال	۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۳ -
۷۱۴	۷۵ - ۷۸ - ۸۴ - ۲۴۳ -
هیره کذيز دائي دل آرام مرزعه	۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ -
۱۳۳ نور جهان بيگم	۳۸۲ - ۳۹۴ - ۴۶۶ - ۴۶۸ -
۷۳ - ۶۷ - ۶۶ هيومو بقال	۴۶۹ - ۴۷۹ - ۴۸۱ -
۴۷۰ - ۴۶۹ - ۴۶۸ - ۸۴	۵۰۷ - ۵۵۰ - ۵۵۴ - ۵۵۵ -
۶۱۴ - ۶۱۳ - ۵۵۶ - ۵۴۹	۵۵۶ - ۵۶۷ - ۶۱۳ - ۶۱۵ -
۶۲۳	۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ -
	۶۲۲ - ۶۲۴ - ۶۲۶ - ۶۳۵ -
	۶۴۶ - ۶۵۵ - ۶۶۰ - ۶۶۱ -
	۶۶۸ - ۶۹۳ - ۷۰۹ - ۸۰۱ -
	۸۰۷ - ۲۱۷ همت خان
	۸۱۱ - ۸۱۰
يادگار علي سلطان طالش (يا)	۴۵۲ همت خان بهادر
۷۲۴ .. طانش	۶۰۷ - ۴۵۳
يادگار عمزاده ميرزا يوسف خان	۶۳ همت خان سپه دار خان

* حرف يا *

۵۸۴	یمین الدوله اسمعاجی	۶۷۰	..	رغوی
خان	یمین الدوله آصف خان	۳۷۲	..	یار بیگ
-	خانخان سپهسالار (شف -	۳۵۰	..	یار علی بیگ
- ۱۵۶	آصف خان)	۸۲۶	..	یار محمد
- ۱۵۷ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۹۵		- ۴۳۲ - ۴۳۳		یار محمد خان
- ۲۷۸ - ۳۱۱ - ۴۲۹ - ۴۵۴		۴۳۶
- ۷۲۴ - ۵۷۷ - ۵۳۱ - ۴۸۶		۲۷۴		یاقوت بن نوح عم
۷۸۶	..	۷۴۳ - ۶۴		یاقوت خان حبشی
۱۷	یمین الدوله منصور جنگ	۷۵۰		یاقوت خدار زن خان
۲۵۷ - ۲۵۵	یوسف خان	۲۴۳ - ۲۴۲		یکبلی پاشا
۲۵۶	یوسف خان (وز بهانی			یعقوب خان پسر ابراهیم خان
۶۳	یوسف خان کشمیری	۲۰۰
خان	یوسف خان ران حسین	۶۳		یعقوب خان بدخشی
۶۳	تکویه	۶۴		یکه تاز خان عبدالله بیگ
- ۱۰۶	یوسف زئی (قوم)	- ۶۴		یاغمتوش خان بهادر
۵۵۹ - ۵۱۱ - ۴۸۱ - ۲۷۸		۴۳۷ - ۴۶۸
۵۲۹ - ۴	یوسف محمد خان	- ۱۷۲ - ۱۶۸		یمین الدوله
	یوسف محمد خان تاشکندی	- ۷۱۳ - ۴۱۸ - ۲۰۸ - ۱۸۰		
۴۱۸ - ۱۷۷ - ۶۴	..	۷۶۱ - ۷۴۵ - ۷۱۴

۱۹۶	..	یوام بیگ	یوسف محمد خان کوکلتاش ۴۳
۲۲۶	..	یهود	یوایارس خان (یا) یوایارش
۱۷۰	..	ییلان کره کی	یوام بهادر اوزبک ۱۹۵

تمام شد اسمای مردمان و قبائل و اقوام

و يتلوه اسماء الله و الخ



منظر دوم در اسمای مواضع و قلعات

و آبها و کوهها و غیره

آب لاهور .. ۱۵۴	حرف الف *
آب مانجرا (یا) مانچرا ۱۱۶	آب آمود .. ۴۳۶
۴۱۷ - ۱۷۷	آب بهت ۷۳۷ - ۷۰۸ - ۱۵۳
۴۱۴ .. آب موس	آب بده .. ۵۸۶ - ۵۶۶
۴۶۶ .. آب مهندري	آب بن بن .. ۱۱۷
۷۶۰ - ۷۵۳ .. آب نروده	آب تبتی ۷۵۷ - ۷۰۷ - ۱۶۰
اندرایجان (یا) انزابیچان	آب جمدا .. ۵۴۵
۸۲۳ - ۷۲۳ - ۳۷۱ ..	آب جون .. ۱۵۰
۳۹۷ .. آسیر	آب جوی یعنی دریای جونپور
۲۷۵ - ۱۶۳ .. آشام	۱۷۹
۶۵۰ .. اک محل	آب جیکون .. ۴۳۷
۷۵ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - آگره	آب چیتل .. ۷۱۴
۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۰ -	آب سندهه .. ۳۷۳
۱۰۸ - ۱۵۲ - ۱۵۶ - ۱۵۸ -	آب غوربند .. ۴۷۷
۱۷۵ - ۲۰۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷ -	آب گنگ ۱۱۶ - ۱۱۵ -
۲۵۳ - ۲۹۳ - ۲۰۹ - ۲۱۵ -	۲۹۸ - ۳۸۶

۸۲۲ - ۸۰۳ - ۸۰۰ ..	۳۹۰ - ۳۷۴ - ۳۳۲ - ۳۳۱
۴۷۵ .. اجردھن	۴۶۶ - ۴۶۰ - ۴۲۸ - ۴۰۷
۷۷۲ .. اجیاننا	۵۱۶ - ۵۲۸ - ۵۴۶ - ۵۴۹
۷۵۱ - ۳۴۹ - ۲۲۵ اجین	۵۶۲ - ۵۶۶ - ۶۱۰ - ۶۲۸
۷۹۸ - ۱۱۶ اجینہ (یا) اجنیہ	۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۴۱
احمد آباد (یا) احمد آباد	۶۴۹ - ۶۶۱ - ۶۶۶ - ۶۷۲
گجرات (شف - موئے	۶۷۳ - ۶۷۹ - ۶۹۴ - ۷۱۳
احمد آباد گجرات) ۹۱ -	۷۱۴ - ۷۱۶ - ۷۲۴ - ۷۲۶
۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ -	۷۳۸
۹۹ - ۱۳۵ - ۱۵۶ - ۱۷۴ -	آندیر ۲۳۱
۱۷۹ - ۱۹۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹ -	ابراہیم آباد سونہرہ ۳۰۰
۲۴۰ - ۲۹۹ - ۵۲۸ - ۶۶۰ -	اتارہ .. ۳۸۵
۶۶۱ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ -	اتک .. ۱۹۱ - ۲۵۴
۶۸۲ - ۶۸۹ - ۶۹۴ - ۶۹۵ -	اجمیر (شف - ویۃ اجمیر)
۶۹۸ - ۷۱۳ - ۷۴۸ ..	۱۵۱ - ۲۱۶ - ۲۵۴ - ۲۶۰
۵۶۲ .. احمد شان	۲۶۳ - ۳۰۰ - ۳۳۵ - ۴۰۱
احمد نگر ۱۲۱ - ۱۲۳ -	۴۰۲ - ۴۴۷ - ۴۵۵ - ۴۹۵
۱۴۳ - ۱۹۲ - ۲۶۳ - ۲۶۸ -	۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۴۳ - ۵۹۵
۲۶۹ - ۳۱۲ - ۴۵۳ - ۴۵۵ -	۵۹۶ - ۶۶۶ - ۶۷۴ -
۵۰۴ - ۵۱۸ - ۵۲۸ - ۶۰۹ -	۶۸۸ - ۷۶۵ - ۷۸۸ - ۸۹

۲۴۸ .. اعز آباد	۴۱۰ - ۴۵۹ - ۴۹۸ - ۴۹۹
۱۹۷ .. اعظم نگر بنگاپور	۷۰۲ - ۷۰۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶
۵۵۵ .. افغانستان	۷۸۳ - ۷۸۸ - ۸۱۴ ..
اکبر آباد (شف صوبہ اکبر آباد)	۱۹۳ - ۶۰۷ .. ادوئی
۱۱۳ - ۱۳۵ - ۱۵۰ - ۱۶۰	۲۵۹ ادوڑ
۱۶۳ - ۱۸۲ - ۲۱۶ - ۲۱۹	۵۹۹ .. ارستان
۲۳۲ - ۲۷۶ - ۲۹۶ - ۳۰۹	۲۰ - ۲۴ - ارکات (یا)
۳۲۳ - ۳۳۳ - ۴۰۱ - ۴۰۷	۳۸ - ۳۰۲
۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۵۹ - ۴۶۰	۷۶۷ ارکنج
۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۹۲ - ۵۰۶	۲۴۱ .. استنبول
۵۱۱ - ۵۲۶ - ۵۳۸ - ۵۳۹	۴۲۰ - ۴۲۷ - ۴۲۹ اسلام آباد
۵۴۵ - ۵۷۶ - ۵۸۸ - ۵۸۹	۱۷۹ - ۲۷۳ اسلام آباد متھرا
۵۹۵ - ۶۱۰ - ۷۳۶ - ۷۶۲	اسلام پوری مع — ردف به
۷۶۵ - ۷۸۰ - ۷۹۹ - ۸۱۰	برم پوری (یا) اسلام آباد
۸۱۵ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۳۱	برم پوری ۳۱۴ - ۴۹۸
اکبر نگر (یا) اکبر نگر ہنگالہ	۶۰۷ - ۸۱۰
۱۱۸ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۲۰۰	۲۹۲ اسلام گدھہ عرف راہیری
۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۸ - ۲۶۴	۱۸۸ اشتی (یا) اشتی برار
۵۸۷ الذن (یا) للذن	۱۲۸ - ۴۳۸ - ۸۲۴ اصفہان
الہ آباد (شف - صوبہ الہ آباد)	۹۰ اعتماد پور

۳۵۰	۱۲۴ - ۱۷۸ - ۲۲۲ - ۲۳۱
انگر فیروز گدھے (یا) انگر	۲۷۸ - ۲۹۹ - ۳۶۵ - ۳۶۷
۱۹۳ .. (یا) انگیر	۳۶۸ - ۴۴۵ - ۴۴۷ - ۴۴۷
۶۶۴ انکی تکی دکن	۴۵۷ - ۴۵۳ - ۵۱۹ - ۵۲۵
۲۹۲ .. انندی	۵۴۷ - ۵۹۵ - ۶۲۸ - ۶۷۰
۸۲۳ .. انیورن	۶۸۱ - ۷۰۸ - ۷۳۶ - ۷۶۱
۵۷۴ - ۲۴۶ - ۲۴۵ ارچین	۷۸۵ - ۸۰۱ - ۸۱۰
۶۹۸ - ۵۷۵	۴۶۷ - ۷۱۱
۱۱۶ اچھے (یا) ارچہ	۸۲۹
۷۵۴ - ۵۸۷ .. اود گیر	امیتھی نوری (یا) نورب
اودھے (شف - صوبہ اودھے)	۱۳۹
۷۵ - ۷۷ - ۸۵ - ۸۶	۷۲۸ .. اندھ پاتر
۱۸۲ - ۲۰۴ - ۲۴۸ - ۲۵۰	۴۱۳ .. انداپور
۳۰۰ - ۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۶۷	۷۲۸ .. اوتور
۳۶۸ - ۴۱۰ - ۴۶۵ - ۴۹۴	۲۰۹ .. انجرتی
۴۹۷ - ۶۲۷ - ۸۱۴ - ۸۲۲	۷۹۲ .. اندجان
۱۰۹ - ۴۰۲ - ۵۹۶ اود پور	۴۲۱ - ۴۳۶ اندخود
۷۱۳ - ۶۸۸	۱۷۰ - ۷۷۰ اندراب
اودیسہ (شف - صوبہ اودیسہ)	۴۲۷ .. اندرچھے
۸۶ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۸۵	انددر (شف پرگنہ اندور)

ایران زمین	۴ - ۹۰	۴۹۴ - ۴۹۷ - ۱۹۴ - ۳۲۳
	۱۰۷ - ۱۲۵ - ۱۴۷ - ۱۷۸ ۴۱۰ - ۴۱۱
	۱۸۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۳	۴۲۴ - ۴۴۰ - ۴۴۲ - ۴۴۳
	۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۵ - ۲۴۳	۶۵۴ - ۶۷۱ - ۶۸۱ - ۷۸۵
	۲۸۲ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۳۷	اورنگ گنج .. ۳۴۷
	۴۴۵ - ۴۷۶ - ۴۹۰ - ۴۹۵	اورنگ آباد ۱۵ - ۱۷
	۴۹۷ - ۵۰۷ - ۵۵۷ - ۵۹۱	۱۸ - ۲۱ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰
	۶۳۶ - ۷۴۰ - ۷۶۵ - ۸۰۶	۳۱ - ۴۰ - ۱۴۵ - ۱۴۷
	۸۲۵ - ۸۲۴	۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۴۰
ایرج	۲۷۹ ..	۲۵۵ - ۲۶۳ - ۲۶۶ - ۳۰۴
ایکلاوج	۷۹۹ - ۶۰۶ ..	۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۶۰ - ۳۶۲
ایلاچوور	۲۹ - ۱۴۰ - ۱۸۶	۳۶۹ - ۴۶۳ - ۵۲۲ - ۵۲۳
	۲۱۱ - ۲۴۷ - ۲۷۰ - ۴۸۲	۶۱۰ - ۷۸۹ - ۷۹۱ - ۸۰۶
	۷۱۹ - ۷۹۲	اورنگ گدهه .. ۴۱۴
<hr/>		اورسا (یا) اوسه مضاف دکن
* حرف با *	 ۱۹۶ - ۲۰۶
بابا خاتون	۴۷ ..	اورندچه (یا) اورندچه ۸۷
بارہ	۷۶۳ ۴۱۶ - ۴۲۸
بارهمولہ کشمیر	۶۹۷ ..	ایدر .. ۹۱ - ۱۰۷
باریگ آب	۵۶۵ ..	ایوان (یا) ایران دیار (یا)

باسم .. ۱۴۵ - ۱۴۴	بحدیوة .. ۱۷۳
باغ اعز آباد .. ۵۳۳	بخارا ۱۹۰ - ۴۳۵ - ۴۳۷
باغ بیگم .. ۳۱	۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۳۰ - ۷۹۸
باغ زین آباد .. ۱۶۰	بدان دیس .. ۷۰۲
باغ سعادت آباد ۷۳۴	بدخشان (یا) بدخشانات ۹۴ -
باغ فرمانبری (یا) باغ فرح	۶۵ - ۱۶۲ - ۱۷۰ - ۱۹۸ -
نمازی .. ۲۱۷	۲۲۱ - ۲۸۰ - ۳۷۲ - ۴۲۰ -
باغ کاهران .. ۵۶۷	۴۲۱ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۴۰ -
باغ هوران .. ۴۴۲	۴۴۲ - ۴۸۸ - ۵۸۸ - ۶۱۸ -
باغ نور منزل ۴۳۲ - ۲۳۰	۶۴۹ - ۷۶۷ - ۷۶۹ - ۷۷۰ -
باقرا آباد ملتان .. ۴۱۰	۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۶ - ۸۱۹
بالا در (یا) بالا در برار ۵۸۶ -	بدن پور پی پی .. ۳۷۱
.. ۶۹۹ - ۷۰۵ - ۷۲۶	برار (شف صوبہ برار) ۱۸ -
بالاکھت (یا) بالاکھت دکن	۱۹ - ۲۲ - ۲۹ - ۴۰ - ۲۱۱ -
(یا) بالاکھت کراتک	۲۴۰ - ۲۷۱ - ۲۹۰ - ۳۵۴ -
۱۱۱ - ۱۴۲ - ۳۱۲ - ۵۱۷ -	۳۵۶ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۵۲۲ -
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۱ - ۷۰۳ -	۵۸۲ - ۵۸۶ - ۵۹۷ - ۶۸۲ -
۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۵۱ - ۷۵۳ -	۶۹۹ - ۷۰۴ - ۷۲۶ - ۷۴۵ -
بالکندہ ۳۵۶ ۳۵۵ - ۳۵۴	۷۵۳ - ۷۵۵ - ۷۶۲ - ۷۶۳ -
بالندہر .. ۷۶۱	.. ۷۸۸ - ۷۹۲ - ۸۲۴

۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۲ - ۷۹۹ -	برج شیر حاجي .. ۵۸۱
۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۲۴ ..	بردزان ۱۹۴ - ۳۹۹ - ۴۰۰
برهم پُتر (دریا) .. ۴۷۴	برده .. ۹۷
برهم پُري .. ۴۹۸	برهان پور (شف صوبه برهان پور)
بست .. ۱۹۹ - ۴۲۶	۱۲۴ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ -
بسمت صوبه بيدر (شف -	۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۱ -
پرگنه بسمت) ۸۱۷	۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۶۵ - ۱۶۷ -
بسمت پور .. ۵۵۴	۱۷۵ - ۱۸۰ - ۱۸۶ - ۱۹۷ -
بسمت گدده .. ۴۹۹	۲۰۵ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۲۳ -
بصره ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ -	۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۴۰ - ۲۷۱ -
.. .. ۵۷۸ - ۴۹۰	۲۷۲ - ۲۷۶ - ۲۹۰ - ۳۲۶ -
بغداد .. ۹۱ - ۲۴۲	۳۶۲ - ۳۷۲ - ۳۹۰ - ۳۹۹ -
بکلانه (مضاف خاندیس)	۴۲۵ - ۴۶۲ - ۵۱۶ - ۵۱۷ -
۲۱۵ - ۳۹۰ - ۴۱۳ - ۴۳۸ -	۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۸ - ۵۳۹ -
بلج .. ۴۲۲	۵۸۷ - ۶۴۹ - ۶۷۰ - ۶۸۷ -
بلخ ۲۵ - ۱۶۲ - ۱۶۹ -	۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۰۶ -
۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۹۰ - ۱۹۹ -	۷۰۷ - ۷۱۸ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۲۲۱ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۶۰ -	۷۲۶ - ۷۲۹ - ۷۳۶ - ۷۳۸ -
۲۸۰ - ۳۷۲ - ۴۲۰ - ۴۳۱ -	۷۴۲ - ۷۴۴ - ۷۴۸ - ۷۵۰ -
۴۲۳ - ۴۲۶ - ۴۲۸ - ۴۴۰ -	۷۵۳ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۸۷ -

بذدر سوررت (شف - سوررت)	۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴
۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۷	۴۹۱ - ۴۷۷ - ۴۸۷ - ۴۸۸
۲۱۱ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۸۶	۴۸۹ - ۴۹۴ - ۵۸۸ - ۵۹۷
۳۲۸ - ۳۷۳ - ۴۱۲ - ۵۰۴	۷۴۰ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹
۸۲۱ - ۵۷۸	۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۷۶ - ۷۷۷
بذدر عباسي ۲۱۱ ..	۸۲۵
بذدر لاهري ۵۷۸ - ۴۹۰	بلدۀ برهانپور (شف - برهانپور)
بذدر هوگلي ۱۸۳ ..	۷۸۷
بذدهيا چل ۴۱۴ ..	بلدۀ گور ۷۴ ..
بذديل كهذد ۴۲۷ - ۴۲۰	بلدۀ لاهور ۶۱۴ ..
بذکا پور (يا) بیدکا پور و (يا)	بل سالار (يا) بل سالار ۴۳۴
بذکا پور ۱۹۳ ..	بلوچستان ۱۰۵ ..
بذگاله يا بنگ (شف - صوبه)	بذارس ۲۱۳ - ۲۷۷
بذگاله (۲۴ - ۷۴ - ۷۷	۳۸۶ - ۳۵۴ - ۴۰۰ - ۷۸۴
۸۶ - ۸۷ - ۸۹ - ۱۰۵ - ۱۰۷	بذدر بلال ۵۲۴ - ۶۸۴
۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۳۶	بذدر بهلچري يا - بهلچري
۱۳۷ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۸	يا - بهلچري (شف -
۱۵۳ - ۱۶۳ - ۱۷۸ - ۱۸۱	بهلچري) ۲۰ - ۲۴
۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۹۴	.. ۲۵ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶۸
۲۱۳ - ۲۲۲ - ۲۳۴ - ۲۵۱	بذدر ديرو ۶۸۴ ..

بنی نگر عرب آذوز قوال ۳۶۳	۲۷۵ - ۲۹۰ - ۲۹۳ - ۲۹۹
بودن مضاف نافذیر (شف	۳۰۰ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۶۵
پرگنه بودن) ۳۵۴	۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۴ - ۳۹۵
پوریہ (یا) پوریہ ۲۴۸	۳۹۶ - ۴۰۴ - ۴۰۳ - ۴۶۰
بھاتوری ۵۱۸ - ۱۴۳ - ۱۴۰	۴۷۲ - ۴۷۳ - ۵۱۱ - ۵۱۳
بھاتی ۵۱۱ - ۴۷۴ - ۴۷۳	۵۲۵ - ۵۵۱ - ۵۵۸ - ۵۶۱
بھادر پور بنارس ۵۹۳	۵۶۳ - ۵۹۴ - ۶۳۳ - ۶۳۴
بھادر پورہ ۸۰۴ - ۷۸۹	۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۴
بھادر گدھ ۷۹۶ - ۶۰۶	۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲
بھار (شف - صوبہ بھار) ۸۷	۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۶۴ - ۶۶۵
۱۱۰ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۷۹	۶۷۰ - ۶۸۰ - ۶۸۶ - ۷۰۷
۱۸۱ - ۱۹۱ - ۲۱۳ - ۲۵۱	۷۱۶ - ۷۲۱ - ۷۴۱ - ۷۵۸
۲۷۹ - ۲۹۸ - ۳۹۲ - ۳۹۳	۸۱۰ - ۸۱۹ - ۸۲۱
۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۴۵ - ۴۵۳	بذکش ۱۲۷ - ۴۲۵ - ۵۶۶
۴۵۴ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۹۷	۵۹۳
۵۱۳ - ۵۴۷ - ۶۱۵ - ۶۳۳	بذکشات ۲۵۴
۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲	بذگ و بھار (شف - صوبہ بذگ
۶۴۴ - ۶۵۱ - ۶۵۵ - ۶۵۶	و بھار) ۴۷۸ - ۵۵۸
۶۶۴ - ۶۸۵ - ۶۸۰ - ۷۰۸	بنی شاہ درک .. ۲۹۲
۷۱۳ - ۷۳۲ - ۷۳۶ - ۷۷۴	بنی شاہ گدھ ۵۰۲ - ۶۰۸

۵۳۱ بهیره	۷۷۵
بهیلسه (۲) بهسایه (یا) بهسله	۵۹۷ - ۱۸۹ .. بهاگلپور
۴۹۸ - ۲۷۰	۴۵۰ .. بهاگلپور بهار
بیاک (شف - پرگانه بیاک)	۴۱۷ - ۱۷۷ - ۲۶ بهالکی
۸۳	۷۲۰ بهاندیر
۵۵۵ بیانه	بهیدها یا مخسها مضافات شیراز
۲۸۶ بیت الله	۲۴۲
بیجاپور ۱۶ - ۱۴۳ - ۱۴۵ -	۵۰۹ بهته
۱۴۸ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۹۳ -	۵۴۷ بهدادور
۲۰۱ - ۲۳۲ - ۲۳۸ - ۲۳۹ -	۵۲۵ بهرام پوره
۲۴۷ - ۲۵۴ - ۲۶۳ - ۲۷۴ -	۸۱۴ - ۱۸۲ .. بهرایج
۲۸۸ - ۳۰۲ - ۳۰۷ - ۳۱۲ -	بهروزنج (یا) بهروزنجه ۹۶ -
۴۱۸ - ۴۵۲ - ۴۵۶ - ۵۰۷ -	۴۹۸ - ۴۷۸
۵۱۸ - ۵۲۹ - ۵۳۶ - ۵۴۸ -	۸۹ - ۱۰۵ - ۳۰۳ بهکر
۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ -	۳۹۵ - ۵۲۹ - ۶۳۶ - ۸۰۰ -
۷۱۹ - ۷۴۲ - ۷۵۴ - ۷۵۶ -	۸۲۵ - ۸۲۸ - ۸۲۹ ..
۷۶۳ - ۷۹۲ - ۷۹۵ - ۸۰۲ -	۷۶۴ بهلوان
۸۰۶ - ۸۱۰ - ۸۳۳ ..	۱۵۴ بهنهر
بیجاگده ۳۹۰ - ۷۱۲ - ۷۵۳	۵۴۶ بهوبال مالوه
بیدر - (شف صوبه بیدر) ۲۶ -	۸۲۲ بهیر

پتھان (شف پرگنہ پتھان)	۱۷۷ - ۱۷۸ - ۳۵۰ - ۳۶۵
۴۸۳	۵۳۶ - ۵۶۹ - ۸۰۶ - ۸۲۴
پتھری ۳۵۶ - ۴۸۹ - ۷۰۰	بیر (یا) بیرگانوں (شف پرگنہ
پتن (یا) پتن کجرات ۹۶ -	بیر) ۱۷۵ - ۱۹۷ - ۴۰۶
۹۸ - ۹۹ - ۲۳۵ - ۲۳۶	۴۱۸ - ۸۱۵ - ۷۲۶ - ۷۴۵
۳۸۰ - ۴۷۲ - ۵۱۱ - ۶۶۰	۷۶۲
۶۶۱ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۸	بیسوارہ ۱۹۵ - ۲۰۳ - ۲۱۰
۷۴۵ - ۷۹۴	۸۰۱
پتھہ (شف - صوبہ پتھہ) ۱۱۶ -	بیسول ۴۱۵
۱۸۱ - ۲۱۳ - ۲۲۲ - ۲۵۹	بیسواپور ۷۲۸
۲۸۷ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۴۰	بیکانیر ۳۷۸ - ۳۴۴
۳۹۳ - ۴۰۵ - ۴۰۴ - ۴۷۳	
۵۱۳ - ۵۲۵ - ۵۵۳ - ۶۳۱	
۶۳۴ - ۶۴۱ - ۸۳۱	
پتھہ جالندھر ۲۰۵ - ۲۵۰	پتھری ۲۶۸
پرسور ۳۶۰	پانپائی (یا) پانپائی ۳۵۰
پرگنہ اور ۴۸۴	پانڈیہ بیرگانوں (یا) بیرگانوں
پرگنہ امیتھی (یا) امیتھی	۷۸۳
۱۹۵	پانی پت ۵۳۳ - ۶۲۳
پرگنہ اندور ۳۵	پایان گھات ۷۳۹ - ۷۵۳
	پیلی ۱۳۷ - ۱۹۴

* حرف پے *

پرگنہ بسمت موہیہ بیدر ۸۱۷	پرگنہ وکلور سرکار ناندر ۸۸۲
پرگنہ بونہ ضاف ناندر ۳۵۴	پرگنہ ہندیدہ .. ۶۹۳
پرگنہ بولاس سرکار ایامکندل	پرگنہ .. ۱۰۱
(یا) بولاس سرکار ایامکندل	پرگنہ ۱۱۴ - ۱۶۸ - ۱۸۷
۲۵۶	۲۰۸ - ۵۰۷ - ۷۴۴ - ۷۵۲
پرگنہ بہادر .. ۲۲۸ ۷۶۱ - ۸۲
پرگنہ بیاک .. ۸۳	پرگنہ .. ۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۸۱
پرگنہ بپور .. ۷۲۶	.. ۳۰۰ - ۴۸۱ - ۳۰
پرگنہ پتھان .. ۴۸۳	پرگنہ (شف - موہیہ پنجاب
پرگنہ جانیس .. ۱۳۹	۶۶ - ۶۸ - ۷۸ - ۸۲ - ۹۰
پرگنہ جملکانون موہیہ درار ۸۳۵	۱۷۴ - ۲۰۵ - ۲۹۷ - ۳۷۵
پرگنہ چندوار .. ۲۲۱	۳۷۸ - ۴۸۲ - ۵۸۴ - ۵۱۵
پرگنہ سامانہ .. ۴۷۹	۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۴۹ - ۱۰۳
پرگنہ سروز .. ۶۳۷	۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۳
پرگنہ ساکپور ۶۲۸ - ۲۱۱	۶۲۸ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۱۴۸
پرگنہ شان تھانہ .. ۵۹۵	۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۶ - ۶۶۶
پرگنہ شجاعت پور ۷۵۵	۶۶۷ - ۷۲۸ - ۷۷۴ - ۱۸۱
پرگنہ کاپاک .. ۲۵۶ ۰
پرگنہ کوکاک .. ۱۲۴	پرگنہ ۰
پرگنہ نکرچند .. ۱۹۰	پور ساندل .. ۴

۴۳۹ - ۳۹۶ ..	قبریز	۴۱۴ ..	دونار خاندیس
۴۱۴ ..	تپلی	۵۰۱ ..	یون گده
۷۳۷ ..	تربت	په واهچری (یا)	په واهچری
ترچنداپای (یا)	ترچنداپای	۲۰ - ۲۴ -	(یا) په واهچری
۲۰۵	۳۶۸ - ۳۵۰ - ۳۴ - ۲۵
۲۸۳ - ۴۴۲	ترکستان	* حرف تا *	
۷۳۸ ..	ترمک		
ترنکله واری (شف - قلعه)	ترنکله واری	۴۷۳ ..	تاجپور
۷۴۷ ..	ترنکله واری (۱۶۹ ..	تارا گده
۷۷۴ - ۴۹۷ - ۳۹۳	ترهت	۲۵۷ ..	تاریکده
۴۶۹ ..	تغلق آباد	۷۶۷ ..	تاشکند
تکروئی (یا)	تکروئی مضام	۴۵۵ - ۴۴۸	تالاب اناساگر
۴۳۴ ..	اردیسه	۲۹۲ ..	تالاب بکر
۳۴۷ ..	تل کوکن	۷۲۹ ..	تالاب سپیدده
تلنگانه (یا)	تلنگ	۷۱۳ ..	تالاب کانگریه
۱۳۶ - ۱۴۸ - ۲۰۱ - ۲۵۵ -	..	۷۹۱ ..	تالاب کلان
۳۹۸ - ۴۱۰ - ۵۸۵ - ۵۸۷ -	..	۷۶۰ ..	قال فانوس
۷۰۷ - ۷۴۵ - ۷۵۰ - ۷۶۳ -	..	۷۷ ..	قایدان
۷۹۴	۱۸۰ ..	قبت
۳۷۹	۷۵۷ ..	قبتی (آب)

• حرف تے •

تاذتہ ۱۸۵ - ۲۱۳ - ۲۱۸ -

۳۹۲ - ۴۷۳ - ۵۱۱ - ۶۴۲ -

۶۵۰ - ۶۴۴

تتہ (یا) تہترہ (شف - موٹہ

تتہ (۱۳۹ - ۱۴۰ -

۱۷۲ - ۱۷۳ - ۲۲۶ - ۳۰۳ -

۲۹۵ - ۴۸۳ - ۵۱۲ - ۵۳۲ -

۶۵۴ - ۶۹۷ - ۸۲۸ -

• حرف جیم •

جالذور ۵۱۷ - ۷۲۷ - ۷۴۵ -

جالذہر ۱۰۵ - ۲۷۹ - ۵۴۹ -

جالذہ ۱۶۱

جالور ۶۷۸ - ۶۹۴ -

جام ۴۷۸ - ۶۲۲ -

جامکھری ۱۶۱

جانبی (۱) جانبی ۲۳۰

جانڈانیر .. ۹۷ - ۴۶۶

تنگ شیر (یا) تنگ شر ۴۲۲

توران (یا) توران دیار ۱۰۹ -

۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۳۰۰ -

۴۰۹ - ۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۳۹ -

۴۴۴ - ۴۸۶ - ۵۰۳ - ۵۶۵ -

۵۸۸ - ۵۸۹ - ۶۷۳ - ۷۶۸ -

۷۶۹ - ۸۲۳ - ۸۳۲ - ۸۲۴ -

تورکل (یا) نورکل ۲۸۸

تورنا حصار .. ۲۹۳

توزہ .. ۴۹۵

توان .. ۴۳۲

تھارہ (یا) تھازہ (یا) تھارہ

۷۷۴

تھانڈ انڈی ۳۵۷

تھانڈ چانی .. ۷۷۹

تھانڈ کوتھلمیر .. ۲۴

تھانڈ گندمک .. ۲۵۱

تھانڈ میسروری .. ۴۹۸

تھانیسر .. ۷۱۹ - ۸۰۵

تھیراہ .. ۱۰۷ - ۱۰۹

جایس • مضاف لکھنؤ (شف	جونیور	۸۲ - ۸۶ - ۱۲۵ -
پرگنہ جایس (۱۳۹ - ۱۹۵	۱۷۹ - ۲۱۲ - ۲۵۴ - ۳۸۶ -	
جگتا ۲۲۰	۳۹۵ - ۴۲۵ - ۴۷۲ - ۴۹۷ -	
جگدک .. ۲۷۶	۵۲۵ - ۵۹۳ - ۶۲۵ - ۶۲۶ -	
جگدیس پور .. ۳۹۶	۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۹ - ۶۴۵ -	
جلال آباد ۳۵۰ - ۲۵۱ - ۶۳۹ -	.. ۶۵۳ - ۶۶۲ - ۶۹۷ -	
جلکانون صوبہ برار ۸۳۵	جونہ گدھہ (یا) جونا گدھہ -	
جمو ۱۲۷ - ۲۵۰ - ۲۶۸ -	(یا) چونہ گدھہ مضاف	
.. .. ۵۳۰	صوبہ گجرات ۴۰۳ -	
جنت آباد عرف کور ۵۵۷	۵۲۵ - ۶۸۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ -	
جنیر (یا) جنیر دکن (یا)	جہانسی .. ۴۲۸	
قلعہ جنیر (شف قلعہ	جہانگیر نگر مع - روف بڈھا کہ	
جنیر) ۱۲۲ - ۲۰۸ -	.. ۱۶۴ - ۱۸۵ - ۲۱۹ -	
۵۲۷ - ۷۱۳ - ۷۲۱ - ۷۴۵ -	جیتان .. ۴۴۸	
.. ۷۶۹ - ۷۴۸ - ۷۶۹ -	جیمک پور .. ۴۸۷	
جوند پور ۳۷۸ - ۳۴۰ - ۴۴۷ -	جیھون .. ۴۳۸	
.. .. ۵۹۵ - ۸۰۳ -		
جڑا پور .. ۴۱۵		
جون ۲۴۴ - ۶۲۰ - ۷۷۸ -	چانگام .. ۱۶۴	
.. .. ۸۳۱	چاکنہ (یا) چاکنہ ۲۰۵	

* حرف چے *

چانگام .. ۱۶۴	
چاکنہ (یا) چاکنہ ۲۰۵	

چاندی (یا) چاندوا	۴۱۹	چھتر دوار	۴۱۰ ..
چاندی	۲۷۲ - ۲۷۰	چھترہ	۴۲۷ ..
چاندی ..	۴۴۶	چیتل درک	۶۱۲ ..
چنگوہ (یا) چنگوہ (یا)		چیتور (یا) چیت پور	۵۵۱ -
چنگوہ	۱۷۷ - ۴۱۷	۷۴۶ - ۸۰۳
چکلا تھانہ	۷۴۳ ..	چینا بٹن	۳۵ ..
چکلا آٹا	۸۳۱ ..	* حرف حا *	
چکوٹی (یا) چکوٹی	۸۰۱		
چار کونڈہ از محلات احمد نگر		حاجی پور	۵۵۳ - ۶۳۱ -
.. ..	۷۴۶ ..	۶۳۴ - ۶۴۱ - ۶۸۰ - ۶۸۱	
چاناب	۴۴۹ ..	حجاز	۶۷ - ۷۴ - ۹۷ -
چندارور	۴۱۴ ..	۱۰۵ - ۱۲۵ - ۲۳۸ - ۳۷۳ -	
چندن و مندن	۷۵۶	۳۷۷ - ۳۸۰ - ۳۸۴ - ۵۲۴ -	
چندوار (شف پرگنہ چندوار)		۵۵۰ - ۵۷۷ - ۶۱۹ - ۶۳۱ -	
.. ..	۲۲۱	۶۳۲ - ۶۴۹ - ۶۸۳ -
چنگیز تہی	۱۵۴ ..	حرمین شریفین	۲۲۰ - ۲۳۵ -
چوہرہ	۸۰۵ ..	حسن ابدال	۲۶۲ - ۴۴۹ -
چورا گدھہ مضاف موبہ مالوہ		۵۵۹ - ۵۶۰ -
۸۰ - ۲۰۱ - ۵۲۷ - ۷۶۲		حصار الیرج	۴۱۶ ..
چوسا (یا) چوسا	۶۳۹ - ۶۶۱	حصار بیرو	۵۱۸ ..

حصار دهری .. ۶۴۸	خاندیس (۶۹ - ۸۸ -
حصار تورنا — ۳۰۶	۱۰۱ - ۲۱۵ - ۳۲۷ - ۳۶۲ -
حصار چاندور .. ۲۰۹	۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۹ - ۳۹۰ -
حصار دهرپ .. ۲۰۹	۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۶۲ - ۵۲۲ -
حصار شادمان .. ۳۷۲	۵۳۱ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۸۵ -
حصار کاجنه (یا) کاجنه ۲۰۹	۶۶۸ - ۷۰۰ - ۷۰۲ - ۷۰۴ -
حصن راجدھر .. ۲۰۹	۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۵۱ - ۷۵۲ -
حصن کلیان .. ۷۹۹ ۷۶۳ - ۷۸۸ -
حاب .. ۲۴۱	خانزمان نگر .. ۷۹۲
حیدر آباد (شف) - موہ	ختا ۴۷۴
حیدر آباد (۲۳ - ۲۵ -	خجستہ بنیان ۲۸۹ - ۳۱۲ -
۲۶ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۴ - ۴۰ -	۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۵۷ -
۴۱ - ۱۹۷ - ۲۳۸ - ۲۵۴ -	۲۶۴ - ۳۶۹ - ۴۱۵ - ۵۳۹ -
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۶۳ - ۳۰۲ - ۴۰۹ - ۸۰۳ -
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۶۸ - ۳۶۹ -	خدا آباد ۸۲۷ - ۸۲۹ -
۴۵۸ - ۴۶۳ - ۵۰۷ - ۵۳۶ -	خروسان ۱۲۸ - ۱۸۹ - ۲۵۸ -
۶۶۴ - ۷۹۵ - ۷۹۷ - ۸۰۲ -	۴۲۱ - ۴۳۳ - ۴۴۴ - ۴۷۱ -
.. ۸۰۸ - ۸۳۲ - ۸۳۴ -	۴۹۶ - ۵۰۸ - ۵۸۸ - ۶۶۷ -
	.. ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۸۲۳ -
	خضر آباد .. ۸۰۰ -

• حرف خا •

خاندیس (شف - م - موہ)

- ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲	دریای کشا ۲۸۸ - ۳۱۲
- ۲۰۶ - ۲۱۱ - ۲۲۱ - ۲۲۲ ۴۹۹ - ۶۱۲
- ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶	دریای گندک .. ۶۳۴
- ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۷ - ۲۴۵	دریای گنگ (یا) گنگ ۱۳۸ -
- ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۶۰	۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۴۶ - ۴۵۳
- ۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۶۸ - ۲۶۹	.. ۴۷۴ - ۴۲۶ - ۴۳۴
- ۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۷۶ - ۲۸۷	دریای مانجرا .. ۳۹۸
- ۲۹۵ - ۳۱۲ - ۳۱۵ - ۳۲۶	دریای نریده ۲۰ - ۳۹۰ -
- ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۴۱ - ۳۴۸ ۷۵۸ - ۷۶۲
- ۳۵۱ - ۳۵۶ - ۳۵۸ - ۳۶۱	دشمن سواد ۷ - ۱ - ۱۰۹
- ۳۶۶ - ۳۶۹ - ۳۹۸ - ۴۱۲	دک پدرااه مضاف صوبه مالوه
- ۴۳۰ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۷۸ ۲۰۵
- ۴۸۷ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۱۲	دکن (شف صوبه دکن) ۸ -
- ۴۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۲	۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۰ -
- ۵۲۸ - ۵۴۳ - ۵۶۲ - ۵۶۵	۴۷ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۱ -
- ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶	۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۴۰ -
- ۵۹۹ - ۶۵۴ - ۶۵۹ - ۶۶۰	۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ -
- ۶۶۶ - ۶۸۱ - ۶۹۸ - ۷۰۱	۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۶۲ - ۱۶۴ -
- ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۱۰	۱۷۵ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۸۹ -
- ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۱ - ۷۲۲	۱۹۲ - ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۷۹۱ -

دهار (مضارب موبه مالوه)	۷۳۷ - ۷۴۲ - ۷۴۷ - ۷۴۹
۵۳۴ - ۳۴۳	۷۵۱ - ۷۵۶ - ۷۵۸ - ۷۶۳
دهارور ۱۷۸ - ۱۹۸ - ۹۱۲	۷۶۹ - ۷۷۲ - ۷۷۴ - ۷۸۳
۷۲۷ - ۷۴۵ - ۷۶۲ - ۷۶۳	۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹
۷۸۷	۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۸
دهاکه ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۹۵	۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۵ - ۸۰۹
دها مونی ۱۱۴ - ۲۴۶ - ۷۵۳	۸۱۱ - ۸۲۰ - ۸۲۲ - ۸۳۲
دهرپ (یا) دهرپ ۲۰۸	۸۴۴
۲۰۹	دوآب ۵۹۲
دهرنگانوی ۷۲۸	دو آبه پتله جاندهور ۲۰۵
دهنکوت (یا) و نکوت موسوم	ددارکا ۶۸۳
بمعظم نگر ۲۴۹	دولت آباد ۲۷ - ۲۸ - ۱۲۱
دهلی (شف صوبه دهلی)	۱۷۶ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸
۱۸ - ۲۳ - ۶۵ - ۷۲ - ۷۳	۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۲۴ - ۲۲۳
۷۴ - ۷۸ - ۸۴ - ۱۵۸	۴۳۰ - ۵۱۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳
۱۸۱ - ۲۱۰ - ۲۱۵ - ۲۲۶	۵۳۶ - ۶۰۹ - ۶۲۳ - ۷۱۸
۲۲۸ - ۲۴۱ - ۲۴۸ - ۲۷۸	۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۳۲
۳۲۲ - ۳۲۶ - ۳۲۸ - ۳۴۶	۷۴۵ - ۷۴۷ - ۷۵۲ - ۷۶۲
۳۶۷ - ۳۷۷ - ۳۸۵ - ۴۰۳	دوین ۷۷۸ - ۷۷۹
۴۴۶ - ۴۵۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹	دو نگر دور ۹۵ - ۲۸۸

راجيندري	۲۴ - ۲۶ -	۴۷۱ - ۴۷۹ - ۵۱۱ - ۵۴۰ -
..	۳۴ - ۸۳۲ - ۸۳۳	۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۶۱۳ -
راج پيدله	۶۹۶ ..	۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۶۶ - ۶۷۴ -
راجگده	۶۰۷ ..	۶۹۳ - ۷۰۰ - ۷۰۸ - ۷۰۹ -
راجور	۱۵۴ ..	۷۲۳ - ۷۴۲ - ۷۵۱ - ۷۸۱ -
راجوري	۷۲۷ ..	۸۰۰ .. دهلي کهنه
رامپوري	۵۱۲ - ۱۷۵ ..	۶۴۷ .. دهلي شهري
رامدره	۵۳۷ ..	۷۲۴ - ۷۱۴ - ۴۲۹ - دهولي پور
رامگير (مضاف بکلا نه)	۴۱۳	۷۸۰ - ۷۵۹
راوي (آب)	۶۶۲ ..	۴۹۰ .. دهوندا
راه تلنگانه	۱۹۴ ..	دهيدال پور (يا) ديدال پور مالوه
راهيري	۸۰۵ - ۷۹۵ ..	۶۷۵ - ۸۹
راي باغ	۷۴۶ - ۱۵۷ ..	۵۹۰ ديتا
راي سين	۷۸۳ - ۶۸۱ ..	۳۷۱ دينور
رباط بريان	۴۳۴ ..	۳۰۶ .. ديوا پور
رخنک	۴۵۳ - ۲۱۹ ..	۵۲۶ - ۲۷۰ - ۲۲۳ - ديوگده
رسول پور	۵۹۸ ..	۷۶۲ - ۷۵۵ - ۵۸۲ - ۵۳۱
رنه پور (يا رننه پور)	۳۲۲ -	۷۲۷ - ۵۲۳ - ۱۷۵ - ديول گانون
..	۶۴۷ ..	
رم	۸۴۴ - ۷۳۵ - ۲۴۳ ..	

* حرف را *

راجيندري (يا) راجيندري (يا)

روهنکیره (یا) روهنکهره ۱۲۳ - سالوته ۴۱۵
.. ۱۸۶ - ۷۴۳ - ۷۴۴	سالهیر موسوم به سلطان گنده ۴۱۵
روھیل کھند .. ۴۲۰	(قلعه) .. ۴۱۵
روھتاس - ۱۹۸ - ۵۶۶ - ۵۶۷	سام چاریک .. ۷۷۳
.. .. ۱۳۸	سامانه (پرکنه) ۴۷۹

* حرف زا *

زا باستان ۱۰۶ - ۱۰۵ - سازه ۱۷۴
.. .. ۵۶۵	سبز بنگله .. ۲۶۳
.. .. ۵۶۵	سیبا (یا) سیبا ۱۳۰
زمین داور .. ۶۴ - ۳۸۴	ستاره ۲۲۸
زین آباد ۴۶۷ - ۶۱۸ - ۷۵۷	ستلیج .. ۲۷۳ - ۷۹۹
زین آباد باغ عالم [رای برهانپور	سجاولند .. ۶۴
معروف به [هو خانه	سدهوت .. ۶۱۲
.. .. ۷۹۰	سرا ۸۲۵
	سرا دھون .. ۷۶۳

* حرف سین *

سانگانون ۵۳۷ - ۶۵۲	سرچشمه منات کونکان (یا)
سارنگپور (یا) سارنگپور سالوه	کولیکان (یا) کولکان ۸۲۳
۶۰ - ۷۰ - ۲۳۵ - ۳۸۹ -	سرخ آب .. ۵۵۵
.. .. ۷۵۱ - ۳۸۹	سرکار بکلانه .. ۳۶۴

سرکار بیجاگده	۵۸۶	سرورنج	۷۵۸ - ۷۲۸ ..
سرکار بیر مضاف صوبه دکن		سرور پور (یا) نرور پور	۷۵ -
(یا) صوبه اردنگ آباد دکن		۷۶ ..
.. ..	۱۷۳	سرهند	۳۷۵ - ۳۶۶ - ۳۵۹
سرکار چیتور	۸۳	۸۳۰ - ۶۲۳ - ۴۰۴
سرکار حاجی پور	۳۹۳	سرهنه	۶۱۴ ..
سرکار سنبل	۵۵۱	سری (نگ پتن	۶۱۲ - ۳۵۳
سرکار سورتهه	۴۰۳	سری گهات	۱۶۴ ..
سرکار کالپی	۴۱۶	سری نگر	۷۷۳ - ۴۴۷ - ۴۴۶
سرکار کره جهان آباد مضاف		۷۷۹ - ۷۷۸
آله آباد	۵۴۰	سعد نگر	۷۹۶ ..
سرکار مانکپور	۷۸	سفیدون	۴۷۹ ..
سرکار ماندو	۵۵۱	سکندر آباد دهلی	۳۷۷
سرکار ناندر	۵۸۲	سلطان پور	۴۱۴ ..
سرکار نذر بار	۷۵۳	سلطان پور بلاری (یا) ملاری	
سرکار هاندیه	۷۵۳	۲۷۷ ..
سرکیچ (یا) سرکیچ	۶۶۱	سمرقند	۱۹۰ - ۴۳۵ - ۴۳۷
.. ..	۶۹۵	۷۶۷ - ۶۷۹ - ۴۴۱
سرمدور	۷۷۸	سموگده (یا) سموکر	۱۲۰ -
سردار	۳۸۵	۱۹۲ - ۲۱۵ - ۲۳۴ - ۲۷۳

۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۸ - ۲۲۸	۷۷۴ - ۵۹۲ - ۲۹۵ ..
۲۴۰ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۳۲۸	۴۷۴ .. سنار گاون
۳۸۳ - ۴۱۲ - ۴۱۴ - ۵۰۴	۴۱۴ .. سنبها چل
۵۲۵ - ۵۷۸ - ۸۲۱ ..	۵۴۲ - ۳۷۲ - ۳۵۸ سنبهل
۵۴۴ - ۹۸۳ - ۹۸۴ سومنات	۷۴۲ - ۹۹۳ - ۹۲۴ ..
۹۴۰ .. سون	۵۲۱ - ۳۰۰ - ۲۹ سندن کھیر
۹۵۶ .. سونپت	۵۲۳ ..
۹۰۸ .. سونڈه	۹۹۷ - ۹۳۶ - ۳۷۳ سندنه
سهرزدن که نام سابقش سرهند	۷۱۱ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷
۹۷ ... است	۸۲۹ - ۸۲۸ ..
۷۶۱ - ۷۳۶ ... سهیڈه	۸۱۰ سنسنی (یا) سیدیننی
۳۶۰ - ۱۷۴ - ۸۵ سیالکوٹ	۳۱۳ سنکر (یا) سنکھر
۵۵۵ ... سیاه آب	سنکمئیر (یا) ضلع سنکمئیر
۳۹۵ ... سیستان	(یا) سنکمئیر ۱۸۷ -
سیکاگل (یا) سیکاگل - ۲۴	۲۰۸ - ۲۲۱ - ۷۴۵ - ۷۹۵
۲۶ - ۳۴ - ۵۰۷ - ۷۵۸	۴۴۸ .. سوچت
۸۳۲ ..	سورت (یا) سورتھه (شف -
۱۳۹ - ۱۷۳ - ۱۹۵ - سیوستان	بندر سورت) ۱۵ - ۱۶ -
۲۷۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۹۹۷	۲۴ - ۲۸ - ۹۶ - ۹۷
۷۲۸ - ۸۲۶ - ۸۲۹ ..	۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۶۶ - ۱۶۷

سیوی دره (یا) سیوودهاهر	شکوه آباد	...	۳۶۳
(یا) سیوی دره ها	شولا پور	۲۴۶ - ۵۹۶ - ۵۹۸	
...	۷۶۲ - ۸۱۰

شهباز گدھے ... ۲۷۸

شهر سانور ... ۲۳

شهر گور ۳۹۲ - ۵۵۱ -

... ۴۴۴

شیراز ۱۰۱ - ۱۴۵ - ۲۴۳ -

... ۳۷۲ - ۶۶۸

شیر پور ... ۷۷۳

* حرف شین *

شادی آباد ... ۳۶۳

شاه پور ۲۵۷ - ۶۹۹

شاهجهان آباد ۲۰ - ۲۰۴ -

۲۱۲ - ۲۳۷ - ۲۴۴ - ۲۷۹ -

۳۱۵ - ۳۴۶ - ۳۵۹ - ۴۰۸ -

۴۵۷ - ۴۶۳ - ۵۳۲ - ۵۳۳ -

۵۳۴ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۹۴ -

۷۷۲ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۸۲۰ -

... ۸۳۰

شاه دهورا ... ۸۳۰

شاه گدھے ... ۳۰

شاه گنج ... ۲۶۳

شرغان ... ۴۲۱

شکار پور ... ۸۲۷

شکر کھیره ... ۵۲۳

* حرف صاد *

صحت پور حوالی تانڈہ ۶۵۳

صحن بنڈیا ... ۸۳۳

صفاہان ۴۹۵ - ۷۲۰

صوبہ اجمیر ۲۶۰ - ۳۰۰ -

... ۵۰۹

صوبہ احمد آباد گجرات ۹۱

صوبہ اکبر آباد ۴۰۱ - ۴۶۳ -

... ۴۶۴ - ۸۱۰

۸۱۴ - ۳۶۵	صوبۂ آلہ آباد ۱۱۰ - ۳۶۷
۵۱۳ - ۲۵۹ صوبۂ پٹنہ	۳۶۸ - ۴۴۴ - ۵۵۷ - ۵۹۵
- ۲۰۵ - ۶۶ صوبۂ پنجاب	۷۸۴
- ۶۱۴ - ۶۰۳ - ۵۱۵ - ۴۸۲	صوبۂ اودھہ ۱۸۲ - ۳۰۰
۸۱۰ - ۶۴۹	۴۶۸ - ۳۶۵
۵۳۲ صوبۂ تھانہ	صوبۂ اتر پردیشہ ۱۸۵ - ۴۹۴
۲۵۵ صوبۂ حیدر آباد	۴۹۷
- ۳۶۳ - ۳۶۲ صوبۂ خاندیس	صوبۂ بدیزبور و نگر ۴۴۵
۵۳۱ - ۳۶۴	صوبۂ برار ۱۸ - ۲۹ - ۲۱۱
۲۳۶ صوبۂ دکن	۳۷۱ - ۳۷۰
۱۸۱ صوبۂ دہلی	صوبۂ برہانپور ۲۷۱ - ۸۳۴
۷۷۶ - ۲۷۶ - ۲۶۱ صوبۂ کابل	صوبۂ بنگالہ (یا - بنگ) ۸۷ -
- ۱۴۰ - ۱۱ صوبۂ گجرات	- ۸۹ - ۴۷۲ - ۵۱۱ - ۶۶۴
- ۴۰۳ - ۱۷۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶	۶۶۵
۴۴۴	صوبۂ بنگ و بہار ۴۷۸
- ۲۱۵ - ۲۰۵ صوبۂ مالوہ	صوبۂ بہار ۸۷ - ۱۱۰ - ۲۵۱
- ۴۷۷ - ۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۴۸	- ۳۹۶ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۱۹۷
۷۷۴ - ۷۵۳ - ۵۲۶ - ۴۷۸	- ۶۸۵ - ۶۶۴ - ۶۴۴ - ۶۴۰
- ۸۲۲ - ۸۱۶ - ۷۸۹ - ۷۸۳	۷۷۵ - ۷۷۴ - ۷۳۲ - ۷۱۳
- ۲۶۱ - ۱۷۲ صوبۂ ملتان	صوبۂ بہار ۲۶ - ۳۵۰

* حرف غین *

۵۰ - ۸	..	غازی پور
۴۹۴ - ۱۷۰ - ۱۲۶		غدر بڈ

* حرف فہ *

۶۹۶	..	فادوت
۶۹۸ - ۳۷۳	..	فارس
۷۸۷	..	فتح آباد
۶۹۷	..	فتح آباد دھارور
- ۱۳۵ - ۱۲۹ - ۱۰۱		فتح پور
- ۶۷۷ - ۶۵۹ - ۶۵۲		۶۵۲
۶۸۰
- ۱۱۹ - ۱۰۸		فتح پور سیکری
- ۵۸۷ - ۳۳۲ - ۳۲۱		۱۲۰
۷۲۱
۴۶۳		فتح دروازہ در حیدر آباد
۴۲۵ - ۱۲۵	..	فراہ
۴۹۶ - ۳۶۶	..	فرخ آباد
۲۰۷	..	فرنگ
۸۲۹	..	فیروز پور میوات

.. ۴۰۱ - ۶۸۵ - ۸۲۶

موبہ انڈ (یا موبہ نبیر) ۲۶۳

* حرف ظا *

۶۳۵ - ۱۹۳		ظفر آباد بیدر
۷۸۸
۷۶۳ - ۱۸۶	..	ظفر نگر

* حرف عین *

- ۱۷۴ - ۱۶۷ - ۶۵ - ۶۴		عراق
- ۴۰۵ - ۳۹۵ - ۳۷۴		۳۷۲
- ۴۷۹ - ۴۶۷ - ۴۴۱		۴۳۹
- ۶۱۳ - ۵۵۵ - ۵۵۴		۴۹۰
- ۶۳۱ - ۶۲۲ - ۶۱۸		۶۱۶
۶۳۶
۳۷۱	..	عراق عرب
۵۸۲	..	عربستان
۳۶۵ - ۳۲۲		عظیم آباد پنڈہ
۱۹۲	..	عمان پور
۷۵۱ - ۱۸۶	..	عذیر کوٹ

۶۴	قصبة جرهني ..	* حرف قاف *	
۵۵۲	قصبة جهههر (يا) جهههر		
۶۰۲	قصبة چشت ..	۴۳۲	قايق ..
۶۱۴	قصبة چمياري ..	۱۸۱	قوانيت (يا) قوانييت
۷۸۶	قصبة خليل ساگر	۷۶۷ - ۴۴۰	قرشي ..
۲۴۵	قصبة خواف ..	۷۳۵ - ۷۳۳	قزوين ..
۶۴۵	قصبة دكار جالذهر	۶۳۱	قصبة اثاره ..
۷۶۳	قصبة دهاراسين ..	۷۰۰	قصبة اشتي ..
	قصبة رهنكهيره (يا) رهنكهيره	۲۷۱	قصبة ايلچپور ..
۶۵۹	۵۵۴	قصبة بارمه ..
۴۶۸	قصبة ريواري ..		قصبة بالسانه (يا) بايخانه
۷۷۲	قصبة سردنج (يا) نرونج	۶۷۸
۵۴۱	قصبة سعيد آباد ..	۲۸۸	قصبة بدري ..
۷۷	قصبة سنديله ..	۶۲۸	قصبة بريلي ..
۴۷۰	قصبة سهرند ..	۷۲۷	قصبة بير ..
۵۵۲	قصبة سيواس ..	۷۳۹	قصبة پاتوز ..
- ۶۰۲ - ۶۰۰	قصبة قصور	۵۸۲	قصبة پتهري ..
۶۴۸ - ۶۰۴ - ۶۰۳	..	۳۵۶	قصبة پرمزي (يا) پرمزي
۶۲۵	قصبة كره ..	۶۴۹	قصبة تلامبه (يا) تلمنه
۳۷۵	قصبة كلانور ..	۳ ۷۳	قصبة جردن

۵۴۷	قصبه کورک پور	۶۶۵
۴۴۶	..	قلعه آله آباد	قصبه گدھی	۶۶۱ - ۹۹
- ۵۸۵ - ۵۷۹	..	قلعه اردگیر	قصبه لکھنور	۳۷۲
۷۵۴	قصبه مٹھرا	۲۹۷
- ۱۶۱	..	قلعه ارسہ (یا) ارسا	قصبه زکودر در [بھ پنجاب	۸۱۱
۷۵۴	قطب آباد کلکھ (یا) کلکھ	۲۸۸
۲۰۹	...	قلعه اہونیت	قطب پورک اورنگ آباد	۲
۷۹	...	قلعه بازوہو	قلعه آسیر	- ۹۸۵ - ۱۲۰ - ۸۹
۵۶۳	...	قلعه بربلی	..	۷۰۶ - ۶۸۷
۴۳۱	..	قلعه بست	قلعه آگرہ	- ۴۶۱ - ۱۵۲
۱۷۳	..	قلعه بہکر	..	۷۲۱ - ۴۹۳
۵۴۹	...	قلعه بیرانہ	قلعه اٹک	۶۶۷ - ۱۵۳
- ۲۶۹ - ۲۰۱	...	قلعه بیدر	قلعه احمدنگر	- ۱۸۷ - ۱۲۱
۷۹۹ - ۷۸۳	۷۲۱ - ۷۰۴ - ۷۰۱
۶۴۰	...	قلعه پنڈہ	قلعه اختیارالدین	۵۰۸
۷۹۵	...	قلعه پرنالہ	قلعه ارک خجستہ بڈیان	- ۱۴۹
۵۲۷ - ۳۰۲ - ۱۷۸	...	قلعه پریندہ	..	۳۴۳ - ۳۴۲ - ۲۸۹
۲۹۸	...	قلعه پونار	قلعه اکبر آباد	- ۴۲۸ - ۳۳۱
۲۵۶	..	قلعه تاریکندہ
۷۴۷	...	قلعه تربیگ

۵۲۷ - ۷۴۳ - ۷۴۶ - ۷۵۱ -	۸۲۳ ... قلعہ ترچناپاي
۷۵۴	۷۴۷ ... قلعہ ترنگلواراي
۱۷۸ - ۱۹۸ قلعہ دھانور	۱۹۱ ... قلعہ تلنگي
۲۹۳ - ۵۰۲ قلعہ راجکوتھ	۴۴۵ ... قلعہ تھون
قلعہ رام سمج (يا) رام سمج	۱۰۰ .. قلعہ تانڈہ
۱۸۷	۱۴۳ - ۲۲۱ - قلعہ جندير
۷۹۳ .. قلعہ زاهدري	۷۴۳ - ۷۴۷ - ۷۴۹ ...
۷۸۴ .. قلعہ رايستين	۶۴۶ ... قلعہ جوندھور
قلعہ رنٹھپور (يا) رنٹھپور ۵	۷۴۷ ... قلعہ جوندھون
۲۰۹ قلعہ رولہ (يا) اولہ	۲۰۹ قلعہ جولہ (يا) چولہ
۷۱۳ - ۳۶۵ قلعہ روھتاس	۴۳۸ ... قلعہ چارچو
۸۰۴ - ۸۰۵ قلعہ سالھير	۱۹۷ قلعہ چاکٹہ (يا) چاکٹہ
۳۹۹ .. قلعہ ستارہ	۶۹۸ - ۲۰۸ قلعہ چاندور
قرعہ سکرادل موسوم بفتھپور	۳۸۶ - ۳۶۵ قلعہ پندتہ
۶۲۸	۵۰۸
۵۰۹ .. قلعہ سوانہ	۷۸ ... قلعہ چنار
۶۷۶ .. قلعہ سورت	۱۹۹ - ۸۳ قلعہ چنور
قلعہ سہوان (يا) ۳ - وان	۲۹۱ ... قلعہ خندجي
۶۹۷ - ۶۳۶	۲۶ - ۳۷ قلعہ دولت آباد
۶۲۷ .. قلعہ شيرگندہ	۴۰ - ۱۴۳ - ۴۳۰ -

قلعہ گدھہ پتلی (یا) پتھلی	۱۶۲ ..	قلعہ غور
۴۵۲	۷۷۶ ..	قلعہ غوری
قلعہ گلگندہ	۶۲۵ ..	قلعہ فیروز آباد
۳۲ - ۴۰ -	۵۱۲ - ۶۴	قلعہ تڈن ہار
۸۰۷ - ۳۱۲	۷۱۹ - ۷۰۵ - ۶۱۳ - ۵۲۸	
قلعہ کوالیار	۷۷۲	
۷۵۹ - ۶۲۱ -		
۶۸۸ - ۶۹۳		
قلعہ لاہور	۷۰ -	قلعہ کاکردن (یا) کاکردن
۴۹۴	۵۵۱	
قلعہ للنگ		
۶۷۰		
قلعہ مانگپور	۷۴۳ - ۶۷۰	قلعہ کالہ
۸۱	۱۳۰	قلعہ کانگرہ
قلعہ مانگوت		
۵۵۱ - ۶۱۵	۳۴۳	قلعہ کتک
قلعہ ماہور		
۱۳۲		
قلعہ ماہولی		قلعہ کتک بذارس موسوم باک
۷۴۶	۶۶۵	بذارس
قلعہ موی		
۱۶۹ - ۲۲۱ - ۴۸۲ -		
۷۹۴		قلعہ کڈانہ (یا) کھڈانہ
قلعہ مولہیر		قلعہ کڈانہ موسوم بہ بخشذہ
۴۰۳ - ۴۱۴	۵۰۲	بخش
قلعہ میدرتھہ		
۸۳ - ۵۱۰		
قلعہ فاسک		
۴۶۰	۶۴۷	قلعہ کوتلہ
قلعہ زانگدگدھہ	۷۷۶	قلعہ کہرون
۴۵۶		
قلعہ زگر کوت		قلعہ کھیلڈہ (یا) کھیلڈا
۶۴۷	۳۴۷ -	
قلعہ نلدرک	۷۹۵ - ۵۰۲ - ۴۵۶	
۱۹۳ - ۸۰۲		

۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۲۲ - ۹۳۶	قلعه نذبال عرف غازی پور
۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۴۰ - ۷۵۰	۳۱۲
۷۷۳ - ۷۷۸ - ۷۸۲ - ۸۰۰	قلعه نور پور .. ۷۶۴
۸۲۳ - ۸۲۶ - ۸۲۷ ..	قلعه وانکیرہ ۳۱۲ ۳۴۸
۳۶۷ - ۳۷۲ - ۳۹۵ قزوچ	قلعه هوسل .. ۷۰۷
۴۱۲ - ۴۱۸ - ۴۲۳ - ۵۵۷	قلعه هریس .. ۷۴۷
۴۲۷ - ۷۰۳	قم .. ۷۳۲
۴۳۲ قہستان	قمر نگر عرف کونول ۲۵۵
	قندز یا قندرز ۳۷۲ - ۷۶۷
	قندہار .. ۷۷۰
	قندہار ۶۴ - ۶۵ - ۱۲۹
۱۴ - ۱۴ - ۱۴ - ۱۱۰	۱۴۰ - ۱۴۶ - ۱۸۹
۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۷۰ - ۱۷۱	۱۹۱ - ۱۹۴ - ۱۹۹ - ۲۰۰
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۲۱۱ - ۲۱۲	۲۱۱ - ۲۶۸ - ۲۷۳
۲۲۱ - ۲۲۷ - ۲۳۳ - ۲۴۷	۲۸۰ - ۳۶۶ - ۲۷۴ - ۳۸۱
۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۵۹ - ۲۶۱	۳۸۵ - ۳۹۵ - ۴۰۱ - ۴۱۰
۲۷۲ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۳	۴۲۳ - ۴۳۱ - ۴۲۵ - ۴۲۶
۲۸۴ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۷	۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۶ - ۴۴۴
۳۰۰ - ۳۷۴ - ۳۸۳ - ۳۹۵	۴۶۷ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳
۴۰۰ - ۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۲۲	۵۳۸ - ۵۴۹ - ۵۸۸ - ۵۹۱

* حوف کاف تازی *

کابل (شف - - - - -)

۸۰۶	کشفا	۸۰۲	(یا) کرمال
۸۰۶	کشفا	۸۰۲	(یا) کرمال
۳۷۱	کشیون گدهه مضاف موهه	۳۷۱	دج گانون
۳۱۴	اجمیر	۳۵۴ - ۳۰۲ - ۲۱	کرنول
۸۲۸ - ۸۴۷	لات	۳۶۴	..
۵۹۹ - ۳۳۵	کلال بار دروازه	۳۶۴	..
۷۳۵ - ۳۵۰	کلانور	۱۹۴	..
۲۵۷	کلپاک	۱۹۴	..
۲۸۹	کلکاه	۲۵۹	کوهنسلامیر
۱۷۰	کلپار	۴۴۵ - ۸۲	کوهه
..	کلپان مضاف موهه بیدر ۱۹۴ -	۶۳۱ - ۶۲۷ - ۸۲	کوه مانکپور
۷۸۳	۱۰۹ - ۱۰۲ - ۱۴	کشمیر
۶۱۲	کلپکوت	۱۴۸ - ۱۳۰ - ۱۲۶ - ۱۱۰	..
۵۵۴	کلپون (یا) کلپون	۱۷۹ - ۱۷۵ - ۱۵۸ - ۱۵۴	..
۷۷۹	۲۳۷ - ۲۲ - ۲۱۹ - ۱۸۰	..
۴۴۱	کلپایت (قصبه)	۲۷۳ - ۲۵۴ - ۲۴۸ - ۲۴۷	..
۶۱۲	کلپیکوت	۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۹۲	..
۴۰۲	کوبهلمیر (یا) کوبهلمیر	۵۱۵ - ۴۸۹ - ۴۰۷ - ۳۳۴	..
۷۵۴	کوت گیر	۵۷۵ - ۵۶۵ - ۵۳۳ - ۵۲۷	..
۴۶۱	کوتله میرک چپو	۶۷۰ - ۶۵۴ - ۵۹۲ - ۵۷۸	..
۴۷۳	کوچ	۷۵۶ - ۷۳۹ - ۷۳۵ - ۶۷۱	..

۸۰۵	..	کوهستان بکلانہ	کوچ ہاجو (یا) کوچ ہاجو
۲۷۸	..	کوهستان چمو	۱۸۴ - ۱۶۴
۱۰۶	..	کوهستان سوان و بچور	کور پال (یا) کور پال (یا)
..	..	کوه سوالک (یا) کوهستان	کور پال .. ۶۱۲
۷۴ - ۶۸	..	سوالک	کوکاک (پرگنہ) ۱۲۴
۳۷۹ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۶۱۴	کورکن ۱۹۷ - ۳۲۹ - ۵۳۵
۶۱۵	۷۴۶
۲۷۸	..	کوه کترہ مار (یا) کوه بار	کوکزار ۴۳۵
۳۶۷	..	کوه کامیون	کوکندہ ۶۵۲
۳۶۷	..	کوه مداربہ	کورل ۳۶۶
۴۹۸	..	کوه مہادیو	کولاپور ۷۹۵
۶۸۱	..	کھائی گنگ	کولار ۷۴۶
۴۵۶	..	کھتانون	کورل جلالی ۱۳۹
۵۹۴ -	..	کھچوہ (یا) کھچوہ	کوه برنی ۵۴۳
۸۰۰	کوه بندر ۶۶۹
۵۱۳	..	کھرکپور (یا) کھورکپور	کوه تن ۴۳۷
۸۳۴	..	کھرکون صوبہ خاندیس	کوهستان (یا کوه) سري نگر
۷۴۴ - ۷۴۳ - ۷۲۱	..	کھرکی	۷۷۸ - ۴۴۶ - ۲۴۸ ..
۸۶۸ - ۱۸۹	..	کھمرد (یا) کھمرد	کوه سلطان پور ۸۰۵
۶۷۷ - ۴۷۷	..	کھنڈاپنٹ	کوه ہلیمان ۱۰۲

۶۹۶ - ۶۹۸ - ۷۱۰ - ۷۱۳	۱۶۲	کهیرله مضاف برار
۷۱۸ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳	۴۱۰	کهیره زیاره ..
۷۲۴ - ۷۴۸ - ۸۰۰ - ۸۰۱	۷۷۹ - ۷۷۸	کهیلاکهر ..
۸۲۰	۴۱۴	کهیلنا ..
گده ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۳۸۸	۷۵۵	کیلچر (یا) کیلاچهر
۴۱۹ - ۵۵۲ - ۷۸۱		
گده کتنگه .. ۳۹۴		
گده مکذیمر (یا) مکذیمر		
۵۵۴		
گدهی .. ۶۵۰		
گدهی بنگاله .. ۶۹۷		
گدهی دهندیری ۶۰۷		
گدهی سرم .. ۵۳۷		
گدهی سن سینی ۵۴۲		
گدهی هرسول .. ۲۶۳		
گذر اکبرجور .. ۷۶۰		
گذر چوسا .. ۵۲۵		
گذر کلیف .. ۱۷۱		
گرجهستان .. ۶۷۹		
گلبرگه ۱۹۳ - ۲۰۵ - ۲۰۶		
	۹۸	۹۹ - ۹۲ - ۹۶ - ۹۷
	۹۸	۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۶
	۱۱۰	۱۲۵ - ۱۴۰ - ۱۴۶
	۱۴۷	۱۷۴ - ۱۷۸ - ۲۴۱
	۲۹۵	۳۷۲ - ۳۷۳
	۳۷۸	۳۹۰ - ۳۹۱ - ۴۰۳
	۴۱۱	۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۴۴
	۴۶۶	۴۸۵ - ۴۹۵ - ۵۱۰
	۵۲۴	۵۲۸ - ۵۵۶ - ۵۵۷
	۶۱۹	۶۴۹ - ۶۶۱ - ۶۶۲
	۶۶۳	۶۷۷ - ۶۷۹ - ۶۸۲
	۶۸۷	۶۸۹ - ۶۹۴ - ۶۹۵

* حرف کاف فارسی *

گجرات (شف - صوبه گجرات)

۷۲۷ .. گهات راجوري	۳۰۲
۶۱۲ .. گهات کرناٹک	گلشن آباد ۱۸۷ - ۳۶۴ - ۸۰۵
- ۴۷۳ - ۳۹۱ گهورا گهات	گلکنڈہ ۳۰۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷
۶۴۴ - ۳۹۴	۵۸۲ - ۵۸۵ - ۷۵۴ - ۷۷۴
<hr/>	
* حرف لام *	
۳۳۰ .. لات فیروز شاہ	۷۹۴
۷۲۶ - ۴۱۹ .. لانجی	گندمک (گندھک) ۵۵۵
۸۲۸ لادکانہ (یا) لار کانه	گنک (یا - آب گنک) ۱۷۵
- ۷۰ - ۶۸ - ۱۸ - ۱۴ لاهور	۱۷۷ - ۲۱۸ - ۲۷۵ - ۵۰۸
- ۱۴۲ - ۱۳۴ - ۱۱۰ - ۸۵	- ۵۴۷ - ۶۲۵ - ۶۲۷ - ۶۲۸
- ۱۵۵ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸	۶۴۱ - ۷۲۷ - ۷۷۸
- ۲۳۳ - ۱۷۵ - ۱۵۸ - ۱۵۶	گنگداس پور (یا) گنگ داس
- ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۸ - ۲۳۷	۶۴۱ .. پور
- ۲۹۲ - ۲۸۶ - ۲۸۰ - ۲۶۵	گوالیار (یا) گوالیر ۱۳۴
- ۳۲۲ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۸	- ۳۰۹ - ۲۹۳ - ۲۵۲
- ۳۶۶ - ۳۶۰ - ۳۵۹ - ۳۵۰	- ۳۱۴ - ۴۷۲ - ۵۳۸ - ۶۱۰
- ۴۳۰ - ۴۲۹ - ۴۰۳ - ۳۶۷	- ۷۶۵ - ۷۶۳ - ۷۵۷ - ۶۴۷
- ۴۸۵ - ۴۵۷ - ۴۴۵ - ۴۳۵	۷۸۴
- ۵۶۷ - ۵۶۲ - ۵۵۱ - ۵۴۹	کورکھپور ۸۶ - ۱۱۶ - ۲۱۱
	۲۵۰ - ۲۴۸
	گوندراہ ۷۹ - ۷۲۶ - ۷۵۵

* حرف میم *

ماچنه (یا) ماچنه (حصار)

۲۰۹

ماچنه یواره ۷۴ - ۳۷۴ - ۳۸۰

ماز چاق .. ۴۲۴

مازندران .. ۷۲۴

مالدیو .. ۳۷۳

مالوه (شف - صوبه مالوه)

۱۶ - ۹۹ - ۷۰ - ۷۴ - ۹۲ -

۹۹ - ۱۳۵ - ۱۴۹ - ۱۴۷ -

۱۵۲ - ۱۶۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ -

۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۱۵ - ۲۲۳ -

۲۳۹ - ۲۴۵ - ۲۵۲ - ۲۷۰ -

۲۹۳ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۹ -

۳۴۸ - ۳۵۹ - ۳۶۳ - ۳۷۲ -

۳۸۵ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ -

۳۹۵ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۵۱۵ -

۵۲۴ - ۵۲۰ - ۵۳۱ - ۵۳۳ -

۵۵۱ - ۶۰۹ - ۶۴۲ - ۶۶۹ -

۵۶۸ - ۵۷۳ - ۵۷۸ - ۵۸۸ -

۶۰۱ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۱۱ -

۶۲۷ - ۶۴۲ - ۶۴۴ - ۷۰۸ -

۷۰۹ - ۷۱۳ - ۷۲۲ - ۷۴۲ -

۷۵۹ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ -

۷۷۷ - ۷۸۱ - ۷۹۹ - ۸۰۰ -

۸۳۰ - ۸۱۰ -

لکسا ۲۴۲

لکهنو ۷۶ - ۸۶ - ۱۹۵ -

۲۰۰ - ۲۰۳ - ۲۱۰ - ۲۴۸ -

.. ۴۴۹ - ۶۲۴ - ۶۳۲ -

لکهنوتی (سوار) .. ۳۹۲

لکھی جنگل ۱۴۱ - ۵۲۸ -

.. .. ۷۷۴ - ۶۰۳ -

لکھی دروازه .. ۶۹۷

لنکرکوت .. ۲۷۸

لنجه کاتی .. ۹۸

لودهیانہ (یا) لودهانہ ۶۳۷

وہ گذہہ .. ۵۴۳

۵۹۸ - ۵۹۴ - ۵۷۵ - ۵۷۱	۶۸۲ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۷۰۳
مجهلي گانون (يا) مچهي	۷۲۳ - ۷۲۸ - ۷۴۲ - ۷۴۵
گانون (با) منجهلي گانون	۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۶
۱۷۵	۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴
مچهي بندر .. ۲۵ - ۴۱	۷۸۳ - ۷۸۹ - ۸۱۴ - ۸۱۶
۷۶۴	۸۲۲
محلہ سفوارہ بلدہ برهان پور	۳۹۷
۴۶۲	۸۴۴
محلہ فاضل پورہ بلدہ اورنگ آباد	۸۸ - ۸۹ - ۱۴۷
۴۶۳	۱۶۴ - ۲۲۴ - ۲۴۷ - ۲۶۳
محمد نگر گلکنڈہ .. ۵۳۶	۴۸۷ - ۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۲۲
۵۰۲	۷۲۳ - ۸۳۴
محي آباد	۸۲ - ۱۲۴ - ۶۲۸
۳۱۹	۶۷ - ۳۸۵
مخاص پور .. ۵۹۲	۱۹۰ - ۴۰۵
۲۴۱	۴۳۲ - ۴۳۵ - ۴۴۲ - ۵۸۸
مراد آباد ۲۲۴ - ۲۳۱	۶۲۴ - ۷۴۷ - ۷۶۹
۴۴۶ - ۳۴۸ - ۳۴۰ - ۲۴۶	۱۴۲ - ۱۴۴
مرتضى آباد مریچ ۱۳۹ -	۱۵۲ - ۲۱۰ - ۲۳۰
۴۹۸ - ۲۹۲	۲۲۲ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۶۶
۷۹۷	

مرچ .. ۱۵۷ - ۷۴۶	ملکھیر (یا) ملکھیر ع - رن
مرد .. ۴۳۳	مظفرنگر ۱۹۳ - ۱۹۴
مردان گذہہ .. ۴۵۶	منجھلی گانون .. ۷۲۷
مسافر الخلافۃ اکبر آباد ۲۰۴ -	منصور گذہہ (شف قلعہ منصور
۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۴ -	گذہہ) .. ۴۱۰
.. .. ۷۸۷ - ۷۷۹	منزل ضحاک .. ۷۷۷
مشہد مقدس ۷۳ - ۳۸۱ -	منزل تورہ .. ۳۳۴
۴۰۰ - ۴۷۸ - ۴۸۴ - ۸۲۳ -	مذکور مالوہ ۲۰۵ - ۲۲۴ -
.. .. ۸۲۴ ۷۷۴ - ۲۴۶
مکہ معظمہ ۱۴۷ - ۲۸۶ - ۶۳۹	مؤ .. ۱۶۹ - ۴۲۰
ملتان (شف - صوبہ ملتان)	مورنگ .. ۲۳۰
۱۳ - ۱۶ - ۱۳۹ - ۱۷۲ -	موضع شاہ پور عملہ پرگنہ تری
۱۹۵ - ۲۱۶ - ۲۴۸ - ۲۶۱ -	کندہ (یا) نری کندہ سرکار
۲۶۳ - ۳۸۵ - ۴۵۱ - ۴۱۰ -	بھونگیر (یا) بھونکر ۲۵۶
۴۲۰ - ۶۴۹ - ۶۹۷ - ۷۱۹ -	موضع سورہ .. ۵۴۱
۷۲۰ - ۷۸۱ - ۸۰۰ - ۸۱۷ -	مہابن .. ۵۴۰
۷۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۸ - ۸۳۲ -	مہاکوٹ .. ۷۵۲
ملکا پور ہزار .. ۲۴۰	مہکر صوبہ ہزار ۱۴۲ - ۵۲۱ -
ملک میسوریہ .. ۶۱۲ ۷۱۱ - ۵۲۳
ملکوسہ (یا) ملکوتہ ۲۱۸	مہندری (آب) .. ۶۷۶

۷۷۷	..	میدوات
۴۳۵	..	میانکال
۷۱۵	..	میر پور (یا) راہر پور (یا)
۳۶۳	..	رامیر پور سرکار خیر آباد
۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴	..	اردھہ
۴۲۳ - ۵۱۰	..	میرتھہ
۲۳	..	میسور
۴۹۹	..	میسوری
۴۶۸ - ۴۲۵ - ۳۷۷	..	میدوات
۷۴۰ - ۷۱۶ - ۶۹۳ - ۶۴۶	..	میدوار
۵۱۵	..	میدوار
* حرف نون *		
۷۸۶ - ۶۷۴ - ۴۶۸	..	زار نول
۱۸۷ - ۱۴۱ - ۹۷۰	..	ناسک
۷۳۸
۷۵۵ - ۳۷۰	..	ناگپور
۳۷۸ - ۴۷۲ - ۵۱۶	..	ناگور
۶۴۶ - ۵۵۰
۱۱۶ - ۳۵۳ - ۳۵۴	..	ناندیر
۴۱۵ - ۳۵۶
۷۱۵	..	نحاس آگرہ
۴۱۴	..	ندر بار (یا - نذر بار)
۴۸۲
۴۴۶	..	ندینہ
۲۵۲ - ۲۶۹ - ۲۷۰	..	نربدہ
۷۰۶ - ۳۹۹
۳۵۵ - ۲۲	..	نرمل
۵۳۱ - ۱۹۳	..	نصیر آباد دھارور (یا) دھاروار
۱۶۰	..	نکر چن (برگنہ)
۱۷۹	..	نوا نگر
۱۶۹	..	نور پور
۷۸۶ - ۶۷۴ - ۴۶۸	..	نور محل متعلق صوبہ پنجاب
۲۰۵
۲۱۹ - ۱۵۴	..	نوشہرہ
۳۸۰ - ۲۳۶	..	نہروالہ
۲۴۸	..	نیلاب
۶۹۹	..	نیلنکھ (یا) ٹیلنکھ

* حرف واو *

واکنگیره	۲۹۵ - ۳۰۲ - ۳۰۴
..	۵۰۲ - ۴۲۴ ..
ورنکل	۲۵۴ ..
وکلور (پرکنه) سرکار ناندیو	۵۸۳ ..
ولایت	۲۲۵ ..
ولایت بهار	۴۵۹ ..
ولایت بنگاله	۲۳۲ ..
ولایت بهائی	۴۵۲ ..
ولایت بهار	۴۴۶ ..
ولایت بکهای	۵۶۶ - ۵۶۵
ولایت نپه	۷۸ ..
ولایت شرقیه	۴۵۶ ..
ولایت عادلشاهیه	۷۸۳
ولایت کچه	۸۰۰ ..
ولایت کوچ	۹۵۲ ..
ولایت کهمرون	۷۷۶ ..

* حرف ها *

هاندیه	۷۴۴ ..
هنگانه متهمگانه	۹۸
هنگانه	۴۱۵ ..
هرات	۷۷ - ۲۵۸ - ۳۰۳ -
هرندوار	۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۷۱ - ۴۷۹ -
..	۴۸۱ - ۵۰۵ - ۵۰۷ - ۵۰۸ -
..	۴۹۸ - ۴۷۹ - ۱۳۳ -
..	۲۴۸ - ۳۷۳ - ۴۴۶ -
..	۷۷۹ ..
همدان	۳۷۱ ..
هندوستان (یا - هند)	۱۴ -
۱۵ - ۱۸ - ۹۵ - ۷۸ - ۹۱ -	
۱۰۴ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۳ -	
۱۴۴ - ۱۴۹ - ۱۶۷ - ۱۶۸ -	
۱۷۰ - ۱۷۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -	
۲۰۷ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۶ -	
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ -	
۲۵۳ - ۲۵۹ - ۲۶۹ - ۲۸۶ -	

۶۶۹ - ۶۹۳ - ۷۲۴ - ۷۳۰	۲۹۵ - ۳۲۹ - ۳۳۴ - ۳۴۴
۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۵۶	۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۷ - ۳۵۸
۷۷۱ - ۷۷۳ - ۷۹۲ - ۸۱۸	۳۸۵ - ۴۰۰ - ۴۰۸ - ۴۰۹
۸۱۹ - ۸۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۸	۴۲۲ - ۴۳۳ - ۴۴۴ - ۴۵۹
۸۲۹ - ۸۳۲ - ۸۳۴ ...	۴۶۱ - ۴۷۵ - ۴۹۷ - ۴۷۷
هذرون بیانه ۳۲۲ - ۴۴۳	۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۸۷
هذیه (بزرگانه) .. ۵۴۳	۴۸۹ - ۴۹۲ - ۴۹۵ - ۵۰۳
هوشنگ آباد .. ۵۳۱	۵۱۳ - ۵۴۹ - ۵۶۷ - ۵۶۸
	۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۸ - ۶۰۵
	۶۱۰ - ۶۱۴ - ۶۱۷ - ۶۱۹
	۶۲۳ - ۶۳۱ - ۶۳۶ - ۶۳۸
۱۲۸ .. یزن	۶۳۹ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۴
۳۶۵ بلغرب موبه بیدر	۶۵۶ - ۶۶۰ - ۶۶۳ - ۶۷۴

• حرف یا •

تمام شد

فہرست اغلاط چند کہ در حین انطباع ہرزده

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۶	۱۷	هشاد	هشتاد
۹۷	۱۹	دیرناز	دیوباز
۱۰۰	۵	پنن	پنن
۱۰۱	۸	زمانے	زمانے
۱۰۵	۱۱	سال سیم	سال سی ام
۱۰۶	۱	لابہ گذاری	لابہ گزاری
ایضا	۴	بہرور	بہو
ایضا	۶	تذک	تذک
۱۰۹	۱	ارذ پور	ارد پور
۱۱۱	۳	بالاکھات	بالاکھات
۱۱۴	۱۱	یسپار	بھیپار
ایضا	۱۷	رنده	رفته
۱۱۵	۴	دبالای	دبالای
۱۱۷	۱۰	وخیم العاقبت	وخیم العاقبة
۱۲۱	۱۶	انفاق	انفاق
۱۲۶	۵	گذرانیده	گذرانیده
۱۲۹	۱۲	مزار	ہزار

(غامضة جلد اول)	(۲)	(سائر الامرا)
صفحه	سطر	غلط
۱۳۵	۱۳	مونه دار
۱۳۷	۸	جولانگاہی
۱۴۱	۱۴	بعضا ط ت
۱۴۵	۱۶	خوشدل
۱۴۶	۱۲	برای
۱۴۳	۳	ملا محمد دلا ری
۱۴۲	۴	آرام
۱۶۲	۶	سال نوزدهم
۱۷۱	۱۱	الملکان
۱۸۸	۲۰	دور
۲۲۴	۱	دور سردار
۲۳۱	۱۰	بمقابل
۲۹۱	۱۵	سایر
۲۳۲	۹	جانی خلیف
۲۴۱	۱	ناچار
۲۴۱	۱۳	راچدوتیہ
۲۸۵	۱۰	بعدم سرا فوسدان
۵۱۴	۱۸	متواترہ
۵۵۴	۹	بدگوهر

(غلطنامه جلد اول)	(۳)	(مؤثر الامر)	
سکیم	غلط	سطر	صفحه
شرف ملازمت	شرف ملات	۱	۵۶۶
ذی الحجه	ذی الحجه	۱۲	ایضا
معتقدانه در خودی	معتقدانه در خوردی	۹	۵۷۹
هاج پدور	هاج پدو	۱۷	۶۸۱
ادگاشتم	ادگاشم	۲	۶۹۰
در خورد	در خورد	۱۳	۷۱۸
هزیمت	هزیمت	۱۹	ایضا
را باید گذاشت	را باید گذاشت	۴	۷۱۹
ایران	ایران	۱۳	۷۳۵
۹۱۲	۱۱۲	نمبر صفحه	۹۱۲
۹۱۳	۱۱۳	ایضا	۹۱۳



